تألیف استاد علامه
محمد علی مدرس

ریحانة الادب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

جلد هشتم

کتابفروشی خیام

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Image 638

119305

406047

T B 313773

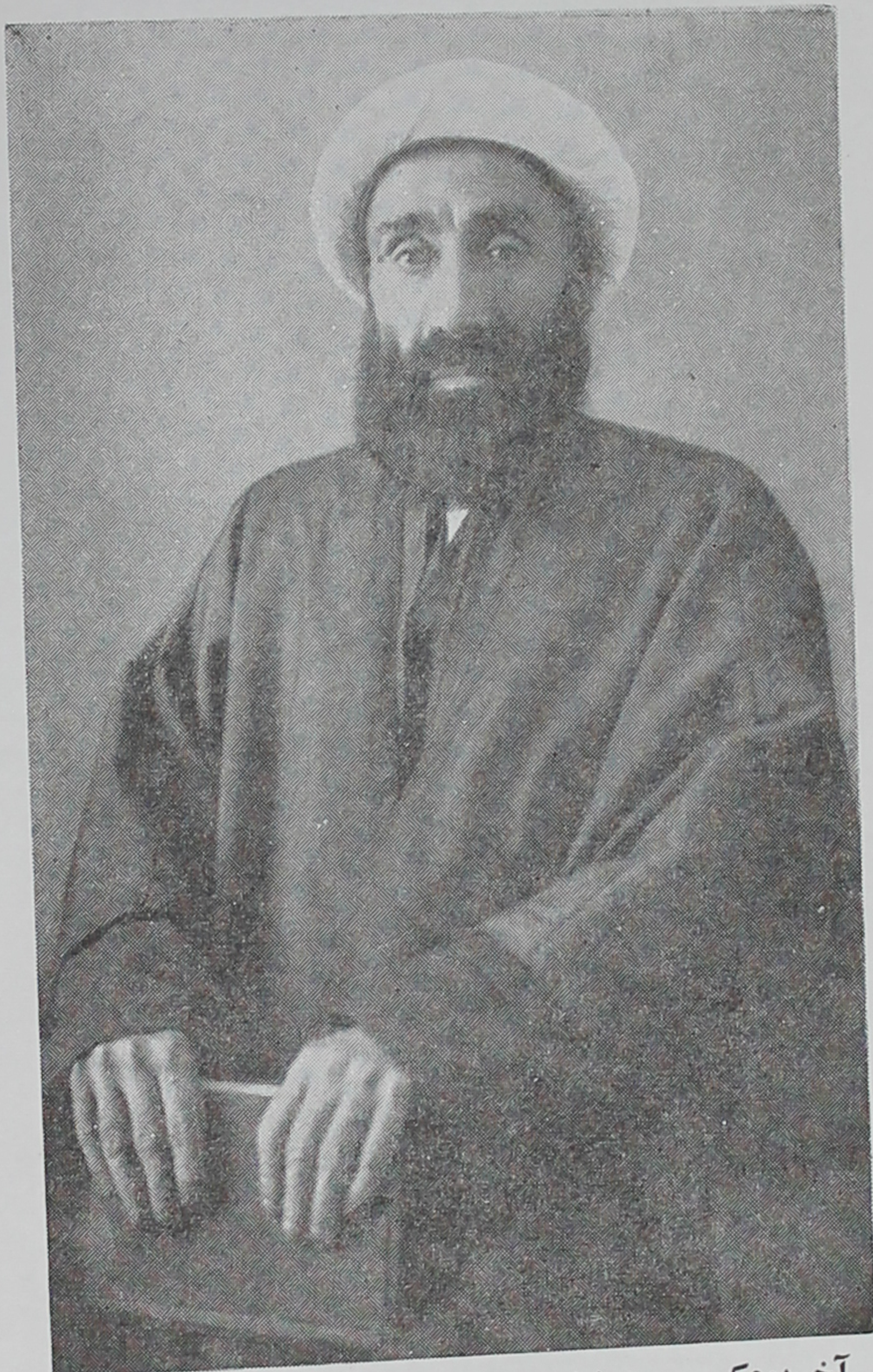
Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Image 638

119305

Text Blank, 406047

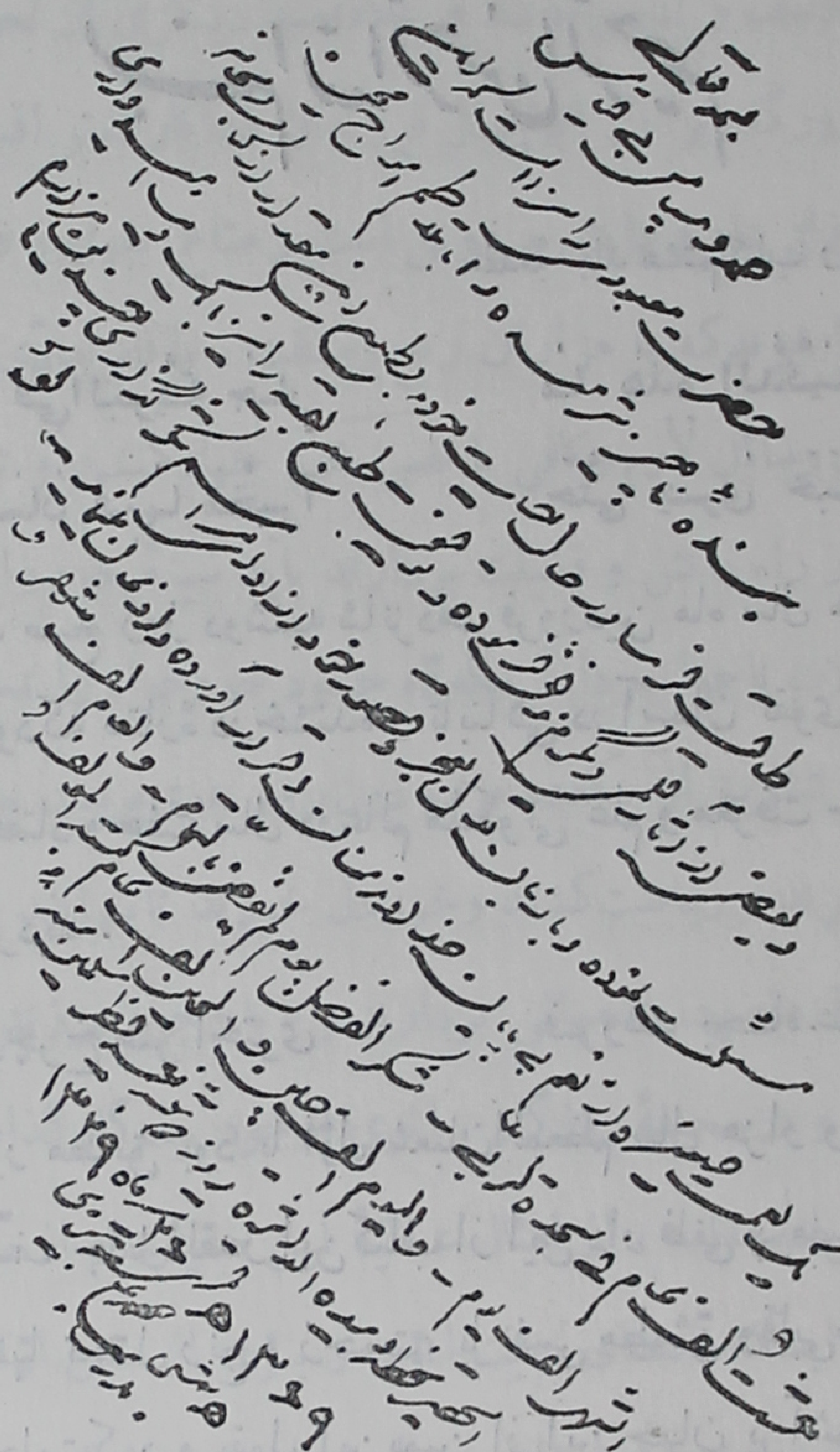
T.B 313773



آخرین عکس حبر جلیل ، علامهٔ شهیر، محقق ومؤلف عالیقدر
مرحوم میرزا محمدعلی مدرس اعلی‌الله مقامه

« مدرّس نمرده‌است هرگز » نمیرد
« که ماندست آثار وی جاودانی »

«مدرس نمرده است هرگز» = ۱۲۹۶ = تاریخ تولد
«که ماندست آثار وی جاودانی» = ۱۳۷۳ = تاریخ وفات



کلیشهٔ خط شریف خود مؤلف مرحوم که روز عید فطر سال ۱۳۶۹ هجری قمری مرقوم فرموده‌اند

و احسن صورة للانسان ماکتب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ جلد هشتم کتاب ریحانة‌الادب بقلم ناشر

حُکْمُ الْمَنِیَّةِ فِی الْبَرِیَّةِ جٰارٍ   مٰا هٰذِهِ الدُّنْیٰا بِدٰارِ قَرٰارٍ
بَیْنٰا یُرَی الْاِنْسٰانُ فیهٰا مُخْبِراً   حَتّٰی یُری خَبَراً مِنَ الْاَخْبٰارِ

ساعت هشت صبح روز دوشنبه شانزدهم فروردین ماه سال هزار و سیصد وسی و سه هجری شمسی بود که ستارهٔ درخشنده و تابناکی در آسمان تقوی و فضیلت افول کرد و نور آن که قریب هفتاد و هفت سال درعالم ملکوتی علم و معرفت جلوه‌گر بود الی الابد از چشم‌ها ناپدید گردید .

نگون‌شد زچرخ هنر اختری   فروشد بچاه عدم گوهری

تاریخ مزبور مطابق بود با اوّل شعبان‌المعظم سال هزار و سیصد و هفتاد و سه هجری‌قمری که مؤلّف جلیل‌القدر این‌کتاب از این دار فانی پرمصائب، بسرای‌جاودانی شتافت و پس‌از مدّتها تحمّل رنج و زحمت، با نفسی مطمئنّ وقلبی‌سلیم، راضیاً ومرضیّاً ندای ارجعی را اجابت‌کرد و بقول ابن‌یمین از این جهان پرآشوب :

مصحف بکف وچشم بره روی بدوست   باپیك اجل خنده زنان بیرون شد

رَحْمَةُاللّٰهِ عَلَیْهِ رَحْمَةً واسِعَةً

تأسفّم نسبت باین‌ضایعهٔ جبران‌ناپذیر و تأثّرم از این‌فقدان اسفناك تنها ازاین جهت‌نیست‌که پدری دانشمند و عالی‌قدری را ازدست داده وگوهر گرانبها و بی‌نظیری گم کرده‌ام‌که درفراق‌او تاعمر دارم ماتم‌زده وعزادارم زیراا‌جل، مقدّراست ومرگ،حتمی، هرکس و هرچیز در هرمقام و رتبه‌ای‌که باشد بحکم **کُلُّ شَیْئٍ هٰالِكٌ اِلّٰا وَجْهَهُ** ناچار باید منازل حیات و مراحل‌کمال را بپیماید وبقول ابوالعلاء معرّی از دار اعمال، بدار شقوه یا رشاد منتقل گردد .

رأیت‌الـدهر مختلفاً یدور   فلا حزن یـدوم ولاسرور
و شیدت‌الملوك بها قصوراً   فما بقی الملوك ولاالقصور

بلکـه بیشتر تأسف و تأثرم مانند هرعلاقه‌مند دیگری از لحـاظ عمومی و کلّی موضوع‌است‌که مادر روزگار بزادن این‌قبیل فرزندان فداکارکمتر اقبال می‌کند خاصّه در این محیط ، که بازار علم و دانش بی‌رونق است و متاع تقوی و فضیلت را خریدار کم ، اگر مردانی پیدا شوندکه با هزاران رنج ومشقت ، با فقر مادّی و زجر معنوی و با عدم تشویق و نبودن وسائل لازم وکافی با نفس خود جهادکننـد و تمام ناملایمات را ندیده‌گرفته و قدمی در راه دانش و فضیلت بردارند باید سینهٔ خود را سپر تیرهای‌طعن و ملامت سازند ، حملات ناجوانمردانهٔ یکعدّه حسود خودخواه را تحمّل نمایند، تمام آنها را بجای تقدیر و تشویق از یکعدّه مردم دون‌پرور هوی‌پرست بپذیرند و بالاخره آنقدر بکوشند و زجر برند و ریاضت‌کشند وخون‌دل خورند تابتوانند دربیابان‌سنگلاخ و ناهموار زندگی بشوق مقصود، قدمهائی بردارند و « با وجود سرزنش‌های‌خار مغیلان بکعبهٔ مقصود برسند » و درصحیفهٔ روزگار ، اثری ازخود بیادگارگذارند .

فقید سعید اعلی‌الله مقامه ، از امثال عـالیهٔ این حقیقت و از مصادیق بارزهٔ این نوع فداکاری بود . با اینکه باقتضای نسبت ابوّت و بنوّت از سنین اوّلیّهٔ عمرم مشمول عنایات و توجهات و تعلیم و تربیت ایشان بوده‌ام و علاوه برحقوق پـدری حق استادی بگردنم‌دارند باز هراندازه درآثارقلمی ومؤلّفات‌حضرت‌معظم‌له روّح‌الله روحه، دقیق‌تر میشوم ایمانم قوی‌تر میگردد و دربرابر بزرگی روح و علوّ همت و زحمات شبانه‌روزی آن فاضل جلیل‌القدر سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورم .

آن بزرگ مرد جهان دانش و فضیلت بدون‌اینکه نظر مادّی یا غرض دنیوی یا عشق جاه و مقام و خودنمائی و خودفروشی داشته‌باشد از اوان جوانی بتألیف وتصنیف و ابقای‌آثار و تحصیل حیات‌جاویدان ، خالصاً ومخلصاً عشق و علاقهٔ مفرط نشان میداد وسائق او دراین باب فقط یکنوع انجذاب‌نفسانی، شوق‌معنوی و روحانی دور ازهرنوع

شوائب ومقاصد بی‌ارزش دنیوی بود واز «دوست بجز دوست تمنّائی نداشت» وپیوسته بما توصیه می‌فرمودکه:

بگذار بگیتی اثری زانکه درآفاق　　تا چشم بهم برزنی از ما اثری نیست

مؤلفات آنمرحوم: گرچه مؤلّفات وآثارقلمی مرحوم مبرور، درمقدمهٔ این کتاب مندرج است باز تذکرآنها را درضمن علاوه‌کردن بعضی مشخصات لازم بی‌فایده‌نمی‌داند:

۱- **حیاض الزلائل فی ریاض المسائل** در رجب سال ۱۳۲۴ هجری قمری یعنی در ۲۸ سالگی تألیف آن را تمام کرده است. این کتاب اولین تألیف آن مرحوم و بزبان عربی، در شرح‌کتاب طهارت از ریاض معروف به شرح‌کبیر سیدعلی طباطبائی و بقطع وزیری بزرگ در ۴۲۸ صفحه میباشد و هنوز طبع نشده‌است.

۲- **غایة المنی فی تحقیق الکنی** درشعبان سال ۱۳۳۱ هجری قمری تألیف‌آن تمام شده است این‌کتاب‌که شاید دومین‌تألیف وی‌باشد بزبان‌عربی ودربیان‌کنیه‌های مستعمله درغیرانسان در زبان عرب بوده و هنوز بطبع نرسیده است.

۳- **قاموس المعارف** تألیف‌آن در ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شش جلد بقطع وزیری بزرگ طی (۴۰۰۷) صفحه خاتمه یافته است این‌کتاب بزبان فارسی بوده وحاوی چهل وپنج‌هزار لغت عصری معمولی وشاهکارمؤلفات آنمرحوم‌است‌که علاوه براستیفای‌لغات‌فارسی‌اکثرلغات‌عربی وپاره‌ای‌ازلغات‌بیگانه را هم‌که معمول‌فارسی‌زبانان عصرحاضرمیباشد داراست وبلکه شرح‌اجمالی‌ازعقائد ومذاهب‌مختلفه واکثراصطلاحات دینی وفنون متنوعهٔ نجومی و ریاضی وعروضی وتاریخی وغیرآنها را هم مشتمل میباشد که متأسفانه تاکنون وسائل طبع‌آن فراهم‌نگردیده‌است ودر اوّل‌آن‌کتاب رسالهٔ مستقلی در دستور زبان‌فارسی نگارش داده‌اندکه جا دارد مستقلاً چاپ ومورد استفاده قرارگیرد که این رساله نیز بقطع وزیری بزرگ در(۱۸۳) صفحه میباشد.

۴- **فرهنگ نوبهار** درلغت‌فارسی بفارسی حاوی زیاده برنوزده هزار لغت‌که در سال ۱۳۴۸ هجری قمری در تبریز طی دومجلّد چاپ سربی شده است.

۵- **فرهنگ بهارستان** درمترادفات زبان‌فارسی که باسلوب سرّالادب ثعالبی نسبت بزبان عربی است و درشعبان (۱۳۴۸) هجری قمری در تبریز چاپ شده است.

۶- **الدر الثمین او دیوان‌المعصومین** در اشعار وکلمات منظومهٔ منسوبه بحضرات معصومین‌علیهم‌السلام که جلد دوم‌آن در تبریز چاپ‌سنگی‌شده ودررشتهٔ‌خود بیسابقه‌است.

۷- **کفایة‌المحصلین فی تبصرة فی‌احکام‌الدین** درشرح‌مزجی تبصرهٔ‌علامهٔ‌حلّی بعربی در دو مجلّدکه جلد اوّلش از طهارت تا احیاء موات در تبریز چاپ سنگی شده است.

۸- **نثراللئالی در شرح نظم‌اللئالی** در تجوید که شرح نظم‌اللّئالی معروف میرا بوالقاسم قاری عهد شاه عباس ثانی صفوی است. این‌کتاب بفارسی وخطّی‌آن ۱۷۲ صفحه بقطع وزیری بوده و تألیف‌آن درسال ۱۳۶۳ هجری تمام شده‌است و اخیراً بخط جناب‌آقای میرزا طاهر خوشنویس نوشته شده و فعلاً با مراقبت و توجهات استاد معظم و پدر روحانیم آقای میرزا عبدالوهاب شعاری دامت‌افاضاته تحت طبع‌است.*

۹- **فرهنگ‌نگارستان** درلغت‌فارسی بفارسی طی پنج‌مجلّد بقطع وزیری بزرگ، دارای قریب پنجاه و پنجهرار لغت مفرد و مرکب‌که جمعاً ۳۳۱۵ صفحه میباشد و در محرم سال ۱۳۵۹ تألیف‌آن خاتمه‌یافته وهنوز توفیق طبع این‌کتاب مفید ونفیس‌حاصل نشده است.

۱۰- **امثال و حکم ترکی‌آذربایجانی** که بزبان ترکی آذربایجانی است و بقطع وزیری بزرگ در ۳۰۷ صفحه میباشدکه هنوز چاپ نشده و نواقصی دارد.

۱۱- **ریحانة‌الادب فی‌تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب** که همین‌کتاب‌حاضراست و همچنانکه در مقدمهٔ‌آن درج شده شامل شرح حال اجمالی اکثر علما وفقها و فلاسفه وحکما و اطباء وعرفا وشعرا و ادبا وبعضی‌ازاهل‌حدیث واصحاب ائمّهٔ‌هدی‌علیهم‌السلام که معروف به کنیه یا لقب هستند وبجهت تکثیر فایده بعضی از مذاهب مصطلحه درعلم رجال نیز با اشارهٔ اجمالی به عقاید ایشان مانند اسماعیلیّه و فطحیّه و نظائرآنها در

---

* (چاپ‌این‌کتاب درذی‌الحجهٔ‌سال ۱۳۷۸ هجری‌قمری باتمام رسیده و ۱۲۹ صفحه‌میباشد).

محل ترتیبی خود نگارش داده شده و همچنین برخی از عناوین جامعهٔ متداوله در آن فن که کنایه از چند تن از رجال و اکابر است مثل ارکان و اوتاد و مشایخ و اصحاب اجماع و مانند آنها نوشته شده‌است.

تألیف این کتاب در سال ۱۳۶۴ هجری‌قمری مطابق ۱۳۲۴ هجری شمسی شروع شده و تا حین وفات مؤلف مرحوم ادامه داشته است متأسفانه قبل از اینکه موفق بشوند مستدرکی که آرزو داشتند و وعده داده‌بودند برای آن مرقوم‌دارند اجل مقدّر فرا رسیده و بین ایشان و آمالشان فاصله شد. عدهٔ کسانیکه در این کتاب ترجمه حال آنان نوشته‌شده جمعاً (۴۶۲۴) نفرند که اگر شرح قبائل و خانواده‌های مصدّر به **آل** و **بنی** را هم که (۲۲۵) فقره است علاوه‌کنیم به (۴۸۴۹) شماره بالغ‌میگردد.

این کتاب از چندین جهت کم‌نظیر بلکه در نوع خود بی‌نظیر است؛ از لحاظ فارسی بودن، چاپ شدن عکس‌ها وخطوطی‌که در دسترس مؤلف بوده، بعناوین متعدّد نوشته شدن بعضی از اکابر، رعایت ترتیب حروف‌کامل حتی درمؤلفات صاحبان ترجمه، قید محلّ بعضی از نسخه‌های خطّی چاپ نخورده و درج مدارک خصوصی هرشرح‌حالی درذیل‌آن‌که مؤلف مرحوم این مزایا را درمقدمه یا خاتمه بعضی‌ازمجلّدات‌آن بتفصیل بیان فرموده‌اند.

اجمالاً بایدگفت ریحان ظریفی‌که مؤلف جلیل‌القدر این‌کتاب بعالم علم ودانش اهدا فرموده تاجهان هست عطرفشانی‌خواهدکرد و ازنکهت‌آن فضای روزگارعنبرآگین خواهد بود وهمانطورکه بقرار مندرجات مجله «فرهنگ‌ایران زمین» (درمدت‌کوتاهی مورد استفاده اکثر اهل تحقیق وتاریخ قرارگرفته) درآینده نیز کهنه ومنسوخ نخواهد شد و پیوسته مورد استفادهٔ محققین و مراجعین خواهدبود.

و مجموعة فيها علوم كثيرة	**تقربما فيها عيون الافاضل**
الذ من النعمى واحلى من المنى	**واحسن من وجه الحبيب المواصل**

این‌کتاب مشتمل برپنج باب ویك خاتمه است : باب اول شامل شرح حال **معروفین** به **لقب** و **نسب** بوده و **چهارباب** دیگر نیز درترجمهٔ‌حال معروفین به**کنیه** ومصدّرین به‌الفاظ

اب - ابن - ام - بنت بترتیب میباشد . **پایان و خاتمه** هم شامل دو فصل و عبارت است از شرح و بیان خانواده‌ها و قبائل مصدّر به لفظ **بنی و آل** .

باب اول «القاب» طی چهار مجلّد اوّلی و تمامی باب دوم (مصدّرین بلفظ «اب») ویك قسمت از باب سوم (از مصدّرین بلفظ «ابن» تا آخر ابن‌سینا) نیز طی جلد پنجم در زمان حیات مؤلف مرحوم قدس سره بطبع رسیده است[۱] اینك برای ادای يك‌قسمت از فرائض وجدانی خودکه در پیشگاه مقدّس روح باجلالت آنمرحوم دارم و برای انجام تکلیفی که شاید در برابر علاقمندان و تهیه‌کنندگان مجلّدات اوّلی این کتاب داشته‌باشم با تأییدات خداوند متعال یادداشت‌های مربوطه را جمع‌آوری و مرتب و منظم کرده و بطبع و نشر جلد ششم که مشتمل است بربقیهٔ باب سوم و تمامی باب چهارم و پنجم (مصدّرین بلفظ **ابن - ام - بنت**) ویك‌خاتمه اقدام میکنم واز خوانندگان‌گرامی وعزیز این‌کتاب پاداشی نمیخواهم جز اینکه اگر درترتیب ونظم یادداشتها سهو ونسیانی شده و اشتباهی روی داده با نظر اغماض بنگرند و مؤلّف بزرگوار مرحوم را با دعای خیر و طلب مغفرت یادکنندکه بقول مرحوم پروین‌اعتصامی :

صاحب آنهمه گفتار امروز — سائل فاتحه و یاسین است

اینکه تقاضای دعای خیر وطلب آمرزش‌کردم برای این‌است که‌آنمرحوم‌چنانکه قبلاً اشاره شد از این‌همه زحمات شبانه‌روزی طاقت‌فرسا و مواجهه با هزاران مشکلات در شرائط نامساعد زمان ، هوس جاه و مقام وآرزوی مال و منال نداشت، نمی‌خواست نتیجهٔ زحمات وحاصل مجاهدات‌خودرا! اتّصالا بروی مردم‌بکشد، مقام ومنصبی تحصیل کند حتی توقّع شنیدن « دوتا بارك‌الله وسه تا آفرین » را نیز ازهیچ‌کس و هیچ مقامی نداشت ؛ یکعمر با مناعت طبع و عزّت نفس و سربلندی و سرفرازی زندگی کرد و در دوازده‌سال‌آخرعمرش باوجود فراهم بودن همه‌نوع وسایل‌آسایش درحجره‌ای ازمدرسه

۱ــ درچاپ‌اخیر، کلیهٔ این‌کتاب درهشت مجلد تمام‌میشود : مجلدات‌اول تاششم مخصوص القاب و هفتم وهشتم مخصوص کنیه‌ها میباشد .

سپهسالار قدیم تهران منزوی شد و بکفاف قناعت کرده و با حداقل وسایل از لحاظ کمّ و کیف زندگی نمود و بحال صاحبان مقامات ظاهری و ثروت غبطه هم نکرد، همتی بلند وعزمی راسخ ونظری وسیع و روحی بزرگ و زبانی شاکر وقلبی راضی داشت، برموانع و مشکلات غلبه میکرد؛ جامع معقول و منقول ودارای ذوق عرفان بود ، درغالب علوم زمان خود از هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیّات و تاریخ و جغرافی و معانی و بیان و بدیع و دیگر علوم ادبی فارسی و عربی مطالعات وتحصیلات کافی داشت و دراکثر این علوم ، حواشی و تعلیقاتی داردکه ضمن تألیفات وی ذکر نشده است ؛ از هردری که سخن گفته میشد چون دریا موج میزد ، بحر ذخّاری بود مملوّ از درر وگوهرهای گرانبهای علوم و معارف متنوعه .

با وجود مراتب فضل وکمال، بسیار متواضع و فروتن ومؤدّب بود حتی بااولاد و زیردستان خود نیز بانهایت ادب رفتار میکرد ، میل آنان را برمیل و ارادهٔ خویش ترجیح میداد ؛ بدانشمندان و ارباب فضیلت احترام فراوان میکرد ، دارای سعهٔ صدر و حضور ذهن و طبعی کریم و دست و دل باز و عاشق محبت و تقوی و دانش بود ؛ هرجا صحبت علمی میشد همه چیز را فراموش میکرد، دربرابر شدائد وناملایمات، ازصابرین و درمقابل نعمت ، از شاکرین بود ، درمدت عمرش هیچگاه از وضع و قسمت و تقدیر شکایتی از وی شنیده نشد و درست مصداق این کلام حکیم دانشمند جلیل القدر مولانا سبزواری بود :

و بهجة بما قضی الله رضا	وذوالرضا بماقضی مااعترضا
عن عارف عمر سبعین سنه	ان لم یقل راسا لاشیا کائنه
یالیت لم تقع ولا لما ارتفع	مما هو المرغوب لیته وقع

در اینجا بیمناسبت نیست از مقالهٔ شیوائی که دانشمند محترم و فاضل ارجمند جناب آقای سیدمحمدعلی روضاتی دامت افاضاته در روزنامهٔ چهلستون اصفهان بمناسبت وفات آنمرحوم درج فرموده اند ضمن سپاسگزاری از این عاطفه عالی ایشان جملاتی را عیناً نقل کنم (اوائل سال ۱۳۲۸ بودکه آگهی انتشار جلد اوّل و دوم کتابی نفیس بنام

« ریحانةالادب درشرح حال معروفین به‌کنیه و لقب و نسب » درشمارهٔ ۹ـ۸ سال پنجم مجلهٔ یادگار باتعریف و توصیفی بلیغ ازمؤلف بزرگوار آن مشاهده‌شد، اینجانب بلافاصله نسخ آن را تهیه‌کرده پس‌از مطالعهٔ اجمالی با اعجابی تمام بی‌نهایت خوشحال شدم از آن‌روکه چنین کتابی باآنهمه مزایا و شرح و بسط و خصوصیات برای‌کمتر کسی فراهم آمده وعمری طویل وحوصلهٔ فوق‌العاده باید تا با خون دل مطالب‌عالی ومتفرقات‌نفیسی درمثل ریحانةالادب گردآورده وبچاپ رسانید، دوسه ماهی گذشت بتهران رفتم وازفرط ارادت غائبانه‌که بمؤلف ریحانـةالادب پیدا کرده بودم بسراغ او رفتـه و در یکی از حجره‌های مدرسهٔ قدیمه سپهسالار (محل سکونت آنمرحوم در تهران) بخدمتش رسیده و **مدرس تبریزی را فوق‌آنچه تصورکرده‌بودم یافتم ؛** ملکات وصفات‌عالی ونیکوی‌آن‌مرد بزرگ بقدری مرا جذب نموده بودکه غالب ایـّام توقفم درتهران بخدمتش میرسیدم... صرفنظر ازهمه جهات‌کمالی و مقامات علمی‌که برای وی فراهم‌شده‌بود تواضع وفروتنی بی‌نظیری‌کـه نسبت به علما و فضلا در مرحوم مدرّس یـافتم درکمترکسی دیده‌ام **و حقا بزرگ مردی فوق‌العاده‌بود** تمام اوقاتی‌کـه در تهران بسر میبرد غیراز ساعـات ضرورت بکارهای علمی می‌پرداخت ... درهریك از رشته‌های دانش دارای فضلی جلی وبراعتی آشکار بود واز هرمقوله‌که سخن بمیان میآمد حدیث طویلی میراند و این بنده مواقعی که در محضرش می‌بودم **از فنون فقه و اصول و حدیث و فلسفه و تاریخ و درایه و تراجم و ادبیات عربی و فارسی و ترکی تکلم میکرد** وبخوبی نتیجهٔ زحماتی‌که دراصناف‌مختلف علوم وکمالات ظاهری و باطنی تحمل کرده بودآشکار می‌نمود و مورد تعجب و شگفتی مستمع واقع میشد ...) **و درکتاب علماء معاصرین چنین مینویسد : (عالم بارع جامع ، ما من‌علم‌من‌العلوم الا وقد حل فی‌اعماقه وما من‌فن من‌الفنون الا وقدشرب من‌عذبه و زعاقه ...** کتبش حقاً از نفایس سفائن علماء عصر و ذخایر افاضل عالم بشمار میآید در علم معقول و منقول و ادب بهرهٔ‌کامل و نصیب وافر دارد و امروز درحلّ مشکلات ومعضلات مسائل هیئت و حساب از عظماء علماء عصر معدود می‌گردد) الی آخر.

چون اگر سعادتی در این جهان تصور شود ولو بطور نسبی فقط در رضا بقضا و تسلیم شدن بمقدّرات و اظهار وجد و شعف و تشکّر از خداوند منّان در هر حال و مقام است، بدین جهت بضرسِ قاطع و باکمال اطمینان میتوانم بگویم که آن مرحوم سعادتمند بود **عاش سعیداً و مات حمیداً** . تنها هدفی که در زندگی داشت و در راه وصول بآن شب و روز آرام نمیگرفت همانا درس و بحث و افاده و استفاده و مطالعهٔ کتاب و تألیف و تصنیف بود ، همان اندازه که بزندگی مادی و عادی بی‌اعتنائی نشان میداد نسبت باین قسمت ولع و حرص فراوان داشت . شبها مرتباً وقت سحر وقبل ازطلوع صبح بیدار میشد پس از ادای نوافل و فریضهٔ صبح با پشتکار عجیب کم نظیری بمطالعه می‌پرداخت و برای اینکه از تألیف ومطالعه بازنماند باب معاشرت و رفت وآمد را حتی‌الامکان بروی خود بسته بود ، جز در مواقع ضرورت از منزل و حجره بیرون نمیرفت چه بسا در همان حجرهٔ نیمه تاریك روزها را بشب میآورد و شبها را بروز میپیوست وکسی از حال او و او از حال کسی خبردار نمی‌شد .

کسانیکه در طریق تألیف و تصنیف قدم برداشته‌اند بهتر واقفند که سالکان این سبیل پرمشقّت چه مشکلات و موانعی درسر راه دارند و « عاشقان گوهر مقصود که در دریای ریاضت غوطه‌ورند با چه امواج بیکرانی » مواجه هستند و « راه بردن بسر منزل عنقا بصرف ادّعا وآرزو میسر نیست، بلکه قطع این مرحله را بامرغ سلیمان بایدکرد » ودرطیّ منازل کمال و گذشتن از وادیهای سیر و ارتقا وجهاد بنفس، از ره‌بینی و رهبری او هدایت طلبید و درظلمات حیرت برای ره‌یافتن بآب حیات جاودانی ازخضر طریقت همّت خواست .

آری ایراث اثرات علمی و معنوی و ارتقا بمقام خدمتگزاری و طیران درآسمان بشریّت واقعی، باخور وخواب وخوش گذرانی و استفادهٔ مادی وعیش ونوش وهوسرانی و تبعیّت ازمنطق شهوت منافات دارد بلکه همّتی مردانه میخواهد وعزمی راسخ وفتور ناپذیر توأم با شب‌زنده‌داریها وفداکاریها وپشت پا زدن بلذّات فانی وترك شهوات نفسانی

وگذشتن از تمنّیات دنیوی .

بهوس راست نیاید به تمنّی نشود   اندرین‌راه بسی خون‌جگر بایدخورد

واقعاً راست گفته‌اند :

هرکه سخن با سخنی ضم کند   قطره‌ای از خون جگرکم کند

بقول بیهقی « مرد آنگاه داندکه نبشتن گیرد » و بگفتهٔ بعضی از اهل‌قلم، ازصد کلمه معلومات ، یکی را نمیتوان نوشت و از صد نوشته یکی را نمیتوان بچاپ داد ومنتشر نمود .

عجب‌تر اینکه علاوه برجمع و تألیف و تهیه مآخذ و منابع چاپی و خطی و عکس و خط ّقدماکه با نبودن وسائل لازم در تهران ، خود از مشکلات است تمامی کارهای منزل و امور مربوطه بچاپ را از تهیه مسوّده و پاکنویس و کلیشه و تصحیح و تطبیق و مقابله و مرتب‌کردن اوراق چاپ شده وغیرها شخصاً انجام‌می‌داد وحتی‌الامکان دراحتیاجات شخصی جزاً وکلاً ازکسی‌استمدادنمیکرد . یکی‌ازاسباب سعادت‌ظاهری‌شان هم صحّت و استقامت مزاج بودکه کمتر مریض می‌شد و باصره و سامعه و دیگر قوای جسمانی تا آخرین روزهای حیات در اطاعت و اختیار او بودند . اتلاف وقت را گناه عظیم میشمرد و عدم استفاده ازآن را خسارت جبران‌ناپذیر می‌پنداشت وبااینکه مرض اخیرآنمرحوم مرض‌قلبی تشخیص داده شد و ازمطالعه ممنوع بود از راه دیگری ببحث و تحقیق میپرداخت وآنی بیکار نبود تا جان خود را هم پروانه‌وار فدای شمع فروزان دانش و معرفت نمود . آنچه از خود بارث‌گذاشت یکدنیا نام‌نیك و افتخار بود وآنچه با خود برد توشهٔ تقوی و عمل صالح **أفاضَ اللهُ عَلَيْهِ شآبيبَ الغُفْرانِ . بالاخره‌کسی‌که تاریخ حیات بزرگان را می‌نوشت مقدر شدکه بعد از این ، خود جزو تاریخ قرارگیرد و دیگران برای وی تاریخ حیات نویسند** آری این است حقیقت ناگوار و چنین است راه و رسم روزگار .

لازلت تکتب فی‌التاریخ مجتهداً   حتی رأیتك فی‌التاریخ مکتوباً

متأسفانه قلم نگارنده از تحریر فضائل وکمالات ومراتب فضلی واخلاقی وصفای باطن و صحت عمل و استغنای طبع و سادگی وآزادگی و وارستگی از قید و تکلف و انداختن پرده‌های‌عجب وپندار و انزجار شدید از تظاهر بالاخره از بیان لطائف واسرار و حقایق و معنویاتی‌که در زوایای روح آنمرحوم مخفی و مکنون بود عاجز است .

نمی‌دانم با چه بیانی عشر معشار آنچه راکه دیده‌ام و فعلاً درعالم خیال و تصور دارم اداکنم زیرا همان اندازه‌که شرح وقایع زندگی و سوانح حیاتی شخصی ازتاریخ تولد و وفات و تحصیلات و امثال اینها آسان است بیان طرز تفکر و ملکات نفسانی و خصوصیّات‌اخلاقی و اوصاف‌اختصاصی ومعنویّات و روحیّات و نظائر آنها دشوار قریب بمحال است آن بهترکه بعجز خویش مقرّ باشم و بقصور خود معترف ، از این مقوله بگذرم و از روح پاك و بزرگ والد بزرگوارم از قصور در انجام وظیفه خطیر خود پوزش طلبم .

من چه‌گویم یك رگم هشیار نیست — شرح آن یاری‌که اورا یار نیست
شرح این هجران و این خون جگر — این زمان بگذار تا وقت دگر

تولد و وفات - چنانکه اشاره شد تولد آنمرحوم در سال ۱۲۹۶ هجری قمری و وفاتش بسال ۱۳۷۳ هجری قمری هردو در تبریز ومدت‌عمرش درحدود ۷۷ سال‌بود . آقای **محمد مدرس** برادر ارجمند راقم سطور و فرزند صاحب ترجمه ، قطعه‌ای سروده و دربیت‌آخر آن مادّه تاریخی برای تولد و وفات ذکر کرده‌است‌که چند بیت ازآن‌قطعه را بهمین مناسبت می‌نگارد :

سحرگاه تیری پرید ازکمانی — تنی زو تبه شد، رهاگشت جانی
تنی تا نگردد تبه ، طایر جان — کجا میتواند شدن آسمانی
بفصل بهاران‌که دیده‌است یارب؟ — وزد در چمن‌زار ، باد خزانی
اگرچند او رفت وازدرد وارست — رها شد ز شور و شر دار فانی
و لکن ز بار غم هجر رویش — دوتا شد خدنگ‌قدم چون‌کمانی

گلی بود بشکفت و روزی بیفسرد؟ — ویا بین این جمع بُد میهمانی ؟

بهرحال هر آنچه بُد، رفت ولیکن — بدل مانـد این حسرتم جاودانی

که در طیّ دوران عمرش نکردم — بدان سان که باشد ره میزبـانی

ازین حسرت افسرده بودم که ناگه — بگوشم چنین گفت هاتف نهـانی

«مدرس نمرده‌است هرگز» نمیرد — «که ماندست آثار وی جاودانی»

جملهٔ « مدرّس نمرده است هرگز » که با حساب ابجـدی ۱۲۹۶ میباشد تاریخ تولّد و جملهٔ : « **که ماندست آثار وی جاودانی** »که با حساب مزبور ۱۳۷۳ است تاریخ وفات میباشد بهرحـال از طرف وجوه طبقات اهالی بـا نهایت تجلیل و احترام تشیع و در طوبائیّهٔ تبریز بخـاك سپرده شد و این قطعـه در سنگ مزار آن مرحـوم مبرور نبشته گردید :

اناللذی صنع الجمیـل مخلد — لاسیما فی‌العلـم والعرفـان

واذا انقضت ایـام مدة عمره — فجمیـل صنع‌المرء عمرثـان

بنا باظهار استاد بزرگوار ، علاّمهٔ حجّت، آقای میرزا محمدعلی قاضی‌طباطبائی مدّ ظله‌العالی (که‌آنمرحوم درحال‌حیات، نسبت بایشان نهایت‌علاقه را داشتند وفضائل اخلاقی وکمالات معنـوی معظم‌له را پیوسته میستودند) قطعهٔ مرقوم را فـاضل ارجمند حجت‌الاسلام آقای میرزا محمد خلیلی دامت افاضاته صاحب کتاب معجم‌الادباء الاطبّا مقیم‌نجف‌اشرف که علاوه‌برمراتب علمی دارای طبعی وقّاد نیزمیباشند هنگامیکه یکی از مجلّدات ریحـانة‌الادب در محفلی از افـاضل بدست‌شان رسیـده بالبداهه سروده‌انـد **جزاه‌الله خیراً و لله درقائل** (توضیحاً می‌نگارد که جنازهٔ آن‌مرحوم حسب‌الوصیّة پس‌از مدتی ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقل شد و درمقبرهٔ شیخان دفن‌گردید) .

آری‌آنمرحوم و امثال‌ایشان در واقع نمرده‌اند و نخواهندمرد . اگرچه‌جسدشان زیرخاك تیره مدفون است ولی روح‌شان دراعلی علیّین با ارواح‌پاکان و بزرگان محشور بوده و بواسطهٔ آثـار قلمی دینی و علمی خودشان در این جهـان درفشانی میکنند ، با

گلهائی که تربیت داده‌اند تا روزگار هست مشام جانها را معطّر میسازند ومیگویند :

تلك آثارنا تــدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

تحصیلات آنمرحوم - در موضوع تحصیلات آنمرحوم عین عباراتی راکه در جلد سوم این کتاب بشمارهٔ (۷۷۴) ذیل عنوان (مدرّس - محمدعلی) بقلم خود ایشان مرقوم شده نقل می‌نماید[1] (مدرّس - محمدعلی بن محمدطاهر بن نادر محمد بن محمدطاهر تبریزی معروف به مدرّس نگارندهٔ این اوراق - ادبیّات عربیّه ومقدمات معموله متداوله وکتب متعارفهٔ فقهی و اصولی و قسمتی از ریاضیّات را درمدرسهٔ طالبیّهٔ تبریز خوانده و درخلال این احوال مقداری کافی از معقول را هم نزد آقای میرزا علی لنکرانی از افاخم تلامذهٔ یگانه فیلاسوف اسلامی میرزا ابوالحسن جلوهٔ سابق الذکر که در معقول نابغهٔ عصر بوده خوانده و اخیراً در حوزهٔ درس استدلالی فقهی و اصولی علاّمهٔ محقّق مدقّق فقیه اهل بیت (ع) آقای حاجی میرزا ابوالحسن مجتهد معروف به انگجی و افضل المحقّقین و اکمل المدقّقین آقای آقا میرزا صادق مجتهد تبریزی قدّس سرّهما که هردو از مراجع تقلید احکام دینیّه بوده‌اند حاضر و برای تهذیب قواعد متقنه وقوانین مبرهنهٔ احکام دینیّه و تنقیح ضوابط و مدارك آنها مساعی جمیله بکار برده و درطرائق و مسالك آنها تفرّجها کرده و از بحار انوار آنها زواهر جواهر وغرر و درر التقاط نموده وازهریك ازحدائق و روضات و ریاض آنها میوه‌ها چیده ودامن‌ها پر از گلهای رنگارنگ نموده و باقتضای شوق فطری که در ایراث اثر علمی داشتم باب مراوده را بروی خودم مسدود وبا فضل غیرمتناهی الهی بتألیف آغاز کردم . ومن باب و امّا بنعمة ربك فحدّث مشایخ خود را نیز تذکر می‌دهد : مشایخ اجازهٔ اجتهادی این احقر مولینا العلامة الاجل الاعظم السیّد السّند والحبر المعتمد آقای سید محمّد حجّت دام ظلّه العالی، کنز الشّرف والاصاله و ینبوع الفضل والنّباله و قطب دائرة التحقیق السیّد صدرالدّین الصدر مدّ ظلّه السّامی، وحید العصر وفرید الدّهر آقای آقا میرزا محمدعلی مجتهد شاه‌آبادی تهرانی

۱- درچاپ اخیر: صفحهٔ ۲۶۹-۲۷۱ جلدپنجم .

طاب رمسه و بعضی از اجلاّی دیگر بوده و مشایخ اجازهٔ روایتی نیز علاوه برایشان عبارت از فیلاسوف نامی اسلامی علاّمهٔ ثانی آقای سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی دامت فیوضاته، علاّمهٔ متبحّر متتبّع شهیر آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی مقیم نجف الاشرف دامت افاضاته میباشند) انتهی .

تقریظات بالنسبه زیادی از طرف آقایان مجتهدین طراز اول و مراجع تقلید و علما و فضلا ودانشمندان برای این کتاب ومؤلّفات دیگر آنمرحوم مرقوم شده و اجازات اجتهادی و روایتی متعددی نیز از طرف طبقات مزبور درحق آنمرحوم عالیقدر صادر گردیده است که خود ایشان درحال حیات ، شاید بجهت عدم حمل برتظاهر وخودستائی باکثرت حجب و تواضع مفرطی که از خصائص عالیهٔ آن بزرگ مرد بود یا ملاحظات دیگر بطبع ونشر و اشاعهٔ آنها راغب نشده اند . حتی بااینکه این بنده غالباً درمحضرشان بودم و از هردری سخنی بمیان می آمد از این تقریظات و اجازات تفوّهی نفرموده اند و اشاره ای هم نکرده اند ولی نگارنده که بعد از وفات ایشان باسناد و مرقومات مذکور برخوردم برای طبع آنها مانعی نمیدانم بلکه چون یقین حاصل است که بمرور زمان ، اصول آنها ازبین خواهد رفت و بملاحظات دیگری که ذکر آنها زاید است نشر یك قسمت ازآنها را لازم می شمارم وحتی انسب چنان بنظر رسید که برای بعضی ازآنها که ممکن بود کلیشه تهیه گردد اما متأسفانه تهیه کلیشه چند فقره ازآنها بجهت بزرگتر بودن قطر کاغذ از قطع کتاب یا کم رنگ بودن مرکب و علل فنی دیگر ممکن نشد اینك بطبع آنها با حروف سربی اقدام میگردد . توضیحاً می نگارد غیراز تقریظات و اجازاتیکه ذیلاً بچاپ آنها اقدام میشود اجازات و تقریظات دیگری نیز ازطرف حضرات مجتهدین عظام و دانشمندان عالیمقام از قبیل آقای سید ابوالحسن اصفهانی وآقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی اعلی الله مقامهما و دیگران صادر شده است که احترازاً از اطناب از نشر آنها صرفنظر میشود .

الف - تقریظی است که سید سند وحبر معتمد مولینا الاجل آقای سید محمد حجت اعلی‌الله مقامه برای کتاب ریحانة‌الادب مرقوم فرموده‌اند وشرح حال ایشان درچاپ دوم جلد اول آن کتاب بشمارهٔ (۷۶۵) و درصفحهٔ ۲۲ جلد دوم چاپ اخیر بعنوان (حجت - سیدمحمد) مندرج است :

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین و بعد مجموعهٔ نفیسی که در معروفین به کنی و القاب ملحوظ گردیده و اثر قیم و تألیف مفید وجامع متتبّع شهیر و بحّاث خبیر و نقّاد بصیر ثقة‌الاسلام و سندالاعلام حضرت آقای آمیرزا محمدعلی خیابانی تبریزی است ادام‌الله ایام‌افاضاته که الحق درجمع آوری موضوعهای پراکندهٔ آن زحمت‌های بسیار متحمل گردیده ودر فراهم آوردن لآلی منثوره آن رنجهای بی‌شمار کشیده‌اند و البته براهل اطلاع و بصیرت پوشیده نیست که احیای نام وآثار علمای اعلام لازم و اینگونه تألیفات ازطرفی آثار علمای ابرار را احیانموده و از طرف دیگر جامعه اسلامی را بسیار فایده می‌بخشد و راهرا برطالبان تراجم سهل وآسان می‌گرداند ازخداوند متعال جلّت آلائه تأییدات علاّمه مؤلف را درتألیف و تصنیف کتب مفیده مسئلت مینمایم انه قریب مجیب والسلام علی اخواننا المؤمنین ورحمة‌الله و برکاته .

الاحقر محمدالحسینی الکوه کمری - محل مهر شریف محمد بن علی‌الحسینی

ب - اجازهٔ اجتهادی و تقریظی است که مولانا الاجل آقای حجت مرقوم رفع‌الله درجاته نسبت بسه‌فقره از تألیفات صاحب ترجمه یعنی کتابهای کفایة‌المحصلین ودیوان‌المعصومین و ریحانة‌الادب مرقوم فرموده‌اند :

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و افضل صلواته علی سید رسله محمد وآله المعصومین وبعد

فقد قرت عينى بملاحظة جملة من مؤلفات الفاضل الكامل عمدة المحقّقين و زبدة المدقّقين صاحب المراتب العلية العلمية والعملية و حاوى المكارم الصورية والمعنوية الاميرزا محمدعلى التبريزى الخيابانى دامت بركاته وقد رأيتها مشحونة بغرر الفوائد ودرر الفرائد حاوية للنكات اللطيفة والدقائق الشريفة حقيقة بالتقديس والتقدير ولاينبئك مثل خبير كـكتاب كفاية المحصلين فى شرح تبصرة المتعلمين و وجدت اسمه مطابقاً للمسمى ومصداقاً لقولهم ، الاسماء تنزل من السماء ومتكفلا للادلة الاستنباطية والدقائق العلمية الاستدلالية، وافياً بشرح مراد المصنف حاكياً عن جلالة قدر المؤلف **منبئاًعن بلوغه المراتب العالية من العلم والمقامات السامية من الفضل وفوزه غاية المقصد والمراد و ارتقائه من حضيض التقليد الى اوج الاجتهاد** وكتاب التحفة المهدوية و ديوان المعصومين عليهم آلاف التحية و هوكتاب عجيب فى فنه نفيس فى شأنه جامع للنكات الادبية الدقيقة و للفوائد البديعة الانيقة و تحفة لطيفة للحضرة العلية وكتاب ريحانة الادب فى تراجم المعروفين بالكنى اواللقب محى لذكر العلماء الاعيان مع متروكية هذا الفن الشريف فى هذا الزمان فجزى الله مؤلفه عن الاسلام و اهله خير الجزاء .

كتبه الاحقر محمد الحسينى الكوه كمرى محل خاتم شريف مزبور

~~~~~~~~~~

ج ـ اجازۀ روايتى است از طرف حضرت معظم له طاب رمسه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى بالعلم رفع اقدار العلماء حتى جعلهم ورثة الانبيا و فضل مدادهم على دماء الشهدأ و افضل صلواته و تحياته على اشرف رسله و اهل بيته الاصفيأ النجباء وبعد فقد استجاز منى فى الرواية ونقل احاديث اهل بيت العصمة و معادن العلم والحكمة جناب العالم العامل والفاضل الكامل ابو الفواضل والفضائل قرة عين الفضل والكمال و غرة جبين العلم والافضال صاحب المقامات العلمية والعملية وحاوى المكارم الصورية والمعنوية الاديب الاريب الالمعى اللوذعى الاميرزا محمدعلى التبريزى الخيابانى دامت بركاته وقد
~~~~~~~~~~

وجدته اهل للاجابة وحرياً لقضاء الحاجة **فاجزت له ان یروی عنی جمیع ما صحت لی روایته** من جمیع روایات اصحابنا الامامیة عن مشایخی العظام و اساتیدی الکرام کل خلف عن سلف الی ان ینتهی الی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق کثیرة واسعة مذکورة فی محلها لایسع الورقة لبسطها واشیر الی بعضها تیمناً . **منها** وهو اقربها واعلیها واغلیها ما اروی عن السید السند السید ابی تراب الخونساری ره عن عمی المحقق السید حسین الکوه‌کمری عن شیخه شریف العلماء و سایر مشایخه الکثیرین عن السید الجلیل صاحب الریاض (ح) وعن الشیخ الجلیل الشیخ عبدالله المامقانی عن والده الزاهد و جمع آخر عن عمی المحقق و عن الشیخ الفاضل الشیخ حسن اللنکرانی وجمع آخر عن الفاضل الشرابیانی عن عمی المحقق (ح) وعن جمع کثیر بواسطه او واسطین عن الشیخ المحقق الانصاری عن شیخه شریف العلماء والمحقق النراقی عن صاحب الریاض بطرقه المعروفة و **منها** عن شیخی و استادی ومن علیه فی العلوم استنادی شیخ الشریعة الاصفهانی عن السید محمدباقر القزوینی والشیخ محمدحسین الکاظمی والامیرزا محمدهاشم الچهارسوقی وغیرهم بطرقهم المعروفة و **منها** عن السید السند المعتمد السید حسن العاملی الکاظمی بطرقه المذکورة فی عیون الرجال المتحده مع طرق المحدث النوری المذکورة فی المستدرک و اروی ایضاً عن المحدث النوری بطرق . فله ان یروی عنی بهذه الطرق وغیرها جمیع روایات اصحابنا وجمیع مؤلفاتهم فی جمیع فنون الاسلام بل روایات اهل السنة والجماعة ومؤلفاتهم ممالی الیه طریق واوصیه بمااوصانی به مشایخی من الاحتیاط والورع والتقوی فی تمام الحالات و اسئله ان لاینسانی عن الدعوات الصالحات فی الحیاة والممات کمالا انساه انشاءالله تعالی .

فی شهر رجب الخیر ۱۳۶۰ **الاحقر محمد الحسینی الکوه‌کمری** محل مهر شریف مزبور

د ـ تقریظی است که حضرت استاد علامه حجة الاسلام آقای محی الدین مامقانی مدظله العالی مقیم نجف اشرف برای کتاب ریحانة الادب مرقوم فرموده اند :

شکر و تقدیر **صدر من النجف الاشرف**

في ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

شكر المنعم احدى الغرائز السامية والخصال الشريفة العاليه والصفات الحميدة الراقية الّتي اودعها الله في نفوس نبلاء البشر ومزجها بطينتهم ثم ظهرت في طباعهم وعاداتهم في حياتهم الاجتماعية فمن الناس فئة اهتمت في تنميتها وسعت في تغذيتها حتى صارت لهم خلقاً ثابتاً و وساماً تتحلى بها في الحياة و خلة تعرف بها بين الاقران وهناك رهط من الناس اهملها واعرض عنها واستهون بها واسترخصها حتى خمد نورها في نفسه وانطفأ ضوءها من قلبه فنزل لفقدها الى حضيض مصاف الانعام (بل هم اضل سبيلا) و هبط الى منحدر هوة الحيوان والحشرات ـ اذ عدم الى الشرف دليلا .

.... اذا اندفعت اندفاعا نفسيا لا يشوبه سوى حب الفضيلة ولا يخامره الا اداء الواجب الديني ان ارفع الى سماحة العلامة النحرير والمحقق الثبت القدير حضرت حجة الاسلام والمسلمين **الميرزا محمدعلي (المدرس) التبريزي** ادام الله ايامه و نفع الامة بمعلوماته بعض ما يكنه ضميري و ينطوي عليه مكنوني من الشكر والتقدير والتعظيم والتبجيل **لما اسدى للامة من الخدمات الجليلة والاعمال الجبارة النفيسة** الّتي لا يبتغي من ورائها سوى تثقيف امته و اداء فرض عمله و فضيلته .

فلقد خدم بتلك المصنفات الممتعة الّتي صنفها في مختلف العلوم من الفقه واللغة والتاريخ عالمي العلم والادب خدمة تذكر فتشكر . وكيف لا وكل تلك الآثار الخالدة قد اصبحت في طليعة المؤلفات الّتي حازت السبق في ميدان المؤلفات الاخرى **فلا غرابة من مثل علامتنا الشهير اذا ما اتحف الجامعة الاسلامية بجوهرته اليتيمة الاخرى و درته الثمينة المسماة ـ ريحانة الادب ـ او الكنى والالقاب ـ وهو ذاك الفرد من رجالنا المجاهدين**

المخلصين والعلماء البارزين اللذين كرسو اجل حياتهم لخدمة الدين وصرفوا همتهم فى تثقيف امة سيد المرسلين و ثابروا على ذالك بقدم راسخ و قلب مطمئن و جنان رابض لا تزلزل همته العواصف ولا تثنى عزمه القواصف ولا تأخذه فى سبيل اداء واجبه الدّينى لومة لائم كل ذالك تفانياً فى سبيل العلم وانقياداً لاوامر الشرع وطلباً لمرضاة الله فاليك ايها الحبر الجليل والعلامة الشهير قلباً مليئاً بالشكر والتقدير لاعمالك الصالحه واتعابك المشكورة و اليك ايّها المجاهد فى سبيل الله اعرض شعورى لاياديك البيضأ وآثارك الخالده فاقبل ياصاحب الفضل تقريظى واصفح عن قصورى اذاما كبا جواد براعتى عن اداء اخلاصى واجعلنى من مخلصيك والمعجبين بك لازلت مؤيداً منصوراً و موفقاً لبث انوار العلم ومعالم الدين مقرونة اتعابك بالفوز و صنيعك بالفلاح ودم لنا وللامة جمعاء . وقد انشد ونظم هذين البيتين الطبيب النطاسى خالنا الميرزا محمد الخليلى صاحب كتاب معجم الادباء الاطباء تقدير الاعمال علامتنا الجليل :

ان اللذى صنع الجميل مخلد	**لاسيما فى العلم والعرفـان**
واذا انقضت ايام مدة عمره	**فجميل صنع المرء عمر ثـان**

حرره الفانى محيى الدين المامقانى

محل مهر عبده محيى الدين

هـ - اجازهٔ روايتى است كه حبر جليل و علامهٔ شهير آقاى سيد هبة الدين شهرستانى ادام الله ايام افاضاته مرقوم داشته‌اند وشرح حال ايشان درچاپ اول جلدچهارم ريحانة الادب بشمارهٔ (٥٢٦) و درجلد ششم چاپ دوم بعنوان (هبة الدين - محمدعلى) مندرج است :

بسم الله الرحمن الرحيم

مقبول الحمد لله على متواتر نعمائه و مسلسل الشكر على المستفيض من آلائه و صلاة مرفوعة غير مقطوعة على المرسل رحمة للعالمين والمجمع على فضله الذى لاريب فيه و فضل كتابه الّذى لا باطل يأتيه ولاشك يعتريه محمد ص وآله الثّقاة دعاة الحق و هداة الحقيقة المصلحين لرواية السّعادة المنشودة للخليقة والمصححين لاسانيدها فى كل شريعة و طريقة :

اما بعد ـ فلما كانت الاجازة والاستجازة فى الرواية من شعب علم الدراية و من سنن السلف الصالح من علمائنا المحدّثين و فقهائنا المحقّقين سئلنى (بناء عليه) **شيخنا الاجل الافضل انموزج عصابتنا البحاثه فى العصر الاول حضرة العالم الفاضل والمحدث المحقق الكامل صفوة المؤلفين الاماثل ولينا الصفى الروحانى المولى محمدعلى التبريزى الخيابانى حياه الله و حباه بنيل الرغائب والامانى** ان احرّر له اجازة ماورويته وتحملته عن شيوخى الكرام بجملة اسانيدهم الى ائمة اهل البيت النبّوى عليه و عليهم افضل السلام فاستخرت الله سبحانه و اجزته ان يروى عنى جميع ذلك عنهم جميعا و اخص بالذكر خمسة منهم قدّس الله ارواحهم **اولهم** الشيخ الشهيد السعيد الالهى محمدباقر بن محمدمحسن بن سراج الدين الاصطهباناتى الشيرازى المقتول سنة ١٣٢٥ هجريه عن مشايخه المشاهير عطّر الله مراقدهم الطيّبّة وهم :

المولى على المقدس الرازى نجل الطبيب المشهور ميرزا خليل الطهرانى والسيد ميرزا محمدهاشم چارسوئى الخونسارى الاصفهانى والسيد محمد مهدى القزوينى الحلى المتوفّى سنة ١٣٠٠ ه ق والشيخ محمدالتقى المشهور بآغا نجفى الاصفهانى والشّيخ محمدتقى بن حسينعلى الحائرى المعروف بالفاضل الهروى **و ثانيهم** مولانا الزعيم وابن عمنا الكريم الامير السيد محمد الطهرانى المعروف بآية الله الطباطبائى عن مشايخه المشاهير وهم جماعة نخصّ بالذكر منهم والده السيدصادق الطهرانى عن ابيه السيدمهدى الهمدانى ابن الامير السيدعلى الكبير **و ثالثهم** سيدنا الحسن ابن الهادى الكاظمى المعروف بالصدر من آل شرف الدين مؤلف كتاب الشيعة و فنون الاسلام عن مشايخه العظام نورالله ضرايحهم كالشيخ ملاعلى المقدس الطهرانى والسيد ميرزا محمدهاشم الخونسارى السابق ذكرهما الشريف **و رابعهم** الفقيه البارع الورع السيد اسمعيل الصدر نزيل سامراء والحائر الحسينى ونجل العلامة المشهور السيدصدرالدين العاملى الاصفهانى وقداجازنى فى الرواية شفاهاً و اجازنى فى الاجتهاد والفتوى كتباً من دون تسمية شيوخه الكرام **و خامسهم** المحقق العظيم والفقيه الحكيم شيخنا المولى محمدكاظم المعروف بآية الله

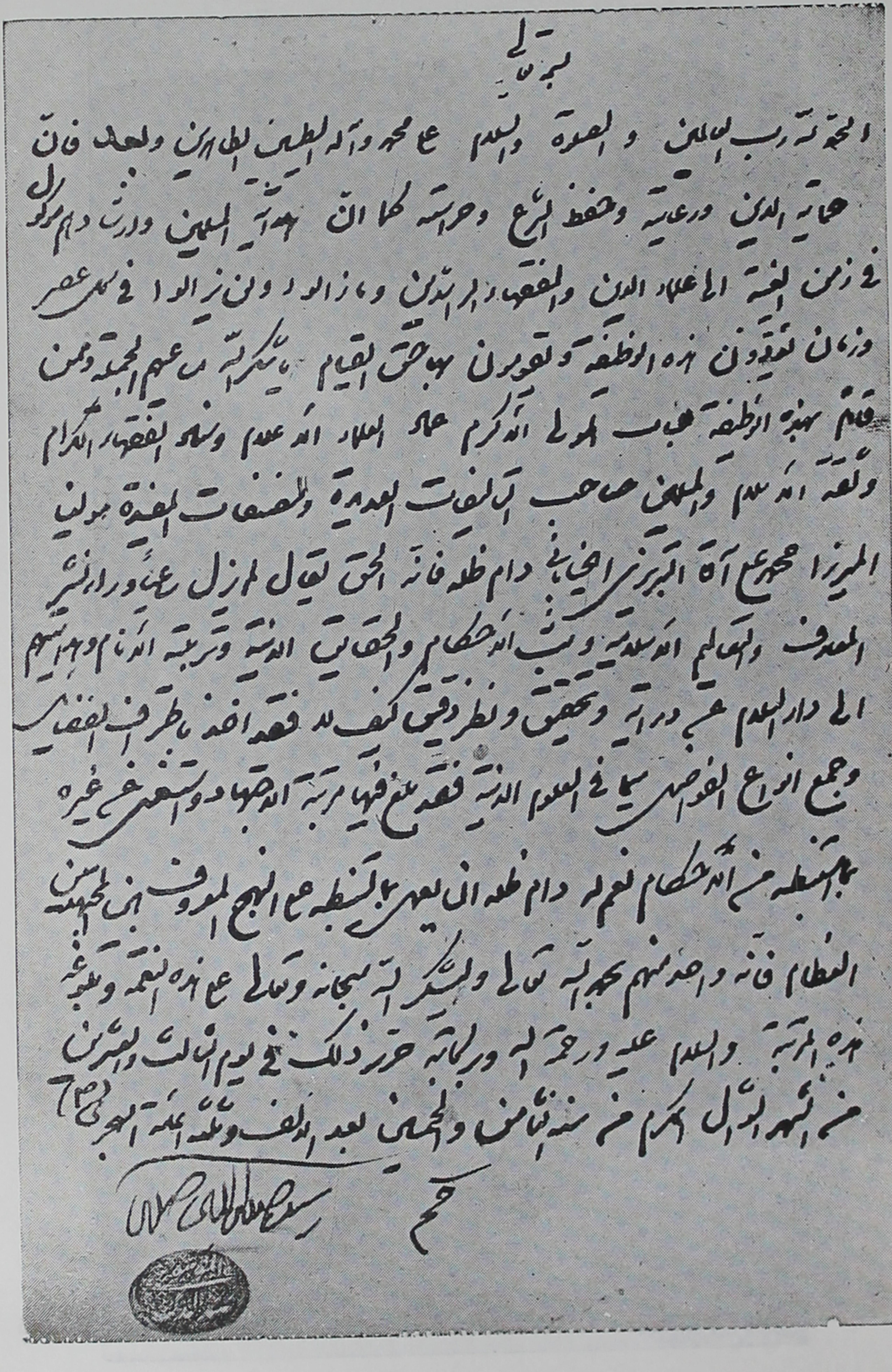
الخراسانی روّح الله روحه و نوّر ضریحه مجیزاً فی الروایة عن شیخه السید مهدی القزوینی الحلّی الانف ذکره المنیف .

وکما اجزت للشیخ المشار الی اسمه الشریف ان یروی عنی المرویات اجزته ان یروی عنی المقروات والمسموعات و مؤلفاتی فی شتّی العلوم والّتی نشر اسمائها عدة من اولیائنا الاصفیاء کالسید محمد مهدی العلوی السبزواری والشیخ سراج الواعظین الانصاری فی مقدمة اسلام و هیئت وغیرهما من محبی العلماً الاخیار و محمی الاثار .

خادم العلم والدین هبة الدین الحسینی الشهیر بالشهرستانی

غرۀ محرم ۱۳۵۹ محل خاتم شریف

اجازۀ اجتهادی است که ازطرف حضرت آیة‌الله العظمی سید صدرالدین صدر اعلی‌الله‌مقامه صادر شده است که فقیهی بودند اصولی محدث رجالی محقق عمیق‌النظر وشرح حال ایشان بشمارۀ (۸۴۹) درجلد دوم چاپ اول و درصفحۀ ۴۲۷ جلد سوم چاپ اخیر ریحانةالادب قیدگردیده است .



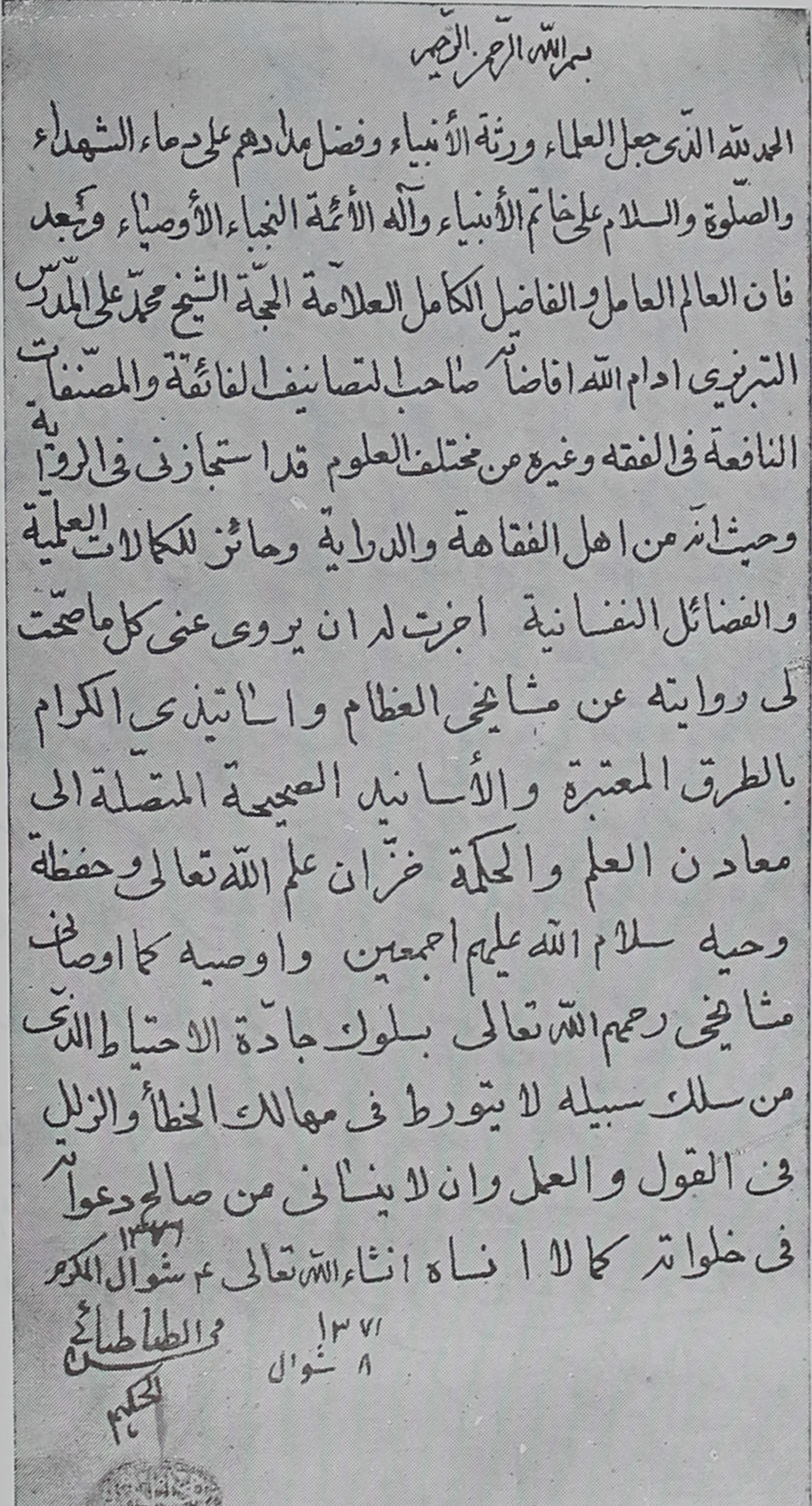
بسمه تعالی

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين وبعد فان
حماية الدين ورعايته وحفظ الشرع وحراسته كما ان بها قوام المسلمين ورزقهم دائم موكول
في زمن الغيبة الى علماء الدين والفقهاء الراشدين وما زالوا ولن يزالوا في كل عصر
وزمان يتقلدون هذه الوظيفة ويقومون بها حق القيام بالشكر لله من اعلم الجملة وممن
قام بهذه الوظيفة جناب المولى الاكرم عماد العلماء الاعلام وسناد الفقهاء الكرام
وثقة الاسلام والمسلمين صاحب التأليفات العديدة والمصنفات المفيدة مولانا
الميرزا محمد علي آقا التبريزي الخياباني دام ظله فانه الحق يقال لم يزل ساعيا وراء النشر
المعارف والتعاليم الاسلامية وبث الاحكام والحقائق الدينية وتربية الانام وهدايتهم
الى دار السلام مع دراية وتحقيق ونظر دقيق كيف لا فقد اخذ باطراف الفضائل
وجمع انواع الفواضل سيما في العلوم الدينية فقد بلغ فيها مرتبة الاجتهاد واستغنى عن غيره
بما استنبطه من الاحكام فنعم له دام ظله ان يعمل بما استنبطه على النهج المعروف بين المجتهدين
العظام فانه واحد منهم بحمد الله تعالى والشكر لله سبحانه وتعالى على هذه النعمة وبلوغه
هذه المرتبة والسلام عليه ورحمة الله وبركاته حرر ذلك في يوم الثالث والعشرين
من شهر ربيع الاول المكرم من سنة ثامن والخمسين بعد الالف وثلثمائة الهجرية (ص)

صدر الدين الصدر

ختم

اجازهٔ روایتی است که از طرف حضرت قدوةالفقهاء والمجتهدین آقای سید محسن حکیم بن سید مهدی طباطبائی صادرشده‌است. حضرت معظم له ازفحول ومتبحرین علمای امامیهٔ عرب عصرحاضر واز بزرگترین زعما وفقها واز اکابر مراجع تقلید اثنی‌عشریه میباشند.



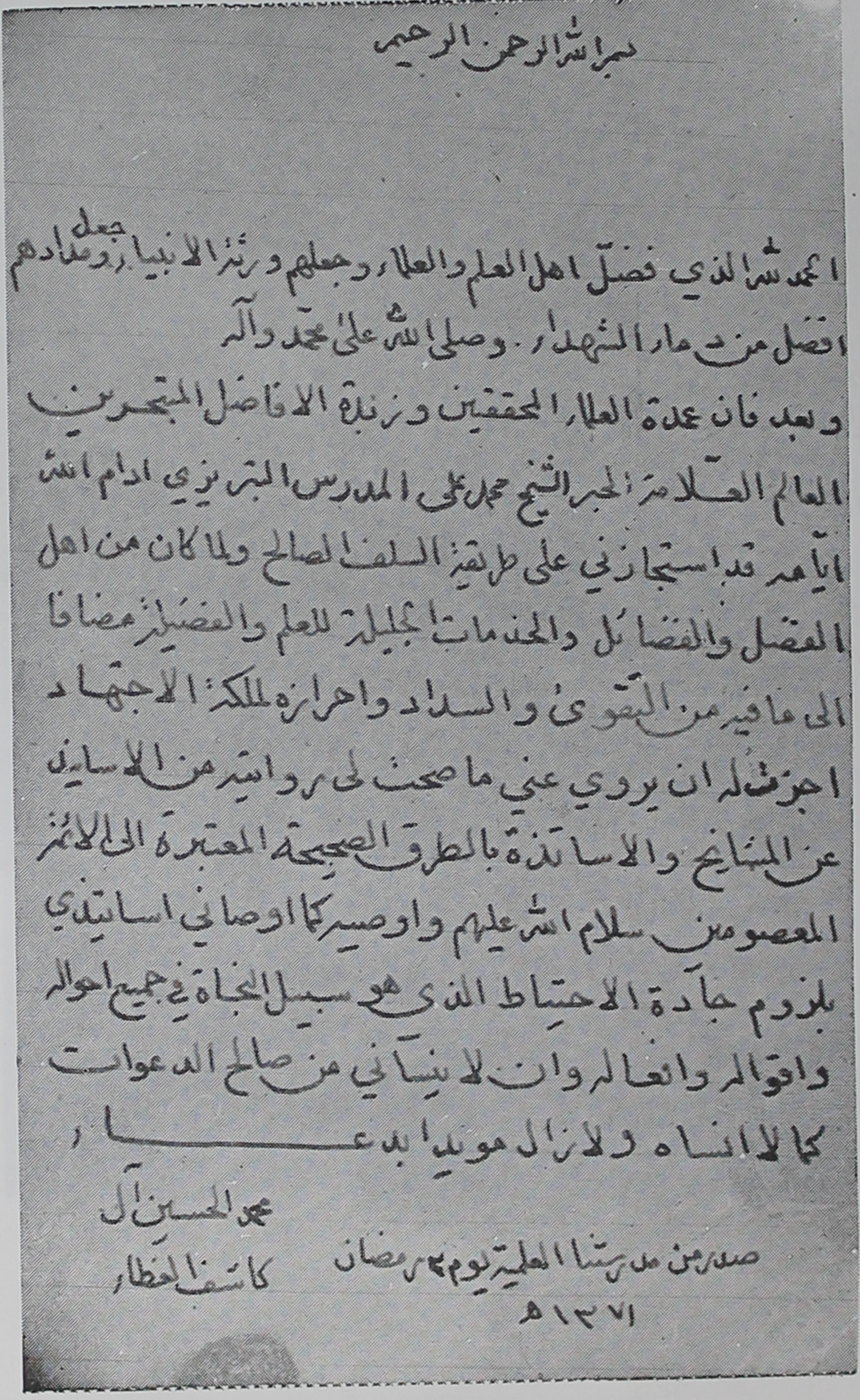
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى جعل العلماء ورثة الأنبياء وفضل مدادهم على دماء الشهداء والصلوة والسلام على خاتم الأنبياء وآله الأئمة النجباء الأوصياء وبعد فان العالم العامل والفاضل الكامل العلامة الحجة الشيخ محمد على المدرس التبريزى ادام الله افاضاته صاحب التصانيف الفائقة والمصنفات النافعة فى الفقه وغيره من مختلف العلوم قد استجازنى فى الرواية وحيث انه من اهل الفقاهة والدراية وحائز للكمالات العلمية والفضائل النفسانية اجزت له ان يروى عنى كل ما صحت لى روايته عن مشايخى العظام واساتيذى الكرام بالطرق المعتبرة والأسانيد الصحيحة المتصلة الى معادن العلم والحكمة خزان علم الله تعالى وحفظة وحيه سلام الله عليهم اجمعين واوصيه كما اوصانى مشايخى رحمهم الله تعالى بسلوك جادة الاحتياط الذى من سلك سبيله لا يتورط فى مهالك الخطأ والزلل فى القول والعمل وان لا ينسانى من صالح دعواته فى خلواته كما لا انساه ان شاء الله تعالى ٤ شوال المكرم ١٣٧١

محسن الطباطبائى الحكيم

١٣٧١
٨ شوال

اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که از طرف حضرت علامهٔ نحریر جامع المعقول والمنقول شیخ محمدحسین کاشف الغطاء رفع الله درجاته و روح روحه صادر گردیده است که از بزرگان متتبعین علمای امامیه واز عدول و ثقات فقهای اثنی عشریه بوده وشرح حال ایشان درجلد سوم چاپ اول این کتاب بشمارهٔ (۵۳۷) و صفحهٔ ۲۷ جلد پنجم چاپ اخیر مندرج است .



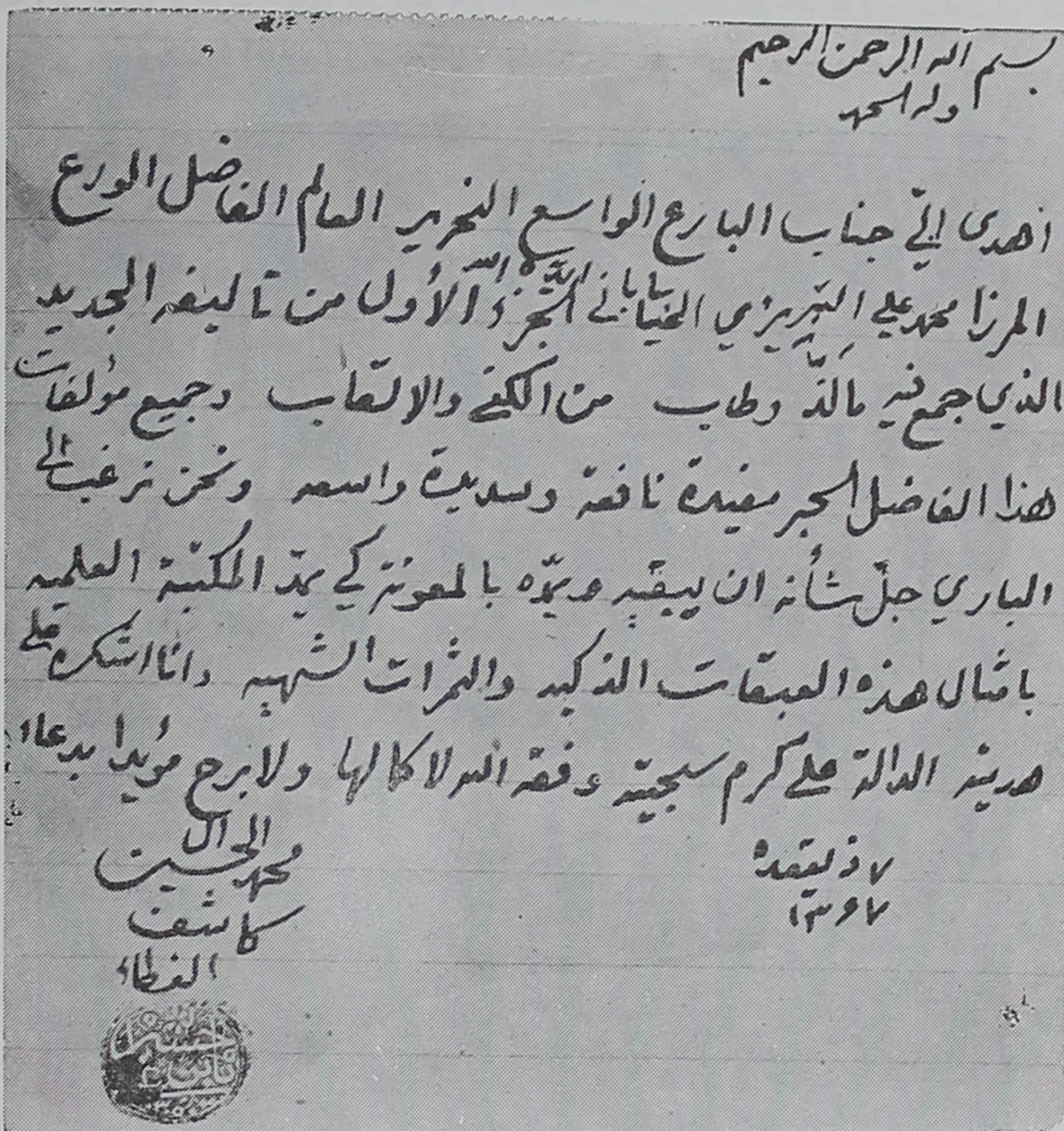
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضّل اهل العلم والعلماء وجعلهم ورثة الانبياء وجعل مدادهم
افضل من دماء الشهداء . وصلى الله على محمد وآله
وبعد فان عمدة العلماء المحققين وزبدة الافاضل المتبحرين
العالم العلامة الحبر الشيخ محمد علي المدرس التبريزي ادام الله
ايامه قد استجازني على طريقة السلف الصالح ولما كان من اهل
الفضل والفضائل والخدمات الجليلة للعلم والفضيلة مضافا
الى ما فيه من التقوى والسداد واحرازه لملكة الاجتهاد
اجزت له ان يروي عني ما صحت لي روايته من الاسانيد
عن المشايخ والاساتذة بالطرق الصحيحة المعتبرة الى الائمة
المعصومين سلام الله عليهم واوصيه كما اوصاني اساتيذي
بلزوم جادة الاحتياط الذي هو سبيل النجاة في جميع احواله
واقواله وافعاله وان لا ينساني من صالح الدعوات
كما لا انساه ولا ازال مؤيدا بدعـــــاء

محمد الحسين آل
كاشف الغطاء

صدر من مدرستنا العلمية يوم ٢٤ رمضان
١٣٧١ هـ

تقریظی است که ازطرف حبر جلیل شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء سابق‌الذکر انارالله برهانه نسبت بتألیفات مؤلف مرحوم مرقوم شده است .



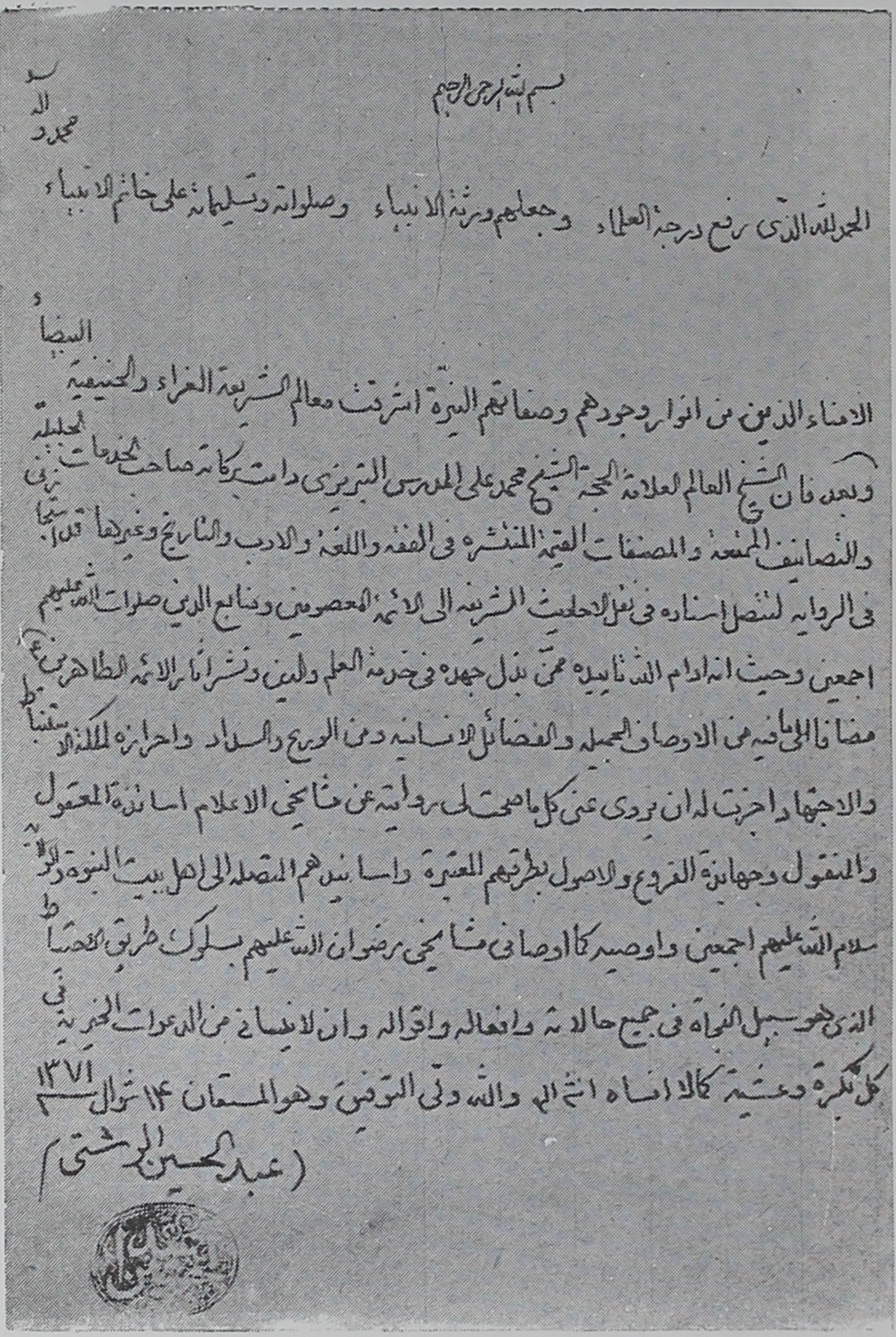
بسم الله الرحمن الرحيم
ولله الحمد

أهدى إلى جناب البارع الواسع النحرير العالم الفاضل الورع
الميرزا محمد علي التبريزي الخياباني ريحانة الادب الجزء الأول من تاليفه الجديد
الذي جمع فيه ما لذّ وطاب من الكنى والالقاب وجميع مؤلفات
هذا الفاضل الحبر مفيدة نافعة وسديدة واسعة ونحن نرغب إلى
الباري جل شأنه ان يقيض هديه بالمعونة كي يمد المكتبة العلمية
بأمثال هذه العبقات الذكية والثمرات الشهية وانا اشكره على
هديته الدالة على كرم سجيته وفقه الله لامثالها ولا برح مؤيدا بدعائي

٧ ذيقعده
١٣٦٧

محمد الحسين
آل كاشف
الغطاء

اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که ازطرف علامهٔ نحریر فقیه الحکما وحکیم الفقها میرزا عبدالحسین رشتی قدس سره مرقوم شده است . ایشان عالمی بودند جامع وجلیل القدر که درزمان خود مدتی ریاست حوزهٔ علمیهٔ نجف الاشرف را داشتند وضمن همین مقدمه بشرح حال وی اشاره شده است .



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع درجة العلماء وجعلهم ورثة الانبیاء وصلواته وتسلیماته علی خاتم الانبیاء

الامناء الذین من انوار وجودهم وصفاتهم النیرة اشرقت معالم الشریعة الغراء والحنیفیة البیضاء

وبعد فان الشیخ العالم العلامة الحجة الشیخ محمد علی المدرس التبریزی دامت برکاته صاحب الخدمات الجلیلة الدینیة

والتصانیف الممتعة والمصنفات القیمة المنتشرة فی الفقه واللغة والادب والتاریخ وغیرها [illegible]

فی الروایة لیتصل اسناده فی نقل الاحادیث الشریفة الی الائمة المعصومین ومنابع الدین صلوات الله علیهم

اجمعین وحیث انه ادام الله تأییده ممن بذل جهده فی خدمة العلم والدین ونشر آثار الائمة الطاهرین مع

مضافا الی ما فیه من الاوصاف الجمیلة والفضائل الانسانیة من الورع والسداد واحرازه الملکة الاستنباط

والاجتهاد اجزت له ان یروی عنی کل ما صحت لی روایته عن مشایخی الاعلام اساتذة المعقول

والمنقول وجهابذة الفروع والاصول بطرقهم المعتبرة واسانیدهم المتصلة الی اهل بیت النبوة والرسالة

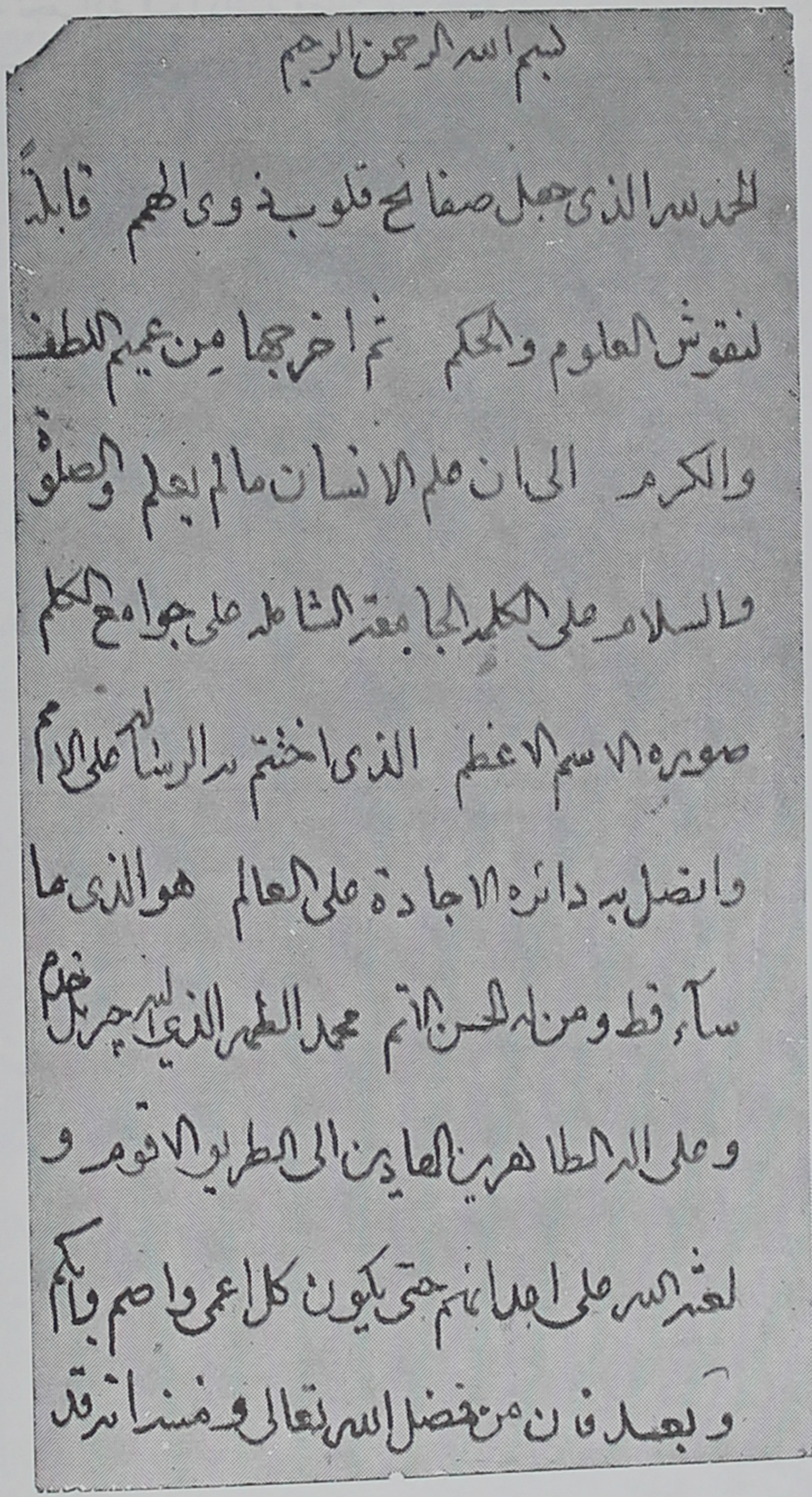
سلام الله علیهم اجمعین واوصیه کما اوصانی مشایخی رضوان الله علیهم بسلوک طریق الاحتیاط

الذی هو سبیل النجاة فی جمیع حالاته وافعاله واقواله وان لا ینسانی من الدعوات الخیریة فی

کل بکرة وعشیة کما لا انساه ان شاء الله والله ولی التوفیق وهو المستعان ۱۴ شوال سنه ۱۳۷۱

(عبدالحسین الرشتی)

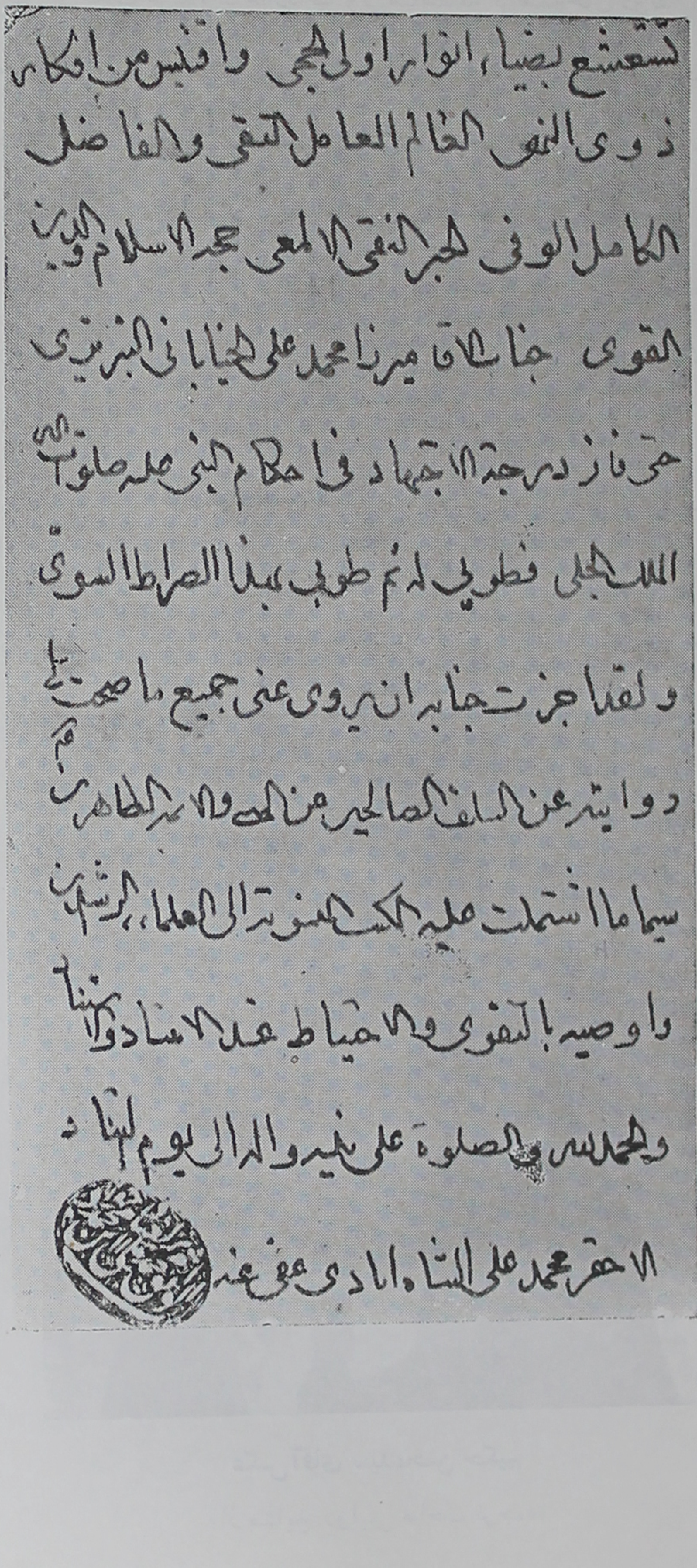
اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که از طرف قدوة المحققین والمجتهدین جامع معقول ومنقول وازاکابر علمای امامیهٔ عصر



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل صفائح قلوب ذوی الهمم قابلةً
لنقوش العلوم والحکم ثم اخرجها من عمیم اللطف
والکرم الی ان علم الانسان ما لم یعلم والصلوة
والسلام علی الکلمة الجامعة الشاملة علی جوامع الکلم
صورة الاسم الاعظم الذی ختم به الرسالة علی الامم
واتصل به دائرة الاجادة علی العالم هو الذی ما
ساء قط ومن له الحسن اتم محمد المطهر الذی [illegible] جبرئیل خادمه
وعلی آله الطاهرین الهادین الی الطریق الاقوم و
لعنة الله علی اعدائهم حتی یکون کل اعمی واصم وابکم
وبعد فان من فضل الله تعالی ومننه انه قد

ضرت آیة‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی نورالله مضجعه صادرشده‌است معظم‌له
اضر بودندکه اخیراً برحمت ایزدی پیوستند .


تستشع بضیاء انوار اولی الحجی واقتبس من افکار
ذوی النهی العالم العامل التقی والفاضل
الکامل الوفی الحبر التقی الالمعی حجة الاسلام والدین
القوی جناب آقا میرزا محمد علی الخیابانی التبریزی
حتی فاز درجة الاجتهاد فی احکام النبی علیه صلوات الله
الملک الجلی فطوبی له ثم طوبی بهذا الصراط السوی
ولقد اجزت جنابه ان یروی عنی جمیع ما صحت لی
روایته عن السلف الصالحین من المحدثین والائمة الطاهرین
سیما ما اشتملت علیه الکتب المعتبرة الی العلماء الراشدین
واوصیه بالتقوی والاحتیاط عند الانسداد وان لا ینسانا
والحمد لله والصلوة علی نبیه واله الی یوم التناد
الاحقر محمد علی الشاه آبادی عفی عنه

مؤلف مرحوم طاب رمسه درحال حیات ، شرح حال مشایخ روایتی و اجتهادی خودشان را دراین کتاب مرقوم فرموده‌اند ولی متأسفانه ترجمهٔ حال دونفر از ایشان یعنی آیة‌الله‌العظمی آقای سید محسن حکیم مدّ ظلّه العالی و قدوة‌الفقهاء والمجتهدین مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی اعلی‌الله مقامه را ننوشته‌اند و مسلماً اگر توفیق نوشتن مستدرکی راکه وعده داده بودند پیدا میکردند این نقیصه را رفع می‌نمودند ولی افسوس کوس رحلت زده شد و اجل مقدّر فرار رسید . راقم این سطور لازم میداند تیمّناً واستطراداً و برای اینکه ترجمهٔ حال تمامی مشایخ اجتهادی و روایتی آنمرحوم نوشته شود دراین قسمت اشارتی بکند :

حکیم

آقای سیدمحسن - بن سید مهدی طباطبائی معروف به **حکیم** ، از فحول و متبحّرین علمای امامیّهٔ معاصر واز بزرگترین زعما و فقها و از اکابر مراجع تقلید میباشد . وی فقیهی است اصولی رجالی و حوزهٔ تدریسش



عکس آقای سیدمحسن حکیم

«از مشایخ روایتی صاحب ترجمه»

مهمترین حوزه‌های علمی نجف . گویندکه دربیانات علمی ، رویّهٔ مخصوصی اتخاذکرده مبنی برایجاز و اجتناب از حشو و زواید ؛ خانواده‌اش نیز از معروفترین خانواده‌های نجف اشرف وبه **آل‌حکیم** معروف و عدهٔ زیادی از افاضل و علما از این خانواده نشأت کرده‌اند . صاحب‌ترجمه‌ازآخوندخراسانی وآقا ضیاء عراقی وحاجی میرزاحسین نائینی و شیخ علی آل صاحب‌الجواهر و سید ابوتراب خوانساری استفاده‌اصول وفقه وعلم‌رجال کرده‌است و فعلاً مرجع تقلید عموم شیعیان افغانستان وبسیاری ازشیعیان عراق وسوریه و لبنان و جمعی وافر از بلاد دیگر میباشد واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۲- حاشیهٔ کفایهٔ آخوند خراسانی در دومجلد **۳- حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۴- شرح تبصرهٔ علامهٔ حلی ۵- شرح نافع‌محقق ۶- مستمسك العروة‌الوثقی** که شرح عروهٔ سید محمدکاظم یزدی است وغیراینها . معظم له در تاریخ نگارش این مختصر در قید حیات هستند **متع‌الله المسلمین بطول بقائه .**

شیخ‌عبدالحسین رشتی - بن‌شیخ‌عیسی بن‌شیخ‌یوسف‌رشتی، درکربلامتولّد ودرنجف‌ساکن بوده‌است. وی‌ازاکابر علمای‌امامیّهٔ معاصر وفقیهی بوده اصولی حکیم متکلّم معقولی منقولی ، کثیرالتتبّع و وسیع‌الاطّلاع ، بیشتر بحال تجرّد و انزوا زندگی میکرده است .



عکس مرحوم شیخ‌عبدالحسین رشتی

«ازمشایخ اجتهادی صاحب‌ترجمه»

از حاجی میرزا محمدحسن آشتیانی ، شیخ علی نوری ، سید شهاب‌الدین نیریزی شیرازی ، آخوندخراسانی، شریعت‌اصفهانی،سیدمحمدکاظم یزدی درس خوانده واز تألیفات او است:

۱- البیان فی‌ما استفید من‌القرآن درتفسیر **۲تا۷- تعلیقات** برهریك از **جواهرالکلام** و **رسائل شیخ مرتضی انصاری** و **شرح‌شمسیه** و **شرح مطالع** و **مطول** و **مکاسب شیخ مذکور ۸تا۱۱- رساله‌ای** در هریك از **بدا** و **غیبت** و **نسخ** و **وضع ۱۲- شرح مزجی کفایة‌الاصول آخوند خراسانی**

برهردو جلدش وغیرا ینها . صاحب ترجمه شعر خوب نیز می گفته است :

یکی از مزایا و خصوصیّات این کتاب این است که مؤلّف مبرور ، از خطوط و عکس‌های صاحبان ترجمه آنچه را که بدست آورده بچاپ آنها اقدام کرده است تا کسانیکه می‌خواهند ترجمه حال دانشمندی را بخوانند با دیدن عکس و خط او بیشتر محظوظ شوند واز ریاض باصفای این کتاب گلهای رنگارنگ بچینند . آن مرحوم در این راه نیز رنجهای فراوان برده وگنجهای شایانی بدست آورده است که در نزد اصحاب بصیرت و ارباب نظر ارزش بسیار دارد ولی حاجت بگفتار نیست که این اقدام مفید هم درحدود مساعدت شرائط و وسائل موجود بوده است خصوصاً که مؤلّف مرحوم هنگام نوشتن شرح حال بعضی از صاحبان ترجمه به عکس یا خط آنان دسترسی نداشته وپس از فوت وقت که بآنها برخورده درغیر محلش استدراك نموده است ازآن جمله خطوط و عکس‌های اصحاب ترجمه آتی الذکر میباشد که شرح حال آنان هرکدام در محل خود قبلاً مرقوم شده است چون درج کلیشه‌ها درمحل مخصوص خود بواسطهٔ فوت فرصت میسّر نبود ناچار بطبع آنها درآخر کتاب اقدام خواهد شد .

۱ـ خط شیخ حرّ عاملی متوفی بسال (۱۱۰۴) که ترجمهٔ حالش در جلد اوّل بشمارهٔ (۷۷۳) مندرج است .

۲ـ خط شیخ عبدالصمد جدّ شیخ بهائی که شرح حالش درجلد سوم ضمن شمارهٔ (۱۴۰) مندرج است .

۳ـ خط ملامحمدتقی مجلسی اوّل متوفی بسال (۱۰۷۰) که شرح حال وی بشمارهٔ (۷۲۵) درجلد سوم مندرج است .

۴ـ خط محقق اوّل صاحب شرایع متوفی بسال (۶۷۶) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۷۴۲) مندرج است .

۵ـ خط سبط الماردینی متوفی بسال (۹۰۰) که ترجمهٔ حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۳۴۳) مندرج است .

۶ـ خط ملاحسین کاشفی متوفی بسال (۹۱۰) کـه شرح حال وی در جلد سوم بشمارهٔ (۵۳۹) مندرج است .

۷ـ خط فخرالدین طریحی متوفی بسال (۱۰۸۵)که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۹) مندرج است .

۸ـ خط شیخ ابراهیم کفعمی متوفی بسال (۹۰۵)که شرح زندگی وی در جلد سوم بشمارهٔ (۵۷۴) مندرج است .

۹ـ خط فخرالدین علی بن حسین کاشفی متوفی بسال (۹۳۹) کـه شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۱۸) مندرج است .

۱۰ـ خط شهید ثانی متوفی بسال (۹۶۶) که شرح حالش بشمارهٔ (۷۲۹) جلد دوم مندرجاست .

۱۱ـ خط رضی استرآبادی متوفی بسال (۶۸۶) کـه شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۱۷۶) مندرجاست .

۱۲ـ خط غیاث‌الدین منصور متوفی بسال (۹۴۰) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۲۷۶) مندرج است .

۱۳ـ خط ملاصالح مازندرانی متوفی بسال (۱۰۸۰)که شرح حالش درجلدسوم بشمارهٔ (۶۷۴) مندرج است .

۱۴ـ خط قاضی نورالله شوشتری مقتول بسال (۱۰۱۹)که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۸۰۵) مندرج است .

۱۵ـ خط شیخ محمد بن حسن ابن شهید ثانی معروف به سبطالشهیدکه شرح حالش درجلد سوم ضمن شمارهٔ (۸۰۹) مندرج است .

۱۶ـ خط میرزا عبدالله بن‌عیسی بیگ‌افندی متوفی بسال(۱۱۳۰)که شرح‌حالش درجلد اوّل بشمارهٔ (۲۲۰) مندرج است .

۱۷ـ خط آقا حسین محقق خوانساری متوفی بسال (۱۰۹۸) که شرح حالش

بشمارهٔ (۷۴۶) جلد سوم مندرج است .

۱۸ـ خط علاّمهٔ حلّی متوفی بسال (۷۲۶) که شرح حالش درجلدسوم بشمارهٔ (۱۹۰) مندرج است .

۱۹ـ خط فخرالمحققین محمد ابن علاّمهٔ حلّی متوفی بسال (۷۷۱) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۲۲) مندرج است .

۲۰ـ خط فیروزآبادی متوفی بسال (۸۱۶) صاحب قاموس اللّغة و تألیفات دیگر.

۲۱ـ خط سید عبدالله شُبّر متوفی بسال (۱۲۴۲) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۶۰۱) مندرج است .

۲۲ـ خط آقا هادی مازندرانی متوفی بسال (۱۱۲۰) که شرح حالش بشمارهٔ (۶۷۴) جلد سوم مندرج است .

۲۳ـ خط سیدعلیخان مدنی شیرازی متوفی بسال (۱۱۱۸) که شرح حالش در جلد اوّل ضمن شمارهٔ (۸۴۸) مندرج است .

۲۴ـ خط شیخ علی سبط الشهید متوفی بسال (۱۱۰۳) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۳۴۱) مندرج است .

۲۵ـ خط ملاشاه مرتضی پدر ملامحسن فیض که شرح حالش ضمن شمارهٔ (۳۷۴) جلد سوم مندرج است .

۲۶ـ خط شیخ محمد حرفوشی متوفی بسال (۱۰۵۹) که شرح حالش در جلد اوّل بشمارهٔ (۷۷۸) مندرج است .

۲۷ـ خط ملاجلال دوانی که شرح حالش درجلد دوم بشمارهٔ (۵۸) مندرج است .

۲۸ و۲۹ـ خط سید میرزا جزایری و خط سید نعمت‌الله جزایری .

۳۰ـ خط ملامحمدباقر محقق سبزواری متوفی بسال (۱۰۹۰) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۷۴۷) مندرج است .

۳۱ـ عکس شیخ محمد سماوی که شرح حالش درجلددوم بشمارهٔ (۴۷۵) مندرج است.

۳۲ـ عکس میرزا ابوطالب زنجانی متوفی بسال (۱۳۲۹) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۲۶۸) مندرجاست .

۳۳ـ عکس محیی‌الدین عربی متوفی بسال (۶۳۴)که شرح حالش درجلد سوم بشمارهٔ (۷۵۸) مندرجاست .

ناگفته نماند ، عکسها و خطوط مزبورکه بواسطهٔ فوت فرصت درغیر محل مربوطه استدراك و بشرح فوق در اواخر جلد ششم (چاپ اول) بطبع رسیده بودند در موقع تجدید طبع این‌کتاب نقیصه مرقوم مرتفع شد و هرکدام درمحل خود چاپ‌گردید .

درخاتمه ازدرگاه حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله مسئلت‌می‌نمایدکه آنمرحوم‌را قرین‌رحمت وغریق آمرزش و مغفرت فرماياد ؛ روحش را مسرور وقبرش را پراز نورکناد ، با دوستان خود از بزرگان علم و دین محشورگرداناد ، از فیضان شآبیب غفران وکرم دریغ نداراد ، بازار علم ودانش و معرفت ومتاع تقوی وپرهیزکاری وفضیلت‌را رواج دهاد ، نهال ملکات‌فاضله و اخلاق‌کریمه را بارور و سایه‌گسترگرداناد ،کشور ایران را درپناه حمایت وظل‌عنایت‌خود نگهداراد وما را براه راست و صراط مستقیم هدایت فرماياد .

بمنه وجوده وکرمه و احسانه .

و یرحم‌الله عبداً قال آمیناً

تبریز ـ ۱۷ اسفندماه ۱۳۳۳ هجری شمسی

علی‌اصغر مدرس

تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال

فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد هشتم

چاپ دوم

تبریز - چاپخانه شفق

خداوندا در توفیق بگشا

بقیهٔ

باب سیم

در ترجمهٔ حال مصدرین بلفظ «ابن»

از طبقات مذکور در اول کتاب

ابن شاذان[1]

ابن شاذان

احمد بن علی - ذیلاً ضمن شرح حال پسرش **ابن شاذان محمد** مذکوراست .

ابن شاذان

فضل - بن شاذان بن خلیل نیشابوری ، مکنّی به **ابومحمد** ، از مشایخ حدیث و ثقات ومعتمدین محدّثین اواسط قرن سیّم هجری امامیّه میباشدکه فقیه متکلّم جلیل القدر ، ازاصحاب حضرت جواد و امام علی النقی و امام حسن عسکری ع بود ، بلکه بنوشتهٔ بعضی ازحضرت رضا ع نیز روایت نموده است . جلالت او کالشّمس فی رابعة النّهار واضح وآشکار وحاجتی باقامهٔ بیّنه و برهان ندارد . بتألیفات دینی بسیاری موفق شده که ازآنجمله است :

۱- اثبات الرجعة ۲- اربع مسائل فی الامامة ۳- الاستطاعة ۴- الاعراض والجواهر ۵- الایضاح فی الرد علی سائر الفرق ۶- الحجة فی ابطاء القائم ۷- حدوث العالم ۸- کتاب الرد علی الباطنیة والقرامطه ۹- کتاب المتعتین متعة الحج و متعة النساء ۱۰- مسائل البلدان وغیر اینها که یکصد و هشتاد کتاب بدو منسوب دارند . صاحب ترجمه در سال دویست و

۱- **ابن شاذان**- در اصطلاح رجالی ، فضل بن شاذان میباشدکه ترجمه حال او فوقاً مذکور میشود .

شصتم هجرت عازم جنان گردید و لفظ «**سر**» هم مادهٔ تاریخ او است . مشهور علمای رجال آنکه پدرش شاذان نیز که از اکابر محدّثین میباشد پسر خلیل است و بعضی دیگر، نام پدرش را خلیل گفته و **شاذان** را لقب خلیل می‌دانند و مطلب چندان اهمیتی ندارد و درصورت اقتضا موکول بکتب رجالیّه است .

ابن‌شاذان **محمد** - بن احمد بن علی بن حسن (حسین‌خل) بن‌شاذان، کوفی قمی، مکنّی به **ابوالحسن**، از اکابر علماء وفقهاء ومشایخ امامیّه میباشد که از اساتید ومشایخ ابوالفتح کراجکی (متوفّی بسال ۴۴۹هـ ق = **تمط**) و نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰هـ ق = **تن**) بوده واز تألیفات او است :

۱- ایضاح دفائن النواصب درمثالب **۲- البستان** یا **بستان الکرام** **۳- مناقب امیرالمؤمنین ع** که حاوی صد منقبت ار فضائل آن‌حضرت بوده واز صدوقین نقل اخبار کرده است، شیخ کراجکی نیز همین کتاب را بسال چهارصد و دوازدهم هجرت در محاذی باب مستجار از مسجدالحرام از خود مؤلف که استادش میباشد روایت نموده وهمین‌است که درالسنه به **مناقب ابن‌شاذان** معروف، تمامی روایات آن ازطریق عامّه مأخوذ ودرمستدرك الوسائل، همین‌کتاب مناقب را باکتاب ایضاح مذکور یکی دانسته‌است، لکن موافق تحقیق عمیقی که در ذریعه‌کرده هریکی ازآنها کتابی مستقلّ بوده و موضوع هریکی غیراز دیگری است و شیخ جعفر بن قولویه دایی خود ابن‌شاذان ، یا دایی مادر ویا دایی پدرش‌بوده است (علی‌الخلاف) . اما **احمد بن علی** قاضی‌قمی، پدر محمدکه نیز با بن‌شاذان معروف وکنیه‌اش **ابوالعباس** است ازفقها ومشایخ امامیّه و مؤلف‌کتاب **الامالی** و **زادالمسافر** بوده ونجاشی هم بواسطهٔ پسرش محمد مذکور از او روایت می‌کند . سال وفات هیچ‌یك از پدر و پسر بدست نیامد ، لکن از رجال اوائل قرن پنجم بوده‌اند .

(ذریعه وص ۵۷۰ ت و ۵۰۰ مس و۶۸ هب وکتب رجالیه)

ابن‌الشاذکونی سلیمان بن داود منقری بعنوان **شاذکونی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌الشاطر انصاری دمشقی فلکی ، ازمنجّمین و ریاضیّین قرن‌هشتم‌هجرت میباشد ، زیجی تألیف‌کرده‌که به **زیج ابن‌الشاطر** معروف ومحل

توجه اکابر فن است ، چند نسخه ازآن دربرلین و پاریس و اکسفورد وبعضی‌ازتألیفات نجومی و ریاضی و جغرافیائی او نیز درکتابخانهٔ خدیویّهٔ مصر موجود میباشد . درسال هفتصد و هفتاد و هفتم هجرت درگذشت و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن‌شاکر

محمد - بن شاکر بن أحمد بن عبدالرحمن بن شاکر بن هارون بن‌شاکر حلبی دارانی دمشقی، ملقّب‌به **صلاح‌الدین** و**فخرالدین،** معروف به **کتبی** و **ابن‌شاکر،** مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مورّخین قرن هشتم هجرت میباشد، که شخصی بامروّت، درفنّ خود متفرّد ، در بدایت حال فقیر وبی‌چیز بود بتجارت کتاب اشتغال یافته و بثروت بسیاری نایل‌گردید واز تألیفات او است :

۱- روضة‌الازهار و حدیقة‌الاشعار ۲- عیون التواریخ که تراجم احوال اکابر را تا سال هفتصد و شصتم هجرت نگارش داده و بعضی از جزوه‌های آن در پاریس وکتابخانهٔ واتیکان روم موجود است **۳- فوات‌الوفیات** که ذیل و متمم وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان وحاوی‌شرح حال پانصد و هفتاد ودو نفر از اکابر بوده و درقاهره چاپ شده است . وی بسال هفتصد و شصت و چهارم هجری قمری درهفتاد و نه سالگی درگذشت .

(ص۴۵۱ ج ۳کمن و ۱۵۴۷ مط)

ابن‌الشاه

علی - بن محمد بن شاه ظاهری ، از اولاد شاه بن میکال ، کنیه‌اش **ابوالقاسم،** از ادبای پاك فطرت و نیك محضر بوده واز تألیفات او است :

۱- اخبارالغلمان ۲- اخبارالنساء ۳- الخبزوالزیتون وغیراینها. زمان‌زندگانی وی بدست نیامد لکن پیش از ابن‌الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق = **شفه**) بوده است .

(ص ۲۱۸ف)

ابن‌شاهویه

محمد - بن احمد بن علی بن‌شاهویهٔ فقیه قاضی شافعی، مکنّی به **ابوبکر،** مدتی در بلاد فارس قضاوت نموده و اخیراً بموطن اصلی خود نیشابور برگشت و بنقل احادیث پرداخت وهم درآنجا بسال سیصد و شصت

و دویم هجرت درگذشت .
(ص ۳۵ ج۲ کا)

ابن‌شاهین

خلیل - بن شاهین **ظاهری** ، ملقّب به **عرس‌الدین** معروف به **ابن شاهین** ، ازافاضل قرن نهم هجری میباشد که پدرش ازممالیك سلطان ملك ظاهر سیف‌الدین بوده است ، پس ازآنکه خلیل بسنّ رشد رسید نظارت ضرّابخانهٔ مصر بدو موکول و اخیراً امیرالحاج شد واز تألیفات او است :

۱- **الاشارات فی‌علم‌العبارات** یعنی تعبیر رؤیا که درمصر درحاشیهٔ تعطیرالانام شیخ‌عبده الغنی نابلسی چاپ شده است ۲- **زبدة کشف الممالك فی‌بیان الطرق والمسالك** که ملخص کتاب کشف‌الممالك نام خودش بوده ودرپاریس چاپ شده‌است ۳- **کشف‌الممالك** که مذکور شد .

صاحب ترجمه درسال هشتصد و هفتاد و دویم یا نود و سیّم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۱۳۳ مط)

ابن‌شباس

عنوان‌مشهوری شخصی‌است‌که درحدودچهارصد وپنجاهم‌هجرت دربصره و نواحی‌آن دعوی الوهیّت میکرده است .

(ص ۶۳۸ ج ۱ س)

ابن‌شبرمة

در اصطلاح رجالی عبدالله بن شبرمة بن طفیل قاضی، یا عبدالله ابن‌شبرمة بن غیلان مداینی بوده وکنیهٔ اوّلی ابوشبرمه است نه ابن‌شبرمة و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیّه میباشد .

ابن‌شبل

حسین بن عبدالله - یا حسین بن محمد بن عبدالله بن یوسف بن شبل بغدادی ، مکنّی به **ابوعلی** ، معروف به **ابن‌شبل** ، (یا نام او بنوشتهٔ کشف‌الظّنون برخلاف مشهور محمد بن حسین است) بهرحال ادیبی است طبیب حاذق ، متکلّم متبحّر، حکیم‌فیلاسوف متمهّر، درانواع علوم الهیّات وطبیعیّات بصیر، در هردو قسمت علمی و عملی طبّ خبیر. در زمان خلافت قادر بالله وقائم بامرالله بیست و پنجمین و ششمین خلیفهٔ عباسی (۳۸۱-۴۶۷ه ق = **شفا - تسز**) در بغداد فنون طب و حکمت را تکمیل نمود ودراندك زمانی مرجع استفادهٔ اکابر شد، در ادبیّات و فنون شعری نیز ماهر واز شعرای طراز اوّل معدود ودیوان مرتبی داشته‌است . ازقصائد

حکیمانهٔ او قصیدهٔ رائیه ایست مشهورکه علاوه برشهادت اطلاعات متنوعهٔ واسعه وتفطن او بدقائق حکمت وفلسفه ، دراثبات تمهّر شعری وی نیز برهانی قاطع میباشد اگرچه ظاهراً خالی از اعتراض بخلقتهم نیست .

بربك ایها الفلك المدار — اقصد ذاالمسیر ام اضطرار
مدارك قل‌لنا فی‌ای شیئی — ففی افهامنا منك انتهار
وعندك ترفع‌الارواح ام‌هل — مع‌الاجساد یدرکها البوار
فطوق فی‌المجرة ام لال — هلالك ام ید فیها سوار
وترصیع نجومك ام حباب — تألف بینها اللجج الغزار
و دنیا کلما وضعت جنینا — عراه من نوائبها طوار
و نخرج کارهین‌کما دخلنا — خروج‌الضب اخرجه‌الوجار
اذا التکویر غال‌الشمس عنا — و غال کواکب اللیل انتثار
و بدلنا بهذی‌الارض ارضا — و طرح بالسماوات انفطار
و اذهلت المراضع عن‌بنیها — بحیرتها و عطلت العشار
و سیرت الجبال فکن کثبا — مهیلات و سجرت البحار
فاین ثبات ذی‌الالباب منا — واین مع‌الرجوم لنااصطبار
فما ذا الامتنان علی‌وجود — لغیر الموجدین به الخیار
وکان وجودنا خیرا لو انا — نخیر قبله او نستشار
اهذا الداء لیس له دواء — وهذا الکسر لیس له انجبار
تحیر فیه کل دقیق فهم — ولیس لعمق جرحهم انسبار

تاآخر قصیده‌که مجموع‌آن موافق معجم‌الادبا چهل ونه بیت میباشد و بعضی این قصیده را باشتباهی‌که از وحدت اسم وکنیه ناشی شده بابن‌سینای سابق‌الذکر منسوب دارند لکن در معجم‌الادبا و نامهٔ دانشوران باستناد کلمات بعضی از متتبّعین اهل‌فن، بابن‌شبل صاحب ترجمه نسبت داده‌اند و نیز از اشعار ابن‌شبل است :

احفظ لسانك لاتبح بثلثة — سن ومال ما استطعت و مذهب
فعلی الثلاثة تبتلی بثلثة — بمکفرو بحاسد و مکذب

یعنی البخیل بجمع‌المال مدته — و للحوادث والایام ما یدع
کدودة القز ما تبنیه تهدمها — وغیرها باللذی تبنیه ینتفع

ابن‌شبل با آن همه مهارت و حذاقتی که در تمامی فنون طبّی داشته از مباشرت معالجه و طبابت اجتناب میورزید ، در انزوا و تدریس کتب حکمت امرار حیات می‌نمود ، تا بسال چهارصد وهفتاد و سیم یا چهارم یا پنجم هجرت در بغداد در گذشت ودر باب‌الحرب مدفون گردید .

(کف وص ۴۹۲ ج ۲ مه و ۶۷ ج ۱ مر و ۲۳ ج ۱۰ جم و ۶۳۸ ج ۱ س)

ابن‌شبه (بروزن مکّه) **عمر بن شبة بن عبیده** - فقیه ادیب مورّخ عامی، مکنّی به **ابوزید** ، در اخبار و سیر باخبر، در هریك از **امراء مدینه و مکه** و **دربصره وکوفه** و **طبقات شعرا** وغیرها کتابی تألیف داده و بسال دویست و شصت و دویم هجری قمری در نود سالگی در سامره درگذشت .

(ص ۶۰ ج ۱۶ جم)

ابن‌شبیب **ریان بن شبیب** - دایی معتصم عباسی ، ازمشاهیر و ثقات محدّثین امامیّه ، روایاتی که در فضیلت زیارت حضرت حسین ع و اجر گریه برآن حضرت ، از حضرت رضا ع نموده مشهور ، بلکه از حصرت صادق ع نیز روایتی کرده و عهد سعادت حضرت باقر ع را نیز درك کرده است .

(کتب رجالیه)

ابن‌الشبیه **علی** - بن عبدالله علوی حسینی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الشبیه**، از مشاهیر محدّثین ، از مشایخ خطیب بغدادی و صدوق ، متدیّن و صحیح‌الاعتقاد بوده وبا دسترنج خود امرار معاشرت می‌نمود و بفقرا مواسات میکرد . از حضرت رسالت ص روایت کرده که درحق امام حسن مجتبی فرمود: **اَللّهُمَّ اِنّی اُحِبُّهُ وَ اُحِبُّ مَنْ یُحِبُّهُ**. در رجب چهارصد وچهل ویکم هجرت درهشتاد ویك سالگی وفات نمود .

(ص۹ ج۱۲ تاریخ بغداد)

ابن‌الشجری **هبةالله** - بن علی شجری بن محمد بن حمزة، حسنی یا حسینی بغدادی، مکنّی به **ابوالسعادات** ، معروف به **ابن‌الشجری**، موصوف

به **شریف**، از اکابر علما ومشایخ امامیّه ، نقیب طالبیّین، محدّث نحوی لغوی ، ازشرفا و مشاهیر ادبای بغداد ، درحدیث ونحو و لغت وفنون ادب و اشعار و وقایع‌عرب وحید عصر خود و دارای یدی طولی بود . اقوال‌او محل‌توجه اکابر وفحول، درمغنی‌ابن‌هشام و دیگرکتب‌علوم عربیّه و ادبیّه منقول ، نسب شریف او با دوازده یا پانزده واسطه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول ، ازتلامذهٔ‌خطیب‌تبریزی سابق‌الذکر و ابن‌طباطبا ابوالمعمرآتی‌الذکر و بعضی ازاکابر دیگر، از اساتید ومشایخ ابن‌الانباری‌عبدالرحمن سابق‌الذکر و قطب راوندی و ابن‌شهرآشوب مازندرانی و نظائر ایشان بود . زمخشری در اثنای سفر حج در بغداد بدیدن وی رفت ، کلمات ملاطفت‌آمیز بین ایشان جریان یافت ، من‌جمله ابن‌الشجری این شعر متنبی را فرو خواند :

واستکثر الاخبار قبل لقائه　　فلما التقینا صغرالخبر الخبر

پس این دوبیت راکه به محمد بن هانی اندلسی منسوب است انشا نمود :

کانت مسائلة الرکبان تخبرنا　　عن جعفر بن فلاح احسن الخبر
ثم التقینا فلا والله ما سمعت　　اذنی باحسن مما قد رأی بصری

زمخشری‌هم‌گفت روایت‌است‌که حضرت رسالت ص به زید خیل فرمود : **یا زید ما وصف لی‌احد فی‌الجاهلیة فرأیته فی‌الاسلام الا رأیته دون ما وصف لی ـ غیرك** . ازتألیفات‌طریفه ابن‌الشجری است :

۱ـ الامالیکه بحری است پرلالی ، فوائد ادبیهٔ بسیاری را حاوی ، در هشتاد و چهار مجلس املایش‌کرده ، درحیدرآباد هند چاپ ونسخهٔ‌اصلی‌آن بخط خود مؤلف درکتابخانهٔ‌خدیویهٔ مصر موجود است . معاصرش ابن‌الخشاب بعضی مواضع‌آنرا ردکرد پس‌ابن‌الشجری‌کتاب دیگری دربیان اغلاط و اشتباهات وی تألیف داده وبه **انتصار** موسومش داشت‌که با صغر حجم‌کثیرالفائده است **۲ـ الانتصار**که مذکور شد **۳ـ الحماسة**که‌کتابی است عجیب ودرحیدرآباد چاپ‌شده‌است **۴ـ شرح تصریف ملوکی ابن‌جنی ۵ـ شرح لمع‌ابن‌جنی ۶ـ ما اتفق لفظه و اختلف معناه .**

ابن‌الشجری گفتن هبةالله صاحب ترجمه برای‌آن است‌که پدر یا جدّ او بجهت انتساب به دیهی شجره نام از اعمال مدینه (که مسجد شجره هم بدان منسوب است) به شجری معروف بوده‌است‌که در ذریعه اورا هبةالله بن علی شجری ودرکشف‌الظّنون

هبةالله بن علی بن شجری نوشته‌اند ، یا شجری گفتن پدر و جدّ او بجهت آن است که درآن بلد جز درخانهٔ او درختی نبوده‌است . اما نسب او چنانکه مذکور شد سیّدحسنی بوده و فقط درچند جا در ذریعه حسینی نوشته و ظاهراً اشتباه چاپخانه است چنانکه در ردیف علمای عامّه نوشتن اوکه در روضات میباشد اشتباه است والاّ امامی بودن او محل تردید نیست . **وفات ابن‌الشجری** بسال پانصد و چهل و دویم هجری قمری درنود و دو سالگی در بغداد وقوع یافته و درخانهٔ خود از محلّهٔ کرخ بغداد مدفون شد .

(ذریعه وکف وص ۷۵۷ ج ۱ مه و ۷۷۰ ت و ۲۸۲ ج ۱۹ جم و ۴۹۰ مس و ۳۱۷ ج ۲ کا و ۶۸ هب و ۷۲۱ ج ۱ س و ۴۲ صف وغیره)

ابن‌الشحنة **ابراهیم** - رجوع به **ابن‌الشحنة احمد** ذیل نمایند .

ابن‌الشحنة **احمد** - بن محمد بن محمد بن شحنه ، مکنّی به **ابوالولید**، ملقّب به **لسان‌الدین** ، معروف به **ابن‌الشحنة** ، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه در حلب قاضی‌القضاة آن فرقه، خطیب‌جامع اموی ومردی‌صالح متدیّن خاشع خاضع بود . درهمان ایّام قضاوت، کتابی بنام **لسان‌الحکام فی‌معرفة‌الاحکام** تألیف داده‌که دراسکندریّه چاپ شده‌است ودرسال هشتصد وهشتاد ودویم هجرت درگذشت . نام اورا درکشف‌الظّنون **ابراهیم** نوشته است . (کف وص ۱۳۵ مط)

ابن‌الشحنة **عبدالبر** - درذیل ، بابن‌الشحنة محمد بن‌محب‌الدین‌رجوع‌شود.

ابن‌الشحنة **عمر بن محمد** - بن علی‌بن ابی‌نصر موصلی، مکنّی‌به **ابوحفص**، ملقّب به **مهذب**، از مشاهیر شعرای عهد سلطان صلاح‌الدین ایّوبی (۵۶۷-۵۸۹ه‍ ق = **ثسز - ثفط**) بوده واز اشعار او قصیدهٔ قافیه‌ایست‌که درمدح سلطان مذکور سروده و حاوی یکصد و بیست وسه بیت بوده واز ابیات‌آن است :

و انی امرؤ احببتکم لمکارم **سمعت بها والاذن کالعین تعشق**

و قالت لی‌الامال ان کنت لاحقا **بابناء ایوب فانت الموفق**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۵۸۹ ج۲کا ضمن یوسف بن ایوب)

ابن‌الشحنة

محمد - بن‌محب‌الدین بن‌محمد بن‌محمد، معروف به **ابن‌الشحنة**، ملقّب به **عبدالبر**، ازاکابر علمای حنفیّهٔ حلب میباشدکه از تلامذهٔ تقی‌الدین شمنی سابق‌الذکر بوده واز تألیفات او است : **الذخائر الاشرفیة فی الالغاز الحنفیة**، **زهر الروض فی مسئلة الحوض** . نام او نیز ما بین محمد وعبدالبرّ مردّد بوده ودویمی اقرب بصحت میباشد وکسانی هم که محمد نوشته‌اند عبدالبرّ را لقب وی دانند . وی بسال نهصد و بیست ویکم هجرت درهفتاد ویك سالگی درگذشت . (کف وغیره)

ابن‌الشحنة

محمد - بن محمد بن محمد بن محمود بن غازی (شحنه خل) ابن ایّوب بن شحنه محمود ثقفی ، حنفیّ المذهب ، حلبیّ الموطن ، مکنّی به **ابوالفضل**، ملقّب به **محب‌الدین**، معروف به **ابن‌الشحنة** ، عالم فاضل بارع ، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه در بعضی از ادوار زندگانی خود **شیخ‌الاسلام** و چندی‌هم قاضی‌القضاة بود ، درنظم ونثر یدی طولی‌داشت وکتاب **الدر المنتخب فی تاریخ مملکة حلب** که در وین و قاهره چاپ شده وهم‌چنین **نزهة‌النواظر** که ذیلاً ضمن شرح‌حال پدرش مذکور میشود تألیف او است . وی بسال هشتصد و نودم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درگذشت . (ص ۱۳۴ مط وغیره)

ابن‌الشحنة

محمد - بن محمد بن محمود بن غازی (شحنه خل) حلبی‌حنفی، مکنّی به **ابوالولید**، ملقّب به **زین‌الدین** و **محب‌الدین**، پدر ابن‌الشحنه فوق و معروف به **ابن‌الشحنة** ، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه سنّت نبویّه و اهل سنّت را بسیار دوست میداشت ، خطّش خوب ، درشعر هم متوسط ، در حلب **قاضی‌القضاة** بوده و درشام نیز قضاوت نموده است . از تألیفات او است :

۱- **الفیه** مشتمل برده علم دربحر رجز ۲- **روض** (روضة خل) **المناظر فی علم** (اخبار خل) **الاوائل والاواخر** که از تواریخ مشهوره میباشد وتمامی وقایع عالم را ازبدو خلقت تا سال هشتصد و ششم هجرت بطور اجمال تدوین کرده است ودر وقایع سال هشتصد و سیّم هجرت بعضی از جریانات و سئوال و جوابی راکه ما بین او و امیر تیمور لنگ در

موقع تسخیر حلب وقوع یافته نگارش داده که درحاشیهٔ کامل ابن‌اثیر چاپ شده است .
بعد از او پسر مذکور او محمد بن محمد هم کتاب نزهة‌النواظر فی‌روض المناظر راکه تاریخی است مبسوط و بمثابهٔ شرح کتاب روض‌المناظر پدرش میباشد تألیف داده است
۳- السیرة النبویه وغیراینهاکه درفقه و اصول و تفسیر نیز تألیفی داشته و بسال هشتصد و پانزدهم یا هفدهم هجری قمری درشصت و شش یا هشت سالگی درگذشت .

(کف وص ۱۳۶ مط وغیره)

ابن‌الشخباء **حسن** - بن عبدالصمد در باب اوّل (القاب) بعنوان **عسقلانی** مذکور است .

ابن‌شداد **یوسف**- بن رافع بن‌تمیم بن عتبة بن محمد بن‌عتاب، فقیه‌شافعی اسدی ، موصلیّ‌الولادة ، حلبیّ‌الاقامة والمدفن ، ملقّب به **بهاءالدین** که بجهت انتساب به شدّاد نامی ازاجداد مادری خود به **ابن‌شداد** معروف‌است نخست به **ابوالعز** یا **ابوالعزیز** مکنّی بود، اخیراً خودش به **ابوالمحاسن** تبدیل داد، از اکابر علمای شافعیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه در حال کودکی او پدرش فوت کرد ، بهمین جهت نزد اخوال خودکه از بنی‌شداد بوده‌اند بزرگ شده وبه **ابن‌شداد** شهرت یافت . درهمان سنّ کودکی قرآن‌مجید را حفظ کرده وقرائات سبعه را از ابوبکر یحیی بن سعدون قرطبی فراگرفت ، فقه و حدیث و تفسیر را هم از اکابر وقت تکمیل نمود، در عهد ملك ناصر صلاح‌الدین ایّوبی و پسرش ملك عزیز عمادالدین بقضاوت حلب منصوب‌گردید ، عاقبت درآنجا مقیم ویك دارالحدیث در همانجا تأسیس‌کرده و تاآخر عمر درآنجا مشغول تدریس‌بود ، مدارس ومؤسسات‌علمیّهٔ خیریّه بسیاری تعمیرنمود، موافق آیین‌شافعی فتوی میداد . دراواخر بناچار منزوی و بعلت‌کثرت سنّ،آثارخرافت در وی ظاهر و بسیار ضعیف و ناتوان شد ، قدرت قیام و قعود ودیگر حرکات ضروریّه را نداشت ، واردین را نشناخته و این شعر را می‌خوانده است :

من یتمنی‌العمر فلیدرع   صبرا علی فقد احبائه

ومـن یعمر یـرفی نفسه ـمـا یتمنـاه لاعـدائـه

ابن‌شداد روز چهارشنبه چهاردهم ماه صفر ششصد و سی و یکم یا دویم یا سیّم هجری قمری درنود وسه سالگی درحلب بلاوارث وفات‌یافت و سرای او بحسب وصیّت‌خودش خانقاه صوفیّه‌گردید . از تألیفات او است :

۱- **دلائل الاحکام من احادیث النبی علیه‌السلام** که احادیث فقهیه است ۲- **سیرة صلاح‌الدین بن ایوب** که به **سیرهٔ صلاحیه** معروف و درمصر وغیره با ترجمهٔ لاتینی‌آن چاپشده است ۳- **ملجأ الحکام عند التباس الاحکام** ۴- **الموجز الباهر** در فقه شافعی ۵- **النوادر السلطانیة والمحاسن الیوسفیه** که در لیدن با ترجمهٔ لاتینی چاپ شده وظاهر بعضی‌آنکه این‌کتاب نوادر همان‌کتاب سیرهٔ مذکور است .

(ص ۱۸۲ ج ۲ مه و ۵۲۶ ج ۲ کا و ۱۴۱۱ ج ۲ س وغیره)

ابن‌شدقم

حسن - بن‌علی بن‌شدقم ، مدنی حسینی، مؤلف‌کتاب **زهرالریاض وزلال‌الحیاض** که مجلسی این کتاب را بدو نسبت داده وگوید : ظاهراً مؤلف‌آن از امامیّه بوده وکتاب مذکور نیز تاریخی است خوب وباخبار بسیاری مشتمل میباشد و زمان او و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(سطر ۱۵ ص ۱۷۷ ت)

ابن‌الشرابی

احمد - بن علی بن محمد رمانی ، نحوی، مکنّی‌به **ابوعبدالله**، از ادبای قرن پنجم هجرت و از تلامذهٔ عبدالوهاب بن حسن کلابی میباشدکه در چهارصد و پانزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۲۷۰ ج ۳ جم وسطر ۸ ص ۵۷۳ وسطر ۶ ص ۴۸۱ ت)

ابن‌شرارة

ماول - طبیب نصرانی حلبی ، مکنّی بـه **ابوالخیر**، نزد اکابر و حکام حلب مقرّب ، ندیم وطبیب مخصوص ایشان، بلکه‌بواسطهٔ تفوّقی‌که درحسن خط و علم ترسّل داشته ترقیم و تنظیم مکاتبات و فرامین دولتی نیز بدو مفوض بود . عاقبت بجهت عدم قبول دعوت اسلامی ، زخمی‌کاری از دست رضوان والی حلب خورد ، ناچار بشهر صور رفت و چند سالی با حال انزوا درآنجا بمعالجه

پرداخت تادر چهار صدو نودم هجرت در گذشت. کتاب **آداب الخط** و **تاریخ اطباء معاصر** و **تاریخ حلب** و **فریدة الحکمة درعلم بدیع** از آثار قلمی او است .

(ص ۶۸ ج ۱ مر)

ابن شرام

احمد - بن محمد بن احمد بن سلمة بن شرّام (بروزن بقّال) غسانی نحوی ، مکنّی به **ابوبکر**، از مشاهیر نحویّین شام میباشدکه از تلامذهٔ ابوالقاسم زجاجی و دیگر اکابر وقت بود و خط خوبی هم داشته و صحیح الکتابة بود و درسال سیصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشت .

(اطلاعات متفرقه)

ابن شرشیر

عبدالله - بن محمد، شاعرانباری، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن شرشیر**، موصوف و ملقّب به **ناشی اکبر** نحوی عروضی منطقی معتزلی شاعر، از اکابر شعرای نامی اواخر قرن سیّم هجرت میباشدکه درردیف بحتری و ابن الرومی معدود و ازکثرت فطانت اساس علل نحویّه را منتقض داشته و شبهاتی بقواعد منطقیّه وعروضیّه وارد آورد و بذکر مثالهائی غیراز مثالهای خلیل بن احمد پرداخت ، اقوال وقواعدی اختراع کردکه درهمهٔ آنها مخالف صریح عروضیّین و منطقیّین و دیگر طبقات علمیّه بود، بهمین جهت موهون و درانظار عامّه بغایت منفور شد بالاخره تاب اقامت در بغداد را نیاورده و بمصر رفت ، تا آخر عمر درآنجا امرار حیات نمود ویك قصیده چهار هزار بیتی درفنون علم ، بیك روی ویك قافیه انشاکرد . از اشعار او استکه دربارهٔ جاریهٔ مغنیه سروده است :

فدیتك لو انهم انصفوك — لردوا النواظر عن ناظریك
تردین اعیننا عن سواك — وهل تنظرالعین الا الیك
وهم جعلوك رقیبا علینا — فمن ذایکون رقیبا علیك
الم ینظرو او یحهم مایرو — ن من وحی حسنك فی وجنتیك

درسال دویست و نود و سیّم هجرت در مصر درگذشت .

(ص ۲۸۵ ج ۱ کا وغیره)

ابن‌شرف **محمد بن سعید -** یا محمد بن ابی‌سعید محمد بن‌احمد بن‌شرف اندلسی قیروانی ، اشبیلیّ الولادة والنشاة ، **ابن‌شرف** الشّهرة ، **ابوالفضل** و **ابوعبدالله** الکنیة ، از اعاظم ادبا و شعرای اندلس میباشدکه کاتب شاعر نحوی ، در اکثر علوم متداوله خبیر، در اصول نظم و نثر بصیر، بلکه درکثرت ملاحت ومقبول طباع بودن، کلمات ضرب‌المثل و اقوال حکیمانه و اشعارطریفه‌اش بسیار است . انتقاداتی برمعظم شعرای زمان جاهلیّت و اوائل اسلام داشت، بسیاری از اقوال ایشان را موهون می‌دانست و بعضی دیگر راکه قابل مدح بوده می‌ستود . نحو را ازمحمد بن جعفر قزاز و علوم دیگر را از اساتید دیگر وقت اخذ کرده واز اشعار او است :

سقی‌الله ارضا انبتت عودک‌اللذی	**زکت منه اغصان و طابت مغارس**
تغنی علیها الطیر وهی رطیبه	**وغنت علیها الناس والعود یابس**

لک مجلس‌کملت دواعی لهونا	**فیه و لکن تحت ذاک حدیث**
غنی الذباب فظل یز مرحوله	**فیه البعوض ویرقص البرغوث**

ازآثار قلمی او است :

۱- ابکار الافکار در ادبیات **۲- سرالبر ۳- نحج‌النصح** که ارجوزه‌است ودرسال چهارصد و شصتم هجرت درگذشت . (کف‌وص۳۷ج۱۹جم‌و۶۳۸و۷۵۱ج۱س)

ابن‌شرفشاه **حسن -** بن محمد بن شرفشاه ، سید جلیل‌القدر علوی حسینی ، استرآبادیّ البلدة ، **ابومحمد** یا **ابوالفضائل** الکنیة ، رکن‌الدین اللّقب ، بیشتر به **سیدرکن‌الدین** ملقّب ، از اکابر و اعیان علمای اوائل قرن‌هشتم‌هجرت میباشدکه جامع علوم عقلیّه و نقلیّه بلکه در هردو رشته ، موصوف به علاّمه و کانون ذکاوت و فطانت بود . در بدایت حال از موطن خود بمراغه رفت ، نزد خواجه نصیر طوسی بکسب علوم متنوعه پرداخت تا ازخواصّ تلامذهٔ وی شد و بدیگران تقدّم‌یافت، رئیس اصحابش‌گردید و نزد ملوك تاتاری نیز تقرّب داشت . هنگام مسافرت خواجه او نیز ملازم رکاب بود ، تا بعد از وفات خواجه بموصل رفت و درآنجا اقامت گزید ، در

مدرسهٔ نوریّه تدریس می کرد، بالخصوص حکمت را بسیارخوب میگفت و نظارت اوقاف مدرسه نیز بدو مفوّض گردیده بود واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ تجریدخواجه ۲- شرح شافیهٔ ابن حاجب ۳- شرح قواعدالعقائدخواجه ۴- شرح کافیهٔ ابن حاجب که سه شرح صغیر و کبیر و وسیط برآن نوشته است ،کبیرش موسوم به **بسیط** بوده و وسیط هم نامش **وافیه** ومتداول است **۵- شرح مختصر الاصول ابن حاجب ۶- شرح مطالع ۷- منهج الشیعة فی فضائل وصی خاتم الشریعة** که بنام سلطان اویس بهادرخان تألیفش کرده و بسال هفتصد و پانزدهم یا هفدهم یا هیجدهم هجری قمری وفات یافت . ظاهر بغیة الوعاة سیوطی آنکه وفاتش درموصل واقع شد و صریح بعضی دیگر آنکه در تبریز وقوع یافته است، تشیّع وتسنّن او نیز محل تردید میباشد چنانچه صریح ذریعه و تمایل روضات مبنی بر تشیّع بوده ولی بعضی دیگر بشافعی بودنش تصریح کرده اند .

(کف و ذریعه وص ۲۲۳ ت وغیره)

ابن شرقاوی **احمد بن شرقاوی-** مالکیّ المذهب، خلوتیّ المشرب، **ابن شرقاوی** الشّهرة ، خلفیّ البلدة ،که بشهری خلیفه نام ازبلاد صعید مصر منسوب واز فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه در هزار و سیصد و شانزدهم هجری درشصت و شش سالگی درگذشته واز تألیفات او است :

۱- تشطیر بردة البوصیری ۲- نصیحة الذاکرین وارغام المکابرین ۳- المورد الرحمانی و هرسه درقاهره چاپ شده است .

(ص ۳۷۲ مط)

ابن شریح **محمد-** بن شریح بن احمد ، رعینی اشبیلی قاری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن شریح** ، از قرّاء قرن پنجم هجرت میباشد وکتاب **الکافی فی القرائات السبع** که درمکّه چاپ شده از او است ودرسال چهارصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشت .

(کف وغیره)

ابن شعبه **حسن-** بن علی بن حسین بن شعبه ، حرانی یا حلبی ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن شعبه** ، از قدمای علمای امامیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکه عالمی است عامل فقیه فاضل محدّث جلیل القدر متبحّر، از

مشایخ شیخ مفید (متوفی بسال ۴۱۳ھ ق = **تیج**) و معاصرین شیخ صدوق (متوفی بسال ۳۸۱ھ ق = **شفا**) بوده وازشیخ جلیل ابوعلی محمدبن همام (متوفی بسال ۴۳۶ھ ق = **تلو**) روایت کرده است واز تألیفات او است :

۱- **تحف العقول فی ماجاء من الحکم والمواعظ عن آل الرسول ص** که درایران چاپ ومحل اعتماد امامیّه میباشد . شیخ مرتضی انصاری هم در اوّل کتاب مکاسب خودحدیث مبسوطی راکه اساس بسیاری از احکام معاملات است از همین کتاب تحف العقول روایت کرده‌است ۲- **التمحیص** دراخبارابتلای مؤمن که بنقل معتمد، شیخ‌ابراهیم قطیفی وشیخ حرّ عاملی وصاحب ریاض العلما این کتاب‌را هم بابن شعبه نسبت‌داده‌اند وبعضی دیگر آنرا بمحمد بن همام مذکور نسبت داده‌اند و بسط و تحقیق مطلب درصورت اقتضا موکول بکتب مربوطه است و سال وفات ابن‌شعبه بدست نیامد .

(ذریعه و رجال وص ۶۹ هب و ۱۷۷ ت)

ابن‌شقیر

احمد - بن حسین بن عباس بن فرج بن شقیر، بغدادی نحوی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف بـه **ابن‌شقیر**، از نحویّین اوائل قرن چهارم هجرت (غیبت صغری) میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **المذکر والمؤنث** ۲- **المقصور والممدود** وغیرآنها و درسال سیصد و هفدهم هجرت درگذشت . (ص۱۱ ج۳جم)

ابن‌شق‌اللیل

محمد بن ابراهیم - انصاری اندلسی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مشاهیرعلما وادبای‌اندلس ومؤلف **براهین‌الصلحا** و**کتاب‌الکرامات** بوده و بسال چهارصد و پنجاه وپنجم هجرت درگذشت . (ص۷۳۶ ج۱س)

ابن‌شکله

ابراهیم بن مهدی - مکنّی بـه **ابواسحق** ، برادر هارون‌الرشید عباسی ، در ادبیّات و موسیقی و سرود و خوانندگی بی‌نظیر و رند مشرب ، سخی و فصیح و شاعر ماهر مجلس‌آراء بود، درمیان اولاد خلفا نظیری در در فصاحت و لطافت شعر نداشت . پس‌ازآنکه مأمون بسال دویست و یکم هجرت در

خراسان حضرت رضا ع را ولیعهد نموده و لباس سیاه رسمی آل عباس را بلباس سبز تبدیل داد مردم دلگیر شدند ، در اوّل محرم دویست و دویم بخلافت ابراهیم بیعت کرده و مأمون را خلع نمودند ، ابراهیم نیز درحدود دوسال خلافت کرد، همینکه مأمون عزیمت بغداد داده ودرخلافت خود مستقرّ گردید تمامی مردم منصرف و خود ابراهیم نیز تقریباً تا نه سال دیگر متواری و مختفی بود تا بسال دویست و دهم هجرت در لباس زنانگی دستگیر شد ، بحضور مأمون جلب و مورد عفو گردید ، در رمضان دویست و بیست و چهارم در شصت و دو سالگی در سامره درگذشت . نوادر و قضایای غریبه بدو منسوب میباشد و از اشعارش بدست نیامد . **شکله** که نام مادر ابراهیم است کنیزکی بوده سیاه رنگ عظیم الجثّه و بهمین جهت اورا تنین (اژدها) میگفته‌اند و بدینجهت ابراهیم ، سیاه‌چرده بوده است . (ص ۷ ج ۱ کا و ۳۱۹ ج ۱ تی و ۵۵۲ ج ۱ س)

ابن‌شلمغانی **محمد** - بن علی همان است که بعنوان **شلمغانی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌شمون دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی **محمد بن‌حسن بن شمون** است .

ابن‌شمیل **نضر**- بن شمیل بن خرشة بن یزید ، بصریّ الاصل والولادة ، مرویّ النشأة والاقامة ، **ابوالحسن** الکنیة، تمیمی مازنیّ القبیلة، ادیبی است نحوی لغوی فقیه محدّث ، از مشاهیر ادباکه از خلیل بن احمد عروضی و دیگر فصحای عرب اخذ مراتب علمیّه نمود ، در ادبیّات و فقه و حدیث و علم بوقایع عرب حظّی وافر داشت و عاقبت دراثر ضیق معیشت از بصره عازم خراسان گردید ، سه هزار تن ازفضلا وادبا مشایعتش کردند، درمرو اقامت گزید ودرآنجامال کثیری اندوخت، بین او و مأمون عباسی نوادری بوقوع پیوسته است . **کتاب الانواء** و **کتاب السلاح** و **کتاب الصفات** و **کتاب غریب الحدیث** و **کتاب المصادر** و **کتاب المعانی** وغیرها از تألیفات او است. وی در روز آخر سال دویست و سیّم یا چهارم هجرت در مرو درگذشت .

(ص ۷۷ ف و ۴۵۸۳ ج ۶ س و ۲۹۱ ج ۲ کا و ۲۳۸ ج ۱۹ جم)

ابن‌شنبوذ **محمد** - بن احمد بن ایّوب بن صلت بن شنبوذ، قاری بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر قراء وقت خود میباشدکه با دینداری و ساده‌لوحی معروف بود، حرصی قوی بقرائات شاذّهٔ غیرمتعارفه داشته وآنها را در محراب می‌خوانده‌است. قرائات او بجهت داشتن غلطهای زیاد مورد انکارعموم بوده و توبیخش مینمودند تاآنکه مسموع ابن‌مقله وزیر راضی‌بالله بیستمین خلیفهٔ‌عباسی (۳۲۲–۳۲۹ھ ق = **شکب - شکط**) گردید، چند روزی درسرای‌خود محبوسش داشت، بفاصلهٔ هفت روز اورا با چند نفر دیگر احضار ودرباب قرائات نادره‌اش مذاکره وبمقام استنطاقش‌آوردند او نیز با همهٔایشان حتی‌خود وزیر خشونت‌کرد وبجهالت وکم‌معرفتی منتسب داشت، بهمین جهت محکوم بتازیانه و حبس شد، عاقبت از تلاوت قرآن با قرائات غیرمتعارفه توبه نمود و بقرائات معمولهٔ شایعه ویا بالخصوص بقرائت مصحف عثمان ملتزم‌گردید و التزام نامچه‌ای با خط خودش نوشت‌که درصورت تخلّف خون او بخلیفه مباح باشد سپس تبعید شد و اخیراً باز ببغداد برگشت و درسیّم صفر سیصد و بیست و هشتم درگذشت. گویند درهمان حال تازیانه خوردن، بریده شدن دست وزیر و تفرق جمعیت اورا از درگاه خداوندی مسئلت می‌نمود اینک تیر دعا بهدف خورد و عاقبت (چنانچه تحت عنوان ابن‌مقله تذکّر خواهیم داد) دست او سهل است‌که زبان‌او نیز بامر خلیفه مقطوع گردید.

(ص ۲۱۹ ج ۱ ع و ۶۵ ج ۲ کا و ۴۵۵ ج ۱ مه و۱۶۷ ج ۱۷ جم و ۴۷ ف و ۲۸ ج ۱ تاریخ بغداد وغیره)

ابن‌الشوال محمد بن احمد بن عبدالله بعنوان **ابن‌هشام** خواهدآمد.

ابن‌شهاب[1]

ابن‌شهاب **ابوبکر** - بن عبدالرحمن بن‌محمد بن‌شهاب‌الدین علوی حسینی، معروف به **ابن‌شهاب**، ازافاضل عصر حاضر ما میباشدکه بنوشتهٔ بعضی شافعی مذهب بود. فاضل محدّث معاصر درکتاب کنی و القاب خود گویدکه وی شیعی امامی، از اولاد علی عریضی ابن‌امام جعفرصادق ع و نسبت باهل بیت طهارت محبت بی‌نهایت داشت و عالمی است جلیل، حاوی فنون علمیّه و دراکثرآنها تالیفاتی دارد. بهرحال از تألیفات وآثار قلمی او است:

۱- التریاق النافع بایضاح وتکملة مسائل جمع‌الجوامع ۲- تحفة‌المحقق بشرح‌نظام المنطق که شرح ارجوزهٔ نظام‌المنطق نام خود اوست واین هردو درحیدرآباد هند چاپ شده‌است **۳- دیوان شعر ۴- رشفة الصادی فی‌فضائل اهل‌البیت ۵- نزهة الالباب فی‌ریاض الانساب** وغیراینها واز اشعار او است:

علی اخوالمختار ناصر دینه — وملته یعسو بهـا و امیرها

واعلم اهل‌الدین بعد ابن‌عمه — باحکامه من‌حلها و حرامهـا

بسال هزار و سیصد و چهل و یکم هجرت درهشتاد سالگی درگذشت.

(ص ۱۴۰ مط و ۲۴ ج ۱ نی)

ابن‌شهاب **حسن** - بن شهاب‌الدین حسین بن تاج‌الدین یزدی، معروف به **ابن‌شهاب**، از فضلای قرن نهم هجرت ومؤلف کتاب **جامع‌التواریخ** است که درسال‌هشتصدوپنجاه وپنجم‌هجرت بنام‌سلطان‌محمد بایسنقر بن‌شاهرخ بن‌امیر تیمور تألیف ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ ملی طهران موجود و سال وفاتش بدست نیـامد.

(ص ۶۴ ج ۵ ذریعه)

ابن‌شهاب **محمد بن مسلم** - بعنوان **زهری محمد** نگارش یافته است.

ابن‌شهرآشوب **محمد** - بن علی بن شهرآشوب بن‌ابی‌نصر بن‌ابی‌الجیش، **سروی** مازندرانی، مکنّی به **ابوجعفر** و **ابوعبدالله**، ملقّب به **رشیدالدین**

۱- **ابن‌شهاب** - در اصطلاح رجالی عبدالرحمن بن ابی‌لیلی ومحمد بن شهاب که چندنفر است و بعضی از ایشان را تذکر میدهد.

یا **زین‌الدین**، از اهالی ساری مازندران و ازمفاخر علمای امامیّه ومشایخ شیعهٔ اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه فقیهی است محدّث رجالی متکلّم ادیب نحوی مفسّر واعظ محقّق شاعر منشی بلیغ جامع فنون فضائل وکثیرالمشایخ. احمد بن ابیطالب طبرسی صاحب احتجاج، فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع‌البیان، زمخشری صاحب کشّاف، شیخ ابوالفتوح مفسّر معروف رازی، قطب راوندی و جمعی از اجلاّی دیگر وقت(که حصرانها متعسّر میباشد) از مشایخ او بوده واز ایشان روایت کرده است. کتاب کشّاف و فایق و ربیع‌الابرار را از خود زمخشری‌که مؤلف آنها است خوانده ودر روایت آنها اجازه داشت، از شیخ طوسی نیز گاهی بیك وگاهی بدو واسطه روایت نموده است و محقّق، صاحب شرایع نیز بیك واسطه از وی روایت میکند. علاوه برعلمای رجال شیعه علمای‌عامّه نیز اورا تجلیل وتبجیل‌کرده وبشرح‌حال‌او پرداخته وباصدوق‌اللّهجة و ملیح‌المحاوره بودن وکثرت‌علم وعبادت وخشوع وتهجّد ودائم‌الطهاره‌گیش‌ستوده‌اند.

ازکتاب وافی بالوفیات صفدی نقل است‌که ابن‌شهرآشوب در سنّ هشت سالگی اکثر قرآن را حفظ‌کرد، در اصول مذهب شیعه و علم قرآن بغایت رسید، ازبلادبعیده محل توجه بود، در ایّام مقتفی عباسی بمنبر رفته و مواعظ او مورد شگفت و تحسین خلیفه‌گردید و خلعتی بدو عنایت شد. از تألیفات او است:

۱- **الاربعین‌فی‌مناقب‌سیدة‌النساء فاطمة‌الزهراء ع** ۲- **الاسباب والنزول علی‌مذهب آل‌الرسول ع** ۳- **انساب‌آل‌ابیطالب‌ع** ۴- **اعلام‌الطرائق فی‌الحدود والحقائق** ۵- **الانصاف** ۶- **الاوصاف** ۷- **بیان التنزیل** ۸- **الحاوی** ۹- **شرح فصول خمسین ابن‌معط** در نحو ۱۰- **مائدةالفائدة** ۱۱- **متشابه‌القرآن**که دراین‌اواخر درطهران چاپ شده‌است ۱۲- **المثال فی‌الامثال** ۱۳- **مثالب‌النواصب** ۱۴- **المخزون‌المکنون فی‌عیون‌الفنون** ۱۵- **معالم‌العلماء** که درطهران چاپ شده است ۱۶- **مناقب آل‌ابیطالب**که درطهران در دومجلد چاپ سنگی شده وازنفایس‌کتب امامیه‌است ۱۷- **المنهاج** وغیرها. مخفی نماند موافق آنچه صاحب ذریعه در مشیخهٔ خود نقل کرده ابن‌ادریس از همین ابن‌شهرآشوب بعبارت **ابن‌کیاکی** تعبیر مینماید واز این مطلب استظهار کرده‌که نام ابونصر پدر شهرآشوب کیاکی بوده است.

باری **وفات ابن‌شهرآشوب** در بیست و دویم شعبان پانصد و هشتاد و هشتم هجری قمری درحلب واقع شد ودر دامنهٔ کوه جوش نزدیك قبر شریف محسن سقط پسر حضرت امام حسین ع مدفون گردید. شهرآشوب جدّ صاحب ترجمه از تلامذهٔ شیخ طوسی بوده و صاحب ترجمه بواسطهٔ او هم از شیخ روایت میکند.

(کف وذریعه وص ۶۰۲ت و ۵۲۹ ج۱مه و ۶۹ هب و۴۸۴ مس و اطلاعات متفرقه)

ابن‌شهید

احمد - بن ابی‌مروان عبدالملك بعنوان **ابوعامر اندلسی** مذکور شده است.

ابن‌شهید

احمد - بن عبدالملك بن عمر بن محمد بن عیسی بن شهید (بروزن کمیل) قرطبی اندلسی، مکنّی به **ابوعامر**، معروف به **ابن‌شهید**، از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباشدکه وزیر عبدالرحمن ناصر، حکمران اندلس وبسیار عادل ومدبّر بود ونوادر بسیاری درحق‌او منقول‌است. بین‌او وعبدالملك بن جوهر (که نیز از وزرا و لقب حمار داشته) رقابت بود، ازآن‌روکه عمر جدّ احمد نیز درشام بیطار (دام‌پزشك) بوده بین ایشان لطیفه‌ای نیز جریان یافته است، چنانچه ابن‌شهید در بیماری ابن‌جوهر بعیادت رفت لکن بجهت عدم اجازهٔ ملاقات برگشته و این شعر را بدو فرستاد:

اتیناك لاعن حاجة عرضت لنا ... الیك ولا قلب الیك مشوق
و لکننا زرنا بفضل حلومنا ... فکیف تلاقی برنا بعقوق

پس ابن‌جوهر نیز در جوابش بنگاشت:

حجبناك لما زرتنا غیر تائق ... بقلب عدو فی‌ثیاب صدیق
وماکان بیطار لشام بموضع ... یباشر فیه برنا بخلیق

سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد، لکن بقرینهٔ زمان زندگانی احمد پسر نوه‌اش (که شرح حال اورا بعنوان **ابوعامر اندلسی احمد** نگارش داده‌ایم) از رجال اوائل قرن چهارم ویا اواخر قرن سیّم هجرت بوده‌است. (ص۶۳۹ ج۱س)

ابن‌شیبان دراصطلاح رجالی حسین بن احمد بن شیبان‌است.

ابن‌شیبه احمد بن محمد بعنوان **ابن‌ابی‌شیبه** مذکور است .

ابن‌الشیخ علی بن ابی‌البرکات‌علی بعنوان **مفید- علی** نگارش یافته است .

ابن‌الشیخة **عبدالرحمن** - بن احمد بن مبارك غزی ، مکنّی به **ابوالفرج**، معروف به **ابن‌الشیخة**، از افاضل قرن هشتم هجرت میباشد و از تألیفات او است : **العوالی** و بسال هفتصد و نود و نهم هجرت درگذشت .

(کف)

ابن‌شیرویه **اسپهدوست** - بن‌محمد دیلمی، معروف به **ابن‌شیرویه** ، ازمشاهیر ادبا میباشدکه دربدایت‌حال شیعی مذهب بوده وصحابه را سبّ میکرده است ، اخیراً توبه‌کرده و ازتشیّع منصرف شد و درخصوص تزوّج خودگوید :

یا طالب التزویج انك‌باللذی　　تبغیه منی جاهل معذور
هل‌ابصرت عیناك‌صاحب زوجة　　الاحزینا ما لدیه سرور

در سال چهارصد و شصت و نهم هجرت درگذشت .　(ص۶۴۰ ج۱س)

ابن‌الصائغ **ابوبکر** - بن صائغ رجوع به ابن‌الصائغ محمد بن‌یحیی مذکور ذیل شود .

ابن‌الصائغ **علی** - بن سیدحسین صائغ شیعی امامی عاملی جزینی حسینی موسوی ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن دهم هجری میباشد،که عالمی‌است عامل‌فاضل عابدفقیه محدّث محقّق، ازاساتید صاحب معالم وصاحب‌مدارك، ازتلامذهٔ شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ه ق = **ظسو**) ومقرّ بین‌او واز وی اجازه داشت. شهید را اعتقاد تمام بروی بود واز درگاه الهی خواستار پسری بوده‌که در خدمت وی تعلّم نماید اینك دعا مستجاب شد وخداوند عالم شیخ‌حسن صاحب معالم‌را بشهیدعنایت فرمود، او نیز باخواهرزادهٔ خود سیدمحمد صاحب مدارك نزد همین‌سیدعلی تتلمذکرده و تربیت شدند و اکثر علوم معقولی و منقولی وفروعی و اصولی و ادبیّات و ریاضی را که از پدرش شهید یادگرفته بود از وی خواندند . از تألیفات سیدعلی است :

۱- **شرح شرایع** ۲- **مجمع البیان فی شرح ارشاد الاذهان** . سال وفات او بدست نیامد و تلمیذش صاحب معالم مذکور قصیده‌ای بیست و چهار بیتی در مرثیه‌اش گفته که از ابیات آن است :

لاخیر فی مهجة لم تحترق اسفا	**منه ولا طرف عین بعده هجعا**
کم قد فقدنا من الارشاد تبصرة	**ومن دروس بیان بعده لمعا**
مضی الهدی والتقی لما مضی وغدا	**باب الجهالة فی الافاق متسعا**

مخفی نماند که ظاهراً لفظ صائغ ، بنا بنوشتهٔ صاحب روضات ، وصف خود سیدعلی است نه پدرش و ازآن رو که بعضی ازمعاصرین اورا بعنوان ابن الصائغ معرفی کرده بود ما نیز محض تذکر این مطلب بهمین عنوانش نگارش دادیم . دور هم نیست که لفظ صائغ در اصل ، وصف و لقب پدر بوده و پسر را نیز بهمین وصف پدر ملقّب دارند و نظائر آن بسیار است و دراین صورت سیدعلی را **صائغ** و **ابن الصائغ** گفتن هردو صحیح باشد و **جزین** بکسر اوّل و تشدید ثانی از بلاد جبل عامل است .

(ص ۴۰۸ ت و ۶۹ هب وغیره)

ابن الصائغ

محمد - بن احمد بن صائغ، ملقّب به **تقی الدین**، ازعلمای اواخر قرن هفتم ویا اوائل قرن هشتم میباشد و شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ه ق = **ذفو**) نظم شاطبیّه را بیك واسطه از وی روایت کرده واو نیز ازکمال الدین عباسی نقل میکند وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۷۴۵ت)

ابن الصائغ **محمد بن باجه** -

ابن الصائغ **محمد بن صائغ** -

} ذیلاً بعنوان **ابن الصائغ محمد بن یحیی** مذکور است .

ابن الصائغ

محمد - بن عبدالرحمن بعنوان **شمس صائغ** در باب اوّل نگارش یافته است .

ابن الصائغ

محمد - بن یحیی بن صائغ باجی تجیبی سرقسطی اندلسی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن الصائغ** و **ابن باجه** ، (که در

نامهٔ دانشوران من باب نسبت به جدّ ، **محمد بن صائغ** ودر وفیات‌الاعیان، **محمد بن باجه** ودر روضات نیز در حرف **ب** بعنوان **بوبکر بن صائغ** نوشته وگویدکه معروف به **ابن‌باجه** است) بهرحال مسمّی واحد و از اعاظم اطبّا و حکمای اسلامی اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه درعلوم متنوعهٔ طبّ و فلسفه و منطق و هندسه و موسیقی و جغرافی و نجوم و ریاضیّات و طبیعیّات و نحو و ادبیّات و علوم عربیّه از نوادر روزگار و قرآن مجید را حافظ بوده است و اغلب با براهین متقنه برغزالی و ابن‌سینایش ترجیح می‌دهند و یاخود هم‌عیار ایشانش می‌شمرند وگویند بعدازفارابی حکیمی بالاتر ازاو نیامده‌است . علاوه برمراتب علمیّه در اثرکیاست و تفطن باصول‌سیاست نیز گاهی درسرقسطه وگاهی در فاس بمقام وزارت رسید تاآنکه محسود اکابر وقت گردید و فتح بن خاقان معروف درکتاب مطمح‌الانفس یا قلائدالعقیان بزندقه و سوء عقیده‌اش منسوب داشته وگویدکه او قرآن مجید را عقیده ندارد و ببعضی ازآیات آن استهزا مینماید ، درهنگام‌استماع آیات نهی و تهدید بجسارتش افزوده و منکر معاد میشود ، بمدبّر بودن‌کواکب ومثال نباتات بودن انسان معتقد و موت اورا مثل خشکیدن‌آنها فنای ابدی میداند و بسیاری ازاین قبیل بدو نسبت داده‌اند وگروهی همهٔ این کلمات را حمل‌برحسد و رقابت داشته و اورا با تدیّن و حسن‌عقیده ستوده وتمجیدش‌کرده وگویندکه درموقع مرگ وحضور اجل این شعر را فرو خواند :

حان‌الرحیل فودع‌الدار اللتی ... ما کان ساکنها بها بمخلد
لم یرض الا الله معبودا ولا ... دینا سوی دین‌النبی محمد ص

بالجمله این حکیم دانشمند موافق عادت منحوسهٔ زمان دچار بلیّات بود، تا دررمضان سال پانصد و بیست و سیّم یا پنجم یا سی و سیّم هجری قمری درحدود سی و پنج سالگی در شهر فاس درگذشت و بعقیدهٔ ابن‌خلّکان و بعضی دیگر، بواسطهٔ سمّی‌که در بادنجان داخل‌کرده بودند مسمومش نمودند . باآن همه سنّ جوانی ، تألیفات بسیاری داشته‌که بجهت حلول اجل بترتیب و تنظیم بسیاری ازآنها موفق نیامد وترجمهٔ لاتینی

بعضی از آنها نیز سالها دستورالعمل مدارس اروپا بوده وازمشهور ترین تألیفات او است :

۱- اتصال العقل بالانسان ۲- اختصار الحاوی للرازی ۳- الاسطقسات ۴- البرهان ۵- شرح کتاب السماع الطبیعی لارسطو ۶- الغایة الانسانیة ۷- الفحص عن النفس النزوعیة وکیف هی ولم تنزع وبما ذا تنزع ۸- قول علی کتاب الکون والفساد لارسطو ۹- المزاج ۱۰- النفس وغیر اینها . اما **تجیبی** و **سرقسطی** گفتن او بجهت آنستکه درشهر **تجیب** از بلاد ناحیهٔ **سرقسطه** از نواحی اندلس تولد یافته است .

(ص ۱۳۵ ت و۱۱۱ ج۲کا و ۵۰۳ ج ۱مه و ۲۶۵ خع و۶۹ ج۱ مر و ۶۰۵ ج۱س وغیره)

ابن الصائغ **یعیش-** بن علی بن یعیش بعنوان **ابن یعیش** خواهدآمد.

ابن صابر **یعقوب بن صابر-** در باب اول (القاب) بعنوان **نجم الدین یعقوب** مذکور است .

ابن الصابونی شیخ عبدالرزاق بن احمد بعنوان **ابن الفوطی** خواهدآمد .

ابن الصابونی **محمد بن احمد -** معروف به **ابن الصابونی**، ازمشاهیر ادبای اندلس میباشدکه بسال ششصد و چهارم هجرت در اثنای سیاحت شرق در اسکندریّه درگذشته واز او است :

رایت فی خده عذارا خلعت فی حبه عذاری
قد کتب الحسن فیه سطرا و یولج اللیل فی النهار

(ص ۶۴۰ ج ۱ س)

ابن صاعد **صاعد -** بن احمد بن صاعد اندلسی قرطبی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن صاعد** ، از مورّخین قرن پنجم هجرت میباشدکه قاضی طلیطله هم بوده واز تألیفات او است . **طبقات الامم** (التعریف بطبقات الامم) که کتابی است نفیس ، درقاهره چاپ ، یك نسخه ازآن دردمشق ودونسخه هم درکتابخانهٔ شرقی لندن موجود است . وی در سال چهارصد و شصت و دویم هجرت درگذشت و در کشف الظّنون سال وفات اورا برقم هندسی ۲۵۰ نوشته وظاهراً نسخه‌اش مغلوط میباشد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن الصباح **عبدالسید** - ذیلاً بعنوان **ابن الصباغ** مذکور است .

ابن الصباغ **صالح** - بن عبدالله بن جعفر رجوع با ابن الصباع علی بن محمد ذیل شود .

ابن الصباغ **عبدالسید** - بن محمد بن عبدالواحد بن احمد بن جعفر شافعی، مکنّی به **ابو نصر**، معروف به **ابن الصباغ**، از مشاهیر فقهای شافعیّه میباشد که فقیه عراقین ، محل رجوع و استفاده علمای آن نواحی ، با ابواسحق شیرازی سابق الذکر معاصر و شبیه وی بود . مدرّسی مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد در اوّل افتتاح بدو مفوّض ، اخیراً با بواسحق مذکور محول و بعد از وفات او باز با ابن الصباغ موکول بوده و از تألیفات او است :

۱- **تذکرة العالم والطریق السالم** در اصول فقه ۲- **الشامل** در فقه شافعی که از اجود و اتقن و اصح کتب شافعیه و محل توجه اکابر بوده و شروحی بر آن نوشته‌اند ۳- **العدة** و یا **عدة العالم والطریق السالم** در اصول فقه و دور نیست که همان کتاب تذکرهٔ مذکور فوق باشد و لکن ظاهر کشف الظّنون تعدد وغیرهم بودن آنها است . مخفی نماند که شهرت صاحب ترجمه ابن الصباغ (با عین نقطه‌دار آخر) و در کشف الظّنون هم بنام عبدالسید بن محمد بن صباغ مذکور داشته وظاهرش آنکه جدّش شغل صبّاغی داشته‌است. لکن در قاموس الاعلام بعنوان **ابن الصباح** (با حرف ح بی نقطهٔ آخر) عنوانش داده ودرضمن آن حسن بن صبّاح را نیز تذکّر داده است . بهرحال ولادت او در چهارصد تمام و وفاتش در چهارصد و هفتاد و هفت و یا هشتاد و پنج هجرت وقوع یافته است .

(ص ۶۴۰ ج ۱ س و ۳۲۹ ج ۱ کا)

ابن الصباغ **علی بن حمید** - یا عبدالحمید بن اسمعیل ، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، معروف به **ابن الصباغ** و **گردویه**، از اکابر عرفای اوائل قرن هفتم هجرت میباشد که وسیلهٔ هدایت جمعی کثیر ومرجع استفادهٔ اکثرمشایخ صعید مصر بوده وکراماتی بدو منسوب دارند . با آن همه اصراری که پدرش داشته ،

بشغل وی (صبّاغی) تمکین نکرده وبا عرفا و ارباب حقیقت مراوده داشت ، تا روزی پدرش اورا برای رنگ‌کردن لباسهای مردم در دکان رنگرزی نشانده وخودش پی‌کاری رفت لکن او اصلاً کاری نکرده ومشغول‌عبادت‌بود اینك‌پدر، بعداز مراجعت‌متغیّرالحال گردید پس او نیز تمامی آن لباسها را جمع‌کرده وبیك خم ریخت ، پدر، از این حال دیگر خشمناك گردیدکه لباسهای مردم‌که هریکی رنگی غیراز رنگ دیگری لازم داشته ضایع گردیدند لکن بعد از بیرون آوردن لباسها ، دیدندکه هریکی ازآنها با رنگ موافق دستور صاحبش میباشد پس پدر از ته دل وی را بحال خود بگذاشت واز اشعار او است :

تجردت من دنیای والسیف لم یکن **لیبلغ نجح السعی حتی یجردا**

در شعبان سال ششصد و دوازدهم هجرت درگذشته و هریك از دو جملهٔ : **بوالحسن مجتبی = ۶۱۲** و **بوالحسن رهبر اولیا = ۶۱۲** مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۴۸۶ ت و ۲۵۶ ج ۲ خه)

ابن‌الصباغ **علی** - بن محمد بن صباغ مکی مالکی ، ملقّب به **نورالدین،** معروف به **ابن‌الصباغ،** از اکابر علمای مالکیّهٔ قرن نهم هجرت و مؤلف‌کتاب : **الفصول المهمة فی‌معرفة الائمة و فضلهم و معرفة اولادهم و نسلهم** میباشد که در ایران چاپ وبس مشهور و درمقابل‌کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحهٔ شافعی مذکور و همانا مرادش از ائمه ، دوازده امام معصوم شیعه میباشدکه برای هریك ازآن ذوات مقدسه‌که اوّلشان حضرت علی‌بن ابیطالب ع وآخرشان حضرت امام مهدی منتظر غایب است فصلی منعقد ساخته اینك بعضی از اجلّه باستناد همین‌کتاب خصوصاً جملهٔ مذکوره دراوّل‌آن(**الحمدلله الذی جعل من صلاح هذه الامة نصب‌الامام العادل** الخ) بتشیّع مؤلف آن معتقدند و درسال هشتصد و پنجاه و پنجم هجری قمری وفات یافته است . مخفی نماندکه در روضات الجنّات نام و نسب صاحب ترجمه را برخلاف مشهور **صالح بن عبدالله بن جعفر** اسدی کوفی ملقّب به محیی‌الدین نوشته‌است .

(ص ۷۰ هب و ۳۲۴ ج ۱ نی و سطر ۶ ص ۴۸۷ ت)

ابن‌الصباغ

محمد - بن عبدالواحد بن محمد بن احمد بن جعفر، موصوف به **بیع** ، معروف به **ابن‌الصباغ**، مکنّی به **ابوطاهر**، از فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه فاضل و موثّق ، فقه شافعی را از ابوحامد اسفراینی اخذ و ازمشایخ خطیب بغدادی بود . بسال چهارصد و چهل و هشتم هجرت دربغداد درگذشته و درقبرستان باب‌الدیر دفن شد . (ص۳۶۲ ج۲تاریخ‌بغداد)

ابن‌الصحناتی

علی - بن طلحة بن کردان ، نحوی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الصحناتی**، ازتلامذهٔ ابوعلی‌فارسی وعلی بن عیسی رمانی میباشدکه‌**کتابی بزرگ پانزده مجلدی دراعراب قرآن** تألیف‌کرد ولی پیش‌ازمرگ خود آن را شسته ومحو نمود و درسال چهارصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۵۹ ج۱۳جم)

ابن‌صدرالدین

محمدامین - بن صدرالدین شیروانی ، معروف‌به **ابن‌صدرالدین**، مشهور به **امیرپادشاه‌بخاری** نزیل مکّه از افاضل قرن یازدهم هجری میباشدکه درکلمات بعضی از اجلّه به علاّمه موصوف بوده واز تألیفات او است :

۱- تفسیر سورة الفتح ۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳- شرح قواعدالعقائد غزالی .

درسال هزار و بیستم یا سی و ششم هجری قمری وفات و درقبرستان اسکدار دفن شد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن‌صرد

سلیمان بن‌صرد - بعنوان **امیرالتوابین** نگارش یافته است .

ابن‌صردر

علی بن حسن - بعنوان **صردر** مذکور و درقاموس‌الاعلام بعنوان ابن‌صردر نگاشته است .

ابن‌الصفار

احمد - بن عبدالله بن عمر، طبیب مهندس اندلسی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الصفار** ، ازمشاهیر ریاضیّین میباشدکه درحساب و نجوم و اعداد و اسطرلاب و هیئت وهندسه باکمال مهارت معروف بود ، در قرطبه تدریس ریاضیّات میکرد ، اخیراً بجهت انقلاب آن نواحی به دانیه‌که نیز از

بلاد اندلس میباشد رفته ومرجع استفادهٔ جمعی وافر شد ،**کتابی در ادویهٔ مفرده و زیجی مختصر** و **رسالهای درعمل اسطرلاب** تألیف‌کرد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۷۲ ج ۱ مر و ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌الصفار

علی بن یوسف بن‌صفار- ماردینی ، ملقّب به **جلال‌الدین**، معروف به **ابن‌الصفار**، از ادبا و شعرای اواسط قرن هفتم هجرت میباشد که درسال ششصد و پنجاه و هشتم که ماردین مسخّر مغول گردید او نیز در دست ایشان مقتول شد . کتابی بنام **انیس‌الملوك** تألیف‌کرده واز اشعار او است :

ما قام اقنوم الجمال بوجهه — الا وفی ناسوته لاهوت
احسن فان‌الحسن وصف زائل — واصنع جميلا فالجمال يفوت

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌الصفار

محمد بن صفار - اندلسی ، قرطبیّ الولادة والنشأة ، **ابوعبدالله** الکنية ، ابن‌الصفار الشّهرة ، از مشاهیر ادبای‌اندلس میباشد ، باوجود اینکه نابینا بوده درحساب دستی توانا داشته ودرفاس وتونس ومراکش ومواضع دیگر تدریس ادبیّات میکرده است . اخیراً بغداد رفته و درسال ششصد و سی و نهم هجری قمری درگذشت واز اشعار او است :

لاتحسب الناس سواء متى — تشابهوا فالناس اطوار
وانظر الى الاحجار فی‌بعضها — ماء و بعض ضمنه نار

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌الصلاح

احمد - بن محمد بن سری ، همدانیّ الاصل والولادة، بغدادیّ النشأة ، دمشقیّ الاقامة ، **ابوالفتوح** الکنية ، **ابن‌الصلاح** الشّهرة (که پدرش لقب صلاح‌الدین داشته) از مهره و حذاق اطبّا و اکابر حکما واساتید علوم عربیّه میباشدکه بسیار فصیح‌اللّسان و ازمعاصرین زمخشری وقاضی ناصح‌الدین ارهجانی و اوحدالدین انوری و نظائر ایشان بود ، در اوائل جوانی ببغدادکه مرکزعلما وحکما بوده رفت و درحوزهٔ درس ابوالحکم مغربی‌که مدرّس فنون‌حکمیّه و رئیس بیمارستان عسکریّه بوده تکمیل مراتب علمیّه نمود تا در منطق و هندسه و فنون حکمت و

فلسفه و صناعات طبیّه مهارتی بسزا یافت و مورد تصدیق فضلای نامدار گردید . از تألیفات او است :

۱- **شرح کتاب شفا** ۲- **الفوز الاصغر** وغیره . دراواخر عمر در دمشق بسر برد تا درسال پانصد و چهلم یا چهل و هشتم درگذشت و درمقابر صوفیّه مدفون گردید .

(ص ۱۵۴ ج ۱ مه و ۲۷۹ خع و ۷۵ ج ۱ مر و ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن الصلاح

عثمان- بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی بن ابی نصر نصری اربلی شهرزوری شرخانی دمشقی ، حافظ شافعی ، مکنّی به **ابوعمرو**، ملقّب به **تقی الدین**، معروف به **ابن الصلاح** (که پدرش لقب صلاح الدین داشته) از اکابر فقهای شافعیّه و از اساتید قاضی ابن خلّکان سابق الذکر میباشدکه فقیهی بوده مفسّر محدّث رجالی ادیب لغوی ، علاوه برعلوم دینیّه در لغت و ادبیّات و بسیاری از دیگر علوم متداوله نیز حظّی وافر داشت وازآثار او است :

۱- **الفتاوی** که به **فتاوی ابن الصلاح** معروف وبعضی ازتلامذه‌اش آنها را جمع وتدوین کرده ۲- **فوائدالرحلة** وآن حاوی قواعد غریبه ازعلوم متنوعه میباشدکه در رحلت ومسافرت خراسان تحصیل کرده‌است ۳- **علوم الحدیث** که از مهمترین تألیفات این موضوع ، بانحاء مختلفه محل توجه اکابر، به مقدمهٔ ابن الصلاح نیز موسوم ، درمصر و هند چاپ شده است . **ولادت او** در قریه شرخان از قراء شهرزور از مضافات اربل در پانصد و هفتاد وهفتم ، وفاتش نیز بسال ششصد وچهل و سیّم یا ششم هجرت در دمشق واقع و درمقابر صوفیّه مدفون گردید .

(ص ۷۰ هب و ۳۳۸ ج ۱ کا و ۴۱۷ ج ۲ مه و ۶۴۱ ج ۱ س وغیره)

ابن صلاح الدین دونفر بود و فوقاً بعنوان **ابن الصلاح** مذکور شدند .

ابن الصلت **احمد -** بن محمد بن احمد بن موسی بن صلت

ابن الصلت **عبدالله -** بن صلت قمی

} مصطلح علم رجال است و رجوع بدان علم نمایند .

ابن الصوفی　**علی** - بن محمد بن علی بن محمد بن محمد ملقطه ابن احمد کوفی ابن علی ضریر ابن محمد صوفی ابن یحیی صالح ابن عبدالله ابن محمد ابن عمر اطرف **ابن علی بن ابیطالب ع**، سیدی است شریف نسّابهٔ علوی عمری، از اولاد عمر اطرف ، فرزند حضرت علی ع ،کنیه‌اش **ابوالحسن**، لقبش **نجم الدین**، بجهت انتساب بجدّ اعلایش محمد صوفی به **ابن الصوفی** معروف و بسبب مکنّی به ابوالغنائم بودن پدرش محمد به **ابن ابی الغنائم** هم موصوف ، از مشاهیر علمای انساب قرن پنجم هجرت میباشدکه نخست در بصره ساکن بود ، اخیراً در سال چهارصد و بیست و سیّم هجرت بموصل رفت واز تألیفات او است :

۱- **انساب الطالبین** که درنهایت اعتبار ومحل رجوع علمای انساب متأخرین بوده واز آن نقلمیکند ۲- **التشجیر** ۳- **الشافی** ۴- **المبسوط** ۵- **المجدی یا المجدی فی انساب الطالبین** چنانچه در مستدرك الوسائل گفته و ظاهرش آنکه این کتاب مجدی همان انساب مذکور فوق میباشد و لکن کلام ذریعه صریح درتعدد است ۶- **المشجر** که ظاهراً همان کتاب تشجیر فوق است بلکه در ذریعه احتمال داده‌که این هردو همان کتاب انساب مذکور فوق باشد . باری ابن الصوفی با سید مرتضی و سید رضی معاصر وبا ایشان ملاقات کرده بود . سال وفاتش بدست نیامد و ازبعضی تألیفات او استظهار شده‌که بسال چهارصد و چهل و سیّم هجرت درقید حیات بوده است .

(ص ۵۱۴ مس و ۳۸۱ ج ۲ ذریعه و ۳۲۵ ج ۱ نی وغیره)

ابن الصوفی　**عمر بن حسین** - ازاولادمحمدصوفی مذکوردر نسب فوق }
ابن الصوفی　**محمد بن علی** - بن محمد ملقطهٔ مذکور در نسب فوق } هردومجهول الحال است.

ابن الصوفی　**محمد بن علی** - بن محمد علوی عمری ، پسر ابن الصوفی علی بن محمد مذکور فوق ، مکنّی به **ابوالغنائم**، نیز به **ابن الصوفی** معروف، از علمای انساب اواخر قرن چهارم هجرت بوده و اوائل قرن پنجم را نیزدیده است. او هم کتابی بنام **الانساب** دارد وپسرمذکورش درکتاب مجدی وغیره ازآن نقلمیکند.

(ص ۳۷۴ ج ۲ ذریعه)

ابن‌الصیرفی **عثمان-** بن سعید بن عثمان اموی قاری اندلسی، قرطبیّ الولادة والنشأة، **ابوعمرو** الکنیة، **ابن‌الصیرفی** و **دانی** و **ابوعمرو دانی** الشّهرة، از مشاهیر علما و قرّاء عامّهٔ اواسط قرن پنجم هجری میباشدکه در تفسیر و حدیث و تجوید و دیگر علوم قرآنی وحید عصر خود، درسلسلهٔ اجازات امامیّه نیز مذکور، با سید رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی و نظائر ایشان معاصر بود. درهنگام مسافرت بلاد شرقی مدتی درمصر و قیروان وحجاز اقامت کرد و هنگام مراجعت درشهر دانیه ازبلاد اندلس اقامت گزید وبهمین‌جهت به **دانی** موصوف و به **ابوعمرو دانی** شهرت یافته وهم درآنجا در شوال چهارصد و چهل و چهارم هجرت در هفتاد و چهار سالگی درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **الاقتصاد فی‌رسم المصحف** ۲- **التحدید فی‌الاتقان والتجوید** ۳- **التنبیه علی النقط والشکل** ۴- **التیسیرفی‌القرائات‌السبع** که درهندچاپ وچندنسخهٔخطی آن نیزدردارالکتب المصریه موجوداست ۵- **جامع‌البیان فی‌القرائات‌السبع** ۶- **شرح‌القصیدة‌الخاقانیة‌فی‌التجوید** ۷- **طبقات‌القراء** ۸- **الفتن والملاحم** ۹- **المحتوی فی‌القرائات الشواذ** ۱۰- **المحکم فی‌النقط** ۱۱- **مفردات یعقوب فی‌القرائة** ۱۲- **المقنع فی‌رسم‌المصحف** ۱۳- **المکتفی فی‌الوقف والابتداء** ۱۴- **الموضح فی‌الفتح والامالة** وغیراینهاکه تا صدکتاب بدو منسوب واز اشعار او است :

قد قلت اذ ذکروا حال‌الزمان وما	**یجری علی‌کل من یعزی الی‌الادب**
لاشیی ابلغ من ذل یجرعه	**اهل الخساسة اهل‌الدین والحسب**
القائمین بما جاء الرسول به	**والمبغضین لاهل الزیغ والریب**

(کف وص ۴۶۷ ت و۱۲۱ ج ۱۲ جم و۷۴۴ ج ۱س)

ابن‌الصیرفی **علی -** بن منجب صیرفی، ابن‌سلیمان، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به**ابن‌الصیرفی** و**ابن‌منجب**،ملقّب به**امین‌الدین** و**تاج‌الریاسة**، از مشاهیر ادبا و بلغای مصر میباشدکه در شعر و بلاغت و ملاحت خط مشهور وگاهی بابن‌منجب نیز موصوف واز تألیفات او است :

۱- **الاشارة الی من نال‌الوزارة** که درمصر چاپ شده وحاوی شرح حال وزرای فاطمیین تا زمان خودش میباشد ۲- **قانون دیوان الرسائل** که درقاهره‌چاپ شده‌است. وی بسال‌پانصد

وچهل ودویم هجرت در هشتاد سالگی درگذشت . (ص ۱۴۳ مط)

ابن‌الصیرفی **محمد** - بن عبدالله صیرفی شافعی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌الصیرفی** ، از متکلّمین شافعیّه زمان غیبت صغری میباشد و از تألیفات او است :

۱- البیان فی‌دلائل الاعلام علی اصول الاحکام ۲- حساب‌الدور ۳- الفرائض وغیرها . روز جمعه دوازدهم ربیع‌الاول سیصد و سی هجرت درگذشت .

(ص ۳۰۰ ف)

ابن‌الصیفی **حیص‌بیص** سابق‌الذکر که نام جدّ عالیش **صیفی** بوده است .

ابن‌الضایع **علی بن محمد** - بن علی بن یوسف نحوی‌اندلسی‌اشبیلی،معروف به **ابن‌الضایع** ، مکنّی به **ابوالحسن**، از اکابر علمای نحو وکلام و علوم عربیّه میباشدکه در همهٔ آنها بمعاصرین‌خود مقدّم ، وحید عصر خود واز تلامذهٔ شلوبین بود ، درتمامی عمر خود ازدواج نکرده و بنماز جماعت مواظبت داشته است . **شرح جمل** و **شرح‌کتاب سیبویه** از تألیفات وی‌بوده وبسال‌ششصد وهشتادم هجرت درحدود هفتادسالگی درگذشت . (ص ۴۸ صف و ۴۹۴ت)

ابن‌طاوس[۱]

ابن‌طاوس **احمد** - بن موسی بن‌جعفر، داماد شیخ‌طوسی ابن‌محمد بن‌احمد ابن محمد ابن احمد ابن محمد بن سید محمد طاوس علوی

۱ـ **ابن‌طاوس** - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم ، عنوان مشهوری هریك از افراد خانوادهٔ جلیلهٔ آل‌طاوس میباشدکه اکثرشان از مفاخر علمای شیعه بودند . سرسلسلهٔ ایشان‌ابوعبدالله سید محمد علوی فاطمی حسنی ، ملقب به طاوس ابن‌اسحق بن حسن ابن محمد بن سلیمان ابن‌داود ابن‌حسن مثنی **ابن‌امام حسن مجتبی ابن علی بن ابیطالب** میباشدکه درسوراء وعراق‌نقیب‌الاشراف و نقیب‌النقباء بوده و حله و نیل وکربلا و نجف را از صدمات و غارات و حملات مغول نجات داده است . لقب طاوس هم بجهت زیبائی صورت او بوده و عقیدهٔ بعضی آنکه طاوس نام اصلی وی بوده است .*

مذکور فوق ، ملقّب به **جمال‌الدین** و **نجیب‌الدین** ، معروف به **ابن‌طاوس** ، مکنّی به **ابوالفضائل** ، از فحول و مفاخر علمای شیعه میباشدکه فقیه مجتهد اصولی محدّث‌رجالی ادیب متکلّم محقق مدقّق عابد زاهد صالح شاعر بلیغ ، اورع فضلای عصر خود ، در کلمات اجلّه بفقیه اهل‌بیت موصوف بود . در استنباط احکام شرعیّه جدّی وافی داشت، در تفسیر محکمات بصیر ودر تأویل متشابهات بی‌نظیر و نخستین‌کسی است‌که اخبار را بنام **صحیح** و **حسن** و**ضعیف** و **موثق** بچهار قسمت کرده و علمای بعد از زمان او نیز متابعت وی نموده‌اند والاّ ملاك استناد و عدم استناد اخبار ، پیش از او قرائن خارجیّه بوده است وبس .

سید احمد **از تلامذهٔ** شیخ نجیب‌الدین بن نما و سید فخار بن معد موسوی و از اساتید علاّمهٔ حلّی و شیخ حسن بن داود حلّی صاحب رجال معروف واز مشایخ اجازهٔ ایشان‌بوده و ایشان نیز تمامی مصنّفات‌اورا نزدخودش‌خوانده و روایت‌کرده ودر تألیفات خودشان بسیارش ستوده‌اند . از مصنّفات ابن‌طاوس است :

۱- الاختیار فی‌ادعیة اللیل والنهار ۲- الازهار فی‌شرح لامیة مهیار ۳- ایمان ابی‌طالب ۴- بشری‌المحققین (المخبتین خل) درفقه‌که شش مجلد است **۵- بناءالمقالة العلویة فی‌نقض‌الرسالة العثمانیة للجاحظ ۶- الثاقب المسخر علی نقض‌المسحر** دراصول دین‌که نقض کتاب مسحر ابوعلی جبائی است **۷- حل‌الاشکال فی‌معرفة الرجال**که نسخهٔ خطی‌آن نزد شهید ثانی بوده و همان است‌که صاحب معالم آنرا مهذب‌کرده و بتحریر طاوسی موسومش داشته است **۸- زهرةالریاض ونزهةالمرتاض** درمواعظ **۹- شواهدالقرآن**که دومجلد است **۱۰- العدة** دراصول فقه **۱۱- عمل‌الیوم واللیلة ۱۲- عین‌العبرة**آیاتی راکه درشأن اهل‌بیت ع ویا در بطلان طریقه مخالفین نازل شده تحقیق و دارای فوائد بسیاری است **۱۳- الملاذ** یا **ملاذ العلماء**

---

*پدرش اسحق نیز سیدی بوده زاهد عابد ، در هرشبانه روز هزار رکعت‌نماز می‌خواند، نصف‌آن از طرف خود و نصف دیگر از طرف پدرش . دراینجا بعضی از مشاهیر این‌خانواده را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده خاطرنشان مینماید . ناگفته‌نماندکه داود جدچهارم سیدمحمدعلوی فوق برادر رضاعی حضرت صادق ع بوده‌که مادرش فاطمه ، از شیر داود بآن حضرت داده وآن حضرت نیز عمل استفتاح راکه بعمل ام‌داود مشهور ودرکتب‌ادعیه مذکور است برای خلاصی‌داود از زندان منصور بهمین بانوی مخدره تعلیم فرموده است .

درفقه که چهار مجلد است **۱۴- نورالاقاحی النجدیة** وغیر اینها که هشتاد ودو مجلد است .

مخفی نماند که افراد این خانواده را ابن طاوس گفتن چنانچه واضح است من باب نسبت بجدّ میباشد و لفظ ابن طاوس هم درصورت نبودن قرینه درکتب فقه و رجال بهمین صاحب ترجمه سید احمد بن موسی بن جعفر منصرف ودرکتب ادعیه و زیارات ببرادرش سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر عاید گردد . **نیز کتاب عین العبرهٔ** مذکور فوق را شیخ حسن بن داود صاحب رجال ، بهمین استاد خود سید احمد ابن طاوس نسبت داده و بنقل معتمد شهید اوّل وبعضی ازاجلاّی دیگر نیز آنرا با بن طاوس نسبت داده اند. اینکه در دیباچه و چند موضع دیگر ازخودکتاب عین العبرة ، بعبدالله بن اسمعیل نسبت داده شده محض از راه تقیه بوده که مؤلف نام اصلی خود را کتمان کرده است و الاّ در طبقهٔ علما سراغی ازعبدالله بن اسمعیل نداده اند . برادرش **سیدعلی بن موسی** نیز در**کتاب طرائف** خود ، همین رویه را معمول و خود را عبدالمحمود بن داود مضری نامیده واین هردو فقره صرف حقیقت و دور از شائبه دروغ و توریه است زیراکه همهٔ مردم بندهٔ خدا و عبدالله و عبدالمحمود بوده و عموم سادات نیز از نسل اسمعیل ذبیح الله و فرزندان مضر و این دوبرادر هم از اولاد داود بن حسن مثنّی میباشند .

وفات ابن طاوس احمد بسال ششصد وهفتاد و سیّم یا دوم هجرت درحلّه بوده است . نیز ناگفته نماند که مادر ایندو برادر، دختر ورام بن ابی فراس صاحب مجموعهٔ معروفه ومادر پدرشان نیز دختر شیخ طوسی بوده اینك درکتابهای خودشان ازشیخ ورام مذکور و شیخ طوسی مزبور بجدّ تعبیر نمایند و درمدایح چندی از آل طاوس هم گفته اند :

ورام جدهم لامهم و محمد لابیهم جد

مراد ازمحمّد دراین بیت همان سید محمد طاوس مذکور فوق میباشد وشیخ طوسی هم هردو دختر خود راکه یکی جدّهٔ این دوبرادر و دیگری نیز مادر ابن ادریس بوده در روایت تألیفات خود و علمای دیگر اجازه داده است . باری **وفات سیداحمد** بن طاوس بسال ششصد وهفتاد و دویم یا سیّم هجرت درحلّه واقع وقبرشریفش نیز درآنجا معروف

و مزار عموم است . در نخبة المقال در ردیف اشخاص مسمّی به احمد گوید :

فقیه اهل البیت ذی‌الشمائل	**هو ابن طاوس ابوالفضائل**
هو ابن موسی شیخ بن داود	**فی(باخع)=۶۷۳ مضی الی‌الخلود**

(ذریعه وص ۱۰۸ ج ۱ مه و ۱۹ ت و ۷۲ هب و ۴۶۶ مس وکتب رجالیه)

ابن‌طاوس

عبدالکریم - ابن احمد بن طاوس فوق‌الذکر، حائری‌ّ الودلاة حلّی‌ّ النشأة ، بغدادی‌ّ التحصیل ، کاظمی الخاتمة ، **ابوالمظفر** الکنیة ، **غیاث‌الدین** اللّقب ، ازاکابر علمای امامیّه میباشدکه فقیه ادیب‌نحوی عروضی شاعرمنشی بلیغ عابد زاهد نسّابه، نقیب سادات و وحیدعصرخود، کراماتی بدو منسوب، از تلامذهٔ خواجه نصیر طوسی و محقّق حلّی و پدر فوق‌خود و عمّ خود سیدرضی‌الدین علی بن طاوس مذکور ذیل وبعضی از اجلاّی دیگر بوده واز ایشان روایت‌نموده‌است . ازشیخ حسین بن بدر بن ایاز ازعلمای عامّه‌که استاد علاّمهٔ حلّی نیز بوده تتملذنموده شیخ عبدالصمد بن احمد حنبلی وجمعی دیگر از اجلاّهم ازتلامذهٔ وی بوده‌اند . قوهٔ حافظه و جودت فهم وکثرت ذکاوت او ازنوادر معدود میباشدکه هرچه‌را یاد می‌گرفت اصلاً فراموش نمیکرد . در یازده سالگی در اندك مدتی قرآن مجید را حفظ‌کرد، در چهار سالگی ظرف چهل روز ، تمامی اصول‌کتابت را آموخته و ازمعلم مستغنی‌گردید و این‌گونه نوادر درحق ابن‌سینا وفاضل هندی وبعضی از اکابر دیگر نیز مذکوراست . درحق علاّمهٔ حلّی نیزگویندکه درحال صغر بلکه پسرش فخرالمحقّقین در ده سالگی بدرجهٔ اجتهاد رسیده و درتقلیدکردن به علاّمه منتظر سنّ بلوغ وی بوده‌اند .

از تألیفات او است :

الشمل‌المنظوم فی‌مصنفی‌العلوم درشرح حال علمائی‌که درعلم مهمی تألیف‌کتاب‌نموده‌اند وبتصدیق معاصرش‌ابن‌داود صاحب رجال درمیان‌امامیه‌نظیری‌ندارد **۲- فرحة‌الغری‌بصرحة‌العزی** درتعیین روضهٔ مقدّسه و مرقد مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علی ع ومجلسی این‌کتاب را بفارسی ترجمه نموده و قاضی نورالله آن را اشتباهاً بعلی‌بن طاوس عموی صاحب‌ترجمه نسبت داده است .

سید عبدالکریم بنوشتهٔ معاصرش ابن‌داود صاحب رجال درماه شعبان ششصد و چهل و هشتم درحائر حسینی متولد و درشوال ششصد و نود و سیّم هجرت وفات یافت و ظاهر کلام ابن‌داودکه اورا بکاظمی الخاتمة موصوف داشته وما هم اشاره نمودیم آنکه وفات او درکاظمین واقع وهم درآنجا مدفون‌است . درحوادث جامعه‌گویدکه جنازهٔ‌اورا بنجف اشرف نقل دادند ، لکن بنوشتهٔ بعضی در حلّه مزاری است منسوب بهمین سید عبدالکریم بن طاوس و نقل او از کاظمین به حلّه هم مستبعد است .

(ص ۳۶۰ ت و ۷۲ هب و ۴۴۱ مس و۱۱۱ ج ۱ مه و رجال)

ابن‌طاوس

علی - بن عبدالکریم فوق ، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **رضی‌الدین** ، فاضلی است صدوق جلیل‌القدرکه از پدر خود واز خواجه نصیر طوسی روایت‌کرده وشهید اوّل نیز بیك واسطه از او روایت نموده وبسال هفتصد و یکم هجرت در قید حیات بوده است . (ص ۴۴۱مس و۳۶۱ت)

ابن‌طاوس

علی - بن علی بن موسی بن‌جعفرکه به **ابوالقاسم** مکنّی ومانند پدر مذکور ذیل خود به **رضی‌الدین** ملقّب میباشد عالمی است عامل صالح محدّث محقّق ، مؤلف‌کتاب **زوائد الفوائد فی‌اعمال‌السنة والاداب‌المستحسنة**، که اغلب مطالب‌آن ازکتاب اقبال پدرش مأخوذ است . سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد و اتحاد اسم وکنیه و لقب پدر وپسر درعرب متداول وشایع‌میباشد اگرچه درعجم نوعاً معمول نیست . (ص ۷۳هب وسطر ۵ ص۳۹۶ت)

ابن‌طاوس

علی - بن‌موسی‌بن جعفرکه به **ابوالقاسم** و **ابوالحسن** و **ابوموسی** مکنّی به **رضی‌الدین** ملقّب به **ابن‌طاوس** معروف وگاهی به **طاوسی و طاوس آل‌طاوس** موصوف، نوهٔ دختری ابن‌ادریس، پسر نوهٔ‌دختری شیخ‌طوسی، برادر پدری و مادری سید احمد ابن‌طاوس فوق‌الذکر و موافق آنچه ضمن عنوان **سید** اشاره نمودیم مراد از لفظ **سید** درکتب زیارات و ادعیه با نبودن قرینه همین علی بن موسی است از فحول و اعاظم علمای شیعهٔ امامیّه میباشد و عالمی است فقیه‌جلیل‌القدر

عظیم‌المنزلة ، ادیب شاعر منشی بلیغ عابد زاهد متّقی ، جامع فضائل وکمالات‌عالیه، از صفات رذیله متخلّی ، بـا اخلاق فاضله متحلّی ، با انجـام وظائف شرعیّه متجلّی ، اورع و اتقی و ازهد و اعبد اهل عصر خود ، درکلمات اجلّه به **قدوةالعارفین** و **مصباح المتهجدین** موصوف .

کرامات باهرهٔ بسیاری بدو منسوب میباشدکه علاّمهٔ حلّی بعضی ازآنهارا بواسطهٔ دیگر روایت کرده و بسیـارش ستوده و بعضی ازآنها را در مستدرك الوسائل نقل کرده است . موافق نقل معتمد ، درکتاب عمدةالطالب مستجاب‌الدعوة و واقف براسم اعظمش دانسته وازبعض تـألیفات خودش استظهار شده‌که باب فیض ملاقـات حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله فرجه بروی وی مفتوح بود، درد دل‌خود را از داروخانهٔ‌آن طبیب نفوس‌بشری مداوا و نهال وجود خود را ازآن سرچشمهٔ فیوضات ربّانی مشروب می‌نمود . ازکثرت ورع و تقوی ، از فتوی دراحکام شرعیّـه اکیداً امتناع می‌ورزید وجزکتاب غیاث‌الوری مذکور ذیل‌کتابی درفقه تألیف نکرده‌است . بالجملة جلالت علمی وعملی وی‌کالشّمس فی‌رابعة‌النهار واضح وآشکار بوده و حاجتی باقامهٔ برهان و بیّنه نیست .

تألیفات بسیاری داردکه اغلب‌آنها در ادعیّه و عبادات و تهذیب نفس و دیگر وظائف دینیّه بوده و ازآنجمله است :

۱- الاجـازات لکشف طرق‌المفـازات ۲- الاختیـارات من‌کتاب ابی‌عمرو الزاهد فی‌الحدیث ۳- ادعیة‌الساعات ۴- اسرارالدعوات‌لقضاءالحاجات ومالایستغنی‌عنه ۵- الاسرار المودعة فی‌ساعات اللیل والنهار که همان ادعیة‌الساعات فوق است **۶- اسعاد ثمرةالفؤاد علی سعادةالدنیا والمعاد** که نام‌دیگر کشف‌المحجة مذکور ذیل‌است **۷- الاصطفاء فی‌تواریخ‌الملوك والخلفاء ۸- اغاثةالداعی ۹- الاقبال لصالح‌الاعمال** یا **الاقبال بالاعمال الحسنة فی‌مایعمل میقاتاً واحداً فی‌کل سنة** که بسه جلد مشتمل میباشد ویکی دراعمال رمضان و نامش **مضمارالسبق** و دوجلد دیگر نیز دراعمال یازده ماه دیگر میباشد و هرسه جلد ، دومرتبه در طهران در یك مجلد چاپ شده وکتاب اقبال از مجلدات‌کتاب مهمات مذکور ذیل است **۱۰- امان‌الاخطـار** یا **الامـان من اخطـار الاسفـار والازمـان ۱۱- الانوار البـاهرة فی‌انتصار العترة الطـاهرة ۱۲- البشارات‌بقضاءالحاجات علی یدالائمة بعدالممات ۱۳- البهجة لثمرةالمهجة فی‌مهمات الاولاد ۱۴- التحصین فی‌اسرار مازاد علی‌کتاب‌الیقین ۱۵- التشریف بتعریف وقت‌التکلیف**

که نسخه‌اش نزد شیخ حر عاملی موجود بوده و در آن کتاب گوید شایسته است که وقت تکلیف را شناخته و تعظیم کرده وعید کنند **۱۶- التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن** که نام دیگر فتن و ملاحم مذکور ذیل است **۱۷- التوفیق للوفاء بعد تصریف** (تفریق‌خل) **دارالفناء ۱۸- جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع** که از مجلدات کتاب مهمات مذکور ذیل است **۱۹- الدروع الواقیة من الاخطار فی مایعمل مثله فی ایام کل شهر علی التکرار** که از مجلدات کتاب مهمات ذیل است **۲۰- ربیع الشیعة ۲۱- روح الاسرار و روح الاسمار ۲۲- مزهرة الربیع فی عمل الاسابیع** که از مجلدات کتاب مهمات مذکور ذیل است **۲۳- سعد السعود ۲۴- شرح نهج البلاغة ۲۵- صلوات و مهمات للاسبوع** که دوجلد است **۲۶- عمل لیلة الجمعة و یومها** که یك جلد وبا ماقبل خود از مجلدات کتاب مهمات مذکور ذیل هستند **۲۷- الطرائف فی مذهب الطوائف** که درشرح حال برادرش سید احمد بن طاوس اشاره شده و همان است که باقتضای بعضی ازدواعی و مصالح خارجی، خود را در آن کتاب بنام عبدالمحمود کتابی معرفی کرده و در ایران چاپ شده است **۲۸- غیاث سلطان الوری لسکان الثری فی قضاء الصلوة عن الاموات ۲۹- فتح الابواب بین ذوی الالباب و رب الارباب** در استخارات **۳۰- فتح محجوب الجواب الباهر فی شرح وجوب خلق الکافر ۳۱- الفتن والملاحم ۳۲- فرج الهموم بمعرفة منهج الحلال والحرام من علم النجوم ۳۳- فرحة الناظر و بهجة الخواطر ۳۴- فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل الیوم واللیلة** که دوجلدبوده واز مجلدات کتاب مهمات مذکورذیل است **۳۵- القبس الواضح من کتاب الجلیس الصالح ۳۶- کتاب السالك الی حذمة المالك ۳۷- کتاب السالك المحتاج الی معرفة مناسك الحاج** که از مجلدات کتاب مهمات ذیل است **۳۸- کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف** که در بمبای و ایران چاپ شده است **۳۹- کشف المحجة لثمرة المهجة ۴۰- المجتنی من الادعیة المجتبی ۴۱- محاسبة الملائکة الکرام آخر کل یوم من الذنوب والاثام ۴۲- محاسبة النفس** که در طهران چاپ شده است **۴۳- مصباح الزائر وجناح المسافر ۴۴- مهج الدعوات ومنهج العبادات** که در ایران چاپ شده‌است **۴۵- مهمات فی صلاح المتعبد و تتمات لمصباح المتهجد** که در تتمیم کتاب مصباح المتهجد جد عالی مادری خود شیخ طوسی تألیف و بهمین اسم مسمی داشته و چنانچه اشاره شد بنام **اسرار الصلوة** و **اقبال** و **جمال الاسبوع** و **دروع واقیة** و **زهرة الربیع** و **فلاح السائل** و **کتاب السالك** بچند جلد مشتمل میباشد وغیر اینها .

ابن‌طاوس علی بن موسی ، از مشایخ اجازه و روایت علاّمهٔ حلّی و علی بن عیسی اربلی و برادرزاده‌اش سید عبدالکریم بن طاوس فوق وبعضی از اجلاّی دیگر بوده‌که از وی روایت میکنند و چنانچه درصدر عنوان اشاره شد علاوه براستجماع کمالات علمیّه و عملیّهٔ دینیّه ، درشعر و انشا و فنون ادبیّه نیز یدی طولی داشته واز او است :

خبت نار العلی بعد اشتعال	**و نادی‌الخیر حی علی‌الزوال**
عدمنا الجود الا فی‌الامانی	**والا فی‌الدفاتر والعوالی**
فیالیت الدفاتر کن قوما	**فاثری الناس من‌کرم الخصال**
ولو انی جعلت امیر جیش	**لما حاربت الا بالسؤال**
لان الناس ینهزمون منه	**وقد ثبتوا لاطراف العوالی**

ولادت ابن‌طاوس درسال پانصد و هشتاد و نهم یا سیّم هجرت و **وفاتش** نیز روز دوشنبه پنجم ذیعقدهٔ سال ششصد و شصت و چهارم هجرت ظاهراً دربغداد واقع شد و بنوشتهٔ حوادث جامعه جنازهٔ اورا پیش ازدفن بنجف اشرف نقل دادند . ناگفته نماندکه قبلاً کفن خود را تهیه‌کرد ، درحج بیت‌الله لباس احرام خود نمود ، آنرا درکعبهٔ معظّمه و روضات مطهّرهٔ حضرت رسالت ص و ائمهٔ بقیع وعراق متبرّك وهمه‌روزه نگاهش میکرد وآن را وسیلهٔ شفاعت آن بزرگواران قرار داده بوده‌است .

(ذریعه وص ۳۹۲ت و ۳۷۰ و ۴۷۲ مس و۹۸ ج ۱ مه واطلاعات متفرقه)

ابن‌طاوس **سیدمحمد**- بن سید عزالدین حسن بعنوان **مجدالدین** مذکور شده است .

ابن‌طاهر **عبدالقادر**- یا عبدالقاهر بن طاهر بعنوان ابومنصور عبدالقادر مذکور است .

ابن‌طاهر **محمد بن طاهر**- بعنوان **ملك‌المحدثین** نگارش یافته است .

ابن‌طاهر **محمد** - بن طاهر بن علی بعنوان **ابن‌القیسرانی** خواهدآمد .

ابن‌طاهر **محمد** - بن عبدالله بن طاهر، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌طاهر**، از ادبای اواسط قرن سیّم هجرت میباشدکه از طرف متوکّل عباسی والی بغداد بود واز اشعار او است‌که دربارهٔ ترنج گفته است :

جسم لطیف قمیصه ذهب	**رکب فیه بدیع ترکیب**
فیه لمن شمه و ابصره	**لون محب و ریح محبوب**

درسال دویست و پنجاه و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن طباطبا[1]

ابن طباطبا

احمد - بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل دیباج بن ابراهیم بن حسن مثنّی ابن امام حسن مجتبی ع ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌طباطبا** ، ازاکابر مصریین و نقیب طالبین دیارمصریه و ادیب و شاعر بود ، در زهد و غزل و موضوعات متنوعهٔ دیگر هم شعر خوب میگفته است . بدو منسوب است‌که در بیان درازی شب‌گوید :

کان نجوم اللیل سارت نهارها   فوافت عشاء وهی انضاء اسفار
وقد خیمت کی تستریح رکابها   فلا فلك جار ولاکوکب سار

خلیلی انی للثریا لحاسد   وانی علی ریب الزمان لواجد
ایبقی جمیعا شملها وهی سبعة   ویفقد من احببته وهو واحد

کتاب **عیارالشعر** بنوشتهٔ کشف‌الظنون تألیف او است ، لکن این‌کتاب را در معجم‌الادبا وقاموس‌الاعلام با بن‌طباطبا محمد بن احمد مذکور ذیل نسبت داده‌اند . صاحب ترجمه بسال سیصد و چهل و پنجم هجری قمری درشصت و چهار سالگی در مصر وفات یافت .
(کف وص ۴۲ ج ۱ کا و ۶۴۲ ج ۱ س)

ابن طباطبا

عبدالله - بن احمد بن علی بن‌حسن بن‌ابراهیم طباطبای مذکور فوق ، مکنّی به **ابومحمد** ، ازفضلای مصر میباشدکه بسیارکریم و سخی و دارای املاك و ثروت بسیار بود . بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ازعادات مستمرّه‌اش بوده‌که همه روزه حلوای با دامی بسیاری تهیه میکرد و بمردم تقسیم می‌نمود و نوادر بسیاری درحق او متواتر است . ابن‌خلّکان این مطلب را قدری شرح داده وگوید : هرروز دوجام شیرینی و قدری قرص نان توی دستمالی مهر شده برای کافور اخشیدی صاحب دیار مصریه می‌فرستاد وبهریك از افراد طبقات دیگر نیز فراخورحال خودشان

۱ـ **ابن‌طباطبا** - عنوان مشهوری بعضی ازاکابر میباشدکه برخی از ایشان را می‌نگاریم و مجملی هم از شرح لفظ لقب طباطبا را (که لقب جد عالیشان بوده) در **باب اول تحت عنوان طباطبا** نگارش داده‌ایم .

بعضی را هرروز و برخی را هرهفته و عدّه‌ای را هم ماهی یك‌مرتبه شیرینی می‌فرستاد. پیوسته یك نفر درآستانهٔ او از صبح تا شام باجرت ماهی دو دینار مشغول شکستن بادام مصروفی در شیرینی‌ها می‌بود. صاحب ترجمه بسال سیصد و چهل وهشتم هجری‌قمری در شصت ودو سالگی درمصر وفات یافته و درقرافهٔ صغری مدفون شد، قبر وی معروف و باستجابت دعا نزد آن مشهور است و درتشییع جنازه‌اش جمعی زیاد حاضر بوده‌اند. گویند کسی درسفر حج بجهت عدم‌موفقیت زیارت حضرت رسالت ص بسیار افسرده‌بوده تا شبی آن‌حضرت درخواب بدو فرمود، هروقت‌که زیارت من فوت شد پس قبر عبدالله بن احمد بن طباطبا را زیارت کن. (ص۲۸۱ج۱کا و۶۴۳ج۱س)

ابن‌طباطبا

محمد - بن‌احمد بن محمد بن‌احمد بن ابراهیم طباطبای‌مذکور فوق، مکنّی به **ابوالحسن**، از محقّقین علما و مبرّزین شرفا و ادبا و شعرای زمان غیبت صغرای اصفهان میباشدکه با فرط ذکاوت و فطانت و صفای قریحه و استقامت ذهن و جودت فهم معروف بوده واز تألیفات او است:

۱- تهذیب‌الطبع ۲- العروض ۳- عیارالشعر. اشعار او بسیار لطیف و دقیق‌بوده و ازآن جمله است:

یامن حکی الماء فرط رقته　　　و قلبه فی‌قساوة الحجر
یالیت حظی کحظ ثوبك من　　　جسمك یا واحدا من‌البشر

نیز در درخانهٔ ابن‌رستم دونفر غلام سیاه رنگ ازآل‌عثمان بن عثمان راکه عمامهٔ‌سرخ برسر داشته‌اند دید، پس‌از امتحان، خالی ازآداب بود نشان مکشوفش‌گردید، داخل مجلس شده و این اشعار را بالبداهه بنگاشت:

رأیت باب الدار اسودین　　　ذوی عمامتین حمرادین
کجمرتین فوق فحمتین　　　قدغادرا الرفض قریری عین
جدکما عثمان ذوالنورین　　　فما له انسل ظلمتین
یا قبح شین صادر عن زین　　　حدائد تطبع من لجین
ما انتما الاغرابا بین　　　طیرا فقد و قغنما للحین
زورا ذوی‌السنةفی‌المصرین　　　المظهرین الحب للشیخین

و خليا الشيعة للبسطين لاتبر ما ابرام رب‌الدين
ستعطيان فی‌مدی عامین

بسال سیصد و بیست و دویم هجری قمری در اصفهان وفات یافت و خانواده‌اش درآنجا مشهور و علما و ادبا و نقبا درمیان ایشان بسیار است .

(ص ۱۴۳ ج ۱۷ جم و ۶۴۲ ج ۱ س)

ابن‌طباطبا **یحیی** - بن محمد بن‌طباطبای علوی‌حسنی، مکنّی به **ابوالمعمر**، معروف به **ابن‌طباطبا** ، از مشاهیر نحویّین ، از تلامذهٔ عمر بن ثابت‌اعمی ثمانینی سابق‌الذکر وازاساتید ابن‌الشجری وعلی‌بن‌عیسی‌ربعی بوده ودررمضان چهارصد وهفتاد وهشتم هجری قمری درگذشت . (ص۴۱۳ ج۱کا و۳۱ ج۲۰جم)

ابن‌طبال در اصطلاح رجالی علی بن حسین بن قاسم قیثری خزاز است .

ابن‌طبرزد **عمر** - بن محمد بن معمر بن‌احمد بن یحیی بن حسان، محدّث بغدادی ، ملقّب به **موفق‌الدین** ، مکنّی به **ابوحفص**، معروف‌به **ابن طبرزد** ، از مشاهیر محدّثین بغداد میباشدکه برای استماع حدیث سیاحتها کرده و مرجع استفادهٔ اهالی هردیاری بود ، اجازات و مسموعات وی درغایت اشتهار و بجهت سکونت در محلهٔ دارالقز بغداد به **دارقزی** نیز معروف‌است . بسال‌ششصد وهفتم هجری قمری در نود ویك سالگی در بغداد درگذشت ودر **باب‌الحرب** دفن شد .

(ص ۴۱۶ ج ۱کا و ۶۴۳ ج۱ س)

ابن‌الطبیب **عبدالرحیم** - بن علی ، رئیس‌الاطبّای شام ، بعنوان **مهذب‌الدین** مذکور است .

ابن‌الطبیب **علی** - بن نصر، نصرانیّ‌الاصل ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌الطبیب** الشّهرة ، از مشاهیر ادبا میباشد واز تألیفات او است:

۱- **اصلاح‌الاخلاق** ۲- **صحبة‌السلطان** و درسال سیصد و هفتاد و هفتم هجری قمری درگذشت .

(ص ۹۶ ج۱۵جم)

ابن‌الطثریة یزید بن سلمة بعنوان **ابومکشوح** نگارش دادیم .

ابن‌الطحان

عبدالعزیز - علی ، اشبیلیّ الولادة ، حلبیّ الخاتمة ، مکنّی به **ابوالاصبغ** ، معروف به **ابن‌الطحان**، از ادبا ومشاهیرقرّاءاندلس میباشدکه ببلاد شرقی مسافرتها کرد ، مدتی درمصر وعراق و شام تدریس‌نموده ومرجع استفاده بوده است واز اشعار او است :

دع الدنیا لعاشقها	**لیصبح من رشائقها**
و عادالنفس مصطبرا	**ونکب عن خلائقها**
هلاك‌المرء ان‌یضحی	**مجدا فی‌علائقها**

وفات‌او بعد ازسال پانصد وپنجاه ونهم هجرت درحلب واقع شد و ولادتش بسال‌چهارصد و نود و هشتم در اشبیلیه بوده است . (ص ۶۴۳ ج ۱ س)

ابن‌طراد

علی - بن احمد بن طراد ، ملقّب به **زین‌الدین**، مکنّی به **ابوالحسن**، بنا برآنچه **علاّمهٔ** متتبّع معاصر شیخ آقا بزرگ طهرانی صاحب ذریعه درمشیخهٔ خود نگاشته از اکابر علمای امامیّه ، ازتلامذهٔ علاّمهٔ حلّی ، از مشایخ روایت شهید اوّل میباشدکه شیخ شهید بواسطهٔ او وازعلاّمه وابن‌داود صاحب رجال روایت میکند . وی در ششم ربیع‌الثانی هفتصد و پنجاه و چهارم هجری قمری وفات یافت .

ابن‌طرار یا **ابن‌طراره** یا **ابن‌طراز** — **معافی بن زکریا** که در باب اوّل (القاب) بعنوان **نهروانی** نگارش یافته است .

ابن‌الطراوة

سلیمان - بن محمد بن عبدالله اندلسی ، مالقیّ الموطن، سبائیّ القبیلة ، **ابوالحسین** الکنیة ، **ابن‌الطراوة** الشّهرة ، ادیبی است نحوی از مبرّزین ادبای قرن ششم هجرت . در نحو فتاوی عجیبی داردکه از متفرّدات خودش بوده و مخالف اکابر نحویّین میباشد اینك مدح و قدح او ومابین اهل‌فنّ مطرح مذاکره بوده و لکن تلمیذش ابن‌سمحون سابق‌الذکر بسیارش ستوده است . از تألیفات

او است : **کتاب الترشیح** در نحو که مختصر مقدمات کتاب سیبویه است و درسال پانصد و بیست و هشتم هجرت وفات یافت . (ص ۳۲۳ت)

ابن طرخان **احمد بن محمد** - بعنوان **کاتب جرجرائی** نگارش یافته است .

ابن طریح **صفی الدین** - دویمی در باب اوّل (القاب) بعنوان **طریحی** نگارش
ابن طریح **فخر الدین** - یافته و **اولی** نیز پسر او و از علمای اواخر قرن

یازدهم و اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشد که در سال هزار و هفتاد و دویم هجرت از والد معظّم خود اجازه داشته است . **حاشیهٔ کتاب مجمع البحرین** والد مذکورش که **مستدرک المجمع** گویند تألیف او است و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۹۱ ج ۶ ذریعه)

ابن الطفیل **عامر** - بن طفیل بن مالك بن جعفر عامری ، از شعرای زمان جاهلیّت میباشد که بسیار شجاع و حکیم و سخی و پسرعموی لبید شاعر معروف صاحب معلّقه بود ، درسال ششصد و سی و سیّم میلادی درگذشت و **دیوان شعر او** با دیوان عبید بن ابرص چاپ شده است . (ص ۱۲۶۰ مط)

ابن الطفیل **محمد** - بن عبدالملك بن طفیل اندلسی اشبیلی ، مکنّی به **ابو بکر** یا **ابوجعفر**، از اطبّا وفلاسفهٔ قرن ششم هجرت واز تلامذه ابن باجهٔ سابق الذکر است . با ابن رشد مباحثاتی داشته و در تطبیق شریعت و فلسفه ، اهتمام تمام بکار میبرد ، **رسالهٔ حی بن یقظان در اسرار حکمت شرقیین** که بارها درمصر وغیره چاپ و بفرانسوی نیز ترجمه شده از او است وآن غیراز رسالهٔ حی بن یقظان ابن سینا است . وی بسال پانصد وهشتاد ویکم هجرت درهشتاد وهفت سالگی درگذشت .

(کف وص ۱۴۶ مط)

ابن طلحة **محمد بن طلحة** - شافعی ، بعنوان **کمال الدین** نگارش یافته است .

ابن طوطی **ابو نصر** - بن طوطی، موافق آنچه ازمعالم العلمای ابن شهرآشوب نقل شده از مجاهرین شعرای اهل بیت عصمت ع بوده وبس .

دیگر اسم و زمان ومشخّص دیگری از وی ذکر نشده وازاشعار او میباشدکه در وصف حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

خلیفة رب‌العرش بعد محمد	**رضیت به والله اعلی و اکبر**
و مظهر دین‌الله بالسیف عنوة	**و ماکان دین الله لولاه یظهر**
ولولاه ماصلی لذی‌العرش مسلم	**وکان سبیل‌الحق یعفو و یدثر**
و یوم غدیر قد اقروا بفضله	**وفی‌کل وقت منهم‌الغدراضمروا**
لدی دوحخم والنبی محمدص	**ینادی باعلی‌الصوت‌فیهم ویجهر**
الست اذا اولی بکم من‌نفوسکم	**فقالوا بلی‌والقوم‌فی‌الجمع‌حضر**
فقال لهم من‌کنت مولاه منکم	**فمولاه بعدی حیدر المتخیر**
فوال موالیه و عاد عدوه	**ایا رب وانصر من‌له طل ینصر**
فلما مضی‌الهادی لحال سبیله	**ابا نواله‌الغدر القبیح واظهروا**
اقام علی عهدالنبی محمد ص	**ولم یتغیر بعده اذ تغیروا**

(ص۲۴۲ و۳۴۰ ج ۸ عن)

ابن‌الطویل

عبدالحی - بن علی بن محمد بن محمود حنفی دمشقی، معروف به **خال** و **ابن‌الطویل**، ادیبی‌است‌شاعر و **کتاب مرورالصبا والشمأل** تألیف او بوده واز اشعار او است :

وکنت اقول انی حین یبدو	**بخدك عارض یسلو فؤادی**
فلما ان بدازادت شجونی	**کأنی فی‌هواه علی المبادی**

بسال هزار و یکصد و دوازدهم هجری قمری در دمشق درگذشت .

(ص ۲۴۴ ج ۲ سلك‌الدرر)

ابن‌طی

علی - بن علی بن محمد بن طی عاملی فقعانی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌طی** ، از علمای امامیۀ قرن‌نهم‌هجرت میباشدکه عالمی است عامل فقیه فاضل ، برای ابن‌فهد (متوفی بسال ۸۴۱ه ق= **ضما**) مرثیۀ نظمی گفته و اشعاری هم در وصف کتاب مهذب ابن‌فهد مذکور انشا کرده و از تألیفات او است :

۱- حاشیۀ قواعد شهید اول ۲- رسالۀ عقود و ایقاعات ۳- المسائل الفقهیة که بمسائل ابن‌طی معروف است . سال وفات او مابین هشتصد و پنجاهم و پنجاه و پنجم

و هشتادم و هشتاد و پنجم مردّد است .

(ص ۷۳ هب و ۱۷۳ ج ۶ ذریعه و ۲۱ و ۴۰۰ ت)

ابن الطیار / **ابن الطیالسی** } در اصطلاح رجالی **اولی** حمزة بن محمد طیار بوده وگاهی خود محمد را نیز گویند و **دویمی** نیز احمد بن عباس نجاشی صیرفی است و او غیراز نجاشی صاحب رجال میباشد .

ابن الطیب **ابراهیم** - سعید بن طبیب بعنوان **رفاعی** نگارش یافته است .

ابن الطیب **احمد** - بن محمد بعنوان **سرخسی** در باب اوّل (القاب) مذکوراست.

ابن الطیب **محمد** - بن طیّب در باب اوّل بعنوان **قادری** نگارش یافته‌است .

ابن طیفور **احمد** - بن ابی‌طاهر طیفور بعنوان **ابن ابی‌طاهر** نگارش دادیم.

ابن الطیلسان **قاسم** - بن محمد بن احمد ، انصاری اوسی قرطبی ، معروف به **ابن الطیلسان** ، از فضلای قرن پنجم هجرت میباشدکه در حدیث و علوم عربیّه و قرائات مختلفه بصیرتی بسزا داشته و از تألیفات او است :

۱- اخبار صلحاء الاندلس ۲- بیان المنن علی قاری الکتاب والسنن ۳- الجواهر المفضلات فی الاحادیث المسلسلات ۴- غرائب اخبار المسندین و مناقب آثار المهتدین .

در اواخر زندگانی از موطن خود قرطبه رحلت کرده و درمالقه اقامت نمود تا موافق نقل معتمد از بغیة الوعاة سیوطی بسال چهارصد وچهل و دویم هجرت درگذشت. عجب ازکشف الظّنون است‌که وفات اورا دریکجا سال دویست وچهل ودویم ودرسه‌جا ششصد و چهل و سیّم نوشته‌است . (کف وآخر ص ۵۲۶ ت)

ابن ظافر **علی** - بن ظافر بن حسین، **جمال الدین** اللّقب، **ابوالحسن** الکنیة، ازدیّ القبیلة ، مصریّ البلدة ، **ابن ظافر** الشّهرة، موافق آنچه از فوات الوفیات نقل شده از فضلای اوایل قرن هفتم هجرت است در اصول و علوم عربیّه و تاریخ ملوك سلف بدیگران مقدّم بود ، بعدازفوت پدرش درمدرسهٔ مالکیّه یاکاملیّهٔ مصر تدریس مینمود . کتاب **بدائع البدائة** که درمصر و قاهره چاپ شده تألیف او بوده و

حاوی شرح حال و محاسن اشعار شعرائی است که با تنگی وقت و ضیق فرصت بالبداهة انشای شعر کرده اند. بسال ششصدو بیست وسیّم هجری قمری در پنجاه وشش سالگی در گذشت.

ابن ظفر **محمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **حجة الدين** مذکور شده است .

ابن الظهیر **محمد** - بن احمد بن عمر اربلی ، حنفیّ المذهب ، **مجد الدين** اللّقب ، **ابوعبدالله** الکنية ، **ابن الظهير** الشّهرة ، ازمشاهیر ادبا وشعرای اواخر قرن هفتم هجرت است که ازمشاهیر علمای دمشق وبغداد تحصیل مراتب علمیّه نمود ، درفقه حنفی نیز بصیر بود ، **دیوان مرتبی** در دوجلد بزرگ داشته وبسال ششصد و هفتاد و هفتم ویا نود و هفتم هجری قمری درگذشت و ولادتش در سال ششصد و دویم بوده است . (کف وص ۴۱۶۷ ج ۶س)

ابن ظهیرة **محمد** - بن نجم الدین امین بن ابی بکر بن ظهیرۀ قرشی مکّی حنفی ، ملقّب به **جمال الدين** ، معروف به **ابن ظهیره**، از فضلای دهم هجرت ومؤلف کتاب **الجامع اللطيف فی فضائل مكة و بناء البيت الشريف** است که درمصر چاپ و درباب دهم آن شرح حال امرای مکّه را هم از عهد سعادت حضرت رسالت ص تا سال نهصد و چهل و نهم هجرت نگاشته است . سال وفاتش بدست نیامد و درنهصد و شصتم درقید حیات بوده است . (ص ۱۵۰ مط)

ابن عابدین **محمد** - بن محمدامین ذیلا ضمن شرح حال پدرش مذکوراست.

ابن عابدین **محمدامین** - بن عمر بن عبدالعزیز بن احمد دمشقی شافعی حنفی که بجهت انتساب بجدّ پنجمش محمد معروف به عابدین ، به **ابن عابدین** شهرت یافته است از علمای اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشد که درحال صغر قرآن مجید را حفظ کرد، نحو وصرف وفقه شافعی و اصول تجویدرا ازشیخ القراء شیخ سعید حموی فراگرفت پس حدیث و تفسیر وعلم معقول را نیز از سیدمحمد شاکر اخذ و حسب الالزام او از مذهب شافعی به حنفی عدول کرده و اصول و فقه حنفی را نیز از وی خواند و مرجع استفادۀ اکابر وقت گردید .

در فقه و حدیث و تفسیر و ادبیّات تألیفات بسیاری داردکه ازآن جمله است: **ردالمحتار علی‌الدر المختار شرح تنویرالابصار** که چندین مرتبه چاپ شده وحاشیهٔ کتاب در مختار علاءالدین حصکفی بوده وبه **حاشیهٔ ابن‌عابدین** معروف است ودر مختار نیز شرح کتاب تنویرالابصار محمد بن عبدالله تمرتاشی سابق‌الذکر است. محمدامین بسال هزار و دویست و پنجاه و دویم هجرت درپنجاه وچهار سالگی در دمشق وفات یافت و در مقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون شد. پسرش **علاءالدین محمد بن محمدامین** (متوفّی بسال ۱۳۰۶ه ق = **غشو**) که نیز به**ابن‌عابدین**معروف میباشد، **کتابی درتکمیل کتاب‌مذکور** پدرش تألیف کرده و **قرة عیون الاخیار لتکملة ردالمحتار** موسومش داشته وآن نیز در قاهره چاپ شده است.
(ص ۱۵۴ و ۱۵۵ مط)

ابن‌عاشر **عبدالواحد** - بن احمد بن علی بن عاشر، مالکی‌ّ المذهب، انصاری‌ّ النسب، اندلسی فاسی‌ّ الموطن، **ابومحمد** الکنیة، **ابن عاشر** الشّهرة، از علمای قرن یازدهم هجرت میباشدکه دراکثر علوم متداوله ماهر و**کتاب المرشد المبین علی‌الضروری من علوم‌الدین** ازآثارقلمی‌او است وآن‌منظومه‌ایست در اصول دین موافق مذهب مالك بن انس‌که درمصر و فاس چاپ و دراختصار و تحقیق وکثرت فوائد کم‌نظیر است. ابن‌عاشر درسال هزار و چهلم هجرت درگذشت.
(ص ۱۵۵مط)

ابن‌عاصم **محمد** - بن محمد بن عاصم، مالکی اندلسی، غرناطی‌ّ البلدة، **ابوبکر** الکنیة، **ابن‌عاصم** الشّهرة، از قضاة مالکیّه میباشدکه به **قاضی‌الجماعة** معروف بوده واز تألیفات او است:

۱- **تحفة‌الحکام فی‌نکت‌العهود والاحکام** که به **عاصمیه** و **تحفهٔ ابن‌عاصم** معروف و ارجوزه‌ایست درفقه مالکی‌که در غرناطه نظمش‌کرده ودرفاس چاپ سنگی ودرجزائر نیز باترجمهٔ فرانسوی‌آن چاپ حروفی شده‌است ۲- **حدائق‌الازهار** در امثال وحکایات و نوادرکه درفاس چاپ شده است. وفات او بنا بنوشتهٔ بعضی بسال هشتصد وبیست و نهم هجرت درشصت و نه سالگی وقوع یافته و درکشف‌الظّنون گویدکه ارجوزهٔ مذکوره را درسال هشتصد و

سی و پنجم هجرت درغرناطه نظم کرده و دیگر چیزی از وفاتش ذکر ننموده است .
(کف وص ۱۵۶ مط)

ابن العالمة

احمد - بن موفق الدین ابی الفضل اسعد منفاخ بن حلوان که لقبش **نجم الدین**، کنیه‌اش **ابوالعباس** و بجهت لقب منفاخ داشتن پدرش به **ابن المنفاخ** و بسبب عالمه بودن مادرش (که به **بنت دهین اللوز** شهرت داشته) به **ابن العالمه** معروف است از مشاهیر اطبّا و حکمای قرن هفتم اسلامی میباشد که در ادبیّات و شعر و انشا هم وحید عصر خود بوده و درموسیقی و بربط نوازی وحسن خط نیز مهارتی بسزا داشته است . طبیب مخصوص ملك مسعود بوده و اخیراً دراثر فطانت متقلّد وزارت وی هم گردید ولی عاقبت مغضوب وی شده و بوطن خود مراجعت کرد و مرجع استفادهٔ جمعی وافر بود تا درسال ششصد و بیست و سیّم یا پنجاه و دویم هجرت درگذشت و از تألیفات او است :

۱- **الاشارات المرشدة فی الادویة المفردة** ۲- **التدقیق فی الجمع والتفریق** درطب و بیان امراضی است که در اغلب صفات بهمدیگر مشتبه میباشند با شرح اصول تفرقه و تشخیص آنها ازیکدیگر ۳- **شرح احادیث نبویهٔ متعلقه به طب** ۴- **العلل والامراض** ۵- **المهملات فی کتاب الکلیات** که شرح کلیات قانون است ۶- **هتك الاستار عن تمویه الدخوار** وغیر اینها .
(کف وص ۴۵۶۷ ج ۶ س)

ابن عایشه — **ابراهیم بن محمد** -
ابن عایشه — **عبیدالله بن محمد** -
ابن عایشه — **محمد مغنی** -

بجهت خارج از موضوع کتاب بودن بشرح حال ایشان نپرداختیم ، درصورت اقتضا برای **اولی** بجلد اول قاموس الاعلام وجلد اول کنی و القاب فاضل معاصر حاج شیخ عباس قمی و برای **دویمی** بصفحهٔ ۳۱۴ تاریخ بغداد خطیب وبرای **سیمی** نیز به اغانی ابوالفرج اصفهانی و مروج الذهب مسعودی و دوفقره جلد اول مذکور مراجعه نمایند .

ابن عباد

اسمعیل بن عباد - بن عباس بن عباد بن احمد بن ادریس دیلمی قزوینی طالقانی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **کافی الکفاة** ، معروف به **صاحب** یا **ابن عباد** یا **صاحب بن عباد** ، ازفحول ادبای وزرا میباشد که ادیب کامل

محقّق مدقّق لغوی نحوی منشی **متکلم متبحر** وشاعر متمهّر شیعی امامی ، نادرهٔ دهر و اعجوبهٔ عصر ، وزیر بی نظیر **مؤیدالدوله** و برادرش **فخرالدوله** از ملوك دیالمه (آل بویه) بود . در مراتب علم و فضل وکمال وفصاحت وبلاغت وسخاوت و تفنّن درشعر وادبیّات و علوم متنوعه و دیگر کمالات نفسانیّه طاق و مشهورآفاق ، مسلّم مخالف و موافق، در کتب تراجم عامّه و خاصّه مذکور و زینت اوراق و سطور ، کالشمس فی رابعة النّهار واضح وآشکار و مستغنی ازمسابقه دراین مضماراست . بلکه مجلسی اول (بنقل روضات) اورا از افقه فقهای امامیّه میشمارد وبه علاّمه و رئیس المحدّثین والمتکلّمین بودنش ستوده وگوید هراندازه از علم وفضل مذاکره شود مقام صاحب بالاتر ازآن است. ثعالبی در یتیمة الدّهر گوید : عبارتی را سراغ ندارم که در بیان علوّ مقامات علمی و ادبی ، جودی وکرمی او کافی بوده و تفرّد او در غایات آداب محاسن متنوعه و جامعیت او در مفاخر و فضائل گوناگون را وافی باشد که هرچه همّت بگمارم قول عالی من از ایفای حق انزل معالی او قاصر میباشد .

وَ اِنَّ قَمیصاً خیطَ مِنْ نَسْجِ تِسْعَةٍ ... وَعِشْرینَ حَرْفاً عَنْ مَعٰالیهِ قاصِرٌ

در نخبة المقال در ردیف اشخاص مسمّی به اسمعیل گوید :

والصاحب الجلیل بن عباد ... بحر محیط فاقد الانداد

دربار او قبلهٔ آمال وهمواره مجمع علما وسادات و ارباب کمال وفحول واکابر دانشمندان و اجلاّی ادبا و شعرا و مرجع استفادهٔ طبقات افاضل بود ، پیوسته ایشان را بتألیف و تصنیف کتاب ترغیب و تشویق مینمود .

این است که شیخ جلیل حسن بن محمدقمی تاریخ قم را وقاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی کتاب تهذیب التاریخ را و احمد بن فارس رازی لغوی کتاب صاحبی را درلغت وثعالبی هم کتاب یتیمة الدّهررا درشرح حال شعرا بنام وی تألیف کرده وصدوق ابن بابویه هم با آن همه جلالت آفاقی که دارد کتاب عیون اخبارالرضا را بنام وی تألیف و دیباچهٔ آنرا بذکر دوقصیدهٔ غرّای اوکه در اهدای سلام بحضرت رضا (ع) انشا کرده مزیّن نموده است . شعرای نامی وقت هم که بنوشتهٔ بغیة الوعاة بالغ بپانصد تن بوده وصاحب دیوان

بوده‌اند مدایح بسیاری دربارهٔ وی انشا نموده‌اند، ابوسعید رستمی با تذکّر دادن وزارت پدر و جدّش نیز گوید :

ورث الوزارة کابرا عن کابر موصولة الاسناد بالاسناد

یروی عن العباس عباد وزا ـــــــــ رته و اسمعیـل عن عباد

درباب اکرام و افضال وملاطفات اوکه دربارهٔ سادات وعلما و فضلا و ارباب کمال معمول داشته نوادر بسیاری منقول است : وقتی ابوالقاسم زعفرانی چند شعری مدیحه‌اش گفته ولباس خزی از وی درخواست نمود درجواب بنگاشت که کسی ازمعن بن زائده خواستار مرکبی گردید پس معن یك شتر و اسب و قاطر و الاغ وکنیزکی بدو بخشیده گفت اگر خدایتعالی مرکوبی غیراینها خلق کرده بودی آن را نیز بتو دادمی اینك ما هم مقرّر داشتیم که جبّه و قمیص و دراعه و مندیل و سراویل و مطرف و جوراب وکیسه و رداو کسائی (که هریکی ازلباسهای معمولی وقت ویا ازتوابع لباس است) بتو ارزانی دارند و اگر لباسی دیگری سراغ داشتم که از خز درستش میکنند آن را نیز بتومی بخشیدم .

مقرّر بود هرکسی که درماه رمضان بعد از عصر وارد دربار او می‌شد بایستی بعد از افطار برگردد، درهرشب ازماه رمضان هزارنفر روزه‌دار دردربار او افطار می‌نمودند، خیرات و مبرّات و صلات و صدقاتی که دراین ماه از وی بظهور میآمد معادل خیرات و صدقات سالیانهٔ وی بود . از بغیة‌الوعاة سیوطی نقل است که صاحب از خانوادهٔ علم و شرف بود ، ازکودکی بتحصیل علم پرداخت ، همه روزه در موقع رفتن بدرس ، مادرش یك دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) ویك درهم بدو میداد تا به‌نخستین فقیری که تصادفش نماید صدقه‌کند ، بهمین روش میبود تا بعد از سنّ رشد وکبر نیز همین رویّه را ادامه داد ، بخادمی که موظّف بفرش کردن رختخوابش بوده توصیه می‌نمودکه همه شب زیر بستر او یك دینار ویك درهم بگذارد تا بعدازبیدار شدن از یادش نرفته بقرار سابق صدقه‌اش نماید ، تصادفاً یك شب خادم غفلت‌کرد ، صاحب هم بعد از بیدار شدن چیزی ندید واز راه تطیّر حمل بقرب اجل نمود ، خادم را امرکردکه آن رختخواب

راکه آنجا بوده جمع کند و به نخستین فقیری که تصادفش نماید بدهد ، خادم نیز نخست بسیّدی نابینا که از دست زنی گرفته بوده تصادف کرد، خواست که آنها را بدو بدهد سیّد پرسید که چیست؟ گفت یك مخدّهٔ دیبا ویك بستر دیبا است پس سیّد بیهوش افتاد، خادم قضیه را بعرض صاحب رسانید صاحب امر باحضار آن سیّد داده وازوضع حالش استفسار نمود گفت دخترم را بدیگری تزویج کرده‌ام ، مدتی است اهتمام تمام دارم از نفقات ضروری و قوت لایموت خودمان اضافه کرده و جهازیه‌ای برای او تهیه کنم تا دیشب این زن که مادرش میباشد اظهار داشت که برای جهازیه ، یك مخدّهٔ دیبا ویك بستر دیبا هم ضرور است همین که عدم قدرت مالی را اظهار کردم خصومتی مابین من و او واقع شد ، همینکه این خادم ، آن مخدّه و بستر را داد ازکثرت تأثر حال غشوه و بیهوشی دامن گیرم گردید . صاحب فرمود برای مخدّهٔ دیبا چیزهای دیگری نیز لازم است که مناسب آن باشد لذا حسب الامر، جهازیهٔ مکمّلی تهیه شد ، داماد نیز احضار وبا عطیهٔ کاملی مفتخر گردید .

صاحب حدیث و علوم دینیّه را ازپدر خود و دیگر اکابر وقت اخذکرد، انشا و فنون شعری و ادبی را هم از احمد بن فارس نحوی لغوی صاحب مجمل و عباس بن محمد نحوی ملقّب به عرام و ابن العمید آتی الذکر وزیر معروف رکن الدولة و دیگر اکابر وقت فراگرفت بجهت کثرت مصاحبت وملازمت حضور ابن العمید اورا **صاحب ابن العمید** میگفتند ، پس از تصدی مقام وزارت نیز لفظ **صاحب** بواسطهٔ کثرت استعمال لقب مشهوری وی گردید ویا **صاحب گفتن او** بجهت آن بوده که ازکودکی مصاحب مؤیدالدولة وازطرف او ملقّب به صاحب بوده‌است . بهرحال اولین وزیری است که بهمین لقب صاحب ملقّب بوده وبعداز او لقب رسمی وزرای وقت گردید و ازآن روکه تمامی امورسیاسی ومهمّات کشوری فخرالدولة را کفایت کرده وبطوراکمل انجام می‌داد به **لقب کافی الکفاة** هم ملقّب بوده است . عالم بیانی شیخ عبدالقاهر جرجانی و ابوعلی حسن بن قاسم رازی صاحب مبسوط در لغت و بسیاری از اجلاّی وقت نیز از تلامذهٔ صاحب بوده‌اند .

گویند صاحب، درا ثرعلاقهٔ مفرطی که بدین وعلوم دینیّه داشته نسبت بکسانی که مایل بفلسفه بوده‌اند بدبین بود ، **ابوحیان توحیدی** را نیز روی همین اصل تبعید نمود واز تألیفات صاحب است :

۱- الابانة عن مذهب اهل العدل بحجج من القرآن والعقل ۲- اخبار ابی العیناء ۳- اسماءالله و صفاته ۴- الاعیاد و فضائل النیروز ۵- الاقناع فی العروض ۶- الامامة ۷- الانوار ۸- التذکرة فی الاصول الخمسة ۹- التعلیل ۱۰- تفصیل احوال السید عبدالعظیم الحسنی ۱۱- جوهرة الجمهرة که ملخص جمهرهٔ ابن درید است **۱۲- دیوان الرسائل ۱۳- دیوان الشعر ۱۴- السفینة ۱۵- عنوان المعارف ۱۶- الفصول المهذبة للعقول ۱۷- القضاء والقدر ۱۸- کافی الرسائل** وظاهراً همان دیوان رسائل مذکور فوق است **۱۹- کتاب الوزراء ۲۰- الکشف عن مساوی المتنبی ۲۱- المحیط** در لغت که هفت جلد است **۲۲- نهج السبیل** در اصول وغیر اینها .

اشعار طریفهٔ صاحب نیز بسیار و یك چندی از آنها ضمن عنوان ابوهاشم علوی نگارش یافته و دراینجا نیز بعضی از آنها را تذکرمیدهیم :

لعمرك ماالانسان الا بدینه — فلاتترك التقوی اتکالا علی النسب
فقد رفع الاسلام سلمان فارس — وقد وضع الشرك الشریف اباالهب

رق الزجاج و رقت الخمر — و تشابها فتشاکل الامر
فکأنما خمر ولا قدح — وکأنما قدح ولا خمر

ترجمهٔ فارسی نظمی این رباعی ضمن شرح حال ابراهیم عراقی مذکور افتاده‌است .

تشیع و امامی مذهب بودن صاحب بشهادت بعضی از تألیفات و بسیاری از اشعار رائقهٔ اوکه مؤیّد بتصدیق جمعی وافر از اکابر میباشند مسلّم بوده و اصلاً جای تردید نمیباشد . **نقش نگین** یك انگشترش : **عَلَی اللهِ تَوَکَّلْتُ وَ بِالْخَمْسِ تَوَسَّلْتُ** وانگشتر دیگرش این چنین بود : **شفیع اسمعیل فی الاخرة - محمد والعترة الطاهرة**

علاوه براشعار و مدایح بسیاری که درحق خانوادهٔ عصمت و مدح حضرت علی بن ابیطالب واولاد امجاداو برشتهٔ نظم آورده **بیست و هفت قصیدهٔ** طریفه درحق آن حضرت گفته که هریکی ازآنها ازیکی ازحروف هجا خالی است ، فقط قصیدهٔ بی واورا موفق نشده وآن را نیز نوه‌اش تکمیل و درمدح خود صاحب سروده است . در اعیان الشیعة

گوید : شاید صاحب ، این رویّه را از واصل بن عطا اخذ کرده که بجهت نداشتن مخرج حرف رای (بی نقطه) اصلاً این حرف را در محاورات خود بکار نمی برد و بعضی از اشعار اورا که درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع و خانوادهٔ عصمت سروده زینت بخش اوراق مینماید:

کان النبی مدینة العلم اللتی حوت الکمال وکنت افضل باب
ردت علیك الشمس وهی فضیلة ظهرت فلم تستر بلف نقاب
لم احك الامارو تـه نواصب عادتك وهی مباحة الاحباب

لوشق عن قلبی یری وسطه سطران قد خطا بلا کاتب
العدل والتوحید فی جانب وحب اهل البیت فی جانب

انا و جمیع من فوق التراب فداء تراب نعل ابی تراب

درمناقب ابن شهر آشوب ودیگر کتب معتمده، بسیاری از اشعار او مذکور ودرمجلّد عاشر بحارالانوار مجلسی مراثی بسیاری در وقایع جان سوز کربلا از وی نقل کرده است :

کیف یشفی البکاء فی قتل مولا ی امام التنزیل والتأویل
ولو ان البحار صارت دموعی ما کفتنی لمسلم بن عقیل
ثم لم یشفهم سوی قتل نفس هی نفس التکبیر والتهلیل
لیت روحی ذابت دموعا فابکی للذی نالکم من التذلیل
فولائی لکم عتادی و زادی یوم القاکم علی سلسبیل
لی فیکم مدایح و مراث حفظت حفظ محکم التنزیل
قدکفاهافی الشرق والغرب فخرا ان یقولوا من قیل اسمعیل
و متی کادنی النواصب فیکم حسبی الله و هو خیر وکیل

ولادت صاحب در زمان غیبت صغری بسال سیصد و بیست وچهارم یا ششم هجری درطالقان قزوین یا اصطخر فارس بوده وبهمین جهت به **طالقانی** یا **اصطخری** نیز موصوف بوده است .

وفاتش هم شب جمعه یا عصر جمعه بیست و چهارم ماه صفر سیصد و هشتاد و پنجم ، یا بزعم بعضی هشتاد و هفتم هجری قمری در ری واقع شد ، ابوالعباس ضبی که بعد از او متصدی وزارت بوده بجنازه‌اش نماز خواند، جنازهٔ او باصفهان نقل ودرمحلّهٔ بدریه نامی که دراین اواخر به باب طوقچی و میدان کهنه معروف است مدفون گردید.

حاجی کرباسی سابق الذکر بزیارت او مداومتی داشت ، قبهٔ اورا هم که منهدم شده بوده تعمیر کرد ، مردم نیز در زیارت او خیر عاجل را تجربه کرده اند که هر که زیارتش کند یك هفته تمام نشده بخیری برسد .

روز وفاتش تعطیل عمومی شد، تمامی مردمان ری دردرب قصر وی حاضر بودند، بمجرّد بیرون آوردن جنازه بیك بارگی صیحه آوردند ، لطمه زده و لباسهایشان را پاره کرده و زمین را بوسه میدادند . سلطان فخرالدولة نیز با اهل دربار تغییر لباس کرده و پیشاپیش جنازه می‌رفتند و چند روزی درمجالس ترحیم عزادار بوده اند و سید رضی و دیگر اکابر وقت مراثی بسیاری درحق او گفته اند چنانکه ابوالحسن همدانی گوید :

یبکی الانام سلیل عباد العلا والدین والقرآن والاسلام
مات المعالی والعلوم بموته فعلی المعالی والعلوم سلام

مخفی نماندکه صاحب ؛ غیراز یك دختر فرزندی نداشت و از تزویج آن دختر بسید هاشمی فرح مفرط میکردکه نسل او بشرف اتصال بنسل رسالت مشرّف شده ودرحق نوهٔ دختری خود ابوالحسن عباد بن علی حسینی گوید :

الحمدلله حمدا دائما ابدا اذ صار سبط رسول‌الله لی ولدا

اما ابوالحسن عباد بن عباس ، پدر صاحب نیز ازافاضل وزرا و وزیر رکن‌الدولة بن بویه پدر فخرالدولهٔ مذکور فوق بود ، درعلم و فضل وکمال و ورع و تقوی و امانت وقناعت و حسن سیاست وحید عصر خود بشمار میرفت . باصلاحات عمومی بسیاری موفق بود ، از ابوخلیفهٔ سابق الذکر و دیگر اکابر ری و بغداد و اصفهان استماع حدیث کرد و **کتابی درتفسیر آیات الاحکام** تألیف نمود ودرسیصد و سی وچهارم یاپنجم هجرت درگذشت و تمامی طبقات رعایا تا مدتها بعد از وفات او درحسرت و تأسف بوده اند .

درخاتمه تذکرمیدهد : **ابوحیان توحیدی** و **ابوبکرخوارزمی** سابق الذکر و بعضی از اکابر شعرای وقت ، باآن همه ملاطفات صاحب که دربارهٔ ایشان داشته محض بجهت کمی حظّ و عدم حصول پاره‌ای اغراض فاسدهٔ شخصی، دراثر کفران نعمت و نمك بحرامی زبان بهرزه درائی گشودند ، بلکه چنانچه درمطاوی کلمات فوق اشاره نمودیم ابوحیّان

علاوه برجهات مذکوره بسبب تبعید شدن از طرف صاحب (که در نتیجهٔ میل او بفلسفه بوده) کتابی بنام **ثلب** (**مثالب خ‌ل**) **الوزیرین** در ذم صاحب و ابن‌العمید تألیف داد وکلمات ابن‌خلّکان را که دربارهٔ این کتاب گفته در شرح حال خود ابوحیّان تذکّر داده‌ایم و رجوع بدانجا نمایند.

(ذریعه وکف وص ۷۸ ج ۱ کا و ۱۰۴ت و ۲۷ ج ۲ ع و ۲۱۱ لس و ۶۴۴ ج ۱ و ۲۹۱۱ ج ۴ س و ۱۱۴ ج ۲ جم و ۳۲۲ و ۴۵۹ ج ۱۲ عن و ۱۹۴ ف وغیره)

ابن‌عباد بغدادی
ابن‌عباد رندی
ابن‌عباد صوفی
ابن‌عباد طالقانی

ذیلاً **اولی** بعنوان ابن‌عباد محمد بن محمد بن عباد، **دویمی وسیمی** بعنوان محمد بن ابراهیم مذکور **وچهارمی**نیز همان ابن‌عباد اسمعیل مذکور فوق است.

ابن‌عباد

محمد - بن ابراهیم رندی، مکنّی به **ابوعبدالله** (که بجهت انتساب بجدّ هشتمش عباد، به **ابن عباد** معروف است) از وجوه و اعیان علما وفقهای اندلس میباشدکه درشهر رنده ازبلاد اندلس نشأت یافت، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظ‌کرد، نحو و ادبیّات و فقه و اصول را تحصیل و باکمال تقوی و عفت میزیست، شریعت را با طریقت توأم ساخته و درفنّ تصوف کلمات خوبی دارد، بهمین جهت بیشتر از وی، به **ابن‌عباد فقیه صوفی** تعبیرمی‌نمایند. سالها دربلاد اندلس سیاحتها کرده وتدریس می‌نمود و لسان‌الدین بن‌خطیب سابق‌الذکر هم ازتلامذهٔ وی میباشد. اخیراً پانزده سال درشهر فاس بامامت و خطابت‌گذرانید تا بسال **هفتصد** و نود و دویم یا سیّم هجرت در شصت و دو یا سه سالگی در همانجا وفات یافت و از تألیفات او است:

۱- الرسائل‌الکبری در دقائق توحید وتصوف و شرح‌آیات و احادیث متشابهه ومشکله و دیگرآداب دینیه‌که در فاس چاپ شده است **۲- غیث‌المواهب العلمیة بشرح‌الحکم العطائیه** که درمصر و قاهره چاپ شده واز اشعار او است:

لایبلغ المرء فی‌اوطانه شرفا — **حتی یکیل جل‌الارض بالقدم**

(ص ۳۷۲ ج ۲ مه و ۶۴۴ ج ۱ س و ۱۵۷ مط)

ابن‌عباد **محمد** - بن محمد بن عباد قاری نحوی بغدادی ، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌عباد** ، از فضلای قرن چهارم هجرت میباشد درعلم قرائت ونحو و فنون ادبیّه بمعاصرین خود مقدّم بود، نحو را ازابوسعید سیرافی اخذکرد و روز جمعه بیست وهشتم ذیحجهٔ سیصد وسی وچهارم‌هجرت درگذشت. (ص ۲۸ ج ۱۹ جم)

ابن‌عباس **خلف بن‌عباس** - درباب‌اول(القاب) بعنوان **زهراوی** مذکوراست.

ابن‌عباس **عبدالله** - بن عباس بن‌عبدالمطلب بن هاشم صحابی ابن‌صحابی، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌عباس** ، موصوف به **ابوالخلفا** و **ابن‌سیدالناس** ، از اکابر صحابهٔ جلالت اساس و جدّ عالی خلفای بنی‌عباس بود و لفظ **ابن‌عباس** درصورت اطلاق و نبودن قرینه بدو منصرف میباشد . وی ازتلامذهٔ حضرت امیرمؤمنان و موالیان و اخلاص‌کیشان آن حجّت رحمن بود و بمدلول مجموع چندین حدیث نبوی از طرف حضرت رسالت ص بدعاهای نشر اسلام ، بنده صالح‌بودن خدا ، زیادتی علم ، فقاهت در دین ، علم تأویل قرآن و حکمت مفتخرگردیده‌است . اینك در نتیجهٔ ادعیهٔ صادره از زبان مبارك آن ترجمان وحی الهی ، بدرك فیوضات حضور حضرت امیرالمؤمنین ع موفق شد و دراثر تعلیمات آن‌حضرت رموز و دقائق قرآنی را واقف ، بعلوم بسیاری عارف، ازکثرت علوم متنوعه خصوصاً علوم قرآنیّه به **بحر** و **حبرالامة** و **ترجمان‌القرآن** و **سلطان‌المفسرین** ملقّب، بنشر حدیث و تفسیر وقسمت اعظم علوم اسلامیّه موفق‌گردید . بالخصوص علو مقام علمی او درحدیث وفقه و تفسیر قرآن مستغنی از بیان ، مجلس او درخصوص‌علم شعر و انساب و حلال و حرام و وقایع ایّام عرب و فنون ادبیّه و عربیّه جامع ترین محافل و درحل مشکلات متنوعه مرجع استفادهٔ‌افاضل‌بود . دویست‌سؤال نافع بن‌ازرق خارجی راکه راجع بتفسیر قرآن‌بوده‌اند جواب متقن داد ودر هرجوابی بیکی از اشعار عرب استشهاد نمود .

بالجملة ابن‌عباس بنوشتهٔ سیوطی ازطبقهٔ‌اول مفسّرین بود و اینکه بعدازصحابه،

اهل مکّه نسبت بتفسیر قرآن اعلم تمامی مردم بوده اند همانا بجهت تتلمذ ایشان با بن عباس بوده است . ابن عباس نخستین کسی است که قرآن مجید را تفسیر کرده ودراین باب گوی سبقت برد و **تفسیر ابن عباس** در السنه معروف و اقوال او در کتب تفسیر منقول است .

ولادت او سه سال پیش از هجرت واقع شد و شرح حال مادرش در باب چهارم این کتاب بعنوان **ام الفضل لبانه** مذکور است . **وفات ابن عباس** بنا برمشهور بسال شصت و هشتم ویا بزعم بعضی چهارم یا هفتم ویا هفتاد وچهارم هجرت در طایف وقوع یافت، جناب محمد بن حنفیّه بجنازه‌اش نماز خوانده وفرمود : **الیوم مات ربانی هذه الامة.** بنا برقول آخر در تاریخ وفات او لفظ **دلیل** = **۷۴** وبنا بتاریخ شصت و چهار هریك از دولفظ **دین** = **۶۴** و **جلال** = **۶۴** مادّهٔ تاریخ وفاتش میباشد . با وجود مراتب مذکوره ، بعضی از علمای رجال با تجلیل مقامات علمیّه قدحش کرده وگویند درهنگام تولیت بصره از حضرت علی ع منحرف شد . درنخبة المقال نیز در ردیف اشخاص مسمّی به عبدالله گوید:

کنیف علم ولدالعباس   **ولا اراه من خیارالناس**

قضاوت دراین موضوع و بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(ذریعه وکف وص ۱۹۵ ج ۱ عن و ۶۴۵ ج ۱ س وکتب رجالیه)

ابن عباس ثانی   **عامر بن شراحیل** - ضمن عنوان **شعبی** مذکور داشتیم .

ابن عبدالبر   **یوسف بن عبدالله** - یا عبدالبرّ بن محمد بن عبدالبرّ، حافظ اندلسی، قرطبیّ الولادة ، **ابوعمر** الکنیة، **ابن عبدالبر** الشّهرة، **جمال الدین** اللّقب، مالکیّ المذهب والفروع، اشعریّ الاصول که نام ونسبش بنابرمشهور بقرار مذکور و موافق تصحیح کشف الظّنون یوسف بن عمر بن عبدالبرّ بن عبدالله است از فقها و محدّثین مالکیّهٔ اندلس میباشدکه در حدیث وآیات قرآنی نظیری در دیار اندلس نداشته و درادبیّات و دیگر علوم متداوله نیز بی‌بهره نبوده است. برای تحصیل علم سیاحتها کرده و به **حافظ مغرب** شهرت یافت ، ناصبی بسیار متعصّب بوده و از تألیفات او است :

۱- الاستیعاب فی اسماء الاصحاب یا **فی معرفة الاصحاب** که درمصر وحیدرآباد هند چاپ شده است **۲- بهجة المجالس و انس المجالس** در محاضرات **۳- التمهید لما فی الموطأ من المعانی والاسانید ۴- جامع بیان العلم و فضله وما ینبغی فی روایته و حمله ۵- جامع العبر ۶- الدرر فی اختصار المغازی والسیر ۷- الکافی فی فروع المالکیة** وغیرها .

بسال چهارصد و شصت و سیم هجرت درنود و پنج سالگی در شاطبه از بلاد اندلس درگذشت و چنانچه درباب اوّل نگارش داده‌ایم خطیب بغدادی نیز که **حافظ شرق** بوده درهمین سال وفات یافته است .

(کف وص ۷۸۸ ت و ۵۱۸ ج ۲ کا و ۳۳۹ ج ۱ نی و۹۹ ج۱فع و ۶۴۵ ج۱س وغیره)

ابن عبدالحق

عبدالمؤمن - بن عبدالحق بن عبدالله بن علی بن مسعود یاشمائل بغدادی ، حنبلی ، ملقّب به **صفی الدین**، مکنّی به **ابوالفضائل** ،

از افاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه از اکابر مصر و دمشق و مکّه ومولد خود بغداد و بلاد دیگر، تفقّه کرده و استماع حدیث و تکمیل مراتب علمیّه نمود ، از مشایخ مصر و شام و عراق‌که بالغ بسیصد نفر میباشند اجازه داشت ، اصلاً ازدواج نکرد، بسیار زاهد و متواضع وبا فتوت و مروّت و دارای محاسن اخلاق و بتفرّد و انزوا مایل بود ، درحساب و هندسه و جبر ومقابله متمهّر ودرفرائض، **علّامۀ** وقت خود بود، بهمین‌جهت گاهی به **فرضی** هم موصوفش دارند . شعر خوب نیز میگفت ودراواخر عمرخود تمامی اوقاتش درتدریس و تألیف وفتوی مصروف بود تا درماه صفر هفتصد و سی ونهم هجرت درهشتاد ویك سالگی در بغداد درگذشت و درمقبرۀ احمد بن حنبل مدفون گردید .

از تألیفات او است :

۱- ادراك الغاية فی اختصار الهداية ۲- تحقيق الامل فی الاصول والجدل ۳- العدة فی شرح العمدة ۴- مراصد الاطلاع علی (فی - ظ) اسماء الامكنة والبقاع که مختصر وملخّص کتاب معجم البلدان یاقوت حموی میباشد . ابن الفوطی درکتاب خود بنام (حوادث جامعه) گوید که‌کتاب مراصد الاطّلاع تألیف صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق حنبلی است وظاهر کالصّریح عبارات کشف الظّنون نیز باآن‌همه اختلالی که دارد آن‌است که همین کتاب

مراصدالاطّلاع چاپ سنگی ایران تلخیص معجم البلدان یاقوت حموی تألیف صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق حنبلی است . لکن در فهرست (دارالکتب العربیة المصریة) کتاب مراصد را (که ملخّص معجم البلدان یاقوت حموی است) بخود یاقوت نسبت داده و بعضی از جملات دیباچه‌اش نیز صریح است در اینکه مؤلف آن، خودمؤلف معجم البلدان است، لکن بعضی از فقرات دیگر دیباچه نیز مشعر به مغایرت و تعدد مؤلف ایندوکتاب میباشد اینك این دیباچه ملاك صحت هیچیك از دوقول نتواند بود . علاوه براین، در دیباچه کتاب معجم الادبای یاقوت که شرح حال و تألیفات اورا مبسوطاً نگاشته‌اند کتاب مراصد نامی بدو نسبت نداده‌اند . نیز درضمن عنوان **عکه** ازکتاب مراصد بعد از بیان مسخّر فرنگ بودن آن بلده گوید : **قلت فی سنة تسعین و ستماة الخ** یعنی درسال ششصد و نودم هجرت ملك اشرف بن ملك منصور قلاوون بازهم آنرا فتح نموده الخ و این جمله نیز صریح است در اینکه این کتاب مراصد از خود یاقوت (که وفاتش مسلّماً در سال ششصد و بیست وششم هجرت است) نمیباشد و اگر قطع هم نباشد بطور ظنّ قوی اطمینانی، توان گفت که مؤلف کتاب مراصد (که تلخیص معجم البلدان است) در تتمیم کلمات آن بعد از ذکر خلاصه‌اش گفته **قلت الخ** و اگر مؤلف خود یاقوت بودی با قطع نظر از منافات دوتاریخ مذکور لفظ **قلت** بی‌مورد بوده ودر ردیف وقایع دیگر آن بلده که ذکر کرده می گفت که در فلان تاریخ هم مفتوح ملك اشرف گردید . درنتیجه قول اول مذکور را که ازحوادث جامعه وکشف الظّنون نقل کردیم تأیید مینماید و بشرح حال **حموی یاقوت** هم مراجعه نمایند. ناگفته نماندکه بنوشتهٔ کشف الظّنون سیوطی هم کتاب مراصدالاطّلاع نامی داردکه باتمام آن موفق نشده وآن غیر ازاین مراصدالاطّلاع چاپ ایرانی معروف است.

(مراصد وحوادث جامعه وص ۴۱۸ ج ۲ کمن)

ابن‌عبدالحکم **عبدالرحمن** - بن عبدالله بن عبدالحکم مصری قرشی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌عبدالحکم**، از افاضل اواسط قرن سیّم هجرت وازکسانی است که درفتوحات اسلامی تألیف کتاب نمود. **کتاب فتوح مصر والمغرب**

که کتابی‌است بزرگ از او میباشد و نسخهٔ خطّی آن درکتابخانهٔ پاریس موجود است. وی درسال دویست و پنجاه وهفتم هجرت درگذشت.

(کف وص ۱۹۱ ج ۲ ع)

ابن‌عبدالدائم **احمد بن‌عبدالدائم** - شامی مقدسی، فاضل کاتب حنبلی، ملقّب به **زین‌الدین**، معروف به **ابن‌الدائم**، از مشاهیر ادبا و خطّاطان و فقهای حنبلیّه میباشدکه بسیار سریع‌الکتابة وکثیرالحفظ بود، چنانکه یك صفحه را یکبار نظر میکرد و تاآخر آن از حفظ خاطر روی‌کاغذ میآورد ومحتاج بنظردویمی آن صفحه نمیشد و روزی تا نه جزوه بخط خود می‌نوشته‌است. گویند زیاده بردوهزار کتاب‌بخط وی نوشته‌شد، درآخرعمر نابیناگردید، شعرخوب نیز می‌گفته واز او است:

ان یذهب الله من عینی نورهما	**فان قلبی بصیر ما بـه ضرر**
عجزت عن‌حمل قرطاس وعن قلم	**من‌بعد الفی بـالقرطاس والقلم**
کتبت الفا و الفا من مجلـدة	**فیها علوم الوری من غیر ما الم**
ماالعلم فخر امرء الا لعاملـه	**ان لم یکن عمـل فالعلم کالعدم**

در ششصد و شصتم یا شصت و هشتم هجری درگذشت.

(ص ۳۳۶ ج ۲ مه و ۴۴۵ ج ۱ س)

ابن‌عبدالدائم **احمد بن یوسف** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **سمین** مذکور است.

ابن‌عبدربه **احمد** - بن محمد بن عبدربه اندلسی قرطبی، مروانیّ‌النسب، مالکیّ‌المذهب، **ابوعمر** الکنیة، **ابن‌عبدربه**الشهرة، ازمشاهیر علما و ادبا ومحدّثین وشعرای زمان غیبت صغری اندلس میباشدکه درکثرت محفوظات و اطّلاع بروقایع و اخبار وحید عصر خود بود، قصص و حکایات بسیاری را بنظم‌آورد (که این رویه درعرب بسیارکم‌است) وکتاب **العقدالفرید** او یگانه سبب اشتهار او است که بارها در قاهره چاپ وازمهمترین‌کتب ادبیّه محسوب، خزانه‌ایست مملو ازجواهر نفیسه متنوعه. **دیوان شعری** هم داشته و اشعارش در غایت دقت و نهایت لطافت میباشد و از او است:

الجسم فی بلد والروح فی بلد — یا وحشة الروح بل یا غربة الجسد
ان تبک عيناك لی یامن کلفت به — من رحمة فهما سهماك فی کبدی

یا ذااللذی خط العذار بوجهه — خطین ها جالوعة وبلا بلا
ماصح عندی ان لحظك صارم — حتی لبست بعارضیك حمایلا

و دعتنی بزفرة و اعتناق — ثم قالت متی یکون التلاقی
وبدت لی فاشرق الصبح منها — بین تلك الجیوب والاطواق
یا سقیم الجفون من غیر سقم — بین عینیك مصرع العشاق
ان یوم الفراق افظع یوم — لیتنی مت قبل یوم الفراق

روز یکشنبه هیجدهم جمادی الاولی سیصد و بیست وهشتم هجرت درهشتاد ودوسالگی بعلت فلج چندین ساله در شهر قرطبه اندلس وفات یافته و درمقبرهٔ بنی عباس مدفون گردید.

(ص ۳۴ ج ۱ کا و ۲۱۱ ج ۴ جم و ۴۳۱ هر و ۱۷۳ ج ۲ ع وغیره)

ابن عبدربه **سعید بن عبدالرحمن** - مکنّی به **ابوعثمان**، معروف به **ابن عبدربه**، برادرزادهٔ احمد ابن عبدربّه مذکورفوق میباشد که ازمهرهٔ اطبّای قرن چهارم هجرت بود، درنجوم و هیئت و علم کائنات جوّ و بعضی از علوم دیگر نیز یدی طولی داشت، چندین معالجه اوکه اطبّای دیگر درمانده بودند مشهور و تألیفاتی درطب دارد، شعر خوب نیز میگفته وازاو است :

امن بعد غوصی فی علوم الحقائق — وطول انبساطی فی مواهب خالقی
وفی حین اشرافی علی ملکوته — اری طالبا رزقا الی غیر رازقی

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۶۴۵ ج ۱ س)

ابن عبدالرزاق **احمد** - بعنوان **طنطرانی** در باب اوّل (القاب) مذکور است.

ابن عبدالرزاق **عبدالرحمن** - بن ابراهیم بن احمد، حنفی دمشقی، عالم فاضل ادیب **خطیب جامع سنانیهٔ** دمشق، درفقه وادبیّات وفرائض یدی طولی داشت، منظومهٔ **قلائد المنظوم فی منتقی فرائض العلوم** و **نثر لالی المفهوم فی شرح قلائد المنظوم** ازآثار قلمی او است و بسال هزار و صد و هشتاد و هشتم هجری قمری درگذشت.

(ص ۲۶۶ ج ۲ سلك الدرر)

ابن‌عبدالسلام **احمد** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **منوفی** مذکور است.

ابن‌عبدالسلام **عبدالعزیز بن عبدالسلام** - در باب اول بعنوان **سلطان العلماء** مذکور است .

ابن‌عبدالقدوس **احمد** - بن‌علی بن‌عبدالقدوس، مصری‌مدنی، ملقّب به**شهاب‌الدین**، مکنّی به **ابوالمواهب** معروف به **شناوی** و **ابن‌عبدالقدوس** ، از اکابر علمای عرفای قرن یازدهم هجرت میباشدکه اصول طریقت و حقیقت را از شیخ صبغةالله بن‌روح‌الله سندی فراگرفت وکتاب **الصحف‌الناموسیة والصحف الناووسیه** در تصوف که درقاهره چاپ شده تألیف او است . بسال یك هزار و بیست وهشتم هجرت درمدینه درگذشت . (ص ۱۴۶ ۱مط)

ابن‌عبدالقیس **عامر**- درباب اول (القاب) بعنوان **عنبری‌عامر** مذکوراست .

ابن‌عبدك دراصطلاح رجالی **محمد بن علی بن عبدك** جرجانی است.

ابن‌عبدالکافی **علی** - در باب اول بعنوان **سبکی علی** نگارش یافته است .

ابن‌عبدالمعطی **یحیی بن‌عبدالمعطی** - بعنوان **ابن‌معط** خواهد آمد .

ابن‌عبدالمنعم **حسین**- بن عقیل بن محمد بن عبدالمنعم ، بزاز واسطی قرشی، معروف به **ابن‌عبدالمنعم،** ادیبی‌است شاعرکه بحدیث نیزاهتمام تمام داشت ، خطیب بغدادی از وی روایت‌کرده واز اشعار او است :

علی لام‌العذار رأیت خالا	**کنقطة عنبر بالمسك افرط**
فقلت لصاحبی هذا عجیب	**متی قالوا بان اللام تنقط**

درسال چهارصد و هفتاد و یکم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۲۴ ج ۲۰ جم)

ابن‌عبدالوارث **محمد** - بن‌حسین بن محمد بن‌حسین بن‌عبدالوارث، ادیب‌نحوی فارسی ، مکنّی به **ابوالحسین** ، معروف به **ابن‌عبدالوارث،** فنون عربیّه را از دایی‌خود ابوعلی‌فارسی فراگرفت، سیاحتهاکرد ودر ری محل توجه صاحب

بن عبّاد گردید و در نیشابور مرجع استفادهٔ افاضل شد . کتاب **الشعر** و **کتاب الهجاء** تألیف او بوده و درسال چهارصد و بیست و یکم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۸۶ ج ۱۸ جم)

ابن عبدوس **احمد بن عبدوس** - مصطلح رجال وموکول بدان علم شریف است .

ابن عبدوس **علی بن محمد بن عبدوس** - کوفی مذکور ذیل ، معروف به **ابن عبدوس** ، از ادبا و نحویّین بوده واز تألیفات او است :

۱- **البرهان فی علل النحو** ۲- **معانی الشعر** ۳- **میزان الشعر**. سال وفاتش بدست نیامد.

(کف وغیره)

ابن عبدوس **محمد بن عبدوس** - بعنوان **جهشیاری** در باب اول مذکور است .

ابن عبدون **احمد بن عبدالواحد بن احمد** - بزاز ، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن الحاشر** و **ابن عبدون** (بضمّ عین) از ثقات ومعتمدین محدّثین و علمای امامیّه ، ازپیشوایان فقه وحدیث و ادب ،کثیرالسماع وکثیرالروایة بوده و ازمشایخ اجازهٔ شیخ طوسی و شیخ نجاشی میباشد . از تألیفات او است :

آداب الحکما و **آداب الخلفا** و **اخبار السید الحمیری** و **اخبار فاطمة ع** و **تاریخی** معروف به **تاریخ ابن الحاشر** و **تفسیر خطبهٔ فاطمه ع** و **عمل الیوم واللیلة** و **فهرست** و **کتاب الحدیثین المختلفین** . وی در سال چهارصد و بیست و سیّم هجری قمری وفات یافت .

(ذریعه وص ۷۳ هب وکتب رجالیه)

ابن عبدون **اسمعیل** - درباب اول (القاب) بعنوان **قالی** نگارش یافته است .

ابن عبدون **عبدالمجید** - بن عبدون، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن عبدون**، از ادبا و علمای اندلس و وزرای ملوك بنی افطس میباشدکه در فن شعر وکتابت و معانی حدیث و دیگر فنون متداوله وحید عصر خود بود . از اشعار او **قصیدهٔ رائیه** ایست که از مهمّات قصائد معروفه، بنام خودش (قصیدهٔ ابن عبدون)مشهور و درمرثیهٔ بنی افطس استکه ضمناً تاریخ جمعی ازمشاهیر ملوك ماضیه و اکابر خلفا را تذکر داده و محل توجه افاضل میباشد . شروح بسیاری بر آن نوشته اند که من جمله شرح

جمال‌الدین ابن‌الجوزی وشرح ابن‌بدرون عبدالملك وشرح ابن‌الاثیر حلبی سابق‌الذکر است و او علاوه برشرح که بسیار ممتاز است تذییلش‌هم کرده ومطلع قصیده این است :

الدهر یفجع بعدالعین بالاثر فما البکاء علی‌الاشباح والصور
انهاك انهاك لا آلوك معذرة عن نومة بین ناب‌اللیث والظفر
فلا یغرنك من دنیاك نومتها فما صناعة عینیها سوی‌السهر

درسال پانصد و بیستم یا بیست ونهم هجرت درگذشت ونام او بنوشتهٔ احمد رفعت محمد بن عبدالمجید بوده و بعضی دیگر محمد بن عبدالله نوشته‌اند .

(ص ۳۷ ج ۱ فع و۶۴۶ ج ۱ س وغیره)

ابن‌عبدون **محمد** - بن‌عبدالله بن‌عبدون رعینی حنفی، مکنّی‌به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌عبدون** ، از فقها و ادبا وشعرای حنفیّه میباشدکه در دویست و نود و نهم هجرت درگذشته واز تألیفات او است :

۱- الاحتجاج بقول ابی‌حنیفه ۲- اعتلال ابی‌حنیفه .

(کف وص ۷۴ هب و۶۴۶ ج ۱ س)

ابن‌عبده دراصطلاح رجالی ابراهیم‌بن‌عبده ازاجلاّی محدّثین‌شیعه‌است .

ابن‌عبدالهادی **یوسف بن‌حسن** - بعنوان **مقدسی** درباب‌اول (القاب) مذکوراست .

ابن‌العبری **گریگوریوس** - بن هارون ، مورّخ طبیب نصرانی یعقوبی‌ملاطی، از مشاهیر اطبّا و مورّخین قرن هفتم هجری میباشدکه کنیه‌اش **ابوالفرج**، لقبش **جمال‌الدین** ، شهرتش **ابن‌العبری** است (که پدرش دراصل عبری ویهودی مذهب بوده و اخیراً بکیش نصاری درآمده بود). بسال ششصد و بیست و سیّم یا چهارم هجرت درشهر ملاطیه از بلاد دیار بکر متولد شد ، مبادی و طبّ را از پدرش‌که از اشراف قوم خود وطبیب ماهر ودرفلسفه نیز خبیر بوده خواند، پس فلسفه ولغات سریانی و عربی و یونانی قدیم را فراگرفت ، درحملات مغول با پدر خود بانطاکیه فرارکرد و طریق‌زهد و رهبانیّت پیش‌گرفته وبمقام‌جاثلیقی که درمراتب مذهبی یك مرتبه پائین‌تر از مقام بطریقی است رسید ، عاقبت بعد ازتطورات بسیاری بسال ششصد وهشتاد وپنجم

هجرت در شهر مراغهٔ آذربایجان ایران درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **دفع الهم** ۲- **زبدة الاسرار** ۳- **لمع من اخبار** که با ترجمهٔ لاتینی‌اش دراکسفورد چاپ شده است ۴- **مختصر الدول** که وقایع عمومی را از بدو خلقت تا زمان خودش حاوی ودر بیروت چاپ‌شده‌است ۵- **منتخب الغافقی** درادویهٔ مفرده وغیراینها که تألیفات دینی و تاریخی و طبّی و ریاضی او بالغ به سی کتاب میباشد .

(ص ۶۴۶ ج ۱ س و ۳۳۹ مط)

ابن العتاهیة **محمد بن حسن** - بعنوان **ابن درید** نگارش دادیم.

ابن العتایقی **عبدالرحمن** - بن محمد بن ابراهیم عتایقی، یا ابراهیم بن عتایقی، یا ابراهیم بن محمد بن یوسف عتایقی حلّی ، عالمی است فاضل محقّق مدقّق فقیه متبحّر از علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت که به **کمال الدین** ملقّب، به **ابن العتایقی** معروف ، با شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ ه ق = **ذفو**) ونظائر وی معاصر، جدّش به دیهی عتایق نام ازقراء حلّه منسوب بهمین جهت به عتایقی موصوف وعبدالرحمن نیز به **ابن العتایقی** معروف گردیده است . از تألیفات او است :

۱- **اختصار کتاب الاوائل ابوهلال عسکری** که ملخص جلد ثانی آن است ۲- **اختیار حقائق الخلل فی دقائق الحیل** ۳- **الاضداد** در لغت ۴- **الاعمار** ۵- **الایضاح والتبیین فی شرح منهاج الیقین علامهٔ حلی** ۶- **تجرید النیة** ۷- **الشهدة فی شرح معرب الزبدة** که در سال هفتصد و هشتاد و هشتم تألیف شده است ۸- **شرح نهج البلاغة** که سه جلد بزرگ ومنتخب ازچهارشرح ابن میثم و ابن ابی الحدید و قطب الدین کیدری و قاضی عبدالجبار شیعی امامی است ۹- **صفوة الصفوة** ۱۰- **مختصر تفسیر علی بن ابراهیم** وغیراینها که بنقل معتمد، بسیاری از مصنّفات او در خزانهٔ مبارکهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع موجود بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ذریعه و ۳۵۱ ت و۷۴ هب وغیره)

ابن عتبه **احمد بن علی** - رجوع بعنوان **ابن عنبسه** نمایند .

ابن العجاج **رؤبة بن ابی الشعثاء** - درباب اول بهمین عنوان **رؤبة** مذکوراست .

ابن عجلان در اصطلاح رجالی **عبدالله بن عجلان** احمر سکونی است .

ابن‌عجیبه

احمد - بن محمد بن عجیبهٔ حسنی فاسی عارف صوفی ، معروف به **ابن‌عجیبه** و از تألیفات او است :

۱- **ازهارالبستان فی‌طبقات‌الاعیان** ۲- **ایقاظ الهمم فی‌شرح‌الحکم** ۳- **الفتوحات الالهیة فی‌شرح المباحث الاصلیة** که این دوآخری درفاس وقاهره دریکجا چاپ‌شده‌اند .

صاحب ترجمه درحدود هزار و دویست و شصت و ششم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۶۹مط)

ابن‌عجیم‌فارسی

از فضلای اطبّا ومنجّمین اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکه مولد ومنشأ وی فارس ، درآن دیار مشهور ومحل وثوق‌سلاطین آل‌بویه بود . علاوه برنجوم و هردو قسمت علمی و عملی طبّی درمنطق وفنون‌حکمت وفلسفه نیز متمهّر، در هریك از اقوال حکمای پیش ازاسلام درحرکت وکرویّت زمین و جوابات سؤالات ابوریحان بیرونی‌که دربارهٔ افلاك و ثوابت و سیّارات نموده تألیفی دارد . وی درحدود سال چهارصد و سی‌ام هجرت درگذشت و اسم و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد .

(ص ۴۳۳ ج۱ مر و ۲۲ ج ۲ مه وغیره)

ابن‌عدی **عبدالله‌بن‌عدی**
ابن‌عدی **یحیی بن عدی**

دربـاب اول (القاب) بعنوان **جرجانی‌عبدالله** و **تکریتی یحیی** نگارش یافته‌اند .

ابن‌العدیم[1]

ابن‌العدیم

احمد - بن یحیی بن زهیر بن هارون بن موسی بن عیسی بن عبدالله بن محمد بن ابی‌جرادهٔ حلبی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌العدیم**، نخستین‌کسی است از افراد خانوادهٔ بنی‌العدیم‌که درحلب بقضاوت منصوب شد ، فقه را از قاضی ابوجعفر سمعانی یادگرفت ، در چهارصد و بیست و نهم

۱- **ابن‌العدیم** - موافق‌آنچه ضمن عنوان بنی‌ابی‌جراده از خاتمهٔ‌کتاب تذکر خواهیم داد **بنی‌العدیم** عنوان مشهوری خانواده‌ایست از بطون و شعب خانوادهٔ بنی‌ابی‌جراده ، هریك از افراد ایشان با‌بن‌العدیم معروف و دراینجا بشرح حال اجمالی بعضی از ایشان میپردازیم و وجه تسمیه را نیز ضمن شرح حال **ابن‌العدیم عمر**، تذکر خواهیم داد .

هجرت درگذشت . شرح حال اجمالی پسرش **هبةالله بن احمد** نیز بعنوان قاضی هبةالله نگارش یافته است . **محمد بن هبةالله** مذکور نیز که‌کنیه‌اش **ابوغانم** میباشد فقیهی‌است فاضل عابد عفیف زاهد ، بعد از فوت پدر قضاوت و خطابت و امامت حلب و نواحی‌آن بدو مفوّض شد وبعمارت مسجد حلب پرداخت ، بعد از سال پانصد وهیجدهم هجرت‌که حلب محصورفرنگیها بوده وفات‌یافت . پسرش قاضی **ابوالفضل هبةالله بن محمد بن‌هبةالله** هم فقیه‌عابد زاهد بود، بعداز وفات پدرش بقضاوت حلب ونواحی منصوب شد ودرپانصد و شصت و دویم هجرت درگذشت و خواهرزاده‌اش **محمد بن عبدالملك احمد بن هبةالله** که‌کنیه‌اش **ابوالمکارم** و شهرتش **قاضی‌بسعادتك** بوده قضاوت حلب را حیازت نموده و در پانصد و شصت و پنجم یا ششم هجرت درحلب درگذشت . **سبب‌شهرت** مذکورش آن بوده که درجواب‌هرسؤالی کلمهٔ بسعادتك‌بز بان‌میآورد مثلاً فلانی چطورشد میگفت**مات‌بسعادتك** و فلان خانه چطور شد **خربت بسعادتك** و هکذا . (ص‌۵-۳۰ ج ۱۶جم)

ابن‌العدیم حسن بن ابوالحسن علی

ابن‌العدیم عبدالقاهر بن ابوالحسن‌علی

ابن‌العدیم علی بن عبدالله

} اولی وسیمی‌را بعنوان **ابن‌ابی‌جراده** ودویمی را نیز بعنوان **ابوالبرکات** نگارش داده‌ایم .

ابن‌العدیم **عمر بن هبةالله** - یا عمر بن احمد بن‌هبةالله بن محمدبن‌هبةالله بن احمد بن یحیی مذکور فوق حلبی ، ملقّب به **کمال‌الدین** ،

معروف به **ابن‌ابی‌جراده** و **ابن‌العدیم**، مکنّی‌به **ابوحفص** یا **ابوالقاسم**، فقیه مفتی محدّث حافظ مورّخ بلیغ کاتب منشی‌شاعر، **قاضی حنفی** ، از اکابر علما و محدّثین اهل سنّت میباشدکه درحلب و دمشق و حجاز و عراق ازپدر خود ودیگر اکابر وقت‌تکمیل‌مراتب علمیّه نموده و ریاست حنفیّه بدو منتهی می‌شده است . در خط وکتابت نیز بی‌نظیر و درعصر خود ضرب‌المثل و بخط خطّاط شهیر، ابن‌البواب سابق‌الذکر ترجیحش میداده و ببهای گزافش می‌خریده‌اند ، حتی ملوك و اکابر مانند لآلی و جواهر اتحاف یکدیگر مینموده‌اند .

در اثر سرعت قلمی هم که داشته کتب بسیاری استنساخ نموده و مدتی متصدی قضاوت حلب هم بوده و تمامی عمر خود را در تألیف و تدریس و فتوی مصروف داشته است . از تألیفات او است :

۱- **اخبار المستفادة فی ذکر بنی جرادة** که در شرح حال افراد این خانواده تألیف کرده است ، یاقوت حموی این کتاب را از خود مؤلف خوانده و گوید : وجه تسمیه و سبب شهرت ایشان به بنی العدیم را از وی پرسیدم اظهار بی اطّلاعی کرده و گفت افراد خانواده نیز بی اطّلاع هستند ، این نام ، محدث بوده و اسلاف ما بدان معروف نبوده و چیزی بنظرم دراین باب نمیرسد جز اینکه جدّ جدّم قاضی ابوالفضل هبةالله بن احمد بن یحیی با همه ثروتی که داشته همیشه دراشعار خود از فقر و پریشانی شکایت میکرد، بهمین جهت به عدیم شهرت یافته و خانواده‌اش نیز به بنی العدیم معروف شدند و بعداز این جمله گفت اگر این هم سبب این شهرت نبوده باشد سبب دیگری را سراغ ندارم .

نگارنده گوید : بنابراین که هبةالله مذکور ، موصوف به عدیم باشد بایدخودش و پدرش احمد، موصوف به ابن العدیم نباشند وحال آنکه ایشان نیز ازافرادبنی العدیم بوده‌اند اینك در وجه تسمیه ، قول خود یاقوت را تایید مینماید که چون یحیی پدر احمدکه جدّ اعلی عمر است عدیم و بی چیز بوده لذا هریك از اولاد او به ابن العدیم مشهور و خانواده‌اش نیز به بنی العدیم شهرت یافته‌اند ۲- **بغیة الطلب فی تاریخ حلب** که شرح حال اعیان حلب را بترتیب اسامی حاوی، چهل مجلّد از آن به مبیضه نقل، بقیه‌اش در مسوّده باقی و بواسطهٔ حلول اجل حتمی نقل به مبیضه نشده است و ذیلهای بسیاری برای آن نوشته‌اند ۳- **تبرید حرارة الاکباد فی الصبر علی فقد الاولاد** ۴- **الخط و علومه وآدابه و وصف ضروبه و اقلامه** ۵- **الدراری فی ذکر الذراری** ۶- **رفع الظلم والتجری عن ابی العلاء المعری** ۷- **زبدة الحلب فی تاریخ حلب** که با ترجمهٔ لاتینی در پاریس چاپ شده است ۸- **ضوء المصباح فی الحث علی السماح** واز اشعار ابن العدیم عمر است :

فوا عجبا من ریقه و هو طاهر	**حلال و قداضحی علی محرما**
هوالخمر لکن این للخمر طعمه	**و لذته مع اننی لم اذقهما**

یك **قصیدهٔ میمیه** که درآن قتل و غارت و ویرانی عمارت و دیگر صدمات راکه از مغول بحلب واردآمده متذکر شده و مطلع آن این است :

هوالدهر ما تبنیه کفك یهـدم   و ان رمت انصافا لـدیه فتظلم

عمر بسال ششصد و شصتم ویا شصت و ششم هجری در هفتاد و پنج یا هشتاد ویك سالگی درقاهرهٔ مصر درگذشته و درقرافه مدفون گردید .

(کف وص ۵ ج ۱۶ جم و ۹۶ ج ۶ فع و ۶۴۶ ج ۱ س وغیره)

ابن‌العدیم   **محمد بن عبدالملك** ـ } فوقاً ضمن شرح حال ابن‌العدیم احمد
ابن‌العدیم   **محمد بن هبـةالله** ـ } مذکورشدند .

ابن‌العدیم   **هبةالله بن احمد** ـ بعنوان **قاضی هبةالله** نگارش یافته است .

ابن‌العدیم   **هبةالله بن‌محمد** ـ فوقاً ضمن ابن‌العدیم احمد مذکور شد .

ابن‌عربشاه   **ابراهیم** ـ درباب اول (القاب) بعنوان **عصام‌الدین** مذکور است.

ابن‌عربشاه   **احمد** ـ بن محمد بن عبدالله بن‌ابراهیم ، حنفی رومی، دمشقیّ الاصل والولادة والنشأة ، معروف به **عربی** و **ابن‌عربشاه**، ملقّب به **شمس‌الدین** ، مکنّی به **ابومحمد** وگاهی به **عجمی** هم موصوف میباشد ازافاضل‌اواسط قرن نهم هجرت است‌که به روم و سمرقند و بلاد ماوراءالنهر و خوارزم مسافرتهاکرد، فقه و اصول ودیگر علوم متداوله را از اکابر آنها یادگرفت وعلم وفضل او موردتصدیق اهل عصر خود بوده است . اخیراً بوطن خود دمشق برگشت ، بحال انزوا بتألیف و مطالعات پرداخت ، بعضی ازکتب فارسی را بترکی ترجمه نمود و بهرسه زبان عربی و ترکی و فارسی تألیفات طریفه دارد :

۱ـ **عجائب‌المقدور فی نوائب (اخبار خل) تیمور** که کتابی است مسجع و مقفی و بدیع الانشاء در تاریخ تیمور لنگ‌که در قاهره وکلکته چاپ و درلیدن نیز با ترجمهٔ لاتینی‌اش بطبع رسیده است ۲ـ **فاکهةالخلفا و مفاکهةالظرفاء** که باصول کتاب کلیله ودمنه‌بوده ودرمصر وقاهره با ترجمهٔ لاتینی‌اش چاپ شده است ۳ـ **مرآت الادب فی‌المعانی والبیان** ۴ـ **مرزبان نامه** که اصل‌آن بترکی بوده و اسپهبد مرزبان ازحکما وشاهزادگان طبرستان درقرن‌چهارم

هجرت بفارسی ترجمه کرده وهمین ترجمهٔ فارسی در ایران چاپ شده است . نظر بعضی آنکه ابن عربشاه هم آن را بعربی ترجمه کرده وهمین ترجمهٔ عربی درمصر چاپ شده است . وفات او بسال هشتصد و پنجاه و چهارم هجرت در شصت و چهار سالگی واقع گردید .

(ص ۲۳۰ ج ۶ فع و ۱۷۳ مط)

ابن عربی **محمد** - بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن احمد ، قاضی حافظ مالکی اندلسی اشبیلی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن العربی**، ازاکابر اواسط قرن ششم هجری اندلس میباشد که ببلاد بسیاری مسافرتها کرد، ازابوبکر شاشی و ابوحامد غزالی و دیگر اجلّه ، فقه و اصول و حدیث و تفسیر وعلوم عربیّه را متقن داشته و دراکثر علوم متداوله متفنّن و متبحّر بوده است . اخیراً بموطن و مولد خود اشبیلیّه از بلاد اندلس برگشت ، مدتی متصدی قضاوت بوده و بعد منصرف شد و تمامی اوقات خودرا در تألیف ونشر علوم متنوعه مصروف داشت تا درسال پانصد وچهل و دویم یا سیّم یا ششم هجری قمری درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **احکام القرآن** که درقاهره چاپ شده است ۲- **الانصاف فی مسائل الخلاف** ۳- **انوار الفجر فی تفسیر القرآن** که هشتاد مجلد بوده ودرظرف بیست سال تألیفش کرده است ۴- **ترتیب المسالك فی شرح موطأ مالك** ۵- **سراج المریدین** ۶- **سراج المهتدین** ۷- **عارضة الاحوذی فی شرح سنن الترمذی** (**عارضه** بمعنی قدرت بر کلام و **احوذی** کسی است که کارها را از کثرت مهارت زودتر انجام دهد) ۸- **قانون التأویل** ۹- **القبس فی شرح موطأ مالك بن انس** ۱۰- **القواصم والعواصم** ۱۱- **مراقی الزلف** ۱۲- **الناسخ والمنسوخ** وغیراینها .

(کف وص ۷۴ هب و ۴۹ ج ۱ فع و ۶۴ ج ۲ کا وخود احکام القرآن فوق وغیراینها)

ابن العربی **محمد بن علی**- در باب اول (القاب) بعنوان **محیی الدین عربی** مذکور است .

ابن العرزمی در اصطلاح رجالی **عیسی بن صبیح** عرزمی وبعضی دیگر است .

ابن عرفه **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **نفطویه** مذکور شده است .

ابن عرفه **محمد بن احمد** - بعنوان **دسوقی** نگارش یافته است .

ابن‌العریف
احمد - بن محمد صنهاجی اندلسی ، زاهد صوفی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌العریف و صلاح** ، از اکابر زهّاد قرن ششم هجرت میباشدکه درعلوم متداوله حظّی وافر داشت، شعرخوب نیز میگفته وکتاب **المجالس** از تألیفات‌اواست. وی‌بسال پانصد وسی وششم‌هجری‌قمری درمراکش‌درگذشت.
(کف والاعلام زرکلی ۶۴۷ ج ۱ س)

ابن‌العریف
حسن - بن ولید بن نصر بن‌عریف‌قرطبی، ادیب‌نحوی‌فقیه‌کامل، حافظ‌آراء فقهاکه کنیه‌اش **ابوبکر،** شهرتش **ابن‌العریف** و برادر حسین بن ولید ذیل است . سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد .
(ص ۲۱۸ ت)

ابن‌العریف
حسین- ادیب نحوی شاعر، مکنّی به **ابوالقاسم،** معروف به **ابن‌العریف** ، ازاساتید علوم‌عربیّه وادبیّه میباشدکه باقران‌خود مقدّم بود و بسال سیصد و نودم هجری قمری در شهر طلیطله از بلاد اندلس درگذشت .
(ص ۱۸۲ ج ۱۰ جم و سطر ۴ ص ۲۱۸ ت)

ابن‌عزیز
محمد بن‌عبدالعزیز - بعنوان **سجستانی** محمد نگارش یافته‌است .

ابن‌عساکر
احمد - بن هبة‌الله بن احمد بن محمد بن‌حسن؛ دمشقی شامی، ادیب محدّث حافظ شافعی ، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوالیمن،** معروف به **ابن‌عساکر،** از فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه در سال هفتصد و سی وهشتم درگذشته و بظنّ صاحب روضات او نیزکتاب جامع بزرگی درحدیث دارد .
(ص ۸۹ ت)

ابن‌عساکر
عبدالرحمن - بن محمد بن حسن بن‌هبة‌الله بن‌عبدالله بن‌حسین، فقیه شافعی یا حنفی، معروف به **ابن‌عساکر،** ملقّب‌به **فخرالدین** ، مکنّی به **ابومنصور،** برادرزادهٔ ابن‌عساکر علی بن حسن ذیل‌میباشدکه ازمشاهیرفقهای عامّهٔ قرن هفتم هجرت ، با ابن‌حاجب ونظائر وی معاصربود، مدتی درمدرسهٔ‌جاروحیه

و تقویهٔ دمشق ومدرسهٔ صلاحیّهٔ بیت المقدس تدریس نموده ومرجع استفادهٔ اکابر گردید
ودر دهم رجب ششصد و بیستم هجری قمری در هفتاد سالگی در دمشق وفات یافته و در
مقابر صوفیّه مدفون گردید و تألیفاتی در فقه وحدیث بدو منسوب دارند.
(ص ۲۹۹ ج ۱ کا و ۶۴۸ ج ۱ و ۳۰۷۲ ج ۴ س)

ابن‌عساکر **علی** - بن حسن بن هبةالله بن حسن بن عبدالله بن حسین بن
عساکر دمشقی، مکنّی به **ابوالقاسم** یا **ابوالحسن**، ملقّب به
نورالدین و **ثقةالدین**، معروف به **ابن‌عساکر**، از مشاهیر مورّخین و فقها و حفّاظ محدّثین
شافعیّهٔ قرن‌ششم هجرت‌میباشد که به **حافظ‌کبیر** موصوف ولفظ **ابن‌عساکر** درصورت‌نبودن
قرینه‌بدو منصرف وازکثرت‌فطانت و حدّت‌ذهن وذکاوت به **شعلهٔ نار** هم متصف‌بوده‌است.

بعد ازتکمیل مقدمات ومبادی معموله، بمرام استماع حدیث وتکمیل مراتب
علمیّه بعراق عرب و عجم و نواحی خراسان مسافرتهاکرد، دراصفهان وخراسان بنشر
احادیث نبویّه پرداخت، از مشایخ بسیاری‌که بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر عدّه ایشان
هشتاد زن ویك هزار و سیصد تن مرد بوده استماع حدیث نموده تمامی اوقات خود را
درتألیف و عبادت و تعلیم وتعلّم مصروف داشت ونورالدین ملك عادل محمود بن‌زنگی
مدرسی بنام **دارالحدیث النوریه** برای او بنا نهاد، او هم تاآخر عمر درهمانجا تدریس
حدیث میکرد، درنتیجهٔ قناعت‌که گنجی بی‌نهایت است باکابر و اغنیا و امور دنیویّه
توجهی نداشته وازتألیفات او است:

۱- **الاربعین الطوال** که چهل حدیث مبسوط مشعر برنبوت حضرت خیرالانام و فضائل
اصحاب کرام است ونام این‌کتاب را در روضات بدین روش نوشته‌است: **اربعین حدیثا عن اربعین
شیخا من اربعین مدینة** و شاید این اربعین غیراز اربعین طوال باشد ۲- **الاشراف علی معرفة
الاطراف** که دومجلد است ۳- **الاطراف للسنن الاربع** ۴- **الامالی فی الحدیث** ۵- **تاریخ‌دمشق**
که هشتاد مجلد وبه **تاریخ‌کبیر** معروف بوده تکمیلا و تلخیصاً محل توجه اکابر مورخین است
۶- **تبیین‌کذب‌المفتری فی‌ما نسب الی‌ابی‌الحسن‌الاشعری**. ازابن‌السبکی نقل‌است‌که این‌کتاب،
کثیرالفائده میباشد، هرفقیهی‌که آنرا نداشته باشد شافعی حقیقی نیست و هرسنی‌که آن‌را نداشته
باشد نفس‌او بی‌بصیرت میباشد ومشایخ هم، طلبه را بمطالعهٔ آن امرمیکردند ۷- **معجم‌الشیوخ**

۸- مناقب الشباب ۹- الموافقات درحدیث . اشعار طریفهٔ ابن‌عساکر نیز بسیار بوده وازاو است:

ایا نفس ویحک جاء المشیب | فما ذا التصابی وماذا الغزل
تولی شبابی کأن لم یکن | و جاء المشیب کأن لم یزل
کأنی بنفسی علی غرة | و خطب المنون بها قد نزل
فیالیت شعری ممن اکون | وما قدر الله لی فی‌الازل

الا ان‌الحدیث اجل علم | و اشرفه الاحادیث العوالی
و انفع کل نوع منه عندی | و احسنه الفوائد والامالی
و انک لن تری للعلم شیئاً | یحققه کافواه الرجال
فکن یا صاح ذا حرص علیه | و خذه عن الرجال بلاملال
ولا تأخذه من صحف فترمی | من التصحیف بالداء العضال

بسال پانصد و هفتاد و یکم یا دویم هجرت در دمشق درگذشته ودرمقابر باب‌الصغیر نزد عشیره و اقوام خود درجوار معاویه مدفون‌گردید و شیخ قطب‌الدین نیشابوری بجنازه‌اش نماز خواند ، ملك ناصر صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب هم درنماز جنازه‌اش حاضر بود . ناگفته نماند در طبقات الشافعیّة گوید که صاحب ترجمه را ابن‌عساکر گفتن مجرّد شهرت است والّا کسی از اجداد اورا سراغ نداریم که موسوم به عساکر باشد و لیکن درمعجم‌المطبوعات و بعضی‌ازمدارك دیگر عساکررا نام جدّ چهارم یاپنجم او نوشته‌اند چنانچه در صدر عنوان مذکور داشتیم .

(ص۳۶۳ج۱کا و۲۷۳ج۴طبقات‌الشافعیه و۷۳ج۱۳جم وسطر۶ص۸۹ت و۶۴۸ج۱س)

ابن‌عساکر **علی** - بن عساکر بن مرجب بن عوام ، نحوی قاری بغدادی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **بطایحی و ابن‌عساکر**، ازائمهٔ‌قرائت بوده واز احمد بن حسن بن بنا و بعضی دیگر روایت نموده است وبااینکه نابینا بوده مصنّفاتی در علوم قرآنیّه بدو منسوب دارند . در سال پانصد و هفتاد و دویم هجرت درگذشت و بنوشتهٔ معجم‌الادبا ولادتش بسال چهارصد ونهم هجرت بوده وبنا براین‌مدت عمرش یکصد و شصت و سه سال میباشد ولی بسیار مستبعد و ظاهر آن است که در تاریخ ولادت در موقع طبع ویا از خود مؤلف سهو شده است .

(سطر ۳۷ ص ۹۰ ت و ۶۱ ج ۱۴ جم)

ابن‌عسکر **محمد** - بن‌علی بن‌خضر در باب (القاب) بعنوان **غسانی** مذکوراست.

ابن‌العشرة **حسن بن یوسف** - یا حسن بن علی بن احمد بن یوسف عاملی ، ملقّب به **عزالدین**، معروف به **ابن‌العشرة**، فقیهی‌است فاضل‌زاهد، کثیرالورع والدعاء والعباده که ازعقلای علمای اواخر قرن‌هشتم و اوائل قرن‌نهم‌هجرت بوده است . درحدود چهل مرتبه حج نمود ، مصدر همه‌گونه منافع وخیرات و مبرّات متنوعه ، از تلامذهٔ ابن‌فهد حلّی (احمد بن محمد بن‌فهد) و ابوطالب محمد پسرشهید اوّل و نظائر ایشان بود ، در سال هشتصد و شصت و دویم هجرت از بعض تلامذهٔ شهید اول روایت نموده و درقریهٔ کرک نوح از دیهات جبل عامل وفات یافت و پیش از وقت قبر خود را تهیه‌کرده بود و سال وفاتش بدست نیامد .

ابن‌العشرة گفتن‌او موافق آنچه در روضات از امل‌الامل نقل‌کرده بجهت آن‌است که مادرش یك مرتبه درتوی پردهٔ نازکی ده بچه برآورد ، فقط یکی‌از ایشان‌که همین عزّالدین حسن‌است درحیات مانده و دیگران مردند واز این‌رو با‌بن‌العشرة (بفتح‌عین) مشتهرگردید ، لکن در اعیان‌الشیعه گویدکه ابن‌العشرة بکسر عین است و درمستدرك نیز بعد از استعجاب حکایت مذکور بلکه نبودن‌آن در امل‌الامل گویدکه خود صاحب امل‌الامل کسر عین را استظهارکرده است .

(ص ۴۳۱ مس و ۸۵ ج ۱۶ عن وسطر ۲ ص ۲۰ ت)

ابن‌العصار **علی** - بن عبدالرحیم بن‌حسن بن‌عبدالملك تغلبی لغوی، معروف به **ابن‌العصار** ، از اکابر لغویّین قرن ششم هجرت میباشدکه از تلامذهٔ ابومنصورجوالیقی واساتیدعمیدالرؤساء سابق‌الذکر بوده و ریاست‌لغویّین عهدخود بدو منتهی‌گردیده است . وی در سیّم محرم پانصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰ ج ۱۴ جم وغیره)

ابن‌عصرون **عبدالله بن محمد** - بعنوان **ابن‌ابی‌عصرون** نگارش یافته‌است .

ابن‌عصفور **علی** - بن موسی (مؤمن خا) بن محمد بن علی نحوی، حضرمی الاصل ، اندلسی اشبیلی الولادة ، تونسی الوفاة ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌عصفور** الشهرة ، از اعاظم ادبای قرن هفتم هجرت میباشدکه در زمان خود در بلاد اندلس حامل لوای علوم عربیه و ازتلامذهٔ دباج و اساتید شلوبین سابق‌الذکر بوده واز تألیفات او است :

۱- الازهار ۲- انارةالدیاجی ۳- البدیع ۴- السالف والعذار ۵ تا **۱۳- سرقات الشعراء** و **شرح اشعار السنة** و **شرح‌الجزولیة** و **شرح‌الجمل** و **شرح‌الحماسة** و **شرح‌المتنبی** و **شرح‌المقرب** و **مختصرالغرة** و **مختصرالمحتسب ۱۴** تا **۱۶- المفتاح والمقرب** در نحو و **الممتع** درصرف و **الهلال** . بسال ششصد و شصت وسیم یا نهم هجری قمری درشصت وهفت یا هفتاد ویك سالگی درگذشت و قاضی ناصرالدین ابن‌المنیر در مرثیه‌اش گفته است :

اسندالنحو الینا الدئلی — عن امیرالمؤمنین البطلی

بدأ النحو علی وکذا — قل بحق ختم‌النحو علی

(ص ۷۵ هب و ۴۹۳ ت ۶۴۸ ج ۱ س)

ابن‌عصیدة **احمد بن‌عبدالله** - یاعبید بن ناصح بن‌بلنجر نحوی‌کوفی، دیلمی الاصل ، معروف به **ابن‌بلنجر** و **ابن‌عصیدة**، مکنی به **ابوجعفر**، مؤدب و معلم اولاد متوکل عباسی بودکه در سال دویست و هفتاد و سیم هجری قمری درگذشته واز تألیفات او است :

۱- عیوم‌الاخبار والاشعار ۲- کتاب‌المذکروالمؤنث ۳- کتاب‌المقصور والممدود وغیر اینها .

(کف و ۲۲۸ ج ۳ جم)

ابن‌عطا **احمد بن عطا** - به **ابوالعباس** مکنی وبه **ابن‌عطا** معروف ازکبار صوفیهٔ بغداد میباشدکه علوم شریعت و طریقت را جامع بود ، فنون تصوف را ازجنید بغدادی اخذ کرده و تفسیری رمزی برقرآن مجید نوشته‌است. عاقبت بجهت پاره‌ای مدایح که دربارهٔ منصور **حلاج** گفته بوده در سال سیصد و نهم‌هجرت بامر حامدبن‌عباس وزیر مقتدربالله هیجدهمین خلیفهٔ‌عباسی (۲۹۵_۳۲۰هق = **رصه- شك**) تمامی دندانهایش را یکی یکی برکنده و برسرش کوبیدند و اعدامش نمودند .

(ص ۳۸ ج ۱ فع)

ابن‌عطا یا **ابن‌عطاءالله** { **احمد** - بن محمد بن عبدالکریم بن‌عطاءالله بن محمدشاذلی، مالکی یاشافعی، اسکندری یااسکندرانی یا **سکندری**، ملقّب به **تاج‌الدین**، مکنّی به **ابوالفضل** و **ابوالعباس**، معروف به **ابن‌عطا** و **ابن‌عطاءالله**، ازاکابر علمای متصوفهٔ عامّه میباشدکه تفسیر وحدیث و اصول و نحو و فقه مالکی ودیگرعلوم متداوله را جامع و درتصوف اعجوبهٔ زمان بود، درقاهره اقامت کرده و بوعظ و ارشاد اشتغال داشته است واز تألیفات‌او است :

۱- **تاج‌العروس و قمع‌النفوس** ۲- **التنویر فی‌اسقاط‌التدبیر** و این هردو درتصوف بوده و درمصر و قاهره چاپ شده‌اند ۳- **الحکم العطائیة** یا **حکم ابن‌العطا** در اخلاق که کلمات حکیمانه اهل طریقت را حاوی ومحل‌توجه اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند وبتصدیق مرشد وپیر طریقتش ابوالعباس مرسی تمامی مقاصد احیاءالعلوم را با زیاداتی دیگرجامع‌میباشد. درفاس مستقلا وبا شرح ابن‌عجیبهٔ سابق‌الذکر چاپ شده‌است ۴- **مفتاح‌الفلاح ومصباح‌الارواح** یا **مفتاح‌الفلاح فی‌ذکرالله الکریم‌الفتاح** دراخلاق‌که درمصرچاپ شده‌است . صاحب‌ترجمه بسال‌هفتصد ونهم هجرت درمدرسهٔ منصوریّهٔ قاهره وفات یافته و درقرافهٔ صغری مدفون گردیده است .

(کف وص۳۸ ج۱فع و۱۸۴مط)

ابن‌عطار **ابوالقاسم بن عطار** - از ادبا و شعرای قرن ششم هجرت میباشد که با فتح بن خاقان (متوفی بسال ۵۳۵ه‍ ق = **ثله**) معاصر، اشعارش بسیار لطیف واز او است :

لابد للدمع بعدالجری ان‌یقفا	**وهبه سال فؤادی عنده اسفا**
و بی‌غزال اذا صادفت غرته	**جنیت من و جنتیه روضة انفا**
کالبدر مکتملا کالظبی ملتفتا	**کالروض مبتسما کالغصن منعطفا**

سال وفاتش بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش هم ابوالقاسم است .

(ص ۶۴۸ ج ۱ س)

ابن‌عطیة **ابوبکر** - بن غالب بن عطیهٔ غرناطی ، از علما و ادبای اواخر قرن پنجم هجری اندلس میباشدکه بشرق مهاجرت کرده بودند و از او است :

کن بذئب صائد مستأنساً	**و اذا ابصرت الانسان ففر**
انما الانسان بحر ماله	**ساحل فاحذره اياك الغرر**
واجعل الناس كشخص واحد	**ثم كن من ذالك الشخص حذر**

سال وفاتش غیرمعلوم بوده و ظاهراً نام اصلیش هم ابوبکر است.

(ص ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن‌عطیه **عبدالحق** - بن ابی‌بکر فوق، مکنّی به **ابومحمد**، ازعلمای قرن ششم اندلس میباشدکه درفقه و تفسیر وحدیث ونحو ولغت یدی طولی داشت، در بعضی از بلاد اندلس قضاوت‌نموده و تفسیری بقرآن مجید نوشته‌است که نامش **المجرد الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز** بوده و بسیار مقبول میباشد. ابوحیّان بسیارش ستوده وگوید ابن‌عطیه بزرگترین کسی است‌که در تفسیر قرآن تألیف نموده و فاضل‌ترین اشخاصی است‌که بتنقیح‌تفسیر پرداخته‌اند و این‌عبدالحق را ابن‌عطیهٔ متأخر نیز گویند چنانچه ذیلاً ضمن شرح‌حال ابن‌عطیه عبدالله مذکور است وازاشعار او است:

و ليلة جبت فيها الجزع مرتديا	**بالسيف اسحب اذ يالا من الظلم**
والنجم حيران فی بحر الدجی غرق	**والبرق فی طيلسان الليل كالعلم**
كأنما الليل زنجی بكاهله	**جرح فيشعب احيانا له بدم**

بسال پانصد و چهل و ششم هجرت درشهر لورقه درگذشت و نام او درقاموس‌الاعلام ودر یکجا ازکشف‌الظّنون بقرار فوق و درجای دیگر آن عبدالله بن عبدالحق است.

(کف وص ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن‌عطیه **عبدالله** - بن عطیهٔ دمشقی، مکنّی به **ابومحمد**، محدّث مفسّر قاری، از اکابر قرن چهارم هجرت میباشدکه پنجاه هزار بیت شعر برای استشهاد برمعانی قرآنی در حفظ داشته وگاهی اورا ابن‌عطیهٔ قدیم نیزگویند که زمان او سابق بزمان ابن‌عطیهٔ عبدالحق مذکور فوق بوده و او نیز تفسیری داردکه به **تفسیر ابن‌عطیهٔ قدیم** معروف است، در مقابل، محض بجهت امتیاز، عبدالحق مذکور فوق را **ابن‌عطیهٔ متأخر** و تفسیر اورا نیز **تفسیر ابن‌عطیهٔ متأخر** نامند. وفات

ابن‌عطیهٔ عبدالله در سیصد و هشتاد و سیم هجرت واقع گردید .

(کف وص۱۹ تذکرة‌النوادر)

ابن‌عطیه

ابومحمد - بن عطیه ، از ادبا وشعرای قرن هشتم هجری اندلس میباشدکه مدتی قضاوت نموده و مدتی هم خطیب مسجد اعظم غرناطه بوده وازاشعار او است :

الا ایها اللیل البطیئی الکواکب	**متی ینجلی صبح بلیل المآرب**
وحتی متی ارعی النجوم مراقبا	**فمن طالع منها علی اثر غارب**

ولادتش بسال هفتصد و نهم هجرت واقع شد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن‌العفیف

محمد بن سلیمان - بن علی بن عفیف‌الدین ، تلمسانی‌الاصل ، قاهری‌المولد ، دمشقی‌المدفن ، ملقب به **شمس‌الدین ،** معروف به **شاب ظریف و ابن‌العفیف،** مانند پدرش از مبرزین ادبا و شعرای قرن هفتم هجرت میباشدکه اشعار او لطیف و سلیس و ساده و قریب بافهام عموم و سهل‌الحفظ و دلچسب ومحل رغبت عامه بود و بهمین‌جهت اهل‌آن‌عصر و ادوار تالیه خصوصاً اهل‌دمشق مفتون آنها بوده و هیچ شاعری را بدو ترجیح نمیدادند . **دیوان او** در مصر و بیروت چاپ و یك **مقامه هم** داردکه در دمشق طبع شده و از اشعار او است :

مابین هجرك والنوی	**قد ذبت فیك من‌الجوی**
و حیات وجهك لاسلا	**عنك المحب ولا نوی**
یا فاتنی بمعاطف	**سجدت لها قضب اللوی**

بسال ششصد و هشتاد و هشتم هجرت در بیست و هشت سالگی در دمشق در حال حیات پدر درگذشت ، پدرش هم‌که شرح‌حال اورا بعنوان **عفیف‌الدین سلیمان** نگارش داده‌ایم مراثی بسیاری برای اوگفته است .

(ص ۶۴۹ ج ۱ س و ۱۸۶ مط ومتفرقه)

ابن‌عقده

احمد بن محمد - بن سعید بن عقده، یا عبدالرحمن بن زیاد بن عبدالله بن زیاد بن عجلانی سبیعی همدانی کوفی ، مکنی به

ابوالعباس، معروف به **ابن‌عقده**، محدث حافظ رجالی جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة، ازارکان اصحاب حدیث و اکابر حفّاظ و ضبّاط و مشایخ روایت وافر از محدّثین بود .

دارقطنی سابق‌الذکر گویدکه بعد از زمان ابن‌مسعود صحابی، محدّثی احفظ از ابن‌عقده دیده نشده است . از خودش نقل است‌که یکصد و بیست هزار حدیث بااسناد آنها درحفظ داشته و سیصد هزار حدیث هم درتحت مذاکره و مشغول تکمیل شرائط روایت آنها بوده است و از تألیفات او است :

۱- اخبار ابی‌حنیفه ۲- اسماءالرجال اللذین رووا عن‌الصادق ع که چهار هزار تن ازکسانی راکه آن‌حضرت روایت‌کرده‌اند ضبط و هرحدیثی راکه هریك از ایشان ازآن‌حضرت فراگرفته ثبت نموده است **۳- تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین ۴- تفسیر قرآن مجید** و سید رضی‌الدین علی بن طاوس در رسالهٔ محاسبة النفس از این تفسیر روایت میکند وغیراینها .

صاحب ترجمه بسال سیصد و سی و دویم یا سیّم هجرت درکوفه وفات یافت ، بقول نجاشی و علاّمهٔ حلّی ، زیدی جارودی‌بوده لکن باامامیّه معاشرت داشت، اصول ایشان را ذکر نموده و جمیع کتابهای ایشان را از مؤلفین آنها روایت مینماید .

ناگفته نماند خطیب بغدادی نیز بشرح‌حال ابن‌عقده‌پرداخته، عالم وکثیرالحفظ والروایة بودن ، صدق و وثاقت اورا ستوده و حافظ صد هزار یا دویست و پنجاه هزار یا سیصد هزار حدیث‌بودن وتحت مذاکره داشتن سیصد یا ششصد هزار حدیث با وسائط مختلفه از وی روایت‌کرده وبا این همه بجهت نشر مطاعن شیخین وصحابه وفاسدکردن احادیث اهل کوفه و بعضی جهات دیگر، اورا متروك‌الروایة شمرده وگوید بهمین‌جهت حدیث اورا ترك کرده واز وی روایت نمیکنم . **اما ابن‌عقده گفتن احمد** بفرمودهٔ فیض بجهت‌آن است‌که نام جدّ عالی او عقده بوده و بنوشتهٔ بعضی دیگر عقده لقب پدرش میباشدکه بجهت تعقید کردن درعلم صرف لقب عقده داشته است .

(ذریعه وص۱۵ ج ۵ تاریخ بغداد و۵۸ ت و۷۵ هب و ۳۲۳ ج ۲ مه)

ابن‌عقیل **حسن بن علی** - بعنوان **ابن‌ابی‌عقیل** مذکور داشتیم .

ابن‌عقیل **عبدالله بن عقیل**- یا عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله بن محمد بن محمد بن عقیل، شافعی قرشی هاشمی عقیلی همدانی‌مصری آمدی ، ملقّب به **بهاءالدین**، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌عقیل**، ازمشاهیر ادبا و نحویّین قرن هشتم هجرت میباشدکه از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین ع بوده و ازتلامذه ابوحیّان و نظائر وی واز اساتید سراج‌الدین بلقینی و امثال‌او میباشد . با ابن‌هشام معروف صاحب مغنی‌اللّبیب معاصر، درنحو وفنون‌عربیّه بدیگران مقدّم ، بتصدیق شمنی ، نحوی‌تر از او در زیرآسمان وجود ندارد . علاوه برعلوم عربیّه در فقه و اصول و تفسیر و معانی و بیان و عروض و قرائت نیز مهارتی داشت ، مدتی قاضی‌القضاة مصر و بسیار سخی و بامهابت و شهامت و عزت نفس بود ، باکابر و ارباب ثروت اعتنا نکرده وبا احترام تمام میزیسته است واز تألیفات او است:

۱- **تفسیر قرآن مجید** که تاآخر سورهٔ آل‌عمران است ۲- **الجامع النفیس فی‌الفروع** (فقه) ۳- **شرح الفیهٔ ابن‌مالك** که بهترین شروح الفیه و محل توجه اکابر بوده و بارها در برلین و بیروت و قاهره وغیره چاپ شده است ۴- **شرح تسهیل ابن‌مالك** که نامش **المساعد** و ناتمام است . وفات ابن‌عقیل بسال هفتصد وشصت و نهم هجری قمری در هفتاد ویك یا دو سالگی درمصر واقع شد و نزدیکی امام شافعی دفن گردید .

(ص ۷۶ هب و۴۵۸ ت و ۶۴۹ ج ۱ س وغیره)

ابن‌عقیل **علی بن محمد** - بن عقیل بغدادی حنبلی قاری نحوی ، مکنّی به **ابوالوفاء**، از اکابر علمای حنبلیّه میباشدکه در فقه و اصول وکلام و ادبیّات و تصوف و علم خلاف ودیگر علوم متداوله وحید عصر خود، در وعظ و خطابه نیز با طلاقت و قدرت بیان معروف بوده و از تألیفات او است :

۱- **الارشاد** ۲- **الفنون** یا **کتاب الفنون** که بعلوم متنوعه بسیاری مشتمل ، زیاده برچهارصد علم و فن را حاوی و هفتاد یا صد یا سیصد مجلد یا بیشتر میباشد ۳- **الواضح** دراصول‌فقه وسه‌مجلّداست ودرپانصد وسیزدهم هجرت درهشتاد ودو سالگی درگذشت .

(کف وص ۷۶۶ ج ۱ س و سطر ۲۷ ص ۴۵۸ ت)

ابن العلاف

حسن - بن علی بن احمد نهروانی ، نابینای مکنّٰی به **ابوبکر**، معروف به **ابن العلاف**، ازمشاهیر شعرای اوائل قرن چهارم هجرت و از ندمای معتضد بالله شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹-۲۸۹ هـ ق = **رعط - رفط**) و مشمول مراحم وی بود . نوادری بدو منسوب ، اشعارش لطیف و مرغوب و با یك فقره **قصیدهٔ دالیه** معروف به **مرثیهٔ هره** اشتهار یافته است که بحکم و مواعظ بسیاری مشتمل و درخصوص گربهٔ خانگی خود که بقصاص کبوتر بچگان همسایگان مقتول ایشان بوده سروده است . این قصیده مفصل و در وفیات الاعیان فقط چهل و دو بیت از آن مذکور شده و ماهم بملاحظهٔ جنبهٔ حکمی آن بادر نظر گرفتن اختصار کتاب یك چند بیت از آن را مینگاریم :

یا هر فارقتنا ولم تعد — وکنت عندی بمنزلة الولد
وکیف ننفك عن هواك وقد — کنت لنا عدة من العدد
تطرد عنا الاذی وتحرسنا — بالغیب من حیة ومن جرد
و تخرج الفار من مکامنها — مابین مفتوحها الی السدد
لاترهب الصیف عند هاجرة — ولا تهاب الشتاء فی الجمد
وکان یجری ولاسداد لهم — امرك فی بیتنا علی سدد
حتی اعتقدت الاذی لجیرتنا — ولم تکن للاذی بمعتقد
وحمت حول الردی لظلمهم — ومن یحم حول حوضة یرد
وکان قلبی علیك مرتعدا — و انت تنساب غیر مرتعد
اطعمك الغی لحمها فرأی — قتلك اربابها من الرشد
صادرك غیظا علیك وانتقموا — منك وزادو او من یصد یصد
فلم تزل للحمام مرتصدا — حتی سقیت الحمام بالرصد
لم یرحموا صوتك الضعیف کما — لم ترث منها لصوتها الغرد
اذاقك الموت ربهن کما — اذقت افراخها یدا بید
عشت حریصا یقوده طمع — ومت ذا قاتل بلا قود
یا من لذید الفراخ اوقعه — و یحك هلا قنعت بالغدد
الم تخف وثبة الزمان وقد — وثبت فی البرج وثبة الاسد
عاقبة الظلم لاتنام و ان — تأخرت مدة من المدد
اردت ان تأکل الفراخ ولا — یأکلك الدهر اکل مضطهد
هذا بعید من القیاس وما — اغره فی الدنو والبعد

لا بارك الله فی الطعام اذا　　　کان هلاك النفوس فی المعد

بزعم بعضی این قصیده درمرثیهٔ غلام خود ابن العلاف میباشدکه بدست علی بن الحسین نامی مقتول شد ، یا دربارهٔ **محسن ابن الفرات** پسر علی بن محمد بن فرات وزیر مقتدر عباسی است که در سی و سه سالگی با پدرش مقتول گردید، یا دربارهٔ عبدالله ابن المعتز آتی الذکر است که از ترس خلیفهٔ وقت ، قدرت تصریح باسم ایشان را نداشته ولفظ **هره** را کنایه از یکی از این دونفر نموده است . وفات ابن العلاف بسال سیصد و هیجدهم یا نوزدهم هجرت درصد سالگی واقع گردید .

(ص ۱۶۴ ج ۲ ع و ۷۶ هب و ۲۱۵ ت و ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن علان

احمد بن ابراهیم - مکّی شافعی نقشبندی ، صدیقی ، ملقّب به **شهاب الدین** ، معروف به **ابن علان**، از فحول علما و اکابر صوفیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه اصول طریقت را از تاج الدین نقشبندی اخذ و مرجع استفادهٔ جمع کثیری بود، **شرح قصیدهٔ سودی و شرح قصیدهٔ شهرزوری وشرح قصیدهٔ عارف بالله ابومدین تلمسانی** وغیرها ازآثارقلمی وی میباشد . وی بسال هزار وسی وسیّم هجرت درمکّهٔ معظّمه درگذشت و نزدیکی قبر شریف جناب خدیجهٔ کبری ع مدفون شد .

(ص ۱۸۸ مط)

ابن علان

محمد بن علی - بن محمد بن علان صدّیقی بکری ، معروف به **ابن علان** ، از اکابر علمای عامّه ، مولد ومنشأ وی مکّهٔ معظّمه واز اساتید فقه و حدیث میباشدکه نسبش با بیست ویك واسطه بابوبکرصدیق موصول و بهمین جهت به صدیقی موصوف ، درتحصیل علم و تکمیل نفس رنج بسیاری کشید، تا در هیجده سالگی مسندنشین تدریس و دربیست و چهار سالگی صاحب رأی وفتوی شد و مردم را بتقلید خویش تکلیف میکرده است . در اصطلاح معاصرین خود در معرفت اخبار و ضبط روایت وکثرت تألیفات بسیوطی زمان معروف ودرحل مسائل مشکله علمیّه مرجع کل بوده واز اشعار او است که در زهد و تذکّر موت گفته است :

الموت بحر موجه طافح — يغرق فيه الماهر السابح
ويحك یانفس قفی واسمعی — مقالة قد قالها ناصح
ما ینفع الانسان فیقبره — الا التقی والعمل الصالح

از تألیفات او است :

۱- اعلام الاخوان بتحریم الدخان ۲- تحفة ذوی الادراك فی المنع من التنباك
۳- العلم المفرد فی فضل الحجر الاسود وغیر اینها . از خصائص او است که تمامی صحیح بخاری را از اول تا آخر درمیان کعبهٔ مکرمه روایت کرده و بسال یکهزار و پنجاه و هفتم هجرت درشصت ویك سالگی وفات یافت . (ص۷۷هب و ۲۳۱ ج۲مه)

ابن العلقمی **محمد** - بن احمد (محمد خل) بن علی علقمی بغدادی شیعی ، مکنّی به **ابوطالب**، ملقّب به **مؤیدالدین**، معروف به **ابن العلقمی** ، وزیر روشن‌ضمیر مستعصم بالله آخرین خلیفهٔ عباسی (۶۴۰-۶۵۶ه ق = **خم - خنو**) از تلامذهٔ عمیدالرؤساء هبةالله سابق الذکر ، عالم فاضل مدبّر کامل ، در امور سیاسی و زمامداری کشور خبیر، کفایت و فطانت و حسن تدبیر او مسلّم و دوستدار اهل تقوی و شیعه بود . در غلبهٔ مغول و تسخیر بغداد و انقراض شوکت عبّاسیّه تدابیر بسیاری بکار برد که شرح آنها اطناب و خروج از وضع کتاب است . ابن ابی الحدید معتزلی هم **قصائد سبع علویه** و **شرح نهج البلاغه** را بنام وی نظم و تألیف نموده چنانچه حسن بن محمد بن حسن صاغانی سابق الذکر هم دو کتاب **مجمع البحرین وعباب** را برای او تألیف داده است. عاقبت درهمان سال مذکور انقراض بنی عباس و یا در اوائل سال پنجاه وهفتم وفات یافت.

(ص۷۷ هب و ۳۸ ج ۱ فع و ۶۵۰ ج ۱ س وغیره)

ابن علوان **عبدالباقی**
ابن علوان **محمد بن عبدالباقی**
} هردو در باب اوّل (القاب) بعنوان **زرقانی** نگارش یافته است .

ابن علوی **سیداحمد بن علوی**
ابن علوی **عبدالله بن علوی**
} در باب اول ، **اولی** بعنوان **مرعشی و دویمی** بعنوان **حدادی** نگارش یافته‌اند .

ابن‌عماد **احمد** - بن عبیدالله بن محمد بن‌عماد ، ثقفی القبیلة، **ابوالعباس** الکنیة ، **ابن عماد** الشّهرة ، ادیبی است مورّخ کاتب مشهور و از تألیفات او است :

۱ تا۵- اخبار ابن‌الرومی و اخبار ابی‌العتاهیة و اخبار ابی‌نواس و اخبار بنی‌امیه و اخبار حجر بن‌عدی ۶- الانواءِفی‌النجوم ۷- تفضیل‌بنی‌هاشم واولیائهم ۸- ذم‌بنی‌امیة و اتباعهم ۹- الزیادات فی‌اخبار الوزراء ۱۰- المبیضة فی‌اخبار مقاتل آل ابی‌طالب وغیرها . وی در سال سیصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(الاعلام وص ۲۱۲ ف)

ابن‌عماد **احمد بن عمادالدین** - بعنوان **اقفسی** نگارش یافته است .

ابن‌عمار **محمد بن عمار** - بعنوان **ذوالوزارتین** نگارش یافته است .

ابن‌عمار **معاویة بن عمار** - مصطلح علم رجال و موکول بدان علم است.

ابن‌عمر **شهاب‌الدین بن شمس‌الدین بن‌عمر** - بهمین‌عنوان نگارش یافته‌است.

ابن‌عمر **عبدالله بن عمر بن خطاب** - صحابی مشهور وشرح حالش موکول بکتب مربوطه بوده و لفظ **ابن‌عمر** در صورت نبودن قرینه عبارت از او است .

ابن‌العمری در اصطلاح رجالی محمد بن حفص بن عمرو از وکلای ناحیهٔ مقدسه‌است .

ابن‌العمید **علی‌بن ابی‌الفضل** - بعنوان **ابوالفتح‌علی** بن‌ابی‌الفضل مذکوراست .

ابن‌العمید **محمد بن حسین عمید** - یا حسین بن‌عمید (که لفظ **عمید** نام پدر حسین میباشد ، یا بمناسبت اینکه خود حسین ، کاتب و منشی نوح بن نصر سامانی بوده بعادت معمولی اهل‌خراسان لقب **عمید** داشته‌که درمقام تجلیل اکابر بکار میبردند ویا فقط لقب و منشی بوده است) به **ابن‌العمید** مشهور ، به **ابوالفضل** مکنّی ، عالمی است ادیب فاضل شاعرکاتب منشی و یکی ازکتّاب و مترسّلین طراز

اوّل چهارگانۀ دنیا وسه دیگر عبارتنداز **صابی** و **عبدالحمید** و **صاحب بن عباد**، یابدیع الزمان و ابوبکر خوارزمی و صاحب (علی اختلاف الانظار) . ابن العمید درفصاحت و بلاغت و انشا وکتابت و ترسّل و فنون ادبیّه بی بدل و ضرب المثل بود . ثعالبی در یتیمة الدهر گوید فنّ انشا وکتابت با **عبدالحمید** افتتاح شد وبا **ابن العمید** بپایان رسید . ابن العمید در نجوم و هیئت و فلسفه وتاریخ و حفظ اخبار و اشعار عرب ودیگر علوم متداوله نیز حظّی وافرداشت واز این رو درکلمات اهل فنّ به **استاد** و **رئیس** و**جاحظ ثانی** و**جاحظ اخیر** موصوف است . صاحب ابن عباد سابق الذکر با آنهمه جلالت آفاقی که داشته از اتباع ابن العمید بوده بلکه موافق عقیدۀ بعضی ، صاحب گفتن او نیز بجهت مصاحبت وی بوده است . **قصیدۀ دالیه** که درمدح او گفته معروف واز ابیات آن است :

لودری الدهر انه من بنیه **لازدری قدر ساتر الاولاد**
فهو انجاد ضن حاتم طیی **وهوان قال قل قس ایاد**

بعد از مراجعت صاحب از سفر بغداد چگونگی آن شهر را از وی پرسیدند گفت : **بغداد فی البلاد کالاستاد فی العباد** . ابن العمید ازاکابررجال عهددیالمه و وزیر رکن الدولۀ دیلمی پدر عضدالدوله بوده ودرفنون مملکت داری وسیاست بصیرت کامل داشت، وظائف لازمه زمامداری کشوری را موافق مقتضیات وقت انجام میداد ، در اخلاق فاضله نیز ممتاز ودر اوقات وزارت خود مرجع وکعبۀ آمال ادبا وفضلا وعلما و ارباب فضل وکمال بود آه آه ... یك **تاریخ** ویك **دیوان الرسائل** و**المذهب فی البلاغات** از آثار قلمی وی بوده و از اشعار او است :

ظلت تظللنی من الشمس **نفس اعز علی من نفسی**
فاقول و اعجبا و من عجب **شمس تظللنی من الشمس**

کتاب مثالب الوزیرین ابوحیّان توحیدی راکه دراثر بعضی ازاغراض شخصی درمطاعن ایندو وزیر پاك ضمیر (صاحب و ابن العمید) نوشته در شرح حالش تذکر دادیم . وفات ابن العمید بسال سیصد و پنجاه و نهم یا شصتم هجرت در ری یا بغداد واقع شد و

در تمامی عمر خود ، مبتلای دو دشمن قوی داخلی قولنج و نقرس بوده است .

(ذریعه وص ۶۵۰ ج ۱س و ۱۶۹ ج ۲کا و ۷۷ هب و ۲۱۱ لس و ۴۲۳ هر وغیره)

ابن‌عنبسه یا **ابن‌عنبه** - **احمد بن علی** - بن حسین بن علی بن مهنا بن‌عنبسه، یا عنبه یا عقبه یا عتبه ، حسنی داوری ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، از اعاظم علمای انساب امامیّه اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه بواسطهٔ استاد وپدرزن‌خود ابن‌معیه سید محمد بن قاسم ، ازعلامهٔ حلّی روایت کرده است . نسب شریفش باهیجده واسطه بحضرت امام‌حسن مجتبی‌موصول ونام پدر جدّ سیّمش مهنا بوده ودرکتب‌تراجم و رجال مابین عنبسه و عنبه وعتبه وعقبه مردّد است و بهمان‌نسبت عنوان مشهوری‌خودش نیز درکتب مربوطه مختلف و مابین **ابن‌عنبسه** و **ابن‌عنبه** و **ابن‌عتبه** و **ابن‌عقبه** محل خلاف و نظر بوده و دوبمی (ابن‌عنبه) اقرب بصحت میباشد . بهرحال از اکابر علمای انساب بوده واز تألیفات او است :

۱- انساب آل‌ابیطالب که بطرز عمدة‌الطالب ذیل بوده و فارسی است، از همین‌کتاب‌نقل است‌که مؤلف‌آن در بلخ بمزار معروف بنام علی‌بن‌ابیطالب رفته ودر روی سنگ مزارش‌که زیر صندوق بوده این جمله را خوانده است : **هذا قبر امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی بن ابیطالب بن عبیدالله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین اصغر بن‌علی بن‌الحسن السبط علیه‌السلام** واز اینجا معلوم میشودکه صاحب‌آن قبر، سیدی بوده از اولاد حسن مجتبی‌که مالك و حکمران‌آن نواحی بوده است ، لکن اتحادکنیه و لقب و اسم شخصی و اسم پدر منشأ اشتباه بعضی ازعوام شده وآن قبر را بحضرت امیرالمؤمنین ع منسوب دارند **۲- بحرالانساب** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است **۳- التحفة‌الجمالیة** درانساب بفارسی واز این‌کتاب نقل‌شده‌که علی‌اکبر فرزند حضرت امام حسین ع عبارت ازحضرت امام‌زین‌العابدین است **۴- تحفة‌الطالب** درانساب وشاید همان **تحفهٔ جمالیه** باشد **۵ و ۶- عمدة‌الطالب‌فی‌انساب آل ابیطالب** که دوکتاب بدین‌اسم تألیف داده و بقید **صغری وکبری** ازهمدیگر امتیاز یافته‌است، اولی تلخیص دویمی بوده و درلکناهور وبمبای چاپ و بهترین‌کتابی است در انساب **۷- النسب** وظاهراً همان انساب آل‌ابیطالب مذکور فوق است . **ابن‌عنبه** بسال هشتصد و بیست وهشتم یا هفتم یا پنجم هجری قمری درکرمان وفات یافت .

(ذریعه و ۳۵۵ ج ۱ نی و ۷۴ هب)

ابن‌عنوان **حاتم بن عنوان** - درباب اوّل بعنوان **اصم** مذکور شده‌است .

ابن‌عنین **محمد** - بن نصرالدین بن نصر بن حسین بن عنین } کوفیّ الاصل ،
ابن‌عنین **محمد** - بن نصرالله بن حسین بن عنین } انصاریّ القبیلة ،

دمشقیّ الولادة ، شرف‌الدین‌اللّقب ، **ابوالمحاسن** الکنیة ، ابن‌عنین‌الشّهرة ، ادیبی‌است شاعر لغوی ، در تمامی فنون شعری بصیر و متفنّن که تنها بیك رویه قناعت نمی‌نمود . بسیار ظریف و نیکومعاشرت و بقول احمد رفعت خاتم شعرای عرب بوده و بعد از او نظیرش نیامده است . در تاریخ و دیگر علوم متداوله نیز بصیرتی داشته ، یك قصیدهٔ مبسوط صد بیتی موسوم به **مقراض‌الاعراض** درهجو و ذم اکابر و اشراف و رؤسای‌شام‌نظم کرد و بهمان جهت ازطرف سلطان صلاح‌الدین ایّوبی بیمن تبعیدشد ودرهنگام‌خروج از شام‌گفته است :

فعلام ابعدتم اخا ثقة **لم یقترف ذنبا ولا سرقا**
انفوا المؤذن من بلادکم **انکان ینفی کل من صدقا**

بعد از وفات صلاح‌الدین بوسیلهٔ یك **قصیدهٔ رائیه** ، مشعر برمحاسن شام و زحمات‌غربت و اشتیاق‌وطن ، از برادرش ملك عادل استیذان نموده و باز بدمشق مراجعت نمود ، به هند و غزنه و مصر و حجاز و جزیره و ترکستان و خوارزم و خراسان و عراق و آذربایجان مسافرتها کرده و اخیراً باز بدمشق برگشته است . نزد اکابر محترم بوده تا در اواخر سلطنت ملك عادل واوائل سلطنت برادرش ملك‌ناصر بوزارت رسید ودرششصد و سی‌ام یا سی و چهارم هجرت در همانجا درگذشت . از آثار قلمی او است :

١- تاریخ‌العزیزی ٢- مختصرالجمهرة در لغت .

(ص ١١ ج٦فع و٦٥١ ج١س و ٣٥٥ ج١نی و٨١ ج١٩جم)

ابن‌العواتك وجود مقدس حضرت رسالت مآبی است‌که سه تن از جدّات آن‌حضرت اسم **عاتکه** را داشته‌اندکه **یکی** مادر هاشم جدّ عالی آن‌حضرت‌که دختر مرة بن فالج است ، **دیگر** مادر عبدمناف پدر هاشم‌که دختر هلال‌بن فالج بن ذکوان‌است ، **سیمی** نیز والدهٔ ماجدهٔ وهب، جدّ اوّل مادری آن‌حضرت‌که دختر

اوقص بن مرة بن هلال میباشد . (مرصع ابن‌الاثیر)

ابن‌العودی

محمد - بن‌علی بن‌حسن عودی عاملی جزینی، معروف به **ابن‌العودی**، ملقّب به **بهاءالدین**، از علمای امامیّه و اجلّای تلامذهٔ شهید ثانی میباشدکه فاضلی است صالح ، ادیبی است شاعر و ازتاریخ دهم ربیع‌الاول نهصد و چهل و پنجم تا دهم ذیقعدهٔ شصت و دویم هجرت شرف‌اندوز حوزهٔ افادات متنوعهٔ آن عالم ربّانی بوده است . محض قدردانی و سپاسگذاری یك قسمت از حقوق تعلیمات استاد خود ، کتابی درشرح حال ادوار زندگانی او از ولادت تا شهادت تألیف کرد وبه **بغیةالمرید فی‌الکشف عن احوال‌الشیخ زین‌الدین الشهید** موسومش داشت و درمرثیهٔ استاد معظّم خودکه در روم بشهادت رسیده گوید .

هذی‌المنازل والاثار والطلل	**مخبرات بان القوم قد رحلوا**
ساروا وقد بعدت عنا منازلهم	**فالان لاعوض منهم ولا بدل**
فسرت شرقا و غربا فی‌تطلبهم	**وکلما جئت ربعا قیل لی رحلوا**
فحین ایقنت ان‌الذکر منقطع	**وانه‌لیس‌لی‌فی‌وصلهم‌امل** تا آنکه گوید:
اتی من‌الروم لااهلا بمقدمه	**ناع نعاه فنار الحزن تشتعل**
فصار حزنی انیسی والبکاء سکنی	**والنوح دأبی و دمع‌العین ینهمل**
لهفی له نازح‌الاوطان منجدلا	**فوق الصعید علیه الترب مشتمل**
اشکو الی‌الله رزء لیس یشبهه	**الامصاب الاولی فی‌کربلا قتلوا**

سال وفات ابن‌العودی بدست نیامد .

(ج ۳ ذریعه و ۳۵۶ ج ۱ نی و سطر ۲۵ ص ۲۹۰ ت)

ابن‌العودی

نیلی - ازشعرای امامیّهٔ قرن ششم هجرت ویا پیش‌ازآن میباشد که در چندین موضع از مناقب ابن‌شهرآشوب (متّوفی بسال ۵۸۸ھ ق = ثفح) بعضی از اشعار اورا نقل‌کرده واز او است :

هم‌التین والزیتون آل محمد	**هم شجر الطوبی لمن یتفهم**
هم جنةالمأوی هم‌الحوض فی‌غد	**هم‌اللوح والسقف الرفیع المعظم**
هم‌الایة الکبری هم‌الرکن والصفا	**هم‌الحجر والبیت العتیق و زمزم**

هم فی‌غد سفن‌النجـاة لمن وعی هم‌العروة الوثقی اللذی لیس‌تفصم

اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۰۳ ج۱۴عن)

ابن‌عوض **نفیس بن عوض** - ضمن‌عنوان **ناظم‌الاطباء** نگارش‌دادیم .

ابن‌عیاش **احمد** - بن محمد بن‌عبدالله(عبیدالله خل) بن حسن بن عیاش بن ابراهیم‌جوهری ، فقیه حافظ شاعر، معروف به**ابن‌عیاش** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اهل علم و ادب واز معاصرین صدوق و پدر شیخ نجاشی بود ، خود نجاشی نیز اورا دیده واز وی استفاده کرده است واز تألیفات او است :

۱- الاشتمال فی‌معرفة‌الرجال ۲- الاغسال‌المسنونة ۳- مانزل من‌القرآن‌فی‌صاحب الامر ۴- مقتضب‌الاثر فی‌النص علی‌الائمة‌الاثنی‌عشر وغیراینها.دراواخرعمرمختل‌الحواس شد ودرسال چهارصد ویکم هجرت وفات‌یافت وبعضی ازعلمای رجال تضعیفش‌کرده‌اند و وقضاوت موکول بکتب رجال میباشد ودر ردیف احمدین از نخبة‌المقال‌گوید :

والجوهری آخـرالعمر اضطرب عندی جلیل ذوکتاب المقتضب

(ص۷۸ هب وسطر ۲۸ ص ۱۷ ت وکتب رجالیه)

ابن‌عیاش **عبدالله‌بن‌عیاش** - درباب‌اوّل (القاب)بعنوان **منتوف** مذکوراست.

ابن‌عیذون همان اسمعیل بن قاسم بن‌عبدون میباشدکه شرح‌حال‌او بعنوان قالی نگارش یافته‌است . قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر، نام جدّ او عبدون را عیذون قیدکرده‌اند .

ابن‌عیسی دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی‌شیخ‌القمیین‌احمد بن‌محمد اشعری و بفرمودهٔ وافی احمد بن محمد بن عیسی است .

ابن‌عیینه **حکم بن عیینه** - یا عتیه موکول به رجال است .

ابن‌عیینه **سفیان**- بن عیینة بن ابی‌عمران میمون ، محدّث هلالی ، کوفی الاصل والولادة ، مکّی الوفاة والاقامة ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌عیینه**، از موالی بنی‌هلال قبیلهٔ میمونه حرم محترم حضرت رسالت ص واز

تابعین تابعین وازمشاهیر محدّثین بوده ودر تفسیر و احادیث نبویّه یدی طولی داشت. هفت هزار حدیث شریف از زهری وغیره روایت کرده و هشتاد و چند تن از تابعین را دیده است . امام شافعی و یحیی بن اکثم قاضی ونظائر ایشان هم از وی روایت کرده وخطیب بغدادی بسیارش ستوده و بقول ابن‌خلّکان هفتاد مرتبه حج کرده است . ولی جمعی وافر از علمای رجال شیعه تضعیفش کرده‌اند ، اعراض و انحراف از حضرت‌صادق‌علیه‌السلام وارد است . بسال یکصد و نود و هشتم هجرت درنود ویك سالگی درگذشت . چهارنفر آدم و ابراهیم و عمران و محمد نام از نه برادرش نیز محدّث بوده‌اند .

(ص ۷۸ هب و ۲۲۶ ج۱کا و ۱۷۴ ج ۹ تاریخ بغداد و ۶۵۲ ج۱س وغیره)

ابن‌غازی

محمد بن احمد - بن محمد بن محمد بن‌علی بی غازی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌غازی** ، از فضلای قرن دهم هجرت و مؤلّف‌کتاب **بغیة‌الطلاب فی‌شرح منیة‌الحساب** میباشدکه درشهر فاس چاپ وشرح منظومهٔ حسابی خودش است و درنهصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۱۹۵مط)

ابن‌الغاسلة

جعفر بن احمد - بن عبدالملك بن مروان اشبیلی، ادیب نحوی لغوی ، مکنّی بـه **ابومروان**، معروف بـه **ابن‌الغاسلة** ، در لغت و معانی شعر و فنون ادب خبیر و درحدیث نیز اطّلاع وافی داشت . وی‌بسال‌چهارصد و سی و هشتم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درگذشت .

(ص ۱۵۲ ج ۷ جم)

ابن‌غانم

علی بن‌محمد - ملقّب به‌**علاءالدین**، معروف‌به **ابن‌غانم**، ازمشاهیر ادبا و شعرای دمشق و شام ، دارای اوصاف حمیده ، خانه‌اش مجمع علما و فضلا بوده و از او است :

لقد غبت عنا واللذی غاب‌محسود ... وانت علی مااخترت من‌ذاك‌محمود
حللنا محلا بعد بعـدك ممحلا ... به کل شئی ما خلا الستر مفقود

درسال هفتصد و سی وهفتم هجرت درگذشت وبرادرش **شهاب‌الدین احمد بن غانم** وپسرش

جمال‌الدین عبدالله بن علی بن غانم نیز از ادبا و شعرا بوده‌اند.

(ص ۶۵۲ ج ۱ س)

ابن‌غانم **علی بن محمد** - بن علی بن خلیل بن غانم، خزرجیّ القبیلة، مقدسیّ الاصل، قاهریّ الولادة والنشأة، **ابن‌غانم** الشّهرة، سعدی عبادیّ النسب، **نورالدین** اللّقب، حنفیّ المذهب، از اکابر فقهای حنفیّه بلکه از مجدّدین آن طریقت در قرن دهمّ هجرت معدود و در کلمات بعضی از ارباب تراجم به **حجت** و **قدوه** و **عالم‌کبیر** و **رأس‌الحنفیه** موصوف است و نسبش به سعد بن عبادهٔ صحابی موصول میباشد واز تألیفات او است:

۱- بغیة‌المرتاد لتصحیح الضاد ۲- شرح‌الاشباه والنظائر ۳- شرح نظم‌الکنز ۴- الشمعة فی‌احکام‌الجمعة. بسال یك هزار و چهارم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درگذشته و رجوع بعنوان **شافعی صغیر** هم نمایند. (ص۲۰۲ ج۲مه‌وغیره)

ابن‌غانم **محمد بن‌عبدالسلام** - بن احمد بن غانم، واعظ مقدسی، ملقّب به **عزالدین**، معروف به **ابن‌غانم**، از اکابر صوفیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- الحدیث (القول‌خل) النفیس‌فی‌تفلیس‌ابلیس درتصوف که‌حاوی‌مذاکرات ومناظرات او با ابلیس بوده و درمصر چاپ شده است **۲- کشف‌الاسرار عن حکم‌الطیور والازهار** که در مصر و قاهره و پاریس چاپ واز زبان‌حال هریك از جماد و حیوان و شکوفه‌ها موعظه و تذکری برای عبرت استفاده‌کرده است. درسال ششصد و شصتم یا هفتاد وهشتم هجرت درگذشت. (کف وص ۱۹۶مط)

ابن‌الغر ذیلاً بعنوان **ابن‌الغز** مذکور است.

ابن‌غراب در اصطلاح رجالی **علی‌بن عبدالعزیز** است.

ابن‌الغرابیلی **محمد بن قاسم** - بعنوان **ابن‌قاسم** خواهدآمد.

ابن‌غرور دراصطلاح رجالی **ابوطالب بن غرور** ازمشایخ‌شیخ‌طوسی‌است.

ابن‌الغضائری **احمد بن‌حسین بن‌عبیدالله** - که کنیه‌اش **ابوالحسین**، به **ابن‌الغضائری** معروف و گاهی به **غضائری** نیز موصوف میباشد از اکابر و ثقات مشایخ امامیّهٔ اوائل قرن پنجم هجرت میباشد که محتاج بتوثیق و تعدیل نمیباشند و این عنوان **ابن‌الغضائری** درصورت نبودن قرینه بدو منصرف و شیخ طوسی و شیخ نجاشی و نظائر ایشان از وی روایت کرده‌اند، اقوال او درکتب رجالیّه در مقابل اقوال اکابر علمای رجال مذکور و درجرح و تضعیف روات معروف بوده وگویند کمتر کسی است از ثقات که از جرح او سالم بماند ودر ردیف احمدین از نخبة‌المقال گوید:

سبط عبیدالله بـن حسین وهو غض عدل بغیر مین

کلمهٔ **غض** درکتب رجالیّه اشاره براو است. وجه نسبت غضائری را هم که لقب جدّش عبیدالله است در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم و درسال چهارصد و یازدهم هجرت وفات یافت.

(ص ۱۳ ت و ۷۹ و ۲۰۶ هب و ۱۷ ج ۵ ذریعه وکتب رجالیه)

ابن‌الغضائری **حسین** - پدر احمدفوق در باب‌اوّل بعنوان **غضائری** مذکوراست.

ابن‌غیاث‌الدین **اختیارالدین** - بن غیاث‌الدین حسینی قاضی هرات، **کتاب اساس‌الاقتباس** که مختصری است در امثال و حکم و اقتباسات لطیفه و بامر سلطان حسین میرزا بایقرا تألیف ودر استانبول و قاهره چاپ شده از او است. وی در سال نهصد و بیست و هشتم هجرت درگذشت.

(ص ۱۹۸ مط)

ابن‌فاتك **مبشر** - بن‌فاتك مصری، مکنّی به**ابوالوفاء**،ملقّب به**محمودالدوله**، معروف به **ابن‌فاتك**، از افاضل ادبا و اطبّا و حکما میباشد که در ادبیّات و فنون متنوعهٔ طبّ و حکمت بی‌نظیر و درتحقیق مطالب علمیّه وحیدعصر خود بوده وازتألیفات او است:

۱- اسرارالطب ۲- الاصطلاحات الطبیة ۳- البدایه در منطق ۴- حکمت الهی

۵- السنة الضرورية ۶- سيرة المستنصر ۷- شرح كتاب منطق ارسطو **۸- العقل والجهل ۹- مختار الحكم و محاسن الكلم** . در اوائل قرن ششم هجرت در قاهره درگذشت .

(ص ۳۵۸ ج ۲ مه)

ابن الفاجر **مبارك بن فاجر-** بعنوان **ابوالكرم مبارك** مذكورداشتیم .

ابن فارس **احمد بن فارس -** بن زكريّا بن محمد بن حبيب، قزوينى رازى، ادیبی است نحوی شاعر لغوی، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسين،** معروف به **ابن فارس،** فارس مضمار نحو و ادبیّات و بسیاری ازعلوم متداوله بود، خصوصاً در لغت که گوی سبقت از دیگران ربوده است . با فقها تحدی کرده و مسائلی در لغت نوشته که ایشان را بدانها راهی نبوده وازفهم آنها عاجز باشند، حریری نیز همین رویّه را از وی اقتباس نموده و درمقامهٔ سی و دویم از مقامات خود یکصد مسئلهٔ فقهیّه بهمان اسلوب نگاشته است . از یتیمة الدهر ثعالبی نقل است که ابن فارس از اعیان علم، جامع لطایف کتاب و شعرا و اتقان و تحقیق علما ، دربلاد جبل مانند ابن لنك بوده است در عراق و ابن خالویه درشام و ابن العلاف درفارس و ابوبکر خوارزمی در خراسان .

ابن فارس در وضع مقامات که معمول به بعضی از ادبای نامی میباشد مبتکر بوده و فضیلت تقدّم بردیگران داشت و بدیع الزمان همدانی معروف که در مقامات نگاری مقتدای حریری است نظم و نسق و اصول مقاماتی را از رسائل ومنشآت همین ابن فارس اقتباس نمود ، بلکه دراوقات اقامت او درهمدان تتلمذش هم کرد چنانچه صاحب ابن عبّاد سابق الذکر نیز ازتلامذهٔ ابن فارس بوده واز وی روایت نموده و صدوق نیز از وی روایت میکند . در معجم الادبا گوید ابن فارس نخست فقیه شافعی بود سپس مذهب مالکی را اختیار نمود لکن قرائن قطعیه قویه تشیّع وی را مبرهن مینماید، چنانچه شیخ طوسی در فهرست خود و ابن شهرآشوب هم در معالم العلما که هردو برای شرح حال مصنّفین و مصنّفات شیعه تألیف شده‌اند بشرح حال وی پرداخته‌اند و ابن داود نیز درکتاب رجال خود در قسمت ثقاتش درج نموده است . در ذریعه (که فهرست مصنّفات شیعه میباشد)

بذکر تألیفات‌او پرداخته ، در اعیان‌الشیعه نیز شرح‌حال اورا نگاشته ودر تنقیح‌المقال هم احتمال عامی بودن اورا تضعیف نموده است . علاوه براینها ، آل‌بویه با آن‌همه تعصّبی‌که نسبت‌بمذهب تشیّع داشته‌اند بمعلّمی‌او تن درداده وازهمدان به ری‌احضارش کردند و این امر نیز مؤیّد مرام میباشد و از اشعار ابن‌فارس است :

وقالوا کیف حالك قلت خیر　　تقضی حاجة و تفوت حاج
اذا ازدحمت هموم‌الصدر قلنا　　عسی یوما یکون لها انفراج
ندیمی هرتی و انیس نفسی　　دفاتر لی و معشوقی السراج

اذا کنت فی‌حاجة مرسلا　　و انت بها کلف مغرم
فارسل حکیما ولا توصه　　و ذاك الحکیم هوالدرهم

قد قال فی‌مامضی حکیم　　ما المرء الا باصغریه
فقلت قول امرء لبیب　　ما المرء الا بدرهمیه
من لم یکن معه درهماه　　لم یلتفت عرسه الیه
و کان من ذله حقیرا　　تبول سنوره علیه

از تألیفات او است :

۱- الاتباع والمزاوجة ۲- اختلاف النحاة النحويين خل) **۳- اخلاق‌النبی ص ۴- اصول‌الفقه ۵- امثلةالاسجاع ۶- الانتصار لثعلب ۷- تفسیر اسماءالنبی‌ص ۸- حلیة الفقها ۹- دارات‌العرب ۱۰- دیوان شعر** که درمصر وبیروت و اروپا چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۳۱۰ و ۳۱۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است **۱۱- ذخائر الکلمات ۱۲- ذم‌الخطاء فی‌الشعر ۱۳- سیرةالنبی ص ۱۴- الصاحبی** یا **فقه‌اللغة** که برای صاحب بن عباد تألیف و درقاهره چاپ ویك‌نسخهٔ خطی‌آن نیز که در سیصد وهشتاد ودویم هجرت نوشته شده در استانبول موجود است **۱۵- العم والخال ۱۶- غریب‌القرآن** یا **غریب اعراب القرآن ۱۷- الفصیح ۱۸- فقه‌اللغة** که‌بنام‌**صاحبی** مذکورشد **۱۹- مجمل‌اللغة** که بااختصارش فوائد بسیاری را مشتمل و صاحب قاموس بذکر اوهام و اشتباهات وی پرداخته ومع‌ذلك‌بسیارش تجلیل مینماید **۲۰- مقاییس‌اللغة ۲۱- مقدمةفی‌النحو ۲۲- مقدمةفی‌الفرائض** وغیراینها .

بسال سیصد و هفتاد و پنجم یا نودم یا نود و سیّم یا نود و پنجم هجرت در حصاری از محلّه‌ای محمدیه نام از ری وفات یافته و درمقابل قبر قاضی علی‌بن عبدالعزیزجرجانی دفن شده است .

(ص ۶۴ ت و ۸۰ هب و ۲۱۵ ج ۱۰ عن و ۳۷ ج ۱ کا و ۵۱۱ ج ۲ مه وغیره)

ابن‌فارس **احمد بن فارس** - بن یوسف بعنوان **شدیاق** نگارش یافته است .

ابن‌الفارسی **محمد بن احمد** - درباب‌اول(القاب) بعنوان **فتال** مذکور است .

ابن‌الفارض **عمر بن علی** - بن مرشد بن علی ، یا عمر بن حسن بن علی بن رشید ، یا عمر بن فارض ، یا عمر بن علی بن فارض، یا عمرو بن علی بن مرشد، اندلسی مغربی ، حموی‌ّ الاصل، مصری‌ّ المسکن والمدفن والولادة، **ابوالحفص** یا **ابوالقاسم** الکنیة ، **ابن‌الفارض** الشّهرة ، **شرف‌الدین** اللّقب ، ازاکابر عرفا و شعرا و مشایخ متصوفه نامدار ، بسیار باتمکین و وقار ، در مجلس او تمامی حضار ساکت و صامت بوده و نزد مصریّین نهایت احترام داشته است . وقت راه رفتن ، مردم ازدحام می‌کردند ودرخواست دعای‌خیر وبرکت می‌نمودند . اوقاتی‌که درمکّهٔ معظّمه اقامت داشته روز و شب بیابان‌گرد بود ، با وحشیان صحرا انس می‌گرفت وبدین معنی اشاره‌کرده است :

وابعدنی عن اربع بعد اربعی — شبابی و عقلی و ارتیاحی وصحتی
فلی بعد اوطانی سکون الی‌الفلا — وبالوحش‌انسی اذمن‌الانس‌وحشتی
اخذتم فؤادی وهو بعضی عندکم — فما ضرکم ان تبتعوه بجملتی

اشعارش بسیار لطیف و ظریف و ملیح وفصیح بود وبس جای شگفت‌است‌که معانی‌دقیقه و رموز ونکات رقیقه عرفان وتصوف را با انواع محسنات لفظیّه ومعنویّهٔ بدیعیّه توأم ساخته است . از اشعار وآثار قلمی ابن‌الفارض است :

۱- **دیوان شعر** که بارها درمصر وبیروت وغیره چاپ‌شده‌است ۲- **قصیدهٔ تائیه صغری** درتصوف‌که چهل و پنج بیت بوده و مطلع‌آن اینست :

نعم بالصبا قلبی صبا لاحبتی — فیا حبذا ذاک الشذاحین هبت

۳- **قصیدهٔ تائیه‌کبری** نیز درتصوف‌که بششصد یا هفتصد وپنجاه بیت مشتمل وحاوی تمامی‌حالات سیر و سلوک و اصطلاحات عرفا و صوفیه ومحل توجه فحول و اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و ازمهمات قصائد مشهوره میباشد ودرایران وبا ترجمهٔ‌آلمانی در وین‌چاپ وحسب‌الامر رؤیائی حضرت رسالت ص نام اولی‌آنراکه **لوائح‌الجنان** و **روائح‌الجنان** بوده به **نظم‌السلوک** تبدیل داده است ۴- **قصیدهٔ فائیه**‌که چهل ونه بیت‌بوده ودرجلد سیم کشکول بهائی مذکوراست ۵- **قصیدهٔ یائیه** .

اقوال ارباب تراجم دربارهٔ وی تفریطا و افراطا مختلف است ، بعضی از ایشان محکوم بفسق ، بلکه زندقه وکفر و الحاد و حلول و اتحادش کرده‌اند و برخی زیاده از حدّش ستوده و غرائب وکرامات بسیاری بدو منسوب واز متبحّرین علوم دینیّه وفنون عرفان وتصوف و سیر و سلوك وطریقت وحقیقت دانسته‌اند وازجملهٔ مجذوبینش شمرده وگویندکه تمامی اشعار خود را درهمان حال جذبه و محو وفنا فی‌الله و بیخودی نظم کرده است ، بلکه جمعی بتشیّع وی رفته و شیخ بهائی هم در چندین جا از جلد سیّم کشکول با ترحم و دعای خیر یادش کرده است و ازبعض ابیات قصیدهٔ تائیه او هم استشمام رایحه تشیّع میشود .

ومن‌مذهبی فی‌الحث بآلال مذهبی   وان ملت یوما عنه فارقت ملتی

گروهی چنانچه طریق احتیاط و سلامت است سکوت ورزیده و قضاوت نکرده‌اند .

وجه‌ابن‌الفارض‌گفتن صاحب‌ترجمه بنوشتهٔ قاضی نورالله بجهت لقب‌فارض داشتن پدرش‌علی میباشدکه درعلم فرائض متخصّص بوده‌است . ابن‌خلّکان نیزگوید فارض‌کسی راگویندکه فروض و وظائف وحقوق لازمه زنان‌راکه برذمّه مردان‌ثابت‌است مینویسد دیگر چیزی نگفته وظاهرآن نیزآن‌است‌که فارض لقب پدرش علی بوده‌است وبهرحال بعضی از ارباب تراجم بهمین جهت اورا عمر بن فارض نوشته‌اند چنانچه درصدرعنوان اشاره‌نمودیم واما عمرو بودن نام‌او فقط در روضات است ودرمدارك دیگر عمرمیباشد .

وفات‌ابن‌الفارض بسال ششصد و سی و دویم هجری قمری درپنجاه وهفت یاهفتاد و هفت سالگی درقاهره مصر واقع شد و درقرافه مدفون گردید ، قبرش معروف و مزار اهل مصر بوده و جملهٔ : **خداآگاه=۶۳۲** مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(کف وص ۶۵۳ ج ۱ س و ۵۰۵ ت و ۴۱۷ ج ۱ کا و ۴۴۹ ج ۲ مه و ۱۳۳ لس و ۴۰ ج ۱ فع و ۸۰ هب و ۳۸۰ ض وغیره)

ابن‌فاضل **محمدبن‌جریر بن‌رستم** - بعنوان‌**طبری‌ابن‌جریرشیعی** مذکور است.

ابن‌الفتی **سلیمان بن عبدالله** - مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌الفتی** ، ادیب نحوی لغوی ، از فضلای قرن ششم هجری ری میباشدکه

علوم ادبیّه را در بغداد از ثمانینی اخذکرد ، باصفهان رفته و درپانصد وهفتاد و پنجم هجرت درآنجا درگذشته واز او است :

تذلل لمن ان تذلل لــه رأی ذاك للفضل لاللبلــه
وجانب صداقه من لم یزل علی الاصدقاء یری الفضل له

(ص۲۵۱ ج۱۱ جم)

ابن‌الفخر **علی بن عیسی** - بعنوان **اربلی** درباب‌اول (القاب) مذکور است .

ابن‌الفرائقی **احمد بن طبیب** - سرخسی ، معروف به **ابن‌الفرائقی** ، ازمشاهیر فصحاء و بلغای عامّه میباشدکه درعلم آثار و سیر هم خبیر، در فنون‌حکمت بصیر، ازمقرّبین معتضد باللّه عباسی، تألیفاتی بدو منسوب وبالحاد و زندقه میگرائیده است . وی درسال دویست و هشتاد و ششم هجرت بامر معتضد مقتول گردید.

(ص ۹۸ ج ۳ جم)

ابن‌فراموز **محمد بن فراموز** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **خسرو** مذکور است .

ابن‌فرحون‌یافرهون **ابراهیم بن‌علی** - بعنوان **برهان‌الدین** درباب‌القاب مذکوراست.

ابن‌فرشته **عبداللطیف بن عبدالعزیز بن‌فرشته** - ملقّب‌به **عزالدین**، معروف‌به **ابن‌فرشته**، فقیهی‌است حنفی محقّق مدقّق ، باکثرت قوۀحافظه مشهور، درحل‌مشکلات‌علمیّه متمهّر، **شرح المنار** و **مبارق‌الازهار فی‌شرح شارق‌الانوار** که هردو در استانبول چاپ شده از تألیفات‌او بوده‌است‌که اوّلی دراصول فقه وشرح‌کتاب منارا بوالبرکات‌نسفی‌است . صاحب‌ترجمه درسال‌هشتصد وهشتاد وپنجم هجرت درگذشت و ازآن روکه فرشته بپارسی **مَلَكْ** (بفتح لام) را گویند به **ابن ملك** نیز معروف است .

(ص ۱۰۷ فوائدالبهیه و متفرقه)

ابن‌الفرضی **عبدالله بن‌محمد** - بن یوسف بن نصر فرضی‌ازدی اندلسی‌قرطبی، مکنّی به **ابوالولید** و **ابومحمد**، معروف به **ابن‌الفرضی** ، فقیه

محدّث حافظ رجالی قاضی ادیب شاعر، از افاضل اوائل قرن پنجم هجری شهر قرطبه از بلاد اندلس بوده و مدتی در شهر بلنسیه ازآن نواحی قضاوت نموده است و از تألیفات او است :

۱- اخبار شعراء اندلس ۲- تاریخ علماء اندلس ۳- المؤتلف والمختلف

عاقبت دراثر دعای خودکه دست براستار کعبه ، توفیق شهادت را از درگاه خداوندی مسئلت نموده بوده روز دوشنبه ششم شوال چهارصد و سیّم هجرت درپنجاه ودو سالگی مقتول بر بریان شد ، سه روز بهمان حال در خانهٔ خود مانده و شکل و صورتش تغییر یافت ، بعد ازآن بی‌غسل و نماز وکفن بخاکش سپردند و از او است :

اسیر الخطایا عند بابك واقف	**علی وجل مما به انت عارف**
یخاف ذنوبا لم یغب عنك غیبها	**ویرجوك فیها وهو راج و خائف**
فیا سیدی لاتخزنی فی‌صحیفتی	**اذانشرت یوم‌الحساب والصحائف**
وکن مونسی فی‌ظلمة القبر عندما	**یصد ذووالقربی و یجفو الموالف**

(ص ۲۹۰ ج ۱ کا و ۳۲۱ ج ۱ ع و ۶۵۳ ج ۱ س)

ابن‌فرقد دراصطلاح رجالی، هریك‌از داود وعبدالمجید وعبدالرحمن و یزید اولاد فرقد است وبا نبودن‌قرینه ظاهراً آخری مراد است.

ابن‌فرکاح **عبدالرحمن** - بن ابراهیم بن‌سباع عزازی ، ملقّب به **تاج‌الدین،** از اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه برمعاصرین خود مقدّم بود ، در سال ششصد و نودم هجرت در دمشق شام درگذشته ودر مقبرهٔ باب‌الصغیر دفن شد .

(ص ۱۷ ج ۵ فع)

ابن‌فرهون **همان‌ابن‌فرحون** - سابق‌الذکر است‌که با های‌هوزّش نوشته‌است .

ابن‌الفریعة حسان بن ثابت سابق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند.

ابن‌الفصیح **احمد بن علی بن‌احمد** - همدانی ، ملقّب به **فخرالدین،** مکنّی به **ابوطالب** ، معروف به **ابن‌الفصیح** ، از اکابر علمای حنفیّه و جامع علوم عقلیّه و نقلیّه میباشد . ریاست مذهبی درعهد خود بدو منتهی و درمقبرهٔ

ابوحنیفه تدریس میکرده است . **نظم السراجیة** درفرائض و**نظم الکنز** و **نظم المنار** دراصول فقه و **نظم النافع** ازآثار قلمی او است . بسال هفتصد، و پنجاه و پنجم هجری قمری در هفتاد وپنج سالگی درگذشت .

(ص ۲۶ فوائدالبهیة)

ابن‌فضال (بصیغهٔمبالغه) - دراصطلاح‌رجالی، عنوان چندتن‌ازاولاد فضال بن عمر بن ایمن از موالی عکرمة بن ربعی میباشد :

۱- احمد بن حسن بن علی بن‌فضال ۲- حسن بن علی بن‌فضال که این‌عنوان در وی مشهورتر از دیگران است **۳- علی بن حسن بن علی بن فضال ۴- علی بن فضال ۵- محمد بن حسن بن‌علی بن‌فضال** . با اینکه مذهب فطحی داشته‌اند از موثقین روات میباشند ، روایات ایشان محل اعتماد بوده و بعضی از ایشان ازآن مذهب منصرف و بعقائد حقّهٔ امامیّه معتقد شده‌اند و تمامی مراتب را موکول بکتب رجالیّه میدارد .

ابن‌الفضل **هبةالله بن فضل** - بعنوان **ابن‌القطان** خواهدآمد .

ابن‌فضل‌الله **احمد بن یحیی** - یا محیی‌الدین بن فضل‌الله بن احمد بن یحیی عدوی مصری ، عمریّ النسب ، شهاب‌الدین اللّقب ، **ابوالعباس** الکنیة ، کاتب دمشقی و ابن‌فضل‌الله الشّهرة ، ازافاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه در ادبیّات و شعر و انشا وحید عصر خود بود ، در هیئت و اسطرلاب و تاریخ و جغرافیا خصوصاً درتاریخ هند و ترک و مغول نیز دستی توانا داشته و از تألیفات او است :

۱- الدعوة المستجابة ۲- دمعةالباکی و یقظةالساهی ۳- سفرة السافر ۴- صبابة المشتاق در مدایح نبویه **۵- فواضل السمر فی‌فضائل آل عمر** که چهار مجلد است **۶- مسالک الابصار فی‌ممالک‌الامصار** که بیست‌جلد بزرگ‌است **۷- نفحةالروض** وبسال هفتصد و چهل و نهم هجری قمری در چهل و نه سالگی در مصر درگذشت .

(کف و ۶۵۴ ج ۱ س)

ابن‌الفقیه **احمد بن فقیه** - یا احمد بن محمد بن‌اسحق بن‌ابراهیم‌همدانی، طباطبائی، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌الفقیه**، در اوائل قرن چهارم هجرت از اکابر جغرافیّین و اهل ادب بوده وازتألیفات او است:

کتاب البلدان یا **مختصر کتاب البلدان** که در لیدن چاپ و بعداز وفات معتضد شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹ھ ق = **رعط**) تألیف شده و بجز موارد نادره نامی از بغداد نبرده و فقط بلاد عظیمه را ذکر کرده است . سال وفاتش بدست نیامد و نام اورا درقاموس الاعلام احمد بن فقیه نوشته و ظاهر آن است که پدرش محمد ، ملقّب به فقیه بوده است .

(ص ۷۹۰ ج ۱ س و ۲۰۳ ج ۲ ع و ۱۹۹ ج ۴ جم)

ابن الفقیه

عبدالواحد بن ابراهیم- مکنّی به **ابومنصور** ومعروف به **ابن الفقیه** از مشاهیر محدّثین و ادبا بوده واز او است :

و من العجائب ان قلبی یشتکی شوقا الیك و انت فیه مقیم

در سال ششصد و سی وششم هجری قمری در گذشت .

(ص ۶۵۴ ج ۱ س)

ابن فلاح

منصور - بن فلاح بن محمد یمنی نحوی ، معروف به **ابن فلاح**، ملقّب به **تقی الدین**، از ادبای قرن هفتم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- الکافی که دلالت بمعرفت وی دراصول فقه هم دارد چنانچه درروضات گفته و ظاهر کشف الظّنون آنکه کافی ابن فلاح درنحو است ودور نیست که دو کتاب کافی نامداشته باشد **۲- المغنی** درنحو و درسال ششصد و هشتادم هجرت درگذشت .

(کف و سطر ۳۴ ص ۴۵۶ ت)

ابن الفناری

محمد بن حمزة - درباب القاب بعنوان **فناری** محمد مذکوراست.

ابن فندق

علی بن زید - درباب القاب بعنوان **بیهقی علی بن زید** مذکوراست.

ابن فورجه

محمد بن حمد - بن محمد بن عبدالله بن محمود بن فورجه ، یا محمد بن حمزة بن فورجه ، یاآنکه نام ونسبش موافق روضات حمد بن محمد بن عبدالله بن فورجه میباشد . بهرحال دراصل بروجردی ویا بقول ثعالبی اصفهانی بوده ودر ری اقامت داشت ، ادیبی است فاضل نحوی لغوی ازافاضل قرن پنجم

هجرت که در نظم و نثر مبرّز بوده واز تألیفات او است :

۱- التجنی علی ابن‌جنی ۲- الفتح علی ابی‌الفتح ابن‌جنی که در رد شرح متنبی ابن‌جنی بوده واز اشعار او است :

ایها القاتلی بعینیه رفقا	**انما یستحق ذامن قلاکا**
اکثر اللائمون فیك عتابی	**انا واللائمون فیك فداکا**
ان لی غیرة علیك من اسمی	**انه دائما یقبل فاکا**

در روضات این شعر را هم مؤید **حمد** بودن نام او گرفته‌است .

ولادت او در ذیحجهٔ سال سیصد و سی تمام بوده و سال وفاتش بدست نیامد و بقول کشف‌الظّنون و ثعالبی درسال چهارصد و بیست وهفتم زنده بوده است . اما زنده بودن‌او درسال‌چهارصد وپنجاه وپنجم هجرت چنانچه درمعجم‌الادبا میباشد مستبعداست.

لفظ فورجه ، بتصریح روضات، بضمّ فا و سکون واو و فتح و تشدید رای‌بی‌نقطه است ، لکن در قاموس‌الاعلام با زای نقطه‌دار نوشته شده است .

(کف وص ۱۸ ج ۱۸ جم و سطر ۳۶ ص ۲۶۲ ت و ۶۵۴ ج ۱ س)

ابن‌فورك **محمد بن حسن** - یا حسین بن فورك (بروزن دوزخ) ادیب‌نحوی فاضل متکلّم اصولی عارف واعظ زاهد اصفهانی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌فورك** ، مدتی در عراق مشغول تدریس بوده پس به ری رفت ، اخیراً بحسب درخواست کتبی اهالی نیشابور بآن نواحی عزیمت کرد ومورد محبّت و اخلاص فوق‌العاده گردید . برای او خانه و مدرسه تهیه‌کردند او نیز در اثر قدردانی اهالی بنشر بسیاری ازعلوم متنوعه موفق شد . برای مناظرهٔ مذهبی‌بغزنه دعوت‌گردید، در اثنای مراجعت در سال چهارصد و ششم یا چهل و ششم هجرت مسموماً درگذشت و جنازه‌اش بنیشابور نقل و درمحلّهٔ حیره مدفون شد .

قبرش معروف و مزار و بقرینهٔ معاصر بودن او با صاحب ابن‌عبّاد (متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**)چنانچه بعضی ازاجلّه نوشته‌اند تاریخ‌اوّلی مذکور اقرب‌بصحت‌است. از تألیفات او است : **المشکل فی‌الحدیث** ویك نسخه ازآن‌که درسال ششصد وهفتم‌هجرت

نوشته شده برقم ۶۲۸ درخزانهٔ بانگی‌فور موجود است وغیراین‌که تا **صد تألیف** دراصول فقه و اصول دین و معانی قرآن وموضوعات دیگر بدو منسوب میباشد و رجوع بعنوان اسفراینی ابراهیم بن محمد بن ابراهیم نیز نمایند .

(ص ۶۵۴ ج۱س و ۸۱هب و۷۱۴ت و۵۶ ج۲کا و۴۴ و ۶۴ تذکرةالنوادر)

ابن‌الفوطی **شیخ عبدالرزاق** - بن احمد بن محمد بن محمد بن احمد بن عمر بن محمد بن محمود بن احمد بن محمد بن مفضل بن‌عباس بن عبدالله بن معن بن زائده شیبانی ابن‌الصابونی ، مروزیّ الاصل ، بغدادیّ المسکن، **ابوالفضل** الکنیة ، **ابن‌الفوطی** الشّهرة ، **جمال‌الدین** یا**کمال‌الدین** اللّقب ، نسبش موافق آنچه از درر کامنه نقل شد با دوازده واسطه به معن بن زائده میرسد وچنانچه از نسب مذکور روشن میگرددگاهی به **ابن‌الصابونی** هم متّصف بلکه درقاموس‌الاعلام فقط‌بهمین عنوان مذکورش داشته است بهرحال وی از مشاهیر محدّثین و مورّخین و افاضل ادبای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه درمنطق و علوم اوائل و فنون حکمت خبیر، ذهنی نقّاد و طبعی وقّاد داشت ، بهردو زبان عربی و فارسی شعر خوب میگفت ، خطّش نیز بسیار ممتاز و خوب و مانند خط خطّاط شهیر ابن‌البواب بوده است . وی در عداد مشاهیرخطّاطین معدود وبسیارسریع‌القلم بود، روزی چهارجزوه با خط خوب مینوشت، بسا بودی‌که برپشت خوابیده و دست بطرف سقف خانه کتابت میکرد وبسیاری ازکتب قدیمه را با خط ملیح خود استنساخ کرده است . یك‌نسخه ازکتاب خریدةالقصر عماد کاتب‌که با خط ابن‌الفوطی و چهار مجلّد بزرگ بوده بدست ابن‌حجر رسید ، اتحاف صاحب یمنش‌کرده و بانعامات بسیاری نایل‌گردید .

ابن‌الفوطی در فاجعهٔ بغداد و تسلّط مغول اسیر شد و باستخدام ازطرف خواجه نصیر طوسی موفق‌آمد ، سالها ازآن یگانه فیلاسوف اسلامی تتلمذکرده و اساس منطق و فلسفه و علوم متنوعه را متقن داشت ، مدتی هم مباشرکتابخانه و خزانهٔ رصد مراغه (که چهارصد هزارکتاب داشته) گردید ، بعد ازمراجعت ببغداد نیز تاآخرعمرکتابدار

مدرسهٔ مستنصریهٔ آنجا بود اینك بمطالعات کتب بسیار تاریخی وغیره موفق شد و بالخصوص در تراجم احوال اکابر و تواریخ و اخبار و سیر باطّلاعات وافره نائل آمد و تألیفات طریفه‌ای در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت :

۱- تاریخ الحوادث من آدم الی خراب بغداد ۲- تذکرة الرصد که تواریخ رصدخانهٔ شهر مراغهٔ آذربایجان ایران راکه بفاصلهٔ یك سال از فتح بغداد ازطرف خواجه نصیرالدین طوسی تأسیس یافته بوده حاوی وفوائد علمیه وتاریخیه بسیاری را مشتمل است **۳- تلخیص مجمع الاداب** ذیل که از انفس کتب بوده و یك نسخه فوتوگرافی آن درکتابخانهٔ معارف بغداد موجود است **۴- تلقیح الافهام فی المختلف والمؤتلف** که مجدول است **۵- الحوادث الواقعة** (الجامعة خل) **والتجارب النافعة فی الماة السابعه** که در بغداد چاپ و حاوی بعضی از وقایع مهمه قرن هفتم است **۶- درر الاصداف فی غرر الاوصاف** که بترتیب مراحل وجود از مبدأ تا معاد مرتب وبیست مجلد است **۷- الدرر الناصعة فی شعراء الماة السابعة ۸- مجمع الاداب فی معجم الاسماء والالقاب ۹- معجم الشیوخ** وغیرها .

وفات ابن فوطی در سیّم محرّم هفتصد و بیست و سیّم هجری قمری درهشتاد ویك سالگی در بغداد واقع و درمقبرهٔ شونیزیه مدفون گردید . ظاهر بعض کلمات ذریعه آنکه صابونی لقب جدّش محمد بوده و ابن صابونی گفتن او نیز بهمین جهت است . **فوطی** هم که با فای مضمومه میباشد (نه با قاف یا غین نقطه‌دار چنانچه بعضی توهّم کرده‌اند) لقب جدّ مادری او میباشدکه لنگی وفوطه فروش بوده‌است . اما مذهب او بزعم بعضی معتزلی شافعی بوده ولکن صاحب ذریعه بتشیّع وی رفته وشاید تتلمذ وشدّت اهتمام او بحال خواجه و ارتباط او با علمای شیعه نیز قرینه تشیّع باشد و قضاوت موکول بکتب دیگر است .

(کف و ذریعه وص ۶۴۰ ج ۱ س و ۳۶۴ ج ۲ کمن)

ابن الفوطیة

محمد بن عمر بن عبدالعزیز - بعنوان **ابن القوطیة** (با قاف) خواهد آمد .

ابن فهد

احمد - بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس احسائی مقری، ملقّب به **شهاب الدین** ، معروف به **ابن فهد** ، از ثقات علما وفقهای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت واز تلامذه شیخ احمد **ابن المتوج** بحرانی آتی الذکر بوده

وازتألیفات او است : **خلاصة التنقیح فی المذاهب الحق الصحیح** که درفقه امامیّه ودومجلّد بزرگ و شرح ارشاد علاّمهٔ حلّی است و جلد دویم آن که از نکاح تا آخر دیات میباشد بنظر صاحب ذریعه رسیده است و مؤلف درآخرآن خود را بدین روش معرفی مینماید این کتاب خلاصة التنقیح بدست مؤلف خود احمد بن محمد بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس در بیست و سیّم رمضان هشتصد و ششم هجرت بپایان رسید وبنابراین، این ابن‌فهد نیز مثل ابن‌فهد حلّی مذکور ذیل احمد پسر محمد بن‌فهد میباشد چون دراسم و زمان و اساتید ومشایخ روایت و اشتهار بابن‌فهد و تألیف شرح ارشاد متحد ومشترک هستند لذا در اغلب موارد منشأ اشتباه اسمی شده و هردو را یکی پنداشته وکتاب خلاصة التنقیح مذکور را از ابن‌فهد مذکور ذیل دانند لکن علاوه برتألیفات ایشان قیود مقری و احسائی و لقب شهاب‌الدین و نبودن کنیه و پدر بودن فهد در اینجا و حلّی و اسدی ولقب جمال‌الدین وکنیهٔ ابوالعباس داشتن و جد بودن فهد درابن‌فهد حلّی ذیل درامتیاز و تعدّد ایشان کافی و علاوه برهمهٔ اینها صاحب ترجمه (ابن‌فهد احسائی) در حلّه معروف و ابن‌فهد حلّی ذیل درکربلا مشهور است . سال وفات و مشخّص دیگری از همین ابن‌فهد احسائی بدست نیامد .

(ذریعه و تنقیح‌المقال وص ۲۱ ت و ۲۳۸ ج ۱۰ عن وغیره)

ابن‌فهد

احمد - بن محمد بن فهد اسدی حلّی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌فهد** ، ازاکابر و اعیان علمای امامیّهٔ قرن نهم هجرت میباشدکه فقیه فاضل محدّث کامل عابد زاهد ثقه و صالح مرتاض ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، در فضائل وکمالات ظاهر و باطن و لفظ و معنی و علم و عمل و فضل و عرفان و زهد و تقوی شهرهٔ آفاق میباشد و تألیفات او بهترین معرّف تمامی مقامات علمی و عملی وی بوده و حاکی از بعض عوالم دیگرش نیز میباشد :

۱- آداب‌الداعی ۲- الادعیة والختوم ۳- استخراج الحوادث و بعض الوقایع

المستقبلة من کلام امیرالمؤمنین ع فی‌ما انشأه فی‌صفین بعد شهادة عمار بن یاسر که خروج چنگیزخان و ظهور شاه اسمعیل صفوی و پاره‌ای اسرار علوم غریبه و وقایع آینده را حاوی و همهٔ آنها را از کلام معجز نظام حضرت علی ع که در صفین بعداز شهادت عمار یاسر فرموده استنباط کرده است . موافق آنچه از ریاض العلما و مجالس المؤمنین نقل شده سید محمد بن فلاح مشعشعی (متوفی بسال ۸۷۰ هـ ق = **ضع**) که از تلامذهٔ ابن فهد و جد اعلای سید علیخان حویزی سابق الذکر میباشد ببعضی از آنها اطلاع یافت و بواسطهٔ اعمال آنها درغرض شخصی وهوا وهوس نفسانی منتهی بالحاد و اظهار دعاوی باطله گردید **۴- اسرار الصلوة ۵- تاریخ الائمة ۶- التحریر** در فقه **۷- التحصین فی صفات العارفین من العزلة والخمول بالاسانید المتلقاة عن آل الرسول ۸- ترجمة الصلوة** دربیان معانی اقوال و افعال نماز **۹- تعیین ساعات اللیل و تشخیصها بمنازل القمر ۱۰- جامع الدقائق وکاشف الحقائق** که نام دیگر مهذب مذکور ذیل است **۱۱- الدر الفرید فی التوحید ۱۲- الدر النضید فی فقه الصلوة ۱۳- شرح ارشاد علامه** که نامش **المقتصر** است **۱۴- شرح الفیهٔ شهید ۱۵- عدة الداعی و نجاح الساعی** که درایران چاپ وسه نسخهٔ خطی آن نیز بشماره‌های ۲۱۳۷ و ۲۱۳۸ و ۲۱۴۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است **۱۶- فقه الصلوة ۱۷- کفایة المحتاج فی مسائل الحاج ۱۸- اللمعة الجلیة فی معرفة النیة ۱۹- المسائل البحرانیات ۲۰- المسائل الشامیات ۲۱- مصباح المبتدی و هدایة المهتدی** (المقتدی خا) **۲۲- المقتصر فی شرح الارشاد ۲۳- الموجز الحاوی ۲۴- المهذب البارع فی شرح المختصر النافع .**

گویندکه ابن فهد حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دیدکه دست در دست علم الهدی بود ، هردو لباس حریر سبزرنگ دربرداشتند، در روضهٔ مطهّرهٔ علویه سیر میکردند، ابن فهدسلام کرد وبعدازجواب سلام، علم الهدی گفت: **اهلا بناصرنا اهل البیت** سپس اسامی تألیفات اورا استفسار نمود، بعداز ذکرآنها فرمودکتاب دیگری که مشتمل برتحریر مسائل و تسهیل طرق و دلائل باشد تألیف داده و بدین جمله : **بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله المقدس بکماله عن مشابهة المخلوقات** افتتاح کن ابن فهد گوید بعد از بیداری کتاب **تحریر** را تألیف کرده و بهمان جمله افتتاح نمودم . نیز ازکتاب تکملة الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی نقل است که ابی فهد در زمان میرزا اسبند ترکمان، والی عراق با علمای عامّه مناظرهٔ مذهبی کرد و ایشان از جواب درماندند ، والی نیز بهمین جهت شیعه شده و خطبه و سکّه را بااسامی ائمهٔ معصومین ع مزیّن گردانید .

وفات ابن‌فهد بسال هشتصد و چهل و یکم هجری قمری درهشتاد و پنج سالگی درکربلای معلّی واقع شد ، قبر شریفش نزدیك خیمه‌گاه معروف ، کراماتی ازآن منقول و محل تعظیم و تبرّك اهل تقوی‌بوده و ازباطن وی استمداد می‌نمایند . صاحب ریاض نیز مکرّر بزیارتش رفته و تبرّك می‌جسته است و درنخبة‌المقال گوید :

و احمد بن فهد الحلی اجل مقبضه(الخیر = ۸۴۱)وعمره(نهل= ۸۵)

(ذریعه وص ۲۰ ت و۸۱ هب و ۲۲۶ ج ۱ مه و تنقیح‌المقال و۲۳۸ ج۱۰عن وغیره)

ابن‌فهد **محمود بن سلیمان بن‌فهد** - درباب اول بعنوان **شهاب‌الدین محمود** مذکوراست .

ابن‌فیروز **معروف بن فیروز** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **کرخی معروف** مذکوراست .

ابن‌فیره **قاسم بن‌فیره**- درباب‌اول(القاب)بعنوان **شاطبی قاسم** مذکوراست.

ابن‌قائد **محمد** - بن قائد اوانی ، از مریدان شیخ عبدالقادر گیلانی و از اکابر عرفا و صوفیّه میباشدکه شیخ ، اورا **معربدالحضرة** گفته واز **منفردین** اش میشمرده است . منفردین در اصطلاح ایشان جماعتی را گویندکه از قطب خارج و بی‌واسطهٔ قطب از درگاه فیّاض حقیقی اخذ فیض نمایند ، حضرت خضر وحضرت‌خاتم‌الانبیاء ص را هم پیش‌از بعثت ازایشان دانند. ابن‌قائددرسال پانصد وهفتاد وششم‌هجرت درگذشت وهریك ازدوجملهٔ : **محمدآفتاب = ۵۷۶ و سردارعالی = ۵۷۶** مادّهٔ‌تاریخ‌او است . **اوانی** منسوب به موضع **اوان** نامی‌است نزدیکی‌مدینه ویا شهرکی اوانا نامی است از توابع دجیل در ده فرسخی بغداد .

(صد وص ۱۰۵ ج ۱ خه و ۳۹۱ ج ۲مه)

ابن‌قاسم **عبدالرحمن بن‌قاسم** - بعنوان **عتقی** درباب‌القاب‌نگارش‌یافته‌است.

ابن‌قاسم **محمد بن قاسم** - فقیه‌شافعی‌غزی، مکنّی‌به **ابوعبدالله** ، ملقّب‌به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌قاسم** و **ابن‌الغرابیلی** ، از تلامذهٔ

جلال‌الدین محلی میباشدکه ولادتش در شهر غزّه (بروزن مکّه) در اقصای بلاد شام در دوفرسخی عسقلان واقع شد وبسال نهصد وهیجدهم هجری درگذشت. **کتاب فتح‌القریب المجیب فی‌شرح الفاظ التقریب** که بارها درمصر وقاهره چاپ شده تألیف او است واصل کتاب تقریب از ابوشجاع اصفهانی‌است. (ص ۱۴۱۶مط)

ابن‌قاسم

محمد بن محمد - بن حسن بن قاسم سیدحسینی عاملی جزینی عیناثی، معروف به **ابن‌قاسم**، محدّث حافظ واعظ جلیل‌القدر عالم فاضل صالح عابد زاهد ادیب شاعر، از اسباط شهید ثانی و از افاضل قرن یازدهم هجرت میباشدکه مادر مادرش دختر شهید بوده واز تألیفات او است:

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌المواعظ العددیة** که درنهم رجب هزار وشصت وهشتم هجرت‌تألیف آن خاتمه یافته است ۲- **ادب‌النفس** ۳- **حدائق‌الابرار و حقائق‌الاخبار** که درهزار وهشتاد و یکم هجرت تألیف شده است ۴- **فوائدالعلما وفرائدالحکما** ۵- **المنظوم‌الفصیح والمنثور الصحیح** (الصریح خل) و اشعار بسیاری در موعظه‌گفته واز او است:

المرء لایجزی بغیر سعیه	**اذ لیس للانسان الا ماسعی**
و اعلم بان‌کل من فوق‌الثری	**لابد من مصیره الی البلاء**
وکل الی‌الله الامور تسترح	**وعد الی مدح‌الحبیب المجتبی**
و اثن علی اخیه و ابن‌عمه	**قسیم دارالخلد حقا و لظی**
والحسن‌المسموم ظلماً والحسیـ	**ـن السید السبط شهید کربلا**

سال وفاتش بدست نیامد. (ذریعه وص ۸۲هب وغیره)

ابن‌القاص

احمد بن ابی‌احمد قاص - یا ابی‌احمد بن القاصّ طبری، فقیه قاضی واعظ شافعی، مکنّی به **ابوالعباس**، معروف‌به **ابن‌القاص**، از اکابر فقهای شافعیّه میباشد. نخست فقه را در بغداد از ابن‌سریج اخذ کرد، پس بسمت قضاوت بموطن‌خود طبرستان رفت ودرآنجا بنشر علوم‌پرداخت. کتاب **ادب‌القاضی** و **تلخیص** و **دلائل‌القبلة** و **المفتاح والمواقیت** تألیفات وی میباشند. عاقبت بسال‌سیصد و سی و پنجم یا ششم هجری در بلدهٔ طرسوس در اثنای موعظه درگذشت و پدر یا جدّش

بجهت قصه‌خوانی معروف به **قاص** بوده است .

(ص۱۸ ج ۱ کا و ۴۱ ج ۱ فع و ۱۰۳ ج ۲ طبقات‌الشافعیه وغیره)

ابن‌القاضی — **احمد بن محمد بن ابی‌العافیه** - فقیه مورّخ ضابط ، معروف به **ابن‌القاضی** ، از افاضل عامّهٔ قرن یازدهم هجری بوده و از تألیفات او است :

۱- **جذوة‌الاقتباس فی‌من‌حل من‌الاعلام بمدینة فاس** که درفاس چاپ‌شده‌است ۲- **درة الحجال فی‌اسماء الرجال** که متمم تاریخ ابن‌خلّکان است . وی بسال هزار وبیست وپنجم هجرت درشصت وپنج‌سالگی درگذشت . (ص ۳۰۹مط)

ابن‌القاضی — **مظفر بن عبدالرحمن** - یا مظفّر بن عبدالسلام بن عبدالرحمن بعلبکی دمشقی ، ملقّب به **بدرالدین**، ازآن روکه پدرش قاضی بعلبك بوده به **ابن‌قاضی** معروف ، از اطبّای نامی اواسط قرن‌هفتم هجری دمشق‌میباشد که دراثر مهارت علمی و عملی نزد ملوك و اکابر بسیار محترم، بریاست‌کل اطبّای‌آن دیار منصوب بوده واز تألیفات او است :

۱- **کتاب‌الملح** درطب ۲- **مفرح‌النفس**. وفاتش بعدازسال‌ششصدو‌پنجاهم‌هجرت‌است.

(کف وص ۲۵۰ ج ۱ مر و ۱۲۵۵ ج ۲ س)

ابن‌قانع — **عبدالباقی**- بن‌قانع بن‌مرزوق بغدادی، حافظ، مکنّی به **ابوالحسین**، معروف به **ابن‌قانع** ، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه و مؤلف کتاب **معجم‌الشیوخ** بوده و بسال سیصد و پنجاه و یکم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درگذشت .

ابن‌قایماز — **محمد بن‌احمد** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **ذهبی** مذکور است.

ابن‌قبة — **محمد بن عبدالرحمن** - بن‌قبهٔ‌رازی، مکنّی‌به **ابوجعفر**، معروف به **ابن‌قبة**، فقیه متکلّم عظیم‌الشأن ، از اعیان مشایخ و علمای امامیّه و اعاظم و حذّاق متکلّمین شیعه اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه با کلینی

(متوفی بسال ۳۲۹ھ ق = **شکط**) و با ابوالقاسم کعبی بلخی سابق‌الذکر (متوفی بسال ۳۱۷ھ ق = **شیز**) که از رؤسای معتزلهٔ بغداد بوده‌اند معاصر، در بدایت حال معتزلی مذهب، از تلامذهٔ کعبی مذکور بوده و اخیراً مستبصر گردید و بعقائد امامیّه معتقد شد و با استاد مذکورخود ابوالقاسم بلخی کعبی بمقام‌معارضه برآمد و**چندکتاب در اثبات‌امامت** موافق‌عقیدهٔ اثنی‌عشریّه تألیف کرد ومشهورترین آنها کتابی‌است **انصاف** نام‌که‌ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه، شیخ مفید هم درکتاب عیون ومحاسن و اکمال‌الدین وسید مرتضی در فصول و شافی ازآن‌کتاب روایت میکنند. شیخ‌ابوالحسن محمد بن بشرسوسنجردی (که شرح حالش را بعنوان **حمدونی** نگارش داده‌ایم) گوید‌که بعد از زیارت حضرت رضا ع ببلخ رفته و باابوالقاسم بلخی‌که سابقهٔ آشنائی داشتیم وارد شدم، کتاب **انصاف** مذکور ابن‌قبه هم بامن بود، ابوالقاسم آنرا دیده و ردّی بنام مسترشد برآن نوشت، آنرا در ری بنظر ابن‌قبه رسانیدم او هم ردّی برآن نوشته و بـه **مستثبت** موسوم داشت، آنرا نیز در بلخ پیش ابوالقاسم بردم ابوالقاسم نیز کتابی بنام **نقض‌المستثبت** در ردّ آن تألیف‌کرد، آنرا نیز برداشته وعازم ری شدم‌که بنظر ابن‌قبه برسانم ولی پیش‌ازملاقات وفات یافته بود. بنابراین وفات ابن‌قبه پیش از سال سیصد و هفدهم هجرت (که تاریخ وفات ابوالقاسم است) میباشد. در اعیان‌الشیعه هم گوید‌که وفات ابن‌قبه در اوائل قرن چهارم هجرت بوده واز تألیفات ابن‌قبه است:

۱- الامامة ۲ و۳- الانصاف و **التعریف** هردو درامامت وغیراز اولی‌هستند **۴- الرد علی ابی‌علی الجبائی ۵- الرد علی‌الزیدیة ۶- المستثبت** که فوقاً ذکر شد. **اما لفظ قبه** بنابرآنچه از علاّمهٔ حلّی نقل شده بکسر قاف و تخفیف با ضبط کرده واز بعضی ضمّ و تشدید نقل شده و درفهرست ابن‌الندیم با کسر و تشدید نوشته است (بدون ضبط).

ابن‌قته

سلیمان - بن قتهٔ قرشی، شاعر تابعی شیعی، از موالی بنی‌تمیم بوده و ابیاتی در مرثیهٔ حضرت امام حسن مجتبی ع گفته‌است. اولین‌کسی میباشد‌که حضرت امام حسین ع و شهدای‌کربلا را مرثیه‌گفته‌است، چنانچه

بعد از شهادت آن‌حضرت گذارش بکربلا افتاد ، همینکه مصارع شهدا را دید ازکثرت گریه مشرف بموت شد و این ابیات را انشا نمود :

و ان قتیل الطف من آل‌هاشم اذل رقابا من قریش فذلت

مررت علی ابیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت

تاآخر که هفت بیت است وبعضی این‌اشعار را بابورامح خزاعی نسبت داده‌اند لکن‌موافق نقل‌معتمد درمناقب ابن‌شهرآشوب و مقاتل‌الطالبیین ابوالفرج از ابن‌قته میباشند . **قته ،** بروزن مکّه نام مادر سلیمان است و نام‌پدرش معلوم‌نشده وسال وفاتش هم بدست‌نیامد .

(تنقیح‌المقال وص ۸۲ هب وغیره)

ابن‌قتیبه **سعید بن مسلم -** بن قتیبة بن مسلم بن عمرو ، بصریّ‌الاصل ، خراسانیّ‌المسکن، باهلیّ‌القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن قتیبة** الشّهرة ، از محدّثین اواخر قرن دویم و اوائل قرن سیّم هجرت میباشدکه درحدیث و علوم عربیّه خبیر بود ،گوید در اثنای سفر حج با خیمه وخرگاه از بادیه عبورمیکردم یك اعرابی را دیدم‌که بردر خیمهٔ خود ایستاده با دقت تمام درخیمه وخرگاه من نگاه میکند و پرسیدکه اینها مال‌کیست گفتم مال مردی است از قبیلهٔ باهله ،گفت باللّه‌گمان ندارم‌که خدایتعالی اینهمه نعمت را بیك مرد باهلی داده باشد پس چون طعن اعرابی را نسبت بدان قبیله دیدم بدوگفتم آیا دوست داری‌که اینهمه خیمه و خرگاه مال تو بوده و باهلی باشی ؟ سوگند یادکردکه نه ، گفتم آیا دوست داری‌که تو امیرالمؤمنین بوده واز اهل‌آن قبیله باشی ؟ باز اکیداً استنکاف نمود، گفتم دوست داری‌که باهلی‌بوده و بهشتی باشی ؟ گفت قبول دارم بشرط اینکه اهل بهشت باهلی بودن مرا ندانند پس یك‌کیسه درهم‌که همراه داشتم بدان اعرابی دادم او نیزقبول‌کرده و اظهار امتنان نمود که محل حاجتش بوده است، پس‌گفتم‌که من باهلی هستم فوراًکیسه را بسویم انداخت، گفتم بااین‌حاجتی که داری چرا ردّ میکنی گفت خوش‌ندارم‌که درموقع‌ملاقات‌پروردگار مردی باهلی را حقی در ذمّهٔ من‌باشد .

ابن‌قتیبه‌گویدکه این قضیه را بمأمون عباسی نقل‌کردم ازخنده بپشت افتاده واز

کثرت صبر من تعجب کرده وصد هزار درهم بمن جایزه داد باری چنانچه ازاین قضیه هم استکشاف میشود عرب از انتساب بقبیلهٔ باهله استنکاف تمام دارد اینک گفته‌اند :

ولو قیل للکلب یا باهلی — عوی الکلب من لوم هذا النسب

وما ینفع الاصل من هاشم — اذا کانت النفس من باهلة

(ص ۳۷۳ ج ۱ نی و ۷۴ ج ۹ تاریخ بغداد)

ابن قتیبه **عبدالله** - بن مسلم بن قتیبه ، مروزیّ الاصل، کوفی یا بغدادیّ الولادة ، دینوریّ الاقامة والقضاوة ، باهلیّ القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌قتیبة** الشّهرة ، ادیبی است کاتب منشی نحوی لغوی کامل فقیه فاضل ، از اکابر علمای عامّهٔ قرن سیّم هجرت که دربسیاری از علوم شرعیّه متنوعه ازفقه وغرائب قرآن و معانی قرآن و مانندآنها حظّی وافر داشت ، مدتی در دینور قضاوت نموده و بهمین جهت به دینوری هم موصوف بود ، در اظهار حق کمال جسارت داشته و تألیفات بسیاری درفنون متنوعه دارد :

۱- ادب‌الکاتب که بارها درمصر واستانبول و اروپا چاپ ودونسخهٔ خطی آن نیز بشماره‌های ۲۷۹۲ و ۲۷۹۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . ابن‌خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود تحت عنوان علم‌الادب از اساتید خود نقل کرده که میگفتند اصول و ارکان علم ادب چهار دیوان است : ادب‌الکاتب ابن‌قتیبه و کامل ابن‌مبرد ونوادر ابوعلی قالی بغدادی و بیان و تبیین جاحظ وکتب دیگر جز این چهارکتاب فرع و تابع هستند **۲- الامامة والسیاسة** که در تاریخ خلافت و شروط آن است وبارها درمصر وقاهره‌چاپ وچندنسخهٔ خطی آن نیزدرکتابخانه‌های مصر و پاریس موجود است **۳- تأویل مختلف الحدیث** **۴- دلائل‌النبوة** **۵- الشعر والشعرا** یا **اخبارالشعرا** یا **طبقات‌الشعرا** که بارها درقاهره چاپ شده است **۶- عیون‌الاخبار** که درقاهره چاپ شده است **۷- غریب الحدیث** **۸- غریب‌القرآن** **۹- المسائل والجوابات** **۱۰- مشکل الحدیث** **۱۱- مشکل‌القرآن** **۱۲- المعارف** که از قدیمترین کتابهای تاریخ عمومی ودرمصرچاپ شده است **۱۳- معانی‌الشعر** **۱۴- المیسر والقداح** وغیرها که بسیار بوده و درفهرست ابن‌الندیم نگارش داده است . وفاتش بسال دویست و هفتادم یا هفتاد و یکم یا ششم هجرت در اوائل غیبت صغری بموت فجأه واقع شد و اینکه بعضی از اهل عصر وفات اورا درسال سیصد و بیست ودویم هجرت نوشته‌اند اشتباه بوده وتاریخ وفات احمد پسر

صاحب ترجمه را تاریخ خود او پنداشته‌اند .

(ص۱۱۵ف و۱۷۰ ج۲ع و۲۷۲ ج۱کا و۸۲هب و۱۰۹ تذکرةالنوادر و۶۵۵ ج۱س)

ابن‌القداح در اصطلاح رجالی **عبدالله بن میمون اسود** است .

ابن‌قدامة **عبدالرحمن بن محمد**
ابن‌قدامة **عبدالله بن احمد**
ابن‌قدامة **قدامة بن جعفر بن قدامة**
} در باب القاب، **دویمی** بعنوان موفق‌الدین عبدالله ، **اولی** هم در ضمن آن وسیّمی نیز بعنوان کاتب بغدادی نگارش یافته است .

ابن‌قدامة **محمد بن احمد بن قدامة** - ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌قدامه** ، از مشاهیر فقها و محدّثین و مورّخین حنبلیّه میباشد که در نحو نیز دستی توانا داشته واز تألیفات او است :

۱- **تاریخ‌الخوارج** ۲- **شرح تسهیل‌ابن‌مالك** وغیره ودرسال‌هفتصد وچهل وچهارم هجرت درگذشت. (ص۵۵۶ ج ۱ س)

ابن‌قرقول **ابراهیم بن یوسف بن ابراهیم** - مکنّی به **ابواسحق** ، معروف به **ابن‌قرقول**، از علمای قرن ششم هجری عامّه و فقهای ایشان بوده ومؤلف کتاب **مطالع‌الانوار علی صحاح‌الاثار** است که درحلّ مشکلات موطاء مالك وصحیح مسلم و صحیح بخاری میباشد و باصول مشارق‌الانوار قاضی عیاض تألیف شده و درسال پانصد و شصت ونهم هجری درشهر فاس درگذشت . (کف وص۱۶ج۱کا)

ابن‌قره ابراهیم بن ثابت ، ابراهیم بن سنان ، ثابت بن سنان ، ثابت بن قره بوده و بعنوان **صابی** نگارش یافته‌اند .

ابن‌قریعه **محمد بن عبدالرحمن** - بغدادی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌قریعه** ، از فضلای فقهای قرن چهارم هجرت میباشدکه در نکته‌سنجی و حدّت ذهن و جودت فهم و سرعت جواب و بدیهه‌گوئی در غایت اشتهار بود ، تمامی سئوالات متنوعه را بی‌توقف و درنگ با لفظی فصیح مسجّع ملیح جواب

میگفت ، رؤسای وقت مسائل غریبه خنده‌آوری نوشته و از وی سئوال میکردند ، او نیز فوراً مطابق سئوال ایشان جواب مینوشت . مدتی قاضی سندیه و نواحی آن از اعمال بغداد بود ، نزد وزیر مهلّبی سابق‌الذکر هم تقرّبی بسزا داشت ، وزیر نیز جماعتی را برمیگماشت که مطالب هزلیّه و مضحکه را از او استفسار نمایند، او نیز مطابق سئوال هرکس جوابهای ظریفانه مینوشت و این گونه مسائل طریفه وجوابات ظریفهٔ اورا بعضی از ظرفا و اهل ذوق و صفا جمع وتدوین نموده‌اندکه بنوشتهٔ ابن خلّکان بین‌الناس کتابی مشهور است و ازآن‌جمله یکی را بعنوان نمونه ثبت این مختصر مینماید .

ابوالعباس بن معلی کاتب ، کتباً استفتا نمود **حضرت قاضی چه میفرماید** دربارهٔ مردی یهودی‌که با زنی نصرانی زناکرد ، از ایشان فرزندی بوجودآمدکه رویش چون گاو و بدنش مانند انسان بود ، اینک هردو را دستگیرکرده وکیفیت مجازات ایشان را موکول بحکم و فتوای حضرت قاضی داشته‌اند پس ابن قریعه در جواب نوشت : **هذا من اعدل‌الشهود علی ملاعین‌الیهود بانهم اشربوا حب‌العجل فی‌صدورهم حتی‌خرج من ایورهم و اری ان‌یناط برأس‌الیهودی رأس‌العجل ویصلب علی عنق‌النصرانیة‌الساق والرجل و یسحبا علی‌الارض و ینادی علیهما ظلمات بعضها فوق‌بعض** یعنی این قضیه در باب گوساله پرستی ملاعین یهود از عادل‌ترین شهود است‌که ایشان محبّت گوساله را چنان در سینه‌های خودشان جا دادندکه ازالات تناسلی ایشان بیرون‌آمد و فتوای من دراین مسئله آن است‌که نخست باید سرآن گوساله را بگردن‌آن مرد یهودی زانی آویخته و ساق و پای آن را نیز صلیب‌وار بگردن زن زانیهٔ نصرانیّه معلّق‌کنند وآنگاه هردو را بروی زمین کشیده و مقرر دارندکه جارچی و منادی برسر ایشان داد زده و این‌آیهٔ کریمه را قرائت نماید و نظائر این بسیار است . وفات ابن‌قریعه بسال سیصد و شصت و هفتم هجرت در شصت و پنج سالگی دربغداد واقع شد و **قریعه** بضمّ اوّل و فتح ثانی لقب جدّ صاحب ترجمه بوده است .

(ص ۷۱۶ ت و ۸۳ هب و ۴۳۶ ج ۱ مه و۹۶ ج ۲ کا و۶۵۶ ج ۱ س)

ابن‌القریة
ایوب بن زید (یزید خل) بن قیس - هلالی نمری ، مکنّی به **ابوسلیمان**، از مشاهیر خطبای فصحای عرب و جلیس حجّاج بن یوسف ثقفی میباشد . با اینکه اعرابی عامی بی‌سواد بوده درفصاحت و بلاغت شهرت داشت ، عاقبت در سال هشتاد و دویم یا چهارم هجرت بامر حجّاج مقتول گردید . لفظ **قریه** (بکسر اوّل و فتح و تشدید دویم و سیّم) که درلغت بمعنی چینه‌دان مرغان میباشد لقب خماعة یا حمامه جدّهٔ ایّوب بوده است و بعقیدهٔ کاتب اصفهانی ابن‌القریه عنوان شخصی موهوم‌بوده واصلاً وجود خارجی ندارد مثل مجنون و لیلی وبعضی ازنظائر وی .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۸۷ ج ۱ کا و ۶۵۶ ج ۱ س)

ابن‌قزمان
محمد - بن عبدالملک بن قزمان ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف‌به **ابن‌قزمان**، از مبرّزین ادبا و شعرای وزرای قرن ششم هجری میباشدکه در رویّهٔ خود متفرّد بود، فقط باوزان و بحور عروضی متداولی اکتفا نکرده بلکه اوزانی اختراع نمودکه درکتب و اشعار سلف اثری ازآنها نبوده است . درکلمات غیرشعری خود یك رویهٔ متوسط بین‌النظم والنثر اتخاذکرده بوده‌که کلماتش موزون و لکن نه در ردیف نظم منتظم بودند ونه در سلك نثر منسلك . **دیوان ابن‌قزمان** در برلین چاپ شده و در پانصد و پنجاه و پنج هجرت درگذشت .

(ص ۶۵۷ ج ۱ س و ۲۱۴ مط)

ابن‌قسی
شیخ احمد بن قسی - مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف بـه **ابن‌قسی** ، از مشایخ صوفیّهٔ اواسط قرن ششم هجری اندلس میباشدکه از اهل فضل و ادب بود ، در ادبیّات و لغت نیز یدی طولی داشت ، کتابی درتصوف بنام **خلع‌النعلین فی‌الوصول الی حضرة‌الجمعین** تألیف کرده‌که درموضوع‌خود مهم بوده وشیخ اکبر محیی‌الدین ابن‌العربی و شیخ عبدی شارح فصوص آن را شرح کرده‌اند . درسال پانصد وچهل وپنجم هجری قمری درگذشت . (کف وص۶۵۷ج۱س)

ابن‌قصار
علی بن عبدالرحیم بن حسن - ادیب لغوی، رقی‌الاصل، بغدادی الولادة والمسکن والمدفن ، مکنّی بـه **ابوالحسن**، معروف بـه

ابن قصار (بروزن عطّار) ملقّب به **مهذب‌الدین**، از مشاهیر ادبا میباشدکه فنون ادبیّه را از ابن‌الشجری و ابن‌الجوالیقی سابقی‌الذکر فراگرفته وبردیگران تقدّم یافته‌است. درخط وکتابت هم مهارتی بسزا داشته و خطهای اورا بقیمت گزاف خرید و فروش میکرده‌اند. بسال پانصد و هفتاد و ششم هجری قمری درشصت و هشت سالگی در بغداد درگذشته و درمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید. (ص۳۷۴ج۱کا)

ابن‌قضیب‌البان **سید عبدالله بن محمد** - حجازی، حلبی حنفی، معروف به **ابن‌قضیب البان**، ازمشاهیرشعرا وخطّاطین‌عرب میباشدکه بهرسه زبان عربی وفارسی وترکی شعرخوب میگفته‌است. فضل وکمال وحسن‌خطّش معروف و بسیار مأنوس و نیکومعاشرت بوده و مدتی هم قضاوت دیار بکر نموده است. یک **قصیدهٔ دالیه** درمدح حضرت رسالت ص نظم کرده‌که از جملهٔ اسباب اشتهار وی گردیده وشرحاً و تخمیساً محل توجه بعضی از اهل فضل میباشد واز ابیات آن است:

اهلا بنشر مـن مهب زرود **احیی فؤاد العـاشق المنجود**
و روی شذا خبرالعقیق‌ففجرت **منه عیون‌الدمع فوق خدودی**

ازآثار قلمی‌او است:

۱- حل‌العقال ۲- دیوانی مرتب ۳- نظم‌الاشباه الفقهیه وغیرها. وفاتش بقول قاموس‌الاعلام برقم هندسی (۱۰۰۶) هزار و ششم هجرت واقع شد ویا بزعم بعضی، در اواخر عمرآداب و اطوارش بکلی تغییر یافته و مردمرا آزار و اذیّت میکرده است تا آنکه بسال هزار و نود و ششم هجرت بدست اهل‌بلد خود مقتول‌گردید وظاهر آن‌است که صفر اوّل در رقم هندسی مذکور سهو شده و عوض‌آن رقم ۹ صحیح است.

(ص ۲۱۵ مط و ۶۵۷ ج ۱ س)

ابن‌القطاع **علی بن‌جعفر**- بن علی بن محمد بن عبدالله بن حسین، سعدیّ القبیلة، صقلیّ‌الولادة، ابوالقاسم‌الکنیة، ابن‌القطاع‌الشهرة، مصریّ‌الاقامة، ازمشاهیر ادبای اوائل قرن‌ششم‌هجرت میباشدکه‌کاتب‌نحوی وبالخصوص درلغت وحید عصر خود بوده و شعر خوب نیز میگفته واز تألیفات او است:

۱- ابنیة الاسماء والافعال والمصادر ۲- تاریخ صقلیه ۳- الدرة الخطیرة المختارة من شعر اهل الجزیره که حاوی شرح حال یکصد و هفتاد تن از شعرای جزیرهٔ صقلیه و بسیاری از اشعار ایشان است **۴- فرائد الشذور و قلائد النحور** در اشعار **۵- لمح الملح** که حاوی شرح حال شعرای اندلس و اشعار ایشان است وغیراینها.

ابن القطاع بسال چهارصد و سی وسیّم هجرت در جزیرهٔ صقلیه ازاعمال اندلس از قبیلهٔ بنی‌سعد بوجود آمد، درحدود سال پانصد هجرت، هنگام استیلای فرنگ بمصر رفته و مورد تجلیل و تبجیل اهالی گردید و درسال پانصد و دهم یا چهاردهم یا پانزدهم هجرت درگذشته و نزدیکی قبر شافعی دفن شد.

(ص ۳۶۸ ج ۱ کا و ۶۵۷ ج ۱ و ۲۵۷۳ ج ۴ س و۴۸۴ ت وغیره)

ابن القطان

احمد بن محمد بن احمد- بغدادی، مکنّی به **ابوالحسین**، معروف به **ابن القطان**، ازاکابرفقهای شافعیّه میباشد که فقه را ازابن سریج و ابواسحق مروزی یادگرفت، مدتی دربغداد تدریس نموده و عاقبت بریاست علمی کل عراق منصوب شد، درسال سیصد و پنجاه و نهم هجرت درگذشت و مصنّفات بسیاری در فقه و اصول وغیره بدو منسوب است. (ص ۱۹ ج ۱ کا وسطر ۶ ص ۵۸ ت)

ابن القطان

محمد- بن شجاع قطان انصاری حلّی، معروف به **ابن القطان**، ملقّب به **شمس الدین** (که گاهی خودش نیز مثل پدرش به **قطان** موصوف میباشد) عالمی است عامل صالح فاضل کامل، از علمای امامیّهٔ قرن نهم هجرت که بواسطهٔ فاضل مقداد (متوفّی بسال ۸۲۶ه‍ ق = **ضکو**) از شهید اوّل روایت کرده است وکتاب **معالم الدین فی فقه آل یاسین** تألیف منیف وی بوده و بهترین معرّف فقاهت و فضیلت علمی او میباشد، فتاوی او درکتب فقهیّه منقول ودراصول مسائل، سالک مسلک محقّق و علّامه بوده و سال وفاتش بدست نیامد. (تنقیح المقال)

ابن القطان

هبة الله- بن فضل بن عبدالعزیز قطان بغدادی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن القطان** و **ابن الفضل**، از مشاهیر شعرای بغداد میباشد که بالخصوص درهجویّات و لطائف وهزلیّات بی‌نظیر بود، ازجمعی وافر

از مشایخ استماع حدیث نمود و بسیار لطیف و طرفه‌گو و ظریف و عیب‌جو بود ، در **دیوان شعر** خود جماعتی از اعیان و اکابر و وضیع و شریف و فقیر و غنی را قدح کرده و همه‌کس حتی خلیفهٔ وقت از صدمهٔ زبانی او درحذر بودند و بین او و حیص بیص سابق‌الذکر نوادری وقوع یافته است . من‌جمله روزی حیص بیص از خانهٔ شرف‌الدین علی بن طراد زینبی وزیر مسترشد بالله بیست ونهمین خلیفهٔ عباسی (۵۱۲-۵۲۹ھ ق= **ثیب- ثکط**) خارج و عزم خانهٔ خود داشت ، درعین‌حال سگ بچه‌ای دامن‌گیرش شد او نیز بصفحه شمشیرش زد و درحال بمرد . چون این قضیه مسموع ابن‌قطان گردید چند شعری دراین‌باب گفته ودوشعر اعرابی را هم‌که درحین قصاص وخونخواهی پسرمقتولش از برادر خودکه قاتل بوده گفته و شمشیر را انداخته وازقصاص کردن منصرف‌شده‌است تضمین همان اشعار خودکرده و همه را در ورقه‌ای نوشت ودرگردن‌آن ماده‌سگ بچه‌دار آویخت وکسی را هم بگماشت‌که همان سگ را با بچه‌هایش در در خانهٔ وزیر حاضر گردانید مشعر براینکه‌آن سگ درقتل بچهٔ خود از دست حیص‌بیص تظلّم مینماید پس ورقه را ازگردن سگ بازکرده و بنظر وزیر رسانید و این اشعار را دیدند :

یا اهل بغداد ان‌الحیص بیص اتی بفعلة اکسبته الخزی فی‌البلد
هوالجری اللذی ابدی تشاجعه علی جری ضعیف‌البطش والجلد
و لیس فی‌یده مال یدیه به ولم یکن ببواء عنه فی‌القود
اقول للنفس تعساء و تعزیة احدی یدی اصابتنی ولم نزد
کلاهما خلف من فقد صاحبه هذا اخی حین ادعوه وذا ولدی

نیز روزی با حیص‌بیص در موقع صرف طعام نزد وزیر مذکور بودند ابن‌القطان مرغ قطای بریان شده را برداشته وبه حیص‌بیص‌که از قبیلهٔ بنی‌تمیم بوده داد ، حیص بیص از اذیّت کردن ابن‌القطان بمقام شکایت برآمده و بوزیر گفت‌که او با دادن مرغ قطا اشاره بدین شعر میکند :

تمیم بطرق اللؤم اهدی من‌القطا ولو سلکت سبل المکارم ضلت
اری اللیل یجلوه النهار ولا اری خلال المخازی عن تمیم تجلت
ولو ان برغوثا علی ظهر قملة یکر علی صفی تمیم لولت

این گونه لطائف وظرائف وی بسیار میباشد . وفاتش بسال پانصد و پنجاه وهشتم هجری قمری در هشتاد تمام یا هشتاد ویك سالگی دربغداد واقع شد و درمقبرهٔ معروف کرخی مدفون گردید . (ص۳۲۱ج۲کا و۶۵۸ج۱س)

ابن قطرمش **محمد** - بن سلیمان بن قطرمش ، سمرقندیّ الاصل ، بغدادیّ الولادة ، **ابونصر** الکنیة، ادیب نحوی لغوی اخباری از افاضل ادبای قرن هفتم مصر میباشدکه درفنون متداوله حظّی وافر داشت ، علاوه بر تخصّصی که درنحو و لغت و اشعار و اخبار سلف داشته درحل مسائل هندسه نیز دارای یدی طولی بود و درسال ششصد و بیستم هجرت درگذشت .

(ص۲۰۵ ج۱۸ جم)

ابن القف بعنوان **ابوالفرج طبیب** نگارش یافته است .

ابن قفطان **شیخ ابراهیم** - بن حسن بن علی سعدی ریاحی ، معروف به **ابن قفطان**، از شعرای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و دویست و هفتاد و نهم هجری قمری درگذشته واز او است :

یحرکنی الهوی شوقا الیها   فیمسی فی‌معالمها سکونی
الا من مبلغ عنی سلاما   الی حی بجانبها قطین

برادرش شیخ احمد بن حسن نیز از افاضل ادبا بوده و درهزار و دویست و نود و سیّم درگذشته واز او است :

فیا واحدالدنیا لك‌الامر فلتطع   لك‌الخلق طراطوع عبد لسید
لوائك من‌نصرالهدی غیرناكص   و سیفك فیه منتضی غیرمغمد

پدرش شیخ حسن نیز از افاضل ادبا بودکه درسال هزار و دویست و هفتاد وپنجم‌هجرت در زیاده برهشتاد سالگی درگذشته واز او است :

یاعلة الایجاد یا من حبه   لجمیع اعمال الخلیفة روح
لولاك ما ادی النبوة آدم   كلاولا نجی السفینة نوح
سجدت لك‌الاملاك لالسواك بل   احیی باذنك للنفوس مسیح

ظاهر کلام منن‌الرحمن آنکه پدر و برادر مذکورین شیخ ابراهیم را نیز ابن‌قفطان گویند و این خانواده به **آل‌قفطان** معروف هستند .　　(ص۱۲۶ ج۱منن‌الرحمن)

ابن‌قفطان　**شیخ احمد** - ⎫ فوقاً ضمن شرح حال **ابن قفطان شیخ ابراهیم**
ابن‌قفطان　**شیخ حسن** - ⎭ مذکور شدند.

ابن‌القفطی　**علی بن یوسف** - بعنوان **جمال‌الدین ابن‌القفطی** مذکور شده‌است .

ابن‌قلاقس　**نصرالله بن‌عبدالله** - در باب القاب بعنوان **قاضی نصرالله** مذکوراست.

ابن‌القلانسی　**حمزة بن اسد** - بعنوان **ابویعلی** حمزة بن اسد مذکوراست.

ابن‌قلیته　**احمد بن محمد بن علی** - کاتب یمنی ، مکنّی به **ابوالعباس،** معروف به **ابن‌قلیته** ، از ادبای یمن میباشد وکتاب **رشداللبیب الی معاشرةالحبیب** که مشتمل برچهارده باب ودرفضیلت نکاح وآداب زناشوئی و زن وشوهر ولوازم این‌موضوع‌است تألیف‌او بوده و درسال دویست و سی و یکم هجرت درگذشت .

(کف وص ۶۵۸ ج ۱ س)

ابن‌القلیوبی　**احمد** - بن عیسی عسقلانی ، ملقّب به **کمال‌الدین،** معروف به **ابن‌القلیوبی** ، از فقهای شافعیهٔ قرن هفتم هجری میباشد و از تألیفات او است :

۱- شرح تنبیه ابواسحق شیرازی در فقه شافعی **۲- نهج‌الوصول فی‌علم الاصول** و درسال ششصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۶۵۸ ج ۱ س)

ابن‌القلیوبی　**علی‌بن‌محمد** - از شعرای اندلس میباشدکه با مهارت درلطافت و تشبیهات اشعار خود معروف بود ، در اوائل سلطنت ملك ظاهر عبیدی هفتمین خلیفهٔ فاطمی (۴۱۱-۴۲۷ه‍ ق = **تیا - تکز**) درگذشته واز او است :

ولا ضوء الا من هلال کأنما	**تفرق منه‌الغیم عن نصف دملج**
وقد حال دون‌المشتری‌من‌شعاعه	**ومیض کمثل‌الزیبق المترجرج**
کأن‌الثریا فی‌اواخر لیلها	**تحیة ورد فوق زهر بنفسج**

(ص ۶۵۸ ج ۱ س)

ابن‌قم **حسین**- بن علی بن محمد بن ممویه زبیدی یمنی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌ممویه** و**ابن‌قم** ادیبی است کاتب‌شاعر از افاضل یمن واز اشعار او است :

خیر ماورث الرجال بینهم **ادب صالح و حسن ثناء**
ذاك خیر من‌الدنانیر والاو——**راق فی‌یوم شدة ورخاء**
تلك‌تفنی‌والدین‌والادب‌الصا——**لح لایفنیان حتی اللقاء**

صاحب ترجمه بسال پانصد و هشتاد و یکم هجرت درپنجاه ویك سالگی درگذشت .

(ص ۱۳۰ ج ۱۰ جم وغیره)

ابن‌قنبر در اصطلاح رجالی **عبدالوهاب بن قنبر** است .

ابن‌القوطی مخفف **ابن‌القوطیه** است .

ابن‌القوطیة **محمد** - بن عمر بن عبدالعزیز بن ابراهیم بن عیسی بن مزاحم اندلسی،اشبیلیّ الاصل، قرطبیّ الولادة والاقامة، **ابوبکر**الکنیة، **ابن‌القوطیة** الشّهرة ، نحوی ادیب مشهور لغوی ، در لغت و فنون عربیّه اعلم اهل عصر خود ، در فقه و حدیث و اخبار و نوادر تاریخی نیز متمهّر ، بالخصوص در اخبار و تواریخ اندلس متخصّص بود ، وقایع فقها و شعرا و امرای آن دیار را از حفظ نقل میکرده و از تألیفات او است :

۱- الافعال و تصاریفها که درلیدن جاپ شده و او اولین‌کسی میباشدکه دراین موضوع تألیف‌کرده‌است **۲- تاریخ‌الاندلس** یا **افتتاح‌الاندلس** که درپاریس چاپ ویك‌نسخهٔ خطّی آن نیز درکتابخانهٔ پاریس موجود است .

وفاتش موافق ابن‌خلّکان بسال سیصد و شصت وهفتم هجری قمری درقرطبه واقع شده و درمقبرهٔ قریش مدفون گردیده است . لفظ **قوطیه** با قاف ، نام مادر ابراهیم جدّ عالی محمدکه به قوط بن حام بن نوح منسوب و ابن‌القوطیة گفتن محمد نیز بجهت انتساب او است . حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله سابق‌الذکر در حاشیهٔ وفیات‌الاعیان

(تاریخ ابن خلّکان) گوید گمان دارم که اشتباه از کتاب شده زیرا که پسر حام موافق نوشتهٔ تورات و کتب اهل اروپا فوط بوده با فاء نه با قاف .

(ص ۹۱ ج ۲ کا و ۳۲۰ ج ۲ ع و ۲۷۲ ج ۱۸ جم وغیره)

ابن قولویه[1]

ابن قولویه

شیخ جعفر - بن محمد جعفر بن موسی بن قولویه قمی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن قولویه** (که گاهی درمقام نسبت بجدّ، جعفر بن قولویه و جعفر بن محمد بن قولویه نیز گویند) از مشاهیر فقهای امامیّه و اکابر مشایخ محدّثین شیعهٔ قرن چهارم هجرت میباشد که در کلمات علمای رجال باجلالت و عظمت و وثاقت موصوف بود ، ازکشی و کلینی و نظائر ایشان روایت کرده وشیخ مفید و امثال او نیز از وی روایت نموده‌اند واز تألیفات او است :

۱- تاریخ الشهور والحوادث ۲- الجمعة والجماعة ۳- الشهادات ۴- القضاء و ادب الحکام ۵- کامل الزیارات وغیرها که بسیار است . بسال سیصد و شصت و هشتم یا نهم هجری قمری در بلدهٔ کاظمین وفات یافت ودرپائین پای حضرت امام جواد ع مدفون گردید و قبر شیخ مفید هم جنب قبر او است . (ص ۱۴۳ ت و ۴۷۰ ج ۱ مه و کتب رجال)

ابن قولویه

علی بن محمد - مکنّی به **ابوالحسین** ، ازمحدّثین شیعه ومشایخ روایت برادرش شیخ جعفر فوق میباشد که در نود سالگی درگذشت وکتاب **فضل العلم وآدابه** از او است . (کتب رجالیه)

ابن قولویه

محمد بن جعفر - قمی ، مکنّی به **ابوجعفر** یا **ابوالقاسم** ، پدر ابن قولویه جعفر مذکور فوق میباشد که از محدّثین و وجوه

۱- **ابن قولویه** - دراصطلاح رجالی عنوان مشهوری جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه و پدرش محمد بن جعفر و برادرش علی بن محمد میباشد و لکن درصورت اطلاق و نبودن قرینه باولی منصرف است و موافق آنچه از ایضاح علامه نقل شده لفظ قولویه بضم قاف و لام و فتح واو است .

فقهای شیعه و ثقات ایشان واز مشایخ کشی و پسر مذکور خود و نظائر ایشان بوده واز خیار اصحاب سعد بن عبدالله اشعری قمی بشمار میرود . برای طلب حدیث مسافرتها کرده وبا جمعی از اکابر عامّه ملاقات و بسیاری از احادیث ایشان را استماع نموده و بسال دویست و نود و نهم یا سیصد و یکم هجرت درقم درگذشت و نزدیك بقعهٔ علی بن بابویه قمی پدر صدوق مشهور مدفون گردید .

(ص ۸۳ هب و ۳۷۹ ج ۱ نی وکتب رجال)

ابن‌قیاما در اصطلاح رجالی **حسین بن‌قیاما** است .

ابن‌القیسرانی [1]

ابن‌القیسرانی **محمد** - بن طاهر بن علی بن احمد ، حافظ مقدسی ، مکنّی به **ابوالفضل**، معروف به **ابن‌القیسرانی**، ملقّب به **شمس‌الدین** ، از اکابر محدّثین اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه بمرام استماع حدیث و علوم دیگر مسافرتها کرده و رنجها دید ، در همدان اقامت کرده و بتدریس پرداخت تا در علوم حدیثیّه تقدّم یافت. درفنون تصوف نیز معرفت کامل ومهارتی بسزا داشته واز تألیفات اواست:

۱- **اطراف الکتب السنة** ۲- **انساب المحدثین** یا **الانساب المتفقة فی الخط المتماثلة فی النقط والضبط** که درلیدن چاپ شده است ۳- **تذکرة الموضوعات** یا **الاحادیث المعلومة** که درقاهره چاپ شده‌است ۴- **الجمع بین رجال الصحیحین** که درحیدرآباد هند چاپ شده و بسال پانصد وهفتم هجرت دراثنای مراجعت ازسفر مکّه درپنجاه ونه‌سالگی در بغداددرگذشت.

(کف وص ۶۱ ج ۲ کا و ۲۲۱ مط و ۶۵۹ ج ۱ س)

ابن‌القیسرانی **محمد** - بن نصر بن صغیر بن داغر بن محمد بن خالد بن نصر خالدی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌القیسرانی**، ملقّب به **عدة‌الدین** و **شرف‌الدین** و **شرف‌المعالی** از مشاهیر شعرا و ادبای متفنّن اواسط قرن

۱- **ابن‌القیسرانی** - عنوان مشهوری دونفر از اکابر میباشدکه ذیلا مینگارد و قیسرانی منسوب به قیسریه است از بلاد شام در ساحل دریا .

ششم هجری عرب میباشدکه در ادبیّات و نجوم و هیئت خبیر وبا ابن‌منیر آتی‌الذکر مناقضاتی داشته‌که مشهور است . اشعارش در نهایت سلاست و لطافت بوده و **دیوانی** هم دارد . روزی در مجلس جشن و طربی حاضر بود، حاضرین دراثر نغمات دلکش مغنّی مجلس بطرب‌آمده و بنای وجد و انبساط گذاشتند پس‌ابن‌القیسرانی گفت :

والله لوا نصف‌العشاق انفسهم فدوك منهـا بما عزوا وما صانوا

ما انت حين تغنى فی‌مجالسهم الا نسيم الصبـا والقـوم اغصان

نیز از ابیات یك قصیدهٔ طریفهٔ او است‌که حاوی معانی لطیفه میباشد :

و خبرونی عن قلبی ومالكه فربمـا اشكل المعنى علـى الفطن

من‌ذااللذی‌ترهب‌الابطال‌صولته زيـدالفوارس ام سيف بن ذی يـزن

هذا اللذی سلب‌العشاق نومهم اما تـرى عينـه ملئی من‌الـوسن

وفات‌او بسال پانصد وچهل وهشتم هجرت درهفتاد سالگی در دمشق واقع گردیده است .

(کف وص ۱۲۰ ج ۲ کا و ۸۴ ج ۱۹ جم و ۶۵۹ ج ۱ س)

ابن‌قیم **محمد** - بن ابی‌بکر بن ایّوب بن سعد بن حریز دمشقی‌حنبلی، ملقّب بـه **شمس‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌قیم جوزیه**، مکنّی بـه **ابوعبدالله**، از اکابـر علما و محدّثین حنبلیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکـه در تفسیر و حدیث و اصول دین و علم خلاف و مذهب و دیگر علوم اسلامیّه متفنّن ، ازابن‌تیمیه سابق‌الذکر و پدر خود و دیگر اکابر وقت تکمیل مراتب علمیّه‌نموده‌است تاآنکه در حال حیات استادش ابن‌تیمیه نیز مرجع استفادهٔ افاضل شد ، نسبت باستاد مذکورش محبت مفرط داشت و امتثال عقائد و اقوال و اوامر اورا فرض عین می‌شمرد ، درنشر و ترویج‌آنها اهتمام تمام بکار میبرد ، کتابهای اورا شرح میکرد و بارها بـا وی زندانی شد . عاقبت برشترش سوارکردند و تازیانه‌اش زدند و درکوچه و بازارش‌گردش دادند و پیوسته با علمای وقت خود درتحت فشار یکدیگر بوده‌اند .

علاوه برمراتب علمیّه بانجام وظائف عملیّه دینیّه نیز اهتمام‌تمام داشت، شب و روز بنماز و تلاوت قرآن مواظب و بارهـا حج نمود و اهـل مکـّه ازکثرت طواف و

عبادت وی در حیرت بوده‌اند . از تألیفات او است :

۱- **اخبارالنساء** که درقاهره چاپ شده‌است ۲ و ۳- **اغاثةاللهفان فی‌حکم‌طلاق‌الغضبان** و **اغاثةاللهفان فی‌مصائد الشیطان** در تصوف و هردو درمصر چاپ شده است ۴- **حادی‌الارواح الی بلاد الافراح** درتصوف و امور اخروی ۵- **زادالمعاد فی‌هدی خیرالعباد** و این هردو در مصر چاپ شده است ۶- **هدایةالحیاری فی‌اجوبة الیهود والنصاری** که درهند و قاهره چاپ شده وغیراینها . وی درسال هفتصد و پنجاه و یکم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۸۳ هب و ۴۰۰ ج ۳ کمن و ۲۲۲ مط)

ابن‌الکاتب

شیخ محمد - بن صالح ، ملقّب به **بی‌جان** ، معروف به **ابن‌الکاتب**، از مشاهیر علما و مشایخ عرفای قرن نهم هجری میباشدکه از خلفای‌عارف‌شهیر حاج بیرام ولی بوده ودرشهر کلیبولی اقامت داشت، درزاویهٔ‌مخصوص خارج‌آن شهر مشغول عبادت بود و بسال هشتصد وپنجاه و پنجم هجری‌قمری درهمانجا درگذشته و قبرش معروف و مزار میباشد واز تألیفات او است :

۱- **شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین العربی** ۲- **منظومهٔ محمدیه** نامی‌که نظم‌کتاب ذیل‌خودش میباشد ۳- **مغارب‌الزمان لغروب‌الاشیاء فی‌العین والعیان** که احادیث قدسیّه و خطابات‌الهیّه باانبیا وملائکه را جامع وبرادرش‌احمد (بیجان) بترکی ترجمه‌اش‌کرده وانوارالعاشقین‌اش‌نامیده وخودش‌نیز ترجمهٔ‌نظمی‌کرده وبه **محمدیه**‌اش‌موسوم کرده‌است .

(کف و ۴۷۸۳ ج ۶ س)

ابن کازد یا **ابن کازر** } دراصطلاح رجالی **عیسی بن‌راشد** است .

ابن‌الکال

محمد بن محمد - بن هرون بن محمد بن کوکب بغدادی حلّی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌الکال** (که پدرش ملقّب به کال بوده) از اکابر قرّاء اواخر قرن ششم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **اللحن الجلی** ۲- **اللحن‌الخفی** ۳- **متشابه القرآن** ۴- **مختصرالتبیان فی‌تفسیر القرآن** . بسال پانصد ونود و هفتم هجری قمری درگذشت وعنوان مشهوری مذکور اورا بعضی از ارباب تراجم **ابن‌الکامل** و بعضی دیگر **ابن‌الکیال** ضبط نموده‌اند .

(ص ۲۴۵ ج ۴ ذریعه)

ابن کامل **احمد بن کامل** - بن خلف بن شجرهٔ مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌کامل**، بنوشتهٔ ابن‌الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق = **شفه**) از مشاهیر علوم قرآنیّه میباشدکه در علوم بسیاری مفتی و مولدش سرّ من رای بوده و از تألیفات او است :

۱- **کتاب غریب‌القرآن** ۲- **کتاب‌القرائات** ۳- **المختصر** در فقه ۴- **کتاب‌الوقوف** ۵- **موجزالتأویل عن معجزالتنزیل** وغیراینها . سال وفاتش بدست نیامد و لکن پیش از ابن‌الندیم(متوفی بسال۳۸۵ھ ق = **شفه**) بوده‌است. (ص ۴۸ف)

ابن کامل محمد رجوع به **ابن‌الکال** مذکور فوق نمایند .

ابن‌الکاهلیة **عبدالله** - بن زبیر بن عوام‌که یکی از جداتش ازقبیلهٔ بنی‌کاهل بوده و شرح حالش درکتب مربوطه‌است .

ابن کبریا **موسی بن حسن**-که‌در باب‌القاب‌بعنوان **نوبختی موسی** مذکوراست.

ابن‌الکتب **عبدالرحمن بن ابی‌بکر**-که شرح‌حالش درباب‌اول (القاب) بعنوان **سیوطی عبدالرحمن** نگارش‌یافته‌است . ابن‌الکتب گفتن‌او بجهت آن میباشدکه ولادت او درکتابخانه بود ، چنانچه پدرش (که نیز از اهل علم بوده) هرکتابی راکه برای مراجعه ومطالعه ضرورش بودی زن خود را امر باحضارآن کردی تا روزی نیز برای‌آوردن کتابی بکتابخانه رفت و درهمانجا درد وضع حملش‌گرفته و حمل خود راکه همین عبدالرحمن سیوطی‌بوده وضع نمود اینك محض بسبب وقوع‌تولد درکتابخانه به **ابن‌الکتب** معروف گردید .

ابن کثیر **احمد بن محمد** - ذیلاً بعنوان‌ابن‌کثیرمحمد بن‌کثیرمذکوراست.

ابن کثیر **اسماعیل** - بن‌عمر بن‌کثیر بن ضوء بن‌کثیر قرشی، بصریّ‌الاصل والولادة ، دمشقیّ‌الاقامة ، شافعیّ‌المذهب ، **عمادالدین**اللّقب، **ابن‌کثیر**الشّهرة ، **ابوالفداء** الکنیـة ، از اکابر و مشاهیر علمای قرن هشتم عامّه میباشد که مفسّر مورّخ محدّث حافظ متقن فقیه متفنّن بود ، فقه و اصول و حدیث و تاریخ و

دیگر علوم متداوله را از ابن تیمیه و ابن‌عساکر و دیگر اکابر وقت تکمیل نمود تا در سنّ جوانی بمعاصرین خود تقدّم یافت، تألیفاتش نیز درحال حیات خودش منتشر ومحل استفادهٔ افاضل وقت شد .

باستاد خود ابن تیمیه محبت بی‌نهایت داشته و دراکثر مسائل دینیّه برای وی عامل وموافق‌اقوال‌او فتوی‌میداد وبدین‌جهت درزحمت و ابتلا بوده واز تألیفات‌او است:

۱- البدایة والنهایة درتاریخ که به **تاریخ‌ابن‌کثیر** معروف ودرچهارده مجلد بزرگ در مصر چاپ شده است **۲- تفسیر قرآن** که نیز به **تفسیر ابن‌کثیر** معروف و درقاهره چاپ شده است **۳- جامع‌المسانید** که‌کتابی است عظیم ، تمامی‌احادیث ستهٔ معروف ومسانید اربعه‌را جامع **۴- شرح صحیح بخاری** که یك قسمت از اول آن را شرح‌کرده است **۵- طبقات‌الشافعیة .**

صاحب ترجمه بسال هفتصد وهفتاد وچهارم هجری قمری در دمشق وفات‌یافت ودرمقبرهٔ صوفیّه نزدیکی استادخود ابن‌تیمیه مدفون شد ودراواخرعمر نابینا بوده‌است. چنانکه درمحل خود تذکر دادیم ابن‌کثیر اسماعیل بن عمر صاحب ترجمه غیراز ابوالفداء اسماعیل بن علی سابق‌الذکر میباشدکه تاریخ وفات‌ایشان مختلف وتحقیق‌مطلب موکول بکتب مربوطه است .

(کف وص ۳۷۳ ج ۱ کمن و ۸۴ هب و ۲۲۵ مط)

ابن کثیر

عبدالله بن‌کثیر- قاری مکی ، مکنّی به **ابوبکر** و **ابوسعید** ، معروف به **ابن‌کثیر**، از موالی عمرو بن علقمهٔ‌کنانی وازمشاهیر قرّاء میباشدکه بسیار باوقار و تمکین واز اکابر تابعین و ریاست بدو منتهی و یکی از **قراء سبعه** وازقبیلهٔ بنی‌الدار بن هانی بن‌لخم بوده وبهمین‌جهت به **داری** و **لخمی** موصوف بوده است چنانچه بجهت عطّار بودنش به **دارانی** نیز متصّف میباشد(که درحجاز عطّار را دارانی‌گویند) و بزعم بعضی در اصل از جملهٔ ایرانیها بوده‌که انوشیروان ایشان را بجهت طرد حبشیها باکشتی بیمن فرستاده بود . بهرحال بسال صد و بیستم هجرت در مکّهٔ معظّمه درگذشت و اصول‌قرائت را ازمجاهد ازابن‌عباس ازحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع اخذ نمود و ابوالحسین قواس و بعضی دیگر راویان قرائت او هستند .

(ص ۴۲ ف و ۸۳ هب و ۲۷۱ ج ۱ کا وغیره)

ابن کثیر

محمد بن کثیر - یا احمد بن محمد بن کثیر فرغانی ، معروف به **ابن کثیر** ، درحدود سال دویست و چهل و هفتم هجرت از اکابر منجّمین بود ، در صناعت نجوم یدی طولی داشته و دراکثر استخراجات نجومی مصیب بوده‌است و **اختصار المجسطی** و**کتابی در حرکات سماویه** و **جوامع علم نجوم** تألیف‌اومیباشد و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۲۵ مط)

ابن الکربلائی

درویش حسین - حافظ تبریزی کربلائی ، معروف به **کربلائی بابا فرجی** و **ابن الکربلائی** و **حافظ حسین**، از فضلای اواخر قرن دهم هجری بوده و اوائل قرن یازدهم را دیده است . درحدود سال نهصد وهشتاد وهشتم هجری قمری بدمشق رفت، با شیخ حسن بورینی سابق الذکر ملاقات کرد وشیخ ، زبان فارسی را از او یاد گرفت بطوری که مثل اشخاص فارسی زبان تکلّم میکرد . در همان اوقات با شیخ بهائی نیز که بدمشق آمده و درمحلّه خراب درخانهٔ یکی از تجّار منزل کرده بوده ملاقات و خواستار مذاکرهٔ بعضی از اشعارش گردید .

درویش حسین کتاب مفصّلی بنام **روضات الجنات** درخصوص مقابر فضلا و مشاهیر اولیای تبریز ونواحی آن درسال نهصد وهفتاد وپنجم هجرت تألیف کرده که بریك مقدمه ویك خاتمه و هشت روضه مشتمل وجملهٔ : **زیارات قبور اولیا = ۹۷۵** مادّهٔ تاریخ تألیف بوده ویك نسخهٔ خطّی[۱] ازآن در تبریز درکتابخانهٔ شخصی جناب حاج حسین آقا تاجر نخجوانی موجود است و چنانچه ازکلمات خودش برمیآید خطّاط هم بوده است .

(خلاصة الاثر و خود نسخهٔ مذکوره)

۱- اینجانب عین‌همان نسخهٔ‌خطی‌را درکتابخانهٔ جناب آقای حاجی‌حسین‌نخجوانی دیده‌ام حضرت علامهٔ شهیر معاصر آیة‌الله‌العظمی آقای سید شهاب‌الدین نجفی نزیل قم کثرالله امثالهم این شرح را با خط شریف خودشان در اول کتاب مزبور مرقوم داشته‌اندکه برای تکثیر فائده عیناً در اینجا نقل می‌نماید (مخفی نماندکه قبر حافظ حسین در دامنهٔ جبل قاسیون دمشق میباشد وفات او بنابرآنچه درمجموعه‌ای بخط مرحوم والد است (۹۹۴) واقع شده و اورا تألیفات بسیاری‌است ازجمله‌کتاب مزارات‌الشام - سفرنامهٔ حجاز - مثنوی تفسیرقرآن بمذاق‌عرفا وتمام‌نشده و اعقاب*

ابن کرنیب **حسین** - بن اسحق بن ابراهیم بن زید ، کاتب طبیب بغدادی ، مکنّی به **ابواحمد** ، معروف به **ابن‌کرنیب**، ازاکابرمتکلّمین بوده و بمذهب طبیعیین فلاسفه میرفته است . درعلوم طبیعیّهٔ قدیمه سرآمد روزگار و مرجع استفادهٔ دانشمندان زمان‌خود بود، درطبابت نیزمتبحّر ودرادبیّات‌هم حظّی وافرداشت و ابن‌ابی‌اصیبعه در ردیف اطبّای جزیره و عراقش ذکرکرده واز تألیفات او است :

۱- **الرد علی ثابت بن قره فی‌نفیه وجوب وجود سکون بین‌کل حرکتین متضادتین**

۲- **مقالة فی‌الاجناس والانواع**. زمان زندگانیش بدست نیامد وپیش‌از ابن‌الندیم(متوفی بسال ۳۸۵ه‍ ق = **شفه**) بوده است . (ص ۳۶۷ ف و۲۸ ج۳مه و۶۵۹ ج۱س)

ابن کریب **محمد** - بن علاء بن کریب همدانی کوفی ، از مشاهیر محدّثین و حفّاظ‌کوفه میباشدکه از عبدالله بن مبارك و جمعی از اکابر دیگر استماع حدیث کرده است . حسن بن سفیان ثوری و بخاری و مسلم و ترمدی و نسائی و ابن‌ماجه و ابوداود سجستانی ودیگران از وی روایت‌نموده‌اند . ابن‌عقده اورا درقوت حافظه وکثرت محفوظات بتمامی مشایخ‌کوفه مقدّم داشته‌که درکوفه سیصدهزار حدیث از وی مسموع‌گردیده است . وی در دویست و چهل و سیّم هجرت درگذشت و بموجب وصیّت خودش تمامی کتابهای اورا دفن کردند .

(ص ۱۰۲ ج ۳ نی و ۶۵۹ ج ۱ س)

ابن کسری **حسن‌بن محمد** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **مالقی‌حسن** مذکوراست.

---

*او خانواده‌ای هستند درشام غالباً درمحل خراب ساکن هستند و اورا مشایخ و اساتیدی‌بوده در حدیث وطریقت وسایر علوم و سنین عدیده حقیر مشتاق بودم این‌کتاب را زیارت‌کنم‌که بحمدالله موفق شدم بمطالعهٔ‌آن من‌البدو الی‌الختم والحق تألیف بسیار نفیسی‌است ومشحون بفوائد والسلام خیر ختام شهاب‌الدین الحسینی النجفی المرعشی ۱۳۶۷) انتهی .

اخیراً دانشمند بزرگوار و محقق گرانمایهٔ بلندپایه آقای میرزا جعفر سلطان‌القرائی همین کتاب را باکمال دقت و اسلوب کم‌نظیر بنحویکه مقتضای‌اطلاعات وسیع وتحقیقات‌استادانهٔ ایشان است تصحیح وبا علاوه‌کردن نکات و حواشی سودمند بچاپ رسانده‌اند .

«ناشر»

ابن کشکرایا **ابوالحسین بن کشکرایا** – در باب اوّل بعنوان **تلمیذسنان** مذکوراست.

ابن الکلبی **هشام بن محمد** – در باب اوّل بعنوان **کلبی هشام** مذکور است .

ابن کلثوم **عمرو بن کلثوم** – بن مالك بن عتاب بن زهیر تغلبی، معروف به **ابن کلثوم**، از قبیلهٔ بنی تغلب بن وائل میباشدکـه نسبش به معد بن عدنـان موصول واز مشاهیر شعرا و شجاعان فرسان عرب زمان جـاهلیـّت و یکی از اصحاب معلّقات سبعه بشمار میرود . **قصیدهٔ نونیهٔ** او هم یکیازقصائد سبعهٔ معلّقه وخود او از مفاخر عرب و مورد تکریـم و تجلیـل بنی‌تغلب بوده و خَـلَـفاً عن سلف صغیراً و کبیراً آن را روایت می‌کنند وگویند شمارهٔ ابیات آن هزار وچند بیت بوده‌است ولـکن آنچه دسترس اواخر شده بنوشتهٔ بعضی یکصد و هفت بیت میبـاشد ، معلّقهٔ او در برلین چاپ و درضمن شرح سبعهٔ زوزنی نیز در ایران بطبع رسیده است .

مخفی نماندکـه قبیلهٔ بنی‌تغلب در صولت و سطوت شدیدترین قبائـل عرب بوده بحدّی‌که گویند اگر طلوع نور عالمتاب دین مقدّس اسلامی اندکی هم بتأخیرمی‌افتاد بنی‌تغلب مردمرا می‌خوردند ، اینك عمرو صاحب ترجمه نیزکه از همان قبیله میباشد بسیار شجاع و دلیر و جری وجسور و چیره وقوی‌دل بود، ملك‌نعمان بن منذررا هجوها گفته و درصولت و فتاکی و بی‌باکی بی‌بدل بلکه ضرب‌المثل و **افتك من عمرو بن کلثوم** از امثال دائره میباشد . عمرو بن‌هند شاه حیره را در دارالملك‌خودش با شمشیرخودش کشتـه و تمامی اثـاث و تشریفات سلطنتی او را بغارت برد بشرحی‌کـه در محـل خود مذکور است .

سبب عمدهٔ انشای قصیدهٔ معلّقه‌اش نیزکه سراپا حماسه و فخریـّات میباشد همین قضیه بوده‌که بعد از قتل عمرو بن هند آن را انشاکرد و درموسم مکـّه در بازار عکاظه در روز رسمی آن را خطابت‌کرد و مطلع آن این‌است :

الا هُبّی بصحنك فاصبحینا ولا تبقی خمور الا ندرینا[1]

مشعشعة کانّ الحصّ فیها اذا ماالماء خالطها سخینا[2]

تجور بذی اللّبانة عن هواه اذا ما ذاقها حتی یلینا[3]

وفات ابن کلثوم بسال ششصدم میلادی میباشدکه پنجاه یا پنجاه و دوسال پیش از هجرت نبوی ص بوده و درصد و پنجاه سالگی واقع گردیده است .

(شرح سبعهٔ زوزنی و رجال المعلقات العشر وغیره)

ابن کلوب در اصطلاح رجالی غیاث بن کلوب است .

ابن کلیب **احمد بن کلیب** - ادیب شاعر نحوی اندلسی ، درشعر و فنون ادب متفرّد ، اشعار او درالسنه دایر خصوصاً آنچه دربارهٔ اسلم بن عبدالعزیزکه علاقهٔ مفرطی بدو داشته گفته دیگر مشهورتر و نقل مجلس میباشد و درچهارصد وبیست و ششم هجرت درگذشت . (ص۱۱۸ج۴جم)

ابن کمال یا **ابن کمال پاشا** **احمد بن کمال** - یا احمد بن سلیمان بن کمال‌پاشا ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌کمال** و **ابن‌کمال‌پاشا** و **مفتی‌الثقلین**، از اکابر علمای عثمانی میباشدکه نخست ، بعد از تحصیل مقدمات لازمه در سلك امرا منسلك بود ، اخیراً دراثر فطانت و ذکاوت ، حلاوت علم درمذاقش مستولی‌گردید ، در حوزهٔ درس اکابر وقت حاضر شد ، دراندك زمانی فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم شرعیّه را تکمیل ، درادبیّات هرسه زبان عربی وترکی وفارسی نیز متمهّر ودربعضی از مدارس ادرنه مشغول تدریس گردید . مدتی‌هم بقضاوت‌آن‌نواحی وآناطولی منصوب،

۱- هبی خطاب به معشوقه یا ساقیهٔ مجلس است یعنی بیدار باش . **صحن** قدح بزرگ . **فاصبحینا** یعنی ما را شراب صبوحی بده . **اندرین** یا **اندرون** دهی است در شام یا حلب .

۲- **مشعشعة** شراب ممزوج بآب . حص زعفران ویا نباتی است‌که گل آن سرخ شبیه به زعفران است . **سخینا** بمعنی‌گرم و حال است از فاعل خالط ویا جمع متکلم و از سخاوت است .

۳- **تجور** یعنی منحرف‌میسازد . **لبانة** بضم‌اول حاجت وهوا وخواهش نفس . **یلین** فعل‌مضارع ازلینت و نرمی است .

بسال نهصد و سی و دویم هجری قمری ازطرف سلطان سلیمان‌خان‌قانونی دهمین سلطان عثمانی (۹۲۶_۹۷۴هـ ق = **ظکو- ظعد**) بمقام**شیخ‌الاسلامی** بالقب **مفتی‌الثقلین** مفتخر ودر سال نهصد وچهلم یاچهل ویکم درقسطنطنیه درگذشته ودر زاویهٔ محمود چلبی دفن شد .

تألیفات متنوعه دارد :

۱- اصلاح‌الوقایة‌فی‌الفروع ۲- الایضاح که شرح اصلاح مذکوراست **۳ و۴- التجرید والتجوید** درکلام که یکی متن و دیگری شرح آن است **۵- ترجمهٔ‌کتاب رجوع‌الشیخ الی‌صباه فی‌القوة علی‌الباه** که خلاصه کتب طبی‌بسیاری بوده وبامر سلطان سلیم‌خان تألیفش‌نموده (چنانچه درکشف‌الظنون‌است) لکن درمعجم‌المطبوعات خودکتاب رجوع‌الشیخ را بابن‌کمال‌پاشا نسبت داده وگویدکه درقاهره چاپ شده است **۶- تغییرالتنقیح** در اصول‌که موارد طعن واشتباه‌کتاب تنقیح الاصول را نگاشته ودر استانبول چاپ شده است **۷- تغییرالمفتاح** که عبارات مفتاح سکاکی را تغییر داده و شرحش‌کرده است درمعانی و بیان **۸- تفسیر قرآن** که به **تفسیر ابن‌کمال پاشا** معروف وتا سورهٔ والصافات و دارای تحقیقات شریفه و تصرفات عجیبه است **۹- دقائق الحقائق** که بزبان ترکی در تحقیق بعض الفاظ فارسی است **۱۰- رسالة فی‌التعریف ۱۱- شرح صحیح بخاری ۱۲- شرح مشارق‌الانوار ۱۳- شرح مفتاح سکاکی** بطرز قال اقول **۱۴- محیط‌اللغة** از عربی بفارسی **۱۵- المهمات فی‌فروع الحنفیه ۱۶- نگارستان** بطرز گلستان سعدی و غیراینهاکه تا صد و بیست و پنج‌کتاب بدو منسوب و بهرسه زبان عربی وترکی وفارسی شعر خوب میگفته و از اشعار ترکی او است :

برا ثردور داشدا قالمش نالش‌فرهاددن   هرصداکه ظاهر اولدی تیشهٔ استاددن

(کف وص ۳۸۸۵ ج ۵ س و ۱۵۰ ج ۴ فع)

ابن کمونه

سعد بن منصور - بن سعد بن حسن بن هبةالله بن‌کمونهٔ‌بغدادی، ملقّب به **عزالدولة**، معروف به **ابن‌کمونه**، از فلاسفه و حکمای اواخر قرن‌هفتم بغداد میباشدکه عقیدهٔ مذهبی‌او مابین اهل فن محل خلاف ونظراست . درچندین موضع ازکشف‌الظّنون گاهی به یهودی وگاهی باسرائیلی موصوفش داشته و از میرداماد هم نقل است‌که کتاب تلویحات شیخ مقتول ، دوفقره شرح دارد یکی از ابن‌کمونهٔ یهودی و دیگری از شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری .

ابن‌الفوطی معاصرخود ابن‌کمونه هم درکتاب حوادث جامعه‌گوید درسال‌ششصد

و هشتاد و سیّم هجرت بین مردم انتشار یافت که ابن کمونهٔ یهودی کتاب **تنقیح الابحاث** را (که ذیلاً خواهیم نگاشت) تألیف داده و درآن از نبوت بحث کرده و چیزهائی گفته که قابل مذاکره نمیباشد نعوذ بالله من ذکره ، اینك عوام ازدحام عام نموده و قتل اورا تصمیم کردند لکن بتدابیر شحنهٔ عراق مستخلص گردید ، چنانچه شحنه ، روز جمعه با جمعی از حکام سوار شد و تحقیقات لازمهٔ قضیه را از قاضی القضاة و مدرّسین مدرسهٔ مستنصریّهٔ بغداد درخواست نمود لکن ابن کمونه که متواری بوده پیدا نگردید وقاضی برای نماز سوار شده وباز بجهت ممانعت عوام بمدرسهٔ مذکور برگشت ، ابن الاثیر را نیزکه برای اسکات عوام از خانه‌اش بیرون آمده بوده فحش داد و حرفهای ناشایست گفت وبا تعصّب و طرفداری ابن کمونه و مدافعه از مزخرفات او متّهمش داشت . این است که محض اسکات فتنه و دفع شرّ ازدحام ، منادی (جارچی) بآواز بلند ندا درداد که عموم جماعت فردا (روز شنبه) برای‌قتل یا سوزاندن ابن کمونه در بیرون شهرحاضر باشند پس مردم متفرق شدند ، ابن کمونه را هم درصندوقی که رویش چرم کشیده بودند گذاشته به حلّه نزد پسرش که آنجا کاتب و منشی بوده فرستادند و بفاصلهٔ چند روز یا سه ماه در اثر خوف و وحشت آن جریان درآنجا درگذشت انتهی مترجماً و ملخصاً .

با این همه فاضل متتبّع خبیر معاصر ، شیخ محمد سماوی سابق الذکر ، درجواب استفسار کتبی این نگارنده بواسطهٔ معتمدی نوشته بودکه ابن کمونه علاوه براسلام ، اظهار تشیّع میکرده ودر اول وآخر تمامی کتابهای خود اسامی مقدسه حضرت رسالت ص و ائمّهٔ اطهار ع را با تعظیم تمام مذکور داشته و درکتاب لمعه نام وی، کلماتی است‌که حاکی از اسلام او و احاطه‌اش درکلمات حضرت امیرالمؤمنین و شرح و تفسیرآنها میباشند .

صاحب ذریعه نیز همین عقیده را تایید وکلمات اوکه راجع بهمین موضوع‌است ذیلاً درضمن تألیفات ابن کمونه مذکور وقضیه ازدحام مذکور را هم حمل بمجرّدشهرت عوامی و افترا و تهمت داشته است ودر این‌گونه موارد قلم و رقم و تألیفات خود شخص بهترین معرّف حال او میباشند .

نگارنده گوید علاوه بر اینها دور نیست که یهودی و اسرائیلی گفتن همانا بجهت یهودی بودن جدّ عالیش هبة‌الله بن کمونه بوده چنانچه بحکم عادت غالبی معمولی اغلب اشخاص را با اوصاف و القاب پدرانشان موصوف وملقّب دارند باری از تألیفات ابن کمونه است :

۱ تا ۴ـ **الالتقاط عن الاثار الباقیة لابی ریحان البیرونی و الالتقاط عن الشمسیة المصفیة للکاتبی القزوینی و الالتقاط عن القانون السعودی لابی ریحان المذکور و الالتقاط عن کتاب الهیئة لمؤید الدین العروضی** ۵ـ **انتخاب تلخیص المحصل** که اصل محصل، درعلم کلام ازفخررازی و تلخیص المحصل که **نقد المحصل** هم گویند از خواجه نصیر طوسی و انتخاب تلخیص هم از همین ابن کمونه است و نسخهٔ اصل این پنج فقره بخط خود ابن کمونه در خزانهٔ غرویه موجود بوده و بنظر صاحب ذریعه رسیده است ، در اول وآخر همهٔ آنها صلوات برحضرت نبوی ص وآل طیبین و طاهرین آن‌حضرت را ملتزم میباشد واز اینجا حسن عقیدهٔ او وتهمت بودن آنچه ازحوادث جامعه نقل کردیم روشن میگردد ۶ـ **تقریب المحجة و تهذیب الحجة** که بخط خود مؤلف درکتابخانهٔ شخصی شیخ محمد سماوی فوق موجود است ۷ـ **تنقیح الابحاث فی البحث عن الملل الثلث** یعنی اسلامیت و یهودیت و نصرانیت که سبب اتهام او و ازدحام عوام بوده و فوقاً مذکور داشتیم ویك نسخه ازآن (بنقل معتمد) درکتابخانهٔ مجلس در طهران موجود است ۸ـ **التنقیحات** درمنطق و حکمت طبیعی و الهی که شرح تلویحات شیخ شهاب‌الدین مقتول سهروردی بوده ونسخهٔ آن در کتابخانه‌های آصفیه وکوپریلی (برقم ۸۸۰) و ایاصوفیا و بانگی‌فور موجود و تنها شرح طبیعیات آن نیز که بخط خود ابن کمونه است در خزانهٔ غرویه موجود است ۹ـ **شرح الاصول والجمل من مهمات العلم والعمل** که شرح اشارات ابن‌سینا است ۱۰ـ **شرح الصحائف للسهروردی** که بخط خود ابن کمونه در بغداد موجود است ۱۱ـ **لباب المنطق و خلاصة الحکمة** که بخط خودش در کتابخانهٔ شخصی شیخ محمد سماوی فوق موجود است ۱۲ـ **اللمعة الجوینیة فی الحکمة العلمیة والعملیة** که بنام وزیر کبیر علاءالدین‌جوینی تألیف و اصل نسخه‌اش بخط خود ابن کمونه درروضهٔ حیدریه موجود است ۱۳ـ **المطالب المهمة فی الحکمة** و نسخهٔ اصل آن درکتابخانهٔ شخصی شیخ سماوی مذکور موجود است ۱۴ـ **المنطق والطبیعی مع الحکمة الجدیدة** ویك نسخه ازآن برقم ۲۴۴۷ درکتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

وفات ابن کمونه بزعم بعضی درسال ششصد و نودم هجرت بوده لکن موافق آنچه ازکلمات معاصرش ابن‌الفوطی معلوم گردید بسال ششصد و هشتاد و سیّم هجرت در حلّه واقع شده و این اقرب بصحت است و اینکه بعضی دیگر هفتاد و ششم نوشته‌اند قطعاً

اشتباه بوده و تاریخ تألیف بعضی از کتابهایش بعد از این تاریخ بوده است . مخفی نماند که ابن کمونه، صاحب همان شبهۀ مشهوره در توحید میباشد که در شرح هدایۀ ملاصدرا وگوهرمراد لاهیجی و بعضی دیگر از کتب معقول با جوابش مذکور و علامۀ سبزواری هم در منظومه‌اش گوید :

هویتان بتمام الذات قد — خالفتا لابن الکمونة استند

وادفع بان طبیعة ماانتزعت — مما تخالفت بما تخالفت

(ذریعه وکف و تقریرات کتبی شیخ محمد و اطلاعات متفرقه)

ابن کمیل بدرالدین دمیاطی محمد ضمن شرح حال شرف الدین اسمعیل مذکور شد .

ابن کناسه **عبدالله بن یحیی** - مکنّی به **ابومحمد**، یا **محمد بن کناسه**، یا **محمد بن عبدالله بن عبدالأعلی** کوفی اسدی ، مکنّی به **ابویحیی** ، از صلحای شعرای عباسیّین و داماد وخواهرزادۀ عارف زاهد معروف ابراهیم بن ادهم است که بسال صد و بیست و سیّم هجرت در کوفه متولد شد و اخیراً در بغداد اقامت کرد ، با فصحای بنی‌اسد و روات شعرا ملاقات نمود ، اشعار کمیت اسدی سابق الذکر را از ایشان اخذ کرده و در سیّم شوال دویست و هفتم هجرت در کوفه درگذشت واز تألیفات او است:

۱- الانواء ۲- سرقات الکمیت من القرآن ۳- معانی الشعر.

ابن کناسه کنیزکی داشته دنانیر نام شاعره و مغنیه که ارباب فضل و هنر اورا با خصال حمیده‌ستوده وبا وی مشاعره میکرده‌اند . علی بن عثمان کلابی که از ادبای آن زمان بوده گوید روزی درحالت حزن و غم بخانۀ ابن کناسه رفتم ، کنیزش دنانیر سبب آن را استفسار نمود گفتم که برادری داشتم قرشی و الان از دفن وی برمیآیم پس دنانیر قدری بفکر رفته و این بیت را فرو خواند :

بکیت علی اخ لك من قریش — فابکانا بکائك یاعلی

از اشعار خود ابن کناسه میباشد که در مرثیۀ کنیزك مذکور گفته است :

الحمد لله لاشریك له — یالیت ماکان منك لم یکن

ان لم يك القول قل فيك فما — افحمنى غير شــدة الحزن

(ص ۱۰۵ فهرست ابن‌النديم و ۱۳۰ ج ۱ خيرات حسان)

ابن‌الکوا **عبدالله -** بن‌عمرو کوّاء ازخوارج وبا اینکه ازاصحاب‌حضرت امیرالمؤمنین ع بوده صدمات زبانی بسیاری بدان حضرت وارد آورده است . اگر یکسر هم نگوئیم اکثر خوارج، عابد و زاهد بوده‌اند، خباثت‌ایشان نیز آفتابی و اعبد ایشان ابن‌ملجم مرادی ناپاك بود . روزی ابن‌الکوّا وضو می گرفته وآب را زیاده از حد استعمال می کرد ، آن‌حضرت فرمود اسراف کردی گفت اسراف تو در خونریزی مسلمانان از این هم بیشتر است و نیز ابن‌الکوّا درپشت سرآن‌حضرت این آیه را فرو خواند : **وَ لَقَدْ اَوْحىٰ اِلَيْكَ وَ اِلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ .**

خباثت ابن‌الکوّا آشکار و بالاتر ازآن است‌که بنقل این‌گونه قضایا حاجتی باشد آه‌آه خدا خدا بتو نالم ز زاهدان ریائی . خداوند عالم را بحقیقت اسلام قسم ، اسلام ومسلمین‌را ازشرّ این‌گونه مشرکین مسلمان‌نما وگرگان‌میش‌صورت‌که درهرعهدی و هرعصری تیشه بریشهٔ اسلام میزنند درسایهٔ امان خود نگهدارد . باری‌کوّاء با صیغهٔ مبالغه داغ‌کنندهٔ چارپایان‌را گویند وعمرو پدر عبدالله نیز در زمان جاهلیّت این‌شغل را داشته است . (ص۸۴هب ومرصع وتنقیح‌المقال وغیره)

ابن کوجك **علی -** بن حسین بن علی بن کوجك عبسی ، ادیب فاضل ورّاق معروف به **ابن‌کوجك** که‌کتاب **اعز المطالب الی‌اعلی‌المراتب** وکتاب **الطنبوريين** از او بوده ودر اواخر قرن چهارم یا اوائل پنجم هجرت درگذشته است.

(ص ۱۵۷ ج۱۳جم)

ابن کوره دراصطلاح رجالی **داود بن‌کوره** ویکی‌ازافراد عدّهٔ‌کلینی‌است .

ابن‌الکوفی **احمد بن عباس -** درباباوّل(القاب)بعنوان **نجاشی** مذکوراست.

ابن‌الکوفی **علی‌بن‌محمد -** بن عبید اسدی نحوی ، معروف به **ابن‌الکوفی ،** مکنّی به **ابوالحسن،** از اجلاّی اصحاب ثعلب نحوی معروف

میباشدکه خطّ او با حسن وصحت و اتقان وضبط مشهور وضرب المثل میباشد ودرجایی که بخواهند صحت و اتقان خطّی را بفهمانندگویندکه ازخط ابن الکوفی نقل شده و از تألیفات او است :

۱- الفرائد والقلائد ۲- معانی الشعر. صاحب ترجمه بسال سیصد وچهل وهشتم هجرت درنود و چهار سالگی درگذشت وبنا بنقل‌معتمد ـ نجاشی وسید بحرالعلوم اورا ازمصنّفین شیعه دانند . (ص ۱۵۳ ج۳ جم وغیره)

ابن کیاکی در اصطلاح ابن‌ادریس ، همان ابن‌شهرآشوب سابق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند .

ابن‌الکیال **محمد بن محمد** - بعنوان **ابن‌الکال** مذکور شد .

ابن‌الکیبس یا **(الکیس‌خل)** ابن‌الکیس مردی بوده زید نام ، در فصاحت ضرب‌المثل **افصح من ابن‌الکیبس** (الکیس خل) از امثال دایره میباشد .

نام پدرش در جمهره ، کیس و درنسخهٔ خطّی مظنون‌الغلط مرصّع ابن‌الاثیر کیبس بوده و اوّلی اقرب بصحت است . (مرصع و جمهرة‌الامثال)

ابن‌الکیزانی **محمد بن ابراهیم** - بن ثابت بن ابراهیم بن فرج کنانی قاری ، ادیب شاعر شافعی عابد زاهد مصری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌الکیزانی،** از مشاهیر ادبا و شعرا و زهّاد اواسط قرن ششم هجرت‌بوده و **دیوان شعری** هم داردکه اکثرآن در زهد بوده واز او است :

و اذا لاق بالمحب غرام   فکذا الوصل بالحبیب یلیق

بسال پانصد و شصت و دویم هجرت درمصر درگذشت و درقرب امام شافعی مدفون شد سپس بدامنهٔ‌کوه مقطم نقلش داده ودرقرب حوضی معروف‌به امّ‌مودود بخاکش‌سپردند .

لفظ‌کیزانی منسوب به کیزان است‌که جمع کوز بمعنی کوزهٔ معروف میباشد و یکی از اجداد صاحب ترجمه کوزه‌گر وکوزه‌فروش بوده است .

(ص۱۲۱ ج ۲ کا و ۶۶۰ ج ۱ س)

ابن کیسان **طاوس بن کیسان** - ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکوراست .

ابن کیسان **محمد بن احمد** - بن ابراهیم بن کیسان ، یا محمد بن احمد بن محمد بن کیسان، نحوی بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن کیسان**، از اکابر نحویّین واز تلامذهٔ مبرّد و ثعلب و دیگر اکابر وقت بوده وآن علم شریف را از هردو فرقهٔ نحویّین و بصریّین فراگرفته‌است . قواعد هردو مذهب را حافظ ، باختلافات ایشان واقف ، استادتر از مبرّد و ثعلب بوده و حوزهٔ اوکثیرالفائدة و محل مذاکرهٔ علوم متنوعه ، مرجع افاضل و اکابر وگاهی صد مرکب بردر خانه‌اش بودی ، درنظرش ژنده‌پوش و حریرپوش یکسان بوده وازتألیفات او است :

۱تا۵- البرهان و التصاریف و الحقائق و علل النحو و غریب‌الحدیث ۶- القرائات ۷- مااختلف فیه‌البصریون والکوفیون ۸- معانی القرآن ۹- المهذب در نحو وغیراینها . وی درسال دویست و نود و نهم هجرت درگذشته و چنانچه مذکور داشتیم لفظ کیسان ، نام جدّ عالیش بوده وبعضی‌آن را لقب پدرش دانند :

(ص ۱۲۰ ف و ۶۶۰ ج۱س و۸۴ هب و۱۳۷ ج ۱۷ جم و۷۰۰ت وغیره)

ابن لال **شیخ احمد** - بن علی همدانی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن لال** ، از مشاهیر فقها ومحدّثین شافعیّه میباشدکه درهمدان مفتی بوده واز تألیفات او است :

۱- السنن ۲- مالایسع المکلف جهله من‌العبادات ۳- معجم‌الصحابة . بسال سیصد و نود و دویم یا هشتم هجری قمری درنود سالگی درگذشت .

(کف وص ۶۶۰ ج ۱ س)

ابن اللباد **عبداللطیف** - بعنوان موفق‌الدین عبداللّطیف درباب‌اول(القاب) مذکور است .

ابن اللبان **عبدالله** - بن محمد ، اصفهانی‌الاصل، مصری‌الاقامة، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌اللبان** الشّهرة ، ازمشاهیر فقهای شافعیّه ومحدّثین

ایشان میباشد که در بغداد و اصفهان و مکّه از اکابر و مشایخ وقت استماع حدیث نموده واز مشایخ خطیب بغدادی است . خطیب اورا بسیار تجلیل کرده وبا مخزن علم و فضل و دیانت بودنش ستوده وگوید (والعهدة علیه) که قرآن را بهتر از همه بچندین روایت تلاوت می نمود ، در پنج سالگی حفظش کرده و **کتاب الروضة** تألیف او است و بسال چهارصد و چهل و ششم هجرت در اصفهان در گذشت .

(ص ۱۴۴ ج ۱ تاریخ بغداد و ۲۰۷ ج ۳ طبقات الشافعیة)

ابن اللبان

محمد بن احمد بن عبدالمؤمن - شافعی اشعری مصری ، ملقّب به **شمس الدین** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن اللبان**، از اکابر علما و فقها و محدّثین قرن هشتم مصر میباشد که در اکثر علوم متداوله خصوصاً در علوم دینیّه یدی طولی داشته واز تألیفات او است :

۱- ازالة الشبهات من الایات والاحادیث المشتبهات ۲- تربیة الام ۳- ردالمتشابه الی المحکم که در بیروت چاپ شده **۴- متشابه القرآن** که همان ردّالمتشابه است . در سال هفتصد و چهل و نهم هجری قمری در گذشت وظاهر کشف الظّنون آنکه لبان لقب پدرش بوده است .

(کف وص ۱۶۶۱ ج ۱ س وغیره)

ابن لبان

ورقاء بن اشعر - بعنوان **ابوالکلاب** در باب دویم نگارش یافته است.

ابن اللبانة

محمد - بن عیسی بن لبانة اندلسی لخمی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن اللبانة**، ازادبا وشعرای اندلس بوده واز تألیفات او است:

۱- سقیط الدر و لقیط الزهر ۲- مناقل الفتنة ۳- نظم السلوک فی وعظ الملوک و درسال پانصد وهفتم هجرت در گذشت .

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س)

ابن اللبودی

محمد بن عبدان - بن عبدالواحد بن اللبودی، طبیب حکیم دمشقی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **شمس الدین و نجم الدین**، معروف به **ابن اللبودی**، از مشاهیر اطبّای قرن هفتم هجرت میباشد که علاوه برمهارت طبّی در نجوم وفلسفه وفنون حکمت نیز متبحّر بود ، برای تحصیل علم ازموطن خود شام ببلاد

عجم مسافرتها کرده و رنجها کشید تا آنکه در تفسیر و جدل و ریاضیّات و فنون فلسفه خصوصاً درطبّ مهارتی بسزا یافت و مرجع استفادهٔ اطبّای نامی وقت گردید.

اخیراً بحلب رفته و رئیس‌الاطبّای ملك ظاهر غیاث‌الدین صاحب حلب پسر صلاح‌الدین ایّوبی شد، بعد از وفات ملك ظاهر بدمشق رفته و بمعالجه و تدریس طبّ اشتغال یافت و ریاست بیمارستان نوری بدو مفوض و بسال ششصد و بیست و یکم هجرت در پنجاه و یك سالگی درگذشته و از تألیفات او است:

۱- **آفاق‌الاشراق** درحکمت ۲- **الرای المعتبر فی معرفة القضاء والقدر** ۳- **غایة الاحکام فی صناعة الاحکام** ۴- **کافیة الحساب فی علم الحساب** ۵- **مختصر اشارات ابن‌سینا** ۶- **اللمعات** درحکمت ۷- **مختصر کلیات قانون ابن‌سینا** ۸- **مختصر مسائل حنین بن اسحق** درطب ۹- **المناهج القدسیة فی العلوم الحکمیة** ۱۰- **نزهة‌الناظر من‌المثل السائر**.

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س و ۸۴ ج ۱ مر)

ابن‌اللبودی

یحیی - طبیب حکیم دمشقی، پسر ابن‌اللبودی مذکور فوق، کنیه‌اش **ابوزکریا**، لقبش **نجم‌الدین**، شهرت او نیز مثل پدرش **ابن‌اللبودی**، از مهرهٔ اطبّای وقت بود که علاوه بر تفرّد درطب وشعب فلسفه درفنون انشا و ترسّل و شعر و ادبیّات وفصاحت وبلاغت نیز وحیدعصر وطبیب مخصوص ملك منصور صاحب حمص بوده و اخیراً درنتیجهٔ صداقت وحسن تدبیر بوزارت نایل گردید ودرسال ششصد وچهل و سیّم هجرت بعد از وفات ملك منصور بمصر رفت ومشمول عنایات ملك صالح ایّوبی صاحب مصر گردید تا آنکه نظارت دیوان اسکندریّه وشامات بدو مفوض شد وبا این همه اشتغالات فوق‌العاده محفل او و مجمع علما و محل استفادهٔ افاضل بوده و از تألیفات او است:

۱- **ایضاح الرأی السخیف من کلام الموفق عبداللطیف** که درسیزده سالگی تألیف‌شده‌است ۲- **تدقیق المباحث الطبیة فی تحقیق المسائل الخلافیة** بطریق مسائل خلافیهٔ فقها ۳- **مختصر عیون الحکمة لابن‌سینا** وغیرها. درقاموس‌الاعلام تألیفات مذکوره درفوق پدرش را نیز اشتباهاً بدو نسبت داده‌است. وفات یحیی بعدازسال ششصد وشصت و یکم هجرت بوده‌است.

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س و ۸۴ ج ۱ مر)

ابن‌لره یا **ابن‌لزه** } بندار یا منداد بن‌عبدالحمید لغوی اصفهانی کرجی، یا کرخی عراقی، مکنّی به **ابوعمرو**، معروف به **ابن‌لره** (لزه‌خل) نخست درکرج مقیم بوده و اخیراً در عراق عرب توطّن نمود ، با مبرّد مواخات داشت ، از مبرّزین علم لغت ، در روایت و حفظ اشعار متفرّد ، از تلامذهٔ ابوعبیده قاسم بن سلام سابق‌الذکر و اساتید ابن‌کیسان، درنقل دواوین‌شعرا وحید عصر و اغلب اشعارجاهلیّت و اسلام را حافظ بود بلکه هفتصد یا نهصد قصیده را در حفظ داشته‌که اوّل همهٔ آنها **(بانت سعاد)** بوده‌است . درنحو نیز جامع‌آراء بصریّین وکوفیّین بود، هرهفته درمجلس متوکّل دهمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۲۳۲_۲۴۷ه ق = **رلب ـ رمز**) با ادبا ونحویّین وقت‌حاضر میشد . **جامع‌اللغة** و **معانی‌الشعر** و **شرح معانی‌الباهلی** از تألیفات‌او است و ظاهراً لفظ لره یا لزه لقب پدر بندار بوده و وجه‌آن وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۳۶ ت و ۱۲۳ ف و۱۲۸ ج ۷ جم وغیره)

ابن لسان یا **ابن‌لسان‌الحمرة** } بعنوان **ابوالکلاب** درباب دویم نگارش دادیم .

ابن‌لنکک **محمد بن محمد** ـ بن‌جعفر بن لنکک‌بصری، ادیب‌شاعر، مکنّی به **ابوالحسین** یا **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌لنکک** ، ازشعرای‌ادبای قرن چهارم هجرت میباشدکه بجهت کساد متاع و عدم مساعدت روزگار اکثر اشعار او در شکایت از زمان و اهل زمان و هجو شعرای زمان خود بود ، خصوصاً درهجو و ذمّ دومعاصرش متنبّی (متوفی بسال ۳۵۴ه ق = **شند**) و ابوریاش (متوفی بسال۳۳۹ه ق= **شلط**) سابق‌الذکر و بالخصوص درپرخواری و بی‌ادبانه و متنفرانه طعام‌خوردن‌ابوریاش (چنانچه درشرح حالش اشاره شد) اشعار بسیاری سروده واز او است :

جارالزمان علینا فی‌تصرفه — **وای دهر علی‌الاحرار لم یجر**
عندی من‌الدهر مالو ان ایسره — **ملقی علی‌الفلك الدوار لم‌یدر**

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۶ج۱۹ و۱۲۸ج۲جم)

ابن‌لؤلؤ

محمد بن علی - مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف بـه **ابن‌لؤلؤ**، از ادبا و شعرای اندلس بوده واز او است :

ومن لم یمت قبل‌الممات فانـه یراع بهول بعـده و یراغ
فیارب وفقنی الی مایکون لی به للذی ارجـوك منه بلاغ

در سال هفتصد و پنجاهم هجرت درگذشت . (ص ۶۶۲ ج ۱ س)

ابن‌لهیعه

عبدالله - بن لهیعة بن عقبة بن لهیعـۀ حضرمی مصری ، مکنّی بـه **ابوعبدالرحمن**، معروف بـه **ابن‌لهیعه** ، در حدیث و اخبار کثیرالروایة بود ، درسال یکصد و پنجاه و پنجم هجرت از طرف منصورعباسی بقضاوت مصر منصوب‌گردید ، او اوّلین قاضی میباشدکه ازطرف خلیفه ببلاد مصر تعیین شد وپیش از او از طرف حکام مصر بـوده و نیز نخستین قاضی است‌کـه خودش شخصاً برای رؤیت هلال رمضان حاضر وبعد از او رسم ثابت‌گردید . ابن‌قتیبه (موافق نقل معتمد) اورا از رجال شیعه شمرده بلکه گویدکه در تشیّع افراط داشته و لکن احادیث او در صحیح ترمذی و صحیح ابی‌داود و دیگرکتب عامّه مذکور است . وی درسال یکصد و هفتاد و چهارم هجرت درگذشت . (ص۲۷۰ج۱کا و۸۴هب۳۸۵ج۱نی‌وغیره)

ابن‌لیلی

عنوان‌چندتن بوده‌که مشهورترین‌ایشان **عمربن عبدالعزیز**هشتمین خلیفۀاموی (۹۹-۱۰۱ھ ق = **صط - قا**)است وابن‌کثیرگوید:

یا ایها المتمنی ان‌یکون فتی مثل ابن‌لیلی لقد خلالك‌السبلا
اعدد ثلاث خلال قد جمعن له هل سب من‌احد اوسب اوبخلا

(مرصع ابن‌الاثیر وغیره)

ابن‌ماءالسماء

عبادة بن‌عبدالله - از مشاهیر شعراء قرن پنجم اندلس میباشدکـه اشعارش‌لطیف ودر زمان‌خود رئیس الشعرا بوده واز او است :

واصبر علی نـوب الزمـــــــــن وان رمت بك فی‌المهالك
والی اللـذی اغنی و اقـــــــــنی اضرع وسله صلاح‌حالك

صاحب ترجمه در سال چهارصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۶۶۳ ج ۱ س)

ابن‌ماء‌السماء
ابن‌ماء‌المزن
اولی عمرو بن عامر بن حارثة بن امرؤالقیس ودویمی نعمان بن منذر لخمی که هردو در سخاوت ضرب‌المثل هستند.

ابن‌ماجه
محمد - بن‌یزید بن‌ماجهٔ قزوینی، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌ماجه**، از مشاهیر و اکابر حفّاظ محدّثین عامّه میباشدکه از ائمّهٔ علم‌حدیث محسوب ودرتمامی شعب‌آن بالاطراف دانا ومتفرّد بود. برای تکمیل آن علم شریف به ری و مصر و عراق و شام ومکّه وبغداد وبصره وکوفه مسافرتها کرد، از اکابر مشایخ استماع احادیث شریفهٔ نبویّه نمود ویکی از اصحاب صحاح ستهٔ عامّه بوده است. **کتاب سنن** اوکه به **سنن ابن‌ماجه** معروف ودر دهلی وقاهره چاپ شده ششمین صحاح ستهٔ مذکوره میباشد.

درتاریخ و تفسیر نیز ید طولی داشته واز تألیفات او است:

۱- تاریخ قزوین که مولدش بوده است **۲- تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر ابن‌ماجه** معروف است **۳- السنن** که به **سنن ابن‌ماجه** معروف است و مذکور شد. در بیست و دویم رمضان دویست وهفتاد و سیّم هجرت درشصت وچهار سالگی درگذشت وبنوشتهٔ‌قاموس، **ماجه** نام جدّ او نبوده بلکه لقب پدرش بوده است.

(ص ۸۴ هب و ۲۱۰ ج ۲ ع و ۵۹ ج ۲ کا و ۶۶۳ ج ۱ س وغیره)

ابن‌المارستانیة
عبیدالله - یا عبدالله بن علی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌المارستانیة**، از فحول اطبّای اواخرقرن ششم هجرت‌میباشد که هردو قسمت‌علمی وعملی طب را نزد اساتیدکبار بغداد تکمیل‌نمود تا مدیر ومدرّس و رئیس وحکیم‌باشی بیمارستان‌عضدی بغدادگردید. درتاریخ وحدیث و ادبیّات وفنون حکمت وفلسفه نیز بصیرتی بسزا داشته و درسال پانصد ونود ونهم هجرت بسمت سفارت بتفلیس رفت ودراثنای مراجعت، درموضعی حجر یا جیرخ بند نامی درگذشت واز آثار قلمی او **تاریخ بغداد** موسوم به **دیوان‌الاسلام** بوده و باتمامش موفق نگردیده است.

(ص ۶۶۳ ج ۱ س و ۲۵ ج ۳ مه وغیره)

ابن‌ماری **یحیی** - بن یحیی بن سعید، بصری مسیحی، معروف به **ابن‌ماری،** ادیبی‌است کاتب شاعر طبیب نحوی لغوی که دراکثر فنون متداوله متفنّن بوده و باطبابت وکتابت امرار معاش میکرد **کتاب المقامات الستین** که درنهایت جودت میباشد ازمصنّفات او است . عماد کاتب اصفهانی از وی روایت میکند وازاشعار او است:

نعم المعین علی المروة للفتی	**مال یصون عن التبذل نفسه**
لاشیئی انفع للفتی من ماله	**یقضی حوائجه و یجلب انسه**
و اذا رمته یدالزمان بسهمه	**غدت الدراهم دون ذالك ترسه**

در سال پانصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۴۰ ج ۲۰ جم)

ابن‌ماسویه[1]

ابن‌ماسویه **عیسی بن ماسویه** - از اطبّای اواخرقرن دویم هجرت میباشدکه در انواع صناعات طبیّه ماهر وبا حسن سلوك و اخلاق نیکو موصوف بود. مادامیکه‌درمزاج‌مریض تجویزدوانکرده وسبب‌بهبودی‌او نمیشدحق‌المعالجه نگرفته بلکه حرامش می‌شمرد . دوکتاب **قوی‌الاغذیة** و **من‌لایحضره الطبیب** تألیف او بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۵۲ ج۲مه و۲۶۴ ج۱مر)

ابن‌ماسویه **یحیی** - یا **ابن‌ماسویه** **یوحنا** - بن ماسویهٔ سریانی، مکنّی به **ابوزکریا،** ازمتمیّزین اطبّای قرن سیّم هجرت میباشدکه نزد اکابر وقت

۱- **ابن‌ماسویه** - دردورهٔ خلافت‌عباسی چهار تن از اطبای نامی بهمین‌عنوان **ابن‌ماسویه** معروف، همهٔایشان به **بنی‌ماسویه** مشهور وپدرشان ماسویه نیز ازاطبای سریانی بوده ودربیمارستان جندی‌شاپور بمعالجه و دواسازی اشتغال داشته‌است . با اینکه حرفی ازعلم طب نخوانده‌بود ولی دراثر تجربه وکثرت مواظبت عملی بصیرتی بسزا در معالجه داشت و عاقبت درسلك اطبای دربار هارونی منسلك شد و هریك از فرزندانش جرجیس و عیسی و میخائیل و یوحنا نیز دردربار خلفای وقت دارای مقامی‌عالی بوده ودرتراکیب‌ادویه مجرباتی داشته‌اندکه درکتب طبی نقل‌است . چون تألیفاتی به عیسی ویوسف پسران ماسویه منسوب دارند اینك محض‌استیناس‌حال مؤلف آنها شرح حال اجمالی ایشان را تذکر میدهد .

محترم بود ، بامر هارون‌الرشید اغلب کتب قدیمهٔ یونانی را بعربی ترجمه کرده و علم تشریح را در زمان خود بدرجهٔ کمال رسانید . بعد ازهارون ، مأمون و معتصم و واثق و متوکل عباسی را نیز بسمت طبابت خدمت کرده وتألیفات او است :

۱- جواهرالکلم ۲- دفع ضرر الاغذیة ۳- علاج النساء اللاتی لایحبلن ۴- المشجر الصغیر ۵- المشجر الکبیر وغیراینها و درسال دویست و چهل وسیّم هجرت درگذشت .

(ص ۳۲ ج ۲ مه و ۴۱۱ ف و ۲۱۶ ج ۲ ع وغیره)

ابن‌ماکولا

علی بن هبة‌الله - بن‌علی بن‌جعفر عجلی، مکنّی به **ابونصر**، ملقّب به **سعدالملک** یا**امیرسعدالملک**، معروف به **ابن‌ماکولا** ، نسبش به ابودلف قاسم بن عیسی عجلی سابق‌الذکر موصول واز اکابر حفّاظ محدّثین وادبای قرن پنجم هجرت میباشدکه ببلاد بسیاری سیاحت، با اکابر هرطبقه ملاقات، ازمشایخ واکابر شام و عراق و خراسان وغیره احادیث بسیاری استماع کرده و تکمیل مراتب علمیّه نمود . مصنّفات بسیاری دارد :

۱- الاکمال فی‌المؤتلف والمختلف فی‌اسماء الرجال که اسامی مشتبههٔ بسیاری ازاعلام و رجال حدیث‌را با ضبط حرکات و رفع اشتباه و التباس آنها جامع ، درغایت‌جودت ومحل‌اعتماد محدثین و ارباب سیر بوده ودراثبات‌کثرت احاطه و اطلاع وضبط و اتقان مؤلف خودکافی ومحتاج بفضیلتی دیگر نمیباشد . یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصریه و یکی دیگر نیز که در نهایت صحت میباشد درخزانهٔ ایاصوفیا موجود و محفوظ است **۲- تهذیب مستمر الاوهام علی ذوی‌التمنی والاحلام** که متمم دوکتاب مختلف و مؤتلف دارقطنی وخطیب‌بغدادی‌است وغیراینها . ابن‌ماکولا شعر خوب نیز میگفته واز او است :

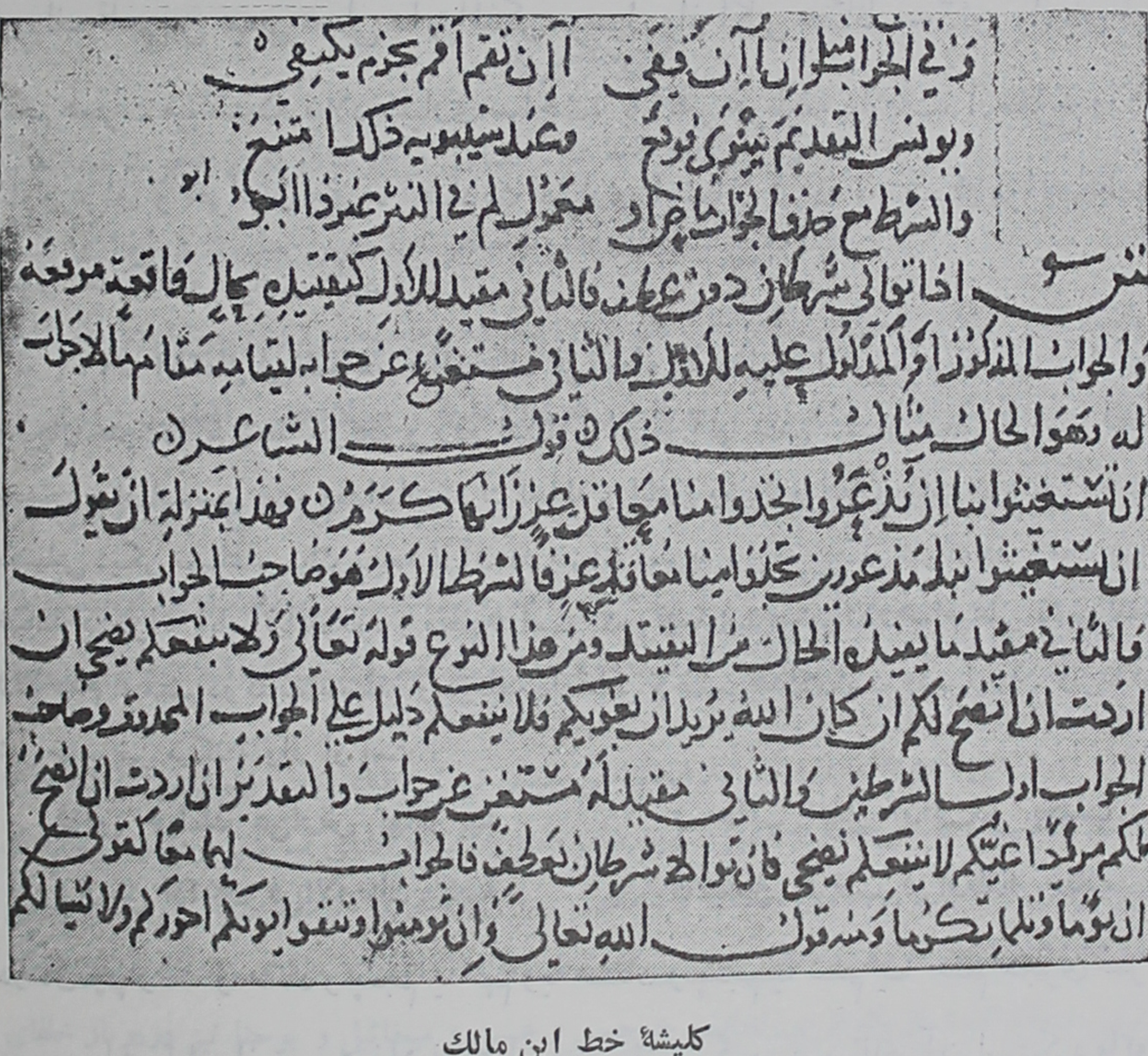
قوض خیامك عن‌ارض تهان بها	**و جانب الذل ان‌الـذل یجتنب**
وارحل اذا کان فی‌الاوطان منقصة	**فالمندل الرطب فی‌اوطانه حطب**

درسال چهارصد و هفتاد و پنجم یا نهم ویا هشتاد و پنجم یا ششم یـا هفتم هجری قمری در جرجان یا اهواز بدست غلامان ترك خود مقتول گردیـد و ظاهر آن است کـه **ماکولا** جدّش علی بوده است .

(تذکرةالنوادر وکف و۸۵هب و۳۶۲ ج۱کا و۱۰۲ ج۱۵ جم و۶۶۳ ج۱س)

ابن مالك **محمد بن عبدالله بن مالك** - اندلسی ، جیانیّ الولادة ، دمشقیّ الوفاة والاقامة ، طائیّ القبیلة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **ابن مالك** الشّهرة ، **جمال الدین** اللّقب ، شافعیّ المذهب ، ادیب صرفی نحوی لغوی شاعر ، بهمه‌گونه فنون شعری قادر ، دارای طبعی روان ، در نحو وصرف ولغت وعلوم عربیّه بحری بی‌پایان ، در فنون قرائت و اصول و فروع لغت در نهایت مهارت ، در اطلاعات حدیثیّه وکثرت احاطه باشعاری‌که در اثبات قواعد ادبیّه محل استشهاد میشد مشار بالبنان مورد شگفت ابنای زمان بود .

در مقام استدلال برای صحت قواعد و اقوال از حفظ خاطر نخست بقرآن مجید



کلیشهٔ خط ابن مالك

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ ۲۰۵ کتاب الوافیه (شرح کافیه منظوم خود ابن‌مالك) است این کتاب نسخهٔ اصل و تماماً بخط ابن‌مالك بوده و غالب حواشی آن‌هم بخط تلمیذ مصنف ابوالفتح محمد بعلی حنبلی (متوفی بسال ۷۰۹) میباشد

تمسك میکرد و درصورت یأس متمسّك باحادیث نبویّه میگردید والاّ ازاشعار وکلمات فصحا اقامهٔ بیّنه می نمود . بالجمله حاوی مراتب علمی و عملی بود ، تمامی‌اوقات خود را درنماز و تلاوت و تدریس و تألیف و مطالعه و مذاکرات علمی مصروف میداشت ، در تحقیق غوامض و اتقان اصول و قواعد زبان عرب اهتمام تمام بکارمیبرد در دوصفت کرم و سخاوت و تأسیّ بمذهب شافعی درمیان‌تمامی اهل اندلس متفرد ودرجامع‌عادلیهٔ دمشق مدرّس و امام جماعت بود ، معاصر جلیلش ابن‌خلّکان همه وقت درنمازش حاضر می‌شد و بعد از نماز نیز محض تجلیل و احترام او تا خانه‌اش مشایعت میکرد و از تألیفات ابن‌مالك است :

۱- الاعلام یا **اکمال‌الاعلام بمثلث‌الکلام** که باکتاب تحفهٔ ذیل در مصر چاپ شده است **۲- الالفیة** که جامع مقاصد عربیه ومحل توجه اکابر ودر دیار عرب وعجم مشهور وبارها مستقلا وبا شروح مختلفه درمصر و ایران وغیره چاپ و نام اصلیش **خلاصه** بوده که ملخص کتاب کافیه نام خودش است وازآن روکه مشتمل بهزار بیت است به **الفیه** شهرت یافته است **۳- تحفة المورود فی‌المقصور والممدود** که اشاره شد و نظم است **۴- تسهیل‌الفوائد و تکمیل‌المقاصد** درنحو که ملخص کتاب فوائد نام خودش بوده و تمامی قواعد و مسائل نحو را جامع واز این‌رو محل‌توجه فحول و اکابر بود و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۵- الخلاصة** که نام اصلی همان‌الفیه مذکور فوق‌بوده‌است **۶- شرح تسهیل فوق ۷ و۸ و۹-** شرح هریك از **عمده وکافیه ولامیه** مذکورات ذیل **۱۰- شواهدالتوضیح والتصحیح لمشکلات الجامع الصحیح** که شرح مشکلات‌اعراب‌صحیح بخاری بوده ودرهند چاپ شده‌است **۱۱- عمدةالحافظ و عدةاللافظ ۱۲- الفوائد فی‌النحو ۱۳- الکافیة الشافیة فی‌النحو** که کتابی است نظمی و جلیل‌القدر و خودش شرحی برآن نوشته و اولش این است :

قال ابن مالك محمد وقد	**نوی افادة بما فیه اجتهد**
الحمدلله اللذی من رفده	**توفیق من وفقه لحمده**

الفیهٔ فوق‌ملخص‌همین‌کافیه‌است **۱۴- لامیةالافعال** یا**لامیةابن‌مالك** که گاهی به**المفتاح‌بابنیةالافعال** هم موسوم وبا شرح ابن‌الناظم دربیروت چاپ شده وغیراینهاکه تماماً با اتقان ومتانت موصوف و بعضی از فضلا بیست و هشت فقره از تألیفات اورا درضمن بیست وهشت‌بیت بنظم‌آورده‌که تماماً در روضات مذکور و نقل‌آنها موجب اطناب است . **وفات‌ابن‌مالك** بسال ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری در هفتاد ودو یا سه سالگی در صالحیهٔ دمشق

واقع شد و درمقبرهٔ ابن الصائغ مدفون گردید .

(ص ۷۴۰ ت و ۸۵ هب و ۱۱۳ ج ۱ مه و ۲۳۲ مط و ۶۶۳ س)

ابن مالک **محمد** - بن محمد بن عبدالله بعنوان **ابن الناظم** خواهد آمد .

ابن مأمون **احمد بن علی** - بن هبة‌الله بن حسن بن علی بن محمد بن یعقوب بن حسین بن عبدالله مأمون بن هارون الرّشید ، ملقّب به **زوال**، معروف به **ابن مأمون**، ادیبی است نحوی لغوی که هردو فن را از ابومنصور جوالیقی سابق الذکر اخذکرد ، خطّی خوب داشته و مدتی در بغداد قضاوت نمود ، پس ازآنکه مستنجد ، سی و دویمین خلیفهٔ عباسی (۵۵۵-۵۶۶ھ ق = **ثنه - ثسو**) بخلافت رسید اورا نیز با قضات دیگر درحبس کرد و درهمین یازده سال ایّام زندانی هشتاد کتاب در موضوعات متنوعه تألیف نمودکه من جمله **اسرار الحروف وشرح الفصیح** است . پس ازآنکه نوبت خلافت به مستضیئی سی و سیّمین ایشان (۵۶۶-۵۷۵ھ ق = **ثسو - سعه**) رسید تمامی زندانیان را خلاص نمود و هریکی را راتبه‌ای فراخور حال خود مقررداشت . ابن مأمون بسال پانصد وهشتاد وششم هجرت درهفتاد و هفت سالگی درگذشت . ظاهر روضات آنکه **لفظ زوال** لقب علی ، جدّ سیّم احمد است و دراصل زول (بروزن قول) بمعنی مرد شجاع و سخی بوده و اخیراً تحریفش داده و زوال گفته‌اند .

(ص ۸۲ ت وغیره)

ابن ماهیار **محمد** - بن عباس (عیاش خل) بن علی بن مروان بن ماهیار بزاز، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن ماهیار وابن جحام** یا **ابن حجام**، از اکابر و ثقات علما و مشایخ امامیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکه در اصول عرفان و سیر و سلوک و طریقت نیز نظیر ابراهیم ادهم و ذوالنّون مصری و امثال ایشان بود واز تألیفات او است :

۱ تا ۴- الاوائل و تأویل ما نزل فی اعداء آل محمد و تأویل ما نزل فی شیعتهم و تأویل ما نزل فی النبی ص و آله ۵- قرائة امیرالمؤمنین ع ۶- الناسخ والمنسوخ وغیراینها .

سال وفاتش بدست نیامد لکن تلعکبری (متوفی بسال ۳۸۵ه‍ ق = **شفه**) درسال سیصد و بیست وهشتم هجرت از وی اجازهٔ روایت دارد . **اما لفظ حجام** بفرمودهٔ تنقیح المقال با حای حطّی مفتوح و جیم مشدّد وبقول رجال کبیر استرآبادی با جیم مضموم وحای حطّی مخفف است . (ذریعه وص ۸۵هب وکتب رجالیه)

ابن المبارک **ابراهیم بن یحیی بن مبارک** - درباب اوّل بعنوان **یزیدی** مذکوراست.

ابن المبارک **حسن بن غالب بن علی** - قاری ، مکنّی به **ابوعلی**، معروف به **ابن المبارک** ، از محدّثین قرن پنجم عامّه میباشدکه از مشایخ روایت خطیب بغدادی و مردی بوده ظاهرالصلاح ، قرآن مجید را با حروف و قرائات مخالف اجماع قرائت کرده وآنها را بواسطهٔ اسانید معجولهٔ خود از ائمه قرائت نقل میکرده است .کذب او مبیّن ومورد طعن اهل علم گردیده وعاقبت توبه‌اش دادند . وی درسال چهارصد وپنجاه وهشتم هجرت دربغداد درگذشته ونزدقبر ابراهیم حربی دفن شد. (ص ۴۰۰ ج۷ تاریخ بغداد)

ابن المبارک **سعدان بن مبارک** - نابینای نحوی، مکنّی به **ابوعثمان**، معروف به **ابن المبارک** ، از علما و روات کوفه و متقدّمین علوم عربیّه میباشدکه تألیفات ابوعبیدهٔ لغوی (متوفای ۲۰۷ه‍ ق = **رز**) را ازخودش روایت‌کرده و **کتاب الارضین** و **المیاه** و **الجبال** و **البحار** و**کتاب الامثال** و**کتاب الوحوش** وغیره از تألیفات او است و سال وفاتش بدست نیامد و پدرش مبارک از اسرای طخارستان بوده است . (ص ۱۰۵ ف و سطر ۳۲ ص ۳۰۸ ت)

ابن المبارک **عبدالله** - بن مبارک شیرازی } در باب اوّل (القاب) بعنوان **مبارک**
ابن المبارک **عبدالله** - بن مبارک کوفی } مذکور هستند .

ابن المبارک **عبدالله بن مبارک** - مروزی ابن واضح، مکنّی به **ابوعبدالرحمن**، معروف به **ابن المبارک** ، از مشاهیر تابعین تابعین واز اکابر عرفا و محدّثین و عالمی بوده است عارف زاهد ، فقیه حافظ ، دربلاد خراسان با علم و فضل

و زهد و صلاح معروف ، کثیرالانقطاع والانزوا وخانه‌نشین و محب خلوت . فقه را از سفیان ثوری و مالك بن انس و بنوشتهٔ بعضی از ابوحنیفهٔکوفی اخذکرد، اصول‌شریعت و فنون و سیر وسلوك وطریقت را جامع بود، ازکثرت تورّع و احتیاط دردین، احادیث را از روی‌کتاب روایت میکرد . اقوال حکیمانه و اشعار نصیحت‌آمیز عارفانه‌اش بسیار واز چهار هزار حدیث این چهارکلمه را انتخاب نموده بود : **لاتثقن بامرأة - لاتغترن بمال - لاتحمل معدتك مالاتطیق - تعلم من العلم ماینفعك فقط** وگوید برای‌دنیاعلم‌آموختیم وما را بترك دنیا دلالت نمود . از اشعار عارفانهٔ او است :

قدارحنا و استرحنا من غدو و رواح — و اتصال بامیر و وزیر ذی سماع
بعفاف و کفاف و قنوع و صلاح — وجعلنا الیأس مفتاحا لابواب النجاح

قد یفتح المرء حانوتا لمتجره — وقد فتحت لك الحانوت بالدین
بین الاساطین حانوت بلا غلق — تبتاع بالدین اموال المساکین
صیرت دینك شاهینا تصید به — و لیس یفلح اصحاب الشواهین

نیز برای یکی از اهل علم‌که داخل درامر قضاوت بوده نوشته است :

یا جاعل العلم له بازیا — یصطاد اموال المساکین
احتلت للدنیا و لذاتها — بحیلة تذهب بالدین
فصرت مجنونا بها بعد ما — کنت دواء للمجانین
این روایاتك فی‌سردها — عن ابن‌عون و ابن‌سیرین
ان روایاتك والقول فی — اتیان ابواب السلاطین
ان قلت اکرهت فذا باطل — زل حمار العلم فی‌الطین

نیز درحین مسافرت مکّه گفته است :

بغض‌الحیاة و خوف‌الله اخرجنی — و بیع نفسی بمالیست له ثمنا
انی و زنت‌اللذی یبقی لیعد له — مالیس یبقی فلا والله ما اتزنا

از تألیفات او است :

کتاب البر والصلة وکتاب التاریخ وکتاب التفسیر وکتاب الزهد وکتاب السنن در فقه .

بالجمله در فوائدالبهیة و تذکرةالاولیا وتاریخ بغداد وغیره ابن‌المبارك را با ادب وفقه و شجاعت و سخاوت و نحو و لغت و زهد و ورع و عبادت و استقامت درروایت و وثاقت

وکیاست و روایت کردن زیاده بر بیست هزار حدیث از احادیث حضرت رسالت ص و نظیر نداشتن در روی زمین و اعلم اهل مشرق و مغرب بودن و مناقب بسیاری دیگر موصوف وکراماتی هم بدو منسوب داشته اند .

درسبب توبه و انسلاك او درسلك اهل طریقت گویند که روزی ابوحنیفهٔ کوفی از وی سابقه اش را استفسار نمود گفت با برادران خود درباغی بودیم و تا شب مشغول اکل وشرب شدیم وحریص ترین مردم به ساز و تنبور من بودم تا وقت سحر درخواب دیدم که مرغی بردرختی بالای سر من این آیه را تلاوت مینمود : **اَلَمْ یأنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا** ـ الخ درجواب گفتم بلی وقت شده اینك بعد از بیداری ساز را شکسته و هرچه راکه داشتم سوزاندم و قدم بدایرهٔ زهد گذاشتم و سبب دیگر نیز گفته اند .

ولادت عبدالله بسال یکصد و هیجدهم یا نوزدهم یا بیستم درمرو و وفاتش نیز بسال یکصد وهشتاد ویکم یا دویم هجرت در هیت واقع شد وقبرش معروف ومزار است وبنا براوّل ، جملهٔ : **قطب اهل دل = ۱۸۱** و بنا بردویمی جملهٔ **امام اهل دین = ۱۸۲** مادّهٔ تاریخ او میباشد .

هیت بکسر اوّل شهری است از توابع شام درساحل فرات بالای انبارکه از توابع بغداد میباشد و فرات در میان هیت و انبار فاصل است . مخفی نماندکه صاحب ترجمه غیراز عبدالله بن مبارك کوفی است که معاصر حضرت سجّاد ع و حضرت باقر ع بوده و بعنوان مبارك نگارش یافته است بلی محتمل است که صاحب ترجمه همان عبدالله بن مبارك نهاوندی باشدکه هم درآنجا اشاره نمودیم باختلاف ادوار زندگانی گاهی به مروزی موصوف و گاهی به نهاوندی متّصف باشد لکن بادر نظر گرفتن امامی مذهب بودن او وحنفی مذهب بودن این چنانچه مصرّح به فوائدالبهیه و بعضی دیگر میباشد حکم باتحاد و یکی بودن ایشان مشکل و مستبعد است .

(ص ۳۱۹ ف و ۳۸۸ ج ۱ نی و ۲۶۹ ج ۱ کا و ۱۵۲ ج ۱ تاریخ بغداد و ۱۳۰ ج ۲ خه و ۶۶۴ ج ۱ س وغیره)

ابن المبارك **عبدالله بن مبارك** - نهاوندی ، در عنوان **مبارک عبدالله** اجمالاً مذکورشد و رجوع به **ابن المبارك مروزی** فوقهم نمایند .

ابن المبارك **علی بن محمد بن مبارك** - ملقّب بـه **کمال الدین** ، معروف بـه **ابن المبارك** و **ابن الاعمی** از ادبا وشعرای توانای قرن هفتم هجرت میباشدکه نخست مدّاح بعضی از ملوك وقت بود ولی اخیراً راه تجرّد وتصرف پیموده و دراین موضوع کتابی بنام **المقامة البحرية** تألیف کرد وازابیات قصیده‌ای است که درمذمّت خانهٔ مسکونی خود گفته است :

دار سکنت بهـا اقل صفاتهـا	**ان تکثر الحشرات فی حجراتها**
الخیر عنهـا نازح متبـاعد	**والشردان من جمیع جهـاتها**

نیز دربارهٔ حمام تنگ و تاریك وگرمی گوید :

ان حمامنا اللذی نحن فیه	**قد اناخ العذاب فیه وخیم**
وله مالك عنـا خازن النیـــــ	**ـــران بك مالك ارق وارحم**
کلما قلت قد اطلت عذابی	**قال لی اخسأفیه ولا تتکلـم**
قلت لمـا رأیتـه یتلظی	**ربنا اصرف عنا عذاب جهنم**

در سال ششصد و نود و دویم هجرت درگذشت و ظاهراً جدّش مبارك نابینا بوده است .
(ص ۶۰۳ ج ۱ س و اطلاعات متفرقه)

ابن المبارك **محمد** - بن عباس بن مبارك
ابن المبارك **محمد** - بن عمر بن مبارك
ابن المبارك **محمد** - بن یحیی بن مبارك
ابن المبارك **یحیی** - بن مبـارك

در بـاب اول (القاب) دویمی را بعنوان **بحرق** وسه دیگری را نیز بعنوان **یزیدی** نگارش داده‌ایم.

ابن المبرد **یوسف بن حسن** - در باب اول بعنوان **مقدسی** مذکور است .

ابن المتفننه **محمد بن علی** - بعنوان **رحبی محمد** در باب اول مذکور است .

ابن المتوج در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم عنوان مشهوری چند تن ازعلمای امامیّه میباشدکه غالباً اشعار و تألیفات ایشان محل اشتباه است اینك شرح حال اجمالی ایشان را با تذکر دادن موارد اشتباه می نگارد و

قبلاً خاطر نشان ارباب رجوع مینماید که ظاهر کلام تنقیح المقال ومنتهی الامال وامل الآمل و روضات الجنات موافق آنچه از ریاض العلما نیز نقل شده آنکه احمد بن عبدالله نام ، معروف به **ابن المتوج** از آن چند تن مزبور تنها احمد بن عبدالله بن سعید است و بس لکن موافق تحقیقات ذریعه و اعیان الشیعة دو نفر از ایشان بدین اسم و این عنوان بوده اینك ما نیز ابن المتوج احمد نام را تحت دو عنوان مینگاریم و موارد امتیاز نیز از اختلاف قیود و القاب و تألیفات ایشان معلوم خواهد شد .

ابن المتوج

احمد بن عبدالله - بن سعید متوج ، یا سعید بن متوج بحرانی ، معروف به **ابن المتوج** ، ملقّب به **فخر الدین** و **شهاب** و**شهاب الدین**، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشد که عالمی است عامل کامل عابد زاهد مفسّر متبحّر ادیب شاعر، باتقوی و فضل وکمال ، به **خاتم المجتهدین** موصوف، دراسانید روایات و اجازات اکابر در السنه دایر و درعلوم عربی وارد واز تلامذهٔ فخر المحقّقین و شهید اول (متوفی بسال ۷۸۶ه ق = **ذفو**) واز اساتید و مشایخ ابن فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱ه ق = **ضما**) .

از فتاوی نادرهٔ او اشتراط علم فصاحت وبلاغت دراجتهاد است . حافظهٔ عجیبی داشته که هرچه را درك میکرد اصلاً فراموشش نمیشد . اشعار بسیاری درمراثی اهل بیت عصمت ع بدو منسوب وبعضی از آنها درمنتخب طریحی مذکور میباشد واز آنجمله است :

الانوحوا و ضجوا بالبكاء	**على السبط الشهيد بكربلاء**
الانوحوا بسكب الدمع حزنا	**عليه و امزجوه بالدماء**
الانوحوا على من قد بكاه	**رسول الله خيرالانبيـاء**
انا ابن متوج تـوجتمونى	**بتاج الفخر طرا والبهاء**

از تألیفات او است :

۱- **آيات الاحكام** که ذیلا بنام **نهایه** مذکور است ۲- **تفسیر قرآن مجید** که بنوشتهٔ تنقیح المقال و روضات **دوفقره تفسیر مختصر و مطول دارد** ۳- **تلخیص التذکرة** که ذیلا بنام **غرائب المسائل** مذکور است ۴- **دیوان اشعار مراثی اهل بیت ع** که در دومجلد و حاوی بیست هزار بیت و بعضی از اشعارش فوقاً مذکور شد ۵- **شرح قواعد علامه** چنانچه از ریاض العلما

نقل شده است **۶- غرائب‌المسائل** یا **نهج‌الوسائل الی غرائب‌المسائل** و یا **تلخیص التذکرة** که ملخص تذکرهٔ علامهٔ حلی است **۷- کفایة‌الطالبین ۸- مایجب علی‌المکلفین ۹- المقاصد ۱۰- الناسخ والمنسوخ ۱۱- النهایة فی‌تفسیر الخمس مأة آیة** که بموجب حصر محققین فقها شمارهٔ آیات فقهیهٔ قرآنی پانصدآیه و یا دراین حدود بوده و تفسیرهای بسیاری بنام‌آیات‌الاحکام و یا اسامی مخصوصهٔ دیگر بدانها نوشته‌اند و درهرجا از این‌کتاب‌کلمهٔ معاصر باشد همانا مراد ازآن فاضل مقداد (متوفی بسال ۸۲۶ه ق = **ضکو**) در کنزالعرفان بوده و بالعکس مراد مقداد هم از کلمهٔ معاصر در این‌کتاب‌کنزالعرفان خود همین ابن‌المتوج احمد بن عبدالله است در کتاب‌نهایه **۱۲- نهج‌الوسائل** که بنام **غرائب‌المسائل** مذکورشد **۱۳- الوسیلة** چنانچه‌درروضات‌الجنات و تنقیح‌المقال است و صحت انتساب بعضی از اینها محل تردید بوده و چنانچه ذیلاً ضمن‌بیان تألیفات ابن‌المتوج عبدالله پدر صاحب ترجمه و ابن‌المتوج احمد بن عبدالله بن محمد مذکور خواهد شد اغلب اشعار و تألیفات ایشان بجهت‌آنکه درکتب مربوطه بعنوان مشترکی ایشان (ابن‌المتوج) نسبت داده شده محل اشتباه‌گردیده‌است. بالجمله سال وفات او معلوم نشده وقبرش درجزیرهٔ اکل (بروزن عنق) ازبلاد بحرین‌که جزیرهٔ صالح پیغمبر نیز گویند مشهور است .

(ذریعه و تنقیح‌المقال وص ۱۹ ت و ۴۳۵ مس و ۲۵ ج ۱۰ عن و۸۶ هب وغیره)

ابن‌المتوج

شیخ احمد بن عبدالله - بن محمد، بن علی بن حسن متوج یا حسن بن متوج ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی به **ابوالناصر،** معروف به **ابن‌المتوج** ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه فقیه مجتهد جلیل‌القدر ، فتاوی او درهمه‌جا منتشر، از اکابر تلامذهٔ فخرالمحقّقین واساتید ابن‌فهد احسائی و دیگر اجلّه بوده وبا شهید اول هم ملاقات کرده است .

درعصر خود ریاست مذهبی بدو منتهی ، دربحرین متصدی انجام امور حسبیه وفصل خصومات شرعیّه ودیگر وظائف دینیّه بوده وبسال هشتصد ودویم هجرت درظهر کتاب تلخیص‌التذکره باین‌فهد مذکور اجازه نوشته و از تألیفات او است :

۱- آیات‌الاحکام که موسوم به **منهاج‌الهدایة** بوده وصریح‌کلام‌ذریعه و اعیان‌الشیعة‌آنکه آن ، غیرازآیات‌الاحکام معاصرش احمد بن عبدالله بن سعید مذکور فوق است **۲- اخذ الثار** که

منظومه و شرح حال مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی است **۳- تفسیر قرآن مجید ۴- شرح قواعد علامه** و باستظهار ذریعه همان کتاب وسیله نام مذکور در ذیل است **۵- کفایة‌الطالبین فی‌اصول الدین ۶- مایجب علی‌المکلفین ۷- مجمع‌الغرائب** که حاوی فروعات غریبه‌است **۸- مختصر التذکرة** چنانچه بعضی گفته‌اند **۹- المقاصد ۱۰- مقتل‌الحسین** که منظومه است **۱۱- منهاج الهدایة فی‌شرح آیات‌الاحکام الخمس مأة** که مختصر و درموضوع خود ممتاز واز فضل مؤلف خود حاکی است **۱۲- الناسخ والمنسوخ ۱۳- نهج‌الوسائل الی غرائب المسائل ۱۴- الوسیلة فی‌فتح مقفلات القواعد** که همان شرح قواعد مذکور فوق است وغیراینها و اکثر اینها بمعاصرش احمد بن عبدالله بن سعید هم منسوب است .

وفات‌ابن‌المتوج موافق آنچه از کتاب‌ناسخ ومنسوخ فوق‌که بخط پسرش شیخ‌ناصر بن احمد بوده استظهار شده درسال هشتصد و بیستم هجرت واقع و او نیز مثل معاصر مذکورش در جزیرهٔ اکل درمقبرهٔ صالح نبی مدفون است . اشعار مذکوره درشرح حال معاصر مرقومش را دراعیان‌الشیعه بهمین صاحب ترجمه نسبت داده وبعضی باابن‌المتوج عبدالله مذکور ذیل منسوب دارند.

(ص۱۹ات و۳۸ ج۱۰عن)

ابن‌المتوج

شیخ عبدالله - بن سعید متوج ، یا سعید بن متوج ، پدر احمد بن‌عبدالله بن سعید مذکور فوق‌میباشدکه نیز باابن‌المتوج‌معروف واز علمای امامیّهٔ اواخر قرن هشتم یا اوائل‌نهم وبا شهید اوّل (متوفی بسال۷۸۶ه ق = ضفو) معاصر و فقیهی بوده فاضل ادیب شاعر و او نیز اشعار بسیاری درمراثی اهل‌بیت عصمت ع سروده است . بعضی از اهل فن اشعار مذکوره و دیوان وکفایه و مقاصد و ناسخ و منسوخ و نهایهٔ مذکوره درشرح حال پسرش را بدو نسبت داده‌اند و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۴۳۵مس و۱۹ات‌ضمن‌احمدبن‌عبدالله)

ابن‌المتوج

ناصر بن احمد - بن عبدالله بن سعید مذکور فوق (چنانچه در روضات است) یا ناصر بن احمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن متوج یا حسن بن متوج بحرانی (چنانچه دراعیان‌الشیعه میباشد) بهرحال به **ابن‌المتوج** معروف ، به **جمال‌الدین** یا **شهاب‌الدین** ملقّب ، فقیهی است فاضل‌ادیب شاعر محقّق حافظ از علمای امامیّهٔ اواسط قرن نهم هجرت‌که ذهنی وقّاد و حافظهٔ عجیب

داشت، قول باشتراط فصاحت و بلاغت در اجتهاد که فوقاً ضمن شرح حال احمد بن‌عبدالله بن سعید اشاره نمودیم گاهی بهمین صاحب ترجمه ناصر منسوب است.

وفاتش بعد از سال هشتصد و پنجاهم هجرت واقع شد و نزد قبر پدرش مدفون گردید و تألیفی بدو نسبت نداده‌اند.

(ص ۳۸ ج ۱۰ عن و ۲۴۷ ذریعه و سطر ۲۹ ص ۱۹ ت)

ابن‌متویه

علی بن احمد - بعنوان **واحدی** مذکور و لفظ متویه بفتح اوّل و ضمّ و تشدید ثانی است.

ابن‌متویه

علی - بن محمد بن علی بن سعد اشعری قمی قزدانی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌متویه**، از محدّثین شیعهٔ اوائل قرن چهارم یا اواخر قرن سیّم هجرت بوده ومؤلف **کتاب نوادری** است بزرگ، محمد بن حسن بن ولید قمی و ابن‌بابویه صدوق (متوفّی بسال ۳۸۱ه‍ ق = **شفا**) آن کتاب را بیك واسطه از خود مؤلف روایت میکنند و سال وفاتش بدست نیامد.

(تنقیح‌المقال وص ۸۶ هب)

ابن‌مجاهد

احمد بن موسی - بن‌عباس بن‌مجاهد، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابومجاهد**، از اکابر قرّاء زمان غیبت صغری، وحید عصر خود وبا آن‌همه علم و فضل و دیانت و تبحّر درعلوم قرآنی بسیار باادب و نیکورفتار وکثیرالمزاح بود. درسال سیصد و بیست وچهارم‌هجرت درگذشته واز تألیفات او است:

۱- کتاب قرائة ابن‌عامر ۲- کتاب قرائة ابن‌کثیر ۳- کتاب قرائت ابوعمرو ۴- قرائت حمزة ۵- قرائة عاصم ۶- قرائة الکسائی ۷- قرائةالنبی ص وغیراینها.

(ص ۴۷ ف)

ابن‌مجدالدین

عبدالسلام بن عبدالله - حرانی‌الولادة، بغدادیّ‌الاقامة، مکنّی به **ابوالبرکات**، معروف به **ابن‌مجدالدین**، ازمشاهیر علمای عامّهٔ اواسط قرن هفتم هجرت بوده واز تألیفات او است:

۱- الاحکام ۲- ارجوزةفی‌القرائات ۳- شرح‌الهدایة. بسال‌ششصدوپنجاه‌ودوم هجرت در شصت وسه سالگی درگذشت. (ص ۶۶۴ ج ۱س)

ابن‌المجدی **احمد بن‌رجب** - ضمن‌عنوان **مجدویه احمد** نگارش یافته است .

ابن‌المجوسی **علی بن عباس** - بعنوان **مجوسی علی** در باب القاب مذکوراست .

ابن‌مجیر **یحیی** - بن عبدالجلیل فهری اندلسی ، مکنّی به **ابوبکر**، از مشاهیر شعرای اندلس میباشدکه دیوانی بدو منسوب ، اکثر اشعارش در مدح امرای بنی‌عبدالمؤمن بوده و درسال پانصد و هشتاد و هفتم یا هشتم هجرت درگذشته واز اشعارش بدست نیامد. (کف وص۶۶۴ج۱س)

ابن‌محبوب دراصطلاح رجالی ، حسن بن محبوب ومحمد بن‌علی‌بن‌محبوب است‌که **اولی** بعنوان **سراد** مذکور و **دویمی** نیز موکول بکتب رجال است .

ابن‌محرز در اصطلاح رجالی عبدالله بن محرز وعقبة بن محرز است .

ابن‌المدبر **ابراهیم بن محمد** - بن عبدالله بن مدبر، مکنّی به **ابواسحق**، معروف به **ابن‌المدبر** ، از مشاهیر ادبا و شعرای قرن‌سیّم‌هجری میباشدکه ادیبی است فاضل شاعر، اشعارش لطیف و ظریف ، در زمان متوکّل دهمین خلیفهٔ عباسی (۲۳۲-۲۴۷ه ق = **رلب- رمز**) بمقامی بس‌عالی رسید تا آنکه چند سال حبس شد . با دختری ادیبهٔ شاعرهٔ عریب نامی معاشقه داشته و مراسلات و مشاعرات بسیاری مابین ایشان واقع شدکه جریانات مابین ایشان مشهور است . ازاشعاراو میباشد که درحق معشوقهٔ مذکوره‌اش گفته است :

زعموا اننی احب عریبا	**صدقوا والله حبا عجیبا**
حل من قلبی هواها محلا	**لم تدع فیه لخلق نصیبا**
لیقل من‌قد رأی‌الناس قدما	**هل رأی من عریب عریبا**
هی شمس والنساء نجوم	**فاذا لاحت افلن غیوبا**

در سال دویست و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۲۶ ج ۱ جم و ۶۶۴ ج ۱ س)

ابن‌المدبر **احمد** - بن محمد بن عبیدالله کاتب ضبی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌المدبر** ، ازامرای قرن سیّم هجرت میباشدکه در

عهد احمد بن طولون والی مصر متصدی امر خراج ومالیات وممدوح شعرای وقت بوده تا مابین او و ابن طولون رقابتی حاصل ومحکوم بحبس شد ودرماه صفر دویست وهفتادم هجرت در زندان مرد ویا بامر ابن طولون مقتول گردید .

عادتش آن بوده که اگر اشعار مدحیهٔ هرشاعری پسندهٔ طبعش میشد بصلهٔ کاملش مفتخر می‌نمود والاّ غلام خودرا برمی‌گماشت که آن شاعر را بمجازات بدی شعرش در مسجدش توقیف می‌کرد ومادامیکه صد رکعت نماز نمی‌خواند رهایش نمیکرد تا روزی حسین بن عبدالسلام مصری، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **جمل** که شاعری بوده ذکی و بدیهه‌گو و هجوگو و بذله‌گو و چرکین لباس نزد او رفته و درخواندن اشعار چندی که گفته بوده استیذان نمود گفت از شرط عادت ما اطّلاع داری گفت بلی پس این اشعار را فرو خواند :

اردنـا فـی ابی حسن مدیحـا	**کما بـالمدح تنتجع الـولاء**
و قلنـا اکرم الثقلین طرا	**و من کفاه دجلـة والفرات**
فقـالوا یقبل المدحات لکن	**جوائزه علیهـن الصلـوة**
(وقالوا یقبـل الشعراء لکن	**اجل صلات مادحه الصلوة) ـ خا**
فقلت لهم وما یغنی عیـالی	**صلوتی انما الشأن الـزکوة**
فتأمر لی بکسر الصاد منهـا	**فتصبح لی الصلـوة هی الصلوة**

ابن المدبر خندید و تحسین نمود و بصلهٔ کاملی مفتخرش گردانید . وفات جمل هم بسال دویست و پنجاه و هشتم هجرت در دمشق واقع گردید .

(ص ۵۱۴ ج ۲ کا و ۱۲۱ ج ۱۰ جم)

ابن المدرس

حسین ـ بن عبدالله توقانی ، ملقّب بـه **حسام الدین** ، معروف بـه **ابن المدرس**، از افاضل قرن دهم هجری حنفیّه میباشد که **تعلیقه برحواشی شرح تجرید سید شریف وشرح عوامل مأة عبدالقاهر جرجانی** تألیف او بوده و درنهصد و بیست و ششم هجری قمری درگذشت . (ص ۶۰ فوائدالبهیة)

ابن المدینی

علی بن عبدالله ـ بن جعفر بن نجیح بن بکر بن سعد، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن المدینی** الشّهرة ، بصریّ الـدار ، سعدیّ النسب ،

از مشاهیر محدّثین قرن سیّم هجرت ، از مشایخ روایت بخاری و احمد بن حنبل و ابوحاتم رازی و نظائر ایشان، داناترین مردم باحادیث حضرت رسالت ص ومرجع حل اشکال اختلافات اهل حدیث بود ، سفیان بن عیینه‌که یکی از مشایخش میباشد اورا بجهت تبحّر درخبایای حدیث **حیة الوادی** مینامید . ابن المدینی دربغداد اظهار تسنّن کرده و دربصره اظهار تشیّع مینمود ، در اواخر عمر بقدم قرآن معتقد و قائل بحدوث آن را تکفیر میکرده است . درماه ذیقعدهٔ دویست وسی وچهارم هجرت درگذشت .

(ص ۴۵۸ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

ابن مراد یا **ابن مرار** — دراصطلاح رجالی **اولی** اسمعیل بن مراد یامرار و**دویمی** اسحق بن مرار را نیز گویندکه بعنوان **ابوعمرو اسحق** مذکوراست .

ابن المراغة — **جریر بن عطیه** -که بهمین عنوان **جریر** درباب اوّل مذکوراست .

ابن المراغی — **محمد بن جعفر**- بن محمد همدانی ، مکنّی به **ابوالفتح**، معروف به **ابن المراغی**، ادیبی است نحوی لغوی محدّث عامی و **کتاب البراعة** که برویهٔ کامل مبرّد میباشد تألیف او بوده ودرسال سیصد وهفتاد ویکم هجرت زنده بوده است.

(ص ۱۵۲ ج۲ تاریخ بغداد)

ابن مرج — **محمد بن ادریس** - مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **کحل** ، معروف به **ابن مرج** ، از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباشدکه با زیّ و قیافهٔ اهل بادیه مشهور ، اشعارش لطیف و دلنشین بوده واز او است :

مثل الرزق اللذی تطلبه	**مثل الظل اللذی یمشی معک**
انت لاتدرکه متبعا	**و اذا ولیت عنه تبعک**

بسال ششصد و سی و چهارم هجرت درمولد خود جزیرهٔ شقر درگذشت .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

ابن المرحل — **محمد بن عمر**- ملقّب به **صدرالدین** ، معروف به **ابن المرحل** ، از فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه درفقه و دیگر علوم دینیّه وحید عصر خود بود ، در ادبیّات و قسمت علمی طبّ نیز دستی توانا داشت ، درمروّت

وسخاوت و اخلاق فاضلهٔ او نیز نوادری منقول میباشد اشعارخوب هم می گفته وازابیات یك قصیدهٔ خمریهٔ او است :

عناصر اربع فی‌الکأس قد جمعت و فوقها الفلك السیار والشهب
ماء و نار هواء ارضها قدح و ظرفها فلك والانجم الحبب

در اصل مصری بوده و مدتی در شام و حلب اقامت داشته است . در شام با **ابن‌الوکیل** نیز معروف بوده و درهفتصد و شانزدهم هجرت درقاهره درگذشت .

از تألیفات او است :

۱- الاشباه والنظائر ۲- کتابی در فروق ملك و نبی و شهید و عالم .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

ابن‌مردان

عیسی بن‌مردان - نحوی کوفی ، مکنّی به **ابوموسی ،** معروف‌به **ابن‌مردان** که کتاب **القیاس علی اصول‌النحو** را تألیف کرده‌وازاصحاب فرّاء نحوی (متوفی بسال ۲۰۷هـ ق = **رز**) بوده است و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۰۵ ف وغیره)

ابن‌مردویه

احمد بن موسی - اصفهانی ، مکنّی به **ابوبکر،** (چنانچه در کشف‌الظّنون است) یا بکر بن احمد اصفهانی (چنانچه در قاموس‌الاعلام میباشد) بهرحال ازعلماء و محدّثین ومفسّرین عامه محسوب وبه **حافظ** هم موصوف بوده وازتألیفات او است :

۱- تاریخ اصفهان ۲- تفسیر قرآن مجید که به **تفسیر ابن‌مردویه** معروف‌ودرسال چهارصد و دهم هجرت درگذشت . اینکه تاریخ وفاتش را در هدیة‌الاحباب سیصد و پنجاه و دویم نوشته مثل بکر بن احمد بودن نام او چنانچه اشاره شد اشتباه است .

(کف وص۸۷هب و۶۶۵ ج ۱ س)

ابن‌المرزبان

بهمنیار - بن مرزبان آذربایجانی ، مکنّی به **ابوالحسن،** نخست مجوسی بوده و اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف شد ، ازمشاهیرفلاسفه و حکما و اعیان تلامذهٔ شیخ‌الرئیس ابن‌سینا بوده ومسلك مشائی را می‌ستوده وبااستاد

مذکورش مباحثات و مناظراتی داشته است . موافق آنچه ازکتاب تعدیل‌المیزان امیر غیاث‌الدین منصور حسینی شیرازی استظهار شده بحکیم‌لوکری نیز تتلمذ نموده‌است .

درسبب تتلمذ او بشیخ‌الرئیس‌گویندکه روزی ازآهنگری‌آتش خواست‌آهنگر گفت ظرف را بگیر تاآتش بگذارم ، بهمنیار فوراً یك مشت خاك در دست گرفته و گفت توی این ظرف بگذار ، درهماندم ابن‌سیناکه عبورمیکرده ملتفت قضیه شده واز فطانت و استعداد و حسن قریحه بهمنیار در شگفت شد و تعلیم و تربیت اورا تصمیم گرفت تا درنتیجهٔ اهتمام‌آن استاد عالی‌مقام بترقیات علمی نایل و درسلك اکابر حکما منسلك‌گردید . از تألیفات او است :

۱- **البهجة والسعادة** ۲- **التحصیل** درمنطق و ریاضی و طبیعی و الهی بطریقهٔ حکمت مشائی ، یك نسخه ازآن‌که فقط مبحث منطق و مابعدالطبیعه میباشد درکتابخانهٔ مجلس طهران موجود است ۳- **مابعدالطبیعة** ویا اینکه این ،کتابی مستقل نبوده ویکی ازمباحث‌کتاب تحصیل است چنانچه اشاره شد ۴- **مراتب‌الوجود** . صاحب ترجمه درسال چهارصد وپنجاه و هشتم هجرت درگذشت . **(ذریعه وص ۱۳۹ ت وغیره)**

ابن‌المرزبان

حسین بن علی - بن حسین بن علی بن محمد بن یوسف بن بحر بن بهرام بن مرزبان **مغربی** که **ابن‌المغربی** نیز گویند (یا نام و نسبش موافق معجم‌الادباء حسین بن علی بن‌حسن بن محمد بن یوسف بن بحر بن‌بهرام است) از مشاهیر ادبا و وزرا میباشدکه نسبش از طرف پدر به یزدجرد آخرین ملوك ساسانی (که از احفاد بهرام‌گور چهاردهمین ایشان بوده) موصول ومادرش فاطمه دختر محمد بن ابراهیم نعمانی صاحب غیبت معروف سابق‌الذکر از تلامذهٔ کلینی وکنیه‌اش **ابوالقاسم** است . ازآنروکه دربعضی از ادوار زندگانی خود درموصل بوزارت‌ابوالمنیع قرواش بن هانی امیر بنی‌عقیل ودر دیار بکر بوزارت ابونصر احمد بن‌مروان منصوب و دربغداد هم متصدی وزارت شرف‌الدولهٔ دیلمی بوده و اجدادش هم ازقدیم‌الایام ببلاد مغرب زمین مهاجرت کرده‌اند ویا بجهت آنکه بعضی از ایشان والی وعامل سمت‌غربی

بغداد بوده‌اند به **مغربی** موصوف و به **وزیر مغربی** معروف است .

پیش از چهارده سالگی قرآن مجید و پانزده هزار بیت از محاسن اشعار را حفظ ، نحو و لغت و ادبیّات و حساب و جبر و هندسه و منطق و دیگر فنون متداوله را تکمیل کرد . خط و ربط و انشایش نیز ممتاز ، درفنون شعری هم متمهّر ، درهفده سالگی بتألیف آغاز کرد ، کتاب اصلاح المنطق پدرش را تلخیص وسپس بامر پدر بنظمش آورده واز تألیفات او است :

۱- اختصار اصلاح المنطق ابن السکیت ۲- اختصار اصلاح المنطق پدر خود که مذکور شد **۳- الاختیار من شعر ابی تمام ۴- الاختیار من شعر البحتری ۵- الاختیار من شعر المتنبی ۶- ادب الخواص ۷- الایناس ۸- تهذیب اصلاح المنطق ابوحنیفهٔ دینوری ۹- خصائص القرآن ۱۰- الماثور من ملح الحذور** وغیرها واز اشعار او است :

اقول لها والعیس تحدج للسری — اعدی لفقدی ما استطعت من الصبر

الیس من الخسران ان لیالیا — تمر بلانفع و تحسب من عمری

وفات وزیر مغربی در سیزدهم یا پانزدهم رمضان چهارصد و هیجدهم یا بیست و هشتم هجرت در چهل و هشت یا پنجاه و هشت سالگی در میافارقین که اشهر بلاد دیار بکر میباشد واقع شد و بحسب وصیّت خود جنازه‌اش با تدابیر حسنه ونهایت احترام بنجف اشرف نقل ودرجوار قبر مطهّر حضرت امیرالمؤمنین ع در وادی السلام دفن گردید .

(کف وذریعه وص۱۷۱ ج۱کا و۲۴۱ت و۲۱۱ و۲۶۱لس و۷۹هب و۱۰ج ۱جم و۴۳۴۶ج ۱س)

ابن المرزبان **محمد بن مرزبان** - بعنوان **دمیری** درباب القاب مذکوراست.

ابن المرزوق **عثمان بن مرزوق** - مکنّی به **ابوعمرو،** ازمشایخ وعرفا وعلمای حنبلیّهٔ مصر میباشد که موافق مذهب مذکور فتوی داده و وعظ و تدریس مینموده است . اقوال حکیمانهٔ دایر بر تصوف و حقائق ربّانیّه بدو منسوب میباشد . روزی تلامذه‌اش حقائق را از وی استفسار نمودند در جواب امر نمود که از خودشان که ششصد تن بوده‌اند صد نفر و از آن صد نفر ده نفر و از آن ده نفر نیز چهار نفر انتخاب کردند بهمین چهار نفر که ابن القسطلانی و ابوالطاهر و ابن الصابونی و ابوعبدالله قرطبی

بوده‌اند گفت که اگر من فقط یك کلمه از حقائق بشما گفته باشم البته بقتل من فتوی خواهید داد. بسال پانصد و شصت و چهارم هجرت درمصر درگذشته و قبرش مزار است.

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

ابن المرزوق **ابوعبدالله -** نوهٔ ابن المرزوق محمد بن احمد ذیل میباشدکه او نیز عالمی بوده ادیب واز تألیفات او است:

۱- اختصار الفیة ابن مالك ۲- انوار الدراری فی مکررات البخاری ۳- انوار الیقین فی شرح حدیث اولیاءالله المتقین ۴- تفسیر سورة الاخلاص ۵- تلخیص المفتاح ۶- الحدیقة ۷- حرزالامانی ۸- الروضة درحدیث وغیر اینها.

بسال هشتصد و چهل و دویم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت و در قاموس الاعلام اورا بهمین عنوان مذکور فوق درج و اسمی برای وی ننوشته و ظاهرش آنکه نام اصلیش هم ابوعبدالله است. درکشف الظّنّون هم بتألیفات مذکوره نپرداخته و تمامی مراتب محتاج بتحقیق میباشد. (ص۷۳۷ ج۱س)

ابن المرزوق **محمد بن احمد-** ضمن عنوان **مرزوقی** ازباب القاب مذکور است.

ابن مرزویه درباب اول (القاب) بعنوان **مهیار بن مرزویه** مذکور است.

ابن مروان در اصطلاح رجالی عباس بن عمر استکه بعنوان کلوذانی اشاره شده است.

ابن مریم **شریف محمد بن محمد -** ازعلمای قرن یازدهم تلمسان میباشدکه درتاریخ هزار و یازدهم هجرت کتابی بنام **البستان فی ذکر الاولیاء والعلماء بتلمسان** تألیف کرده‌که حاوی شرح حال هزار و هفتاد و هشت نفر از علما و اولیای آن نواحی بوده و نزد اهل تلمسان بسیار معتبراست وسال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۶۶۶ ج ۱ س)

ابن مزاحم **نصر-** بن مزاحم بن سیار منقری، مکنّی به **ابوالفضل**، ازمورّخین قرن دویم هجرت میباشدکه با **ابومخنف** لوط بن یحیی معروف

معاصر وکتاب صفین وکتاب **الغارات** وکتاب **مقتل الحسین ع** وغیره از تألیفات او است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۳۷ ف)

ابن المزرع **یموت بن عیسی** - یا یموت بن مزرع بن یموت بن موسی عبدی بصری ، مکنّی به **ابوبکر** و **ابوعبدالله**، خواهرزادهٔ جاحظ معروف ادیبی است نحوی مورّخ شاعر و از اکابر ادبا معدود .

فنون ادبیّه را از ریاشی ومازنی و ابوحاتم سجستانی فراگرفت، ازخوف تطیّر وبدفالی با نام مذکورش (که حاکی ازموت میباشد) اصلاً بعیادت مریضی نرفته ومیگفته است من بدین اسمی که پدرم نامیده مبتلا بوده و اگر مریضی را عیادت کنم و نام مرا استفسار نماید کتمانش کرده و خودم را ابن المزرع معرفی مینمایم و بهمین جهت نام خود را بمحمد تبدیل داده بود . خطیب بغدادی نیز در تاریخ بغداد بهردو اسم اصلی و تبدیلیش **یموت** و **محمد** مذکورش داشته‌است . صاحب ترجمه بسال سیصد وسیّم یاچهارم هجرت در دمشق یا طبریه درگذشت و ظاهر آن است که مزرع لقب پدرش بوده است .

(ص ۵۱۳ ج ۲ کا و۵۷ ج ۲ جم و ۳۰۸ ج ۳ و ۳۵۸ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

ابن المستوفی **مبارک**- بن احمد بن مبارك بن موهوب بن عنیمة بن غالب مستوفی لخمی اربلی ، معروف به **ابن المستوفی**، مکنّی به **ابوالبرکات** ، ملقّب به **شرف الدین**، از مشاهیر علمای قرن هفتم هجرت میباشد که ادیبی است نحوی لغوی محدّث رجالی عروضی بیانی، دراکثر علوم متداوله متفنّن ، درعلم قوافی واشعار و حساب و امثال و اخبار و وقایع عرب خبیر، بالخصوص در ادبیّات و تاریخ وحدیث دستی توانا داشت . در مولد خود شهر اربل درعهد ملك معظم مظفرالدین صاحب آن دیار بوزارت نایل گردید ، بعد از وفات ملك معظم منزوی شد وهنگامیکه لشگرمغول بعزم قتل و غارت وارد اربل گردیدند او نیز در قلعه متحصن بود تا بعد از استخلاص بموصل رفته و مورد احترام اهالی گردید واز اشعار او است :

یا لیلة حتی الصباح سهرتها   **قابلت فیهـا بدرهـا باخیه**

سمح الزمان بها فكانت ليلة **عذب العتاب بها لمجتذبيه**

از تأليفات او است :

۱- **ابوقماش فى‌الادب** كه حاوى نوادر بسيار است ۲- **تاريخ اربل** كه چهار مجلد بوده و نام اصليش **نباهة‌البلد الخامل بمن ورده من‌الاماثل** است ۳- **ديوان شعر مكمل مرتب** ۴- **سرالصنيعة** ۵- **النظام فى‌شرح ديوان‌المتنبى و ابى‌تمام**. بسال ششصد وسى و هفتم هجرى قمرى درهفتاد وسه سالگى درموصل در گذشته است . ابوالعز يوسف بن نفيس، اربلىّ الولادة ، موصلىّ الاقامة ، معروف به **شيطان‌الشام** كه از فضلاى شعراى نامى وقت خود بوده ودر ششصد و سى و هشتم هجرت درموصل وفات يافته ودرمقبرهٔ باب‌الجصاصة مدفون است در مرثيهٔ ابن‌المستوفى گويد :

اباالبركات لودرت المنايا **بانك فرد عصرك لم‌تصبكا**

كفى‌الاسلام رزئا فقد شخص **عليه باعين الثقلين يبكى**

(كف وص ۱۴ ج ۲ كا و۶۸ ت و۱۳۶ ج ۴ فع و ۶۶۶ ج ۱ س)

ابن‌مسعود[۱]

ابن‌مسعود **ابوبكر بن مسعود** - ضمن شرح حال **سمرقندى محمد بن احمد** مذكور است .

ابن‌مسعود **احمد بن على بن مسعود** - مؤلّف كتاب **مراح الارواح** معروف در علم صرف ميباشدكه بسيار مشهور، درموضوع خود ممتاز، بارها در ايران و استانبول و بيروت وغيرها مستقلاً وبا بعضى از شروح متعلّقه بآن چاپ شده و ازآنجمله است **شرح مصنفك** سابق‌الذكرمحمود بن‌احمد عينى(متوفى بسال۸۵۵ه ق= ضنه) . زمان زندگانى ابن‌مسعود بدست‌نيامد و ظاهراً از رجال قرن‌هشتم بوده وياواوائل قرن نهم را نيز ديده‌است . (كف وص ۳۷۴ مط وغيره)

ابن‌مسعود **عبدالله بن مسعود** - صحابى بعنوان **ابن‌ام‌عبد** نگارش‌يافته‌است.

۱- **ابن‌مسعود** - در اصطلاح رجالى عبدالله بن مسعود صحابى مذكور ذيل و محمد بن مسعود عياشى سابق‌الذكر است .

ابن‌مسعود **عبیدالله بن مسعود** - بعنوان **صدرالشریعة** نگارش داده‌ایم .

ابن‌مسعود **محمد بن مسعود** - بعنوان **عیاشی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌مسکان **عبدالله بن مسکان** - از اکابر اصحاب حضرت صادق ع و موکول به رجال است .

ابن‌مسکویه **احمد بن محمد** - بن یعقوب مسکویه (بروزن سیبویه) رازیّ الاصل ، اصفهانیّ المسکن والمدفن ، **ابوعلیّ** الکنیة ، **خازن** اللّقب (که درکلمات بعضی از اجلّه به **حکیم الهی** و **معلم ثالث** نیز ملقّب میباشد) بتصریح معجم‌الادباو آداب اللّغة العربیّه‌موافق آنچه‌از تتمة الیتیمهٔ ثعالبی‌وعیون‌الانباءا بن‌ابی‌اصیبعه و بعضی دیگر نقل شده **لفظ مسکویه** لقب خود احمد است ودر یکجا از قاموس‌الاعلام نیز بهمین‌عنوان مسکویه بشرح حال اجمالی وی‌پرداخته وبنا براین، اورا ابن‌مسکویه گفتن‌صحیح نمیباشد . لکن درروضات‌الجنّات واعیان‌الشیعة وچندین‌جاازکشف‌الظّنون و ذریعه وهم‌چنین در دیباچهٔ اخلاق‌ناصری خواجه نام و نسب اورا بدین روش نگارش داده‌اند : احمد بن محمد بن‌یعقوب بن مسکویه ودربعضی ازموارد نسبت بجدّکه بسیار متداول میباشد احمد بن محمد بن مسکویه و دربعضی دیگر احمد بن مسکویه نوشته بلکه دربعضی‌ازآنها معروف به **ابن‌مسکویه** بودن اورا هم صریحاً قیدکرده‌اند ودرجایی دیگر از قاموس‌الاعلام نیز بعنوان ابوعلی بن مسکویه (احمد بن محمد) نوشته‌است . نگارنده گوید اصلاً منافاتی مابین این دوعقیده نبوده و احمد را با اینکه معروف به ابن‌مسکویه بوده گاهی احمد مسکویه نیز گفته و بنام و لقب جدّش معرفی نمایند؛.

باری ابن‌مسکویه از اعیان فلاسفه وحکما ومشاهیر اطبّای اسلامی اوائل‌قرن پنجم هجرت میباشدکه با ابوریحان بیرونی و ابن‌سینا ونظائر ایشان معاصر بود وعلاوه برمهارت بی‌نهایت‌که درهردو قسمت علمی و عملی طبّ داشته درلغت ومنطق وادبیّات و فنون شعر وکتابت و ریاضیّات و اقسام فلسفه و حکمت نظری و عملی متبحّر و کثیرالاطّلاع و درکتب سلف ولغات متروکه ایشان محیط بوده‌است .

خواجه نصیر طوسی در دیباچهٔ کتاب اخلاق ناصری خود در مدح کتاب طهارة الاعراق مذکور ذیل و مؤلف آن (ابن‌مسکویه) گوید :

بنفسی کتاب حازکل فضیلة — وصار لتکمیل البریة ضامنا
مؤلفه قد ابرزالحق خالصا — بتألیفه من بعد ماکان کامنا
و وسمه باسم‌الطهارة قاضیا — به حق معناه ولـم یك مائنا
لقد بذل المجهـود لله دره — فماکان فی نصح‌الخلائق خائنا

ابن‌مسکویه در اوائل زندگانی مصاحب وزیر مهلبی سابق‌الذکر و مدتی هم خازن کتب (کتابدار) ابن‌العمید بوده‌است . در دربار ملوك‌دیالمه ندیم‌مخصوص عضدالدولهٔ دیلمی ومحرم اسرار وخزانه‌دار بیت‌المال وی بوده اینك از دوجهت **لقب خازن** داشته وجدّش یعقوب نیز خازن ری بوده است . اما اینکه در بدایت حال مجوسی‌بوده واخیراً بشرف اسلام مشرّف گردیده (چنانچه مصرّح به معجم‌الادبا وبعضی دیگر میباشد) بسیارمستبعد بوده و منافات‌کلّی با محمد بودن نام پدرش (کـه مصرّح به اهل فن است) دارد بلی جدیدالاسلام بودن جدّش چنانچه بعضی گفته‌اند محل استبعاد نمیباشد ، بلکـه موافق آنچه در رواشح میرداماد و مجالس قاضی نورالله تصریح کرده واز ریاض‌العلما نیز نقل شده ابن‌مسکویه شیعه‌مذهب بوده وتقرّب ملوك دیالمه و وزرای‌ایشان وکتابدار وخازن بیت‌المال ایشان بودن (که تماماً شیعی مذهب بوده‌اند) و همچنین مدح خواجه کتاب طهارةالاعراق را چنانچه اشاره شد و بعضی ازفقرات منقوله ازکتاب دیگرش‌فوزالاصغر مذکور ذیل مؤیّد تشیّع وی میباشند .

از تألیفات او است :

۱- **آداب‌العرب والفرس والهند** در اخلاق ۲- **احوال‌الحکماء المتقدمین و صفات الانبیاء السالفین و احوالهم** ۳- **ادب‌الدنیا والدین** ۴- **الاشربة وما یتعلق بها من‌الاحکام الطبیة** ۵- **اقسام‌الحکمة والریاضی** ۶- **انس‌الخواطر** که بطرز کشکول‌است ۷- **تجارب‌الامم و تعاقب الهمم** درتواریخ و نوادر اخبارکه وقایع عمومی عالم را از بعد طوفـان تا سال سیصد و شصت و نهم هجرت بطور اکمل نگارش داده با نتایج حسنهٔ حزم و عمل باحتیاط سلف وعواقب وخیمهٔ تفریط و افراط و ترك احتیاط پیشینیان کـه کتابی است کثیرالنفع و بعضی از مجلدات‌آن

درمصر وغیره بطبع حروفی و فتوگرافی رسیده است **۸- ترتیب‌السعادات** دراخلاق و درطهران در حاشیهٔ مکارم‌الاخلاق طبرسی چاپ شده است **۹- التعلیق فی‌المنطق ۱۰- تفصیل‌النشأتین و تحصیل‌السعادتین** دراخلاق وراغب‌اصفهانی نیز کتابی بدین‌اسم‌دارد درمعرفة‌النفس **۱۱- تهذیب الاخلاق یا طهارة‌الاعراق** که درعلم اخلاق و حکمت عملیه ، بسیار مفید وبارها در (تطهیر خ‌ل) مصر و بیروت و قاهره چاپ و چنانچه فوقاً تذکر دادیم خواجه‌نصیر طوسی در دیباچهٔ کتاب‌اخلاق ناصری خود ، خود این‌کتاب و مؤلفش را با چهار شعر عربی ستوده است وهم بامر ناصرالدین محتشم از عربی بفارسی ترجمه‌اش کرده و دوقسم دیگر حکمت تدبیر منزل و سیاست مدنیه را بدان افزوده و باخلاق ناصری‌اش موسوم داشته وبارها در ایران چاپ شده است **۱۲- جاویدان خرد** . مخفی نماندکه اصل کتاب **جاویدان خرد** درآداب و اخلاق و حکم و تألیف هوشنگ شاه پیشدادی ویا بعضی از حکمای عصر او بوده‌که بنام وی تألیف کرده‌اند و همچنان درخزانهٔ‌ایشان مخزون بوده تا در زمان مأمون عباسی بدست‌آمد ، وزیرش حسن بن سهل یک قسمت ازآن را ملخص وبعربی ترجمه‌اش نموده وآن را **ملخص جاویدان خرد** موسوم داشت ، ابن‌مسکویه نیز همین ملخص عربی را مرتب و مهذب نمود ، مطالب مهمی بدان افزوده و بفارسی ترجمه‌اش کرده و بنام اصلی قدیمه‌اش (جاویدان خرد) مسمی کردانید و عین ملخص‌عربی مذکور را هم دردیباچهٔ کتاب آداب‌العرب مذکور فوق مندرج ساخته‌است . سیدمحسن امین‌عاملی سابق‌الذکر عین‌همین‌کتاب آداب‌العرب راکه حاوی ملخص‌مذکورهم میباشد درجلد دهم‌اعیان‌الشیعة ضمن‌شرح‌حال‌ابن‌مسکویه طی شصت وچندصفحه‌نقل‌کرده ودر دمشق‌شام چاپ‌شده‌است **۱۳- حقائق‌النفوس ۱۴- السیاسة للملک ۱۵- الطبیخ ۱۶- طهارة‌الاعراق فی‌تکمیل‌النفس و تهذیبها** که همان تهذیب‌الاخلاق مذکور فوق بوده و خواجه نصیر طوسی و امین‌عاملی مذکور نام‌آن را طهارة‌الاعراق نوشته‌اند **۱۷- الفوزالاصغر** در فلسفه‌که موافق اصول فلاسفهٔ الهیین بوده و درنصرت دین هم اهتمام تمام بکار برده ودربیروت وقاهره چاپ‌شده‌است **۱۸- الفوزالاکبر ۱۹- فوزالسعادة ۲۰- مختار الاشعار ۲۱- ندیم‌الفرید ۲۲- نزهت‌نامهٔ علائی** بفارسی‌که برای علاءالدولهٔ دیلمی تألیفش کرده است **۲۳- نورالسعادة** . وفات‌ابن‌مسکویه درنهم‌صفرچهارصد وبیستم یابنابرمشهور بیست و یکم هجری قمری در اصفهان واقع شد و درتخت پولاد مدفون گردید .

(متفرقات‌کف و ذریعه وص ۷۰ ت و۵ ج ۵ جم و ۳۱۷ ج ۲ ع و ۱۵۹ لس و ۸۷ ج ۱ مه و ۱۳۹ ج ۱۱ عن و ۷۴۲ ج ۱ و ۴۲۸۱ ج ۶ س وغیره)

ابن‌المشهدی **محمد بن جعفر**- بن علی بن جعفر مشهدی حائری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌المشهدی** و محمد بن المشهدی ، از کبار محدّثین امامیّهٔ اواخر قرن ششم بوده ویا اوائل قرن هفتم را نیز دیده‌است، بسیار

جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة و مؤلف **کتاب مزار** معروف به **مزارکبیر** میباشدکه دراین‌اواخر چاپ و محل اعتماد اکابر است . ابن‌المشهدی از ابن‌زهره سید حمزه (متوفّی بسال ۵۸۵ھ ق = **ثفه**) و ابن‌بطریق یحیی بن حسن (متوفی بسال ۶۰۰ھ ق = **خ**) و ورام بن ابی‌فراس (متوفی بسال ۶۰۵ھ ق) وبعضی از اکابر دیگر روایت‌کرده و نجیب‌الدین بن نمای (متوفی بسال ۶۴۵ھ ق = **خمه**) نیز از وی روایت میکند . سال وفاتش بدست نیامد واز تألیفات او است :

۱- **بغیةالطالب و ایضاح المناسك لمن هو فی‌راغب الحج** ۲- **مزارکبیر** که مذکور شد ۳- **المصباح** . (ذریعه وص۳۹۶ ج ۱ نی وغیره)

ابن‌المصحح

حسن بن علی بن عمر- یا عمار تیمی‌نحوی، مکنّی‌به **ابومحمد،** معروف به **ابن‌المصحح** از ادبای قرن پنجم هجرت و از تلامذهٔ حدید بن جعفر رمانی بوده و درسال چهارصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(ص ۲۸ ج ۹ جم)

ابن‌المصنف

محمد بن‌محمد- بعنوان **ابن‌الناظم** خواهدآمد .

ابن‌مضا

احمد بن عبدالرحمن - بن محمد بن سعید بن حریث بن عاصم لخمی جیانی قرطبی ، مکنّی به **ابوجعفر و ابوالعباس،** معروف به **ابن‌مضا،** از ادبای اواخر قرن ششم اندلس میباشدکه ادیبی است نحوی لغوی کاتب منشی شاعر متکلّم قاری محدّث قاضی ، درطبّ وحساب و هندسه نیز ماهر، کتاب‌سیبویه و دیگرکتب نحویّه و لغویّه و ادبیّه را از ابن‌زیات و دیگر اکابر وقت فرا گرفت ، مدتی در شهر فاس با کمال عدالت قضاوت نموده وبه **قاضی‌الجماعة** شهرت یافته و از تألیفات او است :

۱- **تنزیه‌القرآن عما لایلیق بالبیان** ۲- **الرد علی‌النحاة** (النحویین خا) وابن‌خروف نیز در رد همین‌کتاب یاکتاب اولی مذکورکتاب تنزیه ائمةالنحو عما نسب الیهم من‌الخطا والسهو را تألیف داده است ۳- **المشرق فی‌اصلاح‌المنطق** که‌لباب‌کتاب سیبویه‌است. صاحب‌ترجمه درسال پانصد و نود و دویم هجرت درگذشت. (کف وص ۸۳ ت)

ابن‌المطران **اسعد** - بعنوان **موفق‌الدین‌اسعد** نگارش یافته‌است .

ابن‌مطرف **شیخ عبدالله** یا **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مطرف**، ازمشایخ‌عرفای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه کراماتی بدو منسوب بوده و بسال هفتصد وهفتم هجرت درسنّ‌متجاوز ازنودسالگی درگذشته‌است . لفظ **بهشت= ۷۰۷** مادّهٔ تاریخ‌او بوده وشاه مصر ازکثرت‌اخلاصی‌که بدو داشته جنازه‌اش را بردوش‌گرفته بوده است و دور نیست‌که همان ابن‌مطرف محمد مذکور ذیل باشد .

(ص ۲۸۲ ج ۲ خه)

ابن‌مطرف **عمر بن مطرف** - مکنّی بـه **ابوالوزیر**، کاتب و منشی منصور و هادی ومهدی و رشید عباسی‌بوده ودر زمان‌خلافت رشیدپنجمین خلیفهٔ عباسی (۱۷۰-۱۹۳ه‍ ق = **قع - قصج**) درگذشته است و خود رشید بجنازه‌اش نماز خوانده واز تألیفات او است :

۱- مفاخرةالعرب و منافرةالقبائل فی‌النسب ۲- منازل‌العرب وحدودها واین‌کانت محلةکل قوم والی این انتقل منها . (ص۱۸۴ت)

ابن‌مطرف **محمد** - بن حجاج بن ابراهیم حضرمی اشبیلی ، نزیل مکّه ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مطرف** نحوی ، از اولیای عرفا و صاحب کرامات مشهوره میباشدکه نحو را از شلوبین فرا گرفت ، کتاب سیبویه را حفظ‌کرد، حاشیه‌ای برجمل عبدالرحمن زجاجی نوشته و شب پنجشنبه سیّم رمضان هفتصد و ششم هجرت درگذشت و شاید همان ابن‌مطرف عبدالله فوق باشد .

(سطر ۱۴ ص ۴۲۵ ت)

ابن‌مطروح **یحیی بن عیسی** - بن ابـراهیم بن حسین بن علی بـن حمزة بـن ابـراهیم بـن حسین بـن مطروح ، **جمال‌الدین** اللّقب ، **سیوطی** الولادة ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌مطروح** الشّهرة ، از ادبـا و شعرای وزرای قـرن هفتم هجرت میباشدکه چندی متصدی وزارت ملك صالح ایّوبی بود ، **دیوان شعری** هم دارد که در استانبول با دیوان ابن‌الاحنف یکجا چاپ شده‌است، از اشعار او میباشدکه در

حال مرض گفته و بوصیّت خودش درسنگ مزارش نوشتند :

اصبحت بقعر حفرة مرتهنا لااملك من دنیای الاکفنا

یامن وسعت عباده رحمته من بعض عبادك المسیئین انا

بسال ششصد و چهل و نهم هجرت در قاهره درگذشته و قاضی ابن‌خلّکان هم درنماز و دفنش حاضر بوده‌است . (ص ۶۶۷ ج۱س و ۴۰۵ ج۲کا وغیره)

ابن‌المطهر **حسن بن سدیدالدین یوسف** - در باب القاب بعنوان **علامهٔ حلی** مذکور است .

ابن‌مطیر **حسین** - اسدی، ازفحول شعرای عرب میباشد واین بیت ازابیات قصیده‌ایست که درمرثیهٔ معن بن زائده گفته است :

فیا قبر معن انت اول حفرة من‌الارض خطت للسماحة مضجعا

زمان ومکان زندگانیش بدست نیامد . (ص ۶۶۷ ج۱س)

ابن‌المظفر **محمد بن حسن بن مظفر** - بعنوان **حاتمی** درباب‌اوّل مذکور است.

ابن‌المعتز **عبدالله** - بن معتز بالله محمد بن متوکّل عباسی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌المعتز**، ازمشاهیر ادبا ومفاخرشعرای عرب‌زمان غیبت‌صغری میباشدکه‌ادیبی‌بوده‌است نحوی‌صرفی‌لغوی‌بیانی‌عروضی‌شاعرکاتب منشی بلیغ فصیح ، درموسیقی نیز ماهر .

ادبیّات را ازمبرّد و ثعلب وفصحای اعراب وعلمای‌نحویّین واخباریّین فراگرفته وگوی سبقت از دیگران ربود بلکه واضع علم شریف بدیع میباشدکه در سال دویست و هفتاد وچهارم هجرت از بدایع افکار خود بنیان‌آن علم را نهاد وکتابی‌هم تألیف‌کرده و بهمین اسم **بدیع** موسومش داشت‌که مجموعاً حاوی هفده نوع ازمحسنات بدیعیّه‌بوده است و بعدازآن در اعصار متتالیه بسیاری بدانها افزوده‌اند .

پیوسته میگفت‌که چهار تن از شعرا بمدلول آیهٔ شریفهٔ : **یَقُولُونَ فی‌اَلْسِنَتِهِمْ مٰالَیْسَ فی‌قُلُوبِهِمْ** افعالشان مخالف اشعار و اقوالشان میباشد : **یکی‌ابوالعتاهیه** که

اشعارش در زهد و ورع میباشد ولی خودش راه الحادمی پیمود. **دومی ابونواس** که کلماتش درقبح حرکات زشت جوانان بوده ولی خودش زانی تر از میمون بود . **سیم ابوحکیمهٔ کاتب** که از عجز مجامعت سخن می‌راند ولی حرص جماع خودش زیادتر از بزنر بود . **چهارمی محمد بن حازم** که قولاً قناعت را می‌ستوده اما فعلاً حریص تر از سگ بود . اشعارش در نهایت سلاست و لطافت و دارای تشبیهات عجیب میباشد واز بدایع اشعار او است که بتصدیق ابن‌خلّکان دلالت برحنفیّ المذهب بودنش دارد :

خلیلی قد طاب الشراب المودد — وقد عدت بعدالنسك والعود احمد
فهات عقارا فی‌قمیص زجاجة — کیاقوتة فی‌درة تتوقد
یصوغ علیها الماء شباك فضة — له حلق بیض تحل و تعقد
وقتنی من نار الجحیم بنفسها — و ذالك من احسانها لیس یجحد

نیز از ابیات قصیده‌ای است که درمقام مفاخرت بآل علی ع گوید:

و نحن ورثنا ثیاب النبی — وکم تجذبون باهدابها
لکم رحم یا بنی بنته — و لکن بنی‌العم اولی بها
قتلنا امیة فی‌دارها — و نحن احق باسلابها

صفی‌الدین عبدالعزیز سابق‌الذکر نیز درجواب آن ، قصیده‌ای گفته واز ابیات آن است :

الاقل لشر عبید الاله — و طاغی قریش و کذابها
و باغی‌العباد و ناعی‌العناد — و هاجی الکرام و مغتابها
ءانت تفاخر آل‌النبی ص — و تجحدها فضل احسابها
بکم باهل‌المصطفی اوبهم — فرد العداة باوصابها

از تألیفات وآثار قلمی ابن‌المعتز است :

۱- ارجوزة فی‌ذم‌الصبوح ۲- اشعارالملوك ۳- البدیع که فوقاً اشاره شد **۴- الجامع فی‌الغناء ۵- الجوارح والصید ۶- دیوان‌الاشعار ۷- الزهر والریاض ۸- طبقات‌الشعراء ۹- مکاتبات الاخوان بالشعر** وغیرها . باآن همه فضل وکمال درمعاندت‌اهل‌بیت‌عصمت شبیه جدّش متوکّل بوده و بمفاخر موهومی پدرانش متوسل میشد وقتل تمامی علویّین را درصورت موفقیت خلافت خود تصمیم گرفته بود تاآنکه درسال دویست و نود و ششم هجرت جمعی از اکابر دربار خلافت بسرش گردآمده و مقتدر بالله را خلع و بخلافت

وی بیعت کردند و به مرتضی بالله ملقبش داشتند و بفاصلهٔ یك شبانه روز کسان مقتدر بمقام محاربه برآمده و ایشان را کشته ومقتدر را بخلافت برنشاندند وخود ابن المعتز را نیز بامر مقتدر در زندان کرده ودرآنجا خفه‌اش نمودند ویا بیضتین اورا فشار داده وهلاکش ساختند وبا تمامی ذلت درخرابه‌ای بخاکش سپردند (باآل‌علی هرکه درافتاد برافتاد).
از اشعار او میباشدکه درآن حال قتلش گفته است:

یا نفس صبرا لعل الخیر عقباك — خانتك من بعد طول الا من دنیاك
مرت بنا سحرا طیر فقلت لها — طوباك یالیتنی ایاك طوباك
انکان قصدك شوقا بالسلام علی — شاطی الفرات ابلغی ان کان مثواك
من موثق بالمنایا لافکاك له — یبکی الدماء علی الف له باك

(کف وص ۶۲۰ ج ۱ مه و۴۴۶ ت و ۲۷۹ ج۱ کا و۱۶۸ ف و۶۶۷ ج۱س وغیره)

ابن‌معتوق ازمشاهیر شعرای شیعه اوائل‌قرن دوازدهم هجری میباشدکه نام و نسب او در مدارك موجوده نزد این نگارنده مختلف است.

دربعضی ازآنها شهاب‌الدّین موسوی‌حسینی (بی‌ذکر اسم پدر) دربعضی شهاب‌الدین بن احمد و درجای دیگر شهاب‌الدین معتوق‌نوشته‌اندکه پدرش احمد یا معتوق، ودرجائی شهاب‌الدین احمد بن ناصر استکه نام خودش احمد، شهاب‌الدین لقب و نام پدرش نیز ناصر میباشد. در معجم‌المطبوعات اصلاً اسمی برای او ذکر نکرده و همین‌قدر گفته استکه ابن‌معتوق پسر شهاب‌الدین بوده و دیوان ابن‌معتوق هم‌که درمصر و بیروت و اسکندریّه چاپ‌شده اشعار پدرش شهاب‌الدین (متوفی بسال۱۰۸۷ه ق = **غفز**) میباشد که‌آنهارا جمع وتدوین‌کرده وبنام‌مدایح ومراثی و اشعار متفرقه بسه‌قسمت‌نموده‌است.

در اعیان‌الشیعه نیزگوید: همین دیوان چاپی معروف به دیوان ابن‌معتوق، اشعار شهاب‌الدین بن احمد بوده و جامع‌آن پسرش معتوق است وحق آن بودکه آنرا **دیوان ابی‌معتوق** میگفتند نه **ابن‌معتوق**. بهرحال درعصرخود شاعرعراق بوده وگوی‌سبقت از دیگران ربوده و مدایح بسیاری درحق حضرت امیرالمؤمنین ع وحسنین گفته‌است. اشعارش در رقّت لفظ و دقّت معنی ممتاز و سیّدی میباشد موسوی دراصل حویزی که

درمصر نشأت یافته و ادبیّات را اخذ وهم درآنجا با سیدعلی خان حویزی سابق‌الذکر (که ازطرف دولت صفویّه سفارت داشته) ملاقات کرده‌است . اشعار بسیاری درحق‌او و خانواده‌اش گفته‌ومشمول‌مراحم‌وی گردیده ودرسال‌هزاروصدویازدهم‌هجرت‌درگذشته‌است.

(ص ۱۰۲ ج ۶ و۲۵۵ ج ۱۴ عن و ۲۴۴ مط و ۴۶۹ هر)

ابن‌معروف

محمد - بن عبدالخالق بن معروف ، مشهور به ابن‌معروف ، از ادبای قرن نهم هجرت و مؤلف کتاب **کنزاللغة** مشهور است در لغت ازعربی بفارسی که درایران چاپ شده وآنرا بنام سلطان محمدکیا بن ناصرکیا از از ملوك گیلان تألیف کرده است و سال وفاتش بدست نیامد .

(کف وغیره)

ابن‌المعصوم

امیرابراهیم - ضمن عنوان **قزوینی‌سیدحسین** ازباب اوّل نگارش یافته است .

ابن‌المعصوم

سیدعلی‌خان - شیرازی ضمن‌عنوان **حویزی سیدعلی‌خان** نگارش یافته است .

ابن‌معط

یحیی بن عبدالمعطی - معروف به معطی ابن‌عبدالنوری ، ادیب نحوی مغربی ، زواویّ‌البلدة والقبیلة ، **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** الکنیة ، **زین‌الدین** اللّقب ، **ابن‌معطی** الشّهرة (که اغلب از راه تخفیف، **ابن‌معط** وگاهی بملاحظهٔ اصل اسم پدر **ابن‌عبدالمعطی** هم گویند) از مشاهیر ادبا و اکابر علمای نحو و فنون عربیّه بوده و تمامی شعب آنها را از جزولی و ابن‌عساکر و دیگر اکابر وقت فراگرفته‌است، تاآنکه درنحو و لغت از ائمهٔ عصر خود معدود ومدتی دردمشق مشغول تدریس بود ، اخیراً از طرف ملك کامل برای تدریس بمصر رفت ودرآنجا بتدریس و تألیف اشتغال ورزید و درسال ششصد و بیست و هشتم هجرت درآنجا وفات یافته و در قرافه درقرب شافعی مدفون گردید . ولادتش بسال پانصد وشصت و چهارم درقصبهٔ زواوه نامی ازبلاد مغرب زمین بوده وبهمین جهت به **زواوی** شهرت یافته‌است، یا زواوی گفتن

او بجهت انتساب بقبیلهٔ زواوه نامی است درجوار شهر بجایه ازافریقا . ازتألیفات او است :

۱- **الالفیة** درنحو که به **الفیهٔ ابن‌معط** مشهور و اولش این است :

یقول راجی ربـه الغفور **یحیی ابن‌معط ابن‌عبدالنور**

نام اصلیش **الدرة الالفیه** میباشد که درلیبسیك چاپ شده است ۲- **الفصول الخمسون** درنحو که مانند الفیه‌اش مشهور و محل توجه فحول بوده و شروح بسیاری برآنها نوشته‌اند ۳- **نظم الجوهرة لابن‌درید** ۴- **نظم الصحاح للجوهری** وغیراینها . اشعار طریفه‌اش بسیار و دربارهٔ شخصی دیگر ملقب به **زین‌الدین** گوید :

قالـوا تلقب زین‌الـدین فهو له **نعت جمیل به اضحی اسمه حسنا**

فقـلت لاتغبطـوه ان ذا لقب **وقف علی کل نحس والدلیل انا**

(کف وص ۸۸هب و۷۷۶ ت و۳۷۸ ج۲کا و۳۵ ج ۲۰ جم و۶۶۸ ج۱ و۲۴۲۷ ج ۴ س)

ابن‌المعظم **احمد بن محمد** - رازی ، معروف به **ابن‌المعظم** ، از فضلای قرن هشتم هجرت و مؤلف کتاب **المقامات الاثنتی** عشرة میباشد که در قبال مقامات حریری‌اش تألیف کرده ودرپاریس و تونس چاپ شده است صاحب ترجمه بسال هفتصد و سی‌ام هجرت درگذشت .

(ص ۲۴۶ مط)

ابن‌المعلم **محمد** - بن‌علی بن‌فارس، واسطی هرثیّ الولادة والوفاة والنشأة، **ابوالغنائم** الکنیة، **ابن‌المعلم** الشّهرة، **نجم‌الدین** اللّقب، ازمشاهیر شعرای قرن ششم هجرت است که از ولادت تا آخر عمر در قریهٔ هرث نامی از اعمال واسط عراق بود . **دیوانش مشهور** و متداول ، اشعارش لطیف و مؤثر و دلنشین و اغلب آنها در عشق و وله و شوق و محبت میباشد اینك محبتش جاگیر قلوب عامّه میباشد ، بحفظ و تدوین اشعارش راغب گردیدند و محل استفاده و استشهاد وعّاظ قرارگرفت .

خودش گوید : روزی در بغداد در وعظ وخطابت ابن‌الجوزی با ازدحام عامّی که بوده با زحمت تمام حاضر و بمواعظ وی استماع میکردم تاآنکه در مقام استشهاد برای بعضی از اشارات و دقائق خود گفت ابن‌المعلّم بسیار خوب گفته است :

یزداد فی‌مسمعی تکرار ذکرکـم **طیبـا و یحسن فی‌عینی تکرره**

از حسن تصادف این حضور خـود وآن استشهاد ابن‌الجوزی درحیرتم افزود وکسی از

حضور من مطّلع نگردید . نیز از ابیات یك قصیدهٔ لامیهٔ او است :

اجیر اننا انالدموع اللتی جرت	رخاصا علی ایدی الثوی لغوال
اقیموا علی‌الوادی ولو عمرساعة	کلوث اذا راو کحل عقال
فکم ثم لی من وقفة لوشریتها	بنفسی لم اغبن فکیف بمالی

وفات **ابن‌المعلم** بسال پانصد و نود و دویم هجرت درنود ودو سالگی در مولد خود قریهٔ هرث‌نامی در ده فرسخی واسط واقع گردید .

(ص ۱۲۶ ج ۲ کا و ۶۶۸ ج ۱ س و سطر ۱۸ ص ۵۷۰ ت)

ابن‌المعلم

محمد ـ بن محمد بن نعمان در باب القاب بعنوان **مفید** نگارش یافته است .

ابن‌معیّه[1] (بضمّ اوّل و فتح ثانی و فتح وتشدید ثالث)

ابن‌معیه

قاسم بن حسن ـ جدّعالی محمدبن‌قاسم ذیل وضمن **عمیدالرؤساء** تذکّر داده‌ایم .

ابن‌معیة

محمد ـ بن قاسم بن حسین بن‌قاسم بن حسن بن محمد بن‌حسن بن محسن بن‌حسین قصری ابن‌محمد بن حسین بن ابوالقاسم‌علی مذکور فوق ، حسنی دیباجی حلی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **تاج‌الدین**، ازاکابر علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت ، از تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی و اساتید ومشایخ شهید اول و عالمی است فاضل فقیه ادیب شاعر علاّمهٔ نسّابهٔ جلیل‌القدر وکثیرالرّوایه‌که از عمیدی و سید رضی‌الدین آوی وسیدعلی بن‌عبدالکریم بن طاوس وعلاّمهٔ‌حلّی وفخرالمحقّقین و پدر خودش جلال‌الدین ابوجعفر قاسم بن حسین و دیگر اجلّه‌که بالغ به سی تن از

۱ـ **ابن‌معیه**ـ عنوان مشهوری هریك از افراد خانوادهٔ بزرگی است از اجلای سادات حسنی که نسب ایشان بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود . **مُعَیَّه** دخترمحمد بن جاریه نام مادر یکی ازاجدادشان ابوالقاسم علی بن‌حسن بن‌حسن بن‌اسمعیل دیباج بن‌ابراهیم عمر بن‌حسن مثنی ابن‌امام حسن مجتبی ع بوده اینك خود ابوالقاسم مذکور و هریك از اعقاب او به **ابن‌معیه** معروف و خانواده‌شان هم به **بنی‌معیه** شهرت یافته است ودراینجا بعضی‌از ایشان را تذکرمیدهیم .

اعاظم علما میباشند روایت کرده است . شهید اوّل و دخترش امّ الحسن فاطمه (مشهوره به سبت المشایخ) ودو پسرش ابوطالب محمد و ابوالقاسم علی درهمان سال وفات ابن معیه از وی اجازهٔ روایت داشته و شهید اورا بمجمع فضائل و اعجوبهٔ زمان بودن درجمیع فضائل و مآثر ستوده است .

از تألیفات او است :

۱- **الابتهاج فی علم الحساب** ۲- **اخبار الامم** ازتلمیذ ودامادش سید احمد بن علی بن مهنا نقل است که درکتاب عمدة الطالب گوید بیست ویك مجلد ازآن برآمده و ازکثرت احاطه، آن قدرت را داشته است که درصد مجلد چهارصد ورقی بپایانش رساند ۳- **تبدیل** (تذییل خل) **الاعقاب فی الانساب** ۴- **الثمرة الظاهرة من الشجرة الطاهرة فی انساب الطالبیین مشجرا** در چهار مجلد ۵- **الجذوة الزینیة** در انساب ۶- **الفلك المشحون فی انساب القبائل والبطون** ۷- **کشف الالباس فی نسب بنی العباس** ۸- **معرفة الرجال** ۹- **منهاج العمال فی ضبط الاعمال** ۱۰- **نهایة الطالب فی نسب آل ابی طالب** وکتاب عمدة الطالب مذکور فوق هم ازهمین کتاب مأخوذ واز اشعار ابن معیه است :

احسن الفعل لاتمت بـاصل	**ان بالفعل خسة الاصل تـوسی**
نسب المرء وحده لیس یجدی	**ان قارون کان من قوم موسی**

نیز وقتی از اعمال زشت بعضی از علویّین مستحضرشد بدیشان بنوشت :

یعز علی اسلافکم یا بنی العلی	**اذا نال من اعراضکم شتم شاتم**
بنوالکم مجد الحیاة فمـالکم	**اسأتم الی تلك العظام الرمائم**
اری الف بان لایقوم لهادم	**فکیف ببان خلفه الف هادم**

گویندکه ابن معیه در روایت اخبار بعضی از اسناد عالی داشته که ازخصائص وی میباشد من جمله بواسطهٔ پدر خود از شیخ مفیدالدین بن جهم از معمر بن غوث سنبسی که از غلامان حضرت امام حسن عسکری ع واز مشاهیر معمرین است روایت کرده و او نیز از آن حضرت روایت نموده و میگفته است که ازغلامان آن بزرگوار بوده و ولادت حضرت قائم ع را نیز دیده است .

(ملل وذریعه وص ۸۸ هب و ۴۰۴ ج ۱ نی و ۶۱۲ ت)

ابن المغازلی

علی - بن محمد بن طیب خطیب واسطی، فقیه شافعی، ازعلمای اواخر قرن پنجم هجرت میباشد وازتألیفات او است :

۱- البیان عن اخبار صاحب الزمان ۲- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی (چنانچه بعضی از اهل عصر گفته است) لکن در کشف الظّنون تنها یک کتاب بنام البیان فی اخبار الخ و یک کتاب بنام دویمی مذکور میباشد که اوّلی را بمحمد بن یوسف گنجی و دویمی را نیز باحمد بن عبدالله طبری نسبت داده است. باری ابن المغازلی در سال چهارصد و هشتاد و سیّم هجری در گذشت. (کف وص ۸۹هب و۴۰۴ج۱نی)

ابن المغربی **حسین بن علی** - بعنوان **ابن المرزبان** نگارش دادیم.

ابن المغلس **عبدالعزیز**- بن احمد قیسی، مکنّی به **ابومحمد**، از ادبا وشعرای اندلس میباشد که درشهر بلنسیه نشأت یافته وببلادشرقیه رحلت نموده و مدتی درمصر و بغداد مشغول تدریس بوده است. از اشعار او است:

مریض الجفون بلا علة	**و لکن قلبی بـه ممرض**
اعان السهاد علی مقلتی	**بفیض الدموع فما تغمض**
ومازار شوقا و لکن اتی	**یعرض لـی اننی معرض**

صاحب ترجمه بسال چهارصد و بیست و هفتم هجری قمری درمصر در گذشت. (ص ۶۶۸ ج ۱ س)

ابن مغیره **عبدالله بن مغیره** - } **دویمی** بعنوان اثرم مذکور و **اولی** هم از
ابن مغیره **علی بن مغیره** - } **اصحاب اجماع** مذکورین بهمین عنوان میباشد.

ابن مفرج **حسن** - بن محمد قبشی، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن مفرج**، از مشاهیر علما و محدّثین اندلس است که درفصاحت و بلاغت بی نظیر ومولدش موضع عین قبش نامی نزدیکی قرطبه میباشد وکتاب **الاحتفال فی تاریخ اعلام الرجال** تألیف اواست. وفاتش بعدازسال چهارصد وسی ام هجرت در زیاده برهشتاد و هشت سالگی وقوع یافته است. (ص ۶۶۸ ج۱ س)

ابن مفرج **عبدالسلام بن مفرج** - درباب القاب بعنوان **تکریتی** مذکور است.

ابن مفرغ **یزید** - بن ربیعة بن مفرّغ، یا یزید بن زیاد بن ربیعة بن مفرّغ (ربیعة المفرّغ خل) حمیری یمانی که به **ابوعثمان** مکنّی به

ابن‌المفرغ معروف وگاهی بجهت انتساب بجدّ دوازدهمی یا سیزدهمیش یحصب حمیری به **ابن‌یحصب** هم موصوف بوده و جدّ سید حمیری اسمعیل سابق‌الذکر است از مشاهیر شعرای صدر اسلام میباشدکه در باطن از دوستداران حضرت علی ع بوده ودر ظاهر با بنی‌امیّه هم بد نبود ، از هجویّات نهائی ایشان قصور نمیورزید ، بهرجاکه میرفت در در و دیوار منازل و کاروانسراها اشعاری درقدح و ذمّ زیاد بن ابیه ودو پسرش عباد و عبیدالله مشهور می‌نوشت ، تاآنکه گوشزد عبیدالله بن زیادکه والی بصره بود گردید ، در زندانش کرده و درقتل او منتظر اجازهٔ معاویه بود ، لکن معاویه بجهت امان سابق اذن قتل نداده و امر بتأدیبش نمود اینك بانواع عقوبت شکنجه‌اش دادند، اورا دوای مسهلی خورانده و برالاغی سوارش کردند و درطرق و معابر گردش دادند ودرعین حال عبیدالله را مخاطب داشته وگفت :

ایها المالك المرهب بالقتـــــل بلغت النکال کل النکال
فاخش نارا تشوی الوجوه ویوما یقذف الناس بالدواهی الثقال
یغسل الماء ماصنعت و قولی راسخ منك فی العظام البوالی
و قل لعبیدالله مالك والد بحق ولایدری امرءکیف ینسب

در خصوص ریش بزرگ عباد بن زیاد برادر عبیدالله گوید :

الا لیت اللحی کانت حشیشا فنعلفها خیول المسلمینا

درهجو خود زیادکه بالاجمال ضمن عنوان ابن‌زیاد اشاره نمودیم گوید :

فاشهد ان امك لم تباشر ابا سفیان واضعة القناع
و لکن کان امر فیه لبس علی و جل شدید و امتناع

دربارهٔ معاویة بن ابی‌سفیان صخر و زیاد مذکور و مادرش سمیّه گوید :

الا ابلغ معاویة ابن‌صخر مغلغلة عن الرجل الیمانی
اتغضب ان یقول ابوك عف وترضی ان‌یقول ابوك زانی
فاشهد ان رحمك من زیاد کرحم الفیل من ولد الاتان
و اشهد انها ولدت زیادا و صخر من سمیة غیر دان

اغلب اشعار ابن‌مفرّغ در ذمّ و هجو خاندان زیاد و معشوقهٔ ناهید نام اهوازی خودش

میباشد و درسال شصت و نهم هجرت بمرض طاعون درگذشت . اما **لفظ مفرغ** بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعیل، نام ویا لقب جدّ او ، یا نام جدّ عالی او بمعنی خالی‌کننده است‌که وقتی درخوردن تمامی شیر ظرفی، با شخصی‌دیگر معاهده ومراهنه‌کردند او نیز تمامی شیر را خورده و ظرف را خالی‌کرد و ازآن پس بهمین لقب ملقّب گردید .

(ص ۲۵۱ ج ۱ ع و۴۴۴ ج ۲ کا و ۶۶۸ ج ۱ س)

ابن‌مفلح

ابراهیم- بن‌علی بن‌عبدالعالی، **عاملی میسی**، ملقّب‌به**ظهیرالدین** ، معروف به **ابن‌مفلح**، عالمی است فاضل عابد زاهد فقیه محقّق محدّث ثقه ، جامع محاسن اخلاق ، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن دهم هجری عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴ھ ق = **ظل - ظفد**)که ازشهید ثانی وپدر خود وازمحقّق ثانی روایت‌کرده ومقدّس اردبیلی و ملاعبدالله تستری ومیرزا محمد استرآبادی صاحب رجال نیز از وی روایت نموده‌اند . خط وکتابتش درغایت جودت‌بوده وقرآنی درنهایت صحت با خط خودش نوشته است . سال وفاتش بدست نیامد و در اوائل رمضان نهصد و هفتاد و پنجم هجرت بپسرش شیخ عبدالکریم اجازه داده و همین شیخ عبدالکریم نیز عالم فاضل صالح جلیل‌القدر بود ، خط نسخ را خوب مینوشت ویك‌فقره تفسیر جوامع الجامع طبرسی را با خط خودش نوشته است .

مخفی نماندکه **شیخ لطف‌الله** بن شیخ عبدالکریم بن ابراهیم بن علی عبدالعالی **میسی‌عاملی** نیز از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن یازدهم هجرت میباشد و عالمی است صالح فاضل‌فقیه محقّق متبحّر جلیل‌القدر ادیب‌شاعر، با زهد وتقوی وجلالت مشهور، با شیخ بهائی معاصر و معاشر، مراسم صدق و صفا مابین ایشان معمول و فقاهت وعلم و فضل او مورد تصدیق شیخ بوده و بمراجعهٔ او دراحکام دینیّه امرمینموده‌است وهم اورا اجازه داده بود . او نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی می‌دانست ، درمسجدی که درمیدان شاه (نقش‌جهان) اصفهان روبروی عالی‌قاپو واقع و بنام خودش (مسجد شیخ‌لطف‌الله) معروف میباشد اقامه می نموده‌است . مخفی نماندکه مسجد مذکور ومدرسه

متصل بآن از زیباترین آثار صنعتی اصفهان وکاشی کاریهای داخل وخارج گنبد وکتبه‌های آن‌که مقداری هم بخط علی‌رضای عباسی تبریزی سابق‌الذکر میباشد از عجائب آثار و مورد حیرت ناظرین است وآن را شاه عباس اوّل کبیر صفوی (۹۹۵ـ۱۰۳۷ه ق = **ظصه- غلز**) درظرف هیجده سال برای تدریس و امامت شیخ لطف‌الله که بیش از اندازه مشمول عنایات و تجلیل و تبجیل او بوده بنا نهاده است . **وفات شیخ لطف‌الله** در اوائل سال هزار و سی و دویم یا پنجم هجرت در اصفهان واقع گردیده است .

(ملل وص ۹ و ۵۱۹ ت و ۱۳۵ و ۲۳۸ ج ۱ ذریعه)

ابن‌مفلح **علی بن عبدالعالی -** بعنوان **میسی علی** در باب القاب مذکوراست .

ابن‌المقری **اسمعیل بن ابی‌بکر-** بعنوان **شرف‌الدین اسمعیل** نگارش یافته‌است.

ابن‌مقسم **محمد -** بن حسن بن مقسم بن یعقوب، یا یعقوب بن‌مقسم **عطار** نحوی قاری شاعر لغوی بغدادی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌مقسم**، از مشاهیر قرّاء و نحویّین واز تلامذهٔ ثعلب میباشدکه بیشتر از همه ، نحو کوفیّین را حافظ و قرائات قرآنیّه را عارف بوده است . لکن بسیارکج‌سلیقه و معوّج الذهن بود، مسلك مخصوصی اتّخاذ نموده وبسا بودی‌که برخلاف‌اجماع قرائت میکرد وبا وجوه بارده استشهاد مینمود ، اینك در محضر سلطان وقت احضارش کردند و بتوبه و انابه وادارش ساختند وتعهد نامچه‌ای دایر برترك رویهٔ خود از اوگرفتند لکن‌بازهم مؤثر نشد وتا دم مرگ بهمان روش منحوس خود عمل می‌نمود و بروایتی توبه کرده و آن رویهٔ مخصوص خود را متروك داشت . درنحو و قرائت تألیفاتی بدو منسوب‌است :

۱- **احتجاج‌القرائات** یا **احتجاج‌القراء فی‌القرائة** ۲- **الانوار فی‌تفسیر القرآن** ۳- **المدخل الی علم‌الشعر** (علم خل) وغیراینها . درسال سیصد وچهل ویکم یا پنجاه ودویم یا سیّم یا چهارم یا پنجم یا شصت و دویم هجرت درگذشت و بنا برعنوان فوق ، مقسم نام جدّ محمد ویا پدر جدّ او وبنوشتهٔ تاریخ بغداد نام جدّ هشتم او بوده‌است. بهرحال اینکه در قاموس‌الاعلام صاحب‌ترجمه را یعقوب بن یعقوب بن مقسم نوشته قطعاً اشتباه

است و **لفظ مقسم** را در معجم‌الادبا بکسر اوّل و فتح ثالث نوشته است .

(کف وص۴۹ف و۷۱۴ت و۱۵۰ ج۱۸جم و۳۱۶۰ ج۴س و۲۰۶ ج۲ تاریخ‌بغداد)

ابن‌مقفع **عبدالله بن مقفع بن‌مبارک** مکنّی به **ابومحمد** (چنانچه‌درفهرست ابن‌الندیم است) یاآنکه نام پدرش مبارک ملقّب به مقفّع‌است (چنانچه در امالی سید مرتضی است) بهرتقدیر کنیه و نام اصلی فارسی‌اش پیش‌ازاسلام **ابوعمرو، روزبه** پسر **دادبه** ویا آنکه نام خودش دادبه بوده و بعد از اسلام کنیه‌اش به **ابومحمد** ونام خودش هم بعبدالله و پدرش بمبارک تبدیل یافته ادیبی است فاضل کامل شاعر، **کاتب** منشی فصیح بلیغ، از مشاهیر ادبا و فصحا و بلغا . با اینکه دراصل، ازشهر مرو از بلاد فارس و نژادش از قبائل عجم بوده بزبان عرب نیزکاملاً آشنائی داشت ، بمزایای آن خبیر بود ، بهردو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت سخن می‌راند بلکه در مکاتیب عربی کار قحطان میکرد ، رسائل و منشآت وی مابین منشیان عرب مشهور وحکم و امثال وکلمات حکیمانه از وی مأثور است .

نخست‌کاتب و منشی داود بن عمر بن هبیره بود، اخیراً درکرمان متصدی‌کتابت و انشای عیسی بن علی عمّ ابوجعفر منصور عباسی گردید و بامر او کتابهای بسیاری را از پارسی پهلوی بعربی ترجمه کرد و اینك از مترجمین عرب معدود میباشد . از تألیفات او است :

۱- ترجمهٔ کتاب آیین‌نامه ۲ و۳- ترجمهٔ **کتاب الادب الصغیر و الادب الکبیر ۴ و۵-** ترجمهٔ کتاب **اanalوطیقا و باری ارمیناس‌ارسطو** درمنطق **۶-** ترجمهٔ‌کتاب**التاج‌فی‌سیرة انوشیروان ۷- ترجمهٔ‌کتاب خدای نامه ۸- ترجمهٔ کتاب قاطیغوریاس ارسطو** در منطق **۹- ترجمهٔ‌کتاب کلیله و دمنهٔ** مشهور . ناگفته نماندکه اصل اوّلی قدیمی این کتاب کلیله و دمنه در اخلاق و تهذیب نفوس بزبان طیور وبهائم است‌که بیدپا فیلسوف هندی‌آنرا برای دابشلیم ملك هند بزبان هندی نگاشته و درمقابل ، با یك تاج ، مفتخر و بمقام وزارت نایل گردیده وگوی فضیلت تقدّم را بردهاست والاّ بعداز او دانشمندان‌بسیاری همان موضوع را تعقیب و استقبال وکتابهای‌بسیاری تألیف‌کردهاند . اصل‌کتاب مذکور

در هند مخزون بود تا آنکه مسموع انوشیروان گردید ، حکیم برزویه را بتحصیل آن بگماشت و پنجاه انبان دینار (که هردیناری معادل هیجده نخود طلای مسکوک ایرانی است) برای هزینه و مصارف لازمه بدو عنایت گردید اینك برزویه بهند رفت ، همان کتاب وشطرنج تمام راکه ده اندر ده بوده بدست آورد، آن کتاب را از زبان هندی بپارسی پهلوی که زبان ایرانی معمول وقت بوده ترجمه نمود، ابن المقفع نیز همان ترجمهٔ پارسی را بامر منصور، دویمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶ـ۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) بعربی ترجمه کرد، همین ترجمهٔ عربی هم دراین اواخر چاپ شده است .

بفاصلهٔ چند سال دیگر عبدالله بن هلال اهوازی هم در زمان خلافت مهدی ، سیمین خلیفهٔ عباسی (۱۵۸ـ۱۶۹ه ق = **قنح - قسط**) برای یحیی بن خالد برمکی ترجمهٔ دیگری از پارسی بعربی کرد ، سهل بن نوبخت حکیم نیز برای یحیی نظمش کرد و بصلهٔ هزار دینار نایل گردید ، تا بامر نصر بن احمد سامانی بعضی از علمای وقت آن را از عربی (که ظاهراً عربی ابن المقفّع است) بپارسی معمولی وقت ترجمه کردند، رودکی شاعر سابق الذکر هم بفارسی بنظمش آورد، سپس نصرالله ابوالمعالی نیز همان نسخهٔ عربی ابن المقفّع را بپارسی ترجمه کرد و **همین ترجمهٔ فارسی ابوالمعالی است** که متداول ، بارها چاپ و ازکتب درسی میباشد . دربعضی از جریانات دیگر این کتاب کلیله و دمنه رجوع بشرح حال ابوالمعالی مذکور نمایند **۱۰- ترجمهٔ کتاب مزدك .**

مخفی نماند که ابن مقفّع با آن همه کمالات سامیه که داشته طریق الحاد و زندقه پیموده و معتقد بود براینکه روح ابومسلم خراسانی در وی حلول کرده است ، مذهبی مبیضه نام اختراع و نشر داد وجمعی از جهّال هم بدو گرویدند . سیدمرتضی درامالی خودگوید : در زمان جاهلیّت و صدر اسلام قومی دهری وگروهی مشرك بودند، اوّلی صانع را منکر و به دهر معتقد و دویمی نیز بغیر خالق یگانه میپرستیده‌اند ، همچنین پس ازآنکه قهر و غلبه و عزّت و شوکت اسلام عالم گیر شد گروهی دیگر بظهور آمدند که درباطن زندیق و بی‌دین بودند ولی درظاهر محض حفظ جان ومال خودشان اظهار

اسلام کرده ودرحوزهٔ مسلمین وارد میشدند، صدمهٔ اینها باسلام ومسلمین بیشتر ازدهریّین و مشرکین بودکه بکسوت اسلام ظاهری وبنام دین صوری از درِ تدلیس وارد وضعفای مسلمین را ازجادهٔ حق منحرف میساختند چنانچه ابن ابی العوجاء سابق الذکر پس ازقطع بقتل خود بجعل چهار هزار حدیث اقرار آورده است.

سیّد بعد ازاین جمله گوید: مشهورین این فرقه ولید بن یزید بن عبدالملك، حماد راویه، حماد بن زبرقان، حماد عجرد، عبدالله بن المقفّع، عبدالکریم بن ابی العوجاء، بشّار بن برد، مطیع بن ایاس، یحیی بن زیاد حارثی، صالح بن عبدالقدوس ازدی، علی بن خلیل شیبانی وجمعی دیگر است وبعد از این جمله بشرح حال اجمالی اشخاص مذکور و زندقهٔ ایشان بهمان ترتیب پرداخته وگوید: **اما ولید** الحادش مشهور ودر عناد دین اسلامی متظاهر و بسیار لاابالی بود، دراطراح شعائر دینیّه ازکسی پروا نداشت و درحدیث نبوی آمده است که البتّه مرد ولید نامی بوجود خواهد آمدکه شرّ وی نسبت باین امّت بیشتر ازشرّ فرعون باشد نسبت بقوم خودش. نیز تصمیم گرفته بود که بالای بام خانهٔ کعبه میخانه‌ای بنا نماید ویك بنّای مجوسی هم درپشت بام کعبه جای ارکان آن میخانه‌را مقیاس می‌گرفته تا مغرب همان روز خبر قتل ولید رسید. نیز وقتی قرآن مجید را بازکرده وبا تیرش میزده و میگفته است:

یذکرنی الحساب ولست ادری — احقا ما یقول من الحساب
فقل لله یمنعنی طعامی — و قل لله یمنعنی شرابی

وقتی دیگر قرآن را بازکرده و این آیه را دید: **وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنِیدٍ** پس آن کتاب مقدّس را با تیر وکمان پاره کرده و میگفته است:

اتوعد کل جبار عنید — فها انا ذاك جبار عنید
فان لاقیت ربك یوم حشر — فقل یا رب خرقنی ولید

سیّد بعد از این جمله، بشرح حال اجمالی سه نفر حمّاد مذکور پرداخته تاآنکه در شرح حال ابن مقفّع هم گوید: جعفر بن سلیمان ازمهدی (که ظاهراً همان عباسی است) روایت کرده که میگفته است کتاب زندقه‌ای ندیدم مگر اینکه اصلش از ابن مقفّع بوده

است و نیز اشعاری در مرثیهٔ یحیی بن زیاد یا ابن‌ابی‌العوجاء گفته‌که هردو زندیق و ملحد بوده‌اند.

ابن‌مقفّع پیوسته سفیان بن معاویه فرزندزادهٔ یزید بن‌مهلب راکه امیر و والی بصره بوده توهین و استهزاء کرده و اصلاً شأن و حشمتش را رعایت نمی‌نمود تا آنکه بجهت اتّهام بفساد عقیده و الحاد و زندقه، یا بسبب امان‌نامه‌ای‌که ذیلاً اشاره‌خواهیم کرد در سال صد و چهل و دویم یا سیّم یـا پنجم هجرت از طرف منصور خلیفهٔ عباسی توقیف وقتل او بعهدهٔ سفیان مذکور محول شد، بامر سفیان درگرمابه‌اش‌کردند و درش را بستند تا درآنجا مرد، یا بنا برمشهور تنوری را گرم کردند، اعضای اورا یك یك بریده ودرپیش چشمش درآتش انداختند وعاقبت تمامی جسد اورا درتنور سوزاندند، یا بقول بعضی همین‌که دستگیری خود را احساس نمود خود و افراد خانواده‌اش را در آتش انداخت.

درپایان مطلب چندموضوع را تذکرمیدهد: **اول** - بنوشتهٔ احمد رفعت‌صاحب چاه نخشب معروف، همین ابن‌مقفّع بوده است **دویم** - لفظ مقفّع (بصیغهٔ اسم‌مفعول از باب تفعیل) کسی را گویندکه دستهایش شل و متشنج باشد وچون پدر ابن‌مقفّع دراثر ضربت حجاج، این چنین بوده لقب مقفّع داشته‌است ویا این لفظ بصیغهٔ اسم فاعل از قفعه اشتقاق یافته وآن زنبیل بی‌حلقه و دستگیره است‌که از لیف خرما سازند و چون عمل‌پدر ابن‌مقفّع ساختن وفروختن قفعه بوده همین لقب را داشته است. **سیم** - هریك از ابن‌مقفّع و ابوعبدالرحمن وخلیل بن‌احمد عروضی طالب ملاقات یکدیگربوده‌اند تاآنکه عباد بن‌عباد مهلبی‌ایشان‌را دریکجا جمع‌کرد وتا سه شبانه‌روز مشغول مذاکره و مباحثه بوده‌اند، بعد از افتراق، حال هریکی را از دیگری استفسارکردند خلیل گفت: **ما رأیت مثله و علمه اکثر من‌عقله**، ابن‌مقفّع هم دربارهٔ خلیل گفت: **ما رأیت مثله و عقله اکثر من علمه**. مغیرة بن محمد مهلبی‌که ناقل قضیه میباشد گوید: هردو، راست گفته‌اندکه عقل خلیل اورا بدانجا سوق دادکه در وقت مرگ ازهد مردم بود، جهل

(قلّت عقل) ابن‌مقفّع نیز اورا بدانجا سوق دادکه برای عبدالله بن علی عموی منصور خلیفه امان‌نامه‌ای نوشته وهم قیدکردکه اگر خود خلیفه برخلاف این امان‌نامه رفتار کند زنهایش مطلّقه ، غلامانش آزاد ، اسبهایش توقیف شده و تمامی مسلمین در نقض بیعت خلافت او معذور هستند . خلیفه از این قضیّه خصوصاً مسئلهٔ بیعت بسیار متألّم و متأثّر شد و سفیان بن معاویهٔ مذکور فوق را بقتل وی بگماشت .

(ص ۱۷۲ ف و ۵۰۰ ج ۲ مه و ۱۳۱ ج ۲ ع و ۹۰ هب و۴۲ ج ۱ فع و ۶۶۹ ج ۱س و ۱۴۸ خع وسطر ۱۳ ص ۲۷۳ ت ومجلس ۹ ـ امالی سید مرتضی)

ابن‌مقله

حسن بن علی بن مقله ـ یا حسن بن علی بن حسین بن مقله ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مقله** مثل برادر کهترش ابن‌مقله محمد ، وزیر مذکور ذیل ازمشاهیر خطّاطین و ادبا بوده وهردو برادر، تحت تربیت پدرشان علی بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی‌که از فضلا و خوش‌نویسان خط‌کوفی‌بوده باکتساب علوم و معارف پرداخته‌اند ، تاآنکه هردو از تحصیلات لازمه فارغ شدند ، بالخصوص محمد بترقیات بسیاری نایل و **باختراع خطوط نسخ و ثلث و رقاع و ریحانی** وغیرها موفّق و حسن نیز اصول آن خطوط اختراعی را از وی یاد میگرفته است تا آنکه خط هردو برادر درنهایت خوبی بایکدیگر برابر شد و هیچ امتیازی مابین‌خط ایشان نبود بطوری‌که درسال چهارصد و هفتم هجرت بحکم قادر بالله بیست و پنجمین خلیفهٔ‌عباسی(۳۸۱ـ۴۲۲ه ق = **شفا ـ تکب**) کتابخانهٔ بغداد را بازدیدکردند ، درآنجا دوقرآن مجید بخط این دوبرادر حسن و محمد موجود بودکه اوّلی دوازده سال بعد از دویمی بود ، ولی قلم و سطور و صفحات آن دوقرآن طوری متفق و شبیه هم بودندکه اصلاً امتیازی نداشتند . خطّاط شهیر ابن‌البواب هم‌که ازحاضرین‌آن بازدید بوده بعد از تعمق بسیار فقط ازکثرت ممارست آنچه بخط محمد بوده گفت‌که آن خط ابن‌مقله محمد وزیر میباشد وآن دیگری را هرکس نوشته بسبك و شیوهٔ او نوشته است . باری حسن بسال سیصد و سی و هشتم هجرت در هفتاد سالگی درگذشت و بروایتی مخترع

خط نسخ همین حسن بوده است نه برادر ذیل او .

(ص ۱۰۷ پیدایش خط و خطاطان)

ابن‌مقله

علی بن‌حسن - مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌مقله**، ادیبی است فاضل عروضی که درفن عروض باقران خود مقدّم بوده و بسال پانصد و نود و نهم هجرت در بصره درگذشت . (ص ۸۸ ج۱۳جم)

ابن‌مقله

محمد - بن علی بن حسین بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی ، مکنّی به **ابوعلی** ، **وزیرکاتب** منشی معروف به **ابن‌مقله**، از مشاهیر وزرا و خطّاطین بوده بلکه در شعر و ادبیّات و ترسّل و انشا و تجوید و قرائت وفقه وتفسیر نیز یدی طولی داشته است ولی ازآنروکه درخوشنویسی یگانهٔ عصرخود بلکه مخترع بعضی از خطوط بوده بعنوان خطّاطی شهرت یافته و مانند حکمت لقمان و فصاحت سحبان و عدالت انوشیروان و نظائرآنها ضرب‌المثل گردیده است :

فصاحة سحبان و خط ابن‌مقلة — **وحکمة لقمان وزهد ابن مریم** (ادهم خل)

لواجتمعت فی المرء والمرء مفلس — **فلیس له قدر بمقدار درهم**

خط ابن‌مقلة من اوعاه مقلته — **ودت جوارحه لو اصبحت مقلا**

ابن‌مقله بااینکه خط کوفی‌را درغایت‌جودت می‌نوشته بازهم چنانچه مشهوراست بجهت صعوبت نگارش آن، همّت باختراع خطی دیگر سهل‌الکتابة بگماشت تاآنکه باختراع چند خط **محقق** و **ریحانی** و **ثلث** و **نسخ** و**توقیع** و **رقاع** و **تعلیق** علی‌التّرتیب موفق آمد که اوّلی را ازکوفی درآورده واز باقی نیز هرلاحق را از سابق‌آن استخراج نموده و بدیگران آموخته‌است تاآنکه دراندك زمانی درمیان مردم منتشر گردید، آوازهٔ کمالات او عالم‌گیر وخانهٔ او محل توجه مردم شدکه ازبلاد بعیده بجهت‌آموختن خط میآمدند وهمهٔ این خطوط درعهدخودش بسرعت عجیب دراثر همّت فتورناپذیر او انتشاریافت، بالخصوص خط نسخ‌که بمناسبت سهولت کتابت از سال سیصد و دهم هجرت باین طرف دیگر رواج گرفته و ناسخ خطوط دیگرگردید و همانا **نسخ** نامیدن این‌خط نیز بهمین

جهت میباشد والاّ نام اصلیش **بدیع** بوده‌است، خودش نیز قرآنی باهمین خط نسخ نوشته وسر سوره‌ها را با خط کوفی و محقّق و ریحانی بنگاشت . چنانچه فوقاً درشرح حال ابن‌مقله حسن اشاره شد بروایتی نخستین کسی که خط نسخ را اختراع کرده وکوفی را بدان مبدل ساخت او بوده است . بهرحال بعد از زمان ابن‌مقله هم ، خطّاطین دیگر ظهور یافته و بتکمیل و تزیینات خطوط مذکوره صرف اوقات نمودند وبعضی باختراع خطوط دیگری نیزمثل‌خط **شکسته** و **نستعلیق** موفق‌آمدند. ناگفته‌نماندکه نسبت‌اختراع خطوط مذکوره بابن‌مقله باآن‌همه شهرتی‌که دارد محل تردید بوده ومحتاج بتحقیق و تتبّع زاید میباشد واز فهرست ابن‌الندیم هم موجود بودن خط رقاع و محقّق و بعضی از خطوط هفت‌گانهٔ مذکوره در زمان امویّه و اوائل عباسیّه استکشاف میشود .

ابن‌مقله علاوه‌بر کمالات متنوعه‌که داشته عاقبت دراثر وفوردانش وحسن‌تدبیر، متصدی وزارت سه‌خلیفهٔ مقتدر بالله وقاهر بالله و راضی بالله عباسی هم‌گردید . درخلال این احوال بعزل و تبعید ومصادرهٔ اموال و بعضی از وقایع ناگوار دیگر مصادف وبدتر از همه ، عاقبت‌الامر دست راست و زبانش نیز بریده شد و درسال سیصد وبیست وهشتم یا سی‌ام هجرت درگذشت واز اشعار او است‌که درحبس گفته است :

ماسئمت الحیاة لکن توثقـــت	**بایمانهم فبانت یمینی**
بعت دینی لهم بدنیای حتی	**حرمونی دنیاهم بعد دینی**
ولقد حطت مااستطعت بجهدی	**حفظ ارواحهم فما حفظونی**
لیس بعد الیمین لذة عیش	**یا حیاتی بانت یمینی فبینی**

اما لفظ مقله نام جدّ صاحب ترجمه ویا بنوشتهٔ بعضی لقب مادرش بوده‌که پدرش اورا درکودکی بخطاب یا **مقلة ابیها** مخاطب میداشته است تا متدرجاً لقب وی‌گردید بلکه گاهی شوهر اورا نیزکه پدر صاحب ترجمه است مقله میگفته‌اند .

(ص ۲۸۸ ج ۲ مه و۱۷۳ ج ۲ کا و۲۸ ج ۹ جم و ۹۰ هب وسطر ۲ ص ۳۴۷ ت و۲۰۹ فع و ۹۰ پیدایش خط و خطان وغیره)

ابن‌مقنع همان **ابن‌مقفع** مذکور است‌که احمد رفعت حرف **فا** را اشتباهاً نون نوشته است .

ابن‌المکاری در اصطلاح رجالی حسین بن ابی‌سعید هاشم است .

ابن‌مکتوم **احمد** - بن عبدالقادر بن احمد بن مکتوم ، حنفی قیسی فقیه مفسّر صرفی نحوی لغوی ، لقبش **تاج‌الدین**، کنیه‌اش **ابومحمد** ، شهرتش **ابن‌مکتوم**، درفقه و نحو و لغت بدیگران مقدّم ، درنحو از تلامذهٔ ابوحیّان و سروجی و ابن‌نحاس بوده واز تألیفات او است :

۱- **التذکرة فی‌اللغة** ۲- **الجمع بین‌العباب والمحکم** در لغت ۳- **الجمع المثناة فی‌اخبار اللغویین والنحاة** ۴- **الدر اللقیط من‌البحر المحیط** درتفسیر که ملخص بحرالمحیط استادش ابوحیان بوده و درمصر در حاشیهٔ خود بحرالمحیط چاپ شده است ۵- **شرح شافیهٔ ابن‌حاجب** ۶- **شرح فصیح ثعلب** ۷- **شرک‌کافیهٔ ابن‌حاجب** ۸- **شرح هدایهٔ علی بن ابی‌بکر مرغینانی** درفقه‌حنفی ۹- **قید الا وابد** که همان تذکرهٔ مذکور فوق‌است ۱۰- **المشوف‌المعلم فی‌تلخیص الجمع بین‌العباب والمحکم** که ملخص‌کتاب جمع بین‌العباب مذکور فوق است . ابیات ذیل درموارد جواز ابتدا به نکره از او است :

اذا ماجعلت الاسم مبتدء فقل	**بتعریفه الا مواضع نکرا**
بها وهی ان عدت ثلثون بعدها	**ثلثتها عد امرء قد تمهرا**
و مرجعها الاثنین منها فقل‌هما	**خصوص و تعمیم افاد و اثرا**
فاولها‌الموصوف والوصف واللذی	**عن‌النفی و استفهامه قد تأخرا**
کذاک‌اسم‌الاستفهام‌والشرط‌واللذی	**اضیف وما قدعم اوجا منکرا**
کقولک دینار لدی لقائل	**اعندک دینار فکن متبصرا**
کذاکم لاخبار وما لیس قائلا	**لان وکذا ماکان فی‌الحصر قدجری**
وماجا دعاء او عذا عاملا وما	**له سوغ التفضیل ان یتنکرا**
وما بعدوا والحال جاء وفاالجزاء	**ولولا وما کالفعل اوجاء مصغرا**
وما ان‌تتلوا فی‌جواب اللذی نفی	**وما کان معطوفا علی ماتنکرا**
وشاع ومخصوصا غدا وجواب ذی	**سئوال بام والهمز فاخبر لتخبرا**
وما قدمت اخباره و هی جملة	**وما نحو ما اسخاه فی‌القر والقرا**
کذا ما ولی لام ابتداء وما غدا	**عن‌الظرف والمجرور ایضاً تأخرا**
وما کان فی‌معنی التعجب اوتلا	**اذ الفجاة فاحوها نحو جوهرا**

وفات ابن‌مکتوم بسال‌هفتصد وچهل وهفتم‌یانهم‌هجرت درشصت وهفت‌سالگی واقع گردید.

(کف وص ۸۴ت وغیره)

ابن‌مکرم **محمد بن مکرم** ـ بعنوان **جمال‌الدین محمد بن مکرم** در باب اوّل مذکور است .

ابن‌مکنسه **اسماعیل** ـ بن محمد اسکندرانی، از اهالی اسکندریّه میباشد که از ادبا و شعرا بوده واز او است :

والله ما ابصرت یوما ابیضا منذا بتلیت بحب طرف اسود

درحدود پانصدم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۰ ج۱ س)

ابن‌مکی **محمد بن‌مکی**ـ درباب‌اول(القاب) بعنوان **شهید اول** مذکوراست.

ابن‌ملا **ابراهیم‌بن‌احمد**ـ درباب‌اول بعنوان **حصکفی‌ابراهیم** مذکوراست.

ابن‌ملا **احمد** ـ بن محمد بن‌علی‌بن‌احمد بن‌یوسف‌حلبی‌شافعی، معروف به **خاتم‌النحاة** و **ابن‌المنلا** یا **ابن‌الملا**، ملقّب بـه **شهاب‌الدین**، از اکابر ادبا و افاضل نحویّین و متبصّرین درعلوم عربیّه خصوصاً درنحو میباشدکه اصول وقواعد ومبانی‌آنرا مشیّد داشته وبا فکر عمیق‌خود مشکلات سلف را حل نموده‌است . مؤلّف‌کتاب **منتهی امل‌الادیب من‌الکلام علی مغنی‌اللبیب** میباشدکه‌کتابی است بزرگ، در شرح مزجی مغنی ابن‌هشام ، در رشتهٔ خود بی‌نظیر، تمامی مطالب شروح آن‌کتاب و فوائد شرح شواهدکبیر آنراکه ازجلال‌الدین سیوطی میباشد حاوی‌است . یك نسخه از آن بشمارهٔ ۳۲۲۹که از اول‌کتاب تا اواخر بحث **امای مفتوحه** است درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران و جلد اول‌آن نیز بخط مؤلف نزد صاحب روضات موجود بوده و بسال هزار و سیّم هجرت درهشتاد وسه سالگی درگذشت. جدّ عالیشر‌احمد بن‌یوسف قاضی‌القضاة‌تبریز، بملّاحاجی معروف وخانواده‌اش درحلب به **بنی‌ملا** شهرت داشته‌اند .

(ص ۹۳ ت و۳۲۰ ج۲ مه)

ابن‌الملا **شیخ محمد** ـ بن حمزة بن حسین بن نورعلی، شوشتریّ‌الاصل ، حلّیّ‌الولادة ، معروف به **ابن‌الملا**، از شعرای نامی قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه درتمامی فنون‌شعری خصوصاً نظم تاریخ یدی طولی داشت،

مراثی بسیاری درحق حضرت امام حسین ع گفته وقصائد بسیاری بنظم آورده‌است . یك **بدیعیه** درمدح حضرت رسالت ص انشاکرده که علاوه برمحسنات بدیعیّه متداوله، چندین نوع دیگر ازمحسنات بدیعیّه‌را حاوی‌است که ابتکار و اختراع خودش بوده و بی‌سابقه میباشد . بسال هزار وسیصد وبیست و دویم هجرت درشصت و هشت سالگی درگذشت .

(ص ۷۷ ج ۳ ذریعه)

ابن‌الملقن **عمر** - بن علی بن احمد بن محمد انصاری شافعی ، معروف به **ابن‌الملقن**، ملقّب به **سراج‌الدین** مکنّی به **ابوحفص**، از علمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **العقد المذهب فی‌طبقات حملة‌المذهب** که حاوی شرح حال اجمالی هزار وهفتصد نفر میباشد ۲- **الکلام علی سنة الجمعة** در فقه شافعی ۳- **مختصر مسند ابن حنبل** . درسال هشتصد وپنجم هجرت درگذشت .

(ص۴۱۲ج۱نی‌و۲۵۲مط)

ابن‌ملك **عبداللطیف** - بعنوان **ابن‌فرشته** نگارش دادیم .

ابن‌ملکا یا **ابن‌ملکان** } **هبةالله** - درباب دویم بعنوان **ابوالبرکات** طبیب‌بلدی نگارش یافته است .

ابن‌الملوح **قیس بن ملوح** - در باب اول بعنوان **مجنون عامری** نگارش یافته‌است .

ابن‌ملیك **علی** - بن‌محمد بن‌علی درباب‌اول بعنوان **علاءالدین** مذکوراست.

ابن‌مماتی **اسعد** - بن خطیری که به **قاضی‌اسعد** موصوف ، به **ابوالمکارم** مکنّی و بجهت انتساب بجدّ چهارمش ممّاتی (با فتح وتشدید) به **ابن‌مماتی** معروف است از فضلای اوائل قرن‌هفتم هجری میباشدکه کاتب منشی‌شاعر، مصنّفاتی بدو منسوب و ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** که ابن‌خلکانش دیده وقطعاتی ازآن درآورده است ۲- **نظم‌کتاب‌سیرة صلاح‌الدین** ۳- **نظم‌کلیله و دمنه** . در اصل خود و عشیره‌اش نصرانی مذهب بوده‌اند تا

در اوائل حکومت سلطان صلاح‌الدین ایّوبی تماماً بشرف اسلام مشرّف شدند واز اشعار او است که در کتمان سرّ گفته است :

و اکتم السر حتی عن اعادیه — الی المسر به من غیر نسیان
و ذاك ان لسانی لیس یعلمه — سمعی بسر اللذی قد کان ناجانی

در سال ششصد و ششم هجرت در گذشت . (ص۷۲ج۱کاوسطر۳۱ص۱۰۱ت)

ابن‌مموبه **حسین بن علی** - بن محمد بعنوان **ابن‌قم** نگارش‌یافته‌است .

ابن‌المنادی **احمد بن جعفر بن محمد** - بغدادی ، مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر قراء قرن چهارم هجرت میباشدکه در علوم دیگر نیز خبیر بود ، لکن درعلوم قرآنیّه ممتاز و صد و بیست و اند تألیف درعلوم متفرقه بدو منسوب‌که ازآنجمله است : کتاب **اختلاف‌العدد** وکتاب **دعاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاهات** . درسال سیصد و سی و چهارم هجرت درگذشت .

(ص ۵۸ ف)

ابن‌مناذر **محمد** - بن منذر بن منذر بن منذر بصری، مکنّی‌به **ابوجعفر،** ازفصحای شعرای عهد عباسی میباشدکه بجهت منذر نام داشتن پدر ودو جدّش ، معروف به **ابن‌مناذر** (جمع منذر) شده است . بروایتی دراصل از اهل عدن بود، برای تحصیل دربصره متوطن شد ، درادبیّات ولغت نیز یدی طولی داشته و مرجع استفادهٔ اکابرآن علم شریف بوده است . در حدیث هم بصیر، از سفیان ثوری و سفیان بن عیینه روایت نموده و مدایح بسیاری درحق برامکه گفته‌که ازآن‌جمله‌است :

اتانا بنوالاملاك من آل برمك — فیاطیب اخبار ویا حسن منظر
اذا ورد و ابطحاء مکة اشرقت — بیحیی وبالفضل بن یحیی و جعفر
فما خلقت الا لجود اکفهم — و ارجلهم الا لاعواد منبر

روزی ابوالعتاهیه اندازهٔ قدرت شعری اورا استفسار نمود ، جواب دادکه هرشبی ده و پانزده شعر میگویم ابوالعتاهیه گفت‌که هرشبی قدرت هزار بیت را دارم اظهار داشت کسی‌که شعر از این قبیل بگوید : **(یا عتب مالی ولك ـ یا لیتنی لم ارك)** ویا بگوید :

(الا یا عتبة‌الساعة ـ اموت‌الساعة الساعة) البته قدرت‌هزار بیت را دارد لکن کسی که بدین روش : **(اتانا بنوالاملاك ـ الخ)** شعر گوید همانا شبی ده وپانزده بیت بیشتر نخواهد بود پس ابوالعتاهیه منفعل گردید . ابن‌مناذر در بدایت حال مستقیم الاحوال و عابد و زاهد و متّقی و منزوی بود تا بعد از وفات عبدالحمید بن عبدالوهاب ثقفی که زیاده از حد علاقه‌مندش بوده ازکثرت‌حزن وغم وتألم لاابالی شد ، بهجو وبدگوئی و انواع آزار و اذیّت مردم ازعقرب‌انداختن میان‌ایشان ومرکب ریختن درظروف‌آب‌ایشان ومانندآنها پرداخت تا عاقبت به حجاز تبعید شد و درسال صد و نود و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۵۵ ج ۱۹ جم و ۴۱۳ ج ۱ نی و ۹۰ هب و ۸۳ ج ۲ ع)

ابن‌منجب **علی بن منجب** ـ بعنوان **ابن‌الصیرفی علی** نگارش دادیم .

ابن‌المنجم **عبدالرحمن** ـ بن مروان تنوجی ، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌المنجم** ، از مشاهیر وعّاظ وشعرای قرن ششم‌هجری‌قمری میباشد ، ازکثرت قربی‌که نزد خلیفه داشته بسمت سفارت بموصل و دمشق رفته و از اشعار او است :

حبیبی لست انظره بعینی	**و فی‌قلبی له حب شدید**
ارید وصاله ویرید هجری	**فاترك ما ارید لما یرید**

درسال پانصد و پنجاه و هفتم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۱ ج۱ س)

ابن‌المنجم **یحیی** ـ بن‌علی بن‌یحیی ضمن‌عنوان **منجی ندیم** نگارش‌یافته‌است.

ابن‌مندویه **احمد** ـ بن عبدالرحمن بن مندویه ، طبیب اصفهانی ، مکنّی به **ابوعلی**، از اکابر و اعیان اطبّای قرن چهارم هجری عهد دیالمه میباشد‌که خدمات شایانی بعلم شریف طبّ کرده است واز تألیفات او است :

۱ـ الاغذیة ۲ـ الجامع الکبیر ۳ـ الجامع المختصر فی‌الطب که ده مقاله است **۴ـ کافی** یا **قانون صغیر ۵ـ المدخل الی‌الطب ۶ـ المغیث** در طب **۷ـ نهایة الاختصار** درطبّ و درسال چهارصد و دهم هجرت درگذشت .

(کف و ۲۸۵ خع و۸۸ ج ۱ مر و ۶۷۱ ج ۱ س)

ابن‌منده عنوان مشهوری جمعی ازمحدّثین و مشایخ روات وعلمای‌اخبار قرن چهارم و پنجم هجری اصفهان میباشدکه خانواده‌شان از خاندانهای علم و ادب ، بـه **بنی‌منده** معروف ، مشهورترین ایشان **عبدالرحمن بن محمد** بن‌اسحق بن‌محمد بن‌یحیی بن منده(متوفّی بسال۴۷۰ھ ق = **تع**) وپدرش **محمدبن‌اسحق** مؤلف‌کتاب اسماءالصّحابه و جدّ عالیش**محمد بن‌یحیی** (متوفی بسال ۳۰۱ھ ق = **شا**) و برادرزاده‌اش **یحیی بن عبدالوهاب** بن‌محمد بن‌اسحق و این‌آخری‌ازبزرگان‌این‌خانواده واز اکابر حفّاظ محدّثین وکثیرالفضل والروایة بوده وبرای طلب حدیث مسافرتهاکرده است . مصنّفات بسیاری بدو منسوب میباشدکـه ازآن جمله **تاریخ اصفهان** است و اورا محدث بن محدث بن محدث بن محدث بن محدث بن محدث‌نیز گفته وگویندکه سلسلهٔ بنی‌منده درعلم وفضل ومعرفت حدیث بنام یحیی‌آغازشده وهم بنام‌یحیی خاتمه‌پذیرفت و این شعر را بسیار میخوانده است :

عجبت لمبتاع الضلالة بـالهدی　　و للمشتری دنیاه بالدین اعجب
و اعجب من هذین من‌باع دینه　　بدنیا سواه فهو من ذین اخیب

بسال پانصد و یازدهم یا دوازدهم هجرت درمولد خود اصفهان درگذشت . مخفی نماند که بره مادر محمد بن یحیی جدّ عالی عبدالرحمن فوق ازقبیلهٔ بنی‌عبد بوده اینك‌هریك از افراد این خانواده را به **عبدی** نیز موصوف دارند.

(ص ۴۰۴ و ۴۰۶ ج ۲ مه و ۹۱ هب و ۶۲ و ۳۶۶ ج ۲ کا)

ابن‌منده **یحیی بن عبدالوهاب** ـ فوقاً مذکور شد .

ابن‌منده **یحیی بن‌عبدالله** ـ اصفهانی ، مکنّی بـه **ابوزکریا**، معروف بـه **ابن‌منده**، مؤلّف **تاریخ اصفهان** بوده و بسال چهارصد و چهل و پنجم هجرت درگذشت و ظاهرآن است‌که این تاریخ اصفهان غیرازآن ، میباشدکه به یحیی بن عبدالوهاب مذکور فوق نسبت داده‌اند. (کشف‌الظنون)

ابن‌المنذر **محمد بن‌ابراهیم بن‌منذر** ـ نیشابوری شافعی ، مکنّی‌به **ابوبکر**، معروف‌به **ابن‌المنذر**، از اکابر فقها وعلما میباشدکه دراختلافات

علما خبیر بوده و تألیفات نافعه دارد :

۱- **الاشراف علی مذاهب الاشراف** که بزرگ و از کثرت خود مؤلف حاکی است ۲- **الاوسط فی السنن والاجماع والاختلاف** که بزرگ و پانزده مجلد و عزیزالوجود بوده و یک نسخه از آن برقم ۱۰۳۴ در خزانهٔ ایاصوفیا موجود است ۳- **تفسیر قرآن مجید** ۴- **المبسوط**.

وی بسال سیصد و نهم یا دهم یا هیجدهم هجرت در مکّه درگذشت .

(کف وص۳۴ ج ۲ کا و۵۲ تذکرة النوادر)

ابن منصور **حسین بن منصور** - در باب القاب بعنوان **حلاج حسین** مذکور شده است.

ابن منظور بعنوان **جمال الدین** محمد بن مکرم در باب القاب مذکور است .

ابن منعه **موسی بن یونس** - بعنوان **کمال الدین موسی** نگارش یافته است .

ابن المنفاخ **احمد** - بن موفق الدین بعنوان **ابن العالمة** نگارش دادیم .

ابن منقذ **اسامة** - بن مرشد بن علی بن مقلد بن نصر بن منقذ کنانی ، کلبیّ القبیلة ، **شیزریّ** الولادة ، **دمشقیّ** الوفاة والاقامة ، ملقّب به **محب الدین و مؤیدالدولة**، مکنّی به **ابوالمظفر**، معروف به **ابن منقذ** ، از علما و اکابر بنی منقذ و امرای قلعهٔ شیزر نامی نزدیکی حماة است که درقوهٔ نظم ونثر توانا ، از کلماتش آثار امارت هویدا ، نزد طبقات مردم بسیار محترم بوده واز تألیفات او است :

۱- **البدیع فی نقد الشعر** که یک نسخه ازآن در کتابخانهٔ بلدیهٔ اسکندریه موجود است ۲- **ذیل یتیمة الدهر ثعالبی** ۳- **الشیب والشباب** ۴- **کتاب الاعتبار** که در شرح زندگانی خود بوده و در پاریس با ترجمهٔ فرانسوی آن چاپ شده است ۵- **لباب الاداب** .

وی بسال پانصد و هشتاد و چهارم هجرت در نود و شش سالگی درگذشت .

(ص ۲۵۶مط)

ابن المنقی **علی** - بن خلیفهٔ موصلی نحوی زاهد متقی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن المنقی**، از افاضل نحویّین اواخر قرن ششم هجرت میباشد که برمعاصرین خود تقدّم داشت وکتاب **المعونة** درنحو تألیف او است . شعرخوب نیز میگفته و درسال پانصد و شصت و دویم یا نود و سیّم درگذشت .

(کف وسطر۲۳ ص۴۸۷ت)

ابن‌منلا **ابراهیم بن احمد** - در باب القاب بعنوان **حصکفی** مذکور شده‌است.

ابن‌المنلا **احمد بن محمد بن‌علی** - بعنوان **ابن‌الملا** فوقاً مذکور شد .

ابن‌منیر **احمد** - بن‌محمد بن‌منصور، یا منیر بن‌ابی‌القاسم‌منیر، جذامیّ القبیلة، اسکندریّ البلدة، **ابوالعباس** الکنیة، **ابن منیر** الشّهرة، مالکیّ المذهب ، **ناصرالدین** اللّقب ، از علما و ادبای اواخر قرن هفتم هجرت میباشد که فقیه اصولی مفسّر ادیب نحوی بیانی ، استاد ابوحیّان معروف بوده ودراسکندریّه تدریس مینمود و مدتی خطیب و قاضی‌آن دیار گردیده‌است . شعر خوب نیز میگفته و از تألیفات او است :

۱- الانتصاف من صاحب‌الکشاف که درمصر با خود کشاف چاپ و مناقشاتی بصاحب کشاف دارد **۲- تفسیر قرآن ۳- مناسبات تراجم البخاری** . صاحب‌ترجمه بسال ششصد وهشتاد و سیّم هجرت در شصت و سه سالگی در اسکندریّه مسموماً درگذشت .

(کف وص۸۳ ت وغیره)

ابن‌منیر **احمد** - بن منیر بن احمد بن مفلح عاملی ، طرابلسیّ الولادة ، دمشقیّ الاقامة ، **ابوالحسین** الکنیة ، **رفاء وابن‌منیر** الشّهرة ، مهذب‌الدین و مهذب‌الملك اللّقب وگاهی به **عین‌الزمان** ملقّب ، ازمشاهیرشعرای شیعه میباشدکه ادیب فاضل لغوی ملیح‌الشعر و صافی‌القریحة و حافظ قرآن بوده و مدایح بسیاری در مناقب اهل‌بیت عصمت گفته است . دیوان شعری هم دارد واز او است :

واذا الکریم رأی‌الخمول نزیله	**فی‌منزل فالحزم ان یترحلا**
کالبدر لما ان تضأل جد فی	**طلب الکمال فحازه متنقلا**
لا تحسبن ذهاب نفسك میتة	**ما الموت الا ان تعیش مذللا**
وصل الهجیر بهجر قوم کلما	**امطرتهم شهدا جنوالك حنظلا**

ابن‌منیر شاعری ادیب واز فضلای عصر خود بوده و ببغداد آمد ، پاره‌ای تحف و هدایا بتوسط غلام تتر نام‌خود (که نسبت بوی‌محبّت مفرط داشته) بیکی‌ازاکابر وقت‌فرستاد، او نیز تمامی‌آن هدایا و خود غلام را هم (بخیال اینکه جزو هدایا است) قبول کرد ،

ابن‌منیر ازکثرت تأثّر و دلسوختگی **قصیدهٔ رائیهٔ مبسوطی** که به **قصیدهٔ تتریه** نیز موسوم و تمامی‌آن در انوارالربیع و مجالس‌المؤمنین و اعیان‌الشیعه مذکور است فرستاده و اشعار داشت‌که غلام ، جزو هدایا نبوده است و تذکّر دادکه اگر غلامش را بخودش پس‌ندهد سنّی شده و بوظائف اهل سنّت عمل خواهدکرد و وزر و وبال همهٔ آنها بذمهٔ وی خواهدآمدکه سبب قوی ، او بوده است و از ابیات قصیده است :

بالمشعرین وبالصفا والبیت اقسم والحجر	**و بحرمة البیت الحرام ومن‌بناه اواعتمر**
لان‌الشریف‌الموسوی ابوالرضا بن‌ابی‌مضر	**ابدی الجحود ولم یرد علی مملوکی تتر**
والیت آل امیة الطهر المیامین الغرر	**و جحدت بیعة حیدر وعدلت منه الی عمر**
و بکیت عثمان الشهید بکاء نسوان الحضر	**ورثیت طلحة والزبیر بکل شعر مبتکر**
و اذا رووا خبرالغدیر اقول ماصح‌الخبر	**واذاجری ذکرالصحابة بین قوم و اشتهر**
قلت المقدم شیخ تیم ثم صاحبه عمر	**و اقول ام‌المؤمنین عقوقها احدی الکبر**
و اقول ان اخطا معاویة فما اخطا القدر	**و اقول ذنب‌الخارجین علی علی مغتفر**
و اقول ان امامکم ولی بصفین و فر	**و اقول ان یزید ما شرب الخمور وما فجر**
و لجیشه بالکف عن اولاد فاطمة امر	**و قلوب سکان‌المدینة ما اخاف ولا ذعر**
وغسلت رجلی ضلة و مسحت خفی فی‌سفر	**وحلقت فی‌عشرالمحرم ما استطال من‌الشعر**
ونویت صوم نهاره و صیام ایام اخر	**و لبست فیه اجل ثوب للملابس یدخر**
وسهرت‌فی‌طبخ‌الحبوب‌من‌العشاءالی‌السحر	**و غدوت مکتحلا اصافح من لقیت من‌البشر**
ووقفت فی‌وسط‌الطریق اقص‌شارب‌من‌عبر	**و اقول فی‌یوم تحارلـه البصائر والبصر**
والصحف ینشرطیها والنارترمی بالشرر	**هذا الشریف اضلنی بعد الهدایة والنظر**
مالی مضل فی‌الوری الاالشریف ابومضر	**فیقال خذ بید الشریف فمستقرکما سقر**

این چند بیت آخری اشاره بعادات منحوسهٔ معمولی ومتداولی در روز عاشورای‌بنی‌امیّه میباشدکه‌آن روز را بجهت‌قتل حضرت سبط‌النبّی ص حسین بن‌علیع مبارک‌میشمردند، تیمّناً و تبرّکاً روزه‌گرفته و ناخن و شارب را میچیدند ، سرمه‌کشیده ولباس نو پوشیده وبا همدیگر مصافحه میکردند ، در معاش خانواده‌هایشان وسعت داده و دیگر وظائف متداولی اعیاد را معمول می‌داشتند .

اما آن شخص مرسل الیه‌که ابن‌منیر تحف و هدایا را برای او فرستاده موافق آنچه از تذکرهٔ ابن‌عراق نقل شده سید ابوالرضا نقیب‌الاشراف است‌که مرجع شیعه

بوده و چنانچه در اشعار فوق مصرح میباشد ابوالرضا سید شریف موسوی و پدرش هم
ابومضر بوده است ، ظاهر بعضی ازآنها آنکه خودش نیز اسم یا کنیهٔ ابومضر داشته و
اما سید مرتضی علم‌الهدی بودن مرسل الیه (چنانچه بعضی توهّم کرده‌اند) ویا برادرش
سید رضی بودن او (چنانچه جمعی دیگر توهّم نموده‌اند) و ظاهر کلام امل‌الامل هم
هست قطعاً فاسد است وبا قطع نظر از اختلاف کنیهٔ خود و پدر ، زمان ایشان نیز با
زمان ابن‌منیر منافات کلی دارد . اما ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله بودن ویا سیدمرتضی
رازی بودن مرسل الیه اگرچه ازحیث زمان ممکن‌است لکن در هیچجا ازکنیهٔ ابومضر
داشتن ضیاءالدین وسیدمرتضی رازی مذکورین ویا یکی‌ازپدرانشان سراغی نداده‌اند .
ابن‌منیر بسال پانصد و چهل و پنجم یا هفتم یا بنا برمشهور، هشتم هجرت درحلب واقع
ودرکوه جوشن نزدیکی مشهدالسقط مدفون شد و این دوشعر خودش را بحسب وصیت
در سنگ مزارش ثبت کردند :

من زار قبری فلیکن موقنا ... ان اللذی القاه یلقاه
فیرحم الله امرء زارنی ... و قال لی یرحمك الله

ابن‌خلّکان نیز بزیارتش رفته و این دوشعر را درلوح مزارش دیده است .
(ملل وص ۵۱ ج ۱ کا و ۷۲ ت و ۴۱۵ ج ۱ نی و ۲۲۸ ج ۱۱ عن وغیره)

ابن‌منیر **عبدالواحد** - ملقّب به **شرف‌الدین**، از علمای قرن هشتم هجرت
میباشدکه **تفسیری برقرآن** نوشته است و درهفتصد و سی و سیم
هجرت درگذشت. (کف)

ابن‌منیره **محمد بن یوسف** - درباب اوّل بعنوان **کفرطابی** مذکورشده‌است .

ابن‌المؤدب **عبدالله بن‌ابراهیم** - از شعرای افریقا میباشدکه بسیار لاابالی
بود، به احجار معدنی و اعمال‌کیمیاوی اشتغال داشت ودرمدح
ثقةالدوله حکمران صقلیه گوید :

ابیت اراعی النجم فی‌دار غربة ... و فی‌القلب منی نار حزن تضرم
اری کل نجم فی‌السماء محلـه ... و نجمي اراه في‌نجـوم المنجم

درسال چهارصد وچهاردهم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۲ ج ۱ س)

ابن موفق **شیخ علی بن موفق** - بغدادی، از اکابر عرفا ومشایخ عراق میباشد که با ذوالنّون مصری صحبت داشت ، هفتاد مرتبه حج نموده و میگفته است : الهی اگر ترا به بیم دوزخ عبادت کنم مرا در دوزخ دار و اگر بامید بهشت میپرستم دربهشتم جای مده و اگر باخلاص میپرستم یکبار دیدار بنما ، بازهرچه خواهی کن . صاحب ترجمه بسال دویست وشصت تمام یا شصت وپنجم هجرت درگذشت وبنا براوّل جملهٔ: **علی معلی= ۲۶۰** و دوم جملهٔ : **علی والی حق= ۲۶۵** مادّهٔ تاریخ اواست. (ص ۱۵۷ ج ۲ خه)

ابن مهدی **احمد بن علی**- درباب القاب بعنوان **خطیب بغدادی** مذکور است .

ابن مهزیار **علی بن مهزیار** - مکنّی به **ابوالحسن**، از ثقات محدّثین امامیّه میباشدکه کثیرالروایة بود ، جلالت قدر او مصرّح به بسیاری ازاخبار دینیّه است . پدرش دراصل نصرانی و اخیراً دین اسلام را قبول نمود، بتصریح بعضی از اجلّه خود علی نیز درحال صغر از نصرانیّت باسلام آمده و تفقّه نمود ، از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السلام بوده و از ایشان روایت کرده بلکه در بعض نواحی سمت وکالت هم از طرف قرین الشرف ایشان داشته است و بیشتر از **سی کتاب درابواب فقهیه** بدو منسوب دارند . اینکه او همان **علی بن ابراهیم بن مهزیار** میباشدکه بشرف ملاقات حضرت ولی عصر عجل الله فرجه مشرف بوده و علی بن مهزیار گفتن هم من باب نسبت بجدّ است ویا غیر او است موکول بکتب رجالیّه میباشد .

ابن المهنا **احمد** - بعنوان **جمال الدین احمد بن علی بن مهنا** نگارش داده ایم.

ابن میاح دراصطلاح رجالی **حسین بن میاح مداینی** است .

ابن میاده **رماح بن ابرد** - مکنّی به **ابوشرحیل**، معروف بنام مادرش **میاده** ، از مشاهیر شعرای اوائل اسلام میباشدکه عهد بنی امیّه و بنی عباس هردو را درك کرد، مدایحی دربارهٔ خلفا و اکابر هردو فرقه گفت با دختری

امجندر یا امجدر نام از قوم و خویش خود تعشّق داشت ، لکن پدر امجندر اورا بازدواج شخصی شامی درآورد ، ابن‌میاده از این جهت متألّم گردیده و اشعار دردناك بسیاری گفت که از آنها است :

الا لیت شعری هل الی امجدر سبیل واما الصبر منها فلا صبرا

اذا نزلت بصری تراخی مزارها واغلق بوابان من دونها قصرا

سال وفاتش نامعلوم و بصری بروزن کبری از بلاد شام است .

(صح وص ۶۷۲ ج ۱ س)

ابن‌میثم **علی بن‌اسمعیل**- میثمی مصطلح رجال و موکول بدان علم‌است .

ابن‌میثم **میثم بن علی بن میثم - بحرانی** ، ملقّب به **کمال‌الدین** و **مفیدالدین** و **عالم ربانی** (که این وصف درصورت نبودن‌قرینه منصرف بدو است) از اکابر علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه محدّث فاضل ادیب‌کامل حکیم متألّه فیلسوف متکلّم مدقّق جامع معقول و منقول ، فقیه فلاسفه وفیلاسوف فقها بوده و درتمامی فنون عقلیّه و علوم شرعیّه و اسرار عرفانیّه و تأدّب بآداب دینیّه گوی سبقت از دیگران ربوده است . خواجه نصیر طوسی با آن‌همه عظمت‌آفاقی خود تبحّر اورا درکلام و حکمت اذعان دارد و فیلاسوف اعظم میرصدرالدین شیرازی در حواشی شرح‌تجرید خود خصوصاً درمباحث جواهر و اعراض از درر وجواهر تحقیقات عالیه‌اش التقاط نموده و میرسیّد شریف جرجانی با آن همه جلالت علمی‌که دارد در اوائل فنّ بیان از شرح مفتاح سکاکی از انوار تدقیقات وی اقتباس نموده و خود را در سلك تلامذهٔ او منسلك میدارد .

بالجمله تبحّر و تمهّر وی درفنون معقول و منقول محل تصدیق اکابر و فحول است بلکه کراماتی نیز بدو منسوب می‌دارند . شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی رسالهٔ موسوم به : **السلافة البهیة فی‌الترجمة المیثمیة** را در شرح حال او نوشته و برتر از همه تألیفات متنوعه و بالخصوص **شرح نهج‌البلاغة** او است‌که در اثبات تبحّر وتفنّن و تفوّق او در تمامی فنون اسلامیّه و ادبیّه و حکمیّه و اسرار عرفانیّه برهانی قاطع میباشد .

شیخ سلیمان مذکور در وصف شرح مزبور گوید شایسته است که با نور ، روی حدقه‌ها نوشته شود ، نه با مرکّب روی ورقه‌ها .

ابن‌میثم از اساتید و مشایخ علاّمهٔ حلّی وسید عبدالکریم بن طاوس بوده و ایشان از وی روایت نموده‌اند ، او نیز ازخواجه نصیر طوسی و شیخ کمال‌الدین علی بن‌سلیمان ماحوزی بحرانی روایت مینماید بلکه موافق تصریح بعضی ازاجلّه خواجه‌هم ازتلامذهٔ وی بوده و فقه و شرح نهج‌البلاغهٔ مذکور را از وی درس‌خوانده چنانچه بنوشتهٔ بعضی، او نیز در حکمت وکلام بخواجه تتلمذ نموده است .

ازتألیفات ابن‌میثم است :

۱- **آداب‌البحث** ۲- **الاستغاثة فی‌بدع‌الثلثة** (چنانچه بعضی‌از اجله گفته‌اند) لکن بنا بتحقیقی‌که در ذریعه و مستدرك‌الوسائل وغیره کرده‌اند ابن‌میثم کتابی بدین‌اسم نداشته و این‌کتاب استغاثه از علی بن احمدکوفی علوی (متوفی بسال۳۵۲ ه ق = **شنب**) است ۳- **استقصاءالنظر فی‌امامة الائمةالاثنی‌عشر** ۴- **البحرالخضم** درالهیات ۵- **تجریدالبلاغة فی‌المعانی والبیان .** فاضل مقـداد شرحی بنام تجویدالبراعـة برآن نوشته ویك نسخه از تجریـد درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۶- **الدر المنثور** ۷- **شرح‌الاشارات** که‌کتاب اشارات یا اشارات‌الواصلین نام استاد خود علی بن سلیمان مذکور فوق راکه درکلام و حکمت میباشد شرح کرده‌است ۸- **شرح‌المأة‌کلمة** که شرح‌صدکلمه ازکلمات‌قصار حضرت‌امیرالمؤمنین‌است ۹- **شرح نهج‌البلاغة** که مذکور شد وسه **شرح‌کبیر** و **صغیر** و **متوسط** برآن‌کتاب مستطاب نوشته‌کـه شرح کبیر درتهران چاپ سنگی شده ویك نسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۳۰۶۹ درکتابخانهٔ فوق موجود است ۱۰- **قواعد المرام فی‌الکلام** ۱۱- **المعراج السماوی** ۱۲- **النجاة فی‌القیامة فی‌امر الامامة** وغیرها .

حکایات طرفه‌ای راکه باابن‌میثم منسوب است تذکّر میدهد : گویندکه وی در بدایت حال ، در مراوده را بروی خـود بسته و درحال انزوا و عزلت بتحقیق حقائق علمیّه اشتغال داشت ، علمای عراق و حلّه‌که ازمراتب‌کمالات وی مطّلع بودند نامه‌ای مشعر برمذمّت او بدین رویه‌اش نوشته وتذکر دادندکه حیف است باآن مهارتی‌که در فنون‌علوم ومعارف وحذاقتی‌که درتحقیق لطائف دارد بانزوا گذراند و انوارآن‌کمالات متنوعه خاموش گردد پس ابن‌میثم چند شعری مشعر برکساد علم و رواج بازار مال ، در

جواب ایشان نوشته‌که ازآن جمله است :

تبین لی ان‌المحاسن کلها — فروع وان‌المال منهاهوالاصل

اهل عراق پی باصل مقصد نبرده وبار دوم نوشتند‌که تو درحکم باصالت مال بخطا رفته و قضیه را برعکس نوشته‌ای وکمال را بمال چه حاجت است و آموخته را باندوخته چه ضرورت پس‌آن حکیم دانشمند ، بناچار این‌چند شعر یکی‌ازپیشینیان را درتأیید حکم مذکور بنگاشت :

قد قال قوم بغیر فهم — ماالمرء الا باصغریه
فقلت قول امرء حکیم — ماالمرء الا بدرهمیه
من لم یکن درهم لدیه — لم تلتفت عرسه الیه

چون دانست‌که با این‌گونه مکاتبات حل اشکال نخواهد شد خودش نیزعازم‌عراق‌گردید که صدق‌آن کلام حقیقت انتظام خود را علاوه برمکاتبه ، بطریقه حس و معاینه نیز مکشوف دارد . بعد از ورود ، لباسهای‌کهنه پوشید ، با زیّ حقیرانه حاضرحوزهٔ درس یکی از اکابر وقت‌که پراز فضلای نامی بود گردیده ودر صف نعال (آستانه) نشست ، اکرامی و پرسش حالی از ایشان ندید تا در اثنای درس مشکلی پیش آمدکه تمامی حاضرین درحلّ‌آن درماندند، ابن‌میثم بانه وجه بسیار دقیق‌آن اشکال‌را حل‌نمود لکن اصلاً طرف توجه حاضرین نشد بلکه یکی از ایشان بطریق استهزا گفت گمان دارم که تو هم طلبه هستی تا وقت طعام رسید ، با یکدیگر مشغول صرف غذا شدند وبرای آن شیخ حقیقت‌بین نیز قسمت کمی جداگانه دادند وبا خودشان هم‌کاسه‌اش ننمودند تا مجلس متفرق شد .

فردای‌آن روز با عمامهٔ بزرگ و لباسهای فاخرآستین فراخی باز درهمان‌مجلس درس حاضرگردید ، بمجرّد ورود ، مراسم تجلیل و احترام تمام معمول وهمه بلند شده و استقبالش کردند ، در صدر مجلسش نشانده و زیاده از حدّ تعظیمش نمودند . چون شروع بدرس ومباحثه شد ومذاکرات علمی بمیان‌آمد شیخ از روی عمد پاره‌ای‌کلمات فاسد و کاسد مذکور داشت‌که با آن‌همه دور از صحت عقلی و شرعی بودن آنها بازهم

مورد تحسین وآفرین گردید . چون وقت طعام شد و سفره گستردند بازهم شیوهٔ ادب را کاملاً رعایت نمودند پس شیخ آن آستین فراخ خود را بظرف غذا انداخته و فرمود : **کُل یٰا کُمّی** یعنی ای آستینم بخور . وقتیکه آن حالت را دیدند بصدد انکار برآمده و گفتند این چه حرفی است ؟ گفت همهٔ این طعامهای لذیذ برای آستین من و جامه‌های قیمتی من است نه خود من والاّ من همانم که دیروز با هیئت فقرا و وضع مناسب علما آمدم ، محل تکریم نشدم سهل است که مورد استهزا و اهانت هم گردیدم و سخنان صحیح ودرست من اصلاً قابل استماع تلقی نگردید، امروز برخلاف زیّ علما به هیئت متکبّرین و اغنیا آمدم ، مشمول این همه احترامات شدم، سخنان سست وبی‌اساسم نیز مورد قبول واقع گردید وجهل باغنا را برعلم توام با فقر مقدّم داشتید، من‌همان‌ابن‌میثم هستم‌که درباب اصالت مال و غنا با شما مکاتبه‌کردیم و اکنون صدق قول من با معاینه مکشوف گردید . چون‌مجال‌انکار نداشتند خودشان‌اقرار آورده واز در اعتذار واردشدند.

وفات ابن‌میثم بسال ششصد و هفتاد و هشتم یا نهم هجرت در قریهٔ هلتا از قراء شهر ماحوز از بلاد بحرین واقع شد و درهمانجا مدفون گردید وبنا براوّل ، جملهٔ : **فاز میثم= ۶۷۸** وبنا بردویمی جملهٔ : **میثم فائز= ۶۷۹** مادّهٔ تاریخ او میباشد . لکن درتحت عنوان درّ منثور ازکتاب ذریعه گویدکه ابن‌میثم بسال ششصد و هشتاد و یکم هجرت در قید حیات بوده و تألیف **شرح صغیر نهج‌البلاغة** نیز درهمین سال انجام یافته است و روی این اصل قول کشف‌الحجب راکه وفات ابن‌میثم را درسال نود ونهم‌نوشته تاییدکرده وهم احتمال داده است‌که شاید هشتاد ونهم باشد و بهرحال هفتاد و هشتم یا نهم بودنش دور از صحت است .

(ذریعه وص ۶۸۱ ت و۴۶۱ مس و ۱۶۴ لس و ۶۷۴ ج ۱ مه وغیره)

ابن‌النابغة در اصطلاح رجالی ، عمرو بن عاص سهمی صحابی‌است‌که‌اکثر اوقات در مقام مذمّت ، بمادرش نابغه‌که در زنا شهرت داشته نسبت داده و ابن‌النابغه‌اش میگفته‌اند .

(مرصع ابن‌الاثیر)

ابن ناصر الدين **محمد** - بن عبدالله بن محمد ناصرالدين شافعی، حموی الاصل، دمشقی المولد والمدفن ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **شمس الدين** و **حافظ الشام** ، معروف به **ابن ناصر الدين** ، از اکابر علمای شافعيّهٔ اواسط قرن نهم هجرت بوده و از تأليفات او است :

۱- **بردالاکباد عند فقدالاولاد** که در مصر چاپ شده است ۲- **منهاج الاصول فی معراج الرسول ص** وغيرها . صاحب ترجمه بسال هشتصد و چهل و دويم هجرت درشصت وشش سالگی درگذشت . (ص ۱۶۲۵ مط)

ابن الناظر **حسين بن عبدالعزيز**- بعنوان **ابن ابی الاحوص** نگارش داديم .

ابن الناظم **محمد** - بن محمد بن عبدالله بن مالك شافعی دمشقی اندلسی جيانی طائی (بمناسبت اينکه پدرش ابن مالك سابق الذکر، ناظم و مصنّف الفيّهٔ نحو مشهور است) به **ابن الناظم** معروف ، گاهی به **ابن المصنف** و **ابن مالك** نيز موصوف ، لقبش **بدرالدين**، کنيه‌اش **ابوعبدالله** ، از مشاهير نحويّين و اديبی است فاضل نحوی صرفی لغوی بديعی بيانی عروضی منطقی بلکه ازائمّهٔ فنون مذکوره ميباشد . درفقه و اصول نيز حظّی وافر داشت ، فنون علميّه را از پدرش فراگرفت ، اخيراً در بعلبك اقامت کرده ومرجع استفادهٔ اکابر بود، بعداز وفات پدر بدرخواست اهالی بدمشق که محل اقامت پدرش بوده رفته وبوظائف علميّه اشتغال داشته‌است . از تأليفات اواست:

۱- **روض الاذهان فی البديع والمعانی والبيان** ۲- **شرح الفيهٔ نحو** پدرش که شرحی است منقح ، بشرح ابن الناظم و ابن المصنف معروف و دربعض مواضع ناظم را تخطئه ميکند و در ايران چاپ شده است ۳- **شرح کافيهٔ شافيهٔ پدرش** ۴- **شرح ملحة الاعراب حريری** در نحو ۵- **المصباح فی اختصار المفتاح** که ملخص مفتاح العلوم سکاکی است ۶- **مقدمة فی المنطق** وغيرها .

صاحب ترجمه درهشتم محرم سال ششصد وهشتاد وششم هجرت در دمشق بمرض قولنج درگذشت.

(ص ۷۴۱ ت و ۱۱۹ ج ۱ مه و ۴۱ ج ۵ طبقات الشافعية وغيره)

ابن ناقيا **عبدالله** - يا عبدالباقی بن محمد بن حسن ، يا حسين بن داود بن ناقيا بغدادی، معروف به **ابن ناقيا** ، مکنّی به **ابوالقاسم**، اديبی

است لغوی منشی فاضل شاعر بارع واز تألیفات او است :

۱- الجمان فی‌تشبیهات‌القرآن ۲ و۳- دیوان رسائل و دیوان شعر ۴- شرح‌فصیح ثعلب ۵- مختصر اغانی ۶- ملح‌الممالح. بسال چهارصد و هشتاد وپنجم هجرت درهفتاد و پنج سالگی دربغداد درگذشته و درمقبرهٔ باب‌الشام دفن‌گردید . از غسّالش نقل‌است که دست چپش شدیداً بهم پیچیده بود ، با زحمت تمامش گشوده و دیدم‌که این‌دوشعر درکف دستش نوشته شده و خطوط هم روی هم بوده است :

نزلت بجار لایخیب ضیفه — ارجی نجاتی من‌عذاب جهنم

وانی علی‌خوف من‌الله واثق — بانعامه فالله اکرم منعم

(کشف‌الظنون وص ۲۸۸ ج ۱ کا)

ابن‌نباته

ابن‌نباته **عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل -** یا محمد بن نباته ، فارقی حذاقی ، خطیب حلب ، بمناسبت بعضی از ادوار زندگانی خود به **خطیب مصری** هم ملقّب ، کنیه‌اش **ابویحیی** ، شهرتش **ابن‌نباته**، از ائمّهٔ علوم ادبیّه و صاحب خطب معروفه در ادبیّات میباشدکه به **خطب ابن‌نباته** معروف و درمصر و بیروت چاپ ، محل توجه اکابر بوده و شروحی بر آن نوشته‌اند . ابن‌خلّکان‌گوید اهل‌فن‌اتفاق دارند براینکه خطب مذکوره بی‌نظیر بوده و مثل آنها گفته نشده است ، ازآن‌روکه مخدومش سیف‌الدولة (موافق آنچه در شرح حالش اشاره نمودیم) حرصی قوی بجهاد داشته و بفتوحات بسیاری موفق بوده اکثر خطبه‌های او راجع بتحریص مردم بجهاد و نصرت و یاری سیف‌الدوله میباشد و ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نیز بعضی ازآنهارا درشرح خطبهٔ جهادیهٔ نهج‌البلاغة نقل‌کرده است . بسال سیصد و هفتاد و چهار یا نود و چهارم هجرت درموطن‌خود شهر میافارقین ازبلاد دیار بکر (که فارقی گفتن هم بجهت‌انتساب آن است) در سی و نه یا پنجاه ونه سالگی درگذشت و **حذاق** هم بضمّ اوّل شعبه‌ایست از قبیلهٔ ایاد یا قضاعه .

(کف وص ۳۰۷ ج ۱ کا و ۱۱۳ لس و ۹۲ هب و ۶۷۳ ج ۱ س وغیره)

ابن نباته **عبدالعزیز**- بن عمر بن محمد بن احمد بن نباته تمیمی، ملقّب به **سعدی**، مکنّی بـه **ابونصر**، معروف بـه **ابن نباته**، از مشاهیر شعرای عرب اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکـه اشعارش فصیح و دقیق المعنی بوده و قصائد بسیاری درمدح ملوك و اکابر وقت سروده است ، بالخصوص سیف الدولهٔ حمدانی و عضدالدولهٔ دیلمی و ابن العمید و وزیر مهلبی را بسیارمی‌ستود ، بعضی ازاشعارش در ضمن عنوان فخرالملك مذکور ونیز از او است :

ومن لم یمت بالسیف مات بغیره ‌ ‌ ‌ تنوعت الاسباب والـداء واحد

بسال چهارصد و پنجم هجرت در هفتاد و هشت سالگی دربغداد درگذشت .

(ص ۳۱۹ ج ۱ کا و ۲۵۷ ج ۲ ع و۶۷۳ ج ۱ س)

ابن نباته **محمد** - بن محمد بـن حسن بن ابی‌حسن بن صالح بن نبـاته ، مصری‌فارقی، ادیب‌شاعرمعروف‌به **ابن نباته** ، ملقّب‌به**جمال الدین**، مکنّی به **ابوبکر**، اشعر شعرای قرن هشتم هجری مصر میباشد وازآثار قلمی او است:

۱- دیوان خطب ۲- دیـوان شعر که بنام صغیر وکبیر دو دیوان داشته و دربیروت و قاهره چاپ شده است **۳- الزهر المنثور ۴- سجع المطوق** واز اشعار او است :

یا مشتکی‌الهم دعه وانتظرفرجا ‌ ‌ ‌ ودار وقتك من حین الی حین

ولا تعاند اذا اصبحت فی‌کـدر ‌ ‌ ‌ فانما انت من ماء و من طین

بسال هفتصد و شصت و هشتم هجرت در قاهره در هشتاد ودو سالگی درگذشت .

(کف وص ۶۷۳ ج ۱ س و ۴۶۹ هر و ۳۱ ج ۶ طبقات‌الشافعیة)

ابن النباح دراصطلاح رجالی عامر بن‌نباح ، مؤذّن حضرت علی ع است .

ابن النبیه **علی** - بن‌محمدنبیه بعنوان**کمال الدین** درباب‌القاب مذکوراست.

ابن النجار **ابراهیم بن‌سلیمان** - ملقّب به **جمال الدین** ، معروف‌به **ابن‌النجار**، ازمشاهیر ادبا و شعرای قرن هفتم هجرت میباشدکه بسال‌پانصد ونودم هجرت در دمشق متولد شد، درحدیث و انشا و مراسلات نیز دستی توانا داشت، مدتی در اسکندریـّه نقیب‌الاشراف بوده واز او است :

ان المراتب فی الدنیا و رفعتها — من اللذی حاز علما لیس عندهم
لاشک ان لنا قدرا رأوه وما — لمثلهم عندنا قدر ولا لهم

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۷۳ ج۱س)

ابن النجار **شیخ احمد بن نجار** - ملقّب به **جمال الدین** ، معروف به **ابن النجار**، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه عالمی است فقیه جلیل القدر از تلامذهٔ شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ﻫ ق = **ذفو**) و از تألیفات او است: **حاشیهٔ قواعد علامه** که حاوی فوائد زیاد بوده و تحقیقات راجع بر آن کتاب را که از استاد مذکورش شنیده در آن مندرج ساخته و بحاشیهٔ نجاریه معروف ومقداری از آن درحواشی خود قواعد علاّمه در طهران چاپ شده است . سال وفات و نام پدرش بدست نیامد لکن کتاب قواعد استاد خود شهید را درسال هشتصد وبیست و سیّم هجرت بخط خود نوشته و بحکم بعضی از قرائن قویه وفات او بعد از این تاریخ وپیش از سال هشتصد و سی و پنجم بوده است . (ص۱۶۹ ج۶ذریعه)

ابن النجار **عیسی بن داود** - ذیلاً ضمن **ابن النجار محمد بن علی** مذکور است .

ابن النجار **محمد** - بن جعفر بن محمد بن هارون بن فروهٔ تمیمی کوفی نحوی قاری مورّخ شیعی امامی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن النجار**، از معتمدین اهل تجوید واز مشایخ نجاشی واز افاضل اوائل قرن پنجم هجرت بوده و واز تألیفات او است :

۱- تاریخ کوفه ۲- روضة الاخبار ۳- کتاب التحف والظرف ۴- کتاب الملح والنوادر وغیرها . درسال چهارصد ودویم یا سیّم یا بیستم هجرت درگذشته واز نفطویه وابن درید ونظائر ایشان روایت میکند . (ص ۹۳هب و۱۰۳ ج۱۸جم)

ابن النجار **محمد بن علی** - نجار تستری ، عالم محدّث مفسّر خطیب واعظ شیعی امامی ، از تلامذهٔ سید نعمت‌الله جزائری واز تألیفات او تفسیری است برقرآن مجیدکه به **مجمع التفاسیر** موسوم میباشد . درسال هزار و صد و چهلم هجرت درگذشت وگاهی اورا **ابن نجار متأخر** گویند در قبال **ابن النجار عیسی بن داود**

نجار کوفی از اصحاب حضرت امام موسی بن جعفر ع که او نیز تفسیری نوشته و به ابن نجار**متقدم** موصوفش دارند و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۴۹ ج ۲ ذریعه وکتب رجال)

ابن نجار **محمد** - بن محمود بن نجار، یا حسن نجار بن هبةالله بن محاسن شافعی مورّخ محدّث حافظ قاری بغدادی، مکنّی به **ابوعبدالله**، ملقّب به **محب‌الدین**، معروف به **ابن نجار**، ازمشاهیر علما ومحدّثین وازکبار **حفاظ اخبار** میباشدکه درحدیث و تاریخ و بسیاری از علوم متداوله یدی طولی داشت، بیست و هفت سال بمرام تحصیل‌کمال و استماع احادیث شریفه بشام و مصر وحجاز و اصفهان و مرو و هرات و نیشابور و خراسان و دیگر بلاد بعیده مسافرتهاکرد، ازمشایخ بسیاری که بسه هزارنفر بوده حدیث وفنون متنوعهٔ دیگر اخذ نمود، بالخصوص ازابن‌الجوزی و ابن‌کلیب احادیث بسیاری استماع کرده واز تألیفات او است:

۱- اخبار المشتاق باخبار (الی اخبار خ‌ل) العشاق ۲- الازهار فی‌انواع الاشعار ۳- جنةالناظرین فی‌معرفة التابعین ۴- الدرة الثمینة فی‌الاخبار المدینة ۵- ذیل تاریخ بغداد خطیب که سی جلد است **۶- روضةالاولیا فی‌مسجد ایلیا ۷- زهرالظرف ۸- الزهر فی‌محاسن شعراهل‌العصر ۹- سلوةالوحید ۱۰- العقدالفائق فی‌عیون اخبارالدنیا ومحاسن الخلائق ۱۱- غررالفوائد** که شش مجلد است **۱۲- القمر المنیر فی‌المسند الکبیر** که حاوی شرح‌حال اصحاب و احادیث هریک‌ازایشان است **۱۳- الکمال فی‌معرفةالرجال ۱۴- کنزالامام (نا خ‌ل) فی‌معرفة السیر (السنن خ‌ل) والاحکام ۱۵- المتفق والمفترق ۱۶- مناقب‌الشافعی ۱۷- نزهةالوری فی‌اخبار ام‌القری** وغیراینها و از اشعار او است:

اذا لم تکن حافظا و اعیا — **فجمعک للکتب لاینفع**

انتطق بالجهل فی‌مجلس — **و علمک فی‌البیت مستودع**

بسال ششصد و چهل و سیّم هجرت در شصت و پنج سالگی در بغداد درگذشت.

(کف وص ۴۹ ج ۱۹ جم و ۴۰۲ ج ۲ مه و ۶۷۳ ج ۱ س وغیره)

ابن نجده **محمد** - عبدالعلی بن نجده، مکنّی به **ابوجعفر**، ملقّب به **شمس‌الدین**، معروف به **ابن‌نجده** و **ابن‌عبدالعلی**، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن هشتم هجرت بوده ویا اوائل قرن نهم را نیز دیده است. از شهید

اوّل (متوفی بسال ۷۸۶هـ ق = **ذفو**) اجازه داشت، شهید درآن اجازه بسیارش ستوده و سال وفاتش بدست نیامد . (ملل وص۴۲۴ج۱نی و۴۳۱مس)

ابن نجید **اسمعیل بن نجید** - بعنوان **ابوعمرو اسمعیل** نگارش یافته است .

ابن نجیم **زین العابدین** - یا زین الدین بن ابراهیم بن محمد بن نجیم مصری حنفی ، معروف به **ابن نجیم**، از افاضل قرن دهم هجری میباشد که از شرف الدین بلقینی و جمعی از اکابر دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود ، در حال حیات اساتید خود با اجازۀ ایشان بنای تدریس و فتوی گذاشت ، اصول طریقت را نیز از عارف باللّه سلیمان خضیری فراگرفت . عبدالوهاب شعرانی که ده سال با وی معاشر ودر راه مکّه نیز همسفرش بوده اخلاق و اطوار اورا بیش از حد ستوده است . از تألیفات او است :

۱- **الاشباه والنظائر فی الفروع** که درقاهره وکلکته چاپ شده است ۲- **البحرالرائق فی شرح کنزالدقائق** درفقه حنفی که در قاهره چاپ شده وغیراینها . وی در سال نهصد و هفتادم هجرت درگذشت . (کف وص ۲۶۵ مط)

ابن النحاس **احمد بن اسمعیل**- بعنوان نحاس احمد بن اسمعیل مذکورشده است.

ابن النحاس **فتح اللّه** - بن نحاس حلبی مدنی ، از مشاهیرشعرای قرن یازدهم هجرت میباشدکه در رقّت نظم و نثر و حلاوت لفظ و معنی وحید عصر خود بود ، **دیوان شعر** او هم در مصر و بیروت چاپ شده است . وی بسال هزار و پنجاه و دویم هجرت درمدینه درگذشته و دربقیع مدفون گردید .

(ص ۲۶۶مط)

ابن نحاس **محمد** - بن ابراهیم بن محمد ، قاری نحوی ، حلبیّ الولادة ، مصریّ الاقامة ،ملقّب به **بهاءالدین**، مکنّی به **ابوعبداللّه** ، معروف به **ابن نحاس**، از مشاهیر ادبای قرن هفتم هجرت میباشدکه استاد ابوحیّان بوده ودرعلم لسان و قرائت مشهوراست . با صدق وعدالت و دیانت و حلّ مشکلات علمیّه معروف،

بعضی ازاشعار و آثار ادبیّه بدو منسوب وتدریس مدرسهٔ منصوریّهٔ مصر وجامع ابن طولون بدو مفوّض بود . در تمامی عمرخود اصلاً ازدواج نکرده و انگور نخورده است. درسال ششصد و نود و هشتم هجرت درگذشت . (ص۹۳هب وسطر ۳۶ ص ۶۰ت)

ابن النحوی **محمد -** بن عباس بن ولید ، ازادبا ومحدّثین قرن چهارم هجرت میباشدکه از ثعلب و ابراهیم حربی ودیگران روایت کرده ودر حالت انقطاع وانزوا می گذرانید، درجواب ابن لمحه که طالب ملاقات وی بوده بنگاشت:

انست نفسی بنفسی وهو فی الوحدة انسی	**واذا آنست غیری فاحق الناس نفسی**
فسدالناس فاضحی جنسهم من شر جنس	**فلزمت البیت الا عند تأذینی لخمس**

در مسجد خود اذان میگفته ودر سیصد و چهل و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۴۲۵ ج ۲ نی)

ابن النحوی **یوسف -** بن محمدبن یوسف توزری، مکنّی به **ابوالفضل**، معروف به **ابن النحوی** ، از افاضل قرن ششم هجرت میباشدکه در علم و عمل نسبت ببلاد خود مانند غزالی بوده نسبت به عراق . ازکثرت زهد و شهامت از هیچکس چیزی نمی‌خواست ، اظهار مطلبی نمیکرد ، روزی یکی از خویشاوندان او از فراری بودن از ظالمی شکایت کرده و خواستار توسط و شفاعت وی گردید ، او نیز اجابت کرد ، لکن چیزی بآن ظالم نگفته و درتهجّد خود بدین اشعار عرض حاجت بدرگاه الهی نمود :

لبست ثوب الرجا والناس قد رقدوا	**وقمت اشکو الی مولای ما اجد**
و قلت یا سیدی یا منتهی املی	**یا من علیه لکشف الضر اعتمد**
اشکو الیك امورا انت تعلمها	**مالی علی حملها صبر ولا جلد**
وقد مددت یدی للضر مشتکیا	**الیك یا خیر من مدت الیه یدی**

اینک بعداز اندکی نامه ازآن ظالم رسید وآن مرد فراری را بوطن خود عودت دادند. ابن النحوی بسال پانصد وچهل وسیّم هجرت درنود سالگی درگذشت . **توزر** قصبه ایست ازاعمال تونس که ایالتی است بزرگ ازافریقای شمالی وهم شهری است مرکزآن ایالت .

(ص ۲۶۶ مط و ۱۶۹۹ ج ۳ س)

ابن الندیم[1]

ابن الندیم **اسحق** - بن ابراهیم ندیم ابن ماهان ، اره‌جانی الاصل، بغدادی الاقامة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن الندیم** الشّهرة ، (که پدرش از ندمای خلفا بوده) ازافاضل قرن سیّم هجرت میباشدکه ادیب لغوی شاعرمتکلّم محدّث، در وقایع عمومی خصوصاً اخبار شعرا خبیر، درفقه وحدیث وکلام نیز بصیر بوده وشعر خوب میگفته‌است . با آن‌همه کمالات متنوعه برخلاف میل و رضای خود بامغنی‌گری شهرت داشت ، روزی درمجلس یحیی بن اکثم قاضی مذاکرات علمی درفقه و حدیث و شعر و بعضی از علوم دیگر مطرح شد ابن‌الندیم بتمامی‌حضار فائق‌آمد وبیانات‌او مورد تصدیق قاضی شد پس ابن‌الندیم گفت با این‌همه چه شده‌که مرا با مغنی‌گری مشهور نمایند ؟ قاضی جواب این سؤال را به عطوی که یکی از حاضرین بوده محول داشت، عطوی رو با بن‌الندیم‌کرده وگفت آیا درنحو مثل اخفش و فراء ، یا درشعر ولغت مانند اصمعی و ابوعبیده ، یا درکلام نظیر ابوهذیل علاف و نظام بلخی ، یا درفقه هم سنگ قاضی حاضر هستی ؟ درهمهٔ آنها جواب منفی شنید پس‌گفت بهمین جهت است‌که فقط مغنّی‌گری مایهٔ اشتهار تو شده زیرا در فنّ غنا متفرّد و بی‌نظیر بوده ولی بپایهٔ اکابر فنون دیگر نمی‌رسی پس خود ابن‌الندیم نیز خندیده وازمجلس برخاست . لکن‌قاضی با تصدیق کلمات عطوی گفت بازهم این جواب ، خالی از اندك ظلمی نمیباشد زیراکه نظیر ابن‌الندیم در زمان‌خود بسیارکم بوده و مأمون میگفته است‌که اگر ابن‌الندیم در میان مردم با مغنّی‌گری شهره نمیشد منصب قضاوت را بدو مفوض میداشتم‌که اولی و احقّ و اصدق و امین‌تر از تمامی این قضاة است . از اشعار ابن‌الندیم است :

وآمرة بالبخل قلت لها اقصری فـذالك شیئی ما الیـه سبیل

۱- **ابن‌الندیم** - دراصطلاح رجالی ، احمد بن ابراهیم بن‌اسماعیل بن داود بن‌حمدون، از مشایخ اهل لغت وهم محمد بن اسحق میباشد و درصورت نبودن قرینه بدویمی منصرف وما هم بشرح حال وی میپردازیم .

اری الناس خلان الجواد ولا اری بخیلا لـه فی العالمین خلیـل
وانی رأیت البخل یزری باهله فاکرمت نفسی ان یقـال بخیل

وفات ابن الندیم بسال دویست وسی وپنجم یا ششم هجرت درهشتاد وپنج یا شش سالگی واقع گردید ، در دوسال آخرعمر از هردو چشم نابینا شد و تألیفاتی هم بدومنسوب است.

(ص ۵ ج ۶ جم و ۶۹ ج ۱ کا)

ابن الندیم **محمد** بن اسحق ندیم کاتب بغدادی شیعی امامی، مکنّی به **ابوالفرج**، از آن رو که پدرش اسحق ، لقب ندیم وکنیهٔ ابویعقوب داشته او نیز به **ابن الندیم** و **ابن ابی یعقوب** مشهور واز اکابر مورّخین متجرّ میباشد ونخستین کسی است که آداب لغت عرب را درکتاب **فهرس العلوم** نام خودکه به **فهرست ابن الندیم** معروف است تدوین کرد ، بلکه موافق آنچه از فرج الهموم سید بن طاوس نقل شده ابن الندیم ازعلمای نجوم نیز معدود ومنجم علوی مصری بود وکتاب فهرست او برهانی قاطع بر تبحرّ و احاطهٔ کامل وی میباشد چون این اواخر درمصر چاپ ودر دسترس مردم است دیگر بشرح مزایای آن نپرداخته وهمین قدر تذکر میدهد که بتصدیق بعضی از اکابر اهل فن، این کتاب ذخیرهٔ ادبی گرانبهائی است که تمامی احوال آداب لغت عربیّه درقرون اوّلیه را بطوری جمع کرده که کسی غیراز او متعرّض نشده است ودر تدریس این تاریخ محل احتیاج عموم بوده و مستغنی از آن نیستند .

ابن الندیم **کاتب** و **وراق** بوده و درنتیجهٔ این دوحرفت بتمامی مؤلفات دینی و فلسفی و تاریخی و ادبی لغت عرب وقوف یافته وبتألیف وتدوین همچوکتابی موفق آمده است ، وظیفهٔ کاتب و ورّاق ، کتابت و استنساخ مصحف وکتب حدیث و تاریخ وغیره و تصحیح وتجلید و داد و بستادآنها است که این حرفت درآن زمان عوض طبع این زمان بوده وکثیری از ادبا و ارباب کمال دارای این حرفت بوده‌اند . یاقوت در معجم الادبا بشرح حال ایشان پرداخته و خودش نیز از ایشان بود ، کتابخانهٔ بزرگی ازاو مانده و مرجع استفادهٔ ابن الاثیر صاحب کتاب الکامل فی التاریخ گردیده است . وفات ابن الندیم

بسال سیصد و هشتاد و پنجم هجرت در هشتاد و نه سالگی واقع گردید .
(ص ۳۱۵ ج ۲ ع و ۹۳ هب و ۱۷ ج ۱۸ جم وکتب رجالیه)

ابن نشوان **نشوان-** بن سعیدبن نشوان بعنوان **علامهٔ یمن** مذکور شده‌است .

ابن نصر **حسن بن‌علی -** واسطی، مکنّی به **ابوعلی**، ملقّب به**همام**، معروف به **ابونصر**، ازشعرای شیعه‌مذهب شهر واسط میباشدکه دردمشق و بغداد امرار حیات نموده واز اشعار او است :

تاه لما راح یفقو اثرالظبی الاغن **این‌من‌ینشد قلبا ضاع‌یوم‌البین‌منی**

درپانصد و نود و ششم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۴ ج ۱ س)

ابن نصوح از فضلای شعرای شیراز عهد سلطان ابوسعید خان بهادر ابن خدابنده آخرین ملوك ایلخانیه (۷۱۶-۷۳۶ه ق=**ذیو - ذلو**) میباشدکه **ده منظومه بنام خواجه‌غیاث‌الدین** وزیر نوشته واز او است :

با فاقه و فقر هم‌نشینم کـردی بی‌مونس و یار و بی‌قرینم کردی
این رتبه مقرّبان درگاه ترا است آیا بچه خدمت این‌چنینم کردی

نام و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۷۷۴ ج ۱ س و ۱۱۵ سفینه)

ابن نطاح **محمد-** بن صالح بن نطاح،مکنّی به **ابوعبدالله** یا **ابوجعفر**، معروف به **ابن نطاح**، مورّخی‌است نسّابه ازعلمای انساب و نخستین‌کسی است‌که در دولت و اخبار دولت کتاب نوشته واز تألیفات او است :

۱- افخاذالعرب ۲- البیوتات ۳- الرد علی ابی‌عبیده فی‌کتاب‌الدیباج ۴- مقتل زید بن علی وغیرها ودر دویست و پنجاه و دویم هجرت درگذشت .

(ص ۱۵۶ ف و ۳۵۷ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن نفیس **علی بن ابی‌الحزم -** قرشی شافعی دمشقی ، طبیب مصری حکیم منطقی فقیه اصولی‌که به **علاءالدین** ملقّب، به **نفیسی** و **ابن‌نفیس** معروف وگاهی به **ابن‌ابی‌الحزم** موصوف میباشد از اکابر اطبّای اواخرقرن هفتم هجرت

است که رئیس الاطبّای وقت خود بود ، درهردو قسمت علمی وعملی طبّ وحید عصر خود بشمار میرفت ، اکثر اهل فنّ اورا بعبارت **ابن‌سینای ثانی** معرفی کرده بلکه درمعالجه و قسمت طب به ابن‌سینا ترجیحش می‌دهند و بهمین جهت تبحّر و تمهّر طبّی او میباشد که با طبابت شهرت یافته است والاّ درمنطق و فقه شافعی و اصول فقه و حدیث و بیان و علوم عربیّه نیز یدی طولی داشته ومصنّفاتی درفنون مذکوره بدو منسوب دارند .

درموقع تألیف ، قلمهای تراشیده را نزد او میگذاشتند او نیز رو بدیوارکرده وبدون مراجعه بکتابی از حفظ خاطر و املای قلبی مینوشته‌است واز تألیفات او است:

۱- الشامل در طب که باکمال‌آن موفق نشده است ، هشتاد مجلد ازآن برآمده و اگر بپایانش می‌رسانید سیصد مجلد میشد **۲- شرح کلیات قانون ابن‌سینا ۳- شرح‌هدایهٔ ابن‌سینا** درطب **۴- طریق الفصاحة ۵- موجز القانون** در طبّ که ملخّص قانون ابن‌سینا بوده و مهمترین کتب طبّیّه است ، شروح بسیاری برآن نوشته‌اندکه بهترین آنها شرح نفیس بن عوض کرمانی است (که ضمن عنوان ناظم‌الاطبّاء اشاره نمودیم) . در سال ششصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشته وتمامی‌خانه وکتابهای خود را وقف بیمارستان منصوری قاهره نموده بود . یوحنّا بن صلیب نصرانی در مرثیه‌اش گفته است :

ومسائل هل عالم او فاضل — او ذو محل فی‌العلی بعدالعلاء
فاجبت والنیران تضرم فی‌الحشا — اقصر فمذ مات‌العلا مات‌العلی

(کف وص ۲۶۸ مط و ۶۷۴ ج ۱ س)

ابن‌النقاش **محمد بن حسن** - بعنوان **نقاش** درباب‌اوّل مذکور است .

ابن‌النقاش **محمد** - بن علی بن عبدالرحمن ، یا عبدالواحد بن یحیی بن عبدالرحیم مصری، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌النقاش** ، مکنّی به **ابوامامه**، ازافاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر ادیب نحوی‌لغوی شاعر واعظ ، درفنون بسیاری دستی توانا داشته واز تألیفات او است :

۱- سابق‌اللاحق که تفسیری است مبسوط و درآن ملتزم شده‌که ازهیچکس حرفی نقل ننماید **۲- شرح الفیهٔ ابن‌مالک ۳- شرح تسهیل ابن‌مالک** وغیرها . وی در سال هفتصد و

شصت و سیّم هجرت درگذشت . (کف وص ۷۱ ج ۴ کمن)

ابن النقرات

علی - بن موسی بن علی انصاری اندلسی جیانی حکیم کیمیاوی، معروف به **ابن النقرات** ، مکنّی به **ابوالحسن**، ازمتمهّرین صنعت کیمیا وصاحب کتاب **شذورالذهب** میباشدکه منظومه ایست بی نظیر، درآن صنعت درنهایت فصاحت الفاظ و بلاغت معانی ، حاوی یك هزار و چهارصد ونود بیت . صاحب ترجمه در سال پانصد تمام تا پانصد و نود و سیّم هجرت درگذشت .

(کف وص ۴۸۶ ت)

ابن نقطه

محمد - بن عبدالغنی ابن ابی بکر، یا محمد بن محمد بن نقطهٔ حنبلی بغدادی ، ملقّب به **معین الدین** ، معروف به **ابن نقطه** ، از مشاهیر حفّاظ محدّثین قرن هفتم هجرت میباشدکه بمرام تحصیل ببلاد دور ودراز بسیاری مسافرتها کرد ، باستماع وکتابت احادیث بسیاری موفق آمد، **کتابی در انساب** تألیف کرده است . درسال ششصد و نوزدهم یا بیست و نهم هجرت درگذشت .

(کف و حوادث جامعه وص ۱۰۰ ج ۲ کا)

ابن النقیب

حسن - بن شاور بن طرخان کنانی نفیسی، ملقّب به **ناصرالدین** ، معروف به **ابن النقیب**، ازمشاهیر شعرای مصر بوده **ودیوانی مرتب** وکتابی بنام **منازل الاحباب و منازه الالباب** داردکه حاوی محاورات واقعه بین او و ادبای عصر خودش میباشد واز اشعار او است :

لاتأسفن علی الشبـاب وفقده	**فعلی المشیب و فقده یتأسف**
هذاك یخلفه سواه اذا انقضی	**ومضی وهذا ان مضی لایخلف**

درسال ششصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشت . (کف وص ۶۷۵ ج ۱ س)

ابن النقیب

عبیدالله - بن عبدالله بن حسین ، مکنّی بـه **ابوالقاسم**، معروف به **ابن النقیب**، از محدّثین عامّه و مشایخ خطیب بغـدادی و در مذهب تسنّن بسیار متعصّب بوده بحدی کـه در روز وفات شیخ مفید معروف (که رئیس مذهب شیعه و وقایهٔ آیین امامیّه بوده) جشن کرد، برای تبریك وتهنیت درمجلس مخصوص

نشسته ومیگفته است پس‌ازآنکه مرگ ابن‌المعلّم (شیخ مفید) را دیدم دیگر باکی از مرگ ندارم . وی درسال چهارصد و پانزدهم هجرت درصد و ده سالگی درگذشت .

(تاریخ بغداد)

ابن‌النقیب

محمد - بن سلیمان بن حسن بن حسین مقدسی حنفی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌النقیب**، از اکابر علمای اواخرقرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر زاهد به علاّمه موصوف ودر اصل از اهل بلخ بوده ودر بیت‌المقدس نشو و نما کرد ، مدتی هم درمصر اقامت‌گزیده ودر مدرسهٔ عاشوریه نام آنجا تدریس می‌نمود واز تألیفات‌او است : **التحریر والتحبیر لاقوال ائمةالتفسیر فی‌معانی کلام‌السمیع البصیر** که تفسیریست مبسوط و مکمّل ، اعراب و لغات و قرائات و اسباب نزول و دیگر مزایای قرآن مجید را حاوی ، بپنجاه وچند یا هشتاد یا نود و نه مجلّد مشتمل و محل توجه اکابر میباشد و درسال ششصد و نود و هشتم یا شصت و هشتم یا هشتاد و هفتم هجرت درگذشت .

(کف و ۶۷۵ ج ۱ س و ۴۲۷ ج ۱ نی و ۱۶۸ فوائدالبهیه)

ابن‌نما[1]

ابن‌نما

جعفر- بن محمد بن جعفر بن محمد بن‌جعفر بن هبةالله ابن‌نما ابن‌علی بن‌حمدون حلّی، ملقّب‌به **نجم‌الدین**، معروف‌به **ابن‌نما**،

۱- **ابن‌نما**- موافق آنچه در تنقیح‌المقال از بعضی اجازات و بعضی ازکلمات مجلسی استظهارکرده با هرسه حرکهٔ نون است . در روضات هم‌گوید با تخفیف وسه حرکهٔ نون ویا فقط بکسرآن چنانچه از اساتید مسموع شده ، از ریاض‌العلما نقل است‌که بعضی از فضلا بفتح نون و تشدید میم و الف ممدوده ضبط‌کرده‌اند ولی آنچه از مشایخ مسموع شده با فتح و ضم نون و تخفیف میم است .

بهرحال این **عنوان ابن‌نما در اصطلاح رجالی** بچندین‌کس اطلاق‌میشودکه تماماً ازعلما و فقها و محدثین امامیه هستند و ظاهراً درصورت نبودن قرینه منصرف به محمد بن جعفر بن هبةالله است‌که مذکور میشود . **۱- احمد بن محمدبن‌جعفر** بن هبةالله ابن‌نما ابن‌علی بن حمدون حلی **۲- جعفر بن محمد بن‌جعفر** بن‌محمد بن‌جعفر بن هبةالله **۳- جعفر بن محمدبن‌جعفر** بن‌هبةالله*

ازاکابرعلمای امامیهٔ قرن هشتم یا نهم هجرت ، نوهٔ جعفر بن‌محمد مذکور ذیل، مؤلف کتاب **منهج‌الشریعة فی‌فضائل وصی خاتم‌الشریعة** بوده و سال وفاتش بدست‌نیامد، لکن بعد از زمان شهید اوّل (متوفی بسال۷۸۶ه ق = **ذفو**) بوده‌است و رجوع به‌جعفر بن‌محمد مذکور ذیل هم نمایند و درجایی دیدم‌که اورا **ابن‌الابریسمی** نیزگویند.

(سطر۲۸ ص۱۴۵ ت وغیره)

ابن‌نما

جعفر- بن محمد بن‌جعفر بن هبةالله بن نمای حلّی، جدّ ابن‌نما جعفر فوق‌که او نیز لقبش **نجم‌الدین**، شهرتش **ابن‌نما** ودرکلمات اجلّه گاهی بعبارت جعفر بن نما ویا بعبارت جعفر بن محمد بن نما مذکور میباشد از اکابر علما و فقهای امامیهٔ قرن هفتم هجرت و از مشایخ علاّمهٔ حلّی (متوفّی بسال ۷۲۶ه ق = **ذکو**) بوده واز تألیفات او است :

۱- **اخذالثار فی‌احوال المختار** که زمانی ذوب‌النضار فی‌شرح‌الثار وگاهی شرح‌الثار فی‌احوال المختار نیزگویند ۲- **مثیرالاحزان** که به **مقتل ابن‌نما** معروف و از اشعار او است :

وقفت علی دارالنبی محمد ص **فالفیتها قد اقفرت عرصاتها**

وامست خلاء من تلاوة قاریء **و عطل فیها صومها و صلوتها**

فاقوت من‌السادات من آل هاشم **ولم یجتمع بعد الحسین شتاتها**

فعینی لقتل‌السبط عبری ولوعتی **علی فقدهم ما ینقضی ز فراتها**

بنقل روضات‌الجنّات ، شهید ثانی احتمال داده‌که دوکتاب **اخذالثار** و **مثیرالاحزان** مذکورین فوق از صاحب ترجمه نبوده بلکه تألیف نوه‌اش ابن‌نمای مذکور فوق باشد

---

*بن‌نما ملقب به **نجم‌الدین ۴- جعفربن نما** که همان‌جعفر بن‌محمد مذکوربوده وظاهر تنقیح‌المقال آنکه غیر او است **۵- جعفر بن هبةالله بن نما ۶- حسن بن‌احمد** نظام‌الدین بن محمد نجیب‌الدین ماقب به جلال‌الدین و مکنی به ابومحمدکه از مشایخ روایت شهید اول است **۷- علی بن علی بن نما ۸- محمد بن جعفر** بن نمای معروف به ابن‌الابریسمی و ملقب به شمس‌الدین **۹- محمد بن جعفر بن هبةالله بن نما ۱۰- محمد بن نما** و ظاهراً یکی از دو محمد بن جعفر مذکورین بوده و درصورت عدم قرینه مراد دویمی میباشد **۱۱- هبةالله‌بن‌نمای** حلی مکنی به ابوالبقاء یا ابوالتقی‌که از علمای اواسط قرن ششم هجرت بوده و درسال پانصد و شصت و پنجم هجرت از او روایت شده و نام اصلیش محمد و هبةالله لقب او است وغیر اینها که در بعضی موارد به بعضی دیگر از احفاد و افراد خانوادهٔ آل‌نما نیز ابن‌نما گویند.

ولی در اعیان الشّیعه این عقیده را خبط بزرگ شمرده وآن دوکتاب را بطورقطع تألیف همین صاحب ترجمه دانسته وگوید که اصلاً معلوم نیست که صاحب ترجمه نوه‌ای بدان اسم داشته‌باشد وبعد از این جمله مؤیداتی برای این‌موضوع مذکور داشته‌که ذکر آنها موجب اطناب است .

سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد ، لکن با محقّق (متوفّی بسال۶۷۶ه ق) و نظائر وی معاصر بود واز بعضی نقل شده‌که وفات او درحدود ششصد و هشتادم هجرت وقوع یافته است . (ذریعه وص ۱۴۵ ت و۱۳۷ ج۱۷عن و۹۴ هب)

ابن نما **محمد** - بن جعفر بن‌هبةالله بن‌نما ، یا محمد بن جعفر بن‌محمد بن نمای حلّی ، مکنّی به **ابوجعفر** یا **ابوابراهیم**، ملقّب به **نجیب‌الدین** ، معروف به **ابن‌نما**، از افاضل علمای امامیّهٔ قرن‌هفتم هجرت میباشدکه فقیه محقّق جلیل‌القدر و علاّمهٔ زمان خود بوده و مصنّفاتی بدو منسوب‌است . پدر ابن‌نمای صاحب مثیرالاحزان مذکور فوق ، از اساتید ومشایخ اجازهٔ محقّق حلّی وشیخ یوسف پدر علاّمهٔ حلّی و نظائر ایشان بود ، او نیز از ابن‌ادریس حلّی سابق‌الذکر و بعضی از اکابر دیگر اجازه داشت ولفظ **ابن‌نما** درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه‌بدو منصرف میباشد. وفاتش بعد از مراجعت از زیارت روز غدیر نجف بسال ششصد و چهل و پنجم هجرت درحدود هشتاد سالگی در حلب واقع شد ، جنازه‌اش بکربلای معلّی نقل گردید و ابن‌العلقمی و دیگران مراثی بسیاری درحق وی گفته‌اند .

(ص ۲۵۴ هب و ۱۴۵ و ۶۰۳ ت وغیره)

ابن نمیر در اصطلاح رجالی ، عبدالله بن نمیر و پسرش محمد هردو از علما و محدّثین عامّه میباشند .

ابن‌النواحة **عبادبن‌حرث** - ازبنی‌حنیفه میباشدکه مردمرا بطرف‌مسیلمهٔ کذّاب دعوت می‌کرد وبرای دعوت بحضور حضرت رسالت ص نیزرفت وآن‌حضرت بدو فرمودند : **لولا ان‌الرسل لاتهاج لقتلتك** . (کذافی صح)

ابن نوبخت
علی بن احمد بن نوبخت - مکنّی به **ابوالحسن**، ازشعرای اوائل قرن پنجم هجرت میباشد . اگرچه بطوراجمال بعنوان **نوبختی علی** نگارش یافته بازهم گوئیم که وی مردی بوده درویش نهاد ، اصلاً رغبتی بدنیا نداشته وبا فقر و پریشانی میگذرانیده است و **دیوان کوچکی** هم دارد واز او است :

سعی الیك بی الواشی فلم ترنی — اهلا لتکذیب ماالقی من الخبر
ولو سعی بك عندی فی الذکری — طیف الخیال لبعث النوم بالسهر- کذا

صاحب ترجمه بسال چهارصد و شانزدهم هجرت درمصر درگذشت .

(ص ۶۷۵ ج ۱ س)

ابن نوح
ابن نهیك
دراصطلاح رجالی ، **اولی** احمد بن محمد بن نوح واحمد بن علی بن عباس بن نوح و **دویمی** عبدالله بن محمد نهیکی و عبدالله بن احمد بن نهیك است .

ابن واضح
احمد بن ابی یعقوب - بعنوان **یعقوبی احمد** نگارش دادهایم .

ابن وافد یا **ابن واقد**
عبدالرحمن در باب اوّل (القاب) بعنوان **لخمی عبدالرحمن** نگارش دادهایم .

ابن الوتار
احمد - بن محمد بن احمد بن عمر سلمی، مکنّی به **ابونصر** ، معروف به **ابن الوتار**، از محدّثین قرن پنجم امامیّه میباشدکه از ابوالفضل شیبانی و دیگر اکابر وقت استماع حدیث کرد ، از خطیب بغدادی هم استماع نموده وگوید مذهب شیعه داشته و روایات او محل اعتماد نبوده وغیراز خودم کسی را هم سراغ ندارم که از وی استماع حدیث کرده باشد . وی در سال چهارصد و بیست و نهم هجرت درگذشت .

(ص ۱۸۸ ج۲ نی)

ابن الوحشی
عبدالله بن یحیی - اقلیشی ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن الوحشی** ، از علما و محدّثین اوائل قرن ششم هجرت میباشد که در اواخر عمر خود قاضی طلیطله بوده و از تألیفات او است :

۱- شرح شهاب الاخبار قاضی قضاعی ۲- ملخص مشکل القرآن ابن فورك

ودرسال پانصد ودویم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۶ ج۱س)

ابن‌الوحشیة **احمدبن‌علی** - بن قیس بن مختار بن عبدالکریم کلدانی نبطی ، از اهل عراق ، مکنّی بـه **ابوبکر**، معروف به **ابن‌الوحشیة**، از دانشمندان سحر وشعبده وعزائم و فلاحت وکیمیا و سمومات و طلسمات بوده وتألیفاتی درفنون مذکور داردکه اکثرآنها ترجمه از لغت نبطی بعربی است :

۱- **اسرارالطبیعیات فی‌خواص النبات** ۲- **اسرارالکواکب** ۳- **الاصول الصغیر** در کیمیا ۴- **الاصول‌الکبیر** درکیمیا ۵- **السحرالصغیر** ۶- **السحرالکبیر** ۷- **شوق المستهام فی‌معرفة رموزالاقلام** که باترجمۀ انگلیسی در لندن‌چاپ‌شده‌است ۸- **طردالشیاطین** ۹- **الفلاحة الصغیر** ۱۰- **الفلاحةالکبیر** ۱۱- **مذاهب الکلدانیین فی‌الاصنام** ۱۲- **الهیاکل والتماثیل** وغیرهاکـه تا سی کتاب بدو منسوب دارند . سال وفاتش بـدست نیـامد ، لکن در سال دویست و چهل و یکم هجرت ویا در قرن چهارم نیز زنده بوده و بهرحال پیش‌از زمان ابن‌الندیم محمد بن اسحق بـوده است . اما **لفظ وحشیة** ، نام مادر صاحب ترجمه ویـا لقب جدّش بوده است .

(ص ۴۳۳ و۵۰۲ ف و ۲۸۱ مط و ۱۸۴ تذکرةالنوادر)

ابن‌الودعان **محمد** - بن‌علی بن‌عبیدالله بن ودعان، مکنّی‌به **ابونصر**، معروف به **ابن‌الودعان** ، قاضی وحاکم موصل‌بود ،کتاب**الاربعین‌الودعانیة** که حاوی چهل خطبه میباشد تألیف‌او است . سال وفاتش درکشف‌الظّنون برقم‌هندسی ۴۹۴ (چهارصد و نود وچهارم) و درقاموس‌الاعلام نیز برقم هندسی ۹۵۴ (نهصد وپنجاه و چهارم) نوشته شده و اینگونه اختلافات ناشی ازمسامحۀ کاتب وچاپخانه بسیاراست .

(کف وص ۶۷۶ ج ۱ س)

ابن‌الوراق **محمد بن‌عبدالله بن‌عباس** - بعنوان**وراق** درباب‌القاب مذکوراست .

ابن‌الوراق **محمد بن‌هبةالله** - ضمن **ابن‌الوراق** فوق نگارش یافته‌است .

ابن‌الوردی **عمر** - بن مظفر وردی بن عمر بن محمد بن ابی‌الفوارس‌بکری حلبی‌معرّی، مکنّی‌به **ابوحفص**، ملقّب‌به**سراج‌الدین** یا**زین‌الدین**

معروف به **ابن‌الوردی و ابن‌ابی‌الفوارس**، از اکابر ادبا و شعرا وفقهای شافعیّهٔ قرن‌هشتم هجرت میباشدکه مدتی قضاوت نموده و درنحو و فنون ادبیّه و لغت متبحّر ، در فنون شعری متمهّر، قریحهٔ شعریّه‌اش صاف ودرغایت عذوبت وملاحت وفصاحت بوده‌است . دربدایت حال بسیار پریشان و تنگ معیشت بود ، بشام رفته ودرمجلس قاضی نجم‌الدین با لباسی کهنه در اسوء حال حاضر ولی محل توجه نشد سهل است‌که مورد استخفاف و استهزای حاضرین گردید و اورا در یك‌گوشهٔ مجلس نشاندند تاآنکه معاملهٔ ملکی پیش قاضی‌آمد، حاضرین از راه استهزا ، تنظیم سند آن معامله را بدو محول داشتند او نیز قبول‌کرده و نظمی یا نثری بودن سند را استفسار نمود باز بطور استهزا بنظمی نوشتن آن تکلیفش نمودند پس قلم وکاغذ برداشته وتمامی مواد آن معامله را درضمن هیجده بیت سلس نوشت‌که مطلع آن این است :

باسم اله الخلق هذا ما اشتری	**محمد بن یونس بن شنقرا**
من مالك بن احمد بن‌الازرق	**کلاهما قد عرفا من خلق**

حاضرین همینکه آن ورقه را دیدند از ملاحت و مزایای اشعار در شگفت ماندند ، دست اورا بوسیده و بفضیلت وی اقرارآورده واز تقصیر خودشان اعتذار نمودند . نیز از اشعار ابن‌الوردی است :

سبحان من سخر لی حاسدی	**یحدث لی فی‌غیبتی ذکرا**
لا اکره الغیبة من حاسد	**یفیدنی الشهرة والاجرا**

لاتقصد القاضی اذا ادبرت	**دنیاك واقصد من جواد کریم**
کیف یرجی‌الرزق من عند من	**یفتی بان‌الفلس مال عظیم**

از تألیفات ابن‌الوردی است :

۱- احوال‌القیامة ۲- البهجة الوردیة یا بهجة الحاوی که‌کتاب حاوی صغیر نام شیخ نجم‌الدین عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی شافعی راکه درفقه شافعی میباشد درضمن پنج هزار بیت نظم‌کرده است این‌کتاب وجیزاللفظ و بسیط‌المعنی و محررالمقاصد و محل توجه شافعیه‌بوده مطلع‌آن این است :

قال‌الفقیر عمربن‌الوردی	**الحمد لله اتم الحمد**

۳- **تتمة المختصر فی اخبار البشر** که کتاب المختصر فی اخبار البشر نام ابوالفدا را ملخص کرده و هم ذیلی بر آن نوشته و در استانبول و قاهره چاپ شده است ۴- **التحفة الوردیة** که منظومه‌ایست صد و پنجاه بیتی در نحو ۵- **تذکرة الغریب** که نیز منظومه‌ایست در نحو و خودش این هردو را شرح کرده است ۶- **خریدة العجائب و فریدة الغرائب** که حاوی بعضی از موهومات و امور ممتنع الوقوع و محال بوده و درمصر و قاهره وغیره چاپ شده است ۷- **شرح الفیهٔ ابن مالك** ۸- **شرح الفیهٔ ابن معط** که نامش **ضوء الدرر** است ۹- **اللباب فی علم الاعراب** که قصیده میباشد و خودش آن‌را شرح کرده است ۱۰- **منطق الطیر بارادة الخیر** در تصوف ۱۱- **نصیحة الاخوان** که منظومه‌ایست هفتاد وهفت بیتی و به **لامیهٔ ابن الوردی** معروف و مطلع آن این است :

اعتزل ذکر الاغانی والغزل — و قل الفصل و جانب من هزل

وفات ابن الوردی در ذیحجهٔ سال هفتصد و چهل و نهم هجرت که سال طاعون عمومی بوده در مولد خود معرة النعمان درپنجاه و نه‌سالگی واقع گردید .

ناگفته نماند : گویند که از اواخر سال هفتصد و چهل و هشتم هجرت طاعون عمومی درمصر و شام و اغلب بلاد بظهور آمد ، در ماه شعبان و رمضان چهل و نهم در قاهرهٔ مصر ازکثرت طغیان آن مرض روزی ده هزار یا پانزده هزار نفر می‌مردند ، کار از غسل وکفن گذشته بود، سی یا چهل کس را بی‌غسل وکفن در گودی خاك ریزمیکردند وبا آن همه ابتلای عمومی فقط شهر معره موطن ابن الوردی مبتلا بطاعون نشد و اورا دراین باب مقالاتی هست که ازآن‌جمله است :

اری المعرة عینا زانها حور — لکن حاجبها بالجور مقرون
ماذا اللذی یصنع الطاعون فی بلد — فی کل حین له بالجور طاعون

از اتفاقات عجیبه اینکه پس‌ازآنکه آن بلای عمومی در ماه ذیقعدهٔ همین سال چهل و نهم مرتفع گردید خود ابن الوردی در همان شهر بلا ندیده بطاعون درگذشت . **ذالِكَ تَقْدیرُ العَزیزِ العَلیمِ** .

(کف و ۳۱۰ ج۲مه و۴۲۹ ج۱نی و ۱۹۵ ج۱کمن و۶۷۶ ج۱س و ۲۵۰ت)

ابن ورقاء **جعفر بن محمد بن ورقاء** - شیبانی ، از مشاهیر ادبا و شعرا میباشد ، با سیف الدوله صدقهٔ سابق الذکر مکاتباتی و مراسلاتی داشته که ازآن‌جمله است :

هززتك لا انی علمتك ناسیا لحقی ولا انی اردت التقاضیا
و لكن رأیت السیف من بعد سله الی الهز محتاجا وان کان ماضیا

در سیصد و پنجاه و دویم هجرت در مولد خود سامره درگذشت .

(ص ۶۷۶ ج ۱ س)

ابن ورقاء **دعبل** - در باب القاب بعنوان **خزاعی دعبل** نگارش یافته است .

ابن الوزان **ابراهیم بن عثمان** - فقیه نحوی لغوی قیروانی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن الوزان** ، از ائمهٔ عروض و نحو و لغت میباشد که از ثعلب و مبرّد بلکه تمامی نحویّین زمان خود اعلم و مصنّفات بسیاری بدو منسوب است . کتاب سیبویه و فراء و اصلاح المنطق ابن السکیت و کتاب عین خلیل بن احمد و غریب المصنّف و بعضی دیگر از کتب لغت را حفظ کرده و درعلوم عربیّه استنباطاتی داشته که دسترس دیگران نبوده است . با اتقان مذهب کوفیّین بمذهب بصریّین میگراییده و ریاست علمیّهٔ زمان خود بدو منتهی بود . در روز عاشورای سال سیصد و چهل و شش هجرت درگذشت . (ص ۴۵ ت و ۱۹۲ ج ۲ مه)

ابن وصیف **علی بن عبدالله** - بعنوان **ناشی اصغر** در باب القاب مذکور است .

ابن وقشی **هشام بن احمد** - بن خالد بن سعید کنانی، مکنّی به **ابوالولید**، معروف به **ابن وقشی** ، از دانشمندان فقه و حدیث و منطق و ادبیّات و شعر و لغت و هندسه میباشد و در تمامی علوم متداوله متفنّن و بالخصوص در انساب و اخبار و سیر وحید عصر خود بود، کتاب **نکت الکامل للمبرد** تألیف او است و بسال چهارصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت. (ص ۲۸۶ ج ۱۹ جم)

ابن وکیع **حسن بن علی** - بن احمد بن محمد وکیع بن خلف بن حیان بن صدقة بن زیاد ، بغدادی الاصل ، تنیسی الولادة والمدفن ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن وکیع** الشهرة ، از مشاهیر شعرا میباشد که عالم فاضل جامع بارع بود ، **یك دیوان مرتب و کتاب منصف** نامی که حاوی سرقات متنبّی است از آثار قلمی او

بوده و از اشعار او است :

سلاعن حبـك القلب المشوق **فما يصبو اليـك ولا يتوق**
جفائك كان عنـك لنـا عزاء **وقد يسلى عن‌الولـد العقـوق**

درسال سیصد و نود و سیّم هجرت درمولد خود شهر تنیس نامی قرب دمیاط از بلاد مصر درگذشت . **تنیس** بروزن صدیق دراصل نام پسر حام بن نوح و بانی‌آن شهر است. اما لفظ **وکیع** لقب مشهوری محمد بن‌خلف جدّعالی‌حسن میباشدکه‌کنیه‌اش **ابوبکر** وفقیهی بوده فصیح‌نحوی مورّخ‌شاعر و اهل‌قرآن ، از وقایع وسیر باخبر واز تألیفات او است :

۱- **کتاب‌الرمی والنضال** ۲- **المکاییل والموازین** وغیرها و در سال سیصد و ششم هجرت درگذشت. (کف وص۱۴۹ ج۱کا وسطر۹ص۲۱۷ت وغیره)

ابن‌وکیل **احمدبن‌موسی**- بعنوان **شهاب‌الدین** درباب‌القاب مذکورشده‌است .

ابن‌ولاد **احمد بن محمد بن ولاد** - یااحمد بن ولاّد(بروزن‌عطّار)تمیمی مصری فقیـه نحوی حنفی ، مکنّی بـه **ابوالعباس** ، معروف بـه **ابن‌ولاد** از تلامذهٔ زجاج نحوی بوده واز تألیفات او است :

۱- **الانتصار لسیبویه علی‌المبرد** ۲- **المقصور والممدود** کـه در مصر چاپ و کثیرالفائده میباشد ، ابن‌خالویه شرحش نموده و چند نسخهٔ خطّی‌آن درپاریس وبرلین موجود است و درسال سیصد و دویم یا سی و دویم هجرت درگذشت .

(کف وص ۲۷۷ ج ۱ س و ۲۰۱ ج ۴ جم و ۱۸۲ ج ۲ ع)

ابن‌ولاد **محمد بن ولاد** - تمیمی نحوی، مکنّی به **ابوالحسین** پدر احمد فوق‌که درعراق‌از ثعلب ومبرّد ودرمصرهم‌ازابوعلی‌دینوری داماد ثعلب درس خوانده و او هم **کتابی در مقصور و ممدود** تألیف کرده واز اشعار او است :

اذا ماطلبت اخا مخلصا **فهیهات منك‌اللذی‌تطلب**
فکن بانفرادك ذا غبطة **فما فی‌زمانك من‌یصحب**

صاحب ترجمه بسال دویست و نود و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰۵ ج ۱۹ جم)

ابن الولید در اصطلاح رجالی ، احمد بن محمد بن حسن بن احمد بن ولید و پدرش محمد وهم علی بن ولید خزاز بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

ابن ولید **مسلم بن ولید** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **صریع الغوانی** مذکور شده است .

ابن وهب دراصطلاح رجالی **معاویة بن وهب** است .

ابن وهب **عبدالله بن محمد بن وهب** - محدّث حافظ دینوری ، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن وهب** ، از محدّثین اوائل قرن چهارم هجرت میباشد و **یك تفسیر قرآن** تألیف او است که یك نسخه ازآن برقم ۲۲۱ و ۲۲۲ در خزانهٔ ایاصوفیا ویك نسخهٔ دیگرش نیزکه بخط بسیارقدیم میباشد درخزانهٔ آصفیه موجود ودر سیصد وهشتم هجرت درگذشت . (ص۱۵ تذکرة النوادر)

ابن وهب **عبدالله بن وهب** - مالکی مصری قرشی ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن وهب**، از فقها ومحدّثین مالکیّه وازاصحاب امام مالك میباشدکه بسیار زاهد و متّقی بوده و قضاوت مصر راکه از طرف خلیفهٔ وقت بدو تکلیف کردند قبول ننمود و از تألیفات او است :

۱- تفسیر قرآن مجید که به **تفسیر ابن وهب** معروف است **۲- الجامع ۳- الموطأ الصغیر ۴- الموطأ الکبیر**. صاحب ترجمه بسال یکصد و نود و هفتم هجرت در بیست و نه سالگی درمولد خود مصر درگذشت . (کف وص۶۷۷ج۱س)

ابن وهیب **عبدالرحمن بن وهیب** - در باب اوّل (القاب) بعنوان قوصی مذکور شده است .

ابن الهائم **احمد بن محمد** - بن عماد بن علی مصری مقدسی ، معروف به **ابن الهائم**، مکنّی به **ابوالعباس** ، ملقّب به **شهاب الدین** ، ازعلمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه درفقه وعلوم ادبیّه دستی توانا داشت، درحساب

و فرائض وحید عصر خود و مرجع استفادهٔ مردم بوده واز تألیفات او است :

۱- **الجمل الوجیزة** ۲- **فتح المبدع فی شرح المقنع** در جبر و مقابله ۳- **اللمع فی الحساب** که درقاهره چاپ و درمصر نیز بنام **متن اللامع** بطبع رسیده است وغیرها . وی درهشتصد و پانزدهم هجرت درگذشت . (ص ۲۶۹ مط)

ابن هارون

احمد بن محمد - بن عبدالله بن هارون ، نحوی لغوی عسکری، معروف به **ابن هارون** ، مکنّی به **ابوالحسین** که بیلدهٔ عسکر مکرم از نواحی خوزستان منسوب میباشد درخط وکتابت نیزمهارت داشته واز تألیفات او است :

۱- **شرح التلقین** که کتاب تلقین نام ابن جنّی راکه در نحو میباشد درسال سیصد و شصت و هشتم یا نهم هجرت درحال حیات خود مؤلف شرح کرده است وغیره و سال وفاتش بدست نیامد . (کف وسطر ۱۹ ص ۶۴ت)

ابن هارون

سهل بن هارون - بصری فارسی الاصل، حکیم شاعرفصیح، خادم مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ه ق = **قصح- ریح**) وکتابدار اوکه بسیار بخیل و خسیس بود ، رساله‌ها دراین موضوع نوشته و یکی را هم به حسن بن سهل فرستاد ، محسنّات بخل را درآن مندرج ساخته و اورا ترغیب به خساست نموده و ضمناً خواستار صله‌گردید . حسن نیز چیزی نداده و درپشت نامه‌اش بنگاشت‌که از نصایح تو مستحضرشدم وقبول و تصدیق‌کردم . باری جاحظ براعت وفصاحت اورا بسیار ستوده و باقران خود ترجیحش داده است و از تألیفات او نقل مینماید :

۱- **تدبیر الملك والسیاسة** ۲- **ثعلة و عفرا** که باصول‌کلیله و دمنه‌است ۳- **النمر والثعلب** ۴- **الوامع والعذرا** وغیره و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۷۴ف)

ابن هارون

عبدالله بن محمد بن هارون - توزی ، از اکابر اهل لغت میباشدکه باصمعی تتلمذ کرده وکتاب سیبویه را نیز از حبر می‌خوانده است و بعضی از اهل فن ، به ریاشی و مازنی و نظائر ایشان ترجیح می‌دهند و **کتاب الاضداد** و**کتاب الامثال** و**کتاب الخیل** تألیف‌اواست ودرسال دویست وسیّم هجرت درگذشت .

توزی بفتح اول و فتح و تشدید ثانی منسوب به شهر توز نامی‌است ازبلاد فارس نزدیکی کازرون که شدیدالحرارة بوده و توج نیز گویند (بهمان حرکه).

(مراصد وص ۴۴۶ ت)

ابن‌هارون **علی بن هارون** - مکنّی به **ابوالحسن**، ازمشاهیر شعرا میباشدکه اشعارش لطیف بوده و نوادری مابین او و خلفا و وزرا و ادبای وقت واقع گردیده و از او است:

بینی وبینك فی‌الهوی اسباب **والی المحبة ترجع الانساب**

بینی و بین‌الدهر فیك عتاب **سیطول ان لم یمحه الاعتاب**

صاحب ترجمه بسال سیصد و پنجاه و دویم هجرت درگذشت.

(ص ۶۷۷ ج ۱ س)

ابن‌هاشم دراصطلاح رجالی، ظاهراً ابراهیم بن هاشم پدر علی بن‌ابراهیم صاحب تفسیر معروف است.

ابن‌هانی **حسن بن هانی** - بعنوان **ابونواس حسن** نگارش دادیم.

ابن‌هانی **محمدبن‌علی**- ذیلاً بعنوان ابن‌هانی محمدبن‌هانی **لخمی**مذکوراست.

ابن‌هانی **محمد بن هانی** - ادیب‌فاضل‌نحوی‌شاعر، ازدی‌ّ القبیلة، **ابوالقاسم** الکنیة، اندلسی اشبیلی‌ّ الولادة والنشأة، **ابن‌هانی** الشّهرة، اشعر شعرای اندلس میباشدکه در ادبیّات و فنون شعری بشعرای اندلس تقدّم داشته است. غالباً فخامت الفاظ را بررقّت معانی ترجیح میداد، دراشعار خودکه درنهایت سلاست و بلاغت بوده‌اند تشبیهات و استعارات بسیاری بکار می‌برد و اشعار مدحیه‌اش خالی از افراط ومبالغه‌نبود. بالجمله درمیان متقدّمین ومتأخّرین شعرای مغرب‌زمین، فصیح‌تر از او سراغی نداده‌اند ونسبت بایشان مانند معاصرش متنبّی معروف‌بوده نسبت بشعرای مشرق زمین، اینك او هم درکلمات اجلّه به **متنبی غرب** یا **مغرب** معروف بوده و درحق او گفته‌اند:

ان تكن فارسا فكن كعلى **او تكن شاعرا فكن كابن هانى**

گويندكه ابن‌هانى بتحصيل حكمت و فلسفه پرداخته وبمذاق فلاسفه گراييد ، در تاييد مسلك ابوالعلاء معرّى افراط داشت بحدى كه قابل تأويل نبوده و بهمين جهت متّهم و بلكه مورد تكفير شد وبتصويب صاحب اشبيليه بعزم سياحت درسنّ بيست وهفت سالگى از وطن خود خارج و بافريقا رفته و مدتى درآنجا اقامت گزيد، از طرف معزّ لدين‌الله فاطمى بمصر دعوت شد و او هم اجابت كرد ، بسال سيصد وشصت و دويم يا سيّم هجرت دراثناى راه درشهر برقه در سى و شش يا هفت سالگى مقتول شد و قاتل و مسبّب قتل مكشوف نگرديد . بعضى گفته‌اند او شيعهٔ خالص بلكه درعداد شعراى اهل‌بيت معدود وگاهى به غلوّ منسوب و قتل او نيز بهمين جهت تشيّع او بوده است .

سيدحسن صدر نيز دركتاب تأسيس‌الشيعة‌الكرام لفنون‌الاسلام گويدكه ابن‌هانى از نوادر دهر وآيات الهيّه و ازغلو و نقائص ديگر مبرّى وقتل او هم فقط براى تشيّع بوده است . بارى **ديوان‌ابن‌هانى** بزرگ ، دربيروت و قاهره چاپ ، بترتيب حروف هجا مرتب، چندين نسخهٔ خطّى آن‌نيز دراكثر كتابخانه‌هاى‌اروپا موجود واز اشعار اواست :

فتكات طرفك ام سيوف ابيـك **وكئوس خمرك ام مراشف فيك**
عيناك ام مغنـاك موعدنـا على **وادى الكرى القاك ام واديك**

ولم اجـد الانسان الا ابن‌سعيـه **فمن‌كان اسعى كان بالمجد اجدرا**
و بالهمة العليا يرقى الى العلى **فمن كان اعلى همـة كان اظهـرا**

(كف و ملل وص ۲۵۳ ج ۲ ع و ۹۲ ج ۱۹ جم و ۶۱۸ ج ۱ س وغيره)

ابن‌هانى

محمد بن هانى - يا محمد بن‌على بن‌هانى لخمى اشبيلى سبتى، مكنّى بـه **ابوعبدالله** ، معروف بـه **ابن‌هانى** از مشاهير ادبا و شعراى عرب ميباشدكـه در علوم عربيّه دانا ، بسيار قانع و بحفظ آبرو و آداب مروّت مقيد ، در اصل از اشبيليهٔ اندلس‌بوده و درشهر سبتهٔ اندلس نشو و نماكرده‌است . خط و نثرش بسيار خوب و شعرش متوسط بوده وازتأليفات او است :

۱- شرح تسهيل ابن‌مالك ۲- الغرة الطالعة فى‌شعراء المأة السابعة ۳- لحن‌العامة

واز اشعار او است :

لاتلمنی عاذلی حین تری	**وجه من‌اهوی فلومی مستحیل**
لو رای وجه حبیبی عاذلی	**لتفارقنا علی وجه جمیل**

در ذیقعدهٔ هفتصد و سی و سیّم هجرت بسبب تصادف سنگ منجنیق درگذشت .

(کف وص۶۷۸ ج ۱ س و۹۱ ج ۴ کمن)

ابن‌الهبارية **محمد بن محمد** - بن صالح بن حمزة بن عیسی بغدادی هاشمی عباسی ، که به **نظام‌الدین** ملقّب به **ابویعلی** مکنّی ، بجهت انتساب بجدّ مادریش هبار به **ابن‌الهبارية** معروف ، نسبش با یازده واسطه بعبدالله بن عباس بن عبدالمطلب موصول و بهمین جهت به **شریف ابویعلی** موصوف است از مشاهیر شعرا میباشدکه اشعارش درغایت فصاحت و بلاغت و مقبول عامّه بوده واز او است :

یقول ابوسعید اذ رآنی	**عفیفا منذ عام ما شربت**
علی ید ای شیخ‌تبت قل‌لی	**فقلت علی یدالافلاس تبت**

لکن بسیار بدگو و عیب‌جو وکسی از شرّ زبانش ایمنی نداشت ، پیوسته ملازم خدمت نظام‌الملک حسن بن علی بن اسحق وزیر سلطان الب‌ارسلان سلجوقی و مشمول الطاف و مراحم فوق‌العادهٔ وی بود تا آنکه مابین نظام‌الملک و تاج‌الملک ابوالغنائم باقتضای رقابت، منافرتی حاصل‌شد وتاج‌الملک از ابن‌الهبارية خواستار هجو نظام‌الملک‌گردیده وبا وعدهٔ صله و انعام‌تمام مستظهرش‌گردانید لکن‌ابن‌الهبارية محض‌پاس مراحم بیکران نظام‌الملک امتناع جست و عاقبت در نتیجهٔ اصرار بسیار این اشعار را گفت :

لاغرو ان ملک ابن اسـحاق و ساعده القدر
وصفت له الدنیا وخصـص ابوالغنائم الکدر
فالدهر کالدولاب لیـس یدور الا بالبقر

این اشعار مسموع نظام‌الملک‌که ازاهل طوس بوده گردید وگفت این شعر اشاره بمثلی است سائر و دائرکه‌گویند : **اهل‌طوس بقر** وبا وجود این، آن وزیر شهامت تخمیر در نتیجه حسن خلق و بردباری‌که داشته بمراتب افضال و انعام خویش بیفزود . اشعار بسیاری نیز در مرثیهٔ حضرت حسین بن علی ع بابن‌الهباریه منسوب میباشد ودر تذکرهٔ

سبط ابن‌الجوزی گوید ابن‌الهباریه بارض کربلا عبور کرده و نشسته وگریه نموده و بالبدیهه گفته است :

احسین والمبعوث جدك بالهدی	**قسما یکون الحق عنه مسائلی**
لوکنت شاهد کربلا لبذلت فی	**تنفیس کربك جهد بذل الباذل**
هینی حرمت النصر من اعدائکم	**فاقل من حزن و دمع سائل**

همان شب حضرت رسالت ص را در خواب دیدکه باو فرمود خدا جزای خیرت بدهد مژده‌ات بادکه خدا ترا در دفتر شهدای کربلا ثبت نمود .

از تألیفات وآثار قلمی ابن‌الهباریه است :

۱- دیوان شعر که چهار مجلد است **۲- الصادح والباغم** که منظومه‌ایست دوهزار بیتی باسلوب کلیله و دمنه ، بقصائد و ارجوزه‌های بسیاری مشتمل ودرظرف ده سال در نهایت‌جودت برای امیرسیف‌الدولة صدقة بن دبیس صاحب‌حله سابق‌الذکر نظمش‌کرده وازغرائب مؤلفات‌او میباشد ودرمصر وپاریس وبیروت چاپ شده ومطلع آن این است :

الحمد لله اللذی حبانی	**بالاصغرین القلب والجنان**

همین‌کتاب را بدین ابیات ذیل خاتمه داده و بتوسط پسرش بامیر مذکور فرستاد ومورد پسند شد و بصله و انعام تمام مفتخر گردید :

هذا کتاب حسن	**تحار فیه الفطن**	**انفقت فیه مدة**	**عشر سنین عدة**
منذ سمعت باسمکا	**و ضعته برسمکا**	**بیوتها الفان**	**جمیعها معان**
لوظل کل شاعر	**و ناظم و ناثر**	**کعمر نوح‌التالد**	**فی‌نظم‌بیت واحد**
من مثله لما قدر	**ماکل من قال شعر**	**انفذته مع ولدی**	**بل‌مهجتی وکبدی**
و انت عند ظنی	**اهل لکل من**	**وقد طوی الیکا**	**توکلا علیکا**
مشقة شدیدة	**و شقة بعیدة**	**ولو ترکت جئت**	**سعیا ولا ونیت**
ان‌الفخار والعلا	**ارثك من دون‌الملا**	**فاجز لن صلته**	**و احسنن جائزته**

۳- نتائج‌الفطنة فی‌نظم کلیله و دمنه . وفات‌ابن‌الهباریة بسال‌پانصد وچهارم یا نهم‌هجرت درکرمان واقع گردید .

(کف وص ۶۷۸ ج ۱ س و ۱۱۸ ج ۲ کا و ۴۳۳ ج ۱ نی وغیره)

ابن‌هبةالله **عبدالحمید** - بعنوان **ابن ابی الحدید** مذکور شده است .

ابن‌هبةالله **عبدالمؤمن** - بعنوان **شرف‌الدین شقروه** در القاب ذکرشده‌است .

ابن‌هبیرة **یحیی بن‌هبیره** - یا یحیی بن‌محمد بن هبیره ، حنبلیّ المذهب، **عون‌الدین** اللّقب، **ابوالمظفر** الکنیة ، **ابن‌هبیرة** الشّهرة، ادیب شاعر منشی از علمای حنبلیّه واز اساتید و مشایخ ابوالفرج ابن‌الجوزی میباشدکه در اکثر علوم متداوله دستی توانا داشت ، مدتی هم وزیر مقتفی سی ویکمین خلیفهٔ‌عباسی (۵۳۰-۵۵۵ه‍ ق = **ثل-ثنه**) و مستنجد سی و دویمین ایشان بود ودرسال پانصد وپنجاه و پنجم هجرت (که سال اول جلوس مستنجد بوده) ویا شصتم هجرت درگذشته و از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- ارجوزة فی‌الخط ۲- ارجوزة فی‌المقصور والممدود ۳- الاشراف‌علی‌مذاهب الاشراف در مذاهب اربعه ویك نسخه ازآن در خزانهٔ بانکی‌فور و دونسخه نیز در خزانهٔ مصریه موجود است **۴- الافصاح عن شرح معانی‌الصحاح** یعنی احادیث صحیحه وآن شرح احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم است **۵- ملخص اصلاح‌المنطق ابن‌السکیت** وغیرها .

(**کف وص ۳۱۳ ج ۲ کا و۶۱۸ ج ۱ س وغیره**)

ابن‌هرمه **ابراهیم بن‌علی** - بن‌سلمة بن‌عامر بن‌هرمه، قرشی‌فهریّ النسب، شیعیّ المذهب‌مدنیّ البلدة، **ابواسحق** الکنیة، **ابن‌هرمة** الشّهرة، از اکابر شعرای اواسط قرن دویم هجرت میباشدکه زمان‌بنی‌امیّه و بنی‌عباس‌را دیده، اشعارش بسیار فصیح و دربلاد دیگر منتشر و بعضی از اهل فنّ اورا به‌بشار و ابونواس و نظائر ایشان ترجیح داده‌اند واز او است :

و مهما الام علی حبهم	**فانی احب بنی فاطمه**
بنی بنت من‌جاء بالمحکما	**ت والدین والسنن القائمة**
و لست ابالی بحبی لهم	**سواهم من‌النعم السائمة**

علاوه برقریحهٔ شعری بسیار سخی وکریم‌الطبّع بود، سگهای او ازکثرت واردین‌مأنوس شده و اصلاً صدا نمی‌زدند اینك در وصف آنها گوید :

ویدل ضیفی فی‌الظلام علی‌القری	**اشراق ناری او نبیح کلابی**
حتی اذا واجهنه و عرفنه	**فدینه ببصایص الاذناب**

سال وفاتش بدست نیامد .

(عن وص۴۳۵ج۱نی و۱۲۷ج۶تاریخ‌بغداد)

ابن‌هزارمرد **عبدالله بن‌محمد** - بن‌عبدالله بن‌عمر بن‌احمد بن مجمع بن‌مجیب صریفینی، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌هزارمرد**، ازمحدّثین قرن‌پنجم عامّه میباشدکه از ابوحفص کتانی و دیگر مشایخ وقت‌استماع‌حدیث و روایت کرده و خطیب صریفین بود ، بارها ببعداد آمده و بروایت احادیث شریفه پرداخت ، خطیب بغدادی (متوفّی بسال ۴۶۳ه ق = **تسج**) نیز از وی روایت نموده و به صدوق بودنش ستوده است .

او ازمشایخ روایت غانم بن حسین (متوفّی بسال۵۲۵ه ق = **ثکه**) وعبدالکریم بن عبدالرزاق (متوفی بسال۵۲۲ه ق = **ثکب**) و طاهر بن محمد بن طاهر (متوفی‌بسال ۵۲۸ه ق = **ثکح**) نیز بوده و پدرش محمد بن عبدالله بهزارمرد شهرت داشته است .
سال وفاتش بدست نیامد . **صریفین** بفتح اوّل وکسر ثانی و رابع دیهی است درکوفه و یکی دیگر درنهروان و یکی هم در حلّه .

(مراصد وص ۲۳۰ و۲۵۷ و ۲۹۰ طبقات‌الشافعیة وص ۱۴۶ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابن‌هشام[1]

ابن‌هشام **احمد** - بن‌احمد بن‌هشام‌سلمی‌نحوی، خطیب شهر بسطه معروف به جدّه ، مکنّی به **ابوجعفر**، از معاصرین عبدالله بن یوسف مذکور ذیل بوده و درهفتصد و پنجاهم هجرت در سی سالگی درگذشت .

(ص ۱۰۱ ج ۱کمن و سطر ۲۳ ص ۴۵۶ ت)

۱- **ابن‌هشام** - بروزن‌کتاب ، عنوان مشهوری جمعی از ادبا و ارباب‌کمال میباشد و در اینجا بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت منابع موجوده تذکر میدهیم و درصورت اطلاق ونبودن قرینه منصرف به عبدالله بن یوسف صاحب مغنی‌اللبیب معروف بوده و درغیر او محتاج بتصریح و توضیح و قرائن خارجیه‌است .

ابن‌هشام **احمد بن عبدالرحمن** - بن عبدالله بن یوسف نحوی ، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، نوهٔ ابن‌هشام عبدالله صاحب مغنی آتی‌الذکر میباشد که از یحیی سیرافی و عمّه‌زادهٔ خود ابن‌هشام محمد بن عبدالماجد عجیمی مذکورذیل تحصیل مراتب علمیّه نمود، در نحو واکثرفنون عربیّه بمقامی عالی رسیده و بر **کتاب توضیح** نام جدّ مذکورخود **حاشیه نوشته‌است.** وی درسال هفتصد وهشتاد وپنجم هجرت درگذشت.

(سطر ۱۵ ص ۸۳ و سطر ۱۹ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام **احمد بن عبدالعزیز**- بن هشام بن خلف بن غزوان، ادیب نحوی لغوی عروضی قاری کاتب منشی بلیغ شاعر، مکنّی به **ابوالعباس،** معروف به **ابن‌هشام** و **ابن‌خلف،** از اکابر قرّاء و اساتید نحو میباشدکه در عروض و حلّ معمّا دستی توانا داشت . **سه‌ارجوزه درخط وقرائت ونحو وشرح‌شواهدایضاح‌ابوعلی‌فارسی** در نحو از تألیفات وآثار قلمی او بوده واز اشعار او است :

الحمدلله علـی ما اری	**کأننی فی‌زمنی حـالم**
یسود اقوام علی جهلهم	**ولا یسود الماجد العالم**

وفاتش بعد از سال پانصد و پنجاه و سیّم هجرت و سالش نامعلوم است .

(ص ۸۲ت)

ابن‌هشام **حیان بن‌عبدالله** - بن محمد بن‌هشام انصاری اوسی بلنسی، ادیب نحوی لغوی قاری، مکنّی به **ابوالبقاء** ، ازفضلای قرن هفتم میباشد که‌ازابوالحسن بن سعدخیروری اخذمراتب ادبیّه نموده‌ودرششصدو نهم هجرت‌درگذشته‌است.

(سطر ۲۴ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام **عبدالله بن یوسف** - بن عبدالله بن‌یوسف بن احمد بن‌عبدالله بن هشام نحوی فاضل مشهور ، **جمال‌الدین** اللّقب ، شافعی حنبلیّ المذهب، مصریّ البلدة، انصاری خزرجیّ القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌هشام** الشهرة، درکلمات اجلّه موصوف به **علامه** از اکابر و اعیان دانشمندان نحو و ادبیّات قرن هشتم هجرت میباشدکه در بدایت حال مذهب شافعی داشت ، فقه شافعی را هم از اکابر وقت

خوانده و اخیراً پنج سال پیش از وفات خود مذهب حنبلی را اختیار نموده وکتاب مختصرالحزقی راکه درفقه حنبلی میباشد درکمتر از چهار ماه خوانده است .

در ادبیّات و علوم عربیّه وحید عصر و علاّمهٔ وقت خود واز تلامذهٔ تاج‌الدین تبریزی وبعضی از اکابر دیگر بوده وگوی‌سبقت ازاساتید وقت ربوده ، درکثرت‌احاطه و بسیاری از فوائد غریبه و قواعد عجیبه و تحقیقات عمیقه و مباحث دقیقه متفرّد و مرجع استفادهٔ جمعی وافر از طلاّب و فحول و اکابر بوده است . با اینکه این عنوان ابن‌هشام از عناوین مشترکه بوده وبجمعی از اکابر اطلاق میشود بازهم درصورت‌اطلاق و نبودن قرینه تنها بدو منصرف میباشد بلکه در اذهان بسیاری از اهل فضل ابن‌هشام دیگری غیراز او اصلاً خطور نکرده و این عنوان را منحصر بدو دانند . چنانچه‌کتاب مغنی نام نیز باآن اشتراك اسمی‌که بین تألیفات بسیاری از اکابر دارد درصورت اطلاق و نبودن قرینه تنها بکتاب **مغنی‌اللبیب** صاحب‌ترجمه منصرف بوده بلکه مانند مؤلفش، کتاب مغنی نام غیرازآن ، در اذهان بسیاری خطور نکرده است .

تألیفات طریفهٔاو بهترین معرّف مقامات‌علمیّه وتبحّر وکثرت‌احاطهٔاو میباشند:

۱- الاعراب عن قواعد الاعراب که مختصری است درقواعد نحویه و محل توجه اکابر و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۲- اوضح‌المسالك الی الفیة ابن‌مالك** که به **توضیح** معروف و در قاهره وکلکته چاپ و خالد ازهری نیز بنام تصریح شرحش‌کرده و همین شرح نیز بارها در ایران وغیره چاپ شده است **۳- التذکرة** که‌گویند پانزده مجلد است **۴ و ۵- الجامع الصغیر وجامع‌الکبیر** درنحو **۶- دفع‌الخصاصة عن‌الخلاصة** که خلاصه‌نام الفیهٔ ابن‌مالك‌است **۷- شذور الذهب** یا **شذرات‌الذهب فی‌معرفة کلام‌العرب** که‌کتابی است مفید درنحو و دراستانبول چاپ‌شده **۸- شرح تسهیل‌ابن‌مالك ۹- شرح‌شذور** مذکورکه درمصر وقاهره‌مستقلا وبضمیمهٔ موقدالاذهان ذیل چاپ شده است **۱۰- شرح الشواهد الصغری ۱۱- شرح الشواهدالکبری ۱۲- شرح قصیدهٔ بانت سعاد کعب بن زهیر ۱۳- شرح قصیدهٔ بردهٔ بوصیری ۱۴ و۱۵ و۱۶- شرح قطرالندی و القواعد الصغری و القواعد الکبری** مذکورات ذیل **۱۷- شرح ملحهٔ ابوحیان** درنحو **۱۸- عمدةالطالب‌فی‌تحقیق تصریف‌ابن‌الحاجب** که شرح‌شافیهٔ ابن‌حاجب‌است **۱۹- قطر الندی و بل‌الصدی** که مقدمه‌ایست درنحو وبا شرح خود مؤلف بضمیمهٔ‌کتاب اعراب مذکور فوق در قاهره و مصر وغیره چاپ شده است **۲۰- المسائل السفریة** درنحو **۲۱- مغنی‌اللبیب عن**

کتب‌الاعاریب در نحو که در ایران وغیره با حواشی اکابر بارها چاپ و درتمامی اقطار در نهایت اشتهار و مرجع استفادهٔ اهل ادب و دانش است وبدرالدین دمامینی در وصف آن گوید :

الا انمـا مغنی‌اللبیب مصنف — جلیل به‌النحوی یحوی امانیه

وما هو الاجنة قد تزخرفت — الم تنظر الابواب فیه ثمانیة

۲۲- موقدالاذهان و موقظ‌الوسنان در لغزهای نحویه بوده و درقاهره چاپ شده‌است وغیرآنها واز اشعار ابن‌هشام است :

ومن یصطبر للعلم یظفر بنیلـه — ومن یخطب الحسناء یصبرعلی‌البذل

ومن لم یذل‌النفس فی‌طلب‌العلی — یسیر ایعش دهرا طویلا اخاذل

ولادت ابن‌هشام در ذیقعدهٔ هفتصد و هشتم ، وفاتش هم شب جمعه پنجم ذیقعده هفتصد و شصت و یکم یا دویم یا سیّم هجرت درمصر واقع گردیده است .

(کف وص ۴۵۵ ت و ۳۰۸ ج ۲ کمن و ۹۵ هب و۶۷۹ ج ۱ س وغیره)

ابن‌هشام

عبدالملک - بن هشام بن ایّوب ، نحوی حمیری معافری ، بصریّ‌الاصل ، مصریّ‌الاقامة ، مکنّی بـه **ابومحمد**، از فضلای اوائل قرن سیّم هجرت میباشدکه در نحو و علم انساب مقدّم و دارای دستی توانا بوده وازتألیفات او است :

۱- انساب حمیر و ملوکها ۲- السیرة النبویة چنانچه بعضی گفته‌اند وابن‌خلّکان نیز گوید این ابن‌هشام سیرهٔ حضرت رسالت ص را ازکتاب مغازی وسیر ابن‌اسحق جمع و مهذب وملخّص نموده و ابوالقاسم سهیلی نیز همان ملخّص را شرح کرده وهمین‌است که به **سیرهٔ ابن‌هشام** معروف است . **معافر** پدر یکی از شعب و بطون قبیلهٔ حمیریه بوده و جمعی وافر از اهالی مصر بدو منسوب میباشند . عبدالملک درسال دویست وسیزدهم یا هیجدهم هجری درمصر درگذشت .

(ص ۶۷۹ ج ۱ س و ۳۱۵ ج ۱ کا و سطر ۱۴ ص ۴۵۶ ت وغیره)

ابن‌هشام

عبیدالله - بن عمر بن هشام‌حضرمی اشبیلی، مکنّی‌به **ابومروان،** از فضلای قرن ششم هجرت واز تألیفات او است :

۱- الافصاح فی‌اختصارالمصباح در نحو که ملخص کتاب مصباح نام‌مطرزی‌است **۲- شرح**

الدريدية که شرح مقصورهٔ ابن درید است. صاحب ترجمه بسال پانصد و پنجاهم هجرت در گذشت.

(کف و سطر ۲۵ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام

محمد بن احمد - بن عبدالله بن هشام فهری نحوی ، ملقّب به **ابن‌الشوال** ، از فضلای قرن هفتم واز تلامذهٔ جزولی نحوی بوده ودر ششصد و نوزدهم هجرت در گذشت . (سطر۱۹ ص ۷۲۷ت)

ابن‌هشام

محمد بن احمد - بن هشام ابن ابراهیم لخمی سبتی اندلسی، ادیب نحوی لغوی فقیه ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ادبای قرن ششم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **تعلیم البیان** وظاهراً همان **مدخل** مذکور ذیل است ۲- **الجمل فی شرح ابیات الجمل** ۳- **شرح فصیح ثعلب** ۴- **شرح مقصورهٔ ابن‌درید** که ذیلا مذکور است ۵- **الفصول الخمسون** در نحو ۶- **الفوائد المحصورة فی شرح المقصورة** که شرح مقصورهٔ ابن‌درید است ۷- **لحن العامة** ۸- **المدخل الی تقویم اللسان و تعلیم البیان** وغیر اینها و در سال پانصد و هفتادم هجرت در گذشت.

(کف وص ۷۲۷ ت و ۱۳۷ تذکرة النوادر)

ابن‌هشام

محمد بن عبدالله بن یوسف - نحوی ابن نحوی، ملقّب به **محب‌الدین**، از افاضل ادبای اواخر قرن هشتم هجری واز تلامذهٔ ابن‌جماعة و ابن‌عقیل و پدر خود عبدالله بن یوسف صاحب مغنی مذکور فوق واز اساتید و مشایخ ابن‌حجر مکی بوده و بعضی اورا درعلم نحو بپدر مذکورش ترجیح داده‌اند و در سال هفتصد ونود و نهم هجرت در گذشت . (سطر۱۸ ص ۴۵۶ت)

ابن‌هشام

محمد بن عبدالماجد - فقیه اصولی نحوی عجیمی ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، نوهٔ دختری عبدالله بن یوسف صاحب مغنی مذکور فوق، خواهرزادهٔ محمد بن عبدالله مزبور فوق ، از تلامذهٔ خال مذکور خود واز اساتید شمنی سابق‌الذکر محشّی مغنی بوده‌است . سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد .

(سطر ۲۰ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام

محمد بن محمد - بن خضر بن‌اسدی سمری زبیری مقدسی‌شامی، ملقّب به **شمس‌الدین** ، از اکابرعلمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجری

واز تلامذهٔ قطب رازی یا قطب شیرازی بوده و از تألیفات او است :

۱- **آداب‌الفتوی** ۲- **اخلاق‌الاخیار فی‌مهمات الاذکار** ۳- **بلغة ذی‌الخصاصة فی‌حل الخلاصة** که‌شرح خلاصهٔ‌معروف به‌الفیهٔ‌ابن‌مالک‌است ۴- **توضیح مختصر ابن‌الحاجب** ۵- **تهذیب الاخلاق بذکر مسائل‌الخلاف والوفاق** ۶ تا ۹- **رساله** در **خلاف** و **معانی** و **منطق** و **نحو** ۱۰- **الظهیر علی فقه‌الشرح‌الکبیر** که درفقه وچهارمجلد وشرح وجیز غزالی‌است ۱۱- **غرائب المسیر و رغائب‌الفکر** درعلوم حدیثیه ۱۲- **الغیاث فی‌تفصیل المیراث** ۱۳- **المناهل الصافیة فی‌حل الکافیة** که شرح کافیهٔ ابن‌حاجب است و درسال هشتصد و هشتم هجرت درگذشت .

مخفی نماندکه ابن‌هشام گفتن صاحب ترجمه و منتسب به هشام نامی بودن او درجایی بنظر این نگارنده نرسید ، فقط در روضات‌الجنّات ضمن شرح‌حال محمد بن‌احمد بن هشام گفته است‌که گاهی اورا نیز برسبیل ندرت ابن‌هشام گویند .

(کف وسطر ۲۲ ص۷۲۷ت)

ابن‌هشام

محمد - بن هشام بن عوف تمیمی شیبانی سعدی نحوی لغوی ، مکنّی به **ابومحلم**، از افاضل و ادبای اواسط قرن سیّم هجرت واز ائمهٔ نحو و شعر و لغت و فنون عربیّه میباشدکه در وقایع و سیر نیز باخبر وبرای تحقیق علوم عربیّه سالها بادیه‌نشین بود . بمرام تکمیل مراتب بارها بمکّه وکوفه و بصره مسافرتها کرد ، درمکّه ملازم مجلس سفیان بن عیینه شده و ابداً از وی مفارقت نکرد و مطالب بسیاری از وی استماع نمود . ثعلب و مبرّد و بعضی دیگر نیز از او روایت میکنند وگویند روزی سفیان بدوگفت گمان ندارم‌که از این استماع وملازمت استفاده کرده و حظّی داشته باشی زیراکه چیزی از مسموعات خود را کتابت نمیکنی در جوات‌گفت هرچه شنیده‌ام حفظ کرده‌ام سفیان درس همان روز را پرسید او نیز عین عبارت‌آن درس را بدون‌تغییر حرفی نقل‌نمود پس یکی دیگر ازدرسهای روزهای سابق را پرسید باز بهمان‌قرار جواب شنید تاآنکه سفیان‌گفت حقاکه تو **صاحب سبعین** هستی‌که در هرهفتاد سال شخصی بوجودآیدکه حافظ همه چیز باشد . درباب قوهٔ‌حافظهٔ او بعضی از نوادر دیگر نیز منقول است .

خلیفهٔ وقت واثق بالله مقرر داشت که از حاضرین مجلس او باشد لکن او قبول نکرد و **کتاب الانواء** و **کتاب خلق الانسان** از تألیفات او میباشد . بسال دویست وچهل وپنجم هجرت در گذشت. (ص ۶۹۸ ت)

ابن هشام **محمد بن یحیی** - بن هشام خضراوی انصاری خزرجی اندلسی ، ادیب نحوی ، ملقّب به **علامه**، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ادبای قرن هفتم هجرت و استاد شلوبین و شاگرد ابن خروف بوده و به **ابن هشام** و **ابن البردعی** معروف و از تألیفات او است :

۱- **الافصاح بفوائدالایضاح** که شرح ایضاح ابوعلی فارسی درنحو است ۲- **الاقتراح فی تلخیص الایضاح** ۳- **فصل المقال فی ابنیة الافعال** وغیرها . صاحب ترجمه بسال ششصد و چهل و ششم هجرت درگذشت و هریك از شلوبین و ابن خروف دونفر بوده و معلوم نیست که کدام یك از ایشان استاد و شاگرد صاحب ترجمه بوده‌اند .

(کف و سطر ۲۰ ص ۷۲۷ ت)

ابن هشام **یوسف بن هشام** - حنبلی نحوی ، ملقّب به **جمال الدین** ، مؤلف **کتاب مغنی** وغیره، عجب تر آنکه این ابن هشام نیز مانند ابن هشام عبدالله بن یوسف مذکور فوق لقب **جمال الدین** داشته وهردو کتاب مغنی نامی تألیف کرده و هردو مغنی درعلم نحو میباشد این است که هریك از مؤلِف و مؤلَّف مورد اشتباه اسمی قرار گرفته است . (ص۹۵هب وسطر ۱۶ ص۴۵۶ت)

ابن هلال[1]

ابن هلال **ابراهیم بن هلال** - درباب اوّل بعنوان **صابی** مذکور شده‌است .

ابن هلال **علی بن هلال بغدادی**- } **اولی** را بعنوان **ابن البواب** و **دویمی** را هم

ابن هلال **علی بن هلال جزائری**- } بعنوان **جزائری شیخ علی** نگارش داده‌ایم .

ابن هلال **علی بن هلال** - عاملی کرکی ، عالم فاضل فقیه محقّق جلیل القدر، ازعلمای امامیّه اواخرقرن دهم هجرت میباشدکه با شهید ثانی

۱- **ابن هلال** - در اصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی **محمد بن عبدالله بن هلال** است .

و نظائر وی معاصر بود ، درکتابی که در **طهارت** تألیف کرده و دارای فوائدحسنه میباشد از شهید هم نقل میکند . بسال نهصد و هشتاد و چهارم هجرت در اصفهان درگذشت .

(سطر ۱۶ ص ۴۰۲ ت)

ابن‌هلال **علی بن‌هلال** - بن فضل بن عیسی بن محمد بن فضل ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن‌نهم هجرت بوده ویا خود اوائل قرن دهم را نیزدیده‌است. درکلمات بعضی‌ازاجلّه‌به **اوحد وافرد واعلم واکمل ومتکلم وشیخ‌شیوخ‌الاسلام** موصوف میباشد و مؤلف **کتاب‌الانوار الجالیة لظلام‌الغلس من تلبیس مؤلف‌المقتبس** است .

توضیحاً مینگاردکه سید ابن‌زهره ازعلمای امامیّه‌کتابی درامامت تألیف‌کرده و قبس‌الانوار فی‌نصرة العترة الاطهار نامش کرده و بعضی از علمای عامّهٔ زمان علاّمهٔ حلّی در ردّآن نوشته و المقتبس فی‌ردالقبس نامیده و ابن‌هلال نیز همین‌کتاب انوار را در انتصار ابن‌زهره و ردّ کتاب مقتبس تألیف کرده و بمدافعهٔ اعتراضات آن عالم سنّی پرداخته است و درسال هشتصد و هفتاد و چهارم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد . (ذریعه وسطر ۱۹ ص ۴۰۲ت)

ابن‌هلال **محمدبن‌سعید**- درباب‌القاب‌بعنوان **بوصیری ابوعبدالله**مذکوراست.

ابن‌همام در اصطلاح رجالی **اسمعیل بن همام** و **محمد بن همام** است .

ابن‌الهمام **محمدبن‌همام‌الدین** - درباب‌القاب‌بعنوان **کمال‌الدین** مذکوراست.

ابن‌هندو **علی** - بن حسین بن‌هندوی رازی، مکنّی به **ابوالفرج**، معروف به **ابن‌هندو**، از متمیّزین‌اطبّا وحکمای اوائل‌قرن‌پنجم‌هجرت میباشدکه درتمام اقسام طبّ و طبیعیّات و فنون فلسفه متبحّر، در فنون انشا وکتابت و شعر و ادبیّات و حسن‌خط نیز بتمهّر، کاتب ادیب و شاعر و حکیم طبیب بود . طب را از ابوالخیر ابن‌الخمار اخذکرده ومدتی هم منشی‌عضدالدولهٔ دیلمی بوده‌است. ازشرب خمرکراهت بی‌نهایت داشته روزی با ابوالفضل بندینچی نزد ابوالفتح منشی قابوس بن وشمگیر بوده‌اند تا بعداز مشاعره وصرف طعام خواستندکه بمجلس شراب منتقل شوند

ابن‌هندو از روی نفرت وکراهت رقعه‌ای بابوالفتح دادکه ازمندرجات آن بوده است :

هی (خمر) جهدالعقول سمی راحا — مثل ما قیل للدیغ سلیم
ان تکن جنة النعیم ففیها — من اذی السکر والخمار جحیم

پس ابوالفتح خندیده واز شرب خمر معذورش داشت و نیز از لطائف اشعار او است :

ما للمعیل و للمعالی انما — یسمو الیهن الوحید الفارد
فالشمس تنجاب السماء فریدة — و ابو بنات النعش فیها راکد

یقولون لی مابال عینك مذرات — محاسن هذا الظبی ادمعها هطل
فقلت زنت عینی بطلعة وجهه — فکان لها من صوب ادمعها غسل

از تألیفات او است :

۱- **دیوانشعر مرتب** ۲- **الکلم الروحانیة من الحکم الیونانیة** که دردمشق چاپ شده است
۳- **مفتاح الطب** وغیرها و بسال چهارصد و دهم یا بیستم هجرت در جرجان درگذشت .

(ص ۶۷۹ ج ۱ س و سطر ۱۷ ص ۴۷۹ ت و ۱۳۶ ج ۱۳ جم وغیره)

ابن‌هیثم **بطلمیوس ثانی - ابوعلی** ، ملقّب به بطلمیوس ثانی ، از متألّهین حکمای ربّانی میباشدکه در ریاضی و فنون حکمت ماهر ، با شیخ الرئیس (متوفی بسال ۴۲۷ه ق = **تکز**) معاصر و مصنّفات بسیاری بدو منسوب و رساله‌ای در اخلاق نوشته‌که در موضوع خود بی‌سابقه است ،کتابی هم درچاره‌اندیشی امکان اجرای آب نیل تألیف کرده‌که دراوقات نقصان آب نیز اجرای آن بمزارع وباغات ممکن باشد . عاقبت‌الامر باسهال دموی مبتلا شد ، ازهمه‌گونه معالجات معموله نتیجهٔ معکوس دیده واز حیات خود مأیوس گردید وگفت درمقابل تقدیر ازلی هندسه و طب و معالجه هدر بوده و بجز تسلیم نفس بخالق یکتا چاره‌ای نیست پس خودش رو بقبله درازکشیده وگفت : **الیك المرجع والمصیر رب علیك توکلت و الیك انیب** . سال وفاتش معلوم‌نیست وظاهر روضات‌الجنّات آنکه نامش هم ابوعلی میباشد . امّا بطلمیوس ثانی گفتن بجهت‌اشعار بتبحّر علمی‌اواست درمقابل بطلمیوس(اول)مهندس‌ریاضی ومؤسّس‌هیئت قدیم‌که از تلامذهٔ جالینوس است و شرح حال اورا در تواریخ و سیر نگارش داده‌اند .

(ص ۱۳۴ت)

ابن‌هیثم **محمد بن حسن -** یا حسین بن حسن بن سهل بن هیثم ، بصری الولادة ، والنّشاة ، مصری الاقامة ، **ابوعلی** الکنیة ، **ابن هیثم** الشّهرة ، از اکابر حکما و اطبّای نامی اسلامی است که علاوه بر تبحّر علمی در طب و شعب حکمت وفلسفه خصوصاً در ریاضیات وهندسه وفنون‌طبابت، درادبیّات وحسن‌خط وکتابت نیز متمهّر بود ، بسیاری ازکتب ارسطو و جالینوس را شرح و تلخیص کرده و مدّتی هم از طرف صاحب مصر حاکم بامرالله ششمین خلیفهٔ فاطمی (۳۸۶-۴۱۱ ه ق) متصدی بعضی‌ازامورسیاسی بوده‌است . عاقبت محض عدم مساعدت درمظالم‌او تجنّن کرد تا بعد از وفات حاکم بامرالله درجامع ازهر مشغول تدریس شد وبتألیفات بسیاری درهیئت وهندسه وکائنات جوّ و منطق وحساب و مناظر ومرایا و طب وتشریح وغیره موفق‌آمد .

سالی سه نسخه ازکتاب اقلیدس و مجسطی و متوسطات ارسطو را با خط زیبای خود نوشته وبا اشکال هندسی مشکّل ساخته وبا اجرت ودستمزدآنها امرارمعاش‌سالیانه می‌نمود و باعمال طبابت نمی‌پرداخت . بسال چهارصد و سی‌ام هجرت در هفتاد و شش سالگی، در قاهره یا واسط درگذشت وگویندکه نخستین مخترع ذرّه‌بین معروف است .

(ص ۶۸۰ ج ۱ س و۹۰ ج ۱ مر و۷۶۸ ج ۱ مه وغیره)

ابن‌الیتیم **احمد بن محمد -** بن عبدالله بن‌احمد، ادیب‌نحوی قاری‌انصاری مروی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌الیتیم**، از ائمّهٔ‌اهل قرآن میباشدکه درنحو و فهمیدن مقاصد نحویّین نیز دستی توانا داشته ونحو و لغت و فنون ادبیّه را تدریس مینموده است و درسال پانصد و هشتاد ویکم هجرت درگذشت .

(سطر ۱۵ ص ۶۴ت)

ابن‌یحصب **یزید بن ربیعه -** بعنوان **ابن‌مفرغ** مذکور داشتیم .

ابن‌الیزیدی **ابراهیم -** } **اولی** بعنوان **یزیدی** مذکورشده وگاهی **ابن‌الیزیدی**

ابن‌الیزیدی **عبدالله -** } نیز گویندو **دویمی** نیز بعنوان **عدوی** نگارش‌یافته‌است.

ابن‌یسار **محمد -** بن‌اسحق بن‌یسار بعنوان **ابن‌اسحق** نگارش یافته‌است .

ابن‌الیعقوبی **احمد بن ابی‌یعقوب** - بعنوان **یعقوبی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌یعیش **ابراهیم** - بن احمد بن عبدالله بن یعیش، مکنّی به **ابواسحق**، معروف به **ابن‌یعیش**، از محدّثین عامّه میباشد که **کتاب مسندی** تألیف کرده و دراواخر بهمدان رفت و درسال دویست و پنجاه و هفتم درگذشت .

(ص ۳ ج ۶ تاریخ بغداد)

ابن‌یعیش **عمر** - بن یعیش سوسی نحوی ، از تلامذهٔ ابن‌معلی قاضی‌سوسیه و مرجع‌استفادهٔ نحوی اکثرفضلای اسکندریه بوده وهم درآنجا درگذشته است . درسال چهارصد و نود و هشتم هجرت‌کتاب سیبویه را درس میگفته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۵۰۰ت)

ابن‌یعیش **یعیش بن علی بن یعیش** - ادیب نحوی، اسدیّ القبیلة، موصلیّ الاصل ، حلبیّ الولادة والنشأة والمدفن ، **ابوالبقاء** الکنیـة ، **ابن‌یعیش** و **ابن‌الصانع** (الصائغ خل) الشّهرة ، از فضلای‌ادبا و اکابر نحویّین و ائمهٔ‌فنون عربیّه میباشد و بالخصوص درنحو و صرف بغایت ماهر و از اساتید قاضی ابن‌خلّکان و مرجع استفادهٔ اکثر فضلای حلب بوده واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ شرح ابن‌جنی برتصریف مازنی **۲- شرح التصریف الملوکی لابن‌جنی** **۳- شرح مفصل زمخشری** که درلیبسیك چاپ شده‌است . بسال ششصد وچهل وسیّم‌هجرت در هشتاد و هشت سالگی بنا برمشهور در حلب ویا بقول بعضی در موصل درگذشت .

(کف وص ۵۰۰ ت و۵۱۰ ج ۲ کا و۲۲۲ ج ۷ فع و۹۶ هب وغیره)

ابن‌یقطین دراصطلاح‌رجالی، **حسن بن‌علی بن یقطین** وپدرش **علی بن یقطین** است.

ابن‌یمین **امیرمحمود** - بن امیریمین‌الدین طغرائی فریومدی خراسانی ، معروف به **ابن‌یمین**، ادیبی است فاضل شاعر قـانع زاهد عرفان مذاق و درویش مشرب ، دارای صفات حمیده و اخلاق‌پسندیده . از اکابرعرفا و ارباب سیر و سلوك بتکمیل و تهذیب آداب و اخـلاق صوری و معنوی پرداختـه و با زراعت

امر ارمعاش می نمود و بحال انقطاع و انزوا می گذرانید وهرچه داشتی صرف فقرا می کرد.

با اینکه قریحهٔ شعریـّه‌اش متوسط بوده بازهم اشعار او بواسطهٔ اشتمال براخلاق و نصایح و شهامت و عزّت نفس و علوّهمت و مفاسد چاپلوسی و مذمّت رهین منّت بودن ناکسان و مطالب حکمت و عرفان محل توجه دانشمندان و نقل مجلس شاه و وزیر و برنا وپیر شده ودر موضوع خود بی‌نظیر و درحکم امثال دائره میباشند.

دیوان ابن یمین در فتنهٔ سربداران (که دولت کوچکی بوده است در اواسط قرن هشتم هجرت و دوازده تن از ایشان در بعضی نواحی خراسان مدت سی و پنج سال از هفتصد و سی و هفتم تا هفتاد و دویم حکومت رانده و سبزوار را هم مرکز حکومت اتّخاذ کرده بوده‌اند) از بین رفته و بقول مجمع الفصحاء دوهزار بیت ازآن باقی مانده و از او است:

در این بیدای بی‌پایان که شد عقل اندر او حیران
دلیلت عشق میباید نه علم بوعلی سینا
بکوش ایدل که سالك را نباید یکدم آسودن
زهی دولت اگر باشی ز جمع **جَاهِدُوا فِینا**
تو باری جهدِ خود میکن چه‌دانی حال چون باشد
کسی واقف نخواهد شد باسرار **وَلَوْشِئنا**

اگر دوگاو بدست آوری و مزرعه‌ای — یکی امیر و دگر را وزیر نام کنی
بدان قدر چو کفاف معاش تو نشود — روی و نان جوی از یهود وام کنی
هزار مرتبه بهتر که از پی خدمت — کمر ببندی و برچون خودی سلام کنی

دوقرص نان اگر ازگندم است یا ازجو — دو تای جامه گر ازکهنه است یا از نو
چهار گوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع — که کس نگویدازاینجای خیز وآنجا رو
هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین — ز فرّ مملکت کیقباد وکیخسرو

خواهی که خدا کار نکو با تو کند ارواح ملایک همگی با تو کند
یا هرچه رضای او درآن نیست مکن یا راضی شو هرآنچه او با تو کند

به پند ابن یمین گفت دوستی که توئی که شعر تست که برآسمان رسیده سرش
چرا مدیحه سرای رضا همی نشوی که در جهان نبود کس بپاکی گهرش
بگفتمش که نیارم ستود امامی را که جبرئیل امین بود خادم پدرش

وفات ابن یمین بسال هفتصد و شصت و نهم یا چهل و پنجم هجرت واقع شد و قبر او بنوشتهٔ مجالس المؤمنین در فریومد است ، لکن در اوّل قبرستان آب پخشان از توابع محلّهٔ بیدآباد اصفهان مقبرهٔ مخروبه ایست که بقبر ابن یمین شاعر معروف بوده و بهمین صاحب ترجمه منسوبش دارند **والعلم عندالله** و بهرحال ابن یمین در هنگام مرگ این رباعی را گفته است :

منگر که دل ابن یمین پرخون شد بنگر که از این سرای فانی چون شد
مصحف بکف وچشم بره روی بدوست با پیک اجل خنده زنان بیرون شد

مشاعرهٔ او با پدرش تحت عنوان طغری مذکور شد . **فریومد** بروزن (بد صورت) که گاهی فرومد و فریوند (بروزن کبوتر و رسیدند) نیز گویند یکی از قراء سبزوار و هم قصبه ایست در ترکستان .

(ص ۲ ج ۲ مع و ۲۵۳ لس و ۲۷۹ ض و اطلاعات متفرقه)

ابن یونس **علی بن ابی سعید عبدالرحمن-** یا احمد بن یونس مصری **صدفی حاکمی،** مکنّی به **ابوالحسن،** معروف به **ابن یونس،** از اکابر منجّمین و متخصّصین علم نجوم میباشد که تمامی عمر خودرا در رصد و اعمال نجومی بسر برده ودر علوم دیگر نیز بهره بسزا داشته است ، شعر خوب نیز میگفته و از تألیفات او است :

۱- الزیج الکبیر الحاکمی که بامر ابوالحاکم صاحب مصر تألیفش داده ودومجلد بوده ودرپاریس چاپ شده است **۲- الطول والعرض لبعض مدن بلادالجبال** که با ترجمهٔ لاتینی

در لیدن چاپ شده و درسیصد و نود و نهم هجرت درمصر درگذشت .

(کف وغیره)

ابن یونس

زید بن یونس - بعنوان **شحام** در باب اوّل (القاب) مذکور و از ثقات اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم (ع) است .

بتاییدات خداوند متعال بـاب سیم نیز بنام مبارك حضرت صـادق و حضرت کاظم علیهماالسلام خاتمه یافت ودرباب چهارم بشرح حال مصدرین بلفظ ام شروع خواهدشد .

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلاً وَآخِراً وَ ظاهِراً وَ باطِناً

باب چهارم

در شرح حال مصدرین بلفظ ام

ام‌ابان

زینب - تیمیه ، از شعرای زنان و درطبع شعر و فصاحت بیان معروف بود . وقتی ابن‌دمیسیه شاعر معروف وقت ، مزاحم بن عمرو پسر زینب را نزد زن خود دید ، سنگی برپهلویش زد و اورا بکشت پس زینب قصیده‌ای در مرثیهٔ پسر گفت که از ابیات همان قصیده است :

باهلی ومالی بل بجل عشیرتی — قتل بنی‌تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم — فتظهر فیه للشهود جراح

در بیت اوّلی اشاره شده باینکه پسرش از قبیلهٔ تیم بوده و بدون سلاح مقتول گردیده و در دویمی هم اشاره است باینکه قاتلش نیز از همان قبیله بوده است و هم‌قبیله را خواهرزاده گفتن ازعادات متداوله عرب میباشد .

(ص ۳۱ تخ و ۱۰۳۱ ج ۲ س و ۳۵ ج ۱ خیرات)

ام‌ابیها

بنت جعفر - یا عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از محدّثین بوده و از پدر خود روایت نموده و حسن بن حسن و حضرت علی بن الحسین ع نیز از وی روایت نموده‌اند و اسم و شرحی دیگر بدست نیامد .

(ص۴۲۸ خل وغیره)

ام‌ابیها

بنت حضرت موسی بن جعفر است و اسم و شرحی دیگر در دست نیست .

ام‌اسحق

جاریهٔ ابوجعفرمحمد بن‌موسی‌مبرقع ابن‌حضرت‌امام‌محمدتقی‌ع میباشدکه در بلدهٔ قم درقبّهٔ حضرت معصومه ع مدفون و محمد

بن موسی اوّلین کسی است از سادات رضویّه که بسال دویست وپنجاه و ششم هجرت از کوفه بقم آمده و درنود و ششم همانجا درگذشته است .

(ص ۶۲۵ ج ۱۵ عن)

ام‌اسلم از صحابیّات نسوان بوده و زمان حضرت سجّاد ع وفیض‌حضور آن‌حضرت را نیز درك‌کرده است . کتب بسیاری‌خوانده وبهمین جهت به **قارئة‌الکتب** موصوف‌بود، چنانچه بجهت روایت او قضیهٔ سنگ‌ریزه را (بشرحی که در مدینة‌المعاجز سید هاشم بحرانی نقل کرده) به **صاحبة‌الحصاة** معروف میباشد . نام‌او بدست‌نیامد وبمدلول همین روایت بسیار باجلالت ومورد عنایات خانوادهٔ‌عصمت‌ع بوده است و رجوع به ام‌غانم و ام‌الندی هم نمایند .

(فصل کنی از تنقیح‌المقال وص ۴۶۴ ج ۱۳ عن)

ام‌الاسود اسلمیه
ام‌الاسودشیبانی } **اولی** ازمحدّثین عامّه و **دویمی** هم ازمحدّثین و روات‌حدیث شیعه و خواهر زراة بن اعین شیبانی است .

ام‌ایمن **برکه** - بنت ثعلبة بن عمرو بن حصن بن مالك ، دایهٔ حضرت رسالت ص وآزادکردهٔ آن‌حضرت و درشمار زنان صحابه معدود و جلالت قدر او آفتابی است . دراصل کنیزکی حبشیه و مملوك جناب عبدالله ویاآمنه بنت وهب بوده و ارثاً بدان‌حضرت اختصاص‌یافته ودر وظائف حضانت‌آن‌بزرگوار اصلاً فروگذاری نکرده و اهتمام‌تمام بکاربرده‌است .آن‌بزرگوار نیزعنایات ومحبتهای‌بسیاری دربارهٔ او مبذول می‌داشت وبدیدن‌او میرفته و میفرمودند : **ام‌ایمن امی بعدامی** تاآنکه بعد از ازدواج جناب خدیجه آزادش‌کرد و عبید بن حارث حزرجی تزویجش نمود و پسر **ایمن** نامی‌از وی بوجودآمد وبه **ام‌ایمن** مشتهرگردید . بعد از وفات‌عبید هم با زید بن حارثه ازموالی خدیجه ازدواج‌کرد و اسامه نیز از وی بوجودآمد اینك ایمن بن عبید و اسامة بن زید هردو نسبت بیکدیگر برادر مادری هستند . ام‌ایمن احادیثی از حضرت رسالت روایت ودر هنگام رحلت‌آن‌حضرت بیش از اندازه گریه و زاری کرده

و می‌گفته است که گریهٔ من فقط برای انقطاع وحی الهی میباشدکه همیشه به خانهٔ ما نازل می‌شد .

درجلالت او علاوه برمناقب بسیاری که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند همین بس که حضرت صدیقهٔ طاهره در قضیهٔ فدك اورا شاهد قضیه قرار داد و ایشان نیزشهادت اورا محض بجهت اعمی بودن وی ردّ نمودندکه اصلاً تأثیری درجرح وتعدیل و مدح و قدح شاهد ندارد .

وفات ام‌ایمن پنج ماه بعد از وفات حضرت رسالت ویا در سال بیست و چهارم هجرت در اوّل خلافت عثمان واقع شد، پسرش ایمن مذکور نیز ازشهدای حنین ویکی از ده تن میباشدکه درآن‌غزوه درموقع انهزام لشگر اسلام باکمال قوت قلب ثبات‌قدم داشتند ونه تن دیگر از بنی‌هاشم بوده‌اند .

(تنقیح‌المقال و ۱۵۵ و ۴۱۱ ج ۱۴ عن و ۴۲۸ خل و ۱۰۳۳ ج ۲ س)

ام‌ایوب انصاری
ام‌بجید حوی
ام‌البراء
اولی از صحابیات و زن ابوایّوب انصاری ، **دویمی** نیز از صحابیات ، سیّمی هم از اصحاب حضرت سجّاد ع و بزعم بعضی نامش **حبابه** و شرح‌حال ایشان درکتب مربوطه است .

ام‌البراء **بنت صفوان** - از شعرای صدر اسلام و پدرش از انصار حضرت امیرالمؤمنین ع بوده وخودش درروز حرب صفّین گفته است :

یا عمرو دونك صارما ذارونق	عضب المهزة لیس بالخوار
اسرج جوادك مسرعا و مشمرا	للحرب غیر معرد لفرار
اجب‌الامام و دب تحت لوائه	وافر العدو بصارم بتار
یالیتنی اصبحت لیس بعورة	فاذب عنه عساکر الفجار

در مرثیهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع نیز گفته است :

یا للرجال لعظم هول مصیبة	فدحت فلیس مصابها بالهازل
الشمس کاسفة لفقد امامنا	خیرالخلائق والامام العادل
یاخیر من‌رکب‌المطی و من‌مشی	فوق التراب لمحتف او ناعل
حاشا النبی لقد هددت قوائنا	فالحق اصبح خاضعا للباطل

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۴ شاعرات العرب و ۷۵ بلاغات النساء)

ام البنین **اروی** - نوبیه یا مرسیه ، کنیزکی بوده که مملوك دوشیزهٔ مخدّرهٔ معظّمهٔ حمیدهٔ بربریه والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام موسی بن جعفر ع بوده و حسب الامر رؤیائی حضرت رسالت مآبی ص اورا بفرزند معظّم خود بخشیده و چنانچه آن حضرت در واقعه خبر داده بوده که بزودی فرزندی از وی متولد میشود که بهترین مردمان روی زمین باشد حضرت رضا ع از وی بوجود آمد . اروی را به **ام البنین** مکنّی و بچندین لقب تکتم و خوصاء و خیزران و سکن و سمان و سمانه و شقراء و طاهره و نجمه ملقّب میداشتند و خود سکن یا نجمه نام اصلیش بوده است علی الخلاف وکثرت اسامی که هریکی حاکی از یك مزیّت مسمّی باشد معمول بود و بالخصوص در ممالیك که علاوه بر لحاظ مذکور تبدیل اسم سابق باسمی دیگر متداول چنانچه ازمندوبات دینیّه بوده ودر کتب فقهیّه نیز معنون است . باری ام البنین از افضل و اعقل زنان زمان خود بوده و بعضی ازمزایای حال اورا بکافی کلینی وعیون اخبار الرضای صدوق واعیان الشیعة و دیگر کتب مربوطه موکول میداریم .

(ص ۱۰۷ ج ۱ خیرات و ۴۵۵ ج ۱۱ و ۴۶۹ ج ۱۳ و ۲۸۵ ج ۱۵ عن)

ام البنین تکتم همان **ام البنین** مذکوره درفوق است .

ام البنین **خوصاء** - زن عقیل بن ابیطالب ومادر جعفر بن عقیل ازشهدای کربلا است .

ام البنین **خیزران** -
ام البنین **سکن** -
ام البنین **سمان** -
ام البنین **سمانه** -
ام البنین **شقراء** -
ام البنین **طاهره** -

چنانچه اشاره شد همان **ام البنین اروی** مذکوره در فوق است .

ام البنین **بنت عبدالعزیز** - بن مروان، خواهر عمر بن عبدالعزیز اموی و زن ولید بن عبدالملك بن مروان ، از مشاهیر زنان بنی امیّه میباشد که با حسن وجمال وصلاح وسداد وذکاوت و روزه‌داری وشب زنده‌داری وفصاحت

بیان وطلاقت لسان وبذل خیرات وصدقات موصوف بود، درهرهفته یك بنده آزاد میکرد . روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب را گفت از این شعر کثیر:

قضی کل ذی دین فوفی غریمه　　　و عزة ممطول معنی غریمها

استکشاف میشود که توچیزی باو وعده داده ودر وفا بوعده مسامحه داری که از آن مسامحهٔ تو شکوه مینماید، گفت بلی بوسه‌ای باو وعده داده وازایفای آن امتناع دارم پس ام البنین گفت اورا از این انتظار خلاص کن و گناهش بعهدهٔ من باشد سپس از گفتهٔ خود پشیمان شد و بکفارهٔ این حرف نابایست خود چهل بنده آزاد کرد و بارها آرزو میکرده است که کاش زبان نمیداشت واین حرف را نمی گفت. درخیرات حسان بعد ازاین جمله گوید عجب آن است که با این ورع و عفّت ، امر ناشایستی در اغانی و فوات الوفیات بدو نسبت داده‌اند و بعد از این ، قضیهٔ معاشقهٔ او با عبدالرحمن را درموسم حج نقل کرده وما هم تحت عنوان **وضاح الیمن** نگارش دادیم و نوادری در خصوص مناسباتی که اورا با شعرای وقت بوده بدو منسوب دارند .

(مرصع ابن الاثیر وص ۳۳ تخ و ۳۷ ج ۱ خیرات و۱۰۳۳ ج ۲ س)

ام البنین **بنت عمرو**- یا ربیعة بن عمرو بن عامر، زن مالك بن جعفر بن کلاب است که در نجابت ضرب المثل و **انجب من ام البنین** ازامثال دائره میباشد و از شوهر مزبورش پنج پسر داشته است : ۱- ربیعة ۲- طفیل الخیل ۳- عامر بن مالك ملاعب الاسنهٔ سابق الذکر ۴- معور الحکما معاویه ۵- نزال الضیف سلمی و ام البنین جدّهٔ پدری لبید بن ربیعهٔ عامری سابق الذکر بوده و درمقام افتخار با انتساب وی گوید: **نحن بنوا ام البنین الاربعة** وگویا **اربعه** گفتن با اینکه پنج پسر داشته بجهت اشتهار جدّه‌اش بهمین عنوان بوده که پیش از ولادت پسر پنجمین به ام البنین یا ام البنین الاربعة شهرت داشته است . نام و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(جمهرة الامثال و مجمع الامثال)

ام البنین **فاطمة**- کلابیّه (بضمّ کاف) بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن عامر بن کلاب (بضمّ کاف) بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن

هوازن ، از اجلاّی خواتین با عظمت و شهامت و حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین ع و اوّل زنی است که بعد از وفات حضرت صدیقهٔ طاهره سلام‌الله علیها بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر وچهارپسر ازوی بوجود آمده است که همه‌شان روز عاشورا بشهادت رسیدند.

چنانکه مشهور است حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از وفات حضرت فاطمه ع ببرادرش عقیل (که اخباری نسّابه ودر اخبار و انساب عرب ابصر بوده) فرموده زنی را از خانوادهٔ فتوت برای ازدواج آن‌حضرت سراغ نماید تا پسری از وی بوجود آیدکه فارس میدان‌شجاعت‌بوده ودرکربلا از اعوان پسرم‌حسین ع باشد . عقیل، **ام‌البنین کلابیه** را تذکّر دادکه پدرانش اشجع و یگانه سواران عرب بودند و درشجاعت و سوارگی نظیری نداشتند و لبید برادر ربیعه جدّ عالی ام‌البنین کلابیّه درحضور نعمان بن‌منذر شاه حیره دربارهٔ ایشان‌گوید :

نحن بنوا ام‌البنین الاربعة　　　　ونحن خیر عامر بن صعصعة

الضاربون الهام وسط الجمجمة

این حرف لبید مورد تصدیق عموم بوده وکسی از عرب در مقام ردّ آن نیامده است . عامر بن مالك ملاعب الاسنة (سابق‌الذکر) نیزکه نظیری‌ازعرب درشجاعت نداشته پسر همین ام‌البنین (مذکور در شعر لبید) بوده است .

حضرت امیرالمؤمنین ع امّ‌البنین کلابیّه را تزویج‌کرد وچهار پسر والاگهر از از وی بوجود آمدند : **۱- حضرت‌عباس** مکنّی به **ابوالفضل** و ملقّب به **قمر بنی‌هاشم** که درکربلا بلقب سقّا وحامل‌اللواء ورئیس عسکرالحسین ع وغیراینها (تا شانزده‌لقب که هریکی بیك مقام عالی‌آن بزرگوار اشعار دارد) مذکور داشته‌اند و روز عاشورا در سنّ سی و چهار سالگی درکربلا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گردید و نام نامیش زینت اوراق وکتب و تواریخ میباشد **۲- عثمان ۳- جعفر ۴- عبدالله** که ایشان نیز بفیض شهادت روز عاشورا نایل‌آمدند، درهردو زیارت رجبیه وناحیهٔ مقدسه مثل حضرت‌عباس با سلام خصوصی مذکور هستند و درحین شهادت عثمان بیست ویك یا سه سال داشت ،

جعفر هم نوزده ساله بود ولی سنّ و سال عبدالله درجائی بنظر نرسید .

درجلالت وعظمت وشهامت وقوت قلب و دارای مقام تسلیم و رضا بودن حضرت امالبنین همین بس که درمدینه پس از استماع شهادت چهار فرزندش فرمودکه اولاد من بندهای قلب مرا بریدند لکن تمامی مخلوقات تحتفلك، فدای وجود مقدس ابی عبدالله الحسین ع است مرا ازآن بزرگوار خبری دهید تاآخر قضیه .

(تنقیح المقال وص ۲۴ ج ۱۷ عن وغیره)

امالبنین **نجمة** - همان **امالبنین** اروی مذکور فوق است .

امالبهاء **فاطمه**- بنت فهدکه دختر حافظ تقیالدین محمد بن محمد بن فهد هاشمی وخواهر امّهانی بنتفهدآتیالذکر بوده وازمشاهیر محدّثین واز مشایخ جلالالدین سیوطی میباشد . از بسیاری ازمشایخ وقت اجازه داشته و ازکثرت جلالت به **ست قریش** معروف بودهاست. (ص۵۴ ج۲خیرات)

امجحدر **عامریه**- از محدّثین عامّه است .

امجعفر **امةالعزیز**- درباب القاب بعنوان **زبیده** نگارش دادهایم .

امجعفر **بنت عبدالله** - بنعرفطه از زنان انصار ، بصلاح و عفت و وفور عقل و درایت درغایت اشتهار بود . احوص بنمحمدانصاری از شعرای اسلام بدون اینکه اورا دیدهباشد اشعاری بناحق دربارهٔ او گفته وازآنها است :

لقد منعت معروفها امجعفر **و انی ای معروفها لفقیر**

وقدانکرت بعد اعتراف زیارتی **وقد وغرت فیها علی صدور**

امجعفر محض بجهت دفع تهمت نزد احوص رفته وباتکال سند معجولی قیمتگوسفندان خود را از وی مطالبه نمود احوص نیز اصل معاملهٔ گوسفند را انکار کرده و ناشناسائی اورا اظهار داشت هرچه امّجعفر درمطالبه اصرارمینمود او نیز درانکار میافزود وبرای ناشناسائی قسم اکید یاد مینمود تا آنکه در اثر های و هوی ایشان جمعی وافر حاضر وازجریانقضیه مستحضر گردیدند، امجعفر با صدای بلند ایشان را اسکاتکرد و احوص

را مخاطب داشته وبعد از اظهار بی‌حقی خود در قیمت گوسفند ، گفت ای دشمن خدا حالاکه مرا نمی‌شناسی چرا در اشعار خود مرا یادکرده و میگوئی‌که به ام‌جعفر چنین گفتم او هم چنان‌گفت اینك من همان ام‌جعفر هستم پس بدین وسیله احوص‌را درمیان مردم شرمسارکرد و خود را تبرئه‌نمود . (ص ۳۴ تخ و۶۷ در منثور)

ام‌جعفر **عتابه -** مادر جعفر بن‌یحیی برمکی، زنی بوده درنهایت‌فصاحت و طلاقت ، پس‌ازآنکه آفتاب اقبال برامکه رو بافول گذاشت و ثروت و جلال ایشان با آن‌همه شهرت آفاقی‌که داشته دستبرد حوادث متنوعه گردید این زن بی‌چاره از همه جهت آواره وبفقر بی نهایت مبتلاگردید . یکی‌ازاکابرآن‌عصر گوید روز عید قربان بدیدن مادرم رفته بودم پیرزنی فصیح‌البیان در نهایت افسردگی دیدم ، مادرم مرا امر باکرامش نمودکه مادر جعفر برمکی است ، ازجریانات زمان در حیرت بودم . آن زن مخاطبم داشته وگفت پسرك من متاع دنیا لباسی است عاریتی‌که مالکش‌ازبربکند و استرداد می‌کند .

از عجائب دنیاکه دیده است سؤال کردم گفت : عجب‌آنکه درحال حیات پسرم در ایّام عید ، چهارصد کنیز دربرابرم میایستادند ، باز شاکی وگله‌مند بودم‌که پسرم در ایفای حقوق مادری قصور مینماید ، اکنون دراین عید تمامی آرزوی من این‌است که دوتا پوست‌گوسفند قربانی داشته‌باشم‌که یکی را فرش ودیگریرا لحاف‌خود بنمایم پس بی‌نهایت متألّم شده وگریسته و پانصد درهم بدو بخشیدم بحدی خوشحال شدکه نزدیك بود ازکثرت فرح بمیرد . باز مشکل‌ترین چیزی راکه دیده است سؤال کردم این دوبیت را فرو خواند :

کل‌المصائب قد تمر علی‌الفتی   فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی اسبابها   و شماتة الاعداء بالمرصاد

پس‌گفت مشکل‌تر ازهرچیز مرگ‌است ، گفتم مگرمرگ‌را دیده‌ای؟ این‌دوبیت‌را خواند:

لاتحسبن الموت موت البلا   لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت و لکن ذا   اشد من ذاك لذل السؤال

(اطلاعات منفرقه)

امجعفر بنت محمد بن جعفر از محدّثین است .

امالجلاس اسماء - بنت سلمة بعنوان **ام عیاش** خواهدآمد .

امجمیل[1]

امجمیل **بصری-** از مشاهیر زنان بصره و خویشاوندان ابوهریرهٔ صحابی بوده وبصفت وفا معروف و **اوفی من امجمیل** ازامثال دائره میباشد.

سبب شهرتش آنکه هاشم بن ولید مردی از قبیلهٔ ازد را کشت ، قوم آن مقتول ضرار بن خطاب صحابی را متّهم داشته وبصدد قتل وی برآمدند، ضرار هم به امجمیل التجا برد ، او نیز قبول کرده و قوم خود را خبر داد واز شرّ دشمنانش نجات بخشید . در زمان خلافت عمر بن‌خطّاب بگمان‌اینکه او برادر ضرار میباشد پیش او رفت، خلیفه نیز از قضیه مستحضر شد وگفت‌که برادر من نیست لکن برادر دینی من است پس ، از محبّت و حمایت وی اظهار تشکر و قدردانی نمود و ازآن‌روکه ابن‌السبیل‌بوده چیزی از بیت‌المال بدو بخشیده و بوطن خودش عودت داد . نام امجمیل بدست نیامد وظاهراً نام اصلیش نیز **امجمیل** بوده است .

(جمهرةالامثال و مجمع‌الامثال وص ۳۵ تخ و۴۰ ج ۱ خیرات)

امجمیل **جمیلـه -** یا **امجمیل** **صخـره -** یا **امجمیل** **عـوراء -** بنت‌حرب‌خواهرابوسفیان‌عمّهٔ‌معاویه‌زن‌ابولهب، از مشاهیر زنان عرب، ملقّب به **حمالةالحطب** ، ازکثرت عداوتی‌که با حضرت رسالت داشته شبها خار و خسك را جمع‌کرده ودرسرراه آن‌حضرت می‌ریخت (لکن آن همه ، در زیر پای مبارك مثل ابریشم نرم بود) و شوهر خود ابولهب را نیز بآزار و اذیّت آن‌حضرت برمی‌گماشت ، بهمین جهت درقرآن‌مجید به **حمالةالحطب** موصوف و ملقّب‌گردید . حمالةالحطب گفتن او بجهت افساد و تفتین

۱- **امجمیل -** موافق‌آنچه از ابن‌اثیر نقل شده‌کنیهٔ هشت تن از صحابیات نسوان بوده ودر اینجا بعضی از ایشان را تذکر خواهیم داد .

و نمیمه و سعایت و سخن‌چینی او بوده و این کنایه درعجم نیز مصطلح و اشاره بشعله‌ور کردن آتش شرّ و فساد و فتنه و سعایت است و نمیمه را هم‌که وسیلهٔ اشتعال نایرهٔ فتنه وعداوت میباشد حطب (هیزم) گویند وگاهی بجهت تاکید در افادهٔ این‌معنی لفظ حطب را به رطب (تر) مقیدسازندکه هیزم تر بواسطهٔ دود ودخان‌بدتر وآزار و اذیّتش‌دیگر بیشتر میباشد . یا بقول بعضی مقصود از حطب درکلمهٔ حمالة‌الحطب هیزم جهنّم است که‌وی بجهت آزار و اذیّتهای گوناگون آن‌حضرت حامل بارگران هیزم وعذاب‌جهنّم میباشد . نگارنده گوید وجوه مذکوره اصلاً منافی هم نبوده و همهٔ آنها ممکن بلکه واقع نیزهمین‌است و **اخسر من حمالة‌الحطب** از امثال دائره میباشد . باری اصل اسم زن ابولهب (چنانچه اشاره شد) مابین جمیله وصخره وعورا مردّد ویا بقول‌بعضی نام‌اصلیش نیز مانندکنیه‌اش ام‌جمیل و عورا (که بمعنی زن یك‌چشمی‌است) لقبش بود زیرا چشم دیگرش موافق خبری‌که در وافی ازکافی‌کلینی روایت نموده ازصدمهٔ یك سیلی ابولهب فرو ریخته بوده است ونقل‌آن خبر موجب اطناب‌است .

ام‌جمیل **فاطمه بن‌خطاب -** خواهر عمر بن خطّاب است .

ام‌جمیل **فاطمه-** بنت مجلل بن عبدالله بن قیس که‌کنیهٔ ام‌جمیل داشته از فضلا و عقلای ادبای زنان واز سابقین بدین مقدّس‌اسلامی بود، با حاطب بن حارث بن مغیره ازدواج کرده و دوپسر محمد و حارث نامی از وی‌بوجود آمد، با شوهرش حاطب بحبشه رفته وبعدازمرگ حاطب باز با دوپسرش بمدینه‌برگشته است . در باب بهبودی یافتن پسرش محمدکه بآتش سوخته بوده شرفیاب حضور مبارك حضرت رسالت‌گردید وتقاضای دعای خیر نمود پس دراثر دعای آن‌حضرت شفا یافت .

(ص ۳۶۶ در منثور)

ام‌جندب کنیه سه‌تن ازنسوان صحابه میباشدکه یکی ازایشان رمله مادر ابوذر غفاری‌است .

ام‌جنوب بنت نمیله از محدّثین عامّه است .

ام‌حبیب **بنت موسی مبرقع** - ابن امام محمدتقی ع میباشدکه ازکوفه بقم آمد وبااولاد برادرش محمد اعرج درآنجا سکونت نمود . اسم و مشخّص دیگر بدست نیامد . (ص۴۶۹ ج۱۳عن)

ام‌حبیبه **رمله** - بنت ابوسفیان سابق الذکر وخواهر معاویه‌میباشدکه مادرش صفیه دختر ابوالعاص بن امیّه و خودش از ازواج حضرت رسالت ص بوده‌است . نخست با عبیدالله بن جحن (جحش‌خل) تزویج کرده و زن وشوهر هردو بشرف‌اسلام مشرّف‌شدند وبحبشه‌که هجرت‌گاه اولی مسلمین‌است مهاجرت‌نمودند، دختر حبیبه‌نامی درآنجا زایید وبهمین جهت بکنیهٔ **ام‌حبیبه** شهرت‌یافت، سپس‌عبیدالله مرتدّ شد وباز بدین اصلی نصرانیّت خود برگشت لکن رمله با آن‌همه اصرار وی‌قبول نکرد تاآنکه بعد از مردن عبیدالله در اثرآن ثبات قدم درسال ششم یا هشتم هجرت بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش‌یافته بشرف‌ازدواج حضرت رسالت ص وتلقّب بلقب **ام‌المؤمنین** مفتخرگردید و هنگامی‌که پدرش ابوسفیان پیش از فتح مکّه بمرام عقد معاهده بمدینه‌آمده و بمنزل وی رفت اورا محض‌بعلت مشرك بودنش از نشستن برروی فراش حضرت رسالت ص مانع گردید وگفت‌که تو مشرك هستی و حق جلوس برفرش آن‌حضرت را نداری .

ام‌حبیبه درسال چهل ویکم یا دویم ویا چهارم هجرت درگذشته ودربقیع‌مدفون شد واز مخالفت اکید او با شوهر اوّلیش درقبول نصرانیّت ومانع بودن او ازجلوس‌پدر در مسند حضرت رسالت ص عظمت و جلالت و قوت دیانت و التزام او باحکام الهی مکشوف میگردد .

(تنقیح‌المقال و اعلام‌الوری وص ۳۵ تخ و۴۱ ج۱ خیرات و۱۰۳۴ ج ۲ س وغیره)

ام‌الحدیث **علی‌بن‌سلیمان**- درباب القاب بعنوان **زین‌الدین** نگارش‌یافته‌است.

ام‌حسان از زنان کوفه و بزهد و صلاح و عرفان و ایقان معروف است بلکه بزعم‌بعضی دارای مقام ولایت بوده و سفیان ثوری بدیدن

او میرفته‌است . روزی بدوگفت اگر چیزی بپسر عمّ خود بنویسی و تفقدی از تو بکند باشدکه این کهنه حصیر را بفرشی نیکوتر تبدیل دهی ام‌حسان گفت مقام عرفانی تو نزد من کاسته گردید من از مالك حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم بکنم تا چه رسد بمخلوقی ضعیف و نمیخواهم که آنی جز بیاد خدا باشم .

(ص ۳۶ تخ و ۴۲ ج ۱ خیرات)

ام‌الحسن[۱]

ام‌الحسن **فاطمه**- بنت‌شهیداوّل سابق‌الذکر عالمه‌ایست فاضله‌عابده‌صالحه، درکلمات بعضی‌ازاجلّه بزبدة‌الخواص و زینة‌اهل‌العلم والاخلاص و فقیهه و شیخة‌الشیعه و ستّ‌المشایخ موصوف . از مشایخ بسیاری استماع‌کرده و از والد ماجدخود و سیّد ابن‌معیه استاد والدش اجازهٔ روایت داشته‌است. والدش‌بسیارش میستود ، زنان را باقتدا ومراجعه باو دراحکام‌حیض وغیره امرمی‌کرد و **لفظ ست‌المشایخ** که لقب مشهوری او میباشد مخفّف سیدة‌المشایخ است یعنی رئیس روات ونقلهٔ اخبار.

(ریاض‌العلما و ملل و سطر ۲۵ ص ۶۱۸ و سطر ۱۶ ص ۶۲۳ ت)

ام‌الحکم **بنت‌ابوسفیان** - زن عیاض بن‌شداد فهری است و موافق‌آنچه در تفسیرآیهٔ شریفهٔ: **وَاِنْ فٰاتَكُمْ شَیْئیٌ مِنْ اَزْوٰاجِكُمْ اَلیٰ‌الْكُفّٰارِ** در سورهٔ ممتحنه از زهری نقل شده یکی از شش زن از زنان مؤمنین مهاجر بوده‌است که مرتدّ شده واز اسلام برگشته و ملحق بمشرکین شده‌اند .

دویمین ایشان فاطمه بنت‌ابوامیة بن‌مغیره خواهر ام‌سلمه و زن عمربن‌خطّاب، **سیمی** بروع بنت عقبة زن شماس بن عثمان ، **چهارمی** عبده بنت عبدالعزی بنت نصله

۱ـ **ام‌الحسن** - دراصطلاح رجالی‌شیعه با وصف نخعیه، ازمحدثین‌شیعه میباشد و بی‌وصف مذکور دخترعبدالله بن محمد بن‌علی بن‌الحسین است وبنوشتهٔ خیرات حسان یکی‌ازبنات طاهرات هریك‌ازحضرت امام‌حسین وعلی بن‌الحسین ع نیز کنیهٔ ام‌الحسن داشته و اسم هیچیك ازاینها بدست نیامد ودر اصطلاح رجالی عامه نیز فاطمه بنت احمد و بعضی دیگر از محدثین است .

(فضله خا) زن عمرو بن عبدود ، **پنجمی** هند دختر ابوجهل زن هشام بن عاص بن وائل و **ششمی** کلثوم دختر جرول که نیز زن عمر بوده است .

(اطلاعات متفرقه)

ام‌الحکم

زینب - بنت جحش بن رباب بن یعمر بن‌صبرة بن مرة بن‌کثیر بن‌غنم بن دودان بن‌اسد بن‌خزیمهٔ‌اسدیهٔ مکنّی به **ام‌الحکم** که مادرش نیز امیمه یا میمونه یا امینه دختر عبدالمطلب بوده ازصحابیات‌نسوان واز ازواج حضرت رسالت ص و عمّه‌زادهٔ آن‌حضرت بوده است .

درسال سیّم یا پنجم هجرت بشرف ازدواج آن‌بزرگوار مفتخر شد و بعد ازآن نام اصلیش **بره** از طرف قرین‌الشرف به **زینب** مبدّل گردید .

زنی بوده هنرور وکارگر وکثیرالخیرات و با سخاوت وکرامت‌که دائماً کارمیکرد و عایدی دسترنج خود را در راه خدا بفقرا می‌داده است . در حدیث نبوی است‌که آن‌حضرت بازواج خود فرمود : **أَسْرَعُكُنَّ لُحُوقاً بِي أَطْوَلُكُنَّ يَداً** و خبر داده‌که بعد از رحلت آن‌حضرت اولین کسی‌که از ایشان زودتر وفات یافته و ملحق بدو خواهد شد همانا زینب بنت جحش خواهد بود و اطول الید بودن کنایه ازکثرت عمل و خیرات زینب است . صورت قضیه بهمان‌طور بوقوع پیوست و زینب بسال بیستم هجرت پیش از ازواج دیگر، در مدینه در پنجاه وسه سالگی وفات یافت ، عمر جنازه‌اش نماز خواند و دربقیع مدفون گردید . لفظ **زیبا** = **۲۰** مادّهٔ تاریخ او است و ناگفته نماندکه زینب نخست ، زن زید بن حارثه از موالی وپسرخواندهٔ حضرت رسالت ص بود، پس‌ازآنکه زید قلباً از وی منصرف شده و طلاقش داد پس حسب‌الامر الهی آیهٔ شریفه سی و هفتم سورهٔ احزاب : **فلما قضی‌زید منها وطراز وجناکها** شرف‌اندوز ازدواج آن‌حضرت گردید و بازواج دیگر مباهات‌کرده و میگفته‌که مرا خداوند متعال به پیغمبرش تزویج کرده و شما را اولیای خودتان بشرحی‌که در تفاسیر و دیگرکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

(تنقیح‌المقال و اعلام‌الوری ونورالابصار وص۳۷ج۲خیرات وص**۲۴۴۶**ج۴س وغیره)

ام‌حکیم بیضا بنت عبدالمطلب وعمهٔ حضرت رسالت ص و بهریك از **بیضا وقبة‌الدیباج** موصوف و ملقّب، از نسوان حکیم و خردمند بنی‌هاشم، دارای کثرت ادب و فصاحت و بلاغت عرب بوده و درنظم شعر نیز طبعی وقّاد داشته است. حسب‌الامر پدر درحال حیاتش مرثیه‌ای برای او گفته که از ابیات آن است :

الا یاعین جودی واستهلی	**وبکی ذاالندی والمکرمات**
الا یاعین ویحك اسعدینی	**بدمع من دموع هاطلات**

ظاهر کلام درّ منثور آنکه دختران دیگر عبدالمطلب نیز درحال حیاتش مرثیه گفته‌اند و اسم و سال وفات ام‌حکیم بدست نیامد . **(ص۳۶ تخ و۵۵ در منثور وغیره)**

ام‌حکیم جویریه بنت قارظ زن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، از فصحای نسوان عرب ، دارای جمال و حسن ادب و شهامت وقوت قلب بود ، شعر خوب هم میگفته و اکثر اشعارش در مرثیهٔ دوپسرك صغیر مقتولش قثم و عبدالرحمن بوده است . چنانکه پس‌از معاویه بعد از قضیهٔ حکمین ، ضحاك بن قیس و بسر بن ارطاة را بهمراهی لشگر برای قتل شیعیان علی ع برگماشت که هرکجا یابند و هرکس که باشد بقتل آرند . بسر به یمن رفت ، عبیدالله راکه از طرف حضرت علی والی آن نواحی بوده ندید ، بخانه‌اش هجوم‌آور شد ودوپسرك مذکور اورا ذبح نمود. مادرشان ام‌حکیم دائماً درجزع وفزع وآه وناله بود تاآنکه مختل‌المشاعرشد، درمیان قبائل و مجالس عمومی وارد گردیده و مرثیه‌های جانسوزی میگفته که ازآنهاست :

یامن احس با بنی‌اللذین هما	**کالدرتین تشظی عنهما الصدف**
یامن احس با بنی‌اللذین هما	**سمعی وقلبی‌فقلبی‌الیوم‌مردهف**
یامن احس با بنی‌اللذین هما	**مخ‌العظام فمخی الیوم مختطف**

هرکه می‌شنید دلکباب می‌شد و اشك دیده‌اش جاری‌میگشت تاآنکه روزی‌مردی‌یمانی که‌کبر وغرور جاهلیّت درسرداشته قضیه را شنیده و نزد بسر رفت وطوری با وی رفتار کردکه محل اطمینان شد تا روزی دوپسر بسر را بصحرای اوطاس (که از دیار هوازن بوده و وقعهٔ حنین نیز درآنجا وقوع یافته‌است) برده و هردو را کشت و فرارکرد و این

اشعار را همی خواند :

یـا بسر بسر بنی‌ارطـاة ماطلعت	**شمس‌النهـار ولاغـابت عن‌الناس**
خیر من‌الهـاشمیین اللـذین همـا	**عین‌الهدی و حمام‌الاسوق القاسی**
ماذا اردت الـی طفلـی مولهـة	**تبکی و تنشد من‌اثکلت فی‌الناس**
اما قتلتهمـا ظلمـا فقـد شرقت	**من صاحبیك قناتی یوم اوطاس**
فاشرب بکأسهما ثکلا کمـا شربت	**ام‌الصبیین اوذاق ابـن عباس**

گویندکه حضرت‌علی‌ع بعدازقتل پسران‌ام‌حکیم جزع کرده ودر نفرین قاتل‌ایشان‌فرمود: **اللهم اسلبه دینه ولاتخرجه من‌الدنیا حتی تسلب عقله** اینك‌دعامستجاب گردید و بسر بهذیان مبتلا شد ، شمشیر چوبینی بدست گرفته و بمشك پر بادی می‌زد تاآنکه خسته می‌شد .

(ص ۵۵ در منثور و ۱۷۸ شاعرات عرب)

ام‌حکیم‌مخزومیه ازصحابیات نسوان ودختر حارث بن هشام مخزومی از رؤسای قریش و زن‌عکرمة بن‌ابی‌جهل‌است . جسری‌که درمرج‌الصفر نزدیکی شام بطرف حجاز واقع وبه **قنطرهٔ ام‌حکیم** معروف است بدو منتسب میباشد . روز فتح مکّه اسلام را قبول کرد و برای شوهر مذکور خودکه عداوت سخت با اسلام داشته و بعد از فتح مکّه بسمت یمن فرارکرده بود امانی ازحضرت رسالت ص گرفت، از دنبال شوهر رفته واز امان مستحضرش کرد ، بحضور آن‌حضرت عودتش داده و سبب اسلام وی‌گردید . پس‌ازآنکه عکرمه درغزوهٔ یرموك مقتول‌شد با خالد بن‌سعیدصحابی ازدواج‌کرد وخالد نیز درو‌قعهٔ اجنادین (که موضعی‌است‌ازشام ومحل‌محاربهٔ رومیان و مسلمین) مقتول‌شد و ام‌حکیم نیز با ستون خیمه ، هفت‌تن از دشمنان را بقتل‌آورد .

(ص ۳۷ تخ و ۴۲ ج ۱ خیرات)

ام‌خارجة دو زن از صحابیات نسوان و یکی دیگر هم ازقبیلهٔ بجیله واز زنان زمان‌جاهلیّت‌بوده‌است. ازآن‌روکه تزویج ونکاح‌هرمردی را بزودی قبول میکرد در این موضوع ضرب‌المثل و **اسرع من نکاح ام‌خارجة** از امثال دائره بوده ودر هرامری‌که زودتر و بی‌زحمت انجام یابد استعمال نمایند . نام این زن

عمرة بنت سعد بن عبدالله بن قداد بن ثعلبه میباشد ، هرمردی که طالب ازدواجش بود نزد وی رفته ومیگفت: **خطب** - پس عمره میگفت : **نکح،** آن مرد میگفت : **انزلی-** عمره میگفت : **انخ** - پس آن مرد شب در پیش وی می بود و اختیار مفارقت با خود عمره بوده است . بدین روش چهل و چند شوهر کرده واز چندین پدر بیست و چند پسر برآورد که هریکی سرسلسلهٔ یکی ازقبائل معروفهٔ عرب بوده و یکی از ایشان که ازشوهر بکر بن یشکر قیس بن غیلان نامی بوده خارجه نام داشت اینک بجهت انتساب این پسرش خارجة بن بکر بکنیهٔ **امخارجه** مشتهر گردید و خارجه بطن بزرگی است از عرب مثل پسران دیگر از شوهران دیگر وچنانکه اشاره شد بهرمردی که تزویج میکرد اختیار مفارقت و اقامت آن مرد با خود عمره بود ، اگر از او راضی می بود نزد او می ماند والاّ رهایش کرده و شوهر دیگر اختیار می نمود و علامت رضا هم آن بوده که صبح آن شب صبحانه و طعامی برآن شوهر تهیه مینموده است .

(مجمع الامثال و مرصع ابن اثیر)

ام خالد بربریه

حبیبه - مادر داود بن حسن مثنّی میباشد اینک کنیهٔ **امداود** نیز داشته است و محتمل است که نام امداود فاطمه بنت عبدالله بن ابراهیم بوده و حبیبه نام دایه و مادر رضاعی او باشد بهرحال پسرش داود بن حسن بن امام حسن مجتبی ع از اصحاب حضرت باقر وصادق ع و ممدوح علمای رجال وصاحب دعای معروف به **عمل امداود** است که حضرت صادق ع برای خلاص اززندان تعلیمش فرموده بشرحی که درکتب ادعیّه مذکور وعمل استفتاح نیمهٔ رجب درمیان عامّه نیزمشهوراست.

(ص ۴۷۲ و ۴۷۸ ج ۱۳ عن وکتب رجالیه)

ام خالد نمیریه

از عقلای زنان عرب میباشدکه درعقل وهوش و ذکاوت و حسن تدبیر، در قبیلهٔ بنی نمیر شهرتی بسزا داشت ، درمرثیهٔ پسرخود خالدکه دریکی از غزوات درگذشته و درغربت بخاك رفته گوید :

اذا ما اتتنا الریح من نحو ارضه	**اتتنا بریات نصاب هبوبها**
اتتنا بمسك خالط المسك عنبر	**و ریح خزامی باکرتها جنوبها**

احن لذکراه اذا ما ذکرته وتنهل عبرات تفیض غروبها ـ کذا

و اسم و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۵۷ در منثور)

ام‌الخیار کنیهٔ زن ودخترعموی ابوالنّجم شاعر معروف‌عهد اموی (متوفی بسال ۱۳۰ه‌ق = **قل**) است، نامش بدست نیامد و شایدکه نام اصلیش هم ام‌الخیار بوده باشد . او پیری و ضعف و ناتوانی وآثار پیریرا بشوهرش طعن می‌کرد اینك ابوالنجم هم اشعاری دراین موضوع گفته‌که بعضی ازآنها در مبحث کل از مغنی و احوال مسند الیه از مختصر و مطوّل تفتازانی و بعضی ازکتب دیگر مذکور و ازآن جمله است :

قد اصبحت ام‌الخیار تدعی علی ذنبا کله لم اصنع

شرح حال ابوالنجم را درباب اوّل (القاب) همین کتاب بعنوان **راجز** نگارش داده‌ایم .

(ص ۳۸ تخ و ۴۴ ج ۱ خیرات و متفرقه)

ام‌الخیر **بغدادیه** - از مشاهیر محدّثین و علمای نسوان عامّهٔ قرن هفتم هجری بغداد میباشدکه در فقه و حدیث یدی طولی داشته و بتدریس و افادات علمیّه مشغول بود ، از ابن‌البطی و ابوالمظفر کاغذی و بعضی از اکابر دیگر اخذ علم حدیث‌کرده است . از اساتید و مشایخ اجازهٔ أسمعیل بن عساکر و ابن‌شحنه وقاضی تقی‌الدین سلیمان و جمعی دیگر ازافاضل وقت محسوب و علاوه برمراتب علمیّه بسیار زاهد و متّقی بوده و چندین مرتبه حج نموده است . ازآن‌روکه اوصاف‌حمیده و اخلاق‌پسندیدهٔ اوکه جمال‌حقیقی انسان‌است وسیلهٔ مفاخرت‌زنان‌میباشد بلقب **جمال‌النساء** شهرت‌داشته ودرسال‌ششصدوچهلم‌هجرت‌در گذشت.

(ص ۳۸ و ۸۰ تخ و ۴۴ و ۸۹ ج ۱ خیرات و ۱۰۳۴ ج ۲ س)

ام‌الخیر بنت‌الحریش (یس‌خا) بن سراقة یا رقیه از طبقهٔ تابعین زنان‌کوفه میباشد که‌فیض حضور مبارك‌حضرت رسالت‌ص را درك‌نکرده ولی با اصحاب ملاقات نموده است .

با سخن‌سرائی و نطق و جربره و ذکاوت و فصاحت و بلاغت و محبت و ولایت

حضرت علی ع معروف ودر محاربهٔ صفّین ملتزم طرف آن‌حضرت بوده و نطقهای مؤثّر و مهیجی در ترغیب و تشجیع لشگر بمحاربهٔ معاویه مینموده‌است . این بودکه بعداز شهادت آن‌حضرت از طرف معاویه در شام احضار و نخست ببهانهٔ آن نطقها تهدید و اخیراً تلطیف شد ، باز بکوفه مراجعت نمود و تا آخر عمر باکمال عزّت میزیست و مکالمات او با معاویه را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(ص ۵۷ در منثور و ۴۵ ج ۱ خیرات و ۳۶ بلاغات‌النساء وغیره)

ام‌الخیر بنت‌صخر همان **ام‌الخیر سلمی** مذکور ذیل است .

ام‌الخیر بنت‌عبدالله ابن امام محمدباقر از اصحاب حضرت صادق ع بوده است .

ام‌الخیر بنت‌یوسف دونفر ازمحدّثین زنان وازمشایخ‌سیوطی بوده‌اند .

ام‌الخیر **خدیجه** - ازمحدّثین بوده ودر انشا و حسن‌خط نیز مهارت داشت ، اجازه‌ها را باخط خودش می‌نوشته وبه **ضوءالصباح** ملقّب بوده و درهفتصد و سی‌ام هجرت درگذشت .

(ص ۴۵ ج ۱ و ۱۳۹ ج ۲ خیرات)

ام‌الخیر **رابعه عدویه**- بهمین عنوان در باب القاب نگارش یافته است .

ام‌الخیر **زینب بنت ابراهیم** - نیز از محدّثین و از مشایخ سیوطی بوده است .

ام‌الخیر **سلمی** - بنت صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب ، از صحابیّات زنان و مادر ابوبکر خلیفه بوده وعمر زیاد نموده است . از شوهرش ابوقحافه وپسرش ابوبکرارث برده و نسب ابوبکر درجدّ ششمین مادریش مرة با نسب مبارك حضرت رسالت ص متحد میباشد ، چنانکه نسب پدریش نیزکه در عنوان ابوقحافه اشاره شد بهمین نحو بوده و

ابوبکر از هردو طرف **تیمی‌النسب** میباشد . (ص۴۰تخ و۴۷ج۱خیرات)

امالخیر **هاجر-** از محدّثین و مشایخ سیوطی‌است .

امداود **حبیبه** یا **فاطمه -** بعنوان **امخالد بربریه** نگارش دادیم .

امالدرداء **خیره -** بنت ابوحدرد اسلمیه و زن ابوالدرداء عامر بن حارث سابق‌الذکر، از فضلا و عقلای نسوان صحابیه بوده‌که احادیث بسیاری از حضرت رسالت و شوهر مذکورش استماع و روایت نموده است .

(ص۴۰ تخ و ۵۲۹ در منثور و۴۷ ج ۱ خیرات)

امالدرداء **هجیمه -** بنت حبی اوصابیه یا وصابیه ، زن دیگر ابوالدرداء فوق‌بوده‌که اورا بعداز رحلت حضرت رسالت تزویج‌کرده‌است. او نیز محدّث عالم زاهد بود ، از سلمان و شوهر خود روایت نموده و پیوسته بنماز و عبادت اشتغال داشت ، دوستدار مجلس علما بود ، شش ماه دربیت‌المقدس وشش ماه در دمشق اقامت مینمود ، هشتاد سال عمرکرد، بعداز وفات‌شوهرش دردمشق درگذشته ودر باب‌الصغیر مدفون‌گردید . اورا در مقابل هووی مذکور فوق **امالدرداء صغیره** گویند .

(مدارك فوق)

امذر زن ابوذر غفاری سابق‌الذکر است .

امذریح **عبدیه-** از اصحاب حضرت علی ع بوده است ، آن‌حضرت روز جمل مصحفی بجوان مسلم بن عبدالله نامی دادندکه اهل جمل را باحکام و محتویات آن دعوت نماید پس ایشان دستهای مسلم را بریده و خودش را کشتند و امذریح دراین باب گفت :

یارب ان مسلما اتـاهم — **بمصحف ارسله مولاهم**
للعدل والایمان‌قددعاهم — **الی کتاب‌الله لایخشاهم**
فخضبوا من‌دمه ظباهم — **و امهم واقفة تـراهم**
تأمرهم بـالغی لاتنهاهم

وبعضی‌این‌اشعاررا با اندك‌تفاوتی بمادر مسلم نسبت داده‌اند ونام امذریح بدست نیامد .

(ص۶۲۶ ج ۱۵عن نقل از ابن‌ابی‌الحدید)

ام الرداء همان **ام الدرداء هجیمهٔ** مذکور فوق است که بعضی تصحیفاً **ام الرداء** نوشته‌اند .

ام رعلهٔ قشیریه زنی بوده فصیح شاعر، صاحب طبعی موزون از صحابیات نسوان . روزی بعرض حضرت رسالت ص عرضه داشت : **السلام علیك یا رسول‌الله و رحمة‌الله و برکاته انا ذوات الخدور و محل ازر البعول و مربیات الاولاد و ممهدات الامهاد ولاحظ لنا فی الجیش فعلمنا شیأ یقربنا الی الله عزوجل** پس آن‌حضرت فرمود اگر شما زنان از ذکر خدا غافل نباشید وچشم خود را از دیدن نامحرم ببندید وطوری تکلّم نکنید که مردی بیگانه صدای شما را بشنود مأجور و مثاب خواهید بود .

امرعله بعد از رحلت آن‌حضرت حسنین ع را در برگرفته وکوچه‌های مدینه را گردیده واشك میریخته‌است وچون به در خانهٔ حضرت فاطمه ع رسید این بیت را انشانمود:

یا دار فاطمة المعمور ساحتها   هیجت لی حزنا حییت من دار

اسم و سال وفات امرعله بدست نیامد .

(ص ۴۱ تخ و ۱۰۳۵ ج ۲ س و ۴۸ ج ۱ خیرات)

ام رومان **دعد** - کنانیه ، زن ابوبکر خلیفه ، دختر عامر بن عویمر بن عبدشمس ، مادر عبدالرحمن و عایشه از قبیلهٔ بنی‌کنانه و از محدّثین و صحابیات نسوان بوده و داماد بودن حضرت رسالت ص برای او شرافتی‌است بزرگ . در سال چهارم یا پنجم یا ششم یا هفتم و یا بعد از هشتم هجرت درگذشت و آن‌حضرت برجنازه‌اش نماز خواند و **رومان** بضمّ اوّل است .

(ص ۴۸۱ ج ۱۳ عن و ۳۸ ج ۱ خیرات وغیره)

ام ریطة بنت کعب بن سعد بن مرة بن لوی بن غالب که لقبش جعراء یا خضراء یا خرقا ، نامش ریطه یا رایطه یا خطیئه بوده وفقط در مرصّع امریطه نوشته است . بهرحال بسیار سفیه و احمق و درحماقت ضرب‌المثل بود، دوکی داشته بقدر یك ذراع که خود وکنیزانش ازصبح تا ظهر باآن دوك پشم ونخ ریسیده و ریسمان تابیده و عصر بازهم آن را باز میکردند و همه روزه این رویهٔ احمقانه را

معمول میداشتند وآیهٔ شریفهٔ نود ودویم **وَلا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا** نیز بموجب یك روایت باقری ع اشاره بهمین زن میباشدکه نقض و برهم زدن عهد و پیمان راکه درآیهٔ قبلی نهی ازآن شده تشبیه بکار احمقانهٔ این زن‌کرده‌است . یا موافق قول بعضی لازم نیست‌که چنین زنی در خارج وجود داشته باشد و مقصود ازآیه هم مجرد تمثیل و تشبیه نقض عهد بکار احمقانهٔ زنی است‌که صفتش این چنین باشد .

(مرصع ابن‌اثیر و اطلاعات متفرقه)

ام‌سعیداحمسیه از اصحاب حضرت صادق ع بوده و روایتی هم از آن‌حضرت نموده است .

ام‌سعید **سعدونه یا سعدویه** ـ بنت عصام حمیری از ادبای زنان اندلس میباشدکه درعلم وفضل دارای مقامی عالی بود وقوهٔ حافظهٔ‌کامل داشت . گویند درباب نعال حضرت رسالت ص سؤالی از ادیبی‌کردند و چون آن ادیب بزیارت آن مشرف نشده و اطّلاعی دراین موضوع نداشت در جواب گفت :

سألتم التمثال اذ لم اجد ــــ للثم نعل‌المصطفی من سبیل

سعدونه نیز ابیات ذیل را ضمیمهٔ آن شعر نمود :

لعلنی احظی بتقبیله ــــ فی‌جنة‌الفردوس اسنی مقیل
فی‌ظل طوبی ساکنا آمنا ــــ اسقی باکواب من‌السلسبیل
و امسح القلب به علّه ــــ یسکن ماجاش به من غلیل
فطالما استشفی باطلال من ــــ یهواه اهل‌الحب من‌کل جیل

مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۴۱ تخ و ۵۳ در منثور و ۴۸ ج ۱ و ۶۵ ج ۲ خیرات)

ام‌سلمة[1]

ام‌سلمه بیگم شیرازیّه از اهل فضل و هنر ومؤلّف **جامع‌الکلیات** است درسیر و سلوك و عرفان ، که در شیراز چاپ شده و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۶۹ ج۵ ذریعه)

۱ــ **ام‌سلمه** ـ کنیهٔ یکی ازدختران هریك‌ازحضرت امام حسین و امام سجاد و امام‌باقر*

ام‌سلمة **هند** - بنت ابی‌امیة حذیفة بن‌مغیرة بن عبدالله بن‌عمر بن‌مخزوم قرشیهٔ مخزومیـه ، ازکبـار و اجلاّی صحابـه و ازواج حضرت رسالت ص میباشد . او نخست زن ابوسلمـة بن عبدالاسد مخزومی عمّه‌زادهٔ آن‌حضرت که مادرش بره دختر عبدالمطلب‌است بوده و چهار فرزند سلمه وعمر و دره و زینب‌نامی از وی داشته است و همانا ام‌سلمه‌گفتن او نیز بجهت همین فرزند اوّلی سلمه‌نام او بوده وبعد از وفات ابوسلمة درسال دویم یا ماه شوال سال‌چهارم هجرت بشرف‌ازدواج‌حضرت رسالت ص مفتخر و بهردو هجرت حبشه و مدینه موفق وسیصد و بیست و هشت یا هفتاد و هشت حدیث شریف از آن‌حضرت روایت کرده است .

جـلالت و اخـلاص او نسبت بحضرت امیرالمؤمنین و صدّیقهٔ طـاهره و حسنین علیهم‌السلام مسلّم و بمدلول بعضی از اخبار وارده بعد از جنـاب خدیجه افضل زوجات آن‌حضرت بوده وبا عایشه در هنگام تصمیم محاربهٔ حضرت علی ع مناظره کرده است . یك‌غلام خودرا نیزکه دربارهٔ حضرت علی ع بد میگفته با نقل مناقب و روایت‌احادیث نبویـّهٔ مشعر برامامت آن‌حضرت ازآن کردار ناهنجارش توبه داده و منصرف گردانید و درفترت خلافت عثمان نیز نصایح مشفقانهٔ بسیاری بدوکرده ودرپایان کلامش گفت این حق مادری من بودکه نسبت بتو ادا کردم وحق تو هم اطاعت کردن است .

بالاتر ازهمه درجلالت ام‌ّسلمه‌آنکه **آیهٔ تطهیر** درخانهٔ او نازل‌شد وازاهل‌بیت بودن او درجواب سؤالش از طرف حضرت رسالت ص مصدّق و چنانچه بس مشهوراست شهادت حضرت سیدالشهدا از طرف آن‌حضرت بدو اعلام گردیـد و تربت کربلا را بدو سپردند و خون شدن آن را علامت شهادت معیـّن فرمودند . خود حضرت‌سیدالشهدا ع

---

*و امام‌کاظم علیهم‌السلام‌است ودختر حضرت‌باقر ع نامش زینب‌بود ویا خود ام‌سلمه مجهول‌الاسم بوده و زینب دختری دیگرغیراو است. **ام‌سلمه** یکی دیگر ازثقات محدثین‌هم‌هست که ابن‌ابی‌عمیر بواسطهٔ او از حضرت صادق ع روایت‌کرده است و او مادر مهاجر ویا محمد بن مهاجر بوده اینك اورا **ام‌مهاجر** هم‌گویند . (تنقیح‌المقال وص۴۷۰ ج۳عن)

نیز در هنگام مسافرت عراق این‌چنین‌کرد ، ذخائر نبوت و ودایع امامت‌را بدو سپرد، او نیز بعد از قضیهٔ شهادت همهٔ آنها را تسلیم حضرت امام سجّاد ع نمود .

بالجمله اخبار دیگر مشعر برعظمت و جلالت ام‌سلمه بسیار است . بسال شصت و سیّم یا چهارم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درمدینه عازم خلد برین گردید ودر بقیع‌مدفون‌شد . بنا براوّل، کلمهٔ **محبوبه = ۶۳** وبنا بردویمی کلمهٔ **مهدیه = ۶۴** مادّهٔ‌تاریخ وفات بوده و او آخرین زنی است‌که از ازواج آن‌حضرت نایل برحمت الهی شده‌اند .

(مجمع‌الامثال درضمن مثل هوکابی‌الزناد و تنقیح‌المقال وص ۱۰۳۶ ج ۲ س و ۴۹ ج ۱ خیرات و ۴۲ و ۵۶ تخ وغیره)

ام‌سلیط / **ام‌سلیم** } **اولی** از اصحاب بوده ودر روز احد نیز حاضر و مشگهای پرآب را حمل و نقل میکرده است و **دویمی** نیز کنیهٔ شش تن از نسوان صحابه بوده و موکول بکتب مربوطه هستند .

ام‌سلیم **صاحبة‌الحصا** - رجوع به **ام‌غانم** نمایند .

ام‌سنان **بنت‌جشمه**- یا خیثمة بن‌خرشیهٔ مذحجیه، ازشعرای‌عرب، موصوف به حسن ادب ودرنظم ونثر قادر بود . لطافت معانی‌را بافصاحت الفاظ توام می‌داشت ، اشعار اوکه درمدح اهل‌بیت طهارت‌سروده وقبیلهٔ‌خود بنی‌مذحج را بنصرت و یاری ایشان ترغیب و تحریص نموده برهان قاطع این مدّعا میباشد .

گویندکه وقتی مروان بن حاکم‌که از طرف معاویه والی مدینه بوده نوهٔ پسری ام‌سنان را بدون گناه در زندان کرد وکوشش ام‌سنان مؤثّر نشد بلکه جوابی درشت شنید و بناچار بمرام استخلاص وی نزد معاویه رفت ، معاویه گفت شنیده‌ام‌که تو ما را فحش داده و دشمنان را برجنگ ما میشورانی ، امّ‌سنان گفت اولاد عبد مناف دارای حلمی وافر هستند ، بعد از عفو و اغماض بصدد انتقام برنمی‌آیند وتو در بیعت اجداد خود دراین صفت حسنه اولی از دیگران میباشی ، معاویه نیز تصدیق کرده وگفت پس این اشعار توکه درحق علی بن ابیطالب گفته‌ای چگونه است ؟:

عذب الرقاد فمقلتی لاترقد   **واللیل یصدر بالهموم ویورد**

یا آل مذحج لامقام فشمروا	ان العدو لآل احمد یقصد
هذا علی کالهلال تحفه	وسط السماء من الکواکب اسعد
خیر الخلائق و ابن عم محمد	ان یهدکم بالنور منه تهتدوا
مازال اذشهر الحروب بمظفر	والنصر فوق لوائه مایفقد

گفت یا امیرالمؤمنین اینها همه درست است وگمان دارم که تو در اخلاق فاضله تابع اجداد خود باشی پس یکی از حاضرین گفت این چگونه وقوع یابد و حال آنکه ام‌سنان گفته است :

اما هلکت اباالحسین فلم تزل	بالحق تعرف هادیا مهدیا
فاذهب علیك سلام ربك مادعت	فوق الغصون حمامة قمریا
قد کنت بعد محمد خلفا کما	اوصی الیك بنا فکنت وصیا

ام‌سنان همهٔ آنها را تصدیق کرده وگفت اگر حسن ظنّی که بشما داریم عملی‌شود حظّی وافر خواهیدبرد بخدا قسم یگانه سبب نفرت مسلمین ازشما سعایت وبدگوئی این‌گونه اشخاص مفسد و مفتن میباشد بهتر آن است که ایشان را تنزیل رتبه کرده و باظهارات ایشان توجهی نفرمائیدکه نزد خدا مقرّب بوده ومحبت‌تان درقلوب مؤمنین جاگیرخواهد شد معاویه‌پرسید این‌جمله که میگوئی از ته دل وازروی‌عقیده‌است ویامحض‌ظاهرگوئی، ام‌سنان گفت خودت بهتر میدانی و از باطن ما آگاه هستی که والله علی بن ابیطالب نزد ما محبوب‌تر از تو بود وتو هم محبوب‌تر از دیگران هستی . معاویه گفت پس دیگر ازکه محبوب‌تر هستم ازمروان بن حکم و سعید بن‌عاص معاویه پرسیدکه من بچه‌سبب درنظر تو لایق این مقام هستم گفت بسبب کثرت حلم و عفو و اغماض . تاآنکه معاویه از حاجت او سؤال‌کرد گفت مروان درمدینه حکومت عادلانه نکرده ونوهٔ مرا بی‌سابقهٔ جرم و جنایت در زندان نموده است و حکم عادلانه را درخواست مینماید پس معاویه قول خود اورا تصدیق نمود و تحقیقات دیگری نکرد و حکمی دایر باستخلاص نوه‌اش نگاشته وپنج هزار درهم ویك مرکب بدو داده و بوطن و قبیلهٔ خودش عودت داد .

(ص۴۹۱ ج ۱۳ عن و ۶۰ در منثور و ۱۸۳ شاعرات عرب وغیره)

ام‌شریك **بنت جابر** - غفاری ، در اعیان‌الشیعة گوید از صحابه بوده وبا حضرت رسالت ص بیعت‌کرده وبزعم بعضی از ازواج آن‌حضرت بوده است . درکنزالعرفان گوید ام‌ّشریك بنت‌جابر بزعم بعضی ، موافق‌خبری سجادی از زنانی بوده‌که بعنوان هبهٔ نفس بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر بوده بشرحی‌که در مطلب سیّم تحت عنوان **ام‌المؤمنین** خواهدآمد .

(ص ۴۹۶ ج ۱۳ عن و باب نکاح کنزالعرفان وغیره)

ام‌شریك **غزیله** - یا غزیه بنت دودان بن عمرو (عوف خل) بن عامر بن رواحة بن‌منقذقرشیهٔ‌عامریه‌ازمحدّثین واصحاب‌حضرت‌رسالت‌ص بلکه بزعم بعضی از ازواج آن‌حضرت بوده است . بقول دیگر از زنانی بوده‌که مانند ام‌ّشریك مذکور فوق بعنوان هبه بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر بوده‌اند .

طبرسی نیز دراعلام‌الوری درمقام تعداد ازواج آنحضرت‌گوید : چهارمین‌ایشان ام‌شریك است‌که نفس خود را بدان حضرت هبه نمود و نامش غزیه دختر دودان بن عوف و پیش از آن‌حضرت نزد ابوالعکر بن سمی ازدی بوده و پسر شریك نامی از او داشته است . **درخیرات حسان‌گوید** : ام‌شریك غزیه درخواست کردکه داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود خود نایل نگردید و بهرحال ظاهرآن است‌که این ام‌شریك غیراز ام‌شریك مذکور فوق است .

(تنقیح‌المقال وص ۱۹۷ ج ۲ خیرات و ۴۲۹ خل)

ام‌صالح **عباسه بنت فضل** - زن ابن‌حنبل احمد سابق‌الذکر (متوفّی بسال ۲۴۱ه‍ ق = **رما**) واز محدّثین نسوان است‌که بسیارصالح بود، یك پسر صالح نام از شوهر مذکورش داشته‌که بقضاوت اصفهان منصوب شد وبا شوهر مذکورش باکمال موافقت میگذرانیده است . بعد از وفات او احمد میگفته‌که سی‌سال با یکدیگر بسر بردیم و درهیچ حرفی مابین ما مخالفتی نشد .

(ص ۱۷۶ ج ۲ خیرات)

ام‌عاصم **بنت عاصم** - بن عمر بـن خطّـاب زن عبدالعزیز بن مروان بن حکم ومادر عمر بن عبدالعزیز مشهوراست بعدل وصلاح‌معروف و دارای اخلاق خـوب بـود ، بعد از وفـات او خواهرش حفصه بـا عبدالعزیز تـزویج کرد وچون اخلاقش مثل ام‌عاصم نبودکسان عبدالعزیز از وی بددل بودند و می‌گفتند: **لیت حفصه من رجال ام‌عاصم** سپس همین جملـه مثل جاری گردیـد یعنی کاش حفصه نیز از عرق خواهرش ام‌عاصم میبود . (ص۴۳ تخ و ۵۲ ج۱ خیرات ومجمع‌الامثال)

ام‌عاصم **جمیله**- بنت ثابت بن ابی‌افلح و خواهر عاصم بن ثابت صحـابی انصاری و زن مطلّقهٔ عمر بن خطّـاب بود ، یك پسر عاصم نامی از عمر داشتـه و نام اصلی او عاصیه بوده است‌کـه بعد از قبول اسلام از طرف حضرت رسالت ص مبدّل به **جمیله** گردید . (ص ۵۱ ج ۱ خیرات)

ام‌عبـد
ام‌عبدالرحمن بن‌عوف
ام‌عبدالرحمن بن‌محمد

اولی مجهول‌الاسم ومادر عبدالله بن‌مسعودصحابی معروف‌به ابن‌ام‌عبد ، **دویمی** نامش شفا خانم‌بود، هنگام ولادت حضرت رسالت ص نزدحضرت‌آمنه خـاتون بوده و خوارق عـادات و حالات عجیبهٔ نورانیه راکه درآن‌حال بظهورآمده او نیزدیده‌است . **سیمی** هم نامش‌حبیبه وازمحدّثین قرن هشتم هجرت واز مشایخ اجازهٔ صلاح‌الدین صفدی بوده و در هفتصد و سی و سیّم هجرت درگذشته‌است . (ص۹۸ ج۱ و ۱۱۳ ج۲ خیرات و کتب‌رجالیه)

ام‌عبدالله **دختر قاضی شمس‌الدین** - عمـر بن وجیـه‌الـدین اسعـد بـن ابی‌البرکات شامی حنبلی ، از مشاهیر محدّثین قرن‌هشتم‌هجرت میباشدکه صحیح بخاری و مسند امام شافعی را از ابوعبدالله زبیدی سماعاً اخذ کرد ، صحیح بخاری را بارها درس گفتـه و مرجع استفادهٔ جمعی از افاضل وقت بوده است . دومرتبه به حج رفته وچهار شوهرکرده و اورا **وزیره** و **ست‌الوزرا** نیز میگفتند ودرسال هفتصد و شانزدهم یا هفدهم هجرت درگذشت .

(ص۱۲۹ ج۲ کمن و ۲۳۹ در منثور و۵۵ ج ۲ خیرات)

ام‌عبدالله **عایشه بنت ابی‌بکر** - بعنوان **ام‌المؤمنین** خواهد آمد.

ام‌عبدالله **فاطمه بنت‌الحسن المجتبی ع** - حرم مطهّر حضرت سجّاد ع و والدهٔ معظّمهٔ حضرت باقر ع بوده و حضرت باقر اوّلین حسینی میباشد که نسل سبطین ع در وی بهم پیوسته است ، چنانچه **عبدالله محض ابن‌حسن مثنی** ابی‌الحسن المجتبی ع نخستین حسنی‌است که دارای این‌شرف میباشد . مادر فاطمه هم اسماء بنت عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر بوده ویکی ازبنات طاهرات‌حضرت امام‌حسین ع نیز کنیهٔ ام‌عبدالله را داشته است .
(ص ۵۸ تخ و۱۵۴ ج ۱ خیرات)

ام‌عثمان ازمحدّثین و اصحاب حضرت رسالت‌ص ودخترسفیان یاابوسفیان است ویکی از اصحاب حضرت صادق ع نیز اسم‌جویریه وکنیهٔ ام‌عثمان داشته‌است .
(ص۴۲۹ خل و۴۹۷ ج ۱۳ عن)

ام‌عزالدین **بنت شیخ صدرالدین** - اسعد بن‌عثمان بن‌اسعد،ازمشاهیرمحدّثین عامّه‌میباشدکه لقب **ست‌الامناء** داشت، ازجدّخود روایت‌حدیث نموده واز مشایخ علم‌الدین برزالی استاد صلاح‌الدین صفدی بوده و درسال هفتصد تمام هجرت درگذشته است .
(ص۵۱ ج ۲ خیرات)

ام‌عطیه کنیهٔ چند تن از نسوان اصحاب‌است .

ام‌عقبه زن غسان بن جهضم که از زیباترین زنان عصر خود و از حیث اخلاق و صفات حمیده نیز اجمل و اکمل ایشان بود ، شوهرش غسان نیز بهمین جهت مفتون و مجذوب او بوده‌است . درحین وفات خود باحسرت‌تمام بروی نگریسته وگریه میکرد و میگفت چند شعری بتو گفته و درآنها از چگونگی رفتار توکه بعد از مرگ من معمول خواهی داشت سؤال کرده‌ام و سوگندت میدهم‌که راست جوابم بدهی ام‌عقبه گفت بخدا سوگندکه دروغت نخواهم گفت پس غسان این اشعار را فرو خواند :

اخبری باللذی تریدین بعدی **ماللذی تضمرین یـا ام عقبة**

تحفظینی من بعد موتی لماقد — کان منی من حسن خلق وصحبة
ام تریدین ذاجمال و مال — وأنا فی‌الترب‌رهن سجن وغربة

ام‌عقبه گفت :

قد سمعنا اللذی تقول وماقد — خفته یا خلیل من ام عقبة
سوف ابکیك ماحییت بشجو — و مراث اقولها و بندبة

غسان گفت :

انا والله واثق بك لکن — ربما خفت منك غدر النساء
بعد موت‌الازواج یاخیر من‌عو———شر فارعی حقی بحسن وفاء
اننی قد رجوت ان‌تحفظی العه———د فکونی ان رمت عند رجائی

تاآنکه غسان مرد و ام‌عقبه را از چندین جا خواستگاری نمودند درجواب گفت :

ساحفظ غسانا علی بعد داره — و ارعاه حتی نلتقی یوم نحشر
و انی لفی شغل عن‌الناس کلهم — فکفوافمامثلی‌من‌الناس(بمن‌مات‌خا)یغدر
سابکی علیه ماحییت بعبرة — تجول علی‌الخدین منی‌فتکثر(فتهمرخا)

تاآنکه مردم باصرارات خودشان‌افزودند، ام‌عقبه نیز بناچار قبول کرد ، درشب زفاف، غسان را درخواب دیدکه این اشعار را میخواند :

غدرت ولم ترعی لبعلك حرمة — ولم‌تعرفی‌حقا ولم تحفظی‌عهدا
ولم‌تصبری حولا حفاظاًلصاحب — حلفت له یوما ولم‌تنجزی‌وعدا
غدرت به لماثوی فی‌ضریحه — کذالك ینسی‌کل من‌سکن‌اللحدا

امّ‌عقبه با وحشت بسیار از خواب بیدار شد بطوری‌که گویا غسان حاضر بود ودرپاسخ استفسار از سبب‌آن گفت غسان زندگانی را برای من تیره وتارکرده ودیگر رغبتی در فرح و سرورم نگذاشت‌که در خوابم آمد و این اشعار را خواند پس آنها را تکرار کرده ومیگریست و زنان‌نیزمشغولش‌میکردند تاآنکه‌ایشان‌را اغفال‌کرده وکاردی‌بدست گرفت وخودش‌را ذبح‌نموده وفدای دوست‌خودگردید . اسم و زمان ام‌عقبه بدست‌نیامد.

(ص ۶۰ در منثور)

ام‌عقیل

فاطمه- بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف قرشیهٔ هاشمیه ، والدهٔ معظّمهٔ حضرت علی بن ابیطالب ع وسه برادر والاگهرآن‌سرور

طالب و عقیل و جعفر میباشد که در مکّهٔ معظّمه بقبول دین اسلام مفتخر گردید ، در حضور حضرت رسالت ص بمدینهٔ منوره مهاجرت کرده وهم درآن ارض اقدس برحمت ایزدی نایل ودر بقیع مدفون شد . شعر معروف :

انت تکون ماجد نبیل　　اذا تهب شمأل بلیل

که درکتب ادبیّه برای زیادتی **کان** مابین مبتدا و خبر شاهد است از او میباشدکه در کودکی عقیل بهمین شعرش مشغول میساخته است .

(ص ۴۴ تخ و ۵۳ ج ۱ خیرات و اطلاعات متفرقه)

ام‌العلا **بنت یوسف** ـ نام تاجر اندلسی ، از ادبا و شعرای موضع وادی الحجارة نامی از بلاد اندلس است‌که ادیب فصیح‌عاقل، دارای حسن و جمال و ادب وکمال و طبعی سرشار ، با فصاحت و فطانت مشهور بوده و از او است‌که در مدح خاندانی گفته است :

کل ما یصدر عنکم حسن　　و بعلیاکم تحلی الزمن

نعطف العین علی منظرکم　　و بذکراکم تلذالا ذن

من یعیش دونکم فی‌عمره　　فهوفی نیل الامانی یغبن

نیز به پیرمردی‌که عاشق وی بوده نوشته است :

الشیب لاینجع فیه الصبا　　بحیلة فاسمع الی نصحی

فلاتکن اجهل من‌فی‌الوری　　یبیت فی‌الحب کما یضحی

درحدود سال پانصدم یا اوائل قرن ششم هجرت در وادی‌الحجارة درگذشت .

(ص۵۴ در منثور و ۵۳ ج ۱ خیرات و۱۰۳۶ ج ۲ س)

ام‌علی **تقیه ارمنازیه** ـ بنت ابوالفرج غیث بن علی بن عبدالسلام سلمی ارمنازی، زن‌حمدون معروف به‌فاضل ومادرابوالحسن تاج‌الدین علی بن حمدون میباشدکه در علم و فضل و شعر و فصاحت شهرتی بسزا داشت ، وقتی در اسکندریّه ملازم خدمت سلفی احمد سابق‌الذکر بود ، روزی مکتوبی را دیدکه سلفی بدین مضمون نوشته است (در حجره‌ای‌که ساکن بودم پایم به میخی برخورد و

زخم شد و دخترك كوچك مقنعهٔ خود را بپایم بست) پس تقیه بمجرّد دیدن آن مکتوب بالبدیهه انشا نمود :

لو وجدت السبيل جدت بخدی — عوضا عن خمار تلك الوليدة
كيف لى ان اقبل اليوم رجلا — سلكت دهرها الطريق الحميدة

قصائد وقطعات فصیح وآبدار وی بسیار بوده ودرشوال پانصد وهفتاد ونهم هجرت درهفتاد و چهار سالگی درگذشت .

پسرش تاج‌الدین مذکور نیز از ادبای وقت واز تلامذهٔ سلفی فوق بود ، درنحو وعلم قرائت دستی‌توانا داشت، هرچه راکه مینگاشته همت برضبط آن میگماشته‌است . خط خوب داشته ودرصفر ششصد و سیّم هجرت درگذشت . **ارمناز** بفتح الف ومیم‌شهری است قدیم درپنج فرسخی حلب ویا از توابع شهر صور در ساحل بحر شام .

(صد وص۱۰۳ ج ۱ کا و۸۴ ج ۱ خیرات وغیره)

ام‌علی زن شهید اوّل محمد بن مکی ، (متوفّی بسال۷۸۶ھ ق = **ذفو**) عالمی بوده فاضل فقیه عابد متّقی ، معروف به **ام‌علی** که شهید بسیارش ستوده و مردمرا بمراجعهٔ او در احکام دینیّه امر مینموده است و اسم و سال وفاتش بدست نیامد . (ملل)

ام‌عمرو [1]

ام‌عمرو **تماضر-** درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **خنسأ شاعره** نگارش دادیم .

ام‌عمرو **سلیمی-** معشوقهٔ جحدر بن مالك ، از شعرای عرب صدر اسلام است . موقعی‌که حجّاج بن یوسف (متوفی بسال۹۵ھ ق = **صه**) امر بزندانش کرد قصیده‌ای گفت و بوسیلهٔ بعضی از مسافرین یمامه‌که وطن معشوقه‌اش

۱ـ **ام‌عمرو ـ** کنیهٔ چند تن ازنسوان صحابه وهم‌کنیهٔ جندب بن عمرو زن عثمان بن‌عفان بوده است . ازکثرت حماقتی‌که داشته خنفسا را در دهان گذاشته و برای اینکه معما گفته باشد از مردم سؤال می‌کردکه در دهان من چیست .

بوده بدو فرستاد که از ابیات آن است :

الیس اللیل یجمع ام عمرو و ایانا فذاك بنا تدانی
نعم و اری الهلال کما تراه و یعلوها النهار کما علانی

ودرحرف نعم از کتاب مغنی مذکور است . (جامع الشواهد وغیره)

ام عیسی[1]

ام عیسی بنت ابراهیم بن اسحق حربی سابق الذکر، عالم فقیه فاضل، در فقه ماهر بوده و فتوی میداده و محل اعتماد اکابر بوده است .

بسال سیصد و بیست و هشتم هجرت در بغداد وفات یافته و نزد پدرش دفن شد .

(تاریخ بغداد وغیره)

ام غانم **صاحبة الحصاة** - طبرسی درفصل سیم از باب دهم کتاب اعلام الوری بسند خود از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری قضیه‌ای نقل کرده واز محتویاتش آنکه ابوهاشم گوید در حضور مبارك حضرت امام حسن عسکری ع بودم که مردی یمنی جمیل جسیم بلند بالا بعد از استیذان وارد شد ومورد اکرام آن حضرت گردید، بعد از اذن درپهلوی من نشست . آن حضرت فرمودکه این شخص از اولاد زن اعرابیهٔ صاحبهٔ حصاتی (سنگ ریزه) است که پدران من بر آن مهر زده‌اند پس امر باحضار آن سنگ نمود ، آن شخص نیز سنگ کوچکی بیرون آورد که دریك طرف آن جای صافی بود ، آن حضرت مهر مبارك خودرا بر آن زد وجملهٔ **الحسن بن علی** با خطی روشن و خوانا بر آن نقش بست .

ابوهاشم گوید از اسم وی استفسار نمودم گفت مهجع بن صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم بن ام غانم اعرابیهٔ یمانیهٔ صاحبهٔ حصاتی که امیرالمؤمنین ع بر آن مهر زده‌است . پس آن شخص برخاست و رفت ودر وقت رفتن میگفت : **رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت**

۱- **ام عیسی** - کنیهٔ یکی از صحابیات نسوان ونیز کنیهٔ دختر هادی خلیفهٔ عباسی زن مأمون و یکی هم دختر عبدالله واز اصحاب امام صادق ع بوده است .

انه حميد مجيد ذرية بعضها من بعض . شهادت‌میدهم که حق امامت تو مانند امامت حضرت امیرالمؤمنین و دیگر ائمهٔ طاهرین ع واجب و ثابت است ، حکمت و امامت بتو منتهی است ، همانا ولی‌ّالله هستی وکسی را در نشناختن تو بهانه و عذری نمیباشد .

در اعلام‌الوری بعد از این همه ، از ابوعبدالله بن عیاش (احمد بن محمد بن عیاش صاحب کتاب مقتضب‌الاثر) نقل کرده که ابن‌صاحبةالحصاة امغانم غیراز **صاحبةالحصاة ام‌الندی** حبابة بنت‌جعفر والبیهٔ اسدیه‌است، نیز غیراز **صاحبةالحصاة ام‌سلیم** قاریةالکتب میباشد که حضرت رسالت ص وحضرت امیرالمؤمنین ع برسنگ‌ریزه‌ای که دردست‌داشته مهر زده‌اند و زمان ام‌سلیم پیش از زمان امغانم و ام‌الندی بوده و درپایان کلام خود گوید : صاحبةالحصاة سه تن بوده‌اند وازهریکی از ایشان قضیه‌ای نقل‌شده‌که نقل‌آنها موجب اطاله است .

نگارنده‌گوید : ظاهرآن‌است‌که لفظ ام‌سلیم از سهو قلم طبرسی ویاکاتب نسخه است والاّ صاحبةالحصاة قاریةالکتب کنیهٔ **ام‌اسلم** داشته وما نیز بهمین‌عنوان بطوراجمال تذکّرش دادیم و تحقیق زاید موقوف به تتبّع و موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .

(اعلام‌الوری و تنقیح‌المقال وص ۴۸۷ ج ۱۳ و ۵ ج ۱۴ عن)

ام‌الفتاوی مصطفی بن شمس‌الدین بعنوان **اختری** درباب‌القاب مذکوراست .

ام‌الفتی مادر همان جوانی است‌که در محاربهٔ جمل قرآن مجید را از طرف حضرت علی ع بمیدان کارزار برده و دست راست اورا قطع نمودند ، پس قرآن را بدست چپ‌گرفته وآن را نیز قطع کردند ناچار قرآن را با سینه حفظ مینموده تاآنکه بشهادت رسید و مادرش گفت :

لاهم ان مسلما دعاهم — يتلو كتاب‌الله لايخشاهم
و امهم قائمة تراهـم — تأمرهم بالقتل لاتنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم

(ص ۵۴ ج ۱ خیرات و ۴۵ تخ)

ام‌فروة **فاطمه یا قریبه** - بنت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، از ازواج حضرت امام محمدباقر ع و مادر والاگهر عبدالله و حضرت امام صادق ع و ملازم تقوی وحسن عمل بود . درعداد ثقات معدود و مادرش هم اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر است و هریك ازپدر و مادرش نوهٔ ابوبکر بن ابی‌قحافه بوده و بهمین‌جهت امام صادق ع فرموده‌است **ولدنی ابوبکرمرتین** یعنی من ازدوجهت باابوبکر پیوند دارم باری یکی از دختران حضرت صادق ع نیز کنیهٔ امّ‌فروه داشته است .

(ص۱۵۴ ج ۱ خیرات و۵۹ تخ و ۷ ج ۱۴ عن)

ام‌الفضل **زینب** - بنت عبدالله مأمون‌هفتمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۱۹۸ـ۲۱۸هق= **قصح- ریح**) میباشدکه درکمال و علم و ادب نادرهٔ زمان بود وبا کمال میل و رغبت و اصرار تمام خود مأمون در حدود هشت سالگی حضرت امام محمدتقی ع بدان حضرت تزویج شده است وآن همه‌کارشکنی عبّاسیان و اهتمام تمام ایشان‌که در موقوف داشتن و برهم زدن این‌کار با وسائل مختلفه بکار میبردند بی‌اثر و بی‌نتیجه گردید .

قضیهٔ امتحان آن‌حضرت (با سؤال حکم شرعی قتل صید در حال احرام) که آخرین تدبیر ایشان در برهم زدن این‌کار بود و منفعل شدن قاضی‌القضاة یحیی بن‌اکثم که سائل آن مسئله بوده مشهور و درکتب مربوطه مذکور است .

(اطلاعات متفرقه)

ام‌الفضل **لبابه** - بنت حارث بن حزن بن بجیر هلالیه ، از اولاد عبدالله بن هلال بن‌عامر بن‌صعصعه و زن عباس بن عبدالمطلب، خواهر پدری و مادری حرم مطهّر حضرت رسالت ص و از اصحاب آن‌حضرت بوده است . گویند اوّل زنی میباشدکه بعد از خدیجهٔ کبری بشرف اسلام مشرّف شد ، آن‌حضرت بدیدن او میرفته و او بنام فضل و عبدالله و معبد و عبیدالله و قثم و عبدالرحمن وغیره چندین پسر از عباس داشته است .

گویند زنی مثل شش پسر مذکور را نزاییده و چون دارای شش فرزندگردید درحق او گفتند :

ماولدت نجیبة من فحل کستة من بطن امالفضل
اکرم بها من کهلة وکهل عمالنبیالمصطفیذیالفضلص
و خاتمالرسل و خیرالرسل

چون بزرگترین اولاد لبابه فضل بود اینك به **امالفضل** وشوهرش عباس نیز به **ابوالفضل** مکنّی گردیدند . عبدالله بن عباس را نیزکه تربیت شدهٔ حضرت علیع و صاحب تفسیر معروف به تفسیر ابنعباس است بمناسبت اینکه خلفای عبّاسیّه از نسل وی بودهاند **ابوالخلفا** و **ابنسیدالناس** هم نامند .

مخفی نماند امالفضلرا درمقابل خواهر دیگرش که او نیز لبابه نامداشت **لبابهٔکبری** وخواهرش را **لبابهٔصغری** گویند . اینکه بعضی نام پدر امالفضلرا حارثبنعبدالمطلب نوشتهاندعلاوه براشتباه تاریخیمنافی تزویجاو باعباسی است کهدراین صورتعمویش میباشد.
(تنقیحالمقال وص ۵۴ ج ۱ و ۴۸ و ۱۰۵ ج ۳ خیرات)

امالفقراء **رابعه** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **ستالفقراء** مذکور شد .

امقتال **رفیقه** یا **قتیله** - دختر نوفل بن اسد و موافق بعضی ازتواریخ و سیر از مشاهیر دانشمندان زنان جاهلیّت بوده است . ازبرادر خود رقه شنیده بودکه درآن اوقات پیغمبرآخرالزمان متولد خواهد شد وازناصیهٔ پدر بزرگوارش بهاء نبوت لامع و سنای رسالت ساطع خواهد بود تاآنکه آن نور را در هنگام گردش در قبائل عرب ، در جبین جناب عبدالله بن عبدالمطلب مشاهدت کرده و مفتون مواصلت گردید وآرزومند میبودکه بلکه حاملآن نور مقدس شده وسعادت ابدی کونین را حیازت نموده باشد اینك در تعقیب همین مرام بدان جناب عرضجمال نمود وبا وعد و نوید بسیاری ازمال ، خواستار وصال گردید لکن تیر مدّعا بهدف نخورد و بدین مضمون جواب یأس شنید :

اما الحرام فالممات دونه والحل لاحل فاستبینه

فکیف بالامر الذی تبغینه (تنوینه‌خل) یحمی الکریم عرضه و دینه

برخی از اهل خبر این قضیه را به **فاطمهٔ شامنه** وبعضی دیگر به **لیلی عدویه** نسبت داده‌اند بدون اینکه این لیلی یا آن فاطمه را مقید بکنیهٔ ام‌قتال داشته باشند.

از حبیب‌السیر نقل است که این خواهش و تمنّا از فاطمهٔ خثعمیه دختر مرّ (با تشدید) میباشد که نسبی عالی و جمال بیمثالی را دارا و علوم متنوعه را دانا و از کتب آسمانی معلومش شده بود که نور پاك خاتم‌الانبیا از صلب عبدالله بن عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد اینك روزی سر راه آن‌جناب را گرفته وگفت چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول کرده وصد شترکوه پیکر را هم از این راه مالك باشی ، آن‌جناب فرمود که حصول این کار موقوف باذن و اجازهٔ پدر میباشد اما درهمان شب جناب آمنه آن فیض را نایل وآن نور مقدس را حامل گردید ، روز دیگر باز فاطمه آن‌جناب را ملاقات کرد ولی آن نور را در جبین مبارکش ندید و بعد از استعلام مکشوف گردید که آمنه بدان موهبت‌عظمی نایل‌گردیده پس‌فاطمه بشدت مغموم و افسرده شد وبدان‌جناب اظهار داشت که من جویای آن نور وطالب آن سعادت بودم دیگر بعد از این مرا باتو کاری نیست **قدکان ذاك مرة فالیوم لا**.

گویند چون‌خبر ازدواج عبدالله وآمنه انتشاریافت دویست زن ازرشك وملالت مردند . درمجمع‌الامثال میدانی‌هم تحت‌عنوان‌مثل‌مشهورمذکور **قدکان ذاك مرةفالیوم لا** گوید نخستین کسی که این مثل را بزبان آورده **فاطمه بنت مر خثعمیه** است که تمامی کتابهارا خوانده بود وهنگامی که عبدالمطلب با پسرخود عبدالله در مکّه بمرام‌تزویج آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بخانهٔ وهب میرفتند فاطمه درعرض‌راه نور نبوت را درسیمای عبدالله مشاهده‌کرد واز هویّت وی استفسار نمود وبعدازشناسائی خواستار وصلت گردید که در مقابل ، صد شتر هم بعبدالله ببخشد پس عبدالله سه مصرع اوّلی آن دوشعر مذکور فوق را فرو خواند و درحضور پدر رهسپار خانهٔ وهب گردید ، عقد ازدواج بین او وآمنه منعقد شد و یك روز و شب نیز درآنجا توقف کرده وآمنه

حامل نور مقدّس گردید ، در اثنای مراجعت محض اینکه آن صد شتر را حیازت کرده باشد بفاطمه گفت که آیا درسر آن حرف معهود خود هستی یا نه فاطمه گفت : **قد کان ذاك مرة فاليوم لا** (این جمله بعد از آن ، مثل جاری و ساری شد درمورد اظهار ندامت از فوات امری استعمال نمایند) پس پرسید که از دیروز باین طرف چه کار کردی گفت پدرم ، آمنه بنت وهب را برای من تزویج کرد و نزد او بودم ، فاطمه گفت که من در روی تو نور نبوت را دیده وآرزومند بودم که بلکه حامل آن نور بوده باشم لکن حکم تقدیر ازلی با تدبیر من موافقت ننمود پس چندشعری دراین موضوع خواند که حاجتی بنقل آنها نمیباشد وبجهت اهمیت مطلب از تکرار بعضی ازعبارات قضیه اعتذارمینماید . در مجمع الامثال نیز راجع بکنیهٔ امقتال داشتن فاطمه چیزی نگفته است .

(ناسخ التواریخ و مجمع الامثال وص ۲ ج ۱ خیرات وغیره)

امقرفه بکسر قاف ، زنی میباشد از قبیلهٔ فزاره که زن مالك بن حذیفة بن بدر بود ، در خانهٔ او پنجاه شمشیر میآویخته اند که هریکی تعلّق بیکی از سواره‌های نامی داشته که همهٔ آن پنجاه مرد از محارم وی بوده اند وبهمین جهت **اعز من امقرفه** و **امنع من امقرفه** از امثال دایره و سایره گردیده است .

(جمهرة الامثال و مجمع الامثال)

ام الکرام[1]

ام الکرام **بنت معتصم** – بن حماد (صمادح خل) صاحب وحکمران شهر مریه از بلاد اندلس بوده وازاکابر ادبای اندلس بشمارمیرود . وقایعی که مابین او و ادبای وقت بظهورآمده مشهور میباشد ، در عروض و فنون شعری یدی طولی داشته و نسوان عرب با وجود وی افتخار میکرده اند . بجوان باجمالی معروف

۱— **ام الکرام** – کنیهٔ یکی از بنات طاهرات حضرت علی ع و یکی دیگر هم از نسوان اصحاب ، دیگری نیز ازمشاهیر محدثین نسوان میباشد که زن ابن حجر عسقلانی است ونام هیچکدام بدست نیامد .
(ص ۵۶ ج ۱ خیرات و ۱۰۳۷ ج ۲ س)

به سمسار عاشق شده بود و درحق‌او گوید :

یا معشر الناس الا تعجوا	مما جنته لوعة الحب
لولاه لم ینزل بدرالدجی	من افقه العلوی للترب
حسبی بمن اهواه لوانه	فارقنی تابعه قلبی

اسم و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۵۴ در منثور و ۱۰۳۷ ج ۲ س)

ام کلثوم[۱]

ام کلثوم **بنت عبدود** - خواهر عمرو بن عبدود معروف است‌که در ادب و فصاحت وکیاست وملاحت و عقل وکمال و حسن وجمال دارای حظّی وافر ودر فنون شعری نیز توانا و قادر بود . برادرش عمرو در سال پنجم هجرت در غزوهٔ خندق با جمعی از قریش بمحاربهٔ مسلمین رفته و مبارز طبید ، عاقبت موافق شرحی‌که درکتب مربوطه نگارش‌یافته بدست‌حضرت علیّ بن‌ابیطالب ع عازم مقرّ ابدی خود گردید ، همینکه امّ‌کلثوم مستحضر شدکه بدست آن‌حضرت مقتول شد اصلاً جزع وفزع نکرده وگفت‌که بدست‌کفوکریم مرده‌است‌پس‌اشعاری‌چند انشانمودکه ازآنهاست:

لوکان قاتل عمرو غیر قاتله	لکنت ابکی علیه آخر الابد
لکن قاتله من لایعاب به	من‌کان یدعی ابوه بیضة البلد
من هاشم فی‌ذراها وهی‌صاعدة	الی‌السماء تمیت‌الناس بالحسد
قوم ابی‌الله الا ان‌یکون لهم	مکارم الدین والدنیا بلالدد

۱- **ام‌کلثوم** - کنیهٔ چند تن ازنسوان صحابه بوده‌که یکی از ایشان دخترابوبکرمیباشد، نیز کنیهٔ یکی از بنات طاهرات حضرت رسالت ص و دوتن از بنات حضرت علی ع ویکی دیگر از بنات هریك از حضرت حسین بن علی وعلی بن الحسین ع و دوتن هم ازبنات طاهرات‌حضرت موسی بن جعفر است‌که بقیدکبری و صغری از همدیگر امتیاز یابند و نام اصلی هیچکدام بدست نیامد و شاید نام اصلی هم همین ام‌کلثوم باشد . نیز کنیهٔ دختر محمد بن عثمان سفیر دویم حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه وکنیهٔ دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب‌که مادرش‌حضرت زینب‌کبری و زوجهٔ عموزاده‌اش قاسم بن محمد بن جعفر بوده‌است . همچنین‌کنیهٔ جمعی وافر دیگر بوده واینك چندی از ایشان را تذکر خواهیم داد .

یا ام‌کلثوم ابکیه ولا تدعی بکاء معولة حری علی ولد

همین‌که اشعار اوکه مشعر بروفور عقل و حاکی از تمایل او بدین اسلامی بوده مسموع حضرت رسالت ص گردید ، روز فتح مکّه بعد از احضار دعوت بدین مقدّس فرمود و او نیز از ته دل اجابت کرده و میزیست تا درحال حیات آن‌حضرت درگذشت .

(ص ۶۳ در منثور و متفرقه)

ام‌کلثوم **بنت‌عقبة** - بن معیط یا ابی‌معیط بن‌ابان بن ابی‌عمرو ذکوان‌بن امیة بن عبدشمس بن عبدمناف قرشیۀ امویّه ، زن عبدالرحمن بن عوف خواهر ولید بن عقبه و خواهر مادری عثمان بن عفان مادر هردو اروی بنت کویز است از اصحاب حضرت رسالت ص و درمکّه بشرف اسلام مشرّف بوده وبدو قبله نماز خوانده است . درسال هفتم هجرت با پای پیاده بمدینۀ منوّره مهاجرت کرد ، دو برادرش ولید وعمار باستناد صلحی‌که در حدیبیه منعقد وضمناً مقرّر بوده‌که مهاجرین مشرکین‌که از مکّه نزد حضرت رسالت مهاجرت مینمایند بخودشان رد شود نزد آن حضرت رفته و استرداد خواهر خودشان را درخواست کردند ، آن حضرت اورا رد نکرده فرمودکه این قرارداد متعلّق به مردان است نه زنان ودراین باب آیه نازل شد: **یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِذٰا جٰائَکُمُ الْمُؤْمِنٰاتُ مُهٰاجِرٰاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِیْمٰانِهِنَّ فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنٰاتٍ فَلٰاتَرْجِعُوهُنَّ اِلَی الْکُفّٰارِ لٰاهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلٰاهُمْ یَحِلُّونَ لَهُنَّ** - الخ پس اورا زید بن حارثه تزویج کرد .

علت عدم جریان این قرارداد در زنان آنستکه زن بعد ازاسلام ، دیگر بشوهر کافر خود حلال نبوده و قهراً آزاد و منفصل میگردد . اصل نزول آیۀ شریفه پیش از ام‌کلثوم درحق سبیعه بنت‌حارث اسلمیه زن مسافر نامی بوده‌که بعداز انعقاد صلح‌حدیبیه اسلام آورده و نزد حضرت پیغمبرآمد ، شوهر مذکورش زن خود را مطالبه‌کرد ، پس بحکم خداوندی بشوهر سابق مشرکش ردّ نکرده وعمر تزویجش نمود . همچنین امیمة بنت بشر زن ثابت بن دحداحه اسلام‌آورد، نزد پیغمبرآمده وبه سهل بن حنیف‌تزویج

شد و بشوهر مشرك خود ردّ نگردید .

بالجمله بعد از وقوع صلح حدیبیه مردانی راکه از مشرکین اسلام آورده ونزد آن‌حضرت میآمدند بخودشان ردّ میکرد . ولی زنانشان را بحکم آیهٔ شریفه ، بعد از امتحان صحت وبی‌آلایش بودن ایمان ایشان بکسی دیگر تزویج نموده وبشوهر اوّلی مشرکش ردّ نمی‌کردند وفقط مهریّه ونفقاتی راکه برای زن مذکورش انفاق کرده بوده بدو میدادند وبسط زاید مطلب موکول بتفاسیر وکتب‌فقهیّه ودیگرمنابع مربوطه‌است .

(تنقیح‌المقال وص ۸ ج ۱۴ عن وغیره)

ام‌کلثوم **بنت علی بن‌ابیطالب‌ع** - در تنقیح‌المقال‌گوید : ام‌کلثوم‌کنیهٔ‌زینب صغری بنت امیرالمؤمنین ع است‌که درکربلا خدمت برادرش حضرت حسین ع و درمراجعت بشام و مدینه با حضرت سجّاد ع نیز بوده و بسیار فهیم و بلیغ و جلیل‌القدر میباشد . خطبهٔ اوکه در مجلس ابن‌زیاد خوانده معروف ودرکتب مربوطه مذکور وبنا برمشهور همان است‌که عمر بن‌خطّاب تزویجش‌کرده‌است انتهی . ظاهرش آنکه ام‌کلثوم بنت علی تنها یك نفر و همان است‌که در مسافرت کربلا و شام و مدینه بوده وبنا برمشهور زوجهٔ عمر بوده است . حتی درشرح حال زینب کبری نیز اصلاً کنیه‌ای برای او ننوشته (ام‌کلثوم یاغیره) و درقاموس‌الاعلام‌گوید حضرت علی ع دو دختر ام‌کلثوم‌نامی داشته (غیراز زینب‌کبری) یکی صغری‌که باعبدالله اصغر بن‌عقیل تزویج‌کرده و دیگری‌کبری‌که از فاطمهٔ زهرا متولد و نخست با عمر بن خطّاب و بعد از وفات عمر با عون بن جعفر طیّار تزویج کرده است .

در اعیان‌الشیعة بچندین ام‌کلثوم قائل شده (که از متفردات او است) چنانچه از عمدة‌الطالب نقل نموده است‌که مسلم بن عقیل ، ام‌کلثوم دختر علی بن ابیطالب عمّ خود را تزویج‌کرد و دختر حمیده نامی از ایشان بوجودآمد پس‌گوید دختران‌حضرت علی ع که‌کنیه یااسم ام‌کلثوم‌داشته‌اند سه یا خود چهارنفر میباشند: یکی **ام‌کلثوم صغری** که بحکم ظنّ، زن عبدالله بن محمد بن عقیل بن‌ابیطالب است ، دیگری **ام‌کلثوم‌کبری**

زوجهٔ عمر بن خطّاب و مادرش فاطمهٔ زهرا میباشد ، زید بن عمر و رقیه بنت عمر نیز از وی بوجودآمدند و اخیراً بعداز وفات خواهرش زینب کبری زوجهٔ عموزاده‌اش عبدالله بن جعفر گردید ودرحال حیات عبدالله پیش از سال پنجاه وچهارم هجرت وفات یافت .

سیّمی نیز همان زوجهٔ مسلم بن عقیل بوده وظاهراً او **ام‌کلثوم وسطی** میباشد و برای هیچ‌یك از این سه ام‌کلثوم، نامی ذکر نکرده وظاهرش آنکه همانا نام اصلیشان نیز همین ام‌کلثوم بوده است بلکه در **ام‌کلثوم صغری** تصریح کرده‌که نامش نیز ام‌کلثوم است . بعد از این جمله گوید : حضرت علی ع دختری داشته زینب صغری که‌کنیه‌اش ام‌کلثوم بوده و قبری هم که درقریهٔ راویه نامی که در سمت شرقی دمشق شام میباشد بدو منسوب‌است پس اگر این ام‌کلثوم زینب صغری همان ام‌کلثوم صغری مذکوره‌باشد دختر ام‌کلثوم نام آن‌حضرت سه نفر است و شاید غیراو باشدکه چهار نفر خواهد شد و این چهار نفر غیراز حضرت زینب کبری است . بعد از این جمله گوید اما ام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین ع که درکربلا درحضورحضرت حسین ع بوده ودرمراجعت ازکربلا خطبه‌ای هم درکوفه خوانده معلوم نیست که‌کدام یك از ایشان‌است وهمه‌شان محتمل‌است انتهی کلامه ملخّصاً و مترجماً .

نگارنده گوید : بنا برآنکه وفات ام‌کلثوم کبری مذکور پیش از سال پنجاه و چهارم باشد (چنانچه ازخود اعیان‌الشیعة نقل شد) وبا درنظرگرفتن اینکه قضیهٔ کربلا در سال شصت ویك وقوع یافته این احتمال منحصر به غیراو میباشد . چون رشتهٔ کلام به زینب‌کبری و زینب صغری منتهی و معرفت دو مزار مقدّس **زینبیهٔ مصر و زینبیهٔ شام** محل توجه انام بوده بلکه درمورد نذر ومانند آن محل ضرورت میباشدکه بالفرض‌آن محل نذر را درکدام یك ازآنها باید معمول داشت ، اینك خلاصهٔ تحقیقی راکه شیخ جعفر نقدی سابق‌الذکر درکتاب زینب‌الکبری نگاشته با برخی از محتویات نوشته‌های بعضی از اجلّای دیگر بعد از اعتذار از اطناب محض تبرّك و توسّل بروحانیت مقدّسهٔ ایشان زینت‌بخش اوراق مینماید :

حضرت زینب‌کبری ع بنت حضرت علی بن ابیطالب ع و فاطمهٔ زهراء ع ، درپنجم جمادی‌الاولی سال پنجم یا ششم و یا در ماه شعبان سال ششم هجرت متولد و از طرف قرین‌الشرف حضرت‌رسالت ص به زینب موسوم‌گردید . دراسدالغابهٔ‌ابن‌الاثیر ازصحابه معدود ، در مشیخهٔ صدوق از رواة حدیثش دانسته وگوید هرآنچه از کلمات حضرت فاطمه را بچندین واسطه ازاسمعیل بن مهران روایت می‌کنم اسماعیل هم با سه واسطه از زینب بنت‌امیرالمؤمنین ع ازفاطمه ع روایت مینماید . کنیه‌اش **ام‌الحسن و ام‌کلثوم**، اوصاف و لقبش **فاضله و کامله** و **موثقه** و **عارفه** و **عقیله** یا **عقیلهٔ بنی‌هاشم و عقیلهٔ طالبیین و عابدهٔ آل‌علی** و **عالمهٔ غیرمعلمه** و **صدیقه** وغیراینها و این لقب‌آخری را محض امتیاز از والدهٔ معظّمه‌اش‌که لقب صدیقهٔ‌کبری داشته مقید به کلمهٔ صغری نموده و **صدیقهٔ صغری** گویند، چنانچه اصل اسم وکنیه‌اش را نیز محض امتیاز ازخواهرکهترش‌که متحدالاسم والکنیه‌بوده‌اند مقید به کبری‌کرده و **زینب‌کبری** و **ام‌کلثوم‌کبری** گفته وخواهرمذکورش را **زینب صغری** و **ام‌کلثوم صغری** نامند .

زینب کبری بزرگترین دختران حضرت علی ع و فاطمه ع میباشدکـه در تحت تربیت پدر و مادر و جدّ امجد و دوبرادر ، دارای تمامی‌اخلاق‌فاضله ، در زهد وتقوی و فصاحت و بلاغت و وفور عقل و حسن تدبیر و سیاست و حیا و عفّت وصبر و توکّل و تسلیم و رضا و دیگر مراحل باطنیّهٔ انسانیّه تالی پدر و مادر بود .

خطب بلاغت مشحون آن مخدّره وجرأت وجسارتی‌که درمنازل‌کربلا ومجلس یزید و ابن‌زیاد ازآن خاتون معظّمه به بروزآمده در اثبات فضائل وکمالات سامیه‌اش کافی است و بنظر حقیقت شریك این نهضت محیّرالعقول حسینی و رواج مرام مقدّس و خدمات دینیّهٔ متنوعهٔ آن‌حضرت میباشد . یحیی مازنی قسم میخوردکه سالیان دراز در جوار حضرت علی و دخترش زینب کبری بودم و دراین مدت متمادی اصلاً قامت‌آن مخدّره را ندیدم و صوت و صدای اورا نشنیدم . هروقتی‌که ارادهٔ زیارت قبر مطهّر جدّش حضرت رسالت ص را داشت در دل شب از خانه بیرون می‌شد ، حضرت علی ع

در پیش ودو برادرش در راست و چپ وی بودند و درموقع نزدیکی قبر مطهّر حضرت علی ع سبقت گرفته و قندیلها را خاموش میکرد و درجواب استفسار امام حسن ع از سبب آن، آن فرمودی میترسم که نظر بیگانه بقامت خواهرت افتد . عادت حضرت حسین ع نیز آن بوده است که هنگام ورود آن مخدّره محض از راه تعظیم و اکرام برمی‌خاست و وی را بجای خودش می نشانید .

مسافرتهای زینب کبری

سفر اول : از مدینه بکوفه در حضور مبارك والد معظّم و چند برادر والاگهر با اوردوی بزرگ باعظمت ، در نهایت عزّت و غایت وقار و سکینه وجلالت، زیر پرچم خلافت برادرش جناب محمد بن حنفیه بیدق دار ، شوهرش عبدالله و دیگر فرزندان جعفر طیّار و اولاد عقیل و دیگر جوانان بنی‌هاشم و خدم و حشم و رؤسای قبائل همراهش بوده‌اند .

سفردویم : ازکوفه بمدینه بعد از صلح امام حسن ع ومعاویه . این سفر نیز در کمال جلالت و فخامت بوده بلکه بقول بعضی ازاجلّه کمتر از اوّلی نبوده است .

سفر سیم : از مدینه بکربلا با اذن شوهرش جناب عبدالله بن جعفر طیّار ، در موکب همایونی حسینی ع ، باز با نهایت وقار وحشمت وعزّت وجلالت، درکجاوه‌های مزیّن با حریر و دیباکه غلامان وکنیزان و اصحاب حسینی درتحت امر او وبرادران و برادرزادگان و بنی‌اعمام ودیگر جوانان بنی‌هاشم در دورش جمع، بالخصوص حضرت ابوالفضل عباس بن‌علی ع حامل لوای‌حسینی‌که در پاسبانی و رعایت مقامات شامخهٔ آن عقیلهٔ بنی‌هاشم همه‌گونه وظائف جانفشانی را معمول میداشته است .

سفر چهارم : ازکربلا بکوفه و شام ، بعد از وقعهٔ جانسوز کربلاکه برخلاف مسافرتهای سه‌گانهٔ اوّلی با بدن مرتعش ، چشم‌گریان و دل بریان وشکسته وقلب نالان و خسته ، تحت اسارت اشقیا ، در دورش ازیك طرف اطفال و زنان ویتیمان ناله‌کنان، ازطرف دیگر شمر و خولی و حرمله وسنان ودیگر ظالمان وغارت‌گران خیام‌طاهرات

ازکسانی که ذرّه‌ای از رحم و انصاف ومروّت دردلشان راهی نبود، تاآنجاکه‌میتوانسته‌اند از انواع آزار و شکنجه فروگذاری نمیکرده‌اند حتی درجائی که‌گریه ، آن مخدّرات را گلوگیر می‌نمود با ضرب تازیانه‌شان اسکات می‌کردند .

با این‌همه شدائد طاقت‌فرسا ، باز با تمام متانت وقوت قلب وشهامت، همه‌گونه وظائف لازمه‌کفالت عیال واطفال وخانوادهٔ رسالت ص را معمول میداشته‌است. نگارنده گوید شرح و بسط وقایع‌جان‌گداز این‌مسافرت دراین‌مختصرات ازعهدهٔ قلم و رقم خارج و بهتر، موکول داشتن بکتب اخبار و سیر مبسوطهٔ مربوطه میباشد و بالاجمال :

لو انهم امروا بالبغض ماصنعوا فوق اللذی صنعوا یابئس ماعلوا

سفرپنجم : ازمدینه بمصر چنانچه‌علاّمهٔ نسّابه‌عبیدلی گفته‌است وپیش‌ازنقل‌این‌قضیه تذکّر میدهیم‌که در کلمات اکثر ارباب سیر اثری از این سفر نبوده ومابین اینکه آن خاتون معظّمه هنگام مراجعت ازکربلا در دمشق شام ، یا حوالی‌آن ، یا در دیهی از دیهات آن ، یا مدتی بعد از ورود مدینه درهمان ارض اقدس وفات یافته ، یا بواسطهٔ مجاعهٔ عمومی درمدینه ، بمصاحبت شوهرش عبدالله بن‌جعفر باز بشام برگشته ودرآنجا وفات یافته بچندین عقیده بوده و لکن هیچ یك از این اقوال مستند بمدرك معتمدی نیست و بالخصوص وفات در مدینه دیگر واضح‌البطلان میباشد .

پرواضح است‌که اگر رائحهٔ صحتی و احتمال ضعیفی بودی اثری برای مدفن شریف آن مخدّره باقی می‌ماند چنانچه ازکسانی‌که ادنی مناسبتی باین خانوادهٔ جلیله دارند . همچنین است قول بمراجعت از مدینه بشام‌که در هیچ‌کدام ازکتب انساب و سِیَر ذکری ازآن‌نیست، کلینی وصدوق ومفید وسید مرتضی وشیخ‌طوسی وابن‌شهرآشوب وابن‌طاوس و علاّمهٔ حلّی و علی بن عیسی اربلی و مجلسی و نظائر ایشان از امامیّه و هم‌چنین ابن‌جوزی و ابن‌صباغ مالکی و ابن‌طلحهٔ شافعی و حافظ گنجی و محب طبری و دیگر اکابر علمای عامّه‌که در تاریخ خانوادهٔ عصمت تألیفات متنوعه دارند اصلاً از این قضیه مراجعت شام و مجاعه مدینه نامی نبرده وبا آن همه قرب زمان‌که البته‌اخبر

و ابصر بوقوع قضایا بوده‌اند تصریحاً وتلویحاً توجهی بدین‌موضوع نکرده‌اند. بالخصوص علاّمهٔ مجلسی که کتابخانه‌اش جامع ترین کتابخانه‌ها بوده ودرکثرت‌احاطه باخبار وآثار اهل‌بیت طهارت تخصّصی بسزا و تبحّری بی‌منتها داشته است.

پس‌ازآنکه این مطلب خاطرنشان گردید گوئیم علاّمهٔ نسّابه سید یحیی بن حسن‌عبیدلی سابق‌الذکر درکتاب اخبارالزّینبات‌گوید بعدازآنکه زینب‌کبری ازاسارت بنی‌امیّه خلاص شد و بمدینه آمد مردمرا برعلیه یزید تحریض میکرد پس عمرو بن سعید اشدق‌که والی وقت بوده از خلل اساس خلافت اندیشناك شده و صورت قضیه را به‌یزیدبنگاشت وجوابا مأموربمفترق‌ساختن‌آن‌مخدّره ازاهالی‌مدینه‌گردید اینك والی درخواست نمودکه از مدینه بیرون شود بهرجائی‌که موافق میل و ارادهٔ خودش باشد برود آن مخدّره صریحاً امتناع کردکه اگر هم خونها ریخته شود از مدینه بیرون نرود تاآنکه بالاخره دراثر بعضی از حرفهای بیغرضانه ومصلحت‌آمیز و ملاطفت‌انگیز دختر عمویش زینب بنت عقیل و دیگر زنان بنی‌هاشم بخروج از مدینه راضی شد و مصر را ببلاد دیگر ترجیح داد، حضرت‌سکینه وفاطمه بنتاالحسین ع درحضورمبارکش رهسپار مصر شدند، درحین ورود، مسلمة بن مخلد انصاری‌که والی مصر بوده باجماعتی‌استقبالش کرد وبفاصلهٔ یازده ماه وپانزده روز در روز یکشنبه پانزدهم رجب شصت ودویم هجرت وفات یافت ودر موضع حمراء القصوی نامی ازفسطاط مصر مدفون‌گردید. درهمان‌روز وفات و روزآخر سال وفات، قرّاء و فقها و تمامی اهل مصر جمع شدند، مراسم بزرگی ترتیب داده و بهمه گونه وظائف عزاداری قیام نمودند و این رسم را همه ساله خلفا عن‌سلف معمول می‌داشتند بلکه در هرسال از اول رجب شروع کرده و درشب نیمهٔ‌آن ختم می‌نمودند.

مخفی‌نماندکه ناشرکتاب اخبار زینبات عبیدلی موافقت او درمسئلهٔ دفن‌حضرت زینب‌ع را چنانچه مذکورافتاد ازتاریخ‌کبیر ابن‌عساکردمشقی و رسالهٔ‌زینبیهٔ‌ابن‌طولون دمشقی نیز نقل‌کرده و شیخ جعفر نقدی سابق‌الذکر نیز پس‌ازآنکه مراتب مذکوره را

درکتاب زینب‌الکبری نام خود ازکتاب اخبار زینبات عبیدلی نقل کرده گوید شعرانی در ص ۲۳ جلد اول لواقح‌الانوار و شبلنجی درص ۱۶۶ نورالابصار و شیخ محمد صبان درص ۱۹۶ کتاب اسعاف‌الراغبین درحاشیهٔ نورالابصار و شبراوی درص ۹۳کتاب اتحاف وشیخ‌حسن عدوی درص ۱۰ مشارق‌الانوار بنقل از انوارالقدسیهٔ شعرانی وطبقات‌علاّمهٔ مناوی و رسالهٔ زینبیهٔ‌سیوطی درهمین‌مسئلهٔ دفن‌حضرت زینب‌کبری ع باعبیدلی موافقت دارند . در قاموس‌الاعلام نیز گوید تربت زینب بنت علی ع در مصر زیارتگاه است و غرض اصلی از این‌جمله تعیین تاریخ ولادت و وفات و مدفن مبارك حضرت زینب‌کبری سلام‌الله علیها میباشد وبس که محل تردید بوده و بالخصوص مدفن مبارك‌که زیاده ازحد محل شبهه بوده و اغلب اکابر زینبیهٔ شام را منسوب بهمین خاتون معظّمه دارند .

چنانچه روشن شد این زینبیهٔ منسوبه بدان خاتون معظّمه مدرکی از تواریخ ندارد بلکه اصل رفتن آن مخدّره از مدینه بشام (با آن همه شدائدی‌که درآن شهر شآمت فرجام بخانوادهٔ حضرت فخرالانام درپیش چشم آن‌خاتون عالی‌مقام رسیده بحدّی که درنظر حقیقت و بمدلول بعضی ازآثار وارده شدیدتر از مصائب جانسوز روزعاشورا بوده است) بسیار مستبعد است و قحط ومجاعهٔ مدینه نیز (که بعقیدهٔ بعضی سبب رفتن شام بوده) برتقدیر صحت باز سبب رفتن شام نمیباشد . منتها درصورتی‌که ضرورت و تکلیف شرعی دینی مقتضی خروج ازمدینه‌باشد لازم نداردکه بشهر شام‌برود تاچه‌رسد باینکه اصل مجاعهٔ مدینه مدرك تاریخی معتمدی ندارد .

دراین اواخر مسموع افتادکه در موقع تعمیر و ترمیم این زینبیهٔ شام ، سنگ مزاری بدست آمده‌که بمدلول آن ، این زینبیّه ، متعلّق بحضرت ام‌کلثوم زینب صغری (خواهر کهتر والاگهرحضرت زینب کبری) بوده ودرقرون اخیره اشتباه‌اسمی‌شده‌است . گویا منشأ این‌اشتباه نیزمعروف‌بزینب‌نبودن این‌مخدّره میباشدکه تنهاشهرتش بام‌ّکلثوم بوده و درانظار عامّه ، دختر زینب نام حضرت علی ع منحصر بزینب کبری میباشدکه این‌مزار معروف به زینبیه را هم بدو متعلّق گرفته‌اند . بهرصورت این قضیه نیز درنظر

این نگارنده بمرحلهٔ ثبوت نرسیده ومحتاج بتتبّع وتحقیقات عمیقه میباشد **والله العالم** .

(کتاب زینب الکبری شیخ جعفر نقدی نقل ازکتاب اخبار زینبات عبیدلی وغیره)

ام کلثوم **بنت النبی ص** - دختر سیّمی حضرت رسالت ص میباشدکه بعداز وفات خواهرش جناب رقیه در سال سیّم هجرت به عثمان بن عفان تزویج شد و درسال نهم هجرت وفات یافت . ذوالنورین گفتن عثمان بهمین جهت شرافت ازدواج دو دختر والاگهرآن حضرت میباشد . زینب، بزرگترین بنات رسالت ص بخواهرزادهٔ خدیجهٔ کبری ابوالعاص بن ربیع تزویج شد و **حضرت فاطمهٔ زهراء ع** که سنّاً کوچکترین بنات رسالت ص وازحیث عقل وفضل وکمال وکیاست وفراست واخلاق انسانیه افضل ایشان بلکه اکمل نسوان عالمیان بوده بشرف ازدواج حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع مشرّف گردید و همهٔ این چهار دختر ازجناب خدیجهٔ کبری که اول و افضل ازواج رسالت ص بوده بوجود آمده وهمه شان اسلام را درك ومهاجرت کرده اند .

بعضی از اهل سیر دختر حضرت رسالت را منحصر بحضرت صدیقهٔ طاهره و برخی دیگر منحصر بدان مخدّره و زینب دانسته و دیگرانرا ربیبه آن حضرت دانند وتحقیق حال موکول بکتب مبسوطه است . نام ام کلثوم بنوشتهٔ خزینة الاصفیا **آمده** وموافق مسموع از بعض معاصرین ، **آمنه** بوده است و رجوع به ام المؤمنین خدیجه نیز نمایند .

(ص ۴۹ و ۵۹ تخ و ۲۱ ج ۱۴ عن وغیره)

ام کلثوم **هند** - دختر عبدالله بن عامر و زن یزید بن معاویه وهمین است که موقع ورود خبر شهادت حضرت حسین بن علی ع و در بعض مواقع دیگر با شوهرش پرخاش کرده و استیحاش نموده است بشرحی که در کتب مبسوطه نگارش داده اند . (ص ۵۰ تخ و ۵۸ ج ۱ خیرات)

ام لیلی **لیلی** - حرم مطهّر حضرت حسین بن علی ع میباشدکه بنام اصلیش **لیلی** مشهور، دخترمرة بن مسعود ثقفی ویا ابومرة بن عروة بن مسعود ثقفی و والدهٔ معظّمهٔ حضرت علی بن الحسین معروف به علی اکبر است که روزعاشورا پیش ازسایر

افراد بنی‌هاشم جان عزیز خود را فدای دین مقدّس اسلامی نمود . **السلام علیك یا اول قتیل من سلالة ابراهیم الخلیل .**

در اعلام‌الوری و دیگر کتب معتمده گویند همین علی که قتیل روز عاشورا و مادرش لیلی میباشد باصغر موصوف بوده ومردم اشتباهاً اورا علی‌اکبر نامند واما اکبر، وصف حضرت امام سجّاد علی بن‌الحسین ع بوده و علی‌اکبر عبارت ازآن وجود مقدّس است . اماآنکه روزعاشورا درآغوش‌پدر با تیر خصم بدگهر بدرجهٔشهادت رسید اصلاً علی نبوده بلکه نام نامیش عبدالله بوده و اشتباهاً به علی‌اصغر شهرت یافته است .

(اعلام‌الوری و تنقیح‌المقال وغیره)

ام‌مالك

لیلی - عامریّه معشوقه قیس بن‌ملوح‌عامری میباشد که مختصری از شرح حال او ضمن شرح حال عاشق مذکورش تحت عنوان مجنون عامری نگارش یافته و اینجا نیز بطور خلاصه‌گوئیم : لیلی‌عامریه دختر مهدی بن سعد عامری از قبیلهٔ بنی‌عامر بن صعصعه وکنیه‌اش موافق آنچه از بعض اشعار عاشق مذکورش درمیآید **ام‌مالك** و **ام‌معمر** است .

این‌عاشق و معشوق دارای امتیاز مخصوصی بوده و زبانزد وضرب‌المثل شده‌اند، اکابر شعرای نامی داستان ایشان را باسالیب متنوعه بنظم آورده و حکیم نظامی که در نظم مطالب عالیهٔ حکمت نسبت به دیگران سمت رب‌النوعی دارد یك‌کتاب از خمسهٔ خود را بدیشان تخصیص داده است . منظومهٔ لیلی و مجنون مکتبی شیرازی هم دارای امتیازی مخصوص وغیراینها بسیار ودردسترس عموم میباشند . بعضی از اشعارخود لیلی تحت عنوان مجنون عامری نگارش یافته و نیز بدو منسوب است :

توعدنی قومی بقتلی و قتلـه — فقلت اقتلونی و اترکوه من‌الذنب
ولا تبتغـوه بعـد قتلی ذلـة — کفاه اللذی یلقاه من سورة‌الحب

بعضی از اشعارش نیز در دیوان عربی چاپی معروف بدیوان مجنون مذکوراست . وفات مجنون درسال شصت وپنجم یا هشتم یا هشتادم هجرت واقع شد وبمدلول بعضی ازاشعار مجنون ، وفات لیلی پیش از او بوده‌است . مجنون برسر قبرش آمده و این شعر را :

ارادوا ليخفوا قبر هاعن محبها　　و طيب تراب القبر دل على القبر

خوانده و مکرر نموده و درهمانجا جان داده است . صحت و وقوع خارجی این قضیهٔ مجنون و لیلی ویا افسانه و داستان عرفانی بودن آن را با بعضی ازمزایای دیگر تحت عنوان مجنون عامری نگارش دادهایم و رجوع بدانجا نمایند و درکنیهٔ **ام‌معمر** داشتن لیلی نیز رجوع بهمین عنوان **ام‌معمر** نمایند .

ناگفته نماندکه این لیلی عامریه غیراز لیلی اخیلیه بنت عبدالله معشوقهٔ توبة بن حمیر خفاجی (متوفی هشتادم هجرت) میباشد . این لیلی بسیار جمیله وفصیحه واز مشاهیر شعرای عرب عصر اسلامی اموی ، حافظ اشعار و انساب و وقایع عرب بود . با توبهٔ مذکورکه از قبیلهٔ خود لیلی و بسیار با عفّت و فتوت وفصیح وشجاع و سخی‌بوده وبا **فتی‌الفتیان** شهرت داشته معاشقه ورزیده و اشعار بسیاری در حق یکدیگر گفته‌اند ، ولی اخیراً لیلی را پدرش بکسی دیگر تزویج نمود ، اینك توبه خودداری نکرد ، دیوانه‌وار با دل زار وعشقی‌سرشار بکوی‌یار مراوده داشته وگاهی باملاقات وی‌آرامش میبافته اینك با معاشقهٔ وی معروف میباشد و تمامی عمر خود را با افسوس و حسرت میگذرانید تا بسال هشتادم هجرت دریکی‌ازمحاربات عرب مقتول و لیلی بیش‌ازاندازه متألّم و محزون شد و درتمامی عمر بسیاری‌که بعد از توبه داشته قرین آه وناله بود و ترك زینت می‌نمود و مراثی بسیاری در حق وی سرودهکه ازآن جمله است :

كم هاتف لك من باك و باكية　　ياتوب للضيف اذتدعى و للجار

از فخریات لیلی اخیلیه میباشدکه در مقام مباهات با قبیلهٔ خود گفته است :

تبكى الرماح اذا فقدن اكفنا　　جزعا و تعرفنا الرفاق بحورا
ولنحن اوفق فی‌صدور نسائكم　　منكم اذا بكر الصراخ بكورا

لیلی اشعار بسیاری درحق حجاج بن یوسف ثقفی گفته است واز ابیات قصائدی میباشد که توبه درحق معشوقه‌اش لیلی اخیلیه گفته است :

وكنت اذا ماجئت ليلى تبرقعت　　فقدرا بنى منها الغداة سفورها

بسیاری از اشعار توبه و لیلی در اغانی ابوالفرج اصفهانی و تزیین‌الاسواق انطاکی و

دیگر کتب مربوطه مذکور واغلب‌اوقات اشعار این‌دولیلی عامریه و اخیلیه ودوعاشقشان قیس مجنون و توبه بواسطهٔ معاصر بودن ومناسبات جلیهٔ دیگر مشتبه بهمدیگر ومحل شبههٔ ارباب سیر میباشد .

(ص ۱۳۷ شاعرات‌العرب وص ۱۶۷۸ ج ۳ و ۴۰۵۹ ج ۶ س وغیره)

ام‌مبشر **بنت‌براء** - بن‌معرور دراصطلاح رجالی‌خاصّه وعامّه ازاصحاب و محدّثین است .

ام‌محمد[1]

ام‌محمد **دختر تاج‌الدین** - ابوالفضل یحیی بن‌مجدالدین‌ابوالمعالی‌محمّد، از اساتید علم‌حدیث وبه **ست‌الوزراء** ملقّب‌است . ازابن‌عساکر نسّابه و جمعی دیگر از اکابر مشایخ وقت اجازه داشت، مدتی بتدریس‌حدیث‌پرداخت، دومرتبه حج‌کرده و دائماً ملازم خیرات بود . درآخر عمر سودا بروی غالب و ذهن او مشوش شد تا در شوال هفتصد و پانزدهم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت .

(ص ۵۶ ج۲ خیرات حسان)

ام‌المساکین **زینب** - بنت خزیمة بن حارث بن عبدالله بن عمر بن عبدمناف بن هلال بن‌عامر بن صعصعهٔ انصاریهٔ هلالیه ، از ازواج‌محترمهٔ حضرت رسالت ص میباشد . پس‌ازآنکه شوهر اوّلیش‌عبدالله بن‌جحش یا عبیدة بن‌حارث بن عبدالمطلب ویا طفیل بن حارث در احد شهید شد بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر وبفاصلهٔ دو یا سه یا چندماهی دراوّل ربیع‌الاول سال‌چهارم‌هجرت درسی‌سالگی برحمت ایزدی نایل‌آمد وخود آن‌حضرت برجنازه‌اش نماز خواند ودربقیع مدفونش ساختند .

ازکثرت رحم و اطعام و انعام و صدقهٔ مساکین و فقرا بکنیهٔ **ام‌المساکین** شهرت

۱- **ام‌محمد** - در اصطلاح رجال و تراجم‌کنیهٔ حضرت صدیقهٔ طاهره ع (چنانچه در خزینة‌الاصفیا گفته) و زوجهٔ حضرت امام موسی بن جعفر و بسیاری از اصحاب و محدثین وعرفا و ادبای نسوان میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب مربوطه است .

داشت ، بقول بعضی زینب یکی از چند زن موهوبة النفس میباشد که درمطلب سیّم تحت عنوان **ام المؤمنین** تذکّر داده شده است .

(تنقیح المقال واعلام الوری و۵۹ ج۱ و۴۷ ج۲ خیرات و۲۴۴۷ ج۴ س و۲۴۲ درمنثور وتفاسیر متفرقه)

ام مسطح

بنت ابی رهم - انیس بن مطلب ودختر خالهٔ ابوبکر خلیفه میباشد که پسر مسطح نامی ازشوهرش اثاثة بن عباد داشته وبدان جهت به **ام مسطح** مکنّی شده و او دین اسلام را قبول کرده است .

از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید نقل است هنگامی که حضرت علی بخلافت ابوبکر بیعت نکرد و این مطلب بابوبکر و عمر بسیار گران آمد ، امّ مسطح نزد قبر مطهّر حضرت رسالت ص ایستاده وآن حضرت را مخاطی داشته وگفت :

قد کان بعدك انباء و هنبثة — لوکنت شاهدها لم تکثر الخطب
انا فقدناك فقد الارض و ابلها — واختل قومك فاشهدهم ولاتغب

(ص۲۹۸ ج۱۴ اعیان الشیعة)

ام معبد

عاتکه - خزاعیه بنت خالد خزاعی ، ازمشاهیر محدّثین وصحابه حضرت رسالت ص میباشد . آن حضرت هنگام مهاجرت از مکّه درموضع قدید نامی درقرب مکّه درخانهٔ ام معبد نزول فرمود، او هم میش لاغری داشته که اصلاً شیر و روغنی عاید نبود بلکه ازکثرت لاغری و ناتوانی بچراگاه بردنش نیز ممکن نمیشد، آن حضرت با دست مبارك خودش شیر زیادی ازآن دوشید . ام معبد گوید همان میش تا زمان خلافت عمر زنده بود، وقتی خشك سالی شد ویا اینکه حیوانات علف وگیاهی نداشتند با وجود این ، هرصبح و شام از شیر آن میش بهره ور بودیم تا آنکه ابومعبد عبدالله بن عکیم شوهر ام معبد از اصل قضیه و اوصاف آن کسی که این قضیه از برکت دست او بظهور آمده مستحضر گردید وقسم یاد نمود که این کس همان است که از قریش ظهور کرده و اگر اورا میدیدم تابع وی میگردیدم . عاقبة الامر زن وشوهر هردو بشرف اسلام مشرّف و درسلك اصحاب منسلك گردیدند .

(ص۵۰ تخ و ۴۳۰ خل و ۵۹ ج ۱ خیرات و ۴۳ بلاغات النساء)

ام‌معمر **لبنی** - (بروزن پشتی) بنت حباب کلبی معشوقهٔ قیس بن ذریح برادر رضاعی حضرت امام‌حسین ع میباشدکه عاقبت قیس بوساطت آن‌حضرت بازدواج لبنی نایل آمد و مدتی با وصال وی متمتع بود ولی اخیراً باصرار پدرش ذریح باکراهت خاطر طلاقش داده و مبتلای مصائب فراقش گردید وچنانچه در خیرات حسان علاوه براین جمله گوید مجنون عامری در اشعار خود (اگرآنها را از مجنون بدانیم) معشوقهٔ خود لیلی عامریه را نیز بکنیه ام‌معمر علاوه برکنیهٔ ام‌مالك ، مذکور میدارد . نگارنده‌گوید ظنّ قوی میرود اشعاری‌که گویندهٔ آنها معشوقهٔ خود را بکنیه ام‌معمر مخاطب داشته از همین قیس بن ذریح است‌که دربارهٔ معشوقهٔ خود لبنی مکنّی به ام‌معمر گفته و اخیراً دراثر اشتباه اسمی و خطّی ، آنها را به قیس بن ملوح (مجنون عامری) منسوب داشته‌اند دربارهٔ معشوقهٔ خود لیلی انشا نموده است .

(ص ۶۱ ج ۱ و ۴۹ ج ۳ خیرات وغیره)

ام‌مکتوم **عاتکه** - مخزومیة بنت عبدالله بن عنکثه از قبیلهٔ بنی‌مخزوم و مادر عمرو بن‌قیس ویا مادر یا جدّهٔ پدری‌عبدالله بن زائدهٔ اعمی مؤذّن حضرت رسالت ص است . عبدالله مذکور بجهت‌انتساب او به **ابن‌ام‌مکتوم** معروف و سورهٔ مبارکه **عبس** بقول بعضی از مفسّرین درحق وی نازل شده و شرح حال اجمالی اورا بهمین عنوان ابن‌ام‌مکتوم تذکّر داده‌ایم .

(ص ۱۵۳ ج ۳ سلك‌الدرر و اطلاعات متفرقه)

ام‌المنذر **زینب** یا **سلمی** - بنت قیس انصاری ، از خالات حضرت رسالت مآبی میباشدکه بهردوقبلهٔ اسلامی نمازخوانده واحادیثی‌روایت نموده است . (ص ۴۳۰ خل)

ام‌المؤمنین

موافق آنچه در تفاسیر وکتب فقهیّه نگارش داده‌اند حدّ نصاب زوجهٔ دائمی‌که تزویج زنان تاآن مقدار جایز بوده و زیاده برآن ممنوع‌می‌باشد چهار است یعنی‌هرکس

از افراد امّت بدون استثنا میتواند تا چهار زن دائمی را با شرایطی جمع کند با یك عقد یا عقود مترتّبه و دیگر حق جمع کردن زیاده برچهار را ندارد واگر باوجودچهار زن دائمی ، زن دیگر پنجمی را ازدواج کند عقد آن باطل و فاسد است بلی درجایی که جمع نکرده و برسبیل تعاقب باشد حدّی ندارد و بعداز طلاق یا موت بعضی ازحدّ نصاب (چهار زن) میتواندکه عوض آن زن متوفّی یا مطلّقه ، زن دیگری تزویج نماید. ولی وجود مقدّس خود حضرت رسالت ص بهرحکمتی و هرعلتی که هست مشمول این حکم حتمی الهی نبوده وآن‌حضرت حدّ نصاب مخصوصی ندارد وجمع کردن زیاده برچهار زن دائمی ویا بقول زمخشری وبعضی از مفسّرین دیگر تا نه زن برای آن‌حضرت مسلّما و بدون تردید جایز است و این هم مثل دیگر خصائص نبویّه‌که درتفاسیر وکتب‌فقهیّه نگارش داده‌اند یکی از مختصات آن وجود مقدس میباشد .

ازواج نبی در دو آیهٔ سی‌ام و سی و دویم **سورهٔ احزاب** بخطاب مخصوص : **یٰا نِسٰاءَ النَّبِیِ** الخ مفتخر و بچندین جهت محض انتساب بآن‌حضرت دارای امتیازات مخصوصی میباشندکه ببعضی ازآنها درآیات قرآنی اشارتی شده است وبالاترازهمه‌لقب امّ‌المؤمنین‌داشتن‌ایشان‌است‌که بموجب‌آیه‌شریفه‌ششم‌سورهٔ‌احزاب: **وَ اَزْوٰاجُهُ اُمَّهٰاتُهُمْ** بهمین لقب آسمانی مفتخر و بهمین جهت تزویج ایشان در حق دیگران حرام میباشد چنانچه مصرّح به آیهٔ شریفه پنجاه و سیّم **سورهٔ احزاب** هم هست: **وَ مٰا لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَلاٰ اَنْ تَنْكِحُوا اَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً .** امّا نسبت به حجاب و تستّر از بیگانگان و احکام دیگر غیرازحرمت‌تزویج، مثل‌زنان‌بیگانه‌هستند اینك‌خواهرانشان خاله و دخترانشان خواهر مؤمنین نبوده و تزویج ایشان جایز بوده و وقوع یافته است و تفصیل این مراتب موکول بکتب مربوطه بوده ودر اینجا تذکّر دادن چند مطلب را لازم می‌داند :

مطلب اول : چنانچه ضروری دین مقدّس اسلامی بوده و اطوار و اخلاق خود حضرت رسالت ص هم شاهد عادل‌میباشد تمامی‌اقوال و افعال وحرکات وسکنات و رفتار

وکردار آن بزرگوار تابع ارادهٔ سنیّهٔ پروردگاری بوده اصلاً و ابداً شایبهٔ هوی وهوس را راهی در آنها نمیباشد . بالخصوص درموضوع ازواج، درحدیث آمده است که آنحضرت فرمود هیچ زنی را تزویج نکردم و هیچیك از دخترانم را بازدواج کسی نیاوردم مگر بعد از وحی آسمانی که جبرئیل ازطرف ربّ جلیلم آورده است . نیز در تقریب و تأیید این که کثرت ازواج آن‌حضرت از روی هوی و هوس نبوده گوئیم : **وجوب نمازشب** برای آن‌حضرت که شاغل یك‌قسمت‌عمده ازشب میباشد و **وجوب تخییر ازواج** برای آن‌حضرت مابین‌مصاحبت ومفارقت و **سقوط حق‌القسم** مقرّر مابین زن وشوهر ازآن‌حضرت که بحکم آیهٔ مزمل و چندین آیهٔ سورهٔ احزاب تماماً مثل بعضی ازاحکام دیگر ازخصائص نبویّه میباشند با درنظر گرفتن اینکه خودآن‌حضرت هرکدام از زوجات راکه خواستار طلاق ویا متمایل بفراق می‌بود طلاقش داده و صرف‌نظر می‌نمود و اینکه تزویج اکثر ایشان درحال بیوگی و سال‌خوردگی بوده و حاکی از بیهوسی خود آن‌حضرت میباشد منافات کلی با هوس‌رانی داشته و کاشف میباشد از اینکه داعی و مرام دیگری در کار بوده است چنانچه بعضی از زنان خود ویا ولیّ ایشان محض افتخار بصدد تزویج برآمده ودر بعضی دیگر مصالح دیگری از قبیل تألیف قلوب و دفع ضرر و جلوگیری ازاخلال در پیشرفت مقاصد مقدسهٔ حضرت رسالت و اسراری‌که دور از حدود ادراکات ما میباشد منظور نظر کیمیا اثرآن‌حضرت بوده است :

درکارخانه‌ای‌که ره عقل و فضل نیست   وهـم ضعیف رای فضولی چرا کند

مطلب دویم : چنانچه اشاره شد و ضمن شرح ازواج آن‌حضرت نیز ذیلاً تحت عنوان ام‌المؤمنین معلوم خواهد گردید تزویج اکثر ایشان در حال بیوگی بوده و فقط عایشه ویا بقولی سوده درحال بکارت تزویج شده است .

مطلب سیم : ازخصائص حضرت رسالت ص یکی هم جواز تزویج زن بالفظ هبه و حلال بودن زنی بوده از مؤمنین‌که نفس خودرا بدون مهریّه بدان‌حضرت هبه‌نماید، چنانچه صریح آیهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب‌است : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ** که به‌مجرّد قبول‌آن‌حضرت، علقهٔ زوجیت بی‌مهریّه و اجرت‌حاصل‌می‌شد ودیگر حاجتی

بلفظ **أَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ** نمیگردید . لکن در وقوع این امر اختلاف نظرشده وازابن عباس منقول است که این قضیه با اینکه جایز بوده وقوع نیافته وهیچیك از ازواج آن‌حضرت با هبه نبوده است . امّا بعقیدهٔ بعضی از مفسّرین و فقها چهار نفر از ایشان (چنانچه ذیلاً خواهیم نگاشت) موهوبة‌النفس بوده و دیگران با عقد ازدواج مقرّر معهود مابین افراد امّت بوده‌اند وآن چهار نفر عبارتند از **امشریك بنت جابر** و **خوله بنت حکیم** و **زینب بنت خزیمة** و **میمونه بنت حارث** که اوّلی بهمان عنوان امشریك و سیّمی بعنوان ام‌المساکین مذکور شده و دویمی وچهارمی نیز بعنوان ام‌المؤمنین خواهندآمد وبنوشتهٔ قاموس‌الاعلام لیلی بنت خطیم نیز از زنان موهوبه بوده چنانچه بعنوان ام‌المؤمنین مذکور خواهد شد .

مطلب‌چهارم : شمارهٔ ازواج آن‌حضرت محل خلاف و بقول بعضی مجموعاً یازده تن بوده‌اند: **امحبیبه رمله** ، **امسلمه هند** ، **جویه**، **حفصه**، **خدیجه** ، **زینب بنت‌جحش** ، **زینب هلالیه** ، **سوده** ، **صفیه** ، **عایشه** ، **میمونه** که با همه ایشان زفاف شده و نه تن ایشان غیراز خدیجه و زینب هلالیه درحین وفات آن‌حضرت زنده بوده‌اند . بعضی ، بدوازده بودن ازواج آن‌حضرت قائل و **ریحانه بنت یزید** ازقبیلهٔ بنی‌نضیر را هم که از اسرا بدان‌حضرت اختصاص یافته وبعد از آزادکردن تزویجش نموده است به یازده تن مذکور افزوده‌اند و بعضی پانزده و بعضی هیجده گفته‌اند . در اعلام‌الوری طبرسی بیست و یك گفته و امشریك و اسماء و سینا و عالیه و عمره وفاطمه و قتیله و لیلی وملیکه و زنی دیگر را که بعد از تزویج ، پدرش گفت‌که این دختر من اصلاً مریض نشده وبدین‌جهت مطلقه گردید بدان یازده تن مذکور اوّلی افزوده وگویدکه امشریك از ازواج موهوبه بوده و با او و یازده تن مذکور شرط زفاف بعمل‌آمد وبا غیر ایشان اصلاً مواصلت‌نشد و ازواج آن‌حضرت درحین وفات ده‌تن بوده‌اند یکی قتیله از زفاف نشده‌ها ونه تن دیگر ازیازده تن اوّلی زفاف شده غیراز خدیجه و زینب هلالیه .

از مجلسی نقل است‌که به بیست و دو زوجه قائل شده‌که با دوازده تن ایشان

موافق قول طبرسی زفاف‌شده و با ده تن دیگر زفاف نشده است و درحین وفات آن‌حضرت فقط نه‌تن از دوازده تن اوّلی (غیراز خدیجه و زینب هلالیه وام‌شریك) زنده‌بوده‌اند.

این نگارنده نیز در ازواج آن‌حضرت برزیاده ازشماره‌های فوق استحضار یافته و ذیلاً همهٔ ایشان را بعنوان ام‌المؤمنین تذکّر خواهیم داد. ناگفته نماند ازواجیکه که درحین وفات آن‌حضرت زنده بوده‌اند بنا برمشهور و موافق فرمودهٔ مجلسی نه تن بوده‌اند و درخیرات حسان و تذکرة‌الخواتین هم بهمین معنی تصریح کرده و نیز دراین معنی گفته‌اند:

توفی رسول‌الله عن تسع نسوة	**الیهن تعزی‌المکرمات و تنسب**
فعایشة میمونة و صفیة	**وحفصة تتلوهن هند و زینب**
جویریه مع رملة ثم سودة	**ثلاث و ست ذکرهن مهذب**

ابونصر فراهی نیز در نصاب‌الصبیان گوید:

نه جفت نبی‌که پاك بودند همه	بد عایشه و جویرهٔ محترمه
با ام‌حبیبه حفصه بود و زینب	میمونه صفیه سوده ام‌سلمه

ادلهٔ دیگری هم هست‌که حاجت و ضرورتی بذکرآنها نداریم. بالجمله مراد از نه زن حضرت رسالت ص‌که در السنهٔ اصناف مردم دایر و مشهور میباشد همان است‌که درحین وفات آن‌حضرت زنده‌بوده‌اند والّا کسی از ارباب سیر بانحصار تمامی ازواج بدین عدد قائل نشده و بدون تردید زیاده بهمین مقدار بوده‌اند. از اینجا روشن گردیدکه لفظ خدیجه در بعضی از چاپهای کتاب نصاب مذکور غلط و اشتباه است‌که بعوض جویره خدیجه نوشته‌اند والّا خدیجه درحال حیات‌خودآن‌حضرت وفات یافته‌است.

مطلب پنجم: پوشیده نماند ازواج حضرت رسالت ص‌که بحکم آیهٔ شریفه بلقب ام‌المؤمنین‌مفتخرهستند غیرازکنیزان آن‌حضرت‌میباشندکه با هبه یا عقد ازدواج‌معمولی سمت زوجیت داشته‌اند.

اما کنیزان آن‌حضرت‌که بسمت ملکیت، حلال بوده‌اند موافق تصریح بعضی از ارباب سیر چهار نفر میباشند: ۱ـ ریحانه بنت شمعون‌که از غنائم بنی‌قریظه یا

بنی‌نضیر بوده واز صفایای غنائم بخود آن‌حضرت تخصیص یافته‌است وازصحابه وکنیزان آن‌حضرت بوده وپیش‌از وفات آن‌حضرت درسال‌دهم هجرت درگذشته‌است ودر نورالابصار شبلنجی اورا از ازواج شمرده وگویدکه ریحانه بنت یزید ازقبیلهٔ بنی‌نضیر وازاسرای مسلمین بود ، از بابت صفایای غنائم بخود آن‌حضرت تخصیص یافته وآزادش‌کرد ، در سال ششم هجرت تزویجش نمود ، در مراجعت از حجةالوداع وفات‌یافته ودربقیع دفن شد . اما اختلاف نام پدرکه بعضی شمعون و دیگری یزید گفته‌اند ظاهرآن است‌که یکی ازآنها از قبیل نسبت به جدّ بوده و ریحانهٔ متعلّق بدان حضرت با زوجیت ویا با ملکیت یك نفر بوده است .

۲ـ ماریهٔ قبطیه‌که مسلّماً ازکنیزان بوده‌است و مقوقس امیرمصر و اسکندریه از طرف قیصر روم با یك حلّهٔ ابریشمی و الاغی یغفور نام و غلامی ممسوح و مالیده مابور نام و استری دلدل نام سفید مخلوط بسیاهی وکنیزکی دیگر شیرین (سیرن خا) نام‌که خواهرخود ماریه بوده اهدای حضور مبارك رسالت‌گردیده‌است . **جناب ابراهیم** فرزند ارجمند آن‌حضرت نیز در ماه ذیحجهٔ سال هشتم هجرت از همین ماریه متولد و درهیجده ماهگی درمدینه رحلت ودربقیع مدفون‌گردید . خود ماریه هم درسال‌چهارم یا دهم یا شانزدهم هجرت درمدینه وفات‌یافته ودربقیع مدفون وعمر برجنازه‌اش نماز خوانده است و شیرین نام از هدایای مذکوره از طرف حضرت رسالت ص به حسان بن ثابت هبه ویا تزویج گردید .

۳ـ کنیزکی‌که زینب بنت جحش بدان‌حضرت هبه‌کرده‌بوده‌است ۴ـ کنیزکی از بنی‌قریظه و ظاهرآن است‌که این همان ریحانه مذکور فوق است .

الف ـ **ام‌المؤمنین** **اسماء بنت نعمان بن‌شراحیل** ـ که پیش از زفاف مطلقه شده چنانچه در اعلام‌الوری گفته است .

ب ـ **ام‌المؤمنین** **ام‌شریك بنت جابر** ـ } که‌هردورا بهمین‌عنوان **ام‌شریك** نگارش
ج ـ **ام‌المؤمنین** **ام‌شریك‌بنت‌دودان** ـ } دادیم و شاید هردو یکی باشد .

د ـ **ام‌المؤمنین** **بنت ابی‌الجون کندیه** ـ که از ازواج حضرت رسالت و ازقبیلهٔ کنده بوده و نامش غیرمعلوم‌است . بروایت حسن بصری، بعد از ابراهیم ابن‌النبی ص ، کندیه گفت‌که اگر آن‌حضرت پیغمبر می‌بود پسرش نمی‌مرد اینك آن‌حضرت اورا پیش از زفاف بقبیلهٔ خودش برگردانید تا بعد از وفات‌آن‌حضرت کندیه و عامریه (که هردو از ازواج آن‌حضرت بوده‌اند) نزد ابوبکرآمدند ، ابوبکر نیز باتفاق عمر ایشان را مابین شوهرکردن و نکردن مخیّرکرد ، ایشان نیز اوّلی را اختیار نموده شوهرکردند پس شوهر یکی مرده و دیگری نیز مبتلا بجذام‌گردید .

در تنقیح‌المقال بعد از این جمله از حضرت باقر ع روایت‌کرده‌که در تمامی منهیات پروردگاری عصیان و مخالفت شد حتی اینکه بعد از وفات حضرت رسالت ص ازواج اورا نکاح کردند پس قضیهٔ همین دو زن عامریه وکندیه را بیان فرمود .

(تنقیح‌المقال)

ه ـ **ام‌المؤمنین** **جویریه** ـ بنت حارث بن ابی‌ضرارخزاعیه مصطلقیه‌که پدرش رئیس عشیرهٔ بنی‌المصطلق از قبیلهٔ خزاعه بود ، جویریه‌بسال پنجم یا ششم هجرت در غزوهٔ بنی‌المصطلق اسیر مسلمانان گردید و ازمال غنائم حصهٔ ثابت بن قیس بن شماس صحابی ویا عموزادهٔ او شد وکنیزك اوگردید ، با مالك خود مکاتبه‌نموده وقراردادندکه تکسب‌کرده ومبلغ معینی بدو داده وازقید اسارت ومملوکیت آزاد باشد . اینك محض استعانت در تأدیهٔ مال کتابت فیض‌یاب حضور مبارك حضرت رسالت ص گردید ، بعد از معرفی خود و اینکه پدرش رئیس قبیله بوده قضیه‌را عرضه داشته و مشمول رأفت عمومی آن مظهر رحمت‌الهی شد و تمامی مال‌کتابت بدو عنایت گردید ، او نیز بمالك خودش داده وآزاد شد و سپس بشرف ازدواج حضرت رسالت‌ص مشرّف و بصفت ام‌المؤمنین متصف گردید . بقول بعضی آن‌حضرت جویریه را از ثابت خریده وآزادش کرده و تزویجش نمود و بزعم برخی پدرش حارث مسلمان‌شده و اورا بدان‌حضرت تزویج نمود . بهرصورت مردم بعد از مشاهدهٔ این قضیه هرکسی راکه از

بنی المصطلق (عشیرهٔ جویریه) در تحت تملک داشتند محض پاس قرابت آن‌حضرت آزاد کردند اینك بدین وسیله صد نفر غلام وکنیز آزاد گردیدند .

عایشه گوید زنی سراغ ندارم که خیر او نسبت بعشیره‌اش بیشتر از جویریه باشد باری جویریه هفت حدیث از آن‌حضرت روایت کرده و درسال پنجاه و ششم هجرت در هفتاد سالگی درمدینه وفات و مروان بن حکم والی وقت بجنازه‌اش نماز خواند و در بقیع مدفون‌شد ولفظ **جناب** = **۵۶** مادّهٔ تاریخ او است . مخفی نماندکه نام اصلی جویریه، **بره** بوده و ازطرف حضرت رسالت موسوم به **جویریه** گردیده‌است که (بضمّ اوّل وفتح ثانی و فتح و تخفیف خامس)که مصغّر جاریه میباشد .

(تنقیح المقال و اعلام الوری و نورالابصار وص۹۱ ج ۱ خیرات)

و - ام المؤمنین حفصه- بنت عمر بن خطّاب بن نفیل قرشیهٔ عدویه ومادرش زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است . حفصه نخست زن خنیس بن حذافهٔ سهمی بود ، بعداز وفات خنیس عمر خواست که دخترش را بابوبکر یا عثمان تزویج نماید لکن ابوبکر درجواب ساکت شد و چیزی نگفت عثمان نیز جواب دادکه زوجه‌ام رقیه بنت النّبی تازه وفات یافته اینك هنوز خیال مزاوجت ندارم . عمر ازاین جواب عثمان ، شکایت بحضرت رسالت ص برد آن‌حضرت فرمود حفصه بشخصی بهتر از عثمان تزویج کرده و عثمان نیز زنی بهتر از حفصه را تزویج خواهد نمود اینك خود آن‌حضرت در سال دویم یا سیّم هجرت حفصه را درحدود بیست ویك سالگیش تزویج کرد و دختر خود ام کلثوم را نیز بعثمان تزویج نمود .

در قاموس الاعلام گوید بعداز این ، آن‌حضرت حفصه را بجهت قضیه‌ای (راجع به عسل)که در تفسیر سورهٔ تحریم مذکور است طلاق داد ، عمر بسیار مکدّر و متأسف شد اینك حسب الاشارهٔ جبرئیل، بار دویم آن‌حضرت حفصه را تزویج نمود . حفصه شصت حدیث ازآن‌حضرت روایت کرده ودر زمان خلافت عثمان یا درسال چهل ویکم یا دویم یاپنجم یاهفتم هجرت درمدینه درگذشت، مروان بن حکم والی وقت بجنازه‌اش نمازخوانده

و دربقیع دفن شد و فرزندی از آن‌حضرت نداشت .

(مدارك فوق وص ۱۹۶۵ ج ۳ س)

ز ـ **ام‌المؤمنین**

خدیجه ـ بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قصیّ بن کلاب قرشیۀاسدیه‌که مادرش‌فاطمه بنت زائدةالاصم از اولاد عامر بن لوی ، کنیه‌اش **ام‌هند**، از اشراف نسوان قریش ، بسیار باتمکین و وقار و خردمند و با ثروت وبااحتیاط ودر زمان جاهلیّت به **طاهره** معروف بوده‌است . باتفاق‌عامّه وخاصّه چنانچه حضرت علی ع نخستین مردی است‌که اسلام را قبول کرده او نیز نخستین زنی میباشدکه بشرف اسلام مشرّف شده است . پیش از اسلام نخست زن ابوهالة بن زراره یا هند بن نباش تمیمی بوده سپس بعتیق بن عائذ مخزومی تزویج‌کرده و اخیراً بعد از اسلام در چهل سالگی شرف‌اندوز ازدواج حضرت رسالت ص (که درآن موقع بیست و یك یا بیست و پنج سال داشته) گردیده است .

علاوه برشرافت سبقت اسلام و مزایای دیگرکه ذیلاً تذکّر میدهیم در عظمت این خاتون معظّمه همین بس‌که ثروت او یکی از دوعامل قوی درپیشرفت اسلام بوده و بمدلول اخبار متواترۀ نبویّه (چنانچه مصرّح به کلمات و اکابر و اجلّه هم هست) با شمشیر حضرت علی ع در اجرای همین مرام مقدّس توأم وبمدلول بعضی ازاخبارنبویّه متواتره یکی از چهار زن میباشدکه بهترین زنان عالمیان بوده وسه دیگر عبارتند از **مریم بنت‌عمران** و**آسیه بنت‌مزاحم** زن‌فرعون و**فاطمه بنت‌محمد ص** . نیزمحض‌اشعار بجلالت و عظمت وتقدّم وی بردیگران ازطرف قرین‌الشرف بلقب **کبری** ملقّب‌بوده وآن‌حضرت درحال‌حیات خدیجه‌که درحدود بیست وپنج سال درخانوادۀ حضرت رسالت‌بوده محض احترام و رعایت خاطر او زنی دیگر تزویج نکرده است .

ازعایشه روایت‌شده‌است‌که حضرت رسول ص دائما خدیجه‌را مدح و ثنا میگفت تا روزی رشك و غیرت دامن‌گیرم شده وعرضه داشتم‌که خدیجه بیش‌ازپیره‌زنی نمیباشد و خداوند عالم بهتر از اورا بشما عنایت فرموده است ، آن‌حضرت دلتنگ شد وفرمود

لاوالله بهتر از اورا نایل نشده‌ام زیرا درموقعی که تمامی مردم کافر بودند او مؤمن بود، زمانی که تمامی خلایق تکذیبم کرده و آزار و اذیتم می‌نمودند وکسی بمعاونت من نمیپرداخت او تصدیقم کرده و تسکین و تسلیتم میداد ، معین و مددکار من بوده وتمامی مایملك خود را فدای رواج دین مقدّس مینمود و خداوند عالم چند فرزند از او بمن عنایت فرموده است . عایشه گوید چون این کلمات حقایق سمات را از آن حضرت استماع نمودم برخود لازم شمردم که دیگر از خدیجه بد نگویم .

اولاد جناب خدیجه ازحضرت رسالت ص بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام **چهاردختر** زینب و رقیه و ام‌کلثوم و فاطمهٔ زهرا و **چهار پسر** قاسم و عبدالله و طیب و طاهر نام بوده که هرچهار پسر در خردسالی وفات یافتند ، یا خود طیب و طاهر لقب همین عبدالله بوده و پسران حضرت فقط دو نفر قاسم وعبدالله بوده‌اند، یا بقول بعضی پسر خدیجه منحصر به قاسم بوده و طیب و طاهر نیز لقب قاسم محسوب و پسر عبدالله نامی اصلاً نبوده است . **زینب** بخواهرزادهٔ خدیجهٔ کبری ابوالعاص بن ربیع تزویج شد ، یك پسر علی و یك دختر امامه نام از وی بوجود آمد ، علی درحال‌حیات ایشان فوت‌نمود ، امامه نیز که بحضرت علی ع تزویج شده بوده مدتی بعد از وفات آن‌حضرت بلاعقب وفات یافت و نسلی از زینب باقی نمانده است . ام‌کلثوم فرزندی نیاورد ، رقیه هم یك پسر عبدالله نام از عثمان داشته که درشش سالگی درگذشته است .

اینك نسل پاك حضرت رسالت فقط از بطن **فاطمه** و صلب **علی‌بن‌ابیطالب** ابدالدهر باقی و لفظ کوثر نیز بنا ببعضی از تفاسیر معتمده درسورهٔ مبارکه عبارت از همین کثرت نسل و ذریّهٔ حضرت رسالت ص میباشد و این خود یکی از امتیازات خاصّه و یگانه فضیلت و شرافت خدیجهٔ کبری است .

زهی مبارك زنی که حرم پیغمبر آخرالزمان، اولین حایز صفت ام‌المؤمنین، نخستین قبول‌کنندهٔ اسلام وخستوی امیرالمؤمنان و مادر یازده امام معصوم عالی‌مقام و وسیلهٔ برپا شدن دین مقدس اسلام و بقای نسل پاك حضرت خیرالانام الی یوم‌القیام است .

فلوکن النساء بمثل هذی لفضلت النساء علی الرجال

وفات خدیجه پس از آنکه درحدود بیست و پنج سال در برج آفتاب رسالت ص زندگانی کرد، سه یا چهار یا پنج سال پیش از هجرت، سه روز بعد از وفات حضرت ابوطالب درشصت وپنج سالگی درمکّهٔ معظّمه واقع و در کوه حجون نامی مدفون گردید.

ناگفته نماندکه بنا برمشهور (چنانچه اشاره شد) مزاوجت حضرت رسول ص و خدیجه درحال بکارت آن مخدّره واقع نشده بلکه آن‌حضرت، زوج سیّمیش بوده‌است، لکن سید مرتضی از علمای خاصّه و بعضی دیگر از عامّه مخالفت کرده وگویندکه مزاوجت ایشان درحال بکارت وقوع یافته و مجلسی نیز در بحار تأییداتی برای آن ذکر کرده و انسب موکول داشتن تحقیق مطلب بکتب تواریخ و سیر است.

تذکّر دادن مقدمهٔ این‌ازدواج مقدّس خالی از بعض فوائد ومزایا نیست اینک گوئیم جناب خدیجه با ثروت‌خود بطور قراض ومضاربه تجارت میکرد چنانچه‌مقداری از مال خود را باشخاص آبرومند میداده‌که باآن مال تکسّب و تجارت کنند و منافع آن‌را با سهام‌معینی بین‌خودشان تقسیم نمایند تاآنکه صدق و امانت، عظمت ودرستکاری، کرم اخلاق محمد بن‌عبدالله ص مسموعش‌شد وآن‌نحوهٔ تجارت را بدان‌بزرگوارپیشنهاد کرده و اظهار داشت‌که دو مقابل آنچه راکه بدیگران میداده با یك غلام میسره نامی بدان‌حضرت خواهد داد، آن‌حضرت نیز قبول‌کرده وبا میسره و مال‌التجاره بشام رفت، درسایهٔ درختی نزدیکی‌منزل راهبی نزول فرمود، راهب که وکجائی بودن اورا ازمیسره استفسار نمود گفت مردی‌است از قریش از اهل‌حرم، راهب‌گفت زیر این درخت‌کسی غیراز پیغمبر نزول نکرده است.

آن‌حضرت مال‌التجاره‌های خود راکه ازمکّه آورده‌بوده فروخت، کالای‌دیگری خریده و بمکّه مراجعت نمود خدیجه آن کالا را تقریباً با منافع مضاعف فروخته و میسره هم قضیهٔ راهب را بخدیجه بیان‌کرد خدیجه نیز پیغام داده و طالب و راغب‌بودن ازدواج باآنحضرت را محض بجهت شرافت و امانت و حسن‌اخلاق ودرستکاری وقرابت (که نسب ایشان در قصی بن کلاب چهارمین جدّآن‌حضرت بهم‌می‌پیوندد) اظهارداشت،

آن‌حضرت قضیه را باعمام خود بیان‌کرد پس جناب حمزه باآن‌حضرت بخانهٔ خویلد بن اسد پدر خدیجه رفته و مراسم خواستگاری و ازدواج را بعمل آوردند ، خدیجه نیز تمامی ثروت خود را برای ترویج‌اسلام بدان‌حضرت‌بخشید بشرحی که در تواریخ و سیر مبسوطاً نگارش یافته و مجلسی هم درآخر جلد ششم بحار مقدار وافی ازاخبارمربوطه بشرح حال آن خاتون معظّمه را نگارش داده است .

(تنقیح‌المقال وص ۲۰۲۷ ج ۳ س و ۱۸۰ در منثور و ۱۱۱ ج ۱ خیرات)

ح ـ **ام‌المؤمنین** **خوله** ـ بنت حکیم بن امیهٔ سلمیه ، از صلحای نسوان و زن عثمان بن مظعون بوده‌که بعد از وفات عثمان هبهٔ نفس در سلك ازواج حضرت رسالت ص منسلك‌گردید . گویند همین‌که نفس خودرا بدان‌حضرت هبه کرد عایشه‌گفت چه‌شده‌که این زنها نفوس خودشان را بدون مهریّه بذل وهبه میکنند پس آیهٔ شریفهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ** نازل شد عایشه گفت خدا هم در تهیهٔ دلخواه تو مسارعت مینماید آن‌حضرت فرمود تو نیز اگر اطاعت خدا کرده باشی در تهیهٔ مرامت مسارعت خواهدکرد .

(تنقیح‌المقال و مجمع‌البیان وکنزالعرفان وغیرها)

ط ـ **ام‌المؤمنین** **خوله** ـ بنت هذیل بن‌هبیره‌که بجهت انتساب بجدّ ششمش ثعلبه به ثعلبیه وبجدّ دهمش تغلب به‌تغلبیه موصوف وازطرف‌حضرت رسالت‌تزویج‌شده‌است ولی‌پیش‌از وصول‌بحضورمبارك درا ثنای‌راه درگذشته وفیض‌حضور را درك نکرده‌است . (تنقیح‌المقال وص۲۰۷۰ ج۳س)

ی ـ **ام‌المؤمنین رمله** ـ بنت ابوسفیان بعنوان **ام‌حبیبه رمله** مذکور شد .

یا ـ **ام‌المؤمنین زینب** ـ بنت جحش بعنوان **ام‌الحکم زینب** نگارش دادیم .

یب ـ **ام‌المؤمنین زینب** ـ خزیمهٔ هلالیه بعنوان **ام‌المساکین** نگارش دادیم .

ام‌المؤمنین **سبا** یا **سینا** که ذیلاً مذکور است .

یج ـ **ام‌المؤمنین** **سوده** ـ بنت زمعة بن قیس بن عبدشمس بن عبدود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی قرشیهٔ **عامریه** که کنیه‌اش **ام‌الاسود**، مادرش شموس بنت قیس است از اصحاب و ازواج حضرت رسالت ص میباشد. بعد از وفات شوهر اوّلی و عموزاده‌اش سکران بن‌عمرو صحابی درسال دهم بعداز وفات‌خدیجهٔ کبری وپیش‌از ازدواج عایشه ویا بروایتی بعد از او بازدواج حضرت رسالت‌ص و رتبه ام‌المؤمنین مفتخر گردید، فرزندی از آن‌حضرت نیاورد، درسال بیست و دویم هجرت اواخر خلافت عمر در مدینه درگذشته و دربقیع دفن گردید. درکشف‌الغطا از مبسوط شیخ طوسی نقل کرده‌که ازدواج سوده نیز باآنحضرت مثل عایشه درحال بکارت بوده و در تنقیح‌المقال گویدکه روایات او محل اعتماد است.

(تنقیح‌المقال ونورالابصار و اعلام‌الوری وص۲۵۲ در منثور و ۲۶۷۶ ج ۴ س و ۹۶ و ۱۱۷ ج ۲ خیرات وغیره)

ید ـ **ام‌المؤمنین** **سینا** ـ یا سبا یا سنا دختر صلت است‌که بنوشتهٔ اعلام‌الوری با حضرت رسالت ص تزویج کرد و پیش از زفاف درگذشت. در قاموس‌الاعلام گوید: سنا بنت اسماء بن صلت سلمیه خاله عبدالله بن‌حازم امیرخراسان واز اصحاب حضرت رسالت ص بود وباآن‌حضرت تزویج‌نمود وپیش‌از زفاف درگذشت.

(کشف‌الغطا و اعلام‌الوری وص ۲۶۳۳ ج۴ س)

یه ـ **ام‌المؤمنین** **شرافة** ـ بنت خلیفة بن فروهٔ کلبیه با حضرت رسالت تزویج‌کرده و لکن زفاف نشده است. (تنقیح‌المقال)

یو ـ **ام‌المؤمنین** **صفیه‌بنت یحیی یا حیی** ـ (بروزن رضی) یا حیّ (بافتح و تشدید) بن‌اخطب ابن ثعلبهٔ اسرائیلی نضیری خیبری، دراصل ازطائفهٔ بنی‌نضیر از قبیلهٔ بنی‌اسرائیل، از احفاد لاوی بن یعقوب ویا هارون برادر موسی بن عمران، پدرش رئیس خیبر، شوهر اوّلیش کنانة بن ابی‌الحقیق از اکابر خیبر بوده‌است که درموقع فتح‌خیبر مقتول شد، صفیه نیز با دیگر اسرای خیبر بمکّه‌آمد، از آن‌رو

که رئیس قبیلهٔ نضیر واز عقلای نسوان بوده از صفایای غنائم بخود حضرت رسالت ص اختصاص یافت ویا درموقع تقسیم حصهٔ دحیة بن خلف صحابی گردیده و او نیز تقدیم حضور آن‌حضرت نموده‌است . بهرحال آن‌حضرت آزادش کرد و تزویجش نمود ودرجواب استفسار ازسبب لطمه‌ای که در رویش بوده گفت درخواب دیدم که ماهی تابان درکنارم افتاد و همین‌که این خواب را اظهار داشتم پدرم (یا شوهرم) در تعبیرش گفت تو خیال داری که از زنان شاه عرب (محمد بن عبدالله) باشی پس یک سیلی برصورتم زد و این لطمه هم اثر همان سیلی است .

دربعضی از اخباراست که حضرت امیرالمؤمنین ع صفیّه را بهمراهی بلال بحضور حضرت رسالت ص فرستاد بلال هم از محل کشتگان یهود خیبر عبورش داد ، صفیه از دیدن ایشان بسیار منقلب ومضطرب گردید وبعدازتشرّف بشرف پابوسی حضرت‌رسالت‌ص درجواب‌استفسار ازسبب آن انکسار، قضیهٔ دیدن‌کشتگان را عرضه داشت پس آن‌حضرت به بلال فرمودند چقدر سخت دل هستی چرا این بیچاره را از راهی آوردی که‌کشتگان خود را دیده باشد . باری صفیّه بسال سی و ششم یا پنجاهم یا پنجاه ودویم هجرت در مدینه درگذشته و دربقیع دفن شد .

(تنقیح‌المقال و نورالابصار و اعلام‌الوری وص ۲۹۶۲ ج۴س و ۱۳۲ ج ۲ خیرات)

یز- **ام‌المؤمنین** **عالیه -** بنت ظبیان کلابیه ، از ازواج حضرت رسالت‌ص میباشد که مدتی درخانوادهٔ آن‌حضرت‌بود و اخیراً پیش‌از زفاف‌طلاقش داد . چون هنوز آیهٔ تحریم ازواج آن‌حضرت نازل‌نشده‌بود عالیه نیز با پسرعموی‌خود تزویج‌کرده و اولادی از او برآورد . (اعلام‌الوری وص۳۰۵۲ ج۴س)

یح- **ام‌المؤمنین** **عایشه -** بنت ابی‌بکر بن ابی‌قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن‌کعب بن لوی قرشیهٔ تیمیّه‌که مادرش **ام‌رومان دعد** سابق‌الذکر است ازازواج حضرت رسالت ص میباشدکه دوسال‌پیش از هجرت ، درشش یا هفت سالگیش درمکّهٔ معظّمه بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر

و در نه یا ده سالگی در مدینهٔ منوّره مراسم زفاف معمول و بنصّ آیهٔ مبارکهٔ : **وَ اَزْوٰاجُهُ اُمَّهٰاتُهُمْ** صفت کریمه سراپا سعادت **ام‌المؤمنین** را مشمول گردید، بلکه بعد از خدیجهٔ کبری مشهورترین ازواج رسالت بدین صفت میباشد واز طرف قرین‌الشرف محض‌انتساب بخواهرزاده‌اش عبدالله بن‌زبیر متولّد ازاسماء بنت ابی‌بکر بکنیهٔ **ام‌عبدالله** مکنّی گردید والاّ خود عایشه اصلاً فرزندی نداشته است .

درحدود نه سال درخانوادهٔ رسالت بسر برده و درظرف این مدت زیاده برهزار حدیث بلکه بنوشتهٔ بعضی بروایت دو هزار و دویست و ده حدیث نبوی موفق آمده و دیگر اصحاب کرام از وی روایت میکنند و اطلاعات زیادی نیز دراخبار و اشعارعرب و احکام فقهیّه و امور مذهبیّه بدو منسوب میباشد . ازآن روکه عایشهٔ در وقعهٔ جمل (شتر نرینه) بشتر نرینهٔ عسکر نامی سوار بوده است اورا **صاحبة‌الجمل** نیز گفته و آن وقعه را هم **وقعة‌الجمل** نامند .

شرح وبسط اسباب وعلل ظاهر و اسرار باطنیّهٔ این وقعه موکول بکتب‌تواریخ و سیر میباشد و دراینجا بطور اجمال گوئیم ، وقعهٔ جمل یکی از محاربات مولمه و اسف‌آور مسلمین‌است چنانچه عایشه بگمان‌اینکه حضرت‌علی ع درقتل عثمان ذی‌دخل بوده و دستی داشته درسال سی و ششم هجرت بعد از جلب موافقت زبیر و طلحه بنام و مرام خونخواهی عثمان برعلیه آن‌حضرت قیام‌کرد وبا سی هزار نفر ازمکّه عازم بصره گردید . آن‌حضرت نیزکه مهیای سوق لشگر بصوب شام برای مدافعهٔ معاویه بوده بعد از استماع این خبر با بیست هزار نفر عازم بصره شد و نامه‌ای بطلحه و زبیر و یکی دیگر نیز (بروایت شبلنجی وغیره) بعایشه بدین مضمون نوشت : **فَاِنَّكِ خَرَجْتِ مِنْ بَیْتِكِ تَطْلُبینَ اَمْراً كٰانَ عَنْكِ مَوْضُوعاً ثُمَّ تَزْعَمینَ اَنَّكِ لَمْ تُریدی اِلاَّ الاِصْلاٰحَ بَیْنَ النّاسِ فَخَبِّرینی مٰا لِلنِّسٰاءِ وَقُودِالعَسْكَرِ وَ زَعَمْتِ اَنَّكِ مُطٰالِبَةٌ بِدَمِ عُثْمٰانَ وَعُثْمٰانُ رَجُلٌ مِنْ بَنی اُمَیَّةَ وَاَنْتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنی تَیمِ‌بْنِ مُرَةَ لَعَمْری اِنَّ الَّذی اَخْرَجَكِ لِهٰذا الاَمْرِ وَ حَمَلَكِ عَلَیْهِ لَاَعْظَمُ ذَنْباً اِلَیْكِ مِنْ كُلِّ اَحَدٍ فَاتَّقی اللهَ یٰا عٰایِشَةُ وَارْجِعی**

اِلىٰ مَنْزِلِكِ وَاسْبِلي عَلَيْكِ سِتْرِكِ وَالسَّلَامْ .

لکن هیچکدام مؤثر نشد، اهتمام تمام که در اسکات این فتنه و اطفای این نایره که سراپا بضرر و زیان اسلام است بکارمیبرده بی نتیجه گردید وعاقبت کار بکارزار انجامید. زبیر و طلحه و جمعی وافر از صحابه و مجموعاً ده هزار نفر از طرفین مقتول شدند و امرمبارك علوی بدین دستور شرف صدور یافت که چون عایشه حرم حضرت رسالت بوده و مقامش محترم است باید دست کسی بدو نخورده وبا شترش احضار نمایند لکن احضار بدین شکل ممکن نشد بالاخره از روی لاعلاجی شترش را پی کردند و خودش را با کجاوه اش دربصره درپیشگاه حضرت علی ع احضار کردند ومورد اکرام واحترام آن حضرت شد و بمصاحبت برادرش محمد بن ابی بکر (که قبلاً در خدمت آن حضرت حاضر بوده) با چهل نفر از اکابر نسوان بصره مرفه الحال باکمال اجلال بمدینه عودت دادند و خود آن حضرت چندمیل وفرزندانش بمسافت یك روزه مشایعتش کردند . مروّت بین جوانمردی نگر غیرت تماشاکن .

بااینکه قضیه روشن وباصطلاح منطقی ازقبیل: **قَضٰایٰا قِیٰاسٰاتُهٰا مَعَهٰا** میباشد بازهم انسب دهان را بستن و خاموش نشستن، دیده را ندیده انگاشتن، سرحقهٔ مشاجره را بگذاشتن و قضاوت را در این گونه موارد بعهدهٔ خود ارباب رجوع موکول داشتن است . ولادت عایشه بسال چهارم بعثت و وفاتش شب سه شنبه هفدهم رمضان پنجاه وهشتم یا ششم یا هفتم هجرت درزمان خلافت معاویه درمدینه واقع و ابوهریرهٔ صحابی که نایب وقائم مقام مروان بن حکم والی وقت بوده بجنازه اش نمازخواندند ودربقیع مدفون گردید .
(نورالابصار و۱۸۳۶ج۳ و۳۰۵۵ ج۴س و۲۸۰ در منثور و۱۲۳ و۱۵۱ ج۲خیرات وغیره)

یط- ام المؤمنین عمره - بنت معاویهٔ کندیه است چنانچه در قاموس الاعلام گفته بروایتی بحضرت رسالت تزویج شد وآن حضرت پیش از ملاقات وفات یافت . در اعلام الوری نیز گوید عمره بنت یزید بآن حضرت تزویج شد و بعد از ملاقات دربدنش برص دید و نکاح را فسخ نمود و بقوم خودش برگردانید وظاهر بقرینهٔ

اختلاف اسم پدر و وقوع و عدم وقوع ملاقات ، آن است که دو زن عمره نام برای آن‌حضرت تزویج شده است . (اعلام‌الوری وص۳۲۲۱ ج۵س)

ك - **ام‌المؤمنین** **عمره** - بنت یزید ضمن عمرهٔ مذکور فوق ذکر شد .

کا - **ام‌المؤمنین** **فاطمه** - بنت ضحاك یا شریح کلابیه، ازازواج حضرت‌رسالت‌ص بوده و زفاف نشده است .

در اعلام‌الوری گوید آن‌حضرت فاطمه را بعد از تزویج و پیش از زفاف بحکم آیهٔ تخییر: **یٰا اَیُّهاالنَّبِیُّ قُلْ لِاَزْوٰاجِكَ** که آیهٔ بیست و هفتم و بیست و هشتم سورهٔ احزاب‌است ما بین مفارقت ومصاحبت آن‌حضرت‌مخیّر کرد، اوهم دنیا ومفارقت آن‌حضرت را اختیار نمود . بعد از آن باکمال ذلّت سرگین و پشکل حیوانات را جمع کرده و میگفته است که من شقی هستم که دنیا را اختیار نمودم .

(اعلام‌الوری وص ۳۳۳۲ ج ۵ س)

کب - **ام‌المؤمنین** **قتیله** - بنت قیس بن معد یکرب‌کندی، خواهر اشعث بن‌قیس معروف ، از ازواج حضرت رسالت ص میباشد . لکن زفاف بلکه اصلاً ملاقات و رؤیت نشد ، آن‌حضرت وفات یافته و قتیله با عکرمة بن ابی‌جهل ازدواج نمود ویا بقول بعضی آن‌حضرت‌پیش‌از زفاف طلاقش داده وبعداز وفات‌آن‌حضرت با عکرمه تزویج نمود .

بهرحال‌پس‌از آنکه‌عکرمه‌وقتیله‌تزویج نمودندابوبکر بملاحظهٔ اینکه‌تزویج‌ازواج آن‌حضرت‌ممنوع وحرام‌میباشد بصددمجازات‌ایشان بر آمد لکن‌عمر بااجتهادخودگفت‌که قتیله‌بجهت عدم‌زفاف مشمول لقب‌ام‌المؤمنین‌نبوده وتزویج‌او بادیگران بلامانع‌میباشد .

(اعلام‌الوری و خیرات حسان وص۳۶۰۳ ج۵س)

کج - **ام‌المؤمنین** **لیلی** - بنت‌خطیم‌انصاریهٔ ظفریه، بنوشتهٔ اعلام‌الوری ازازواج حضرت رسالت ص بود ، پیش از زفاف بدرخواست خود لیلی مطلقه گردید . در قاموس‌الاعلام نیز قریب بهمین مضمون‌گوید لیلی از ازواج موهوبهٔ

آن‌حضرت بوده‌که نفس خود را بحکم آیهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ** بدان‌حضرت‌هبه‌کرد وپیش‌اززفاف‌بادرخواست‌خودش‌مطلقه‌گردید.

(اعلام‌الوری وص۴۰۵۹ ج ۶ س)

کد ــ **ام‌المؤمنین** **ملیکهٔ** لیثیه ، دختر داود و از ازواج حضرت رسالت بوده‌که پیش‌از زفاف مطلقه گردید . درخیرات حسان‌گوید ملیکه در سال فتح مکّه بعد از قتل پدرش داود باآن‌حضرت تزویج کرد پس با ملامت و اغوای بعضی از زنان دلسرد شد ، آن‌حضرت نیز جدائی و افتراق را اختیار فرمود .

(اعلام‌الوری و خیرات حسان و تنقیح‌المقال)

که- **ام‌المؤمنین** **میمونه -** بنت حارث بن حزن هلالیهٔ عربیه ، از اولاد عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه و مادرش هند دختر عوف بن‌زهیر و خالهٔ عبدالله بن عباس معروف از نسوان صحابه واز ازواج حضرت رسالت ص میباشد که بعد از وفات شوهر اوّلیش ابی‌رهم بن‌عبدالعزّی یا فروة بن عبدالعزی ویا حویطب بن عبدالعزی در ذیقعدهٔ سال هفتم هجرت باآنحضرت تزویج‌شد ، در ذیحجهٔ همان‌سال شرط زفاف بعمل آمد وآن‌حضرت نام اصلیش راکه بره بوده به میمونه تبدیل داد و روایت هفتاد وشش حدیث نبوی ص بدو منسوب است و خواهرزاده‌اش عبدالله‌بن عباس ودیگران از وی روایت میکنند وعدالت و وثاقت‌او از بعض‌اخبار وارده‌استظهارمیشود.

بقول بعضی ، میمونه نیز مثل‌بعضی از ازواج دیگر حضرت رسالت ص بعنوان هبهٔ نفس تزویج شده است . بهرحال بسال پنجاه و یکم یا شصتم یا شصت ویکم یا سیّم هجرت درموضع سرف‌نامی درسه‌فرسخی مدینه درهشتادسالگی وفات‌یافت وخواهرزادهٔ مذکورش ابن‌عباس برجنازه‌اش نماز خواند و دربقیع مدفون گردیده است .

(تنقیح‌المقال ونورالابصار واعلام‌الوری وص۴۰۳ج۲خه و۴۵۲۵ج۶س و۱۰۵ج۳خیرات‌وغیره)

ام‌المؤمنین **هند -** بعنوان **ام‌سلمه هند** نگارش دادیم .

ام‌مهاجر یکی‌ازمحدّثین‌نسوان میباشدکه درعنوان **ام‌سلمه** اشاره‌شده‌است.

ام‌مهزول زنی بوده بدکاره‌که بجهت معروفیت ، بیدقی به در خانهٔ خود نصب میکرده است ویکی از مسلمین از حضرت رسالت ص در تزویج او استیذان نمود پس آیهٔ شریفهٔ : **اَلزّانی لایَنْکِحُ الّازانیةً اَوْمُشْرِکَةً** الخ در اوّل سورهٔ مبارکهٔ نور نازل واز تزویج وی ممنوع گردید وآیا این حکم اخیراً با آیهٔ دیگر: **وَ اَنْکِحُواالاَیٰامیٰ** نسخ شده یانه موکول بتفاسیر وکتب فقهیّه است .

(مجمع‌البیان وغیره)

ام‌ندبه زن بدر بن حذیفه ازعقلای شعرای نسوان‌عرب میباشدکه بسیار کریم و دلیر و نافذالکلمه بود ، پسرش ابوقرافه ندبه در دست قیس بن زهیر عبسی مقتول شد لکن حذیفه برخلاف میل ام‌ندبه قصاص نکرده و بدیه راضی شد اینك ام‌ندبه هم درمقام ملامت وی گوید :

حذیفة لاسلمت من‌الاعادی — ولا وقیت شر النـائبات
ایقتل ندبة قیس و ترضی — بانعام ونـوق سارحـات
اما تخشی اذا قـال‌الاعادی — حذیفة قلبه قلب البنـات
فخذ ثارا باطراف العوالی — اوالبیض الحداد المرهفات
والا خلنی ابکی نهـاری — و لیلی بالدموع الجاریات
لعل منیتی تأتی سریعـا — و ترمینی سهام الحادثات
احب الی من بعل جبان — تکون حیاته اردی الحیات

سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۶۴ در منثور)

ام‌الندی **حبابه** - (بروزن‌کناره) و البیهٔاسدیه، **صاحبة‌الحصاة** ، بنت‌جعفر، یکی از سه زن ملقّب به **صاحبة‌الحصاة** بوده واو غیراز امّ‌اسلم و ام‌غانم است‌که ایشان نیز لقب صاحبة‌الحصاة داشته‌انـد و شرح حال اجمالی هریکی را درمحل خود نگارش داده‌ایم .

بمدلول بعضی از اخبار وارده ، امّ‌الندی از عهد حضرت امیرالمؤمنین ع بلکه مدتهای مدیدی پیش ازآن تا زمان حضرت رضا ع درقید حیات بوده وگوید در مسجد شرفیاب حضور مبارك امیرالمؤمنین ع شدم و دلیل و علامت امامت را سئوال‌کردم پس

آن‌حضرت باحضار سنگ ریزه‌ای که درآنجا بوده اشارت‌فرمود وآن‌را بخاتم مبارك‌خود مهر زد ونقشهٔ مهر درآن ظاهرگردید پس فرمود هرکه این عمل را قادر باشد او امام مفترض‌الطاعه میباشد اینك بعد از وفات آن‌حضرت بحضور امام حسن مجتبی ع رفتم ، او نیز بدون اظهار من امر باحضار سنگ ریزه‌نموده وبهمان رویه مهرکردند. هم‌چنین درحضرت سیدالشهدا ع و بعداز شهادت آن‌حضرت درصد وسیزده سالگیم بابدن‌مرتعش شرفیاب حضور امام سجّاد ع شدم، آن‌حضرت نخست با انگشت سبّابه اشاره بمن‌کرده وآن رعشهٔ بدن‌که ازکثرت پیری داشتم مرتفع شد سپس بروش پدران خود امرباحضار سنگ ریزه کرد و بهمان قرار مذکور مهر نمود ، بعد ازآن بحضور مبارك هریك از حضرت باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم‌السلام علی‌الترتیب شرفیاب شدم و قضیه بهمان قرار مذکور وقوع‌یافت وخود حبابه نه‌ماه بعد ازمهرکردن امام رضا ع برحمت‌ایزدی نایل گردید. بموجب روایت غیبت طوسی‌آن‌حضرت با پیراهن شخصی خودش‌کفن‌نمود و این خبر درکافی و خرایج راوندی و اعلام‌الوری طبرسی ودیگرکتب معتمده منقول است و نهایت جلالت حبابه را برهانی‌قاطع میباشد وبمدلول‌آن ، عمرحبابه فوق‌العاده واز خوارق عادات است زیراکه درموقع ملاقات امام سجّاد ع که اوایل سال شصت و یکم هجرت بعداز وقعهٔ‌کربلا میباشد صد وسیزده ساله بوده وتشرّف بحضور امام رضا ع نیزکه بعد از وفات امام‌کاظم ع است درسال صد وهشتاد و سیّم یا ششم یا نهم بوده پس تمام عمر او دویست و سی و شش یا نه یا چهل ودو سال میباشد . شواهد بسیاری برای صدق روایت مذکور حبابه قائم و جملهٔ **السلام علی خاتم‌الحصاة** هم در زیارت هفدهم ربیع‌الاول امیرالمؤمنین‌ع اشاره بهمین‌قضیهٔ حبابه و ام‌اسلم و ام‌غانم سابقی‌الذکراست .

(تنقیح‌المقال وغیره)

ام‌النساء **بنت عبدالمؤمن** - تاجر فاسی و از شعرای نسوان عرب است‌که طبعی موزون داشته و اشعار آبدار میگفته و از او است :

جاءالبشیر بوعد کان ینتظر	**فاصبح الحق ما فی‌صفوه کدر**
من‌خیرها دغدا بالهدی یأمرنا	**و فی‌اوامره التسدید والنظر**

لیث اذا اقتحم الابطال حومته   یفنی الکتائب لایبقی ولایذر

زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۵۲ تخ و۶۱ ج۱خیرات)

اموهب زن عبدالله بن عمیر کلبی است که با شوهرش روز عاشورا درحضور حضرت سیدالشهدا ع بوده‌اند. موافق آنچه از ابن‌الاثیر نقل شده عبدالله ازکوفه نزد آن بزرگوار آمد و زنش نیز با وی بود تاآنکه یسار ازموالی زیاد و سالم از موالی عبیدالله بن زیاد بمیدان آمده ومبارز طلبیدند پس عبدالله بمبارزت برخاسته و یسار را کشت، زنش اموهب عمودی برداشته و بطرف شوهر رفته ومیگفت **فداك ابی و امی** و عبدالله اورا برمیگردانید، او نیز امتناع کرده و میگفته‌است که ترا بدین‌حال نمیگذارم تاآنکه بمیرم پس حضرت حسین ع ندایش درداده وفرمودکه خداوند عالم شمارا جزای‌خیر بدهد برگرد **رَحِمَكِ اللهُ** که برزنان جهادنیست پس آن‌زن‌سعادتمند محض امتثال امر حجةالله برگشت و عبدالله نیز بدست سالم بشهادت رسید.

(ص۳۰ ج۶عن)

امهارون ازعبّاد و زهّاد نسوان‌میباشدکه همه شب تا سحر مشغول‌عبادت بود، از رسیدن شب شاد و ازآمدن روز اندوهگین می‌شد، از خوردنیها تنها بنان‌قناعت می‌کرد، بیست سال موی سرخودرا شانه نکرده بود. کراماتی نیز بدو منسوب داشته وگویند در صحرا به شیر درنده برخوده و میگفته است‌که اگر ازگوشت من چیزی قسمت تو شده بیا وبخور پس شیر روی از وی برتافته وبسوی‌دیگر میرفت. زمان و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص ۵۲ تخ و۷۰ در منثور وغیره)

امهانی[1]

امهانی‌شاعره دختر حاج‌عبدالرحیم‌خان‌بیگلربیگی (متوفی‌بسال۱۲۳۷هق= **غرلز**) از فضلای شعرای نسوان قرن سیزدهم هجرت میباشدکه

۱ــ **امهانی** ــ ازمحدثین نسوان‌شیعه میباشدکه ازحضرت باقر ع روایت نموده‌است.*

در اوائل عمرش شوهری اختیار نکرد فقط در اواخر عمر با سید محترمی تزویج نمود و بی‌فرزند از دنیا رفت ولی طبع وقادش سخنان بکر را حامله بوده واز او است :

خال بکنج لب یکی ، طرّهٔ مشك فـام دو — وای بحال مرغ دل دانـه یکی و دام دو

محتسب است وشیخ ومن ، صحبت عشق درمیان — ازچه کنم مجابشان پخته یکی وخام دو

هرکه بگوید این غزل بخشمش ازستبل خان — توسن خوش خرام یک استرخوش لگام دو

کان کرم جوادخان کز دل و ازکفش برد — مایهٔ جـود هرزمان بحر یکی غمام دو

مشهور است که دوستعلی خان ابرقوهی ازسلسلهٔ امهانی که او نیز طبعی عالی داشته همین غزل را استقبال کرده واز او است :

غیر دو زلف آن صنم بـررخ دلفریب او — کس نشنیده در جهان صبح یکی وشام دو

در تاریخ یزد گوید : شگفت است ، غزلی با این همه گفتگوکه امهانی سروده و نام جوادخان را درآن ذکر نموده و دوستعلی خان هم استقبالش کرده باز مردمان بی اطّلاع عمداً یا سهواً آن را بقرةالعین قزوینی که حتی یك شعرهم ازاو دیده نشده نسبت داده‌اند.

سال وفات امهانی بدست نیامد ، لکن پدر مذکورش در تهران از اهـل دربار فتحعلی شاه قاجار بود و درسال هزار و دویست و سی و هفتم هجرت در یزد از حـادثهٔ وبای عمومی درگذشت . گویندکه امهانی درحال احتضار انگشتری قیمتی دردست داشته وکنیزش آن را بیرون می‌آورده پس امهانی چشم بگشود و این شعر را گفت:

کم فرستند مردم دنیـا بهوش باش — پرمیکنند بسمل درخون تپیده را

(ص ۲۷۵ و ۳۷۷ تاریخ یزد آیتی چاپ یزد)

امهانی

فاخته - یا فاطمه یا هند ، دختر ابوطالب وخواهرپدری ومادری حضرت امیرالمؤمنین ع ، از مشاهیر صحابه ومحدّثین نسوان و

---

*یکی هم دختر حضرت علی بن ابیطالب ع بوده که عبدالرحمن بن عقیل تزویجش نمود، سه تن دیگر نیز از محدثین عامهٔ اواخر قرن‌هشتم و اوائل قرن‌نهم هجرت هستندکه هرسه ازمشایخ روایت جلال‌الدین سیوطی واز فضلای نسوان بوده‌اند . (تنقیح و۵۳ تخ وغیره)

زوجهٔ هبیرة بن عمرو مخزومی بوده وسه فرزند یوسف وجعده و هانی نامی از وی داشته است . چهل و شش یا هشت حدیث ازحضرت رسالت ص روایت کرده وغلامش ابومرة و پسرش جعده نیز از وی روایت می کنند .

جلالت وی برمتتبّعین اخبار و سیر روشن است و درخبر سلیمان بن‌اعمش (که درکتب فریقین نقل شده) حضرت رسالت ص فرموده‌که بهترین مردم از حیث عمّ و عمّه حسنین میباشدکه عمّ ایشان جعفر طیّار و عمّه‌شان ام‌هانی است ، عمّ و عمّه هردو در بهشت بوده و جعفر با ملائکهٔ مقرّبین درطیران است .

(تنقیح‌المقال و ۴۲۰ خل و۳۵۶ در منثور وغیره)

ام‌الهناء
ام‌الهنا
بنت قاضی ابومحمد عبدالحق بن عطیهٔ اندلسی ، از ادبای شعرای اندلس میباشدکه طبعی وقّاد و بدیهه‌گو داشته و در ادبیّات ماهر بود ، وقتی پدرش بتولیت و قضاوت مریه از بلاد اندلس مأمور شد چون آن مأموریت وسیلهٔ دور افتادن از اهل و وطن بوده با حالی پریشان و چشمی گریان بخانه‌اش آمد پس ام‌الهنا آن حال را دیده و این بیت را فرو خواند :

یا عین صارالدمع عندك عادة   تبکین فی‌فرح و فی‌احزان

در در منثورگوید ام‌الهنا از اهل علم و فهم و عقل و نادره‌گو و سریع‌التمثل بود ، شعر مذکور نیز از خودش نمیباشد بلکه راه تمثل و از جملهٔ ابیاتی استکه اوّل آنها بشرح ذیل است :

جاء الکتاب من‌الحبیب بانه   سیزورنی فاستعبرت اجفانی
غلب السرور علی حتی انه   من عظم ماقد سرنی ابکانی

یا عین صار الخ

فاستقبلی بالبشر یوم لقائه   و دعی‌الدموع للیلة الهجران

دیگر قائل این اشعار را نگفته واز اشعار خود ام‌الهنا نیز نامی نبرده است . سال‌وفات ام‌الهنا ومشخّص دیگری از وی بدست نیامد وتألیفی درخصوص مقابر بدومنسوب دارند.

(ص ۱۰۳۸ ج ۲ س و ۵۴ تخ و ۶۵ ج ۱ خیرات و ۵۴ در منثور)

ام‌هند **خدیجه بنت خویلد** - بعنوان **ام‌المؤمنین‌خدیجه** مذکور شد.

ام‌الهیثم **بنت‌الاسود النخعیة** - از شعرای نسوان صحابه میباشد واز اشعار او چهارده بیت معروف است‌که درمرثیهٔ حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع سروده‌که بعضی بابوالاسود دئلی نسبت داده‌اند و بهرحال ازآن جمله است:

الا یاعین ویحك اسعدینا **الا تبکی امیرالمؤمنینا**
تبکی ام‌کلثوم علیه **بعبرتها وقد رأت الیقینا**
الاقل للخوارج حیث کانوا **فلا قرت عیون الشامتینا**

(ص ۳۰ ج ۱۴ عن و۵۵ تخ و۶۵ ج ۱ خیرات)

بتأییدات الهی باب چهارم نیز بنام نامی حضرت امیرالمؤمنین ع خاتمه یافت و درباب پنجم‌که آخرین ابواب کتاب است بشرح حال مصدرین بلفظ بنت خواهیم پرداخت

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ کَما هُوَ اَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ

باب پنجم

در شرح حال مصدرین بلفظ بنت از معروفین بکنیه از طبقات معین در اول کتاب و یا مذکور درامثال دائره

بنت ابی الاسود ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان **ابوالاسود دئلی** مذکورشد .

بنت ابی الجون ازازواج حضرت رسالت میباشد که بعنوان **ام المؤمنین** مذکورشد .

بنت ابیها کنیهٔ مبارك حضرت فاطمهٔ صدّیقهٔ کبری سلام الله علیها میباشد که نام نامیش زینت بخش خبر و اثر و تواریخ و سیر میباشد .

(س)

بنت البغدادیة **زینب** - دختر ابوالبرکات بغدادی، زنی صالح زاهد عالم ودارای فضائل وکمالات بود ، زنان را موعظه ونصیحت کرده و تدریس فقه وادبیّات مینمود . ملك ظاهر سلطان مصر ویا دخترش، خانقاهی بنام رباط البغدادیه باسم وی ساخته بود ، دراواخر قرن ششم هجرت می زیسته ویا خود اوائل قرن هفتم را نیز دیده است .

(ص ۱۳۵۷ ج۲ س و۷۸ ج ۱ خیرات)

بنت البقال **خدیجه** - بنت موسی بن عبدالله ، زنی بوده واعظ صالح محدّث فاضل که شهرتش **بنت البقال**، کنیه اش **ام سلمه** واز مشایخ روایت خطیب بغدادی بود . درسال چهارصد و سی و هفتم هجرت درگذشته ودرمقبرهٔ شونیزیه دفن شد و خطیب فقط یك حدیث نبوی از وی روایت کرده است .

(ص ۴۴۶ ج۱۴ تاریخ بغداد)

بنت جحش **زینب** - بعنوان **ام المؤمنین** نگارش یافته است .

بنت الجواد **حکیمه**- دختر حضرت امام محمد تقی الجواد ، عالمهٔ فاضلهٔ کریمهٔ نجیبهٔ تقیهٔ رضیه ، قبر شریفش در سامرّا تحت قبّهٔ عسکریّین است . موافق آنچه از بحار مجلسی و وحید بهبهانی نقل شده جای تعجب است که مردم باآن همه فضل و جلالت و تقرّب ائمّه ع و محرم اسرار ایشان بودن وحضور یافتن آن مخدّره وقت ولادت حضرت ولیّ عصر و تشرّف دائمی او بخدمت آن بزرگوار در حال حیات حضرت عسکری ع و مفتخر بودن او بمقام سفارت بعداز وفات آن حضرت بزیارت آن خاتون معظّمه توجهی نداشته بلکه اکثر درباب انساب و سیر بذکر نام نامی آن مخدّره پرداخته‌اند .

(تنقیح المقال)

بنت الجودی دختر جودی بن ابی‌عمرو عدی غسانی میباشدکه درحسن جمال شهرت زیاد داشت ، وقتی‌که جودی از طرف قیصر روم حاکم دمشق بوده عبدالرحمن بن ابی‌بکر بقصد تجارت بشام رفت ، آن‌دختر را دیده وشیفتهٔ جمال وی شد ، اشعار عاشقانهٔ بسیاری درحق وی سرود و عاقبت درموقع فتح‌شام همان دختر ازبابت سهم غنائم نصیب عبدالرحمن گردید .

(ص ۷۹ ج ۱ خیرات و ۱۳۵۷ ج ۲ س)

بنت الحسن **خدیجه** - دختر حسن بن‌علی بن عبدالعزیز، زنی‌است عالم‌صالح متّقی قاری حافظ قرآن ، همواره بفقه و روایت‌حدیث اشتغال داشت، ازاستادخوداحمد بن‌موازینی‌اجازه‌گرفته ودرششصدوچهل‌ویکم‌هجرت‌در گذشت.

(ص ۱۱۳ ج ۱ خیرات)

بنت خداویردی دختری‌بودکه بسال ششصد و بیست وچهارم‌هجرت دراسکندریّه ظاهر شد ، خلقتاً دست و بازو نداشت، پستانهایش مثل پستان مرد بود، قلم را بپای‌خودگرفته ومینوشت و ازعهدهٔ نگارش مرام خود بخوبی‌درمی‌آمد و یکی از وزرای مصر بعد از احضار ومشاهدهٔ هنر وی وظیفه‌ای برای‌او مقرّر داشت .

گویند قبر او هنوز دراسکندریّه باقی وموقوفه دارد و اورا **بیدست** نیز گویند.

از تذکرهٔ مستقیم زاده نقل است که بسال پانصد و هفتاد و ششم هجرت نیز زنی در مصر پیدا شدکه هیچ دستی نداشت ولی چند خط معمولی آن زمان را بسیارخوب می‌نوشت و محل توجه مردم بود و مالی وافر تحصیل نمود .

(ص ۶۷ و ۷۰ تخ و ۷۹ و ۱۵۸ ج ۱ خیرات وغیره)

بنت‌الخرشب (حرشب خا) **فاطمهٔ انماریه** - از مشاهیر نسوان عرب میباشدکه درنجابت ضرب‌المثل و **انجب من بنت‌الخرشب** ازامثال‌دائره‌است. او مادر ربیع کامل ، قیس حفاظ ، عمارهٔ (عمر خا) وهاب و انس‌الفوارس فرزندان زیاد عبسی میباشد .

(مرصع ابن‌الاثیر و جمهرة‌الامثال)

بنت‌خزیمة **زینب** - از ازواج حضرت رسالت‌ص و بعنوان **ام‌المؤمنین** مذکور است .

بنت‌خویلد **خدیجه** - زوج‌النبی ص بعنوان **ام‌المؤمنین** نگارش دادیم .

بنت‌الدوامی **جوهره** - دختر هبة‌الله بن‌حسن بن‌علی بن‌حسن **دوامی** بغدادی، زنی با ادب و علم وعمل و زهد و ورع بوده و زنان را وعظ و نصیحت میکرد، ازشیخ ابوالنجیب وغیره استماع‌حدیث نموده وبا عبدالرحیم پسر شیخ مذکور ازدواج‌نمود وبسال‌ششصدوچهارم‌هجرت‌درحال‌تصمیم بوضو ونماز عشا درگذشت.

(ص ۹۱ ج ۱ خیرات)

بنت دهین‌اللوز عنوان‌مشهوری مادر احمد بن‌موفق‌الدین‌است‌که درعلوم‌متنوعه بصیر بوده و همانا احمد را **ابن‌العالمه** گفتن (چنانچه مذکور داشتیم) بجهت انتساب وی بود . سال وفات و اسم او معلوم نشده و در اوائل قرن هفتم هجرت بوده است .

(ص۱۳۵۸ ج۲س)

بنت‌الربعی **ساره** - دخترمحمد بن‌محمود بن‌ربعی‌محمد، ازمشاهیرمحدّثات قرن نهم هجرت واز مشایخ جلال‌الدین سیوطی ونوهٔ ابن‌الملقن سابق‌الذکر میباشدکه علم حدیث را از جدّ مذکورش فراگرفت ودرسال هشتصد وشصت

ونهم هجرت درگذشت . (ص ۵۰ ج ۲ خیرات و ۲۴۸۱ ج۴س)

بنت ریاح **خبیئه**- یا جبیئه ، بنت ریاح بن اسل غنوی، زن جعفر بن کلاب عامری است که در نجابت ضرب المثل **وانجب من بنت ریاح و انجب من خبیئه** از امثال دائره میباشد . درخواب بدو گفتند دوست داری که ده فرزندت باشد پست ویا سه فرزند که عوض ده فرزند باشد او دویمی را اختیار کرد و اینك سه فرزند از شوهر مذکورش برآورد . خالد اصبع ، ربیعهٔ احوص ، مالك طیان و ظاهراً در زمان جاهلیت بوده است . (مرصع و جمهرة الامثال)

بنت الساعاتی **فاطمه**- دختر احمد بن علی ساعاتی (متوفّی بسال ۶۹۴ هق = **خصد**) زنی بوده فقیه ، خطّش هم ممتاز ، خط تعلیق را بسیار خوب می‌نوشت علم فقه را ازپدرش خوانده و درجرگهٔ فقها معدود بود ، کتاب مجمع البحرین پدرش را هم که درفقه حنفی میباشد با خط خودش نوشته وسال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۹ ج۳ خیرات)

بنت السعدی **زینب**- بنت محیی الدین ابونافع محمد بن عبدالله سعدی ازهر، زنی است محدّثه از مشایخ سیوطی .

(ص ۴۰ ج ۲ خیرات)

بنت السیدبن طاوس **فاطمه** و **شرف الاشراف**- دختران سید رضی الدین علی بن طاوس، هردو عالم فاضل صالح کاتب حافظ بوده ودر روایت کردن امالی شیخ از والد معظم شان اجازه داشته اند . (خاتمه قسم اول از ریاض العلماء)

بنت الشهاب **فاطمه**- بنت احمد بن قاسم مکّی مدنی، ازمحدّثین نسوان میباشد که ازجدّ مادری خود رضی الدین طبری استماع حدیث کرد، از بسیاری از مشایخ وقت اجازه گرفته و درسال هفتصد و هشتاد و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰ ج ۳ خیرات)

بنت الشهید **فاطمه**- دختر شهیداوّل بعنوان **ام الحسن** فاطمه نگارش یافته است .

بنت‌الشیخ

حاصل کلمات ریاض‌العلما و اعیان‌الشیعه آنکه شیخ طوسی دو دختر داشته‌که هردو عالم فاضل بوده‌اند و خود شیخ ، فضل و علم هردو را میستوده‌است .

ایشان در روایت کردن تمامی مرویّات و مصنّفات والد معظّم خود و برادر خودشان شیخ ابوعلی طوسی اجازه داشته‌اند . یکی از ایشان جدّهٔ مادری ابن‌ادریس مشهور و دیگری هم جدّهٔ عالی مادری ابن‌طاوس احمد بن موسی بن جعفر وابن‌طاوس علی بن موسی بن جعفر بوده ومادرشان هم دختر شیخ‌مسعود بن ورام بن ابی‌فراس بن حمدان بوده است .

بنات‌طارق

موافق آنچه از خلاصةالاثر محبی نقل شده بنات طارق ازطایفهٔ قریش و دختران علاء بن طارق بن حارث بن‌امیة بن عبدشمس بوده‌اند . هند دختر عتبه زن ابوسفیان و مادر معاویه نیز ازبنات طارق بوده‌که درغزوهٔ احد این اشعار را میخوانده . ومشرکین را برقتال حضرت رسالت ص میشورانیده‌است:

نحن‌بنات‌طارق نمشی علی‌النمارق المسك فی‌المفارق والدر فی‌العواتق
ان‌تقبلوا نعانق و نفرش النمارق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق

ابن‌الاثیر و جمعی دیگر این معنی را باور نداشته وگویند همانا مقصود هند از طارق موافق آنچه درآیهٔ شریفه هم گفته‌اند ثریا یا زحل ویا ستارهٔ صبح ویا تیر شهاب ویا مطلق ستاره بوده و قول مذکور هند محض تشبیه و استعاره و از راه افتخار وکنایه از علوشأن ومقام‌است‌که‌گویا مانند ستاره وتیر شهاب رخشان ودرخشان هستند. ابن‌الاثیر گوید : بنات طارق دختران اشراف و اکابر و مراد هند هم آنست‌که ایشان در شرافت مانندکوکب درخشنده میباشند . (مرصع‌ابن‌الاثیر واطلاعات‌متفرقه)

بنت‌عقیل

دختر عقیل برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین ع است‌که در فصاحت بیان درمیان زنان بنی‌هاشم شهرتی بسزا داشته است .

روزی‌که اهل بیت عصمت ع از شام بمدینهٔ منوّره مراجعت نمودند او نیز با جمعی

باستقبال ایشان رفت و درحین ملاقات نوحه و زاری نموده و این ابیات راکه حاکی‌از تمام فصاحت او میباشد انشا نمود :

ماذا تقولون اذقال النبی لکـم — **ماذا فعلتم و انتـم آخر الامم**

بعترتی و باهلی بعد مفتقـدی — **منهم اساری وصرعی ضرجوا بدم**

ماکان هذا جزائی اذنصحت لکم — **ان تخلفونی بسوء فی‌ذوی رحمی**

بعضی از ارباب سیر این شعر را نیز به بنت عقیل نسبت داده‌اند :

اترجو امة قتلت حسینـا — **شفاعة جده یـوم الحساب**

بعضی ایـن بیت را بحضرت زینب و برخی دیگر بحضرت سکینـه و دیگری بحضرت ام‌کلثوم بنت‌الحسین سلام‌الله علیهم منسوب دارند .

(خیرات حسان وص۱۴ تخ)

بنت‌الفضل **عباسه** ـ بعنوان **ام‌صالح عباسه** نگارش دادیم .

بنت‌فهد ام‌هانی وخواهرش تقیه ازمحدّثات‌بوده وازمشایخ سیوطی هستند .

بنت‌قطب‌الدین‌محمد **لاله‌خاتون** ـ کرمانی ازمشاهیر عقلا وفضلا وادبای شعرای ایرانی و ازخانوادهٔ حکام‌کرمان میباشدکه مدتی درآن نواحی حکومت کرد ، در تشویق و حمایت ارباب علم و هنر اهتمام تمام داشته واز اشعار او است :

من آن‌زنم‌که همه‌کار من نکوکاریست — بـزیر مقنعـهٔ من بسی کلـه داریست

نه هرزنی بدو گز مقنعه است کدبانو — ولی بنـزد خـدا پیشه‌ام پرستاریست

سال وفات و مدّت حکومت و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۳۹۷۲ ج۵ س)

بنت‌القیم **خدیجه** ـ بعنوان **امةالعزیز بغدادیه** نگارش‌یافته‌است.

بنت‌المجلسی عنوان مشهوری دو نفر از خـانوادهٔ مجلسی است :

اولـ **دختر ملامحمدتقی‌مجلسی**، خواهر ملامحمدباقر

مجلسی (متوفّی بسال ۱۱۱۱ھ ق = **غقیا**) که از ارباب فضل وکمال نسوان بوده و **شرحی برالفیهٔ ابن‌مالك** ویکی دیگر **برشواهد سیوطی** نوشته وقبرش درتخت‌فولاد اصفهان است وبعضی‌از اشعار اوکه حاکی از وفور ادب وی میباشد روی‌قبرش نوشته‌شده وظاهراً همان است‌که نامش **آمنه‌بیگم** و زن ملاصالح مازندرانی بوده و تحت عنوان مازندرانی ملامحمدصالح هم اشارتی بکمالات وی نمودیم . **دویم - دخترملاعزیزالله** (متوفّی بسال ۱۰۷۴ھ ق = **غعد**) ابن ملامحمدتقی مجلسی است‌که او نیز از ارباب کمال بلکه در عداد علما معدود، **رساله‌های متعدد درمسائل فقهیه بدو منسوب** ودراعیان‌الشیعه یك **حاشیهٔ من لایحضره‌الفقیه** هم بدو نسبت داده است چنانچه پدرش ملاعزیزالله نیز یك حاشیه برمن‌لایحضر داشته و نام او و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۸ و ۱۷۰ ج ۱۵ عن وغیره)

بنت‌المرتضی

دختر سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی بسال۴۳۶ھ ق= **تلو**) عالمهٔ فاضله جلیله وکتاب نهج‌البلاغة را از عمّ خود سیدرضی (متوفی بسال ۴۰۶ھ ق = **تو**) روایت‌کرده و شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف نیز ازوی روایت مینماید . اسم ومشخّص دیگری بدست نیامد . (خاتمهٔ قسم اول ریاض‌العلما)

بنت‌الملقن **خدیجه -**
بنت‌الملقن **صالحه -**

دختران شیخ نورالدین بن علی ، از محدّثات قرن نهم ، از مشایخ سیوطی و هردو ، نوهٔ ابن‌الملقن شافعی سابق‌الذکر هستند .

بنت‌المنشار

دختر شیخ علی منشار - عاملی سابق‌الذکر و زن شیخ بهائی ، عالمی عامل فاضل فقیه محدّث کثیرالعلم والفضل بود ، فقه و حدیث و علوم دیگر را بزنان تدریس میکرده است . چهار هزار جلد کتاب ارثاً از پدرش بدو رسیده وبعد از وفات شیخ بهائی (۱۰۳۱ھ ق = **غلا**) نیز درقید حیات بوده و اسم و سال وفاتش بدست‌نیامد . (ص ۱۱۳ ج۶عن)

بنت‌النسیف **عـایشه -** } هردو ازمحدّثات عامّه میباشدکه اوّلی درقرن‌هشتم
بنت‌النویری **خدیجه -** } و دویمی درقرن نهم می‌زیسته‌اند .

بنت‌یوسف **شیخه عایشه -** دمشقیّه ، دختر یوسف ، زنی بوده باکمال ، از عرفای قرن دهم هجری عامّه واز تألیفات او است : **الاشارات الخفیة فی‌المنازل العلیة** که تلخیص منازل‌السائرین خواجه عبدالله‌انصاری‌سابق‌الذکراست ودرنهصد و بیست ودویم هجرت در گذشت . (کف وص۱۷۰ ج ۲ خیرات)

خاتمه و پایان

اگرچه غرض اصلی در تمامی ابواب پنج گانهٔ این کتاب شرح حال اشخاص طبقات متنوعهٔ مذکوره در اوّل کتاب بوده و باب سیّم نیز برای شرح حال اشخاص مصدّر بلفظ **ابن** منعقد است ، لکن **لفظ بنی** هم که اصلاً در زبان عرب درحال اضافه جمع لفظ **ابن** بوده ودر اوّل نام و عنوان خانوادگی اکثر قبائل و بسیاری از اکابر خانواده‌ها درکار و به **بنی‌فلان** اشتهار یافته‌اند و بعضاً لفظ **بنی** را هم خصوصاً درخانواده‌ها بلفظ **آل** تبدیل داده و **آل‌فلان** گفته‌اند (بنی‌عباس ـ آل‌عباس و نظائرآن) و معرفت حال ایشان خصوصاً بعد از تذکّر و نام بردن ایشان درضمن شرح حال اشخاص (فلان‌کس ازقبیلهٔ بنی‌نجار است) محل رغبت عامّه میباشد اینك بجهت تکثیرفائده تاآنجاکه مقدور نگارنده بود و وسائل موجود ایجاب میکرد **درضمن دوفصل** (بعنوان **بنی‌فلان** و **آل‌فلان**) بشرح حال اجمالی ایشان میپردازد .

ناگفته نماند درکتاب عشائرالعراق تألیف عباس‌عزاوی که دراین اواخر دربغداد چاپ شده گوید : قبائل عرب بنام قبائل **قحطانیه** و قبائل **عدنانیه** (مضریّه یا نزاریّه) بدو قسمت منقسم‌است‌که اوّلی را **آل‌فلان** و دویمی را **بنی‌فلان** نامند و این‌تقسیم‌قدیمی بوده و مبدأ آن معلوم نیست پس گوید قبیله‌ای سراغ نداریم‌که منتسب بیکی از این دو اصل نباشد مگر بعضی از قبائلی‌که انتساب ایشان بیکی‌از این دو اصل معلوم‌نبوده و ایشان را **قبائل متحیره** نامند وجمعی‌ازعلمای انساب خصوصاً صاحب‌عقدالفرید بعضی از ایشان را نگارش داده‌اند و دراین عصر بعضی از قبائل مشهوره میباشندکه انتساب آنها بهیچ یك از این دو رکن رکین معلوم نبوده ودر شمار قبائل **متحیّره** میباشند . انتهی مترجماً و ملخّصاً .

نگارنده گوید: این اصطلاح قدیمی مخصوص آن زمان بوده والاّ استعمال هریك از دولفظ **آل** و **بنی** درمورد دیگری شایع است و نفیاً و اثباتاً اصلاً محل توهّم و توجّه فکری نبوده و هیچیك از آنها ملاك انتساب به قحطان و عدنان نمیباشند.

این مقصد در دوفصل بیان خواهد شد: **فصل اول** در شرح خانواده‌ها و قبائل مصدّر به **لفظ بنی** و **فصل دوم** در بیان قبائل و خانواده‌های مصدّر بلفظ **آل**.

فصل اول

درشرح خانواده‌ها و قبائل مصدر بلفظ بنی

بنی‌ابی‌اجراده خانوادهٔ بزرگی است شیعی و مشهور در حلب که دربدایت حال در محلّهٔ بنی‌عقیل از بصره ساکن بودند و درسال دویستم هجرت رحلت کرده و درحلب اقامت گزیدند. علما و فقها وفضلا و ادبا و شعرا و عبّاد و زهّاد وکتّاب و قضاة بسیاری از ایشان نشأت یافته و نسلاً بعد نسل دارای مراتب فضل وکمال ارثی وکسبی بوده ودرامور دینی ودنیوی با تمامی طبقات مردم باکمال ملایمت وملاطفت معاشرت داشته‌اند، بهمین جهت ممدوح علمای عامّه نیز بوده و ایشان را درکتب تراجم باکمال احترام مذکور میدارند وما هم بعضی از افراد نامی این خانواده را بعنوان **ابن‌ابی‌جراده** نگارش داده‌ایم.

مخفی نماندکه **بنی‌العدیم** هم خانواده‌ایست از شعب و بطون همین خانواده بنی‌ابی‌جراده و بعضی از افراد ایشان را نیزکه در حقیقت از افراد بنی‌ابی‌جراده هم هستند بعنوان ابن‌العدیم تذکّر داده‌ایم. **اما خود ابوجراده** که سرسلسلهٔ این خانواده بوده وبا انتساب وی شهرت دارند ازاصحاب حضرت امیرالمؤمنین‌ع ونامش عامر بن ربیعة بن خویلد و نسبش با شانزده واسطه به مضر بن نزار بن معد بن عدنان موصول است.

(ص ۳۲ ج ۱ نی و ۲۵۰ ج ۶ عن و اطلاعات متفرقه)

بنی‌ابی‌سیره در فصل دویم بعنوان **آل ابی‌سیره** خواهدآمد.

بنی‌ابی‌الشوارب خانوادهٔ بزرگی‌است دربغدادکه بعضی ازافراد ایشان را بعنوان **ابن‌ابی‌الشوارب** تذکّرداده‌ایم .

بنی‌ابی‌العافیة عنوان مشهوری یکی‌از دول‌صغیرهٔ مغرب زمین‌است‌که دراواخر قرن چهارم هجرت بدستیاری ابن‌ابی‌العافیة موسی در ناحیهٔ مکناسه از نواحی مغرب اقصی تأسیس و بعد از موسی نیز ابراهیم و ابوعبدالرحمن و محمد و قاسم‌که هرلاحقی پسر سابقش بوده و مجموعاً پنج تن میباشند تاسال چهارصد وشصت و سیّم هجرت درآن‌ناحیه حکومت رانده‌اند . درسال‌مذکور قاسم مزبور بدست یوسف بن تاشفین مقتول و دولتشان انقراض یافته و بدولت مرابطین منتقل گردید .

(ص ۷۳۲ ج ۱ س)

بنی‌اثیر عنوان مشهوری بعضی از اعاظم فضلا بوده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌الاثیر** تذکّر دادیم .

بنی‌احمر عنوان مشهوری آخرین دولت اسلامی اندلس (اسپانیا) میباشد که در سال ششصد و سی و سیّم هجرت بعد از انقراض دولت موحدین بدستیاری‌ابوعبدالله محمد بن احمر تشکیل‌یافت، مدتی باموافقت دوحکومت اسلامیهٔ **بنی‌زیان** و **بنی‌هود** قسمت جنوبی اندلس راکه درآن‌اوان مسخّر اسلامیان‌بوده اداره نمود تاآنکه آن دوحکومت مذکوره نیز متعاقبا منقرض ودولت‌بنی‌احمر باکمال استقلال مدت دویست و شصت و پنج سال حکومت راند ، شهر غرناطه را پای‌تخت و کرسی سلطنت اتّخاذ نمود و مدتی با بعضی از دول اسلامی و مسیحی در زد و خورد .بوده و طریق مخاصمت میپیمودند . در مقابل دولت قشتاله از دول مسیحی از فرصت استفاده‌کرده و روز بروز در قدرت و شوکت خود افزوده ومستملکات خود را توسعه داد ومتصرفات‌بنی‌احمررا نیزعلی‌التوالی تملّک‌نمود تاآنکه دراثر آن‌همه همّت‌فتورناپذیر ایشان و نفاق داخلی بنی‌احمر، شهر غرناطه نیز تحت محاصرهٔ ایشان درآمد وسلطنت بنی‌احمر هدف سهام مشأمت فرجام و وخامت انجام نفاق و اختلاف داخلی خودشان و

همّت و اتفاق خصم گردید و درسال هشتصد و نود و هشتم هجرت بکلی منقرض وآفتاب اقبال ایشان منکسف وبا انقراض ایشان اساس حکومت اسلامی اندلس (اسپانیا) منهدم و تمامی متصرفات دول اسلامیّه طعمهٔ اجانب گردید. انواع آزار و شکنجه را دربارهٔ مسلمانان آن دیار بکار بردند و بهیچوجه فروگذاری نکردند.

چون رشتهٔ مطلب بدینجا انجامید قلم کند شد، قلبم تپید، بی‌نهایت بدردآمد و روز روشن درنظرم تیره و تار گردید. بی‌اختیار اشک از دیده‌ام جاری شد ناچار با سوز وگدازقلبی بدین چندبیت ازقصیدهٔ **ابوالبقاء صالح بن‌شریف رندی** که درمرثیهٔ اندلس گفته واز بزرگترین مصائب عالم اسلامی میباشد ترنم مینماید:

فجائع الدهر انـواع منوعة	و للزمان مسرات و احزان
و للحوادث سلوان يسهلهـا	و مالما حل بالاسلام سلوان
دهى الجزيرة امر لاعزاء له	هوى له احد و انهد ثهلان
اصابهاالعين فى‌الاسلام‌فارتزأت	حتى خلت منه اقطار و بلدان
فاسئل بلنسية ماشأن مرسيـة	و اين شـاطبة ام اين جيان
و اين قرطبة دارالعلوم فكم	من عالم قدسما فيها له شان
و اين حمص وماتحويه من‌نزه	و نهرها العذب فياض و ملان
تبكى الحنيفية البيضاء من‌اسف	كما بكى لفراق الالف هيمان
على ديار من‌الاسلام خاليـة	قد اقفرت ولها بالكفر عمران
حيث‌المساجد قدصارت‌كنائس‌ما	فيهن الا نواقيس و صلبان
حتى‌المحاريب‌تبكى وهى‌جامدة	حتى المنابر ترثى وهى عيدان
تلك المصيبة انست ما تقدمها	ومالها من‌طوال الدهر نسيان
اعندكم نبأ من اهل اندلس	فقد سرى بحديث القوم ركبان
كم يستغيث‌بنا‌المستضعفون وهم	قتلى و اسرى فما يهتز انسان
ماذا التقاطع فى‌الاسلام بينكم	و انتم يـا عبادالله اخوان
يا من لذلة قوم بعد عزهم	احال حالهم جـور و طغيان
بالامس كانوا ملوكا فى‌منازلهم	واليوم هم فى‌بلادالكفر عبدان
فلوتريهم حيارى لادليل لهم	عليهم فى‌ثياب الـذل الوان
ولو رأيت بكاهم عند بيعهم	لهالك‌الامرو استهوتك احزان
يارب ام وطفل حيل بينهما	كمـا تفرق ارواح و ابدان

لمثل هذا یذوب القلب من کمد　　ان کان فی القلب اسلام و ایمان

این گونه قضایای طاقت فرسای سلف هزاران ورق درس عبرتی است برای خلف. حکمرانان بنی احمر بیست تن بودند، اسامی و تاریخ جلوس ایشان درجدول ذیل نمودار است:

۱ـ ابوعبدالله محمد بن احمر	۶۳۳
۲ـ محمد ثانی ابن محمد اوّل	۶۷۱
۳ـ محمد ثالث ابن محمد ثانی	۷۰۰
۴ـ ناصر	۷۰۸
۵ـ ابوالولید اسماعیل	۷۱۴
۶ـ محمد رابع ابن اسماعیل	۷۲۶
۷ـ ابوالحجاج یوسف بن اسماعیل	۷۳۳
۸ـ محمد خامس ابن یوسف	۷۵۵
۹ـ اسماعیل بن یوسف	۷۶۰
محمد خامس ثانیا	۷۶۳
۱۰ـ ابوعبدالله یوسف ثانی ابن محمد	۷۹۴
۱۱ـ محمد سادس ابن یوسف ثانی	۷۹۹
۱۲ـ یوسف ثالث ابن یوسف ثانی	۸۱۱
۱۳ـ محمد ناصر الیساری ابن یوسف	۸۲۶
۱۴ـ محمد صغیر	ـ
محمدناصر الیساری ثانیا	ـ
۱۵ـ یوسف رابع	۸۳۵
۱۶ـ محمد بن عثمان الاحنف	۸۴۹
۱۷ـ محمد بن اسماعیل	۸۵۹
۱۸ـ ابوالحسن علی بن محمد	۸۷۱

۱۹ـ ابوعبدالله الزاغل و }
۲۰ـ ابوعبدالله الصغیر } ۸۸۹

ابوعبدالله صغیر تنها الی ۸۹۸

(ص ۱۳۶۳ ج ۲ س و/ ۶۲۰ طبع ۱۳ جواهرالادب)

بنی احمس خانواده‌ایست از بطون قبیلهٔ بجیله که بکوفه نازل شده بوده و ایشان اولاد احمس بن غوث بن انمار صحابی هستند.

(ص ۱۴۵ ج۱۶عن)

بنی اخشید درفصل دویم بعنوان **آل اخشید** خواهدآمد.

بنی ارتق یکی از دول مشهور میباشدکه در سال چهارصد و هفتاد و هفتم هجرت از طرف ارتق تشکیل یافته و هفده تن از ایشان مدت سیصد و سی و چهار سال در نواحی ماردین و دیار بکر و حلب موافق جدول ذیل حکومت رانده‌اند:

۱ـ ارتق	از	۴۷۷تا۴۸۴
۲ـ سقمان بن ارتق	»	۴۸۴تا۴۹۸
۳ـ ایلغازی بن ارتق	»	۴۹۸تا۵۱۶
۴ـ حسام‌الدین تمرتاش بن ایلغاری	»	۵۱۶تا۵۴۷
۵ـ نجم‌الدین البی بن تمرتاش	»	۵۴۷تا۵۶۰
۶ـ قطب‌الدین ایلغازی بن البی	»	۵۶۰تا۵۸۰
۷ـ حسام‌الدین بولق‌ارسلان‌بن‌ایلغازی	»	۵۸۰تا۵۹۸
۸ـ ناصرالدین ارتق » »	»	۵۹۸تا۶۳۳
۹ـ نجم‌الدین غازی بن ارتق	»	۶۳۳تا۶۵۸
۱۰ـ مظفر قره ارسلان بن ارتق	»	۶۵۸تا۶۹۳
۱۱ـ شمس‌الدین داود	»	۶۹۳تا۶۹۴

۱۲ـ منصور نجم الدین غازی بن قره ارسلان	از	۶۹۴ تا ۷۱۲
۱۳ـ صالح شمس الدین بن نجم الدین	»	۷۱۲ تا ۷۵۷
۱۴ـ منصور احمد بن نجم الدین	»	۷۵۷ تا ۷۶۹
۱۵ـ صالح محمود بن احمد	»	۷۶۹ تا ۷۶۹ـ کذا
۱۶ـ مظفر فخر الدین بن نجم الدین	»	۷۶۹ تا ۷۷۸
۱۷ـ مجد الدین عیسی	»	۷۷۸ تا ۸۱۱

دهمین ایشان قره ارسلان در موقع فتح بغداد نسبت به هلاکوخان در صدد تمکین و اطاعت بر آمد اینك دولت بنی ارتق تامدتی تحت حمایت و تابعیت مغول بود تا چهاردهمین ایشان منصور احمد بعد از وفات ابوسعید آخرین حکمران مغولی باز اعلان استقلال داد وایشان نیز با فتوحات دولت تیموری منقرض گردیدند . یك شعبه ازدولت بنی ارتق که از نسل سقمان پسر بزرگ ارتق بوده و بهمین جهت به **بنی سقمان** شهرت دارند نیز بقرار ذیل در ناحیهٔ حصن کیفا حکومت کرده اند :

۱ـ داود بن سقمان	از	۴۹۸ تا ۵۴۰
۲ـ فخر الدین قره ارسلان بن داود	»	۵۴۰ تا ۵۶۲
۳ـ نور الدین محمد بن قره ارسلان	»	۵۶۲ تا ۵۸۱
۴ـ قطب الدین سقمان بن نور الدین	»	۵۸۱ تا ۵۹۷
۵ـ محمود بن نور الدین	»	۵۹۷ تا ۶۱۹
۶ـ مسعود	»	۶۱۹ تا ۶۲۹

مخفی نماند ، ارتق که سر سلسلهٔ این خانواده ومؤسس این دولت میباشد دراصل ترکمان، ازممالیك ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی ، بسیار جسور وحرب آزموده بوده ودر نتیجهٔ این جسارت خود بتشکیل دولت موفق آمد . (ص ۸۲۳ ج ۲ س)

بنی اسد یکی از قبائل مشهوره و عظیمهٔ عرب میباشد که بجدّ اعلایشان اسد بن خزیمه منتسب و ببطون بسیاری مشتمل ویکی ازهمین

بطون بجهت انتساب با بوالحسن علی بن مزید اسدی به **مزیدی** و **بنی مزید** معروف میباشد. جمعی از اصحاب و علما و مشاهیر طبقات دیگر و ازواج حضرت رسالت ص از همین قبیله بوده است و قیام ایشان بخدمت سراپا سعادت دفن شهدای کربلا هم (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده اند) یکی از مفاخر تاریخی ایشان میباشد.

در مجالس المؤمنین گوید: بنی اسد از قدیم الایام بتشیّع معروف و توجه ملوك دیالمه نیز بحال ایشان مؤیّد این مقال بوده است و ابوالحسن فوق درسال چهارصد و سیّم هجرت ازطرف سلطان الدولهٔ دیلمی بامارت آن قوم منصوب شد وهفت تن از ایشان مدت یکصد و چهل و دو سال بحکمرانی قیام نمودند و درسال پانصد و چهل و پنجم هجرت منقرض گردیدند. بنوشتهٔ تنقیح المقال بنی اسد عنوان دوقبیله ازعرب میباشد: یکی ازخانوادهٔ اسد بن خزیمه که مذکور شد ودیگری نیز اولاد اسد بن ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان است. (ص۱۹۲ لس و ۳ ج۱ تنقیح و اطلاعات متفرقه)

بنی اسرائیل اولاد و خانوادهٔ حضرت یعقوب بن اسحق بن ابراهیم ملقّب به اسرائیل است که بزبان عربی بمعنی عبدالله بوده وحضرت موسی بن عمران و جمعی دیگر از انبیای بنی اسرائیل از همین خانواده میباشند بشرحی که درکتب تواریخ و سیر نگارش داده اند. (اطلاعات متفرقه)

بنی اشکان یا اشکانیان عنوان مشهوری طبقهٔ سیّم دول قدیمهٔ ایران است که در سال دویست و پنجاه و پنج مقدم میلادی از طرف اشك (ارشك خا) نامی تأسیس ومدت چهارصد وهشتاد ویك سال سلطنت کرده ودرسال دویست و بیست و ششم میلادی بدستیاری اردشیر بن ساسان مؤسّس دولت ساسانیه منقرض شده است. در قاموس الاعلام بعد از این جمله گوید که نوزده تن از ایشان بشرحی که در جدول ذیل با مدت سلطنت ایشان نگارش یافته سلطنت نموده اند:

۱ـ اشك	۱۵	سال
۲ـ اشکان	۹	»

۳ـ اشك ثانی بن اشکان	۷	سال
۴ـ شاپور بن اشك	۶۰	»
۵ـ بهرام بن شاپور	۵۰	»
۶ـ پلاش بن بهرام	۱۶	»
۷ـ هرمز بن پلاش	۱۹	»
۸ـ نرسی بن پلاش	۴۰	»
۹ـ فیروز بن هرمز	۱۲	»
۱۰ـ پلاش ثانی بن فیروز	۱۲	»
۱۱ـ خسرو بن پلاش	۴۰	»
۱۲ـ پلاشان بن پلاش	۱۲	»
۱۳ـ اردوان بن اشغ	۲۹	»
۱۴ـ خسرو بن اشغ	۱۹	»
۱۵ـ پلاش ثالث بن اشغ	۱۲	»
۱۶ـ کودرز بن پلاش	۴۰	»
۱۷ـ نرسی بن کودرز	۲۰	»
۱۸ـ کودرز ثانی بن نرسی	۱۵	»
۱۹ـ اردوان ثانی بن نرسی	۳۰	»

در قاموس‌الاعلام بعد از نقل این جدول گوید ظاهر آن است که اسامی بعضی از ملوك اشکانی از قلم افتاده است والاّ مدت چهارصد و هشتاد و یك سال بودن سلطنت ایشان مسلّم بوده و مجموع مدت جدول فوق کمتر از این مقدار است و علاوه اردوان رابع (نه ثانی) بودن آخرین ایشان و پنج و شش نفر اشك نام بودن از ایشان در تواریخ مذکور است.

نگارنده‌گوید: چون اصل مقصود ما در این‌گونه موارد مجرّد تذکّر و استیناس

بوده و تاریخ نویسی نیست لذا تحقیق این مراتب را محول بکتب مربوطه میدارد .

(هخامنشیان)

گرچه شرح هخامنشیان بجهت مصدّر نبودن بلفظ **بنی** یا **آل** ظاهراً خارج از موضوع است ولی چون سلسله‌ای از سلاطین ایرانی است وشاید ذکر آن استطراداً بی‌مناسبت وخالی ازفایده نباشد اینك اجمالاً با استفاده از تاریخ مرحوم مشیرالدوله پیرنیا مینگارد:
پارسی‌ها مردمانی هستند آریانی نژاد که معلوم نیست کی بایران آمده‌اند، اوائل امر در تحت تسلّط آسوریها بودندکه بعدها از این قید خارج وتابع ماد شدند ، پارسی‌ها بشش طایفۀ شهری وده نشین وچهارطایفۀ چادر نشین تقسیم شده‌اندکه خانوادۀ هخامنشی نجیب ترین آنان بوده است ودوازده نفر از این سلسله بسلطنت رسیده‌اند بشرح ذیل :

۱- کوروش اول: (۵۵۸-۵۲۹-ق . م) این پادشاه درسال (۵۵۰-ق . م) همدان و درسال (۵۴۶-ق . م) سارد ولیدیه و درسال (۵۴۵-ق . م) تمامی آسیای صغیر را تصرف کرد و بهرشهری حاکمی مستقل گماشت تا باهم متحد نشوند وکمی بعد دامنۀ متصرفات خود را از شمال تا رود سیحون واز مشرق تا رود سند رسانید و سپس متوجه فتح بابل شدکه درآنزمان دارای برج و باروی محکم بود وقشون ایران درسال (۴۳۹ ق . م) وارد بابل گردید وکوروش نسبت باهالی بلاد مفتوحه با ملاطفت رفتار میکرد و بسال (۵۲۹) فوت کرد .

۲- کمبوجیه : (۵۲۹-۵۲۲-ق . م) کمبوجیه پسر کوروش است که درحال حیات پدرش دربابل حکومت می‌کرد ودر زمان غیبت کوروش از ایران نیابت سلطنت بعهدۀ او بود پس از فوت پدر مدت سه سال بمطیع کردن ایالات پرداخت ودرسال (۵۲۶-ق . م) عازم مصر شد و درسال (۵۲۵) آنجا را فتح کرد و سپس بتصرف ممالك مجاور پرداخت لیکن بواسطۀ مرض صرعی که داشت دراواخرعمر اخلاقش خشن گردید وبنای بدرفتاری و سفّاکی را گذاشت و بالاخره بسال ۵۲۳ فوت کرد .

۳- **داریوش‌اول- بزرگ** : (۵۲۲ـ۴۸۶ـق . م) این پادشاه دراوائل سلطنت با مشکلات و موانعی روبرو شد ولی با عزم و ارادهٔ آهنین‌که داشت برتمام مشکلات فایق آمد و شورش و طغیانهائی راکه از اواخر سلطنت‌کمبوجیه شروع شده بود خوابانید و امپراطوری را از نو تأسیس و تشکیلاتی دادکـه ادارهٔ امور مملکت را آسان نمود . داریوش مملکت ایران را بچند قسمت تقسیم و برای هرقسمت یکنفر والی معین کرد و امنیت را در تمام‌آنها برقرار ساخت و برای تسهیل ارتباط راههائی بین‌نقاط مختلف کشور احداث نمودکه اوامر دولت بسرعت بآنها می‌رسید وسپاه ثابتی تشکیل داد بعدهٔ ده هزار نفرکه «**جاویدان**» می‌گفتند وهمواره حاضر بجنگ‌بودند وبرای مالیات میزانی ثابت معین نمودکه بسیار عادلانه بود و برای تسهیل تجارت بحرمغرب را با بحر احمر بتوسط یکی از شعب نیل وصل کرد و ازطلا سکّه زدکـه آن را دریك می‌گفتند این پادشاه پس‌از دادن انتظامات داخلی پنجاب و سند و تراکیه و مقدونیه را متصرف و از رودخانهٔ‌دانوب تا تاتائیس(دون‌فعلی) وقلب روسیه‌کنونی‌پیش‌رفت ودرسال(۵۴۰ـق . م) جنگ با یونان‌را شروع‌کرد ولی‌باعدم‌موفقیت‌توأم‌شد وبسال(۴۸۶ـق . م) درگذشت .

۴- **خشیارشا** : (۴۸۶ـ۴۶۵ـق . م) درسن ۳۴سالگی بتخت‌نشست بدواً درسال ۴۸۶ شورش مصر و بعد شورش بابل را فرو نشاند وبرای جنگ با یونان لشگرعظیمی تهیه دیدکه شاید عدّهٔ‌آن به ۳۰۰ هزار نفر بالغ میشد و ۱۲۰ کشتی جنگی وسه هزار کشتی حمل و نقل بآنـان کمك می‌کرد ؛ آتن تصرف شد ولی تلفات زیادی به بحریه ایران وارد آمد رویهمرفته دراین جنگ پیشرفتی برای ایران حاصل نگردیـد این پادشاه بسال (۴۶۵ـق . م) کشته شد .

۵- **اردشیراول** : (۴۶۵ـ۴۲۴ـق . م) بعد ازخشیارشا پسرش اردشیر درازدست بتخت نشست در امور مملکتی جز ضعف و سستی نشان نداد و اختیار امور مملکت در دست مادرش بود و بسال (۴۲۴) فوت‌کرد .

۶- **خشیارشای‌دوم** : (۴۲۴ـ۴۲۴) این پادشاه بعد از پدر بتخت نشست وپس‌از

۴۵ روزکشته شد .

۷- سغدیانس : (۴۲۴-۴۲۴) این پادشاه نیز تقریباً ششماه سلطنت‌کرد وبدست (وهوك) پسر دیگر اردشیر کشته شد (وهوك) در تاریخ معروف است بداریوش دوم .

۸- داریوش دوم : (۴۲۴-۴۰۴-ق . م) درزمان این پادشاه زنان وخواجه‌سرایان در امور مملکتی نفوذ کامل داشتند این بودکه درنقاط مختلف کشور شورش‌های پیاپی روی داد، مصرطغیان‌کرد وداریوش نتوانست این نایره‌را فرونشاند هرج ومرج وانحطاط درخانوادهٔ هخامنشی پیدا شد وبالاخره این‌پادشاه بسال (۴۰۴-ق . م) درگذشت .

۹- اردشیر دوم : (۴۰۴-۳۶۱-ق . م) در زمان این پادشاه در مصر وآسیای صغیر و قبرس شورش‌هائی روی دادکه در بعضی جاها شورشیان موفق شدند و ضعف در سیاست داخلی پیدا شد بالاخره این‌پادشاه دراثر کشته شدن پسرش بسال (۳۶۱-ق . م) غصه مرگ گردید .

۱۰- اردشیر سوم : (۳۶۱-۳۳۸-ق . م) این‌پادشاه پس‌از رسیدن بسلطنت تمام اقربای خود را کشت تا کسی مدّعی این مقام نشود در این زمان تمام مملکت تقریباً بحال طغیان و شورش بود ، دولت هخامنشی رو بانحطاط و انحلال می‌رفت، این‌پادشاه صیدا را گرفت و اهالی آن شهر از فرط یأس خودکشی‌کردند و شهر را آتش زدند و سپس‌مصررا مسخّرساخت وبنای‌شدت‌عمل وسفاکی‌راگذاشت تااینکه‌بسال(۳۳۸-ق . م) مسموم شد و درگذشت .

۱۱- آرسیس : (۳۳۸-۳۳۶-ق . م) پسر اردشیر سوم پس از پدر بتخت نشست ولی بسال (۳۳۶-ق . م) بقتل رسید .

۱۲- داریوش‌سوم : (۳۳۶-۳۳۱-ق . م) پس‌ازآرسیس‌یکی‌از نواده‌های داریوش دوم بتخت نشست و موسوم به داریوش گردیدکه در تاریخ معروف است بداریوش سوم ودر داستانهای ما معروف به **دارا** پسر داراب است . بسال (۳۳۶) بتخت نشست و در زمان این پادشاه اسکندر بایران آمد و با فوت داریوش سوم سلسلهٔ هخامنشی منقرض

شد (۳۳۱ قبل از میلاد) .

بنی‌اعیا بن طریف بن عمر، از بطون قبیلهٔ بنی‌اسد بوده چنانچه قفعس نیز یکی دیگر از ایشان است و اسد و طی که جدّعالی دوقبیلهٔ طی و بنی‌اسد هستند با یکدیگر هم‌پیمان بوده‌اند :

تعالوا افاخرکم ءاعیا و قفعس الی‌المجد ادنی ام‌عشیرة حاتم

(کتاب بلوغ‌الارب فی‌معرفة احوال‌العرب)

بنی‌اعین درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌اعین** خواهدآمد .

بنی‌اغلب عنوان مشهوری یکی‌ازدول صغیرهٔ افریقا میباشدکه تابع‌خلفای عباسی بود، درسال‌یکصد وهشتاد وچهارم هجرت ازطرف‌ابراهیم بن اغلب تأسیس یافت ، **اغلب** مذکور با موافقت ابومسلم خراسانی در انقراض شوکت اموی وتأسیس خلافت عباسی مساعی جمیله بکار برد، در زمان خلافت منصور بحکومت و امارت‌تونس وطرابلس‌غرب منصوب شد، اخیراً بسال صد وپنجاهم‌هجرت درمحاربه‌ای که مابین او وحسن بن حرب صاحب تونس وقوع‌یافت مقتول‌گردید . بفاصلهٔ سی وچهار سال پسرش **ابراهیم** از طرف هارون بحکومت افریقا نامزد شد او نیز دراین حکومت خود دولت نیم مستقلّی تشکیل دادکه یازده تن از ایشان در ظرف یکصد و دوازده سال حکومت راندند و عاقبت درسال دویست و نود و ششم هجرت منقرض ومستملکات‌ایشان مسخّر ملوك فاطمیّه‌گردید . اسامی آنان با تاریخ جلوس ایشان بدین ترتیب است :

۱ـ ابراهیم بن اغلب	۱۸۴ ﻫ
۲ـ ابوالعباس عبدالله بن ابراهیم	۱۹۶ »
۳ـ زیادةالله بن ابراهیم	۲۰۱ »
۴ـ ابوعقال اغلب بن ابراهیم	۲۱۳ »
۵ـ ابن‌العباس محمد بن اغلب	۲۲۶ »
۶ـ ابوابراهیم احمد بن محمد	۲۴۲ »

۷ـ زیادةالله اصغر بن احمد ۲۴۹ ﻫ

۸ـ ابوالغرانیق بن احمد ۲۵۰ »

۹ـ ابراهیم بن احمد ۲۶۱ »

۱۰ـ ابوالعباس عبدالله بن ابراهیم ۲۷۹ »

۱۱ـ ابومضر زیادةالله بن‌عبدالله ۲۹۰ـ۲۹۶

(ص ۹۹۸ ج ۲ س وغیره)

بنی‌افطس عنوان یکی ازملوك‌الطوائف اندلس میباشدکه ازطرف ابومحمد عبدالله بن مسلمهٔ تجینی معروف به **ابن‌افطس** تأسیس شد، در اوائل قرن پنجم هجرت در بطلیوس اعلان استقلال داده و مدتی حکومت راند، بعد از او پسرش مظفر ابوبکر بن عبدالله و نوه‌اش متوکّل ابوحفص بن مظفر، علی‌التعاقب حکومت راندند تا درسال چهارصد و هشتاد و سیّم هجرت ابوحفص‌که آخرین ایشان است با اولادش در دست یوسف بن تاشفین بطلیوسی مقتول شد و اساس شوکتشان منهدم گردید و مجموعاً سه نفر بوده‌اند. (ص۱۰۰۳ ج۲س)

بنی‌الهان در قاموس‌گوید: قبیله‌ایست ودر اعیان‌الشیعه مینویسد هیثم‌بن عدی از احمد بن عمران بن سلامة موصوف به اخفش ومعروف به الهانی پرسیدکه ازکدام قبیله هستی احمد گفت از الهان برادر همدان، هیثم‌گفت بلی ایشان عروس جن هستندکه دیده نمیشوند و فقط باگوش میشنویم وتا حال پیش‌از‌تو شخصی الهانی ندیده‌ام. (قاموس وص۱۹۱ ج۱۰ عن)

بنی‌الیاس بجلی‌کوفی، درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌الیاس** خواهدآمد.

بنی‌امیه امیّه بنا برمشهور از طایفهٔ قریش و پسر عبدشمس‌بن عبدمناف بن قصیّ بن‌کلاب بن مرّة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بوده و عبدشمس مذکور هم برادر دوغوله و هم‌شکم هاشم بن عبدمناف جدّ عالی سلسلهٔ جلیلهٔ بنی‌هاشم معروف میباشد.

گویندکه درحین ولادت این‌دو برادر، انگشت ویا پیشانی یکی‌چسبیده بپیشانی دیگری بود و چون خواستندکه از همدیگر جدا سازند خون بسیاری جاری شد واین قضیه را بفال خوش نشمردند بلکه مقدمه و علامت عداوت و خونریزی مابین نسل این دوبرادر داشتند. بنابراین، بنی‌امیّهٔ معروف‌که در السنه دایر و ازتخمهٔ همین امیّهٔ مذکور میباشند از قریش بوده و نسب بدان طایفه رسانند و جوهری نیز بهمین معنی تصریح کرده است. ولی بعقیدهٔ بعضی از ارباب سیر، امیّه، پسر عبدشمس‌نبوده بلکه دعیّ و پسرخواندهٔ او بوده است و منسوب داشتن بنی‌امیّه به قریش ازهمین راه میباشد والاّ در حقیقت از قریش نبوده و رومی‌الاصل هستند و این رسم و روش پسرخواندگی از عادات معمولهٔ عرب بوده است. چنانکه زید بن حارثهٔ کلبی را بعد از اسیرکردن بحضرت رسالت ص منسوب داشته و زید بن محمد میگفته‌اند، مجلسی نیز درجلدششم بحارالانوار خود همین عقیده را تأیید مینماید.

بعد از این مقدمه گوئیم بنی‌امیّه از نسل همین امیّه میباشند ودر دورهٔ مقدسهٔ اسلامی دو دولت از ایشان تشکیل یافته‌که مقرّ حکومت یکی‌از ایشان شام و دیگری اندلس بوده است.

بنی‌امیهٔ شام - اوّلشان معاویة بن ابی‌سفیان میباشدکه بحضرت امیرالمؤمنین ع بیعت نکرد، بعد از شهادت‌آن‌حضرت بمسند خلافت غاصبانه نشسته وسیزده تن دیگر نیز بعداز او بهمین‌قرار حکمران ممالك اسلامی بوده‌اند و اسامی وتاریخ جلوس‌ایشان موافق جدول ذیل‌است:

۱- معاویة بن ابی‌سفیان	۴۱ هـ
۲- یزید بن‌معاویه	۶۰ »
۳- معاویة بن یزید	۶۴ »
۴- مروان بن حکم	۶۴ »
۵- عبدالملك بن مروان	۶۵ »

۶ـ ولید بن عبدالملك ۸۶ هـ

۷ـ سلیمان عبدالملك ۹۶ »

۸ـ عمر بن عبدالعزیز بن مروان ۹۹ »

۹ـ یزید بن‌عبدالملك ۱۰۱ »

۱۰ـ هشام بن‌عبدالملك ۱۰۵ »

۱۱ـ ولید بن یزید بن عبدالملك ۱۲۵ »

۱۲ـ یزید بن ولید بن عبدالملك ۱۲۶ »

۱۳ـ ابراهیم بن ولید بن عبدالملك ۱۲۶ »

۱۴ـ مروان بن محمد بن مروان معروف به‌حمار ۱۲۹ـ۱۳۲

مروان بن محمدکه آخرین ایشان میباشد در سال یکصد و سی و دویم هجرت مغلوب عباسیان شد و سر اورا پیش سفّاح بردند .

در سبب مغلوبیت وی گویندکه دراثنای‌جنگ برای شاش‌کردن پیاده‌شد بناگاه اسب او رم خورده و ازدست جلودار رها گردید وبه اوردوگاه تاخت پس لشگریان از بی‌صاحب دیدن اسب بکشته شدن وی قطع کرده و متفرق گردیدند و ازآن روز جملهٔ **ذَهَبَتِ‌الدَّوْلَةُ بِالْبَوْلَةِ** مثل‌دایر گردید**ودرلقب حمار داشتن‌مروان**چندین‌جهت‌گفته‌اند که بسط‌آنها موجب اطناب است .

بنی‌امیّه با کثرت ظلم و طغیان معروف و بالخصوص دربارهٔ عترت طاهرهٔ نبوی تاآنجاکه مقدورشان‌بوده فروگذاری نداشته‌اند، بلی دوتن از ایشان از این صفت‌خبیثه مستثنی میباشند یکی معاویة بن یزیدکه بفاصلهٔ چند روزی استعفا داده و خود را از خلافت منعزل‌گردانید و دیگری عمر بن عبدالعزیزکه عادت شنیعهٔ سبّ حضرت علیؑ را قدغن اکید نموده و شفقتهای بسیاری دربارهٔ آل‌اطهار معمول میداشت .

بنی‌امیهٔ اندلس ـ بفاصلهٔ چند سال بعد از انقراض بنی‌امیّهٔ‌شام، دولت دیگری از ایشان در اندلس تشکیل یافت ، یازده تن دیگر فقط در اندلس (اسپانیا) حکومت

داشتندکه اسامی و تاریخ جلوس ایشان بقرار ذیل است :

۱ـ عبدالرحمن بن معاویة بن هشام ۱۳۸ ﻫ

۲ـ هشام بن‌عبدالرحمن ۱۷۱ »

۳ـ حکم بن هشام ۱۸۰ »

۴ـ عبدالرحمن بن حکم ۲۰۶ »

۵ـ محمد بن عبدالرحمن ۲۳۸ »

۶ـ منذر بن محمد ۲۷۲ »

۷ـ عبدالله بن محمد ۲۹۲ »

۸ـ عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله ۳۰۰ »

۹ـ حکم بن عبدالرحمن ۳۵۰ »

۱۰ـ هشام بن‌حکم ۳۶۶ »

۱۱ـ سلیمان بن حکم ۴۰۳ـ۴۲۲ »

دولت امویهٔ اندلس برخلاف امویهٔ شام، غالباً با رأفت و عدالت می گذرانندند، معارف وصنایع وسایر وسائل تمدن وآبادانی قلمرو خودشان را فراهم می‌آوردند. عبدالرحمن ثالث‌که هشتمین ایشان بوده چون ضعف حال بنی‌عباس را احساس نمود عنوان خلافت و امیرالمؤمنین‌را برخود بست، خودرا بتقلید بنی‌عباس به **ناصر** ملقّب داشته واخلافش نیز القاب منتصر و مؤیّد و مستعین را اختیار نمودند و درسال چهارصد و بیست ودویم یا سیّم هجرت منقرض گردیدند. (ص ۱۲۷ ج۳فع و۱۰۴۴ ج۲س وغیره)

بنی‌اوقص موافق آنچه درمحل‌خود اشاره‌نمودیم **اوقص**‌لقب مروان‌بن حکم چهارمین خلیفهٔ بنی‌امیّهٔ شام و **بنی‌اوقص** هم خانوادهٔ او هستند.

بنی‌ایوب **دولت ایوبیه**، بعد از انقراض دولت فاطمیّون سابق‌الذکر درسال پانصد و شصت وهفتم یا نهم‌هجرت بدستیاری صلاح‌الدین‌یوسف بن ایوب (ایّوبی) درمصر تشکیل یافت . بفاصلهٔ دوسال نورالدین محمود بن زنگی‌که

ازاتابکان موصل بوده درگذشت، شام وجزیره ودیگرمستملکات اونیز مسخّرصلاح‌الدین گردید ، اینك در مدافعات اهل صلیب بفتوحات بسیاری موفق شد ودرعین‌حال بعضی‌از اولاد و اخوان و امرای صلاح‌الدین‌که دربلاد متفرقه حکومت داشته‌اند درحال حیات خود او ویا بعد از وفات او درهمان محل حکومت و امارت خودشان اعلان استقلال دادند و بدین جهت بنام **بنی‌ایوب حصن‌کیف ، بنی‌ایوب حلب ، بنی‌ایوب حما ، بنی‌ایوب حمص ، بنی‌ایوب شام ، بنی‌ایوب یمن** بچندین شعبه منشعب شدندکه بعضی‌ازایشان پیش از انقراض اصل بنی‌ایّوب مصر منقرض گردیدند ولی برخی مدت قلیلی بعد از ایشان و بعضی دیگر سالیان دراز بعد از آنان بشرحی‌که در تواریخ و سیر نگارش داده‌اند حکومت داشته‌اند . اما اصل دولت ایّوبیّهٔ مصرکه درخود مصر وبعضی از نواحی شام درحدود هشتادسال حکومت داشته‌اند اسامی وتاریخ‌جلوس‌ایشان‌موافق‌جدول‌ذیل‌است:

۱ـ صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب	۵۶۷یا۵۶۹ هـ
۲ـ ملك عزیز عمادالدین بن صلاح‌الدین	۵۸۹ »
۳ـ محمد منصور بن عمادالدین	۵۹۵ »
۴ـ ملك عادل سیف‌الدین ابوبکر بن ایّوب	۵۹۶ »
۵ـ ملك کامل ناصرالدین محمد بن سیف‌الدین	۶۱۵ »
۶ـ ملك عادل صغیر ابوبکر بن ناصرالدین	۶۳۵ »
۷ـ ملك صالح نجم‌الدین ایّوب بن ناصرالدین	۶۳۷ »
۸ـ ملك معظم تورانشاه بن نجم‌الدین	۶۴۷ »
۹ـ ام‌الخلیل شجرة‌الدرام ولد ملك صالح	۶۴۸ »
۱۰ـ ملك اشرف مظفرالدین موسی بن‌یوسف	۶۴۸تا۶۴۹ »

درسال ششصد و چهل و نهم هجرت بدست ممالیك بحریه منقرض گردیدند .

(ص ۱۱۷۵ ج ۲ س و ۲۸ و ۱۲۹ ج ۳ فع وغیره)

بنی‌بابویه خانوادهٔ بزرگ معروفی است از عجم وچند تن ازافراد ایشان را بعنوان **ابن‌بابویه** تذکّر دادیم .

بنی بادیس یا **بنی‌زیری** بهمین عنوان **بنی‌زیری** خواهدآمد .

بنی باقل یا **بنی بقل** **بنی بقیله** بنوشتهٔ قاموس اللّغة یکی از **اولی ودویمی** گروهی است از قبیلهٔ ازد و **سیمی** هم بطنی است از قبائل عرب و نگارنده گوید ظاهر آن است که سیّمی نیز همان اوّلی است .

بنی بویه خانوادهٔ بزرگی است از دول معظمهٔ ایرانی که بعنوان **آل‌بویه** خواهدآمد .

بنی بهلول بنوشتهٔ قاموس الاعلام ناحیه‌ایست مشتمل بر نه قریه در سمت جنوبی شهر صنعا از بلاد یمن و نگارنده گوید : ظاهر آن است که این عنوان در اصل عنوان خانواده‌ایست از عرب که در آن ناحیه سکونت داشته‌اند و بنی‌بهلول گفتن آن ناحیه نیز بهمین جهت سکونت این خانواده در آنجا بوده است .

(ص ۱۳۶۴ ج ۲ س)

بنی بیاضه یکی از بطون قبیلهٔ انصار است که درمقام نسبت بآن **بیاضی** گویند.

(ص ۲۷۳ ج ۱۶ ع ن)

بنی تمیم از قبائل مشهورهٔ عرب که یکی از بطون مضر ومابین نجد وبصره ویمامه ساکن وازنسل تمیم بن ادین طحانة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان میباشندکه دراکثر بلاد اسلامی منتشر وجریر شاعر معروف و بسیاری از اصحاب و شعرا و طبقات دیگر از ایشان بوده‌اند . از قرن نهم باین‌طرف اثری از این قبیله نمانده و فرقهٔ غزیه ازقبیلهٔ طی و خفاجه ازقبیلهٔ بنی‌عقیل دراراضی ایشان سکونت دارند .

(ص ۱۶۷۱ ج ۳ س وغیره)

بنی توجین از مشاهیر قبائل بربر است که درجهات جنوبی جبال و انشریس وجهات غربی وادی نهرشلف ساکن ودرحدود دویست سال ازاوائل قرن هفتم تا اواخر قرن هشتم هجرت دارای نفوذ و اقتدار بوده‌اند. مشهورترین رؤسای

ایشان عبدالقوی نامی است که درسال ششصد و هفتم هجرت بریاست رسیده است .
(ص۱۶۸۰ ج ۳ س)

بنی تیم‌الله رجوع به **بنی‌غنم** نمایند .

بنی ثعل بن عمرو قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ طی (چنانچه درمرصع گفته ونیز گوید دوپسر ثعل‌عبارت‌ازجرون وسلامان میباشدکه دوبطن ازقبیلهٔ طی هستند (ثعل بضمّ‌اوّل وفتح ثانی است) . (مرصع)

بنی ثعلبه عنوان سه خانواده از عرب میباشدکه **یکی** اولاد ثعلبة بن بکر بن وائل‌کوفی ، **دویمی** فرزندان ثعلبة بن‌سعد، **سیمی** هم‌خانوادهٔ ثعلبة بن یربوع بوده و نسبت اسامة بن‌شریك ثعلبی صحابی‌که بکدام‌یك ازسه‌خانواده است محل خلاف و بسط مراتب موکول بکتب مربوطه است .
(ص ۳ ج ۱۲ عن)

بنی ثقیف از مشاهیر قبائل عرب میباشدکه در طایف ونواحی‌آن سکونت داشتند ، مدتی بواسطهٔ کثرت عجز و ناتوانی بقبیلهٔ بنی‌عامر جزیه داده و بدان وسیله ممالك و اراضی خودشان را تامین مینمودند تا آنکه قدرت مقاومت با بنی‌عامر را نایل، از ذلّت جزیه مستخلص و بمذلت نفاق و اختلاف داخلی مصادف و بنام **احلاف وبنی‌مالك** بدو شعبه منشعب شدند و محاربات داخلی بسیاری بین ایشان واقع گردید . اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف‌شدند، بت بزرگ لات نام معبودخودشان را شکستند وبعد از وفات حضرت رسالت ص‌که قبائل عرب مرتدّ شده و بدین‌اصلی‌خود برگشتند این قبیله در ایمان و عهد سابق‌خود ثابت ماندند ، علما وشعرا واکابر بسیاری از ایشان بظهورآمد . درنسبت باین قبیله **ثقفی** گویند و مختار بن ابی‌عبیدهٔ مشهورنیز از ایشان است . (ص ۱۷۴۲ ج۳ س ومتفرقه)

بنی ثوابه درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌ثوابه** خواهدآمد .

بنی ثوبان خانوادهٔ ثوبان بن سالم ازموالی وآزادکرده‌های بنی‌یشکراست که درمقام نسبت **ثوبانی** گویند. عمار بن‌مروان‌ثوبانی یشکری

از ثقات محدّثین امامیّه واز اصحاب حضرت صادق ع ازموالی همین بنی ثوبان است .
(کتب رجالیه)

بنی‌جرهم در قاموس‌گوید : جرهم (بروزن بلبل) قبیله‌ایست در یمن‌که حضرت اسمعیل با ایشان ازدواج‌کرده است . در قاموس‌الاعلام گوید : **جرهم** از قبائل عظیمه **عرب عاربه** میباشدکه بقول‌علمای انساب ازنسل‌جرهم بن قحطان برادریعرب بن‌قحطان منشعب ودرحجاز متوطن‌بودند چنانچه‌نسل‌برادرش‌یعرب نیز در یمن سکونت نمودند .

هنگامی‌که حضرت اسمعیل به حجازآمد از همین قبیلهٔ جرهم ازدواج کرد و **عرب مستعربه** از این ازدواج عبری وعربی بوجودآمد واخیراً قبیلهٔ‌جرهم بسبب مخالفت احکام خداوندی مورد قهر وغضب الهی شده وبهلاکت رسیدند و بروایتی در زمان عاد ، قبیلهٔ جرهم دیگری از **عرب بائده** بوجود آمدند و تحقیق اقسام عرب و دیگر مراتب مذکوره موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .
(ص ۱۲۶ ج ۳ فع و ۱۷۸۲ ج ۳ س وغیره)

بنی‌جعفر بن کلاب رجوع به **بنی‌وحید** نمایند .

بنی‌جلان یکی‌ازقبائل‌عرب‌است‌که‌در تیراندازی بی بدل‌وضرب‌المثل‌هستند.
(مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌جوینی بضمّ اوّل وفتح ثانی خانوادهٔ‌بزرگی‌است درایران ازنسل‌خواجه شمس‌الدین‌محمد بن بهاءالدین محمد جوینی(که بناحیه‌جوین نامی مابین بسطام ونیشابور منسوب است) ودرعهد دولت سلجوقیان ومغول دارای‌مناصب جلیله وزارت و امارت بوده و عموماً شیعهٔ امامی مذهب هستند و بعضی از ایشان راکه از نسل علاءالدین عطاملك جوینی (نوهٔ شمس‌الدین مذکورکه منصب صاحب دیوانی داشته) بوده‌اند **بنی‌صاحب** نیز گویند . (ص ۱۷۵ ج ۱۵ عن)

بنی‌حارث بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیه‌ایست درسمت غربی صنعای یمن و بیان مذکور در **بنی‌بهلول** اینجا نیز جاری است .

بنی‌حارثه یکی از بطون قبیلهٔ اوس است .

(تنقیح عنوان ابراهیم ابواسحق)

بنی‌حاشد یکی از بطون قبیلهٔ همدان است .

بنی‌حام‌بن‌نوح عبارت از مردمان سیاه پوست است .

(مرصع)

بنی‌حبش بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیهٔ دیگری است مشتمل برسیزده قریه در سمت غربی صنعای یمن و بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا نیز جاری است .

بنی‌حر بن‌مجمع بن‌خزیم جعفی ادیم و ایّوب و زکریّا از ثقات‌اصحاب حضرت صادق ع بودندکه دونفر اوّلی از ارباب اصول بوده و سیّمی نیزکتابی دارد . اما عبیداللّٰه بن حرّ فارس شاعر همان است‌که استنصار حضرت حسین ع را اجابت نکرده و ازنصرت و یاری آن‌بزرگوار تمرد جست، عاقبت‌بهمراهی مختار بخونخواهی آن حجّت خدا قیام و اخیراً ازآن مرام نیز منصرف شد . اشعاری داردکه درآنها به ترك نصرت و عدم موفقیت خونخواهی زیاده از حدّ تأسف می‌نماید وگویندکه از حسرت و ندامت بحدّی متألّم بوده‌که مشرف بهلاك‌بود .

(ص ۱۷۵ ج ۱۵ عن وغیره)

بنی‌حریش قبیله‌ایست از عرب‌که به حریش بن کعب بن ربیعة بن عامر منسوب ، اکثرشان در بصره نزول کرده و ازآنجا ببلاد دیگر متفرق شده‌اند و درنسبت بآن حرشی گویند (با دو فتحه) .

(ص ۴۵۶ ج ۱۶ عن)

بنی‌حفص دولتی است‌که درسال ششصد و سیّم هجرت بدستیاری ابومحمد عبدالواحد تشکیل یافته‌است چنانچه عبدالواحد مذکورکه در آفریقا از امرای دولت موحدین بوده در سال مذکور بعد از اعلان استقلال ، دولت

دیگری بنام **بنی‌حفص** تأسیس داد و تونس را پایتخت اتّخاذ نمود تا در اواسط قرن دهم هجرت بجهت اختلافات داخلی بین افراد خانواده رو به اضمحلال گذاشتند بشرحی که در تواریخ و سیر مذکور است . (ص ۱۷۰۵ ج۳س وغیره)

بنی‌حکم **بن سعید** - یکی ازقبائل یمن بوده ودرنسبت بآن **حکمی** گویند .

بنی‌حکیم ازدی مداینی ساباطی ، محمد و مرازم و حدید پسران حکیم مذکور، محمد پسر مرازم وعلی پسر حدید مزبور بوده وحدید و محمد بن حکیم از وجوه و ثقات متکلّمین امامیّه واز اصحاب حضرت امام کاظم ع و مرازم و محمد بن مرازم نیز از ثقات محدّثین و اصحاب آن‌حضرت و علی بن حدید نیز از اصحاب آن‌حضرت و حضرت امام رضا و جواد ع بوده و چهار نفر دیگر غیراز محمد بن حکیم کتابی هم دارند و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

(ص۱۷۶ ج ۱۵ عن وغیره)

بنی‌حمدان یکی از قبائل عرب میباشدکه افراد آن بمجد و کرم مشهور ، بتشیّع معروف ، اکابر بسیاری از امرا و شعرا وغیره از ایشان برخاسته‌که هریکی نابغهٔ عصر خود بوده است و ضمن عنوان **ناصرالدوله حسن** بطور اجمال تذکّر دادیم .

بنی‌حمزهٔ‌شرفا دولت حمزویّه در ششصد تمام هجرت بدستیاری منصور عبداللّه دریمن تشکیل‌یافته و درهزار و سی و هشتم منقرض‌گردیدند .

(ص ۱۲۹ ج ۳ فع)

بنی‌حمود یکی از حکومتهای عرب میباشدکه درچهارصد و هفتم هجرت بدستیاری حمود نامی دربلاد یمن تشکیل یافته ودرچهارصد و چهل و نهم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌حنیف طائفه‌ایست ازعرب بادیه‌نشین که درعهدسعادت حضرت رسالت‌ص مسلمان شدند، رئیس ایشان مالك بن نویره ازشجاعان روزگار

و فصحای زمان بوده و شرف صحبت آن‌حضرت را دریافته است و همه‌شان از محبّین اهل‌بیت عصمت ع بوده‌اند. (ص ۲۶ مجالس‌المؤمنین)

بنی‌خاتون یا **آل‌خاتون** - خانواده‌ایست بزرگ از خانواده‌های علمی قدیمی جبل عامل بلکه قدیم‌ترین ایشان میباشدکه بعضی از مزایای ایشان را با شرح‌حال اجمالی چندی از اکابر ایشان تحت‌عنوان **ابن‌خاتون** تذکّر داده‌ایم.

بنی‌خالد **برقی قمی**، خانوادهٔ خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن‌علی کوفی است. محمد بن علی جدّ خالد بعد از قتل زید بن علی ع در دست یوسف بن عمرو والی عراق مقتول‌شد، خالدکه درآن موقع صغیر بوده با پدرخود عبدالرحمن بقریه برق‌رود از توابع‌قم رفتند وبدین‌جهت به **برقی قمی** متّصف گردیدند. بهرحال از این خانواده است محمد و فضل و حسن فرزندان خالد و چندی از اولاد و احفاد ایشان‌که نوعاً اهل‌فقه وحدیث و ادب بودندکه شرح‌حال ایشان درکتب رجالیّه مندرج است. (ص۱۷۸ ج۱۵عن وغیره)

بنی‌خثعم یکی از قبائل یمن میباشدکه خانوادهٔ افتل ملقّب به خثعم بن انمار بوده وگویندکه خثعم نام شتری بوده‌که آن را نحرکرده و رئیس خودشان را بنام‌آن ملقّب داشتند. (ص ۵ ج ۱ تنقیح)

بنی‌خولان ضمن عنوان **خولانی** تذکّر دادیم.

بنی‌خیاط عنوان جامع جمعی از اکابر بوده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌الخیاط** تذکّر دادیم.

بنی‌داهن بنوشتهٔ قاموس‌اللّغة قبیله‌ایست.

بنی‌دخان ابن‌اثیر گوید: **ابنادخان** عنوان **غنی** و **باهله** میباشدکه دوبطن از قبیلهٔ بنی‌سعد بن قیس هستند. وجه این تسمیه آنستکه یکی از ملوك یمن با ایشان جنگیده و خود وکسانش بغاری رفتند پس غنی و باهله در غار را گرفته ودود ودخان توی‌آن انداختند تاآنکه همه‌شان‌مردند اینك ایشان به **بنی‌دخان**

معروف شدند ، این عنوان که در بدایت حال مدح بوده از القاب ذمّ گردید .
(مرصع ابن اثیر)

بنی دراج در اصطلاح رجالی جمیل بن دراج و برادرش نوح بن دراج ودو برادرزاده‌اش ایّوب بن نوح بن دراج و حسن بن ایّوب مذکور است و شرح حال ایشان و پدرشان ابوالصبیح دراج (بضمّ و تشدید) بن عبدالله موکول بکتب رجالیّه است .

بنی دندان از تاج العروس نقل شده که یکی از بطون علویین است .

بنی دهان (بروزن عطّار) عنوان خانوادگی جمعی ازادبا ونحویّین ولغویّین بوده وبعضی از ایشان را بعنوان **ابن الدهان** تذکّر دادیم .

بنی دهن **بن معاویة بن اسلم** - قبیله‌ایست در یمن که ضمن عنوان **دهنی** اشاره نمودیم .

بنی راسب قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ ازدکه به راسب بن جدعان بن مالك بن نصر بن ازد بن غوث منسوب، دربصره نازل ودرنسبت بایشان **راسبی** گویند و **عبدالله بن وهب راسبی** نیز از ایشان است .

از انساب سمعانی نقل است ، ازاتفاقات عجیبه آنکه در بصره دوقبیلهٔ **بنی راسب** و **بنی طفاوه** درسر مردی اختلاف کردند و هریکی مدعی لحوق آن مرد بدیشان بوده پس شخصی دیگر درمقام قضاوت گفت که آن مرد را دست بسته بدریا اندازند اگر به ته آب فرو رفت از بنی راسب بوده والاّ از بنی طفاوه است اینك آن دوقبیله ازآن دعوی صرفنظر نمودند وهمانا این قضاوت از معنی لغوی راسب و طفاوه مأخوذ است که رسوب فرورفتن درآب و طفاوه برعکس آن است .

در تنقیح المقال بعد ازاین جمله که درشرح حال **عبدالله بن وهب** راسبی مذکور داشته ازبعض علما نقل کرده که لایق بحال عبدالله بن وهب خارجی آن است که درآتشش اندازند که خاکستر شده و ته نشین گردد و این کلام کنایه ازسوء حال عبدالله بن وهب است

که بفرمودهٔ علمای رجال رأس‌الخوارج و اوّلین کسی بوده‌که خوارج بعداز تحکیم بدو بیعت نمودند و این مطلب نخستین نهضت وبروز خوارج در روی زمین است لعنهم‌الله .
(تنقیح‌المقال)

بنی‌رباط خانوادهٔ بزرگی است درکوفه‌که بسیاری از ایشان ثقه و اهل تألیف واز روات اخبار ائمهٔ اطهار ع بوده واز مشاهیر ایشان است اسحق بن رباط، جعفر بن محمد بن‌اسحق بن رباط ، حسن بن رباط بجلی‌کوفی، عبدالله بن رباط ، علی بن حسن بن رباط ، محمد بن‌عبدالله بن رباط ، محمد بن‌محمد بن احمد بن اسحق بن رباط و این‌آخری از رجال زمان غیبت صغری بوده و آخرین کسی است‌که از این خانواده شهرت دارد . (ص ۱۷۹ ج۱۵عن وغیره)

بنی‌رب‌الجواد اولاد ربیعة‌الفرس برادر مضر میباشندکه اورا رب‌الجواد نیز میگفته‌اند. (مرصع)

بنی‌رستم یکی از دول صغیرهٔ اسلامیّه میباشدکه در دورهٔ خلافت عباسی دربلاد جزایر درسال یکصد و سی و هشتم هجرت تأسیس‌یافته و مؤسّس‌آن رستم نامی است‌که درآن اوان والی و امیر آن نواحی بود ، پس اعلان استقلال داد ، قصبهٔ تاهرت را مرکز حکومت‌نمود ، یازده تن از نسل وخانوادهٔ وی در مدت صد و پنجاه ونه سال حکومت‌کردند و درسال دویست و نود وهفتم هجرت منقرض و مستملکات ایشان مسخّر ملوك فاطمیّه‌گردید . (ص۲۲۷۷ ج۳س)

بنی‌رسول عنوان دوفقره ازدول صغیرهٔ‌اسلامیّهٔ یمن‌است‌که یکی درششصد و بیست و ششم هجرت به همّت رسول نامی تشکیل ودرهشتصد وپنجاه و نهم منقرض و دیگری نیز درهمین سال انقراض ایشان از طرف عامر بن‌طاهر تأسیس و در نهصد و چهل و پنجم منقرض گردیده است .
(ص ۱۲۹ و۱۳۰ ج ۳ فع)

بنی‌رفاعة موافق آنچه تحت‌عنوان **رفاعی** ازباب اوّل (القاب) اشاره‌نمودیم عنوان یك‌شعبه ازقبیلهٔ عدنان ودو شعبهٔ دیگر ازقحطان‌است .

بنی‌رقاش **بنی‌رواس** } موافق آنچه تحت‌عنوان **رقاشی** از باب‌اول اشاره‌شد **اوّلی** عنوان چهارشعبه‌ازقبائل‌عرب بوده ودردویمی نیز رجوع به‌**رواسی** شود.

بنی‌زباری یا آل‌زباره بچندین خانواده از اشراف سادات اطلاق میشودکه یکی از ذریهٔ حسن مکفوف افطسی ودیگری از فرزندان امام حسن مجتبی ع بوده وطایفهٔ بزرگی ازاشراف سادات حسنی یمن نیز از همین خانوادهٔ دویمی میباشد ودرمدینه وجبل‌عامل وغیره نیز ساداتی‌هستندکه منسوب به‌زباره‌میباشند.

(ص ۱۸۱ ج ۱۵ عن)

بنی‌زرقاء موافق آنچه ضمن عنوان **اوقص** اشاره نمودیم مروان بن حکم وخانوادهٔ او است .

بنی‌زریق از قبائل عرب و ضمن عنوان **زرقی** اشاره نمودیم .

بنی‌زهر چندی از اطبّای نامی است‌که بعنوان **ابن‌زهر** تذکّر دادیم .

بنی‌زهران قبیله‌ایست از عرب از شعب قبیلهٔ ازدکه خانوادهٔ زهران بن کعب بن عبدالله بن مالك بن نصر بن ازد هستند .

(تنقیح‌المقال)

بنی‌زهره خانوادهٔ بزرگی است از شیعهٔ حلب‌که تحت عنوان **ابن‌زهره** تذکّر دادیم .

بنی‌زهرة بن‌کلاب جدّ مادری حضرت رسالت‌است‌که ضمن‌عنوان **بنی‌سعد** خواهدآمد .

بنی‌زیاد یا **آل‌زیاد** - خانواده‌ایست مشهورکه در دورهٔ خلافت عباسی در یمن بدستیاری محمد بن زیاد تأسیس حکومت کرده است . مؤسّس مذکور در سال دویست و سیّم هجرت از طرف مأمون عباسی ببلاد یمن مأمور گردید ، او نیز قبائل عرب را مقهور وتهامه را مسخّر نمود و درسال بعد قلعهٔ زبید را بنا نهاده و بتمامی بلاد یمن استیلا یافت .

خود او و پنج تن از خانوادهٔ اوکه عبارت هستند از محمد بن زیاد ، ابراهیم بن زیاد بن محمد ، زیاد اوّل ابن ابراهیم ، اسحق بن زیاد ، زیاد ثانی بن اسحق و ابراهیم ثانی تا سال چهارصد و سیّم یا هفتم هجرت حکمران آن سامان بوده‌اند ، از آن‌روکه آخرین ایشان ابراهیم ثانی درحال صغر بحکومت رسید و در تمشیت امور کشوری قاصر بود بدینجهت حکومت زیادیه منقرض گردید .

(ص ۲۴۳۶ ج ۴ س و۱۲۷ ج ۳ س)

بنی‌زیار یا **آل‌زیار**- عنوان مشهوری یک سلسله از حکمرانان گیلان و طبرستان میباشد وموافق آنچه ازکتاب نامهٔ خسروان جلال‌الدین میرزا فرمانفرمای گیلان نقل است زیار از سرداران طبرستان بود ، از درستکاری با مردمان آن سرزمین پس‌ازچندی اولاد اورا درآن‌کشور فرمانفرمائی بخشیدند، آغازشان درسال سیصد و شصت و دویم هجرت و شمارهٔ ایشان ده تن بوده ومدت یکصد و سی ودو سال موافق جدول ذیل حکومت کرده‌اند :

۱ـ ماکان پور کاولی	۳۶۲ هـ
۲ـ اسفار پور شیرویه	۳۶۸ »
۳ـ مرداویج پور زیار	۳۷۶ »
۴ـ ابوطاهر وشمگیر پور زیار	۳۸۳ »
۵ـ بهمنون پور وشمگیر	۳۸۷ »
۶ـ شمس‌المعالی قابوس پور وشمگیر	۳۹۶ »
۷ـ منوچهر پور قابوس	۴۱۶ »
۸ـ دارا پور قابوس	۴۴۱ »
۹ـ عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس	۴۶۵ »
۱۰ـ گیلان شاه پسر کیکاوس	۴۸۶ »

آخرین ایشان گیلان شاه نیز هشت سال حکومت کرده و بعدازآن منقرض گردیدند و

شرح حال اجمالی شمس‌المعالی و عنصرالمعالی را از این جمله درمحل خود با اندکی تفاوت نگارش داده‌ایم . (متفرقه)

بنی‌زیان موافق آنچه در ضمن عنوان بنی‌احمر اشاره نمودیم یکی از حکومتهای قرن هفتم هجری اندلس (اسپانیا) بوده است .

بنی‌زیری یا **آل‌زیری** یکی‌از دول‌آفریقا میباشدکه درسال سیصد وشصت و دویم هجرت بدستیاری بلکین بن زیری تشکیل یافت ، هشت تن از ایشان تا سال پانصد و چهل و سیّم حکومت‌کردند وشهر اشیر راکه بناکردهٔخود بلکین بوده پای‌تخت نمودند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بقرار ذیل‌است :

۱ـ بلکین بن‌زیری ۳۶۲ ﻫ

۲ـ منصور بن بلکین ۳۷۳ «

۳ـ بادیس بن منصور ۳۸۵ «

۴ـ معز بن بادیس ۴۰۶ «

۵ـ تمیم بن معز ۴۵۴ «

۶ـ یحیی بن تمیم ۵۰۱ «

۷ـ علی بن یحیی ۵۰۹ «

۸ـ حسن بن علی ۵۱۰تا۵۴۳

عاقبت مستملکات ایشان در سال پانصد و چهل و سیّم هجرت مسخّر اهل صلیب شده و دولتشان منقرض گردید و سپس همان مستملکاترا عساکر دولت موحدین از اهل صلیب استرداد نمودند . اینکه احمد رفعت **بنی‌بادیس** را یکی از دول مغرب زمین شمرده‌که در همان تاریخ تأسیس و انقراض مذکورین فوق تأسیس‌یافته ومنقرض‌گردیده ومؤسس نیزیوسف‌بن‌زیری‌بوده‌است‌اشتباه‌میباشدبلی‌**بنی‌بادیس** پنج‌تن‌آخری‌فوق‌ازبنی‌زیری‌است. (ص ۲۴۴۲ ج ۴ س و۱۲۷ ج ۳ فع)

بنی‌سابور دراصطلاح رجالی ، بسطام وحفص و زیاد و زکریّا اولادسابور و حسین وعبدالله پسران بسطام مذکور میباشد وشرح‌حال‌ایشان

موکول بدان علم شریف است .
(ص۱۸۲ ج ۱۵عن وغیره)

بنی‌ساسان یا **آل‌ساسان** یا **ساسانیان** - طبقهٔ چهارمی و آخرین ملوك قدیمهٔ ایرانی است که درسال دویست و بیست و ششم میلادی بدستیاری اردشیر بابکان پسر ساسان تأسیس یافت ، بیست و هشت تن از ایشان درمدت چهارصد و بیست و شش سال باکمال استقلال حکومت کردند ، نخست اصطخر فارس و اخیراً شهر مدائن را پای‌تخت قرار داده و شأن وشوکت وجاه وثروت ایران در زمان‌ایشان بنهایت رسیده است . همچنانچه در هرکشوری شخص اوّل کشور را بعنوانی معرفی (مثل خاقان و قیصر و شاه و مانند اینها) ایشان نیز شاه وقت را بعنوان **خسرو** معرفی می‌کردند و همین است که اعراب معرّبش‌کرده **وکسری** گفته و درجمع آن **اکاسره** نامند . پس‌ازآنکه مداین را مقرّ حکومت قرار دادند بسیاری ازکلمات سریانیها بجهت قرب وکثرت روابط بزبان اصلی ایشان‌که پهلوی نام داشته مخلوط شد وهم‌چنین خط پهلوی ایشان نیز از خط سریانی مأخوذ شده و خط میخی قدیمی ایرانی‌که معمول و متداول زمان‌کیانیان بوده متروك گردید .

اسامی ملوك بنی‌ساسان وتاریخ میلادی جلوس ایشان موافق جدول ذیل است :

۱- اردشیر بابکان	۲۲۶ م	۲- شاپور اول بن‌اردشیر	۲۳۸ م
۳- هرمز اول بن شاپور	۲۷۱ »	۴- بهرام اول بن هرمز	۲۷۳ »
۵- بهرام ثانی بن بهرام	۲۷۶ »	۶- بهرام ثالث بن بهرام	۲۹۳ »
۷- نرسی بن بهرام	۲۹۶ »	۸- هرمز ثانی بن‌نرسی	۳۰۳ »
۹- شاپور ثانی‌ذوالاکتاف	۳۱۰ »	۱۰- اردشیر ثانی	۳۸۰ »
۱۱- شاپور ثالث بن‌شاپور	۳۸۴ »	۱۲- بهرام رابع بن‌شاپور	۳۹۰ »
۱۳- یزدگرد اثیم بن‌بهرام	۳۹۹ »	۱۴- بهرام‌گور بن‌یزدگرد	۴۲۰ »
۱۵- یزدگرد ثانی بن‌بهرام	۴۴۰ »	۱۶- هرمز ثالث بن‌یزدگرد	۴۵۷ »
۱۷- فیروز بن یزدگرد	۴۶۰ »	۱۸- پلاش بن فیروز	۴۸۴ »

۱۹ـ قباد بن فیروز ۴۹۸ م ۲۰ـ نوشیروان بن قباد ۵۴۱ م

۲۱ـ هرمز رابع بن نوشیروان ۵۷۹ » ۲۲ـ خسروپرویز بن نوشیروان ۵۹۱ »

۲۳ـ شیرویه بن خسروپرویز ۶۲۹ » ۲۴ـ اردشیر ثالث بن شیرویه ۶۲۹ »

۲۵ـ پوراندخت بنت خسرو ۶۳۱ » ۲۶ـ آزرمیدخت بنت خسرو ۶۳۱ »

۲۷ـ فرخزاد بن خسروپرویز ۶۳۳ » ۲۸ـ یزدگرد ثالث بن شهریار بن خسروپرویز ۶۳۲ الی ۶۵۲ م

آخرین ایشان یزدگرد ثالث میباشد که درمهاجمات عساکر اسلامی که ازطرف عمر بن خطّاب بسرکردگی سعد بن ابی‌وقاص سوق‌میشده مقتول گردید ودولت ساسانیان منقرض شد . مخفی نماند که **مبدء تاریخ یزدگردی** که در تقاویم عصر حاضر ما نیز متداول‌میباشد و **تاریخ فرسی** و **تاریخ فرس قدیم** نیز گویند از جلوس همین یزدگرد پسرشهریار است ، شرح آن و پاره‌ای اختلافات جزئی که ما بین جدول مذکور فوق و بعضی از تواریخ مشهورهٔ ایرانی وجود دارد موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .

(ص ۲۴۸۱ ج ۴ س وغیره)

بنی‌سام مردمان سفید پوست که از نسل سام بن نوح هستند .

(مرصع)

بنی‌سامه رجوع به **بنی‌ناجیه** نمایند .

بنی‌سبیع (بفتح سین) یکی ازشعب بنی‌حاشد از بطون قبیلهٔ همدان ازقبائل عرب‌میباشد که سرسلسلهٔ ایشان سبیع بن‌صعب بن‌معاویة بن‌بکر بن مالك بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیوان بن نوف بن همدان است ودرمقام نسبت نیز سبیعی گویند (بفتح اوّل) . از سبائك الذّهب نقل است که بنی سبیع (بضمّ سین) یکی از بطون همدان بوده و درمقام نسبت سبعی گویند بفتح اوّل و حذف (ی) .

(تنقیح المقال ضمن احمد بن محمد بن سعید)

بنی‌سدوس عنوان سه قبیله ازعرب میباشد که ضمن عنوان **سدوسی** تذکّر دادیم .

بنی‌سراج عنوان مشهوری مجموع چندین تن از افاضل بوده که بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌السراج** تذکّر دادیم .

بنی‌سعد چندین شعبه از بطون قریش میباشد مثل سعد تمیم، سعد قیس، سعد هذیل ، سعد زید وغیراینهاکه بسیار است و بهمین جهت جملهٔ : **بکل وادبنوسعد** از امثال دایره بوده و مشهورترین ایشان خانوادهٔ **سعد بن بکر بن هوازن** است که یکی از اجداد مادری حضرت رسالت ص بوده وآن‌حضرت بمدلول بعضی از احادیث نبوی (که درمبحث رضاع ازکتب فقهیّه وغیره روایت شده) با نشو و نما یافتن درآن خانواده ویا شیر خوردن از ایشان مباهات کرده وآن را از مبانی و مقدّمات و اسباب و وسائل ظاهری عادی افصحیت خود میشمرده‌است چنانچه درمسالك و روضه ودیگر کتب فقهیّه ازآن‌حضرت روایت‌شده‌که فرمودند : **انا افصح‌العرب بیدانی من‌قریش ونشأت فی‌بنی‌سعد و ارتضعت من‌بنی‌زهرة** . در حرف **بید** از باب اول مغنی نیز گوید : **الثانی** (من معانی بید) **ان‌تکون بمعنی من‌اجل ومنه‌الحدیث انا افصح من‌نطق بالضاد بیدانی من قریش و ارتضعت من بنی‌سعد بن بکر.**

بعد از این‌جمله بطور خلاصه‌گوئیم‌که مادر حضرت رسالت ص آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن‌کلاب، پدرش هم عبدالله بن عبدالمطلب بن‌هاشم بن‌عبدمناف بن قصیّ بن کلاب است‌که زهرة بن‌کلاب جدّ سیّمی مادری آن‌حضرت و قصیّ بن‌کلاب هم جدّ چهارمی پدری آن‌حضرت هردو برادر و پدرشان کلاب و مادرشان فاطمه زن کلاب بنت سعد بن بکر بن هوازن بوده اینك حضرت رسالت از هردوطرف پدر ومادر به **بنی‌سعد** ازقبائل‌مشهورهٔ عرب منسوب و ازطرف مادر از **بنی‌زهره** نیزمیباشدکه‌آن‌هم ازقبائل مشهورهٔعرب ویکی‌ازشعب‌بنی‌سعد است و اینکه‌آن‌حضرت چند روزی ازمادر خود آمنه شیر خورده مصدّق هردو معنی شیر خوردن از بنی‌سعد و بنی‌زهره میباشد و علاوه‌که دایه و مرضعهٔ آن‌حضرت حلیمه سعدیه نیز (که قسمت عمده شیرخوارگی از وی بوده) از همین قبیلهٔ بنی‌سعد بوده است .

در توضیح اجمالی این مطلب گوئیم که آن‌حضرت سه یا هفت روز بعداز ولادت، شیر مادرش آمنه را خورده و بعید نیست که ارتضاع از بنی‌زهره یا بنی‌سعد نیز که در دو حدیث مذکور وارد آمده اشاره بهمین شیر اوّلی مادری باشد (والاّ چنانچه ذیلاً می‌نگاریم قسمت عمدهٔ شیرخوارگی آن‌حضرت از حلیمه سعدیه بوده است) و بعد از آمنه یك چندی هم **ثوبیه** (ثوبیه خا) آزادکردهٔ ابولهب (که بجهت مژدگانی ولادت باسعادت حضرت رسالت ص آزادش کرده بوده ودرسال هفتم هجرت با دین اسلام در گذشته) از شیر پسر مسروح نام خود پیش ازآمدن حلیمه آن‌حضرت را شیر داده است و چون پیش ازآن ، عموی آن‌حضرت **حمزة بن عبدالمطلب** را هم (که چهار سال ازآن حضرت بزرگتر بوده) شیر داده بوده، بهمین‌جهت آن‌حضرت با عموی مذکورخود برادر رضاعی هستند و موقعی که تزویج دختر حمزه بدان حضرت مذاکره شد قبول نکرده و فرمودکه وی دختر برادر رضاعی من است و ازدواج او برای من روا نمیباشد : **یحرم من الرضاع مایحرم من النسب** .

پس‌از آنکه آن‌حضرت چند روزی نیز از ثوبیه شیر خورد، جناب عبدالمطلب اورا به **حلیمهٔ سعدیه** دختر ابوذویب عبدالله بن حارث که از قبیلهٔ بنی‌سعد بن بکر بن هوازن بوده تسلیم نمودکه بوظائف لازمهٔ ارضاع و پرستاری وی قیام نماید اینك پنج سال درمیان بنی‌سعد زیسته واز حلیمه شیر خورد و نشو ونما یافت ، حلیمه نیز باکمال شفقت و مهربانی بلوازم ارضاع و پرستاری قیام می‌نموده ودر وقت محافظت آن‌حضرت بدین روش ترنّم می‌نموده است :

یارب اذا عطیته فابقه — واعله الی العلی فارقه

وادحض اباطیل العدا بحقه

وی در وقت بعثت نیز درقید حیات بوده و ایمان آورد و مشمول الطاف نبویّه گردید و آن‌حضرت اورا برروی عبای خود مینشانده است . حلیمه آن‌حضرت را درحدود پنج سالگی بمادرش آمنه تسلیم نموده و تخمیناً بفاصلهٔ یك سال آمنه نیز در مدینه وفات یافت و امّ‌ایمن آن‌حضرت را بمکّه آورده و تسلیم عبدالمطلب نمود . حدیث مذکور

که از مغنی نقل شد نیز صریح در ارتضاع آن‌حضرت از بنی‌سعد است و حدیث روضه و مسالك هم که مشعر بر نشو و نما یافتن درمیان بنی‌سعد در مقابل ارتضاع از بنی‌زهره میباشد منافی دایه ومرضعه‌بودن حلیمهٔ سعدیه و ارتضاع‌ازبنی‌سعد نمیباشد بلکه‌ارتضاع دربارهٔ اطفال نخستین وسیلهٔ نشو و نما بوده و عبارت نشأت درآن‌حدیث کنایه ازکثرت شیر خوردن در بنی‌سعد است درمقابل قلّت شیری از ثوبیه ویا مادر خود آمنه خورده که فقط یك چند روزی بوده است .

تتمة - شبلنجی در نورالابصار گوید که حضرت‌رسالت‌ص از نه زن شیرخورده‌است:

۱- مادرش **آمنه** که سه یا هفت روز شیرش داده و مذکور شد ۲- **ثوبیه** که چند روز پیش ازآمدن حلیمه شیرش داده و مذکورگردید ۳- **خوله** بنت منذر ۴- **ام‌ایمن** که شرح‌حالش‌درباب‌چهارم‌مذکورشد ۵- زنی‌سعدیهٔ‌دیگرغیرازحلیمه ۶ و۷ و۸- سه‌نفر زن **عاتکه نام،** چنانچه حدیث شریف : **انا ابن‌العواتك** را نیز بعضی از اهل فضل حمل بهمین معنی نموده‌اند . نگارنده‌گوید : ظاهراً مراد از حدیث مذکور بنا برصحت‌آن ، ابن نسبی بودن عواتك است نه رضاعی که مادر سه نفر از اجداد پدری آن‌حضرت‌که عبارت از هاشم جدّ دویمی ، لوی جدّ هشتمی ، مالك جدّ یازدهمی باشد **عاتکه** نام داشته‌اند ۹- **حلیمه سعدیه** که بیشتر ازهمه شیرش داده ونشو و نمایش نیز نزد او بوده چنانچه فوقاً مذکورشد و اصل شیرخوردن‌آن‌حضرت از این نه زن وکم وکیف وترتیب آن محتاج به تتبّع است .

ناگفته نماندکه حضرت رسالت ازهردو طرف پدر و مادر قرشی‌نسب وهردوقبیلهٔ مذکورهٔ بنی‌سعد و بنی‌زهره از شعب قریش هستندکه نام اصلی فهر بن مالك جدّ دهمی ویا نضر بن کنانه جدّ دوازدهمین آن‌حضرت‌بوده و قریش نسبت به قبائل دیگرفصیح‌تر و بهمین صفت فصاحت وبلاغت درغایت شهرت بوده و همانا بنی‌سعد و بی‌زهره نیز نسبت به دیگر شعب قریش مانند قریش‌است نسبت به قبائل دیگر وحدیث شریف مذکورنیز مبنی برهمین اصل است‌که افصحیت خود را بعد از تعلیل به قرشی بودن به ارتضاع از

بنی‌زهره و بنی‌سعد و نشو و نما یافتن درمیان ایشان مؤکّد فرموده است .

پرواضح است که ارتضاع و نشو و نما درقبیلهٔ افصح که از نژاد قبیلهٔ افصح دیگر بوده خصوصاً که توأم بافصاحت جبلّی واستعداد فطری الهی شخص باشد که هر یکی از عوامل قویه در روحیات اشخاص میباشند تأثیرات فوق‌الغایه در افصحیت خواهند داشت .

تنبیه - چنانچه مذکور داشتیم زهره جدّ مادری آمنه خاتون پسر کلاب بوده و اینکه درمجمع‌البحرین به تبعیت جوهری زهره را نام زن کلاب نوشته اشتباه‌است بلی چنانچه مذکور داشتیم مادر زهره فاطمه زن کلاب بوده وعلاوه برمنابع دیگر درقاموس نیز گوید که مادر زهر زن کلاب است .

(کشف‌الغمة وقاموس‌الاعلام و اعلام‌الوری ونورالابصار شبلنجی وغیره)

بنی‌سعید خانوادهٔ بزرگی‌است از عرب که بعضی از اکابر ایشان را بعنوان **ابن سعید** تذکّر دادیم .

بنی‌سغدم یکی از بطون قبیلهٔ **مالك بن حنظله** است .

(قاموس)

بنی‌سلمة قبیله‌ایست از بطون انصار که اولاد سلمة بن سعد بن‌علی بن‌اسد هستند واز انساب سمعانی نقل شده‌که اصحاب حدیث ، لام آن را برخلاف قیاس نحویّین با کسره خوانند و ازصحاح نقل شده‌که لفظ **سلمه** بکسر لام در غیراز بنی‌سلمه وجود ندارد و درنسبت بایشان **سلمی** گویند (**با دوفتحه**) .

(ص ۳۰۳ ج ۱۲ عن)

بنی‌سنسن یا **آل‌سنسن** - طایفهٔ مشهوری‌است ازعرب و احمد بن محمد بن محمد بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین بن‌سنسن ازدی مکنّی به ابوغالب ، در زمان خود شیخ و بزرگ این طایفه بوده و درسال سیصد و شصت و هشتم هجرت درهشتاد وسه سالگی درگذشت . اکثر افراد این خانواده راکه زیاده برشصت تن میباشند تحت عنوان **آل‌اعین بن سنسن** تذکّر خواهیم داد .

(ص ۸۸ لس)

بنی‌سواءة یکی ازطوائف عرب میباشدکه پدرشان ابوعبدالله یا ابوخالد سواءة بن عامر بن صعصعة از بطون هوازن از قبائل عدنانیّه منسوب وبا قبیلهٔ بنی‌زهرهٔ سابق‌الذکر هم‌پیمان بوده‌اند . **سواءة** خواهرزادهٔ سعد بن ابی‌وقّاص و مادرش خالده دختر ابی‌وقاص بوده و درنسبت باین طائفه **سوائی** گویند . مخفی نماندکه چندین قبیلهٔ دیگر نیز بهمین عنوان سواءة معروف هستندکه پدر یکی سواءة بن سلیم و دیگری سواءة بن حارث و سیّمی سواءة بن مناة وغیراینها وهمهٔ آنها بضمّ سین است . (ص۱۴۳ ج۱۶عن وغیره)

بنی‌سوقه در اصطلاح رجالی حفص و زیاد و زید و عثمان و محمد اولاد سوقه از ثقات محدّثین و بعضی از ایشان مجهول‌الحال و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

بنی‌سویف بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام قصبه‌ایست از مصر وسطی ، درساحل یسار رود نیل بمسافت نود و پنج کیلومتر از جنوب قاهره‌که اهالی آن پنج هزار نفر بوده و بحکم ظنّ، در روی خرابه‌های شهر قدیمی هرموپولیس‌نامی بنا شده است . نگارنده گوید بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا نیز جاری است .

(ص ۱۳۶۴ ج ۲س)

بنی‌سهم چنانچه ضمن عنوان **سهمی** از باب القاب اشاره نمودیم عنوان دوقبیله از قبائل عرب است و رجوع بدانجا نمایند .

بنی‌سید خانواده‌ایست مشهورکه بعضی‌ازافراد آن را بعنوان **ابن‌سید** در باب سیّم نگارش داده‌ایم .

بنی‌شاکر قبیله‌ایست دریمن ازشعب قبیلهٔ همدان‌که نسبت‌ایشان به شاکر بن ربیعة بن مالك بن معاویة بن صعب بن دومان بن‌بکیل‌بوده و درمقام نسبت **شاکری** گویند . (تنقیح‌ضمن‌سعید بن یحیی)

بنی‌شرعب یکی از بطون حمیر ازقبائل قحطانیه است‌که نسبت ایشان به شرعب بن قیس بن معاویة بن‌جشم بن پادشاه‌یمن عبدشمس بن

وائل بوده و لباس شرعبی هم که قسمتی از برد یمانی میباشد منسوب بدیشان است .

(متفرقه)

بنی‌شعبان ضمن عنوان **شعبی** مذکور داشتیم .

بنی‌شقره خانواده‌ایست از عرب از شعب بنی‌تمیم از نسل حارث ملقّب به شقره ابن‌تمیم بن مرو یا معاویة بن حارث مذکور وهم خانوادۀ دیگری است از نسل شقرة بن ربیعة بن کعب و درنسبت بآن **شقری** گویندکه بنوشتۀ اعیان‌الشیعه با دوفتحه وبقول تنقیح‌المقال بفتح‌اوّل وکسر ثانی‌است .

(تنقیح‌المقال ضمن اسامة بن احذری وص ۴۷۳ ج ۱۱ عن)

بنی‌شکر طایفه‌ایست مشکور وممدوح درخارج بصره ، بجهت خوارجی که داخل آن شهر بوده‌اند ازآنجا بیرون شده و درخارج شهر اقامت‌کرده‌اند ، معادل دویست خانوار بوده وهمه‌شان از محبّین و دوستداران اهل‌بیت عصمت و همواره شاکر و سپاسگزار نعمت محبت خانوادۀ طهارت بوده‌اند .

(ص ۱۸۳ ج ۱۵عن)

بنی‌شمخ رجوع به **بنی‌عراب** نمایند .

بنی‌شمر قبیله‌ایست از عرب از شعب قبیلۀ کنده .

(ص ۱۹۱ نور سافر)

بنی‌شهر بنوشتۀ قاموس‌الاعلام یکی از نواحی یمن‌است‌که به‌هفت‌ناحیه منقسم و بشصت و یك قریه مشتمل میباشد و بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا هم جاری است . (ص۱۳۶۴ ج۲س)

بنی‌شیبان قبیلۀ بزرگی‌است ازبکر بن وائل‌که ضمن‌عنوان **شیبانی** مذکور شده است .

بنی‌صائد یکی از شعب و بطون قبیلۀ همدان بوده و **ابوتمامه صائدی** سابق‌الذکر نیز منسوب بهمین بنی‌صائد است .

(تنقیح‌المقال ضمن احمد بن علی حمیری)

بنی‌صائغ خانواده‌ایست از عرب که بعضی از ایشان بعنوان **ابن‌الصائغ** مذکور شده است .

بنی‌صاحب ضمن عنوان **بنی‌جوینی** تذکّر دادیم .

بنی‌صباح یکی از بطون قبیلهٔ ربیعه میباشدکه به **صباح** (بروزن شمار) **بن‌لکین** منسوب و در تیراندازی بی‌بدل و ضرب‌المثل هستند .

بنی‌صباح **محمد** و **ابراهیم** و **حسن** از حذّاق منجّمین و در علم هیئت و احکام نجومی ماهر بوده‌اند . محمد کتابی بنام **برهان‌صنعت‌اسطرلاب** ویکی دیگر بنام **عمل نصف‌النهار** تألیف کرده است که با تمام آنها موفق نشده ، اوّلی را ابراهیم و دویمی را حسن باتمام رسانده‌اند . (ص ۳۸۵ ف)

بنی‌صباغ عنوان مشهوری بعضی از افاضل میباشدکه بعنوان **ابن‌الصباغ** نگارش دادیم .

بنی‌صعب بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام یکی‌از نواحی بیروت میباشدکه اکثراهالی آن اعراب خیمه‌نشین هستند . نگارنده‌گوید : بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا هم جاری است . (ص۱۳۶۴ ج۲س)

بنی‌صفار عنوان دولتی است که درعهد خلافت‌عباسی بسال دویست وپنجاه و سیّم هجرت بدستیاری یعقوب بن‌لیث صفّار (مسگر) تأسیس یافت ، درسال پنجاه و نهم ، بنی‌طاهر راکه حکمران بلاد خراسان بوده‌اند منقرض و ممالك ایشان را مسخّر نمود ، سه تن از ایشان‌که عبارت از همین یعقوب و برادرش عمرو، ونوهٔ برادرش طاهر بن‌محمد بن‌عمرو است مدت سی وسه‌سال درغزنه ومازندران و فارس وکرمان و هرات و سیستان و تمامی بلاد خراسان حکومت راندها‌ند تا در سال دویست و هشتاد و ششم یا هفتم هجرت آخرین ایشان طاهر، بدست اسماعیل بن احمد سامانی مغلوب و سلطنت صفّاریان منقرض و دولت سامانیان جاگیر ایشان گردید . چون جدّ عالی این خانواده نام لیث وصنعت صفّاری (مسگری) داشته اینك ایشان را

بنی‌لیث و **بنی‌صفار** و **صفاریان** گویند . (ص۲۹۵۵ ج۴س)

بنی‌صلیح یکی از دول صغیرهٔ اسلامیّه است که در سال چهارصد و پنجاه و پنجم هجرت بدستیاری صلیح نام اسماعیلی در یمن تأسیس یافته و در چهارصد و هشتاد و چهارم منقرض گردید . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌صلیق یکی از دول صغیره میباشد که در پانصد و پنجاه و ششم هجرت در ارضروم تشکیل و در پانصد و نود و هشتم منقرض گردید .

(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

بنی‌الصوب در قاموس گوید که **صوب** پدر قبیله‌ایست . در مرصّع هم گوید که **بنی‌صوب** یکی از بطون بکر بن وائل بن صیاد از یهود مدینه و نامش عبدالله یا صاف بوده و اورا **ابن‌صائد** گویند و بموجب حدیث، ظهورش از اشراط الساعة میباشد و مردمرا در بارهٔ وی اقوال بسیاری است . (کذا)

بنی‌صوحان شعبه‌ایست از قبیلهٔ عبدالقیس .

(قاموس اللغة)

بنی‌صوفه عنوان جماعتی است از عرب که از متاع دنیا باندکی قانع بوده و طریق زهد پیموده و درجاهلیت خادم کعبه بوده‌اند . جماعت صوفیّه هم بجهت پیروی ایشان درهمین صفت ، بهمین عنوان **صوفیه** اشتهار یافته‌اند . جوهری و فیروزآبادی گویند : **صوفه** پدر یکی از قبائل مضر و نام او غوث بن مرّ بن ادّ بن طابخة بن الیاس بن مضر است . بعقیدهٔ بعضی اشتهار صوفیّه بهمین عنوان بجهت شعار کردن پشمینه‌پوشی است که شعار انبیا بوده و صوف بعربی بمعنی پشم است . بزعم بعضی ، صوفه ، چیزهای محقّر را گویند که مردم ازآنها نفرت کرده و اصلاً رغبتی درآنها نمیکنند ، ازآن‌رو که این فرقه صوفیه نیز اختفا و انزوا و تواضع وانکسار را شیوهٔ خود ساخته و اختلاطی با مردم نداشته‌اند ، درخرابه‌ها وسر راهها گذرانیده واز کثرت حقارت محل توجه مردم نبوده‌اند بهمین اسم **صوفیه** شهرت یافته‌اند .

بعضی گویند که صوفی از **صفا** و **صفوف** اشتقاق یافته و دراصل صَفوی بوده است که بجهت ثقل استعمال زبانی ، **واو** را برفا مقدّم داشته‌اند و شاید در بعضی از کلمات مجلسی هم (صوفیان صفوت نشان) اشعاری بهمین مطلب باشد .

بعضی گویند که صوفی منسوب به **صفه** (بمعنی سکّو)است وآن جایی بوده مسقّف که در عهد حضرت رسالت در مسجد مدینه برای فقرای مهاجرین تهیه کرده بودند . ایشان درحدود چهارصد تن بوده ، درمدینه سکونت نموده، زراعت و تجارت وقبیله و قومی نداشتند، بهمین جهت با یکدیگر محبت مفرط داشتند وبا همدیگر طریق مودت و مصاحبت می‌پیمودند، روزها ازصحرا هیمه آورده و شبها مشغول عبادت و تعلّم و تلاوت قرآن مجید می‌شدند ، حضرت رسالت ص هم با ایشان مواسات و مصاحبت و مجالست کرده و صرف غذا می‌فرمود و ایشان را **اصحاب صفه** میگفتند . ازآن‌روکه فرقهٔ صوفیّه نیز درآداب و اطوارخودشان تشبّه بایشان‌داشته وعلاقه‌مند مسکن ومنزل و استراحت نبوده‌اند موسوم به **صُفّی** (با ضمّ و تشدید منسوب به صفّه) شدند ومتدرجاً دراثر کثرت استعمال مبدل به **صوفی** گردید . (ص۵۷ ج۱ طرائق و اطلاعات متفرقه)

بنی‌الصیداء یکی از بطون قبیلهٔ بنی‌اسد بن خزیمه از شعب قبائل عدنانیه است و درمقام نسبت بآن **صیدی** و**صیداوی** گویند .

(تنقیح‌المقال ضمن احمد بن علی حمیری)

بنی‌ضبیعه بضمّ اوّل و فتح ثانی ، قبیله‌ایست از عرب که دربصره نازل شده و درآن بلده محلّه‌ایست که بجهت انتساب ایشان ، آن را نیز **ضبیعه** و درنسبت بآن **ضبعی** گویند (با همان حرکه) مثل جهنی گفتن در نسبت جهینه . ابوسلیمان جعفر بن سلیمان ضبعی از اهل یمامه و از ثقات و زهّاد محدّثین شیعه نیز که درسال صد و هفتاد و هشتم هجرت درگذشته منسوب بهمان قبیلهٔ مزبور ویا محلّهٔ مذکوره‌است. (علی الخلاف) . درمعجم‌البلدان گوید که ضبیعه نام دو نفر است یکی ضبیعة بن قیس بن ثعلبه و دیگری ضبیعة بن ربیعة بن‌نزار ومعلوم نیست که کدام‌یك ازاینها

در بصره نزول کرده‌اند و لکن ظاهر، اوّل است که ایشان اکثر و اشهر هستند.

(ص۴۵۴ ج ۱۶ عن وغیره)

بنی‌طاوس از مشاهیر خانواده‌های جلیلهٔ عرب حلّه است وجمعی از اکابر ایشان را با اشاره به وجه تسمیه بعنوان **ابن‌طاوس** تذکّردادیم.

بنی‌طاهر یکی از دول صغیره میباشدکه طاهر نامی در دویست و چهارم هجرت در هرات و خراسان تأسیس داده ودر دویست وپنجاه و نهم منقرض گردیدند. (ص ۱۲۷ ج۳فع)

بنی‌طاهر یکی دیگر از دول صغیره میباشدکه در سال هشتصد و پنجاه و هشتم هجرت ازطرف طاهر نامی دریمن تأسیس یافته ودرنهصد و بیست و سیّم منقرض گردیده است. (ص ۱۳۰ ج۳فع)

بنی‌طاهر یا **آل‌طاهر**- یکی ازخانواده‌ها و دول صغیرهٔ مشهوره میباشدکه بجدّشان طاهر بن حسین خزاعی ذوالیمینین سابق‌الذکر منتسب میباشد.

ظاهر همان است‌که بغداد را فتح کرد، امین برادر مأمون عباسی را کشته و اساس‌خلافت مأمونی را استوار داشت. این‌خانواده تماماً شیعه مذهب بودند وهنگامی که مأمون تصمیم دادکه طاهر را برای قتل بعضی از علویّه بگمارد یکی از شعرا این شعر را انشا نمود:

اتبعث طاهرا لقتال قوم — بحبهم و طاعتهم یـدین

خود طاهر از اکابر رجال دولت‌عبّاسیّه میباشد وبجهت حسن‌خدمتی‌که نسبت به‌مأمون معمول داشته درسال دویست وپنجم هجرت بحکومت‌خراسان منصوب شد، بعدازاندکی در سال هفتم، دولتی دیگر تشکیل و اعلان استقلال داده و بنام وی خطبه خواندند وباز درهمان سال درگذشت. مجموعاً پنج نفر ازاین‌خانواده‌که تماماً عادل ونیك‌سیرت بوده‌اند مدت پنجاه ودوسال بتبعیت ودستورات‌خلافت‌عباسی بقرارذیل‌حکومت‌کرده‌اند:

۱ـ طاهر بن حسین ذوالیمینین ۲۰۷ هـ

۲ـ طلحة بن طاهر ۲۰۷ »

۳ـ عبدالله بن طاهر ۲۱۲ »

۴ـ طاهر ثانی ابن عبدالله ۲۳۰ »

۵ـ محمد بن طاهر ۲۴۸ تا ۲۵۹ هـ

آخرین ایشان محمد در سال دویست و پنجاه و نهم اسیر بنی‌صفّار سابق‌الذکر شد ، حکومت ایشان منقرض و دولت صفّاریان جاگیر ایشان گردید .

(ص ۲۹۹۱ س وغیره)

بنی‌طباطبا بعنوان **آل طباطبا** تذکّر خواهیم داد .

بنی‌طرف (با فتح و سکون) قومی است در یمن .

(قاموس‌اللغة)

بنی‌طولون دولتی است کوچك که درعهد خلافت‌عباسی بسال دویست وپنجاه و چهارم هجرت بدستیاری ابوالعباس احمد بن طولون درمصر وشام تشکیل شد و پنج تن از ایشان مدت سی وهفت سال بقرار ذیل‌حکومت راندند :

۱ـ ابوالعباس احمد بن طولون ۲۵۴ هـ

۲ـ ابوالجیش حمارویه بن احمد ۲۷۰ »

۳ـ ابوالعساکر جیش بن‌حمارویه ۲۸۲ »

۴ـ ابوموسی هارون بن حمارویه ۲۸۳ »

۵ـ شیبان بن احمد بن طولون ۲۹۱ »

(ص ۱۲۷ ج ۳ فع و ۳۰۲۵ ج ۴ س)

بنی‌عامر یکی ازقبائل عرب میباشدکه سرسلسلهٔ ایشان عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن‌بوده ودرمقام‌نسبت **عامری** گویند.

(متفرقه)

بنی‌عباس در اصطلاح علمای انساب و سِیَر، کسانی هستند که نسبت ایشان به‌عبّاس بن عبدالمطّلب، عمّ اکرم حضرت نبوی ص موصول می گردد.

در سال یکصد و سی و دویم هجرت بعد از انهدام اساس شوکت اموی خلافت بزرگی از خانوادهٔ عباسی بدستیاری ابومسلم خراسانی سابق‌الذکر تشکیل گردید، در همان‌سال ابوالعباس سفّاح درکوفه بخلافت نشست، بعد از او برادرش ابوجعفرمنصور، جانشین وی گردید و بغداد را کرسی خلافت قرار داد. همین ابوجعفر ودیگر خلفای عباسی خصوصاً هارون و مأمون در ترقیات علوم ومعارف متنوعه مساعی جمیلهٔ بسیاری بکار بردند، در ترجمه‌کردن کتب یونانی وغیرها بزبان عربی که دایر برطبّ وطبیعیّات و ریاضیّات و دیگر فنون فلسفه و علوم متنوعه بوده‌اند همّت فتورناپذیر و اموال زیاد مصروف داشتند اینك وسائل ترقی و تمدن و عمران و ثروت عمومی بنهایت رسید و تمامی ممالك اسلامی از اقصای مغرب تا هند و ماوراءالنهر در حیطهٔ تصرف بنی‌عباس درآمد (و فقط بسیارکمی ازآنها در تحت استیلای بنی‌امیّهٔ اندلس مانده‌بود) تاآنکه ازکثرت توسعهٔ بلاد اسلامی حسن ادارهٔ امورکشوری بصعوبت رسید ودراوائل قرن‌سیّم هجرت بعض‌حکومتهای متفرقه با اسامی مختلف دربعضی از اقطار بلاد اسلامی بظهور آمد مثل **بنی‌اغلب** درآفریقا و **بنی‌طاهر** و **بنی‌لیث** و **آل‌سامان** علی‌التعاقب در خراسان و **بنی‌طولون** درمصر ومانند اینها لکن همه‌شان دربدوحال تابع‌دولت‌عباسی وتحت‌الحمایهٔ ایشان‌بوده وخطبه نیز بنام‌ایشان میخوانده‌اند تا متدرجاً از وظائف مقرّرهٔ تبعیت‌خارج و بالنهایه آل‌بویه (دیالمه) سپس سلجوقیان به عراق عرب نیز مستولی و در بغداد بسمت امیرالامرائی بنای حکمرانی گذاشتند واز خلافت عباسی فقط یك‌عنوان خشك خلافت باقی ماند وبس.

دراواخر قرن‌سیّم هجرت، فاطمیّون سابق‌الذکر از مغرب نشأت یافته ودعوی خلافت کردند، مصر را ضبط و قاهره را مرکز خلافت قرار دادند و بدین وسیله نفوذ بنی‌عباس از قطعهٔ آفریقا قطع شد و خطّهٔ شام نیزگاهی خلافت عباسی وگاهی خلافت

فاطمیّه را تبعیت مینمودند تا در اواسط قرن ششم هجرت خلافت فاطمیّه منقرض شد و صلاح‌الدّین ایّوبی (که در تحت عنوان بنی‌ایّوب اشاره‌نمودیم) بازهم خلافت‌عباسی را تقویت کرد و خطبه بنام ایشان خوانده شد. دربحبوحهٔ حال اهل صلیب در جهات شام وفلسطین استیلا یافتند، ایّوبیان هم بمدافعهٔ ایشان سرگرم شدند ودرجهات‌شرقی پاره‌ای حکومتهای متفرقه ظهور یافته و بدین وسیله اساس خلافت عباسیان رو بانهدام و انکسارگذاشت.

در اوائل قرن هفتم هجرت چنگیزخان مغولی قسمت شرقی ممالك اسلامی را مسخّر نمود، در اواسط قرن مذکور نیزهلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان‌بغداد را بحیطهٔ تصرف آورد و درسال ششصد و پنجاه و ششم آفتاب شوکت عباسی منکسف و رشتهٔ دولتشان منقرض‌گردید.

بالجمله موافق آنچه در قاموس‌الاعلام و دیگران تصریح کرده‌اند چون بیدق ابومسلم خراسانی که اوّلین سبب تشکیل دولت عباسی میباشد محض علامت بودن ماتم حسینی، رنگ سیاه داشته اینك عبّاسیان نیز همان رویه را معمول ودرتمامی عادات و رسومات خودشان رنگ سیاه را بکار میبردند. اسامی و تاریخ جلوس خلفای عباسی بغداد بدین‌شرح است:

۱ـ ابوالعباس‌سفاح‌عبدالله‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس		۱۳۲ هـ
۲ـ ابوجعفرمنصور(دوانیقی)بن‌محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس		۱۳۶ »
۳ـ محمد مهدی بن منصور	کنیه بدست‌نیامد	۱۵۸ »
۴ـ موسی الهادی ابن محمد مهدی	کنیه بدست‌نیامد	۱۶۹ »
۵ـ هارون‌الرشید ابن محمد مهدی	کنیه بدست‌نیامد	۱۷۰ »
۶ـ محمد امین ابن هارون	کنیه بدست‌نیامد	۱۹۳ »
۷ـ ابوالعباس عبدالله مأمون ابن‌هارون		۱۹۸ »
۸ـ ابواسحق محمد معتصم ابن‌هارون		۲۱۸ »

۹ـ ابوجعفر الواثق بالله هارون بن معتصم	۲۲۷ ﻫ
۱۰ـ ابوالفضل المتوکّل علی‌الله جعفر بن معتصم	۲۳۲ »
۱۱ـ ابوجعفر المستنصر بالله محمد بن متوکّل	۲۴۷ »
۱۲ـ ابوالعباس المستعین بالله احمد بن معتصم	۲۴۸ »
۱۳ـ ابوعبدالله المعتز بالله محمد بن متوکّل	۲۵۲ »
۱۴ـ ابواسحق المهتدی بالله محمد بن واثق	۲۵۵ »
۱۵ـ ابوالعباس المعتمد علی‌الله احمد بن متوکّل	۲۵۶ »
۱۶ـ ابوالعباس المعتضد بالله احمد بن‌طلحة بن متوکّل	۲۷۹ »
۱۷ـ ابومحمد المکتفی بالله علی بن معتضد	۲۸۹ »
۱۸ـ ابوالفضل المقتدر بالله جعفر بن معتضد	۲۹۵ »
۱۹ـ ابومنصور القاهر بالله محمد بن معتضد	۳۲۰ »
۲۰ـ ابوالعباس الراضی بالله محمد بن مقتدر	۳۲۲ »
۲۱ـ ابواسحق المقتفی بالله ابراهیم بن‌مقتدر	۳۲۹ »
۲۲ـ ابوالقاسم المستکفی‌بالله عبدالله بن‌مکتفی	۳۳۳ »
۲۳ـ ابوالقاسم المطیع لله ـ فضل بن مقتدر	۳۳۴ »
۲۴ـ ابوبکر الطائع بالله عبدالکریم بن مطیع	۳۶۳ »
۲۵ـ ابوالعباس القادر بالله احمد بن اسحق بن مقتدر	۳۸۱ »
۲۶ـ ابوجعفر القائم بامرالله عبدالله بن قادر	۴۲۲ »
۲۷ـ ابوالقاسم المقتدی بالله عبدالله بن احمد بن قائم	۴۶۷ »
۲۸ـ ابوالعباس المستظهر بالله احمد بن مقتدی	۲۸۷ »
۲۹ـ ابومنصور المسترشد بالله فضل بن مستظهر	۵۱۲ »
۳۰ـ ابوجعفر الراشد بالله منصور بن فضل	۵۲۹ »
۳۱ـ ابوعبدالله المقتفی لامرالله محمد بن‌مستظهر	۵۳۰ »

۳۲- ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن مقتفی ۵۵۵ ه

۳۳- ابومحمد المستضیئی بنورالله حسن بن مستنجد ۵۶۶ »

۳۴- ابوالعباس الناصر لدین‌الله احمد بن مستضیئی ۵۷۵ »

۳۵- ابوالنصر الظاهر بامرالله محمد بن ناصر ۶۲۲ »

۳۶- ابوجعفر المستنصر بالله منصور بن ظاهر ۶۲۳ »

۳۷- ابواحمد المستعصم بالله عبدالله بن‌مستنصر ۶۴۰تا۶۵۶ »

خلافت مستعصمی شانزده سال امتداد داشته ودرسال‌ششصد وپنجاه وششم هجرت، خلافت عباسی بغداد با موت او منقرض شد و تمامی دورهٔ خلافت ایشان پانصد و بیست و چهار سال بوده است. درشرح حال و اسامی وزرای ایشان هم درصورت اقتضا موکول بکتب مربوطه نمایند خصوصاً دستور الوزرای خواندمیر که هشتاد و سه تن از ایشان را نگارش داده است.

سه سال بعد از انقراض ایشان شعبهٔ دیگری ازبنی‌عباس درمصر تشکیل‌خلافت دادکه هفده تن دیگر ازایشان تا سال نهصد وبیست وچهارم هجرت حکمران دیارمصر بوده‌اند. اسامی و تاریخ جلوس خلفای عباسی مصر نیز بشرح ذیل است:

۱- المستنصر بالله احمد بن ظاهر ۶۵۹ ه

۲- الحاکم بامرالله احمد بن‌حسن ۷۰۱ »

۳- المستکفی بالله سلیمان بن‌حاکم بامرالله ۷۴۰ »

۴- الواثق بالله ابراهیم بن حاکم ۷۴۲ »

۵- الحاکم بامرالله احمد بن مستکفی ۷۴۹ »

۶- المعتضد بامرالله ابوبکر بن‌مستکفی ۷۶۲ »

۷- المتوکّل علی‌الله محمد بن‌معتضد ۷۷۹ »

۸- المعتصم بامرالله زکریّا بن حاکم بامرالله ۷۷۹ »

ثانیاً متوکّل علی‌الله محمد فوق ۷۸۵ »

۹ـ الواثق بالله عمر بن حاکم ابراهیم ۷۸۸ ﻫ
ثانیاً معتصم بالله زکریّا ۷۹۱ »
ثالثاً متوکّل علی‌الله محمد ۸۰۷ »
۱۰ـ المستعین بالله عبّاس بن‌متوکّل ۸۰۸ »
۱۱ـ المعتضد بالله داود بن متوکّل ۸۱۵ »
۱۲ـ المستکفی بالله ابن‌المتوکّل ۸۵۴ »
۱۳ـ القائم بامرالله حمزة بن متوکّل ۸۵۹ »
۱۴ـ المستنجد بالله یوسف بن متوکّل ۸۸۴ »
۱۵ـ المتوکّل علی‌الله عبدالعزیز بن یعقوب ۹۰۳ »
۱۶ـ المتمسّک بالله یعقوب ۹۲۲ »
۱۷ـ یعقوب بن متمسّك ۹۲۳ »

بفاصلهٔ یك سال از جلوس ، درسال نهصد و بیست و چهارم هجرت، یعقوب نیز خلافت را تسلیم سلطان سلیم‌خان بن‌بایزیدخان ثانی نهّمین سلطان عثمانی (۹۱۸ـ۹۲۶ﻫ ق= **ظیح ـ ظکو**) نمود و دورهٔ خلافت عباسی مصر هم (که تماماً دویست و شصت و پنج سال بوده) منقرض و **عنوان خلافت ، حق انحصاری بلامعارض آل‌عثمان گردید** و تمامی دوره خلافتین بغدادیّه و مصریّهٔ عباسی هفتصد و هشتاد و نه سال بوده‌است . وزرای ایشان در کتب مربوطه مذکور و نقل آنها موجب اطناب و خروج از وضع کتاب است .

(۳۰۶۲ ج ۴ س وغیره)

بنی‌عبدربه در اصطلاح رجالی اسمعیل و شهاب و عبدالخالق و عبدالرحیم و وهب اولاد عبدربّه بن میمونة بن یسار ازاصحاب ائمهٔ‌اطهار است و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(ص۱۸۴ ج ۱۵ عن وغیره)

بنی‌عبدالله رجوع به **بنی‌کمونه** نمایند .

بنی‌عبدون عنوان جمعی از افاضل بوده و بعضی‌از ایشان‌را بعنوان **ابن‌عبدون** نگارش دادیم .

بنی‌عبس یکی از قبائل عرب میباشدکه به مرد عبس نامی منتسب بوده و در نسبت بآن **عبسی** گویند و حذیفة بن یمان نیز از ایشان و از ذریهٔ‌عبس بوده‌است و رجوع بعنوان**عبسی**هم نمایند. (ص ۱۱۱ ج ۱۷ عن)

بنی‌عبید عنوان مشهوری یك سلسله از خلفای مصریّه میباشدکه بعنوان **فاطمیون** نگارش دادیم .

بنی‌عجل (بروزن هند) یکی از شعب و بطون قبیلهٔ ربیعه میباشدکه به عجل بن لجیم بن صعب بن علی بن بکر بن وائل منسوب وعجل مذکور بحماقت مشهور بوده است . اورا گفتندکه این اسب را چه نام کردی فوراً یك چشم اسب را درآورده وگفت اعورش نامیدم اینك **احمق من عجل بن لجیم** ازامثال دایره بوده و عبری از شعرای عرب گوید :

رمونی (رمتنی‌خدا) بنوعجل بداء ابیهم **وای امرء (وهل احدخدا) فی‌الناس احمق من عجل**

الیس ابوهم عارعین جواده **فصارت به الامثال تضرب فی‌الجهل**

درجائی دیدم‌که بنی‌عجل یکی از بطون قبیلهٔ بنی‌تمیم بوده و ضمن شرح حال ادهم ابراهیم اشاره شد .

(مجمع‌الامثال ابوهلال وضمن شرح حال ابراهیم بن ابی‌حفصه ازتنقیح)

بنی‌عجلان از شعب قبیلهٔ خزرج میباشد و ابوالحتوف عجلانی سابق‌الذکر هم از ایشان است چنانکه اشاره نمودیم .

بنی‌عدسه شعبه‌ایست از قبیلهٔ کلب و یکی دیگر از قبیلهٔ طی و درجایی دیدم‌که ایشان اولاد عدس بن زید عبدالله بن دارم هستند .

(قاموس‌اللغة وغیره)

بنی‌عدیم خانواده‌ایست‌مشهورازشعب وبطون‌خانوادهٔ‌ابی‌جرادهٔ‌سابق‌الذکر و بعضی از افاضل ایشان را بعنوان **ابن‌العدیم** تذکّر دادیم .

بنی‌عراب درضمن شرح‌حال دیان ابن‌عمران فزاری از تنقیح‌المقال گوید که فزاری منسوب به پدر قبیله‌ایست و نامش‌فزارة بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است و **بنی‌شمخ** و **بنی‌عراب** و **بنی‌عشراء** هم از شعب آن قبیله هستند. درقاموس هم گوید شمخ بن‌فزاره بطنی است (ازبطون قبیلهٔ فزاره) و **بنی‌العشراء** قومی است ازفزاره و رجوع بعنوان **فزاری** هم شود.

بنی‌عساکر عنوان چند تن از مشاهیر فقها و قرّاء و محدّثین بوده و بعضی از افاضل ایشان را بعنوان **ابن‌عساکر** تذکّر دادیم.

بنی‌عشراء یکی از شعب قبیلهٔ فزاره میباشد و رجوع به **بنی‌عراب** نمایند.

بنی‌عطیه درفصل ثانی خاتمه بعنوان آل‌عطیه خواهدآمد.

بنی‌عقیل بنوشتهٔ احمد رفعت یکی از دول صغیره میباشدکه در سیصد و هشتادم یا هشتاد وششم‌هجرت باهتمام‌عقیل‌نامی درموصل تشکیل یافت و درچهارصد و نود و نهم منقرض گردید لکن کلمات ابن‌خلّکان وقاضی نورالله با اندك تفاوتی مابین‌آنها صریح است دراینکه این دولت درسیصد وهشتادم باهتمام محمد بن مسیب عقیلی تشکیل و درچهارصد ونود و نهم منقرض ونه (۹) تن ازایشان دراین مدت بقرار ذیل حکمران مصر بوده‌اند:

۱ـ ابوالدواد محمد بن‌مسیب بن‌رافع بن‌مقلد بن‌جعفر عقیلی	۳۸۰ ه ق
۲ـ ابوحسان حسام‌الدولة مقلد بن مسیب فوق	۳۸۷ »
۳ـ ابوالمنیع معتمدالدولة قرواش بن مقلد فوق	۳۹۱ »
۴ـ زعیم‌الدولة برکة بن قرواش	۴۴۱ »
۵ـ ابوالمعالی قریش بن بدران بن مقلد فوق	۴۴۳ »
۶ـ ابوالمکارم مسلم بن قریش فوق	۴۵۳ »
۷ـ ابوعبدالله محمد بن مسلم فوق	۴۷۸ »

۸ـ ابوالحارث محیی‌الدین مهارش بن مجلی بن علیب بن‌قیان بن شعیب بن‌مقلد

بن جعفر عقیلی بعد از وفات محمد بن مسلم فوق‌که درجایی بنظر نرسیده تا چهارصد و نود و نهم هجرت حکومت کرده و درهمین سال درهشتاد سالگی فوت‌نمود وحکومت بنی‌عقیل منقرض گردید.

(ص ۱۲۷ ج ۳ فع و ۲۳۶ ج ۲ کا و۱۹۱ لس)

بنی‌عمار بجلی کوفی دهنی یا **آل‌عمار**، در اصطلاح رجالی خانوادهٔ عمار بن معاویه، یا جناب بن عبدالله مکنّی به ابومعاویه پدر معاویة بن عمار مشهور است. بهرحال عمار بن معاویه از ثقات اصحاب حضرت صادق ع بوده و اورا **ابن‌صالح** و **ابن‌جناب** و **ابن‌ابی‌معاویه** نیز گویند چنانچه خانواده‌اش را **آل‌عمار** نیز اطلاق می‌کنند و اطراف مسئله موکول بکتب رجالیّه است.

بنی‌عمار یا **آل‌عمار**، یکی از دول صغیرهٔ طرابلس غرب‌است‌که مؤسّس آن **ابویحیی** یا **ابوبکر عمار** یا **ثابت بن عمار** میباشدکه در سال هفتصد و بیست وچهارم هجرت بنی‌حفص راکه حکمران آن نواحی بوده‌اند مقهور واز حکومت منفصل نمود و این دولت را تشکیل داد و هفت تن از ایشان تا سال هشتصد و دویم یا سیّم هجرت حکمران آن نواحی بودند تا آخرین ایشان عبدالواحد بن ابی‌بکر بن محمد بن ثابت از طرف ابوفارس شانزدهمین حکمران بنی‌حفص مغلوب و از طرابلس اخراج و دولت بنی‌عمار منقرض‌گردید.

کتابخانهٔ ایشان بسیارمهم و محتوی زیاده بریك ملیون کتاب بوده و همهٔ آنها در محاربات صلیبی تلف شدند. (ص۴۲۵ ج۱عن و۱۲۱ج۳فع و۱۳۶۴ج۲س)

بنی‌عمودی خانوادهٔ علمیهٔ بزرگی‌است ازاولاد تاج‌العرفا شیخ‌سعید بن‌عیسی عمودی‌که نسب ایشان بابوبکر خلیفه موصول و خرقهٔ ایشان بشیخ ابومدین مغربی منتهی است. جمعی از ایشان علوم ظاهری و مقامات ولایت را جامع بودند و جدّ ایشان شیخ‌سعید مذکور ازکبار مشایخ‌صوفیّه وکراماتی بدومنسوب ودرششصدوهفتادویکم‌هجرت‌درحضرموت‌فوت وجملهٔ: **عرش سما = ۶۷۱** مادّهٔ‌تاریخ‌او است:

(ص ۲۶۱ نور سافر)

بنی‌عناز یکی از دول صغیرهٔ شیعه میباشدکه بسال سیصد وهشتادم‌هجرت باهتمام ابوالفتح محمد درحلوان تشکیل یافته ودرپانصد ودهم منقرض گردیده است. (ص۱۲۷ج۳فع و۹۸۵ج۱۶عن)

بنی‌عوام بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیه‌ایست در صنعای یمن‌که بهفت قریه مشتمل است و بیان مذکور در **بنی‌بهلول**، اینجا هم جاری‌است.

(س ۱۳۶۵ ج ۲س)

بنی‌غطفان با دوفتحه ویا بسکون‌ثانی، قبیله‌ایست معروف ازعرب ازشعب قبیلهٔ قیس بن‌عیلان‌الیاس بن مضرکه به غطفان بن سعد بن‌قیس بن الیاس مذکور ملقّب به عیلان منسوب هستند.

(تنقیح‌المقال ضمن سالم بن ابی‌الجعد)

بنی‌غفار بروزن کتاب، یکی از شعب بنی‌کنانه بوده وضمن شرح حال **ابوذر غفاری** تذکّر دادیم.

بنی‌غلاب یا **بنی‌غلان** قبیله‌ایست در بصره از شعب بنی‌نصر بن معاویه ازبطون قبیله هوازن وگویندکه درغیر بصره یك‌تن از ایشان نمیباشد. کلمه مدخول لفظ بنی درکتب رجالیّه بدون ضبط حرکه مابین غلاب با غین نقطه‌دار و لام مخفّف یا مشدّد و حرف ب درآخر ویا لام مخفّف با نون آخر و مابین علان با عین بی‌نقطه و نون‌آخر و لام مشدّد مردّد بوده و رجوع بعنوان غلابی هم شود.

(تنقیح‌المقال ضمن عنوان محمد بن زکریا وغیره)

بنی‌غنم عنوان یکی از قبائل عرب است‌که به غنم بن مالك بن تیم‌الله نجار منتسب وچنانچه واضح‌است ایشان را **بنی‌مالك** و**بنی‌تیم‌الله** و **بنی‌نجار** گفتن نیز صحیح میباشد. این است‌که ثابت بن خالد راکه ازحاضرین بدر و احد و شهدای روز یمامه است بعضی از علمای رجال از بنی‌غنم دانسته و برخی از بنی‌مالك و جمعی از بنی تیم‌الله شمرده و همهٔ آنها درست و منافی هم نمیباشند. مخفی

نماندکه نام اصلی تیم‌الله نجار فوق **تیم‌اللات** بوده و اخیراً به **تیم‌الله** تبدیلش داده‌اند.

(ص ۲۱ ج ۱۶ عن وغیره)

بنی‌فرات خانوادهٔ بزرگی است مشهور از موضع صریفین نامی از توابع دجیل که تماماً شیعه بوده‌اند. در وفا ومروّت وفضل وکرم ازاجلّه وبزرگترین مردمان عصرخود وجماعتی از ایشان درمصر وعراق متقلد وزارت آل‌اخشید و بنی‌عباس بوده و شرح حال ایشان را موکول بکتب مربوطهٔ مبسوطه میداریم.

(ص ۸۹ ج ۱۷ عن وغیره)

بنی‌فراس قبیله‌ایست مشهور از قبائل عرب که بفرمودهٔ ابن‌میثم، از شعب قبیلهٔ تغلب و اولاد فراس بن غنم بن تغلب بن وائل ویا بنوشتهٔ شیخ محمد عبده اولاد فراس بن غنم بن ثعلبة بن مالك بن‌کنانه ویا فرزندان فراس بن غنم بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر میباشند.

بهرحال بشجاعت وحمیت وفرمانبرداری و اطاعت وسرعت‌اجابت معروف بودند، بهمین جهت است که حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبهٔ بیست و پنجم نهج‌البلاغه آرزو مینمایدکه کاش بعوض تمامی‌اصحاب ولشگریان خود هزار تن از این‌قبیله حاضررکاب مبارك آن‌حضرت میبودند. شیخ محمد درشرح همین خطبه گویدکه علقمة بن فراس و ربیعة بن مکدم نیز از همین قبیله بوده و بجز ربیعه کسی را سراغ نداده‌اندکه درحال ممات نیز مثل حال حیات خود تعصّب حریم خود را نگهداشته باشد، چنانچه گویند وقتی‌که چند تن از خانواده‌اش همراهش بوده وکوچ میکرده‌اند و خود ربیعه نیز تنها پاسبان ایشان بوده چند سواره از بنی‌سلیم بدو تصادف کرد، یکی از ایشان تیری بجانب ربیعه انداخت، بقلبش برخورد ودر دم جان داد پس نیزهٔ خود را برزمین‌نصب کرده و بدان تکیه زد، اهل خودرا بطریق اشاره امر ببرگشتن نمود پس‌ایشان آن‌قدر دور شدندکه بخانه‌های قبیله رسیدند و بنی‌سلیم در همانجا توقف کردند، لکن‌ازکثرت خوف وهراس جرأت پیش رفتن نداشتند تاآنکه تیری دیگر براسب وی زدند پس‌اسب

برجسته و او نیز همچنان مرده برزمین افتاد و قطع بمرگ او نمودند .

بنی‌فرقد در فصل ثانی خاتمه بعنوان **آل‌فرقد** خواهدآمد .

بنی‌فزارة خانواده و قبیله‌ایست از شعب بنی‌غطفان‌که ضمن عنوان **فزاری** و **بنی‌عراب** تذکّر دادیم .

بنی‌فضال عنوان جمعی ازمحدّثین‌شیعه میباشدکه بعضی‌ازایشان‌را بعنوان **ابن فضال** تذکّر داده‌ایم .

بنی‌قاره موافق‌آنچه ضمن عنوان **قاری** تذکّر دادیم قبیله‌ایست از عرب از بطون قبیلهٔ مضر و رجوع بدانجا نمایند .

بنی‌قتاده عنوان یکی از دول صغیره میباشدکه درسال پانصد ونود وهشتم هجری باهتمام ابوعزیز قتاده درحجاز تشکیل یافته و مشخّص دیگری از ایشان بدست نیامد . (ص ۱۲۹ ج۳فع قاموس‌اللغة)

بنی‌قحافه یکی از بطون قبیلهٔ **خثعم** است .

بنی‌قشیر چنانچه ضمن شرح حال ابوالاسود دئلی اشاره شد یکی‌ازقبائل عرب میباشدکه جبری مذهب وناصبی بوده‌اند و رجوع بعنوان **قشیری** هم نمایند .

بنی‌قمیله عنوان معروف هوازن و اسدبوده ودرمورد تعییر و توبیخ‌ایشان استعمال‌نمایند . زیرا عادت‌اهل‌یمن‌آن‌بوده‌که هنگام‌تراشیدن سر در منی یك قبضه آرد برسر خود میگذاشتندکه آن آرد نیز با موی سرشان بزمین ریخته وآن را صدقه‌کنند ، مردمانی ازهوازن و اسد بودندکه ازکثرت دنائت و رذالت همان آردها را جمع می‌نمودند و موی سرآمیخته بآنها را دورکرده ودر ضروریّات و احتیاجات خودشان بکار میبردند . (مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌قیله ضمن عنوان **خزرجی** نگارش دادیم .

بنی کلاب رجوع به **بنی‌وحید** نمایند .

بنی کلب یکی از دول صغیره میباشدکه بسال دویست و سی ودویم هجرت در سچیلیا باهتمام اسد نامی تشکیل یافته و درچهارصد و چهل و چهارم منقرض گردیده است.
(ص ۱۲۷ ج۳فع)

بنی کلفه یکی از قبائل عرب میباشدکه ضمن عنوان **کلفی** از باب القاب تذکّر داده‌ایم.

بنی کمونه یا **بنی‌عبدالله** یا **آل‌کمونه** موافق نقل معتمد از مجالس‌المؤمنین وغیره‌طایفهٔ بزرگی‌میباشد ازسادات‌عراق‌عرب‌که بشرافت‌حسب و نسب وکثرت عدّه وجماعت مشهور، از قدیم‌الایام از نقبای‌کرام کوفه، نقابت وجلالت سادات عراق خصوصاً کوفه بدیشان اختصاص داشته و علما و فضلای بسیاری از ایشان برخاسته است ودر زمان سید مرتضی نیز در بغداد وعراق عرب ازاکابر نقبا بوده‌اند و این خود دلیلی متقن برفضیلت و عظمت و صحت سیادت ایشان میباشد.

مخفی نماندکه سادات بنی‌کمونه از نسل عبدالله رابع منتهی به عبدالله ثالث منتهی به عبدالله‌ثانی منتهی به عبدالله اوّل اعرج ابن‌الحسین‌الاصغر ابن‌الامام‌السجّاد ع بوده و عبدالله ثالث مذکور ممدوح متنبّی بوده است و قصیدهٔ مدحیه‌اش دراوّل دیوان متنبی موجود میباشد. این عبدالله بیست فرزند داشته‌که از همهٔ مردم مقدّم و تمامی نواحی کوفه درتحت‌نفوذ ایشان بوده بطوری‌که مردم میگفتندکه آسمان مخصوص‌خدا و زمین هم مخصوص **بنی‌عبدالله** است و همانا مرادشان همین عبدالله ثالث بوده و نسب‌او از هشت تن از فرزندان مذکورش باقی است.

اما عبدالله اوّل معروف به **اعرج** به علوّ مقام و عظمت‌شان مشهور وعایدات‌املاك و مزارع او سالی معادل هشتاد هزار دینار (طلای مسکوك هیجده‌نخودی) بوده وتمامی آن را صرف ارباب‌حاجت ازعلویین وسادات مینموده‌است. درخراسان مورداحترامات ابومسلم خراسانی معروف وتمامی اهالی آن نواحی بود وظاهر کلام اعیان‌الشیعه آنکه منصب امارت و تولیت تا این زمان در خانوادهٔ بنی‌کمونه باقی است. ناگفته نماندکه

لفظ بنی کمونه دراصل **بنی کمکمة** بوده ودر استعمالات عامّه تحریف یافته و بینی کمونه شهرت یافته‌اند .

(ص ۱۹۰ ج ۱۵ عن نقل از مجالس المؤمنین و بعض تألیفات سید فاضل نسابه میرمحمدقاسم مختاری سبزواری)

بنی کنانه یکی ازقبائل معروف عرب میباشدکه پدر وسرسلسلهٔ ایشان جدّ چهاردهمین حضرت رسالت ص ابوالنضر کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بوده است . (ضمن ابراهیم بن سلمة ازتنقیح)

بنی الکواکبی ضمن شرح حال **کواکبی ملاابراهیم** اشاره نمودیم .

بنی لام قبیله‌ایست شیعی المذهب در ناحیهٔ عماره ازنواحی بصره .

(ص ۱۳۶۵ ج ۲ س)

بنی لحم دولتی است که درسال دوازدهم میلادی باهتمام مردی بربری در بحرین و حیره تشکیل یافته و درششصد و سی وچهارم میلادی منقرض گردیده است . (ص ۱۲۷ ج۳فع)

بنی لیث یکی ازدول صغیرهٔ ایرانی است که بعنوان بنی صفار نگارش دادیم .

بنی لیث قبیله‌ایست از عرب از شعب مضر و ازبطون کنانه‌که خانوادهٔ لیث بن بکر بن عبد مناف بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر هستند . (تنقیح ضمن ابان بن راشد)

بنی ماسویه عنوان مشهوری خانواده‌ایست طبّی و بعضی از ایشان را تحت عنوان **ابن ماسویه** نگارش دادیم .

بنی مالک **بن نجار** - بعنوان **بنی غنم** نگارش دادیم .

بنی مختار خانواده‌ایست مشهور که نسبت ایشان با بوعلی مختار نقیب امیرالحاج موصول و نقابت نجف و امارت حجّاج، مدّتی مفوض باکابراین خانواده بوده‌است . (ص ۳۰ لس و۱۹۲ ج۱۵عن)

بنی‌مخزوم عنوان دو قبیله از عرب است که تحت‌عنوان **مخزومی** تذکر دادیم .

بنی‌مدرار یکی از دول صغیرهٔ مغرب‌زمین است که در یکصد و پنجاهم هجرت از طرف بربریان تشکیل یافته ودر دویست و نود وهفتم منقرض گردیده است .
(مدرك ازنظرم رفته و ظاهراً جلد سیم احمد رفعت است)

بنی‌مرداس یکی از دول صغیره میباشد که بسال چهارصدو چهاردهم هجرت در حلب تأسیس یافته و درچهارصد وهفتاد ودویم منقرض گردیده است .
(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

بنی‌مرین خانواده‌ایست مشهور که در اواخر قرن ششم یا اوائل قرن هفتم باهتمام عبدالحق نامی از ایشان سلطنتی درمغرب اقصی تأسیس داده وگروه بسیاری از ایشان (که شانزده تن در قاموس‌الاعلام بعنوان ابوثابت مرینی و ابوالربیع‌مرینی و ابوعنان‌مرینی و امثال اینها نگارش‌یافته تا اواخرقرن نهم‌هجرت سلطنت کردند و شهر فاس را پای‌تخت اتخاذ نموده وبسال هشتصد و نودم هجرت بقتل آخرین ایشان‌که نیز عبدالحق نام داشته منقرض گردیدند و جلوس چهارمین ایشان ابوبکر مرینی در ششصد و چهل و دویم هجرت بوده‌است .
(متفرقات قاموس‌الاعلام)

بنی‌مزید دولت کوچکی میباشدکه بسال چهارصد و سیم هجرت ازطرف سندالدولهٔ در حلّه تأسیس یافته و در پانصد و پنجاه و هشتم منقرض گردید .
(ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌مزین که تالی میم حرف زای نقطه‌دار باشد بنوشتهٔ احمد رفعت یکی ازدول صغیره‌است‌که بسال‌ششصد وسی‌ام هجرت‌ازطرف‌عبدالحق نامی در مراکش افریقا تشکیل یافته و درهشتصد و هفتاد و ششم منقرض گردیده‌است .
نگارنده گوید: ظاهر بلکه‌مقطوع‌است‌که این‌دولت همان‌میباشدکه فوقاً بعنوان‌بنی‌مرین (که تالی میم حرف رای بی‌نقطه است) نگارش دادیم .

بنی‌المصطلق قبیله‌ایست از بطون خزاعة وغزوهٔ بنی‌المصطلق مشهور است که حضرت رسالت ص با ایشان جهادکرده و مستأصلشان گردانید .
(متفرقه)

بنی‌مظفر درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌مظفر** خواهدآمد .

بنی‌معید ضمن عنوان **معیدی** تذکّر دادیم .

بنی‌معیه خانواده‌ایست مشهورکه بابعضی ازافرادشان تحت‌عنوان **ابن‌معیه** تذکّر دادیم .

بنی‌ملکان یکی از قبائل عرب میباشدکه به بت سعد نامی می‌پرستیدند .
(اوقیانوس وغیره)

بنی‌منده خانواده‌ایست‌علمی بزرگ‌که تحت‌عنوان **ابن‌منده** تذکّردادیم .

بنی‌منقذ خانواده‌ای بوده درمصر و نواحی آن که به منقذ بن نصر بن هاشم بن سوار از احفاد یعرب بن قحطان منسوب و قلعهٔ شیزر نامی‌که نزدیکی شهرحمات‌میباشد بنوشتهٔ‌ابن‌خلّکان بقلعهٔ بنی‌منقذ معروف‌است. یاقوت گوید این قلعه بسیار قدیم ودر اشعار امرءالقیس نیز مذکور است .
(ص ۷ ج ۱۲ عن)

بنی‌موسی درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌موسی** خواهدآمد .

بنی‌مؤید دولتی است‌کوچك‌که بسال پانصد و شصت وهفتم هجرت باهتمام مؤیدالدین درهرات تشکیل‌یافته ودرپانصد ونود وهفتم منقرض گردیده است .
(ص ۱۲۸ ـ کذا)

بنی‌مهری قبیله‌ایست از عرب‌که ضمن عنوان **مهری** اشاره نمودیم .

بنی‌مهلب خانواده جلیلی بوده در عهد بنی‌امیّه‌که تحت عنوان ابوسعید مهلب با شرح حال اجمالی بعضی از افراد آنها تذکّر دادیم .

بنی‌میمون درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌میمون** خواهدآمد .

بنی ناجیه در مجمع البحرین گوید : ناجیه ، نام یکی از محدّثین و هم قبیله‌ایست ازعرب . ابن میثم در شرح خطبه چهل و چندم نهج البلاغه گوید بنی ناجیه قبیله‌ایست که خودشانرا بسامة بن لوی بن غالب منسوب داشته و **بنی سامه** نامیدند ، پس قریش بجهت کذب و دروغ بودن آن این نسبت را از ایشان سلب کرده و بنام مادرشان ناجیه که زن سامة بن لوی مذکور بوده مشتهر ساختند و ایشانند که مصقلة بن هبیرهٔ شیبانی اسیرانشان را از عامل حضرت امیرالمؤمنین ع خریده وآزاد نمود .

بنی نجاح دولتی است که بسال چهارصد و دوازدهم هجرت در زبید یمن تشکیل یافته و در پانصد و پنجاه و سیّم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

بنی نجار چندی از افاضل میباشد که بعنوان **ابن النجار** تذکّر دادیم ورجوع به **بنی غنم** هم نمایند .

بنی نحو گروهی است از قبیلهٔ ازد ازقبائل عرب .

(قاموس اللغة)

بنی نعـامة
بنی النعامة } بی الف ولام قبیله‌ایست از بنی اسد وبا الف ولام یکی از بطون قبیلهٔ کلب است . (مرصع ابن اثیر)

بنی نعیم عنوان دوخانواده‌است که هردو بعنوان **آل نعیم** مذکورخواهندشد.

بنی نما بعنوان **آل نما** تذکّر خواهیم داد .

بنی نوبخت رجوع به **آل نوبخت** نمایند .

بنی نهد دوقبیله است از عرب که تحت عنوان **نهدی** تذکّر دادیم .

بنی والبه از قبائل مشهورهٔ عرب میباشد که به والبة بن حارث بن اسد بن خزیمه منتسب بوده و درمقام نسبت بآن **والبی** گویند .

(سطر ۲۰ ص ۳۱۰ ت)

بنی‌وحید موافق آنچه از صحاح وغیره نقل شده قومی است از بنی‌کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة و وحید لقب عامر بن طفیل بن مالك از بنی‌جعفر بن کلاب است .

بنی‌ورثیلان ضمن عنوان **ورثیلانی حسین** - تذکّر دادیم .

بنی‌ورقاء خانواده‌ایست مشهور که علما و ادبا و شعرا و امرای بسیاری از ایشان برخاسته وایشان نیز مانندمعاصرشان بنی‌حمدان سابق الذکر باکرم و مجدت و جامعیّت اصول قلم وآداب شمشیر معروف و هرفردی ازایشان ادیب و سخی و شعردوست میباشد . (ص ۲۰۰ ج ۱۵ عن)

بنی‌وطاس دولتی‌است که بسال هشتصد و هفتاد و ششم هجرت باهتمام وطاس نامی درشهر فاس از بلاد مغرب زمین تشکیل یافته ودر نهصد و پنجاه و ششم منقرض گردیده است . (ص۱۳۰ ج ۳ فع)

بنی‌هاشم بزرگترین خانواده‌ایست‌که درتمامی آفاق درغایت اشتهاربوده و بجدّ عالی حضرت رسالت ص هاشم بن عبدمناف بن قصی بن بن کلاب بن مرة بن کعب منسوب است . وجود مقدّس آن‌حضرت واعمام وخانواده‌شان و تمامی شعب متنوعه سادات‌جهان ازهمین خانوادهٔ جلیله میباشد . مخفی نماندکه هاشم مذکور برادر عبدشمس و عموی امیّه بوده و رجوع بعنوان **بنی‌امیه** هم نمایند .

بنی‌هاشم دولتی‌است‌که بسال‌چهارصد وشصتم هجرت باهتمام‌ابوهاشم‌محمد در حرمین شریفین مکّه و مدینه تأسیس یافته و درپانصد و نود و هشتم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌هاشم دولتی‌است دیگر که بسال‌پانصد ونود و نهم‌هجرت درمدینهٔ‌منوره تشکیل یافته ودر هشتصد وپنجاه وپنجم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۹ ج ۳ فع)

بنی‌هشام خانواده‌ایست مشهور وعنوان جامع جمعی ازاکابراست که بعضی از مشاهیر ایشان را بعنوان **ابن‌هشام** در باب سیّم تذکّر داده‌ایم .

بنی‌هنام گویند قبیله‌ایست از جنّ . روبه گوید :

کأن وسواسك بالتمام   حدیث شیطان بنی‌هنام

(مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌هود موافق آنچه ضمن عنوان بنی‌احمر اشاره نمودیم در قرن هفتم هجرت یکی از حکومتهای اسلامیّهٔ اندلس بوده است .

بنی‌هیثم در فصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌هیثم** خواهدآمد .

بنی‌یافث طائفهٔ ترك بن یافث و نظائر ایشان میباشدکه از نسل یافث بن نوح هستند و یافث برادر سام و حام بوده‌است .

(مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌یسار در فصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌یسار** خواهدآمد .

بنی‌یشکر عنوان مشهوری چندین قبیله از عرب میباشد : **۱- بنی‌یشکر بن بکر بن وائل** از اولاد نزار بن‌معد بن عدنان که حارث یشکری سابق‌الذکر از اصحاب معلّقات سبعه نیز از ایشان است چنانچه در شرح حالش تذکّر دادیم **۲- بنی‌یشکر بن جدیلة بن لخم** از شعب قحطانیه وجبل یشکر هم که مابین مصر و قاهره بوده وجامع احمد برروی آن بنا شده بدیشان منسوب‌است **۳- بنی‌یشکر بن عدوان** از قبائل عدنانیّه و ابوعبدالله جدلی صاحب محمد بن‌حنفیه که ازقلعهٔ ابن‌زبیر خلاصش کرده بوده از ایشان است **۴- بنی‌یشکر بن علی بن وائل بن‌قاسط بن هنب ۵- بنی‌یشکر بن مبشر بن صعب بن‌دهمان** از بطون قبیلهٔ ازد . (تنقیح‌المقال ضمن بکار بن‌رجا)

بنی‌یغمراسن بنا برآنچه از عنوان ابوزیان قاموس‌الاعلام استظهار میشود دولتی است‌که دراواخر قرن هفتم هجرت باهتمام یغمراسن نامی تشکیل‌یافته وچند تن ازایشان تا اواخر قرن‌هشتم‌هجرت در تلمسان حکومت کرده‌اند .

فصل دویم (ازخاتمه)

در بیان قبائل و خانواده‌های مصدر بلفظ آل

آل ابی اراکه میمون بن ابی‌اراکه و بشیر و شجره پسران میمون ، اسحق بن بشیر، علی بن‌شجره ، حسن بن شجره ازبیوتات‌شیعه وازاجلاّی محدّثین‌بوده و احادیث بسیاری از ائمهٔ اطهار ع روایت نموده‌اند . خود ابواراکه هم کوفی واز اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین ع بوده وممدوح بعضی ازعلمای رجال میباشد . نام او درجائی بنظر نرسیده و دور نیست‌که همان ابواراکه باشد .

(تنقیح‌المقال وص ۱۳ ج ۵ عن)

آل ابی جامع بنا برآنچه در اعیان‌الشیعه ضمن شرح حال شیخ احمد بن‌علی بن حسین بن محیی‌الدین بن‌حسین بن محیی‌الدین بن‌ابی‌جامع حارثی گفته خانوادهٔ علم و فضل بزرگی است‌که دراصل از اهالی جبل عامل بودند ، بعضی ازایشان بعراق رفته وبرخی درنجف اقامت‌گزیدند وعموماً ازنسل‌شیخ‌عبدالصمد حارثی برادر شیخ بهائی هستند . ایشان اخیراً به **آل‌محیی‌الدین** شهرت دارند وازآن‌رو که یکی‌از اجداد ایشان جامعی درجبل‌عامل بنا نهاده وبدین جهت به **ابوجامع** شهرت داشته اولاد وخانوادهٔاو نیز بجهت انتساب او به **آل‌ابی‌جامع** مشهور شده‌اند . **آل‌شراره** و **آل‌شرف‌الدین** و**آل‌فخرالدین** و **آل‌مروه**‌که تماماً درنجف سکونت دارند ازشعبات همین خانوادهٔ آل‌ابی‌جامع بوده و تماماً ازنسل شیخ عبدالصمد فوق میباشند .

(ص ۱۵۴ و۱۵۵ و ۱۵۶ ج ۱۰ عن)

آل ابی جراده درفصل اوّل خاتمه بعنوان **بنی‌ابی‌جراده** مذکور شد .

آل ابی الجعد **رافع** - غطفانی اشجعی کوفی ، عبارت از سالم و عبید و زیاد پسران ابی‌الجعد است‌که هرسه از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده ویزید بن زیاد بن‌ابی‌الجعد و رافع بن‌سلمة بن زیاد بن‌ابی‌الجعد

نیز از ثقات بوده‌اند . بلکه ظاهر کلام نجاشی توثیق تمامی افراد خانوادهٔ ابوالجعد رافع میباشد و خود ابوالجعد از مخضرمین بوده و هردو دورهٔ جاهلیت و اسلام را درك کرده است وبسط زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(ص۱۴ ج۵عن)

آل ابی الجهم قابوس لخمی ، از فرزندان قابوس بن نعمان بن‌منذر وخانوادهٔ بزرگی است درکوفه وازایشان‌است حسین وسعید ومنذر پسران ابی‌الجهم ، محمد بن منذر بن سعید ، منذر بن محمد مذکور ، نصر بن قابوس ، نعیم قابوسی و همه‌شان از اصحاب ائمّهٔ اطهار ع و ممدوح علمای رجال و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

(ص۱۵ ج۵عن وغیره)

آل ابی رافع ازبزرگترین خانواده‌های شیعه میباشدکه دراسلام و ایمان حق تقدّم بدیگران داشته ودارای مقامی‌بلند وشأنی‌ارجمندهستند و از ایشان است عبدالله یا **عبیدالله** بن ابی‌رافع و **علی بن ابی‌رافع** که **اولی** از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده و **کتاب قضایا امیرالمؤمنین ع** و **تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین** از او است .

دویمی نیز کاتب آن‌حضرت و حافظ اخبار بسیاری بوده و تألیفاتی دارد و بازهم از ایشان است **عون** و **محمد** پسران‌عبیدالله مذکور وعبیدالله بن‌علی‌مذکور وعبدالرحمن بن محمد مزبور و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

اما خود ابورافع‌که نام او دراخبار و سیر مابین ثابت وهرمز و ابراهیم و اسلم مردّد میباشد ازاخیار شیعه و موثّقین صحابه و امین حضرت رسالت ص بوده وبعضی از آثار دینیّه نهایت جلالت اورا برهانی قاطع میباشند . در تدوین و جمع احادیث هم حق تقدّم داشته و نخستین کسی است ازشیعهٔ صحابه‌که احادیث را مدوّن ومبوّب‌نموده و**کتاب‌السنن والاحکام والقضایا** از او میباشدکه از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است . دربدایت‌حال مملوك عباس‌بن‌عبدالمطلب بوده‌که او نیز بحضرت‌نبوی ص هبه‌اش نمود وپس‌ازآنکه اسلام‌آوردن عباس را بدان‌حضرت عرضه داشت محض مژدگانی‌این

خبر میمنت اثـر آزاد شد ، خودش نیز قبلاً در مکّهٔ معظّمه بشرف اسلام مشرّف شد ، بدو بیعت ودو هجرت و نماز دوقبله موفق گردید .

در تمامی غزوات ومشاهد حاضر، بعداز وفات آن‌حضرت نیز ملازم‌حضورحضرت امیرالمؤمنین ع و درمحاربات آن‌حضرت نیز حاضر بود تاآنکه جمعی از بیعت خلافت آن‌حضرت مخالفت ورزیدند ، ابورافع گفت این‌قضیه را حضرت رسالت خبرداده‌است پس تمامی خانه و زمین‌خودراکه درخیبر ومدینه داشته فروخته ودرهشتاد وپنج‌سالگی در رکاب‌حضرت امیرالمؤمنین ع بکوفه رفت ودرآنجا ازطرف آن‌حضرت‌خازن ومتصدی بیت‌المال گردید و دوپسرش عبدالله و علی نیز کاتب آن‌حضرت بوده‌اند .

بعدازشهادت آن‌حضرت باز درحضور امام حسن مجتبی ع بمدینه مراجعت‌نمود و امام مجتبی نیز نصف خانـهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع را با یك زمین دیگر از اراضی خراجیه بدو عنایت فرمود . بعد از وفات او (که بنابراین درعهـد حضرت امام مجتبی یا بعد از او بـوده) پسرش عبیدالله همان زمین را بیکصد و هفتـاد هزار درهم یـا دینار فروخت . بعضی وفات اورا درهمان سال شهادت حضرت‌امیرالمؤمنین ع نوشته‌اندکه سال چهلم هجرت بوده‌است .

ابورافع گوید روزی شرفیابی حضور مبارك حضرت رسالت ص را تصمیم کردم و دیدم‌که آن‌حضرت درخواب ویا غشوهٔ وحی میباشد و ماری درگوشهٔ خانه خزیده است، از خوف بیداری آن‌حضرت ، مار را نکشته و درمیان مار وآنحضرت خوابیدم‌کـه اگر آسیب وگزندی هم‌باشد بمن متوجه‌شود وآن وجود نازنین سالم‌بماند . آن‌حضرت‌بیدار شد وآیهٔ خاتم‌بخشی‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع راکه‌آیهٔ: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** است همی خـواند پس آن‌حضرت فرمود حمد سزای پروردگاری استکـه علی را بمنتهای مرام خود رسانید و وگوارا باد علی را مقامی‌که اورا بردیگران تفضیل داده است . ابورافع گویـد : آن حضرت رو بمن‌کرده و سبب آنجا خوابیدن مرا استفسار نمود اینك قضیهٔ مار را عرضه

داشتم و بامر آن‌حضرت آن را کشتم پس آن‌حضرت دست مرا گرفته و فرمود حال تو چطور خواهد شد وقتی که جمعی بمقاتلهٔ علی برخیزند .

(کتب رجالیه وغیره)

آل ابی ساره که سرسلسلهٔ ایشان **ابوساره علی** میباشد در اصطلاح رجالی عبارتنداز **حسن بن ابی‌ساره ، مسلم بن ابی‌ساره ، محمد بن حسن بن ابی‌ساره ، عمر بن‌مسلم بن‌ابی‌ساره ، معاذ بن‌مسلم بن‌ابی‌ساره ، حسین ویحیی** پسران معاذ مذکور وغیرایشان که نوعاً از اجلاّی افاضل وخانوادهٔ علم و ادب وممدوح علمای‌رجال و اغلب از اصحاب حضرات ائمّهٔ اطهار ع بوده‌اند . ماهم شرح اجمالی معاذ بن مسلم ملقّب به فراء یا هراء را بعنوان **فراء** و حسن بن ابی‌ساره ومحمد بن‌حسن بن‌ابی‌ساره را هم بعنوان **ابن‌ابی‌ساره** هریکی درمحل خود نگارش داده و دیگران را هم موکول بکتب رجالیّه میداریم و رجوع بعنوان **فراء معاذ بن‌مسلم** هم نمایند .

آل ابی سبره یا **آل‌ابی‌سیره** (که‌حرف تالی‌سین‌حرف **ی** باشد نه **ب**) دراصطلاح رجالی خانواده‌ایست درکوفه‌که به **بنی‌ابی‌سبره** نیز موسوم و از افراد ایشان است حصین بن عبدالرحمن جعفی و پسرش بسطام و برادرانش اسمعیل و خیثمه‌که تماماً از محدّثین امامیّه و اصحاب ائمّه ع بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد . (تنقیح‌المقال وص۱۷۲ ج۱ ۵عن)

آل ابی السمال خانوادهٔ بزرگی است درکوفه‌که از قدیم‌الایام بتشیّع معروف و بابوالسمال‌سمعان جدّاعلی نهمی یادهمی نجاشی‌احمدسابق‌الذکر منسوب میباشد .

موافق آنچه درشرح حال ابراهیم بن ابی‌سمال و مواضع دیگر ازکتب رجالیّه تصریح‌کرده‌اند لفظ سمال (بروزن‌کتاب یا بقال) با لام آخر و سین بی‌نقطهٔ اوّل است و فقط از ایضاح الاشتباه علاّمه درشرح حال ابراهیم بن ابی‌بکر محمد بن ربیع‌گوید ، کنیه‌اش ابوبکر بن ابی‌السماك سمعان است‌که لفظ سماك را با سین وکاف ضبط‌کرده و

لام بودن آن را نسبت بقول داده و این مطلب علاوه برمنافات اقوال علمای رجال ، منافی قول خود علاّمه هم میباشدکه در خلاصه به لام بودن آن تصریح کرده است. ناگفته نماندکه عبدالله نجاشی والی اهواز هم (که حضرت صادق ع رسالهٔ اهوازیّه را بنام او مرقوم فرموده) نوه یا نتیجهٔ همین ابوالسمال بوده وضمن شرح حال نجاشی احمد اشاره نمودیم .

(اعیان الشیعة وغیره)

آل ابی سیره همان آل سبرهٔ فوق است که تالی سین حرف **ب** بوده است .

آل ابی شعبه خانوادهٔ بزرگی شیعی است در کوفه که بهترین شعب شیعه و از اصحاب ائمهٔ اطهار ع ، تماماً ثقه وجلیل القدر و دوستدار اهل بیت عصمت ع ، مسموع القول و روایات ایشان مقبول ، ازآن رو که بمرام تجارت بحلب میرفته‌اند هریکی ازافراد ایشان بحلبی شهرت یافته وخانواده را هم به **حلبیون** موصوف دارند والاّ عراقی کوفی هستند .

از مشاهیر افراد این خانواده **علی بن ابی‌شعبه** ، **عمر بن ابی‌شعبه** ، **محمد وعبیدالله و عمران و عبدالاعلی** پسران علی بن ابی‌شعبه ، **احمد بن‌عمر بن ابی‌شعبه** ، **یحیی بن عمران** بن علی بن ابی‌شعبه بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

محمد مذکور که محمد بن علی بن ابی‌شعبه و به ابن‌ابی‌شعبه معروف وکنیه‌اش **ابوالحسن** است از اکابر و ثقات فقها ومحدّثین متقدّمین امامیّه وازاصحاب حضرت باقر ع بوده و **کتابی درتفسیر وکتاب مبوبی در حلال و حرام** داشته است . عبیدالله نیز کتابی در فقه نوشته و بنظر مبارك حضرت صادقش رسانده و مورد تحسین و تصحیح آن‌حضرت واقع شد و فرمودندکه مخالفین ، مانند آن را ندارند و بقول شیخ طوسی **نخستین کتابی است که درفقه شیعه تألیف یافته است** . اما خود ابوشعبه که سرسلسلهٔ این‌خانواده میباشد از اصحاب حضرت امام حسن و امام حسین ع میباشد و وثاقت و جلالت او مسلّم خاصّ و عامّ و اسم خود و پدرش بدست نیامده و تنها بکنیه‌اش شهرت دارد .

(ص۱۸ ج ۵ عن وکتب رجالیه)

آل ابی صفیه
ابوحمزهٔ ثمالی - سابق الذکر ابن ابوصفیه ثابت بن دینار و پسرانش محمد وحسین وعلی مثل پدرش ابوصفیه از ثقات محدّثین شیعه بوده‌اند . سه پسر دیگرش نوح و منصور و حمزه نیز در رکاب زید بن علی ع بشهادت رسیده‌اند و شرح مراتب موکول بکتب رجالیه است .

(ص ۲۰ ج ۵ عن وغیره)

آل احمر
عنوان مشهوری آخرین دولت اسلامیّهٔ اندلس میباشد که بعنوان مشهورترین ایشان (بنی احمر) درفصل اوّل خاتمه نگارش دادیم .

آل اخشید
یا **بنی اخشید** - دولتی است کوچك که درقرن چهارم هجرت باهتمام ابوبکر محمد بن طغج از شاهزادگان فرغانه تأسیس و خود را به **اخشید** (که لقب وعنوان نیاگانش ملوك فرغانه بوده) ملقّب داشته وپنج تن ازایشان مدت سی و هشت سال بشرح ذیل بتبعیت بنی‌عباس درمصر حکومت کرده‌اند :

۱- محمد بن طغج	از	۳۲۰	تا	۳۳۴ ه ق
۲- ابوجور بن‌محمد	»	۳۳۴	»	۳۴۹ » »
۳- علی بن‌محمد	»	۳۴۹	»	۳۵۵ » »
۴- کافور اسود غلام محمد	»	۳۵۵	»	۳۵۶ » »
۵- احمد بن علی	»	۳۵۶	»	۳۵۸ » »

درسیصد وپنجاه و هشتم هجرت منقرض وفاطمیّون سابق الذکر جاگیر ایشان گردیدند .

(ص ۸۰۴ ج ۲ س)

آل ادریس
دولتی است که درقرن دویم هجرت درمغرب اقصی ازطرف ادریس بن‌عبدالله بن امام حسن بن علی بن‌ابیطالب تشکیل یافته وشهر فاس را پایتخت نمود ، مدت دویست و دو سال بشرح ذیل حکومت نمودند ، آخرین ایشان حسن بن قاسم دستگیر فاطمیّون سابق الذکر شد ، بقرطبه تبعید وبسال سیصد و هفتاد و چهارم هجرت در همانجا مقتول و دولت آل ادریس منقرض و اراضی ایشان

مسخر فاطمیّون گردید :

۱ـ ادریس بن عبدالله	۱۷۲ هـ ق	۲ـ ادریس بن ادریس	۱۷۷ هـ ق
۳ـ محمد بن ادریس	۲۱۳ » »	۴ـ علی بن محمد	۲۲۱ » »
۵ـ یحیی بن محمد	۲۳۴ » »	۶ـ علی بن عمر بن ادریس	ـ
۷ـ یحیی بن قاسم بن ادریس	ـ	۸ـ یحیی بن ادریس بن عمر	۲۹۳ هـ ق
۹ـ حسن بن محمد بن قاسم	۳۱۰ هـ ق	۱۰ـ قاسم کنون بن محمد بن قاسم	۳۲۰ » »
۱۱ـ احمد بن قاسم کنون	۳۳۷ » »	۱۲ـ حسن بن قاسم کنون	۳۷۴ » »

(ص ۸۱۲ ج ۲ س)

آل ازری موافق آنچه ضمن عنوان **ازری شیخ کاظم** گفته شد خانوادهٔ بزرگی است درنواحی بغداد و حلّه از اولاد حاج محمد بن حاج مهدی بن حاج مراد تمیمی بغدادی و چنانچه درعنوان مذکور تذکّر دادیم آل ازری هم که دراین اواخر در بغداد و حلّه توطّن داشته و اوقاف جدّ مادری خودشان حاج محمد مذکور را متصدی هستند از بطن دو دختر شیخ مسعود بن شیخ یوسف بن حاج محمد مذکور میباشند .

شیخ محمدرضا پسر دیگر حاج محمد مزبور نیز از مبرّزین شعرا بود، دیوانی در مراثی و مدایح حضرات معصومین ع داشت و بسال هزار و دویست و سی‌ام یا چهلم هجرت درکاظمین وفات وبا دوبرادرش شیخ یوسف و شیخ کاظم مذکورین درسردابی که معروف بقبر سید مرتضی است مدفون گردیدند .

از اشعار شیخ محمدرضای ازری قصیده‌ایست که در موضوع فتنهٔ وهابیّه (که بسال هزار و دویست و شانزدهم هجری درکربلا وقوع یافته) سروده و مجموعاً شصت وپنج بیت و عدد ابجدی هرمصراعی مادّهٔ تاریخ فتنهٔ مذکوره بوده وحاکی ازکمال قدرت شعریّهٔ او میباشد واز ابیات آن است :

اریحا فقد لاحت طلایع کربلا=۱۲۱۶ لنقبر اشلاء و نسعد مرسلا=۱۲۱۶

لتبکی دوراعهـا قارع الردی=۱۲۱۶	فاوجف منها ما استقر وما علا=۱۲۱۶
وهب بجوالـدین یخفق برقه=۱۲۱۶	مصاب بجون الحزن اضحی مجلجلا=۱۲۱۶
لاصبیة قـد قلدالسیف نحرها=۱۲۱۶	ومسترجع قدحن یدعو محوقلا=۱۲۱۶
لبارحة لم یبرح النسك حلفها=۱۲۱۶	دهاها القضا فی مادهاها واجفلا=۱۲۱۶
لعاریة قد قمص الدم فودها=۱۲۱۶	ومجلیة امسی حشاهـا مقلقلا=۱۲۱۶
لابنیة تبکی لهـا نعم الندی=۱۲۱۶	اذا العام امسی صاحب الدوممحلا=۱۲۱۶
لذبح رجال بالمساجد ساجلوا=۱۲۱۶	بمحکمة التنزیل من امهـا الی=۱۲۱۶
فیا صاحبی رحلی اریحا سویمة=۱۲۱۶	لنبکی بها ظلی حبیب ومنزلا=۱۲۱۶
و نادی به ناعی الصلاح مورخا=۱۲۱۶	لقدعا ودتنا الیوم ارزاء کربلا=۱۲۱۶

رجوع به ازری شیخ کاظم نیز نمایند. (اطلاعات متفرقه)

آل اعسم خانوادهٔ بزرگی است در نجف اشرف که دراصل از قبائل حجاز بوده‌اند، بسیاری از رجـال این خانواده دارای مقامات عالیهٔ علمیّه و صاحب فضائل علم و ادب بوده وما هم شرح حال اجمالی دو تن از ایشان را درباب اوّل (القاب) بعنوان **اعسم** تذکّر داده‌ایم.

اعسم درلغت کسی را گویندکه کف دست ویا قدمش کج و خمیده باشد وگویا یکی از اجداد این خانواده بدین‌صفت بوده ویا اینکه لفظ اعسم لقب جدّشان ازکلمهٔ عسمان اتّخاذ شده‌که نام یکی از بطون حرب از قبائل حجازیّه است.

(اطلاعات متفرقه)

آل اعین (بروزن ابیض) خانوادهٔ بزرگی است درکوفه وازخواص شیعیان اهل بیت طهارت‌که دارای نهایت جلالت بود، از حیث فقه و روایت آثار دینیّه وکثرت نفوس ومدّت‌خدمت بخانوادهٔ عصمت ع گوی‌سبقت ازدیگران ربوده است. متجاوز از هفتـاد تن از ایشان از زمان سعادت توأمـان حضرت سجّاد ع ببعد بخدمات دینیّهٔ متنوعه و مصاحبت حضرات ائمّهٔ معصومین ع مفتخر و علما وفقها و قرّاء و ادبا و محدّثین بسیاری از ایشان برخاسته‌اندکه سرسلسلهٔ ایشان اعین بن‌سنسن (بروزن بلبل) یا سنبس (بروزن فلفل چنانچه در فهرست ابن‌الندیم است) شیبـانی بوده و بدین جهت بهریك از **آل اعین** و **آل سنسن** معروف هستند چنـانچه گاهی به **بنی اعین** و

بنی‌سنسن نیز مذکور دارند .

این خانواده نوعاً با تشیّع وامامی‌مذهب بودن بلکه با خواص شیعه بودن معروف است ، فقط مالك و مليك و قعنب عامیّ المذهب و درامامت مخالف و عبدالله بن بکیر نیز باآن‌همه وثاقتی که داشته فطحی‌مذهب بوده‌است . ماهم صحّت نسبت ومزایای دیگر افراد این خانواده را موکول بکتب رجالیّه داشته و بجهت تسهیل مراجعه بآنها بطور اجمال اسامی ایشان را تذکّر داده وگوئیم :

اعین بن‌سنسن سرسلسلهٔ این خانوادهٔ معروف به آل‌اعین شیبانی‌الولاء و ازموالی وآزاد شده‌های بنی‌شیبان بود و بطور اجمال ضمن شرح حال پسرش زراره تذکّر داده شده است ، درکتب رجالیّه تا هفده پسر بنام **ایوب** و **بکیر** و **حمران** و **زراره** و **سمیع** و **ضریس** و **عبدالاعلی** و **عبدالجبار** و**عبدالرحمن** و **عبدالله** و**عبدالملك** و **عیسی** و **قعنب** و**مالك** و **محمد** و **مليك** و **موسی** بدو منسوب دارند لکن ایّوب بن اعین بفرمودهٔ شیخ ، از این خانوادهٔ اعین شیبانی نبوده بلکه ریاحی یا ظریفی واز موالی بنی‌ریاح یا بنی‌ظریف و پدرش اعین غیراز اعین بن سنسن شیبانی و نسبت دادن او بدین خانواده همانا ناشی از اشتباه اسمی در نام پدر است .

شرح‌حال ایشان و اولاد و احفاد ایشان‌که مجموعاً درحدود هفتاد تن بلکه‌بیشتر بنظر این نگارنده رسیده و درشمار این‌خانواده میباشند موکول بکتب رجالیّه‌است‌که بعضی بعنوان اسم خاصّ خودش و بعضی دیگر ضمن عنوان آل‌اعین ویا عبدالله بن‌بکیر که از مشاهیر این خانواده است تذکّر داده شده است . دراینجا محض تسهیل مراجعه بدانها اسامی آنهائی را از این خانواده‌که دسترس ما گردیده بترتیب حروف هجا تذکّرمیدهد :

ابراهیم محمد بن‌حمران بن اعین بن سنسن شیبانی

احمد بن سلیمان بن‌حسن بن جهم بن بکیر اعین

احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

احمد بن محمد بن‌محمد بن سلیمان بن‌حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (که شرح حال اورا بعنوان **ابوغالب زراری** نگارش داده‌ایم)

ایوب بن اعین (که فوقاً از این خانواده نبودن اورا تذکّر دادیم)

بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی

جعفر بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر فوق

جعفر بن قعنب بن اعین بن سنسن شیبانی

جهم بن بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی

حسن بن جهم فوق

حسن‌بن زرارة بن اعین بن سنسن شیبانی

حسن‌بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بکیر بن‌اعین

حسین بن‌جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه از علّامه و ابن‌داود نقل شده)

حسین بن‌حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

حسین بن زرارة بن اعین فوق

حسین بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

حسین بن عبدالحمید بن بکیر بن‌اعین فوق

حسین بن‌عبیدالله بن زرارة بن اعین

حمران بن اعین بن سنسن

حمران بن عبدالرحمن بن اعین

حمزة بن حمران بن اعین

رومی‌بن‌زرارة بن اعین

زرارة بن‌اعین بن سنسن

زید بن بکیر بن اعین

سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

سمیع بن اعین

ضریس بن اعین

ضریس بن عبدالملك بن اعین

عبدالاعلی بن اعین

عبدالاعلی بن بکیر بن اعین

عبدالجبار بن اعین

عبدالحمید بن بکیر بن اعین

عبدالرحمن بن اعین

عبدالرحمن بن حمران بن عبدالرحمن بن اعین

عبدالله یا**عبیدالله** بن احمد بن محمد بن سلیمان بن‌حسن بن‌جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند)

عبدالله بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند و بقول بعضی دیگر از علمای رجال اعین سنسن اصلاً پسر عبدالله نامی نداشته‌است)

عبدالله بن بکیر بن اعین

عبدالله بن زرارة بن اعین

عبدالملك بن اعین

عبید بن زرارة بن اعین

عبیدالله بن احمد بن محمد بن‌سلیمان بن‌حسن بن‌جهم بن بکیر بن‌اعین(چنانچه بعضی گفته‌اند)

عبیدالله بن‌زرارة بن اعین

عثمان بن مالك بن اعین

عقبة بن حمران بن اعین

علی بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

علی بن‌عبدالحمید بن بکیر بن اعین

علی بن عبدالملك بن اعین

عمر بن بکیر بن اعین

عیسی بن اعین

غسان بن عبدالملك بن اعین

غسان بن مالك بن اعین

قعنب بن اعین که عامی المذهب بوده است

قیس بن زرارة بن اعین و بقول بعضی از علمای رجال قیس هم مثل ایوب بن اعین فوق از آل اعین نبوده و شیبانی نیست بلکه کندی میباشد و پدرش هم غیراز زرارة بن اعین شیبانی است

مالك بن اعین که عامی المذهب بوده است

محمد بن اعین که شیبانی بودن او نیز محل تردید است

محمد بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

محمد بن حمران بن اعین

محمد بن زرارة بن اعین

محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

محمد بن عبدالحمید بن بکیر بن اعین

محمد بن عبدالرحمن بن حمران بن عبدالرحمن بن اعین

محمد بن عبدالله (عبیدالله خا) بن ابی غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین و همین محمد بن عبدالله آخرین کسی است از این سلسله که در السنه دایر و مشهور بوده و کسی دیگر بعد از او از این سلسله مذکور نداشته اند

محمد بن عبدالله بن زرارة بن اعین

محمد بن عبدالملك بن اعین

محمد بن عبیدالله بن احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند)

محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

ملیك بن اعین و او نیز مانند دو برادرش مالك و قعنب عامیّ المذهب بوده است

موسی بن اعین

یحیی بن زرارة بن اعین

یونس بن عبدالملك بن اعین

یونس بن قعنب بن اعین

بعضی از افراد مذکور این خانواده صاحب کتاب و بعضی دیگر از اصحاب اصول مدوّنه میباشد وچنانچه درمطاوی کلمات فوق اشاره‌شده بعضی هم اصلاً از این خانواده نبوده‌اند و تحقیق مراتب بالاطراف موکول بکتب رجالیّه است .

آل افطس یکی ازملوك الطوائف اندلس است که بعنوان **بنی افطس** نگارش دادیم .

آل الیاس بجلی کوفی ، خانواده‌ایست بزرگ و قدیم درکوفه از اصحاب حضرت باقر یا صادق ع . ابوالیاس عمرو بن الیاس وپسرش الیاس بن عمرو بن الیاس وسه نوه‌اش رقیم وعمرو و یعقوب پسران الیاس بن عمرو وهریك از ایشان غیراز یعقوب کتابی داشته و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

(تنقیح المقال وغیره)

آل ایوب یکی ازدول مصریّه میباشدکه بعنوان **بنی ایوب** نگارش دادیم.

آل بابویه خانوادهٔ بزرگی است از عجم که بعضی از مشاهیر ایشان را در باب سیّم بعنوان **ابن بابویه** تذکّر دادیم .

آل بادیس یکی از دول مغرب زمین است که بعنوان **بنی بادیس** تذکّر دادیم و رجوع بعنوان **بنی زیری** نمایند .

آل بحرالعلوم از خانوادهٔ علمیّهٔ جلیلهٔ عراق عرب میباشدکه بعالم ربّانی سید مهدی بحرالعلوم سابق الذکر منتسب و درغایت اصالت و نهایت شرافت بود ، عدهٔ کثیری از علما و فقها و اعیان فضلا و ادبا و شعرا از ایشان بظهور آمده‌که اسامیشان زینت اوراق و دفاتر میباشد . گاهی هریك از افراد این خانواده را نیز بهمین‌عنوان **آل بحرالعلوم** متّصف دارند .

(متفرقه)

آل براق یا **قره‌ختائیان** ـ دولتی‌است‌که دراوائل قرن هفتم هجرت‌باهتمام قتلغ‌خان ملقّب به **براق** دربلادکرمان تأسیس یافته‌است . براق دراصل از امرای بلاد قره‌ختا (که عبارت ازشمال‌غربی مغولستان میباشد) بوده‌که‌بسمت سفارت نزد سلطان محمد خوارزمشاه رفته واز مراجعت ممنوع‌شد ، درسلك رجال‌دربار سلطان محمد منسلك و حاجب و دربان او گردید و بدین سبب به **براق حاجب** شهرت یافت . پس ازآنکه سلطان محمد مغلوب مغول گردید براق بکرمان رفته وآن نواحی را ضبط نمود و درسال ششصد و بیست و یکم هجرت اعلان استقلال داده و خطبه بنام وی خوانده شد . هشت تن از این خانواده مدّت هشتاد وپنج سال حکومت‌کرده‌اندکه اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ **براق حاجب** (قتلغ‌خان)	۶۲۱ ﻫ ق
۲ـ **رکن‌الدین مبارك بن براق**	۶۳۲ » »
۳ـ **قطب‌الدین محمد** برادرزادهٔ براق	۶۵۰ » »
۴ـ **حجاج بن قطب‌الدین**	۶۵۵ » »
۵ـ **جلال‌الدین سیور غیمش** بن قطب‌الدین	۶۸۱ » »
۶ـ **پادشاه خاتون**	۶۹۱ » »
۷ـ **مظفرالدین** محمد شاه بن حجاج	۶۹۵ » »
۸ـ **قطب‌الدین شاه جهان** بن سیور غیمش	۷۰۳ » »

درحدود هفتصد و ششم هجرت آخرین ایشان قطب‌الدین شاه نیز از طرف الجایتوخان

منعزل و حکومت آل براق منقضی وممالکشان مسخّر الجایتوگردید . خود قطب‌الدین شاه نیز بشیراز فرارکرده و بقیه عمر خود را در آنجا بسر برد و دختر خود را نیز بامیر مبارزالدین ازآل مظفّر تزویج کرد ، شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی بوجودآمدند . (س۱۲۶۷ ج۲س)

آل برمك یا **برامکه** - خانوادهٔ بزرگی است معروف‌که در اصل از اهالی خراسان بودند ودرمصاحبت ابومسلم‌خراسانی اهتمامات‌بسیاری در انقراض بنی‌امیّه و تشکیل خلافت عبّاسیّه بکار بردند اینك در اوائل‌آن خلافت ، چهار تن از ایشان : **خالد بن برمك** و **یحیی بن خالد** و **فضل بن یحیی** و **جعفر بن یحیی** متصدی مقام وزارت و صدارت و امورات بیت‌المالی شدند بلکه یحیی ازطرف منصور، والی‌آذربایجان‌هم گردید . عموماً مصدرخدمات‌متنوعهٔ بسیار وخیرات ومبرات‌بی‌شماری بوده و اکرامات متنوعهٔ بی‌حدّ درحق علما و شعرا و ارباب کمال مبذول میداشته‌اند . اینك شعرای وقت درمدح ایشان قصائد زیادی سروده ودر وفات‌ایشان نیزمراثی‌بسیاری بنظم آورده‌اند و مدایح و مراثی ایشان در بسیاری ازکتب مربوطه مدوّن میباشد .

هارون‌الرشید باآن مراحم فوق‌الغایة‌که درحق‌جعفر داشته بحدّی‌که شب و روز با معاشرت ومنادمت وی بسر می‌برد آخرالامر از نفوذ و اقتدار بی‌نهایت او اندیشناك شد ودرسال یکصد و هشتاد وهفتم جعفر را کشت ، پدرش یحیی و برادرش فضل را نیز با دوبرادر دیگرش محمد و موسی زندانی‌کرد و ایشان نیز در زندان مردند . نوادر بسیاری دربارهٔ برامکه مذکور و نقل‌آنها خارج از وضع کتاب است .

آل‌بویه عنوان مشهوری یکی از دول معظمهٔ ایرانی میباشدکه در زمان بنی‌عباس در اوائل قرن چهارم هجرت نشأت یافته و مجموعاً هفده یا هیجده تن از ایشان بعنوان سلطنت یا امارت و تبعیت ، حکومت رانده‌اند و ازآن‌روکه **عمادالدولة علی بن بویه** سابق‌الذکر مؤسّس این دولت ، دیلمی بوده اینك ایشان را **دیلمیان** و **دیالمه** (جمع دیلمی) گفته‌اند چنانچه بجهت انتساب به **بویه**‌که پدر

مؤسّس مذکور است به **آل‌بویه** شهرت یافته وگاهی **بنی‌بویه** نیز گویند.

مخفی نماندکه بویه مذکور (بروزن‌کمیل یا روزه) بنام **علی** (عمادالدوله) **وحسن** (رکن‌الدوله) و **احمد** (معزّالدولة) سه پسر داشته است‌که علی بحکومت کرج منصوب شد و بالاخره دراثر حسن تدبیر و جلب قلوب، قدرت زیاد یافته ودرسال سیصد وبیست و یکم یا دویم هجرت اعلان سلطنت داد و ازطرف راضی بالله بیستمین خلیفهٔ عباسی (۳۲۲-۳۲۹ه ق = **شکب - شکط**) نیز سلطنت او با ارسال تحف وهدایا وخلعت تبریك مورد تصدیق شد تا درسال سیصد و سی وچهارم بغداد را نیز مسخّر وبه مطیع لله خلیفهٔ وقت مسلّط شد و حکومت‌آن نواحی را ببرادرکهتر خود معزّالدوله احمد مفوّض‌نمود و نواحی اصفهان را نیز ببرادر دیگر خود رکن‌الدّوله حسن موکول داشته وشیراز را مقرّ سلطنت نمود.

ازآن روکه فرزندی نداشته بتصویب برادرش رکن‌الدوله پسرش عضدالدوله فناخسرو را ولیعهد خود نمود اینك بعداز وفات‌او عضدالدوله بتخت‌سلطنت‌نشست بلکه از بعضی‌کلمات قاموس‌الاعلام‌استظهارمی‌شودکه‌عمادالدوله درحال‌حیات‌خودش‌عضدالدوله را برتخت سلطنت برنشانده است. بهرحال نه تن از ایشان در مرکز، سلطنت کرده و بنام ایشان خطبه خوانده شد و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل‌است:

اول- عمادالدوله علی بن بویه	۳۲۱ ه
دویم - ابوشجاع عضدالدوله فناخسرو بن رکن‌الدوله حسن	۳۳۸ »
سوم - ابوالفوارس‌شرف‌الدولة شرزیل بن عضدالدوله	۳۷۲ »
چهارم - ابوکالیجار صمصام‌الدوله مرزبان بن عضدالدوله	۳۷۹ »
پنجم - ابونصر بهاءالدوله شهنشاه بن عضدالدوله	۳۸۰ »
ششم - ابوشجاع سلطان‌الدولة بن بهاءالدین فوق	۴۰۴ »
هفتم- ابوکالیجار عماد لدین‌الله مرزبان بن سلطان‌الدوله	۴۱۵ »
هشتم - ابوطاهر جلال‌الدولة فیروزخسروشاه بن بهاءالدوله	۴۲۹ »

ثانیاً ابوکالیجار مذکور فوق ۴۳۵ ھ

نهم- ابونصر- الملك الرحیم فیروزخسرو بن ابوکالیجار فوق ۴۴۰ »

درسال چهارصد و چهل و هفتم ، طغرل بیگ سلجوقی بدیشان مسلّط گردید ، ببغداد وارد وبنام او خطبه خوانده شد، ملك رحیم هم درموقع استقبال دستگیر ودرقلعهٔ طبرك نزدیکی اصفهان حبس و سلطنت و حکومت آل بویه در سال چهارصد و چهل و هشتم هجرت با وفات او بکلی منقرض گردید .

مخفی نماندکه شرح‌حال اجمالی عمادالدولة وعضدالدولهٔ مذکورین فوق راکه اوّل و دویم آل بویه هستند تحت عنوان عمادالدولة علی ، از باب اوّل (القاب) تذکّر داده وهم درآنجا موافق بعضی از مدارك قید شده استکه عضدالدولة همان رکن‌الدوله حسن بوده وبعد از سلطنت بلقب عضدالدولة ملقّب‌گردیده و پرواضح استکه اینفقره محض‌اشتباه میباشد و رکن‌الدوله حسن برادر عمادالدوله بوده و ابوشجاع عضدالدوله هم پسر رکن‌الدوله حسن ونامش هم فنّاخسرو است (بتشدید نون) .

ناگفته نماندکه غیراز نه نفر مذکور صاحب خطبه از آل‌بویه، **نه نفر دیگر** نیز از این خانواده بعنوان ملك یا امیرالامراء بطور تبعیّت صاحب خطبه ، در عراق و اصفهان و فارس و ارجان و دیگر نقاط ایران بشرح ذیل حکومت کرده‌اند :

اول- رکن‌الدولة- حسن بن بویه } برادران عمادالدولهٔفوق ۳۲۱ ھ ق
دویم- ابوالحسن‌معزالدولة- احمد بن بویه }

سیم - ابومنصور عزالدولة بختیار بن معزالدولة ۳۵۶ » »

چهارم - ابونصر مؤیدالدولة بن بویه بن رکن‌الدولة ۳۶۷ » »

پنجم - ابوالحسن‌فخرالدولة علی بن رکن‌الدولة حسن بن بویه ۳۷۳ » »

ششم - ابوطالب مجدالدولة رستم بن فخرالدوله علی فوق ۳۸۷ » »

هفتم - ابوعلی شرف‌الدولة حسن بن ابونصر بهاءالدولهٔ فوق ۴۰۴ » »

هشتم - ابومنصور بن ابوکالیجار عماد لدین‌الله فوق ۴۴۰ » »

نهم - ابوعلی بن ابوکالیجار فوق ۴۴۸ هـ ق

مخفی نماند ابومنصور فوق نیز که امیر فارس بوده مانند ملك رحیم مذکور آخرین سلطان آل بویه درسال چهارصد و چهل و هشتم هجرت وفات یافت و حکومت آل بویه سلطنتاً و امارتاً و اصالتاً و تبعاً منقرض گردید . لکن بعداز وفات ابومنصور برادرش ابوعلی فوق از طرف طغرل بیگ سلجوقی بامارت ارجان فارس منصوب و محض پاس اصالت او طبل و بیدق هم بدو عنایت شد تا درسال چهارصد و هشتاد و هفتم هجرت او نیز وفات یافته و امارت اسمی محض هم که در آل بویه بوده منقرض گردید . از اینجا معلوم میشود ، اگر ابوعلی مذکور راکه تحت تبعیت سلاجقه بوده بشمار آل بویه در نیاریم عدّهٔ امرا یشان هشت تن بوده ومجموع ایشان سلطاناً و امیراً هفده تن میباشند و اگر اورا نیز بملاحظهٔ نژاد ، از حکّام آل بویه حساب کنیم مجموعاً هیجده تن خواهند بود . توضیحاً علاوه مینماید که دوفقره جدول سلاطین و امرای آل بویه که تحت عنوان **بویه** درقاموس الاعلام نگاشته در بعض موارد مغایر شرح حال هریك از ایشان میباشد که بعنوان مخصوص خودشان نیز در آن کتاب نگارش داده است و مقصود ما نیز در این مورد فقط تذکّر و خاطر نشان نمودن آل بویه است وبس وتحقیق وقضاوت درمزایای این گویه قضایا موکول بکتب مربوطه میباشد . (ص۱۴۰۹ج۲س و ۲۴۰ج۱۵عن وغیره)

آل تبع یا **تبابعه** - ضمن عنوان **آل حمیر** خواهدآمد .

آل ترکه خانواده ایست بزرگ و معروف و ترکی زبان دراصفهان که نوعاً از ارباب فضل وکمال و بتشیّع معروف وبعضی از افراد ایشان را تحت عنوان **خواجه افضل الدین محمد صدر** تذکّر داده ایم .

آل تیمور یا **تیموریان** دولتی است بس مشهور که در تاریخ هفتصد وهفتاد و یکم هجرت باهتمام تیمورلنگ معروف به کورکان وصاحب قران (که بقول بعضی از نژاد مغول بوده و حکمرانان ایشان نیز در زبان اروپائیها به مغول بزرگ شهرت دارند) در ماوراءالنهر تشکیل یافته وسمرقند را پایتخت نمود، دردورهٔ

سلطنت خود خوارزم و کاشغر و تمامی بلاد ماوراءالنهر را ضبط و نیشابور و سبزوار و قندهار و خراسان و سیستان و آذربایجان و تفلیس و نخجوان و فارس و شیراز و بغداد و موصل و ماردین و دیار بکر و شام و حلب و دهلی و اکثر بلاد هندوستان و اطراف بحرخزر و نصف جنوبی روسیه و اراضی بسیاری را فتح و مسخّر کرد، خونریزیهای بسیاری نموده ودر دمشق و بغداد قتل عام داد و در آنکارا با یلدیریم سلطان بایزیدخان غازی چهارمین سلطان عثمانی (۷۹۱_۸۰۴ه ق = **ذصا - ضد**) محاربه و سلطان را اسیر کرد سپس با دویست هزار لشگر عزیمت فتح چین نمود ولی در اثنای راه درموضعی اترار نام درساحل نهر سیحون درهفتاد ویك سالگی درگذشت و جنازه‌اش را بسمرقند نقل دادند.

ظاهر کلام قاموس الاعلام آنکه **سه شعبه** از آل تیمور در خراسان و ماوراءالنهر و سمرقند و هندوستان موافق سه جدول ذیل سلطنت کرده‌اند.

شعبه آل تیمور که درماوراءالنهر وخراسان سلطنت کرده واخیراً هرات را پایتخت نموده‌اند با تاریخ جلوس ایشان بدین شرح است:

۱- **تیمور لنگ**	۷۷۱ ه
۲- **سلطان خلیل** بن امیرانشاه بن تیمور	۸۰۷ »
۳- **شاهرخ بن تیمور**	۸۱۱ »
۴- **اولوغ بیگ** بن شاهرخ	۸۵۰ »
۵- **عبداللطیف** بن اولوغ بیگ	۸۵۳ »
۶- **عبدالله بن ابراهیم** بن شاهرخ	۸۵۴ »
۷- **ابوسعید بن محمد** بن امیرانشاه بن تیمور	۸۵۵ »
۸- **میرزا یادگار** بن محمد بن بایسنقر بن شاهرخ	۸۷۳ »
۹- **حسین بایقرا** بن منصور بن بایسنقر ابن شیخ عمر	۸۷۵ »
۱۰- **بدیع الزمان** ومیرزا مظفر مشترکا	۹۱۱تا۹۱۳ »

بعد از سعید مذکور ماوراءالنهر از خراسان جدا شد، علاوه برسلاطین نامبرده که در

هرات مرکز خراسان سلطنت رانده‌اند چند نفر دیگر در سمرقند مرکز ماوراءالنهر بشرح ذیل مستقلاً سلطنت کرده‌اند :

۱- **سلطان احمد** بن ابوسعید ۸۷۳ هـ
۲- **سلطان محمود** بن ابوسعید ۸۹۹ «
۳- **بایسنقر** بن محمود ۸۹۹ «
۴- **سلطان علی** علی بن محمود ۹۰۲ تا ۹۰۵ «

اما شعبهٔ آل تیمور که در هندوستان سلطنت کرده‌اند:

۱- **بابر** بن عمر شیخ بن ابوسعید ۹۰۳ هـ
۲- **میرزا همایون** بن بابر ۹۳۷ «
۳- **جلال الدین** اکبرشاه بن همایون ۹۶۳ «
۴- **سلیم شاه** بن جهانگیر بن اکبرشاه ۱۰۱۲ «
۵- **شاه جهان** بن جهانگیر ۱۰۳۷ «
۶- **اورنگ زیب** عالمگیر ۱۰۶۸ «
۷- **شاه عالم** بن عالمگیر ۱۱۱۸ «
۸- **جهاندار** اسکندر شاه بن شاه عالم ۱۱۲۴ «
۹- **فرخ سیر** بن عظیم الشأن بن شاه عالم ۱۱۲۵ «
۱۰- **رفیع الدرجات** بن اورنگ زیب ۱۱۲۹ «
۱۱- **شاه جهان ثانی** ۱۱۲۹ «
۱۲- **محمد شاه** ۱۱۳۰ «
۱۳- **احمدشاه** ۱۱۶۰ «
۱۴- **عالم گیر ثانی** ۱۱۶۷ «
۱۵- **شاه عالم ثانی** ۱۱۷۳ تا ۱۲۲۱ «

انقراض آل تیمور هند بقهر و غلبهٔ نادرشاه و مسخّر انگلیس بودن هندوستان و شعبهٔ

دیگر ایشان بدستیاری شاه اسمعیل صفوی میباشد ودیگر مزایای تاریخی ایشان موکول بتواریخ و سیر است .

(ص۱۷۲۷ ج۳س)

آل ثوابه یا **بنی ثوابه** - خانوادهٔ علم وفضل و ادب و انشا وکتابت است که به ثوابه (بروزن کناره) بن خالد یا یونس منسوب و اصل ایشان از نصاری ویونس مذکور نیز حجام وبه لبابهٔ معروف ویا خود لبابه نام مادر ایشان بوده است . از افراد این خانواده ابوالعباس احمد بن محمد بن ثوابه (متوفی بسال ۲۷۳ یا ۲۷۷ه ق = **رعج یارعز**) وبرادرش جعفر وپسرش محمد وبرادرزاده‌اش محمد بن جعفر بوده ونیز از ایشان است ابوالحسین ثوابه و او آخرین کسی است از علما و فضلای این خانواده که با ابن‌الندیم متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) ملاقات کرده است . شرح حال اشخاص مذکور وغیر ایشان ازافراد این خانواده موکول بکتب مربوطه میباشد .

(ص۱۴۴ ج ۴ جم و۱۸۷ ف و ۳۲۶ ج ۱۰عن وغیره)

آل جلایر یا **ایلکانیان** - عنوان دولتی است معروف از شعب چنگیزیان که بعد از انقراض ایلخانیان شعبهٔ دیگر ایشان درسال هفتصد وسی و ششم یا چهل و پنجم هجرت از طرف امیر شیخ حسن بن امیرحسین بن آقبوغا بن ایلکان بن جلایر در عراق عرب تشکیل یافته و بغداد را کرسی حکـومت قرار داد ، آذربایجان که کرسی حکومت ایلخانیان بود نیز مسخّر ایشان گردید، بلکه اران وخراسان و موصل و بلاد ارمن و بلاد روم را نیز بحیطهٔ تصرف آورده‌اند . محض انتساب ایلکان جدّ عالی مؤسّس مذکور که از امرای کیخاتوخان ایلخانی مذکور ذیل بوده به **ایلکانیان** مشهور و بجدّ اعلایش به **آل جلایر** و **دولت جلایریه** معروف و هریك از افراد ایشان را به ایلکانی و جلایری موصوف دارند .

چهار تن از ایشان کـه عبارت از شیخ حسن مؤسّس مذکور و پسرش امیر شیخ اویس و سلطان حسین و سلطان احمد پسران شیخ اویس است حکومت کرده‌اند تا در سال هشتصد و سیزدهم هجرت آخرین ایشان سلطان احمد بدست قره‌یوسف ترکمانی

مقتول و دولت ایلکانی (آل‌جلایر) منقرض گردید ودو ایل آق‌قویونلو و قره‌قویونلو از ایلات ترکمان جاگیر ایشان شدند و جهانشاه بن قره‌یوسف مذکور نیزکه بانی مسجد جهانشاه تبریز است (درسال هشتصد وهفتاد و دویم هجرت) ازهمین ایل قره‌قویونلو بوده است (بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند) .

سلطان احمد (شیخ احمد) مذکور از اهل فضل و ادب بود ، بهردو زبان‌عربی و فارسی شعر خوب می‌گفت ، درفنّ موسیقی تألیفاتی داشته وخط خوب مینوشت، وبصفای باطن خواجه حافظ شیرازی اعتقادی بسزا داشت ، دراوقات‌اقامت بغداد اصراری وافی بکار می‌برده‌که خواجه نیز متوجه‌آن دیارگردد لکن خواجه قبول‌نکرده و اشعاری در مدح او گفت‌که در دیوانش ثبت و ازآنها است :

احمد الله علی معدلة السلطان — احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد — آنکه‌میزیبداگرجان‌جهانش‌خوانی
دیده نادیده باقبال تو ایمان آورد — مرحبا ای بهمه لطف‌خدا ارزانی

اما ایلخانیان چنانچه اشاره شد عنوان شعبه دیگری است از دولت آل‌چنگیز مذکور ذیل‌که در ششصد و پنجاه و پنجم از طرف هلاکوخان ملقّب به ایلخان تأسیس یافت ، شهر مراغهٔ‌آذربایجان را پایتخت نمود وبجهت انتساب به مؤسّس مذکور به ایلخانیان و دولت ایلخانیه مشهور شد ونه تن از ایشان بشرح ذیل در ایران وعراق عرب وشام و خراسان و نواحی آنها سلطنت نموده‌اند :

۱ـ هلاکوخان بن تولی‌خان بن‌چنگیزخان از ۶۵۵تا۶۶۳ هـ
۲ـ ابقاخان بن هلاکوخان ۶۶۳ـ۶۸۱ »
سلطان احمد بن هلاکو ۶۸۱ـ۶۸۳ »
۴ـ ارغون‌خان بن ابقاخان فوق ۶۸۳ـ۶۹۰ »
۵ـ کیخاتوخان بن ابقاخان ۶۹۰ـ۶۹۴ »
۶ـ بایدوخان بن طرقای بن هلاکو ۶۹۴ـ۶۹۴ »

۷ـ غازان محمودخان بن ارغون‌خان ۶۹۴ـ۷۰۳ ﻫ

۸ـ محمد خدابنده بن ارغون‌خان ۷۰۳ـ۷۱۶ «

۹ـ بوسعید بن خدابنده ۷۱۶ـ۷۳۶ «

شرح و بسط قتل عامّ دادن هلاکو در بغداد و مستأصل ساختن خلفای بنی‌عباس و اسلام آوردن سلطان احمد و غازان و خدابنده و بوسعید از این خانواده و دیگر مزایای تاریخی ایشان موکول بتواریخ و سیر میباشد. (ص۱۱۵۸ و۱۱۵۹ ج۳س)

آل‌چنگیز یا **دولت چنگیزیه** یا **چنگیزیان** ـ عنوان مشهوری یکی از دول مشهورهٔ جهان است که درسال پانصد و نود ونهم هجرت ازطرف چنگیزخان ظالم سفّاك خونریز مغولی معروف‌که در اصل نام تموچین داشته تأسیس یافت، تمامی مغولستان و تاتارستان و ترکستان شرقی و دشت قبچاق و قفقاز و قسمت جنوبی روسیه و شمالی چین را مسخّرکرد، بلخ و هرات و بخارا و سمرقند و بسیاری از بلاد عظیمهٔ اسلامی را تخریب و اهالی آنها را قتل عام داد، صغیر وکبیر و برنا وپیر حتی بچه‌های شیرخواره را نیز رحمی نکرد، مدارس وکتابخانه‌های بسیاری را محو و نابود نمود. همانا مفقودالاثر و نایاب شدن بسیاری از تألیفات وآثار قلمی علما و حکما و دانشمندان سلف نیز نتیجهٔ تعدّیات ظالمانه و وحشیانهٔ چنگیز و چنگیزیان میباشد. بالجمله خروج این سفّاك وحشی از بزرگترین مصائب عالم اسلامی بوده و جراحات متنوعهٔ دینی وکشوری وارده از طرف او ابدالدهر در صفحات تواریخ عالم باقی و اصلاً قابل التیام نمیباشند.

چنگیزخان‌بنام **جوجی‌خان** و **جغتای‌خان** و **اکتاقاآن** و **تولی‌خان** چهارپسرداشت، بعد از مردن او مابین ایشان و امرای ایشان تفرقه شد وچندین شعبه بنام جوجی‌خانی و جغتائی و ایلکانیان و ایلخانیان و چوبانیان و سربداران وغیره هریکی در سمتی از ممالك‌چنگیزخان‌تشکیل‌حکومتی داد. بطوراجمال گوئیم که هلاکوخان پسر تولی‌خان مذکور دولتی بنام ایلخانیان تشکیل داده‌که فوقاً ضمن‌عنوان‌آل‌جلایر که عنوان‌دیگر

ایلکانیان است تذکّر دادیم .

اصل دولت چنگیزیان که در چین و مغولستان بتخت خود چنگیز جلوس کرده‌اند با تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ چنگیزخان	۵۹۹ هـ
۲ـ اوکتاقاآن بن چنگیزخان	۶۲۴ »
۳ـ توراکیتا خاتون زوجهٔ اوکتا	۶۳۹ »
۴ـ کیوک‌خان بن اوکتا	۶۴۳ »
۵ـ منکوقاآن بن تولی بن چنگیز	۶۴۴ »
۶ـ قبلاقاآن بن تولی‌خان	۶۵۷ »
۷ـ الجایتوخان بن چنکیم بن قبلا	۶۹۴ »
۸ـ کلوك خان بن ترمابالا بن چنکیم	۷۰۷ »
۹ـ بیانتوخان بن ترمابالا	۷۱۱ »
۱۰ـ کویکن خان بن بیانتو	۷۲۰ »
۱۱ـ یسون تیمور بن کمالا بن چنکیم	۷۲۳ »
۱۲ـ آسوکپا بن یسون تیمور	۷۲۹ »
۱۳ـ کتوکتوخان بن کلوك‌خان	۷۳۰ »
۱۴ـ طوپ تیمور بن کلوك‌خان	۷۳۰ »
۱۵ـ ابله‌چبه بن کتوکتوخان	۷۳۳ »
۱۶ـ طوغان تیمور بن کتوکتوخان	۷۳۴تا۷۳۴ »

شعبهٔ جغتائیـ با اینکه چندین تن از خانوادهٔ **جغتای‌خان** مدت یکصد و سی ویك سال در ترکستان و ماوراءالنهر حکومت رانده‌اند لکن مابین دو دولت ایلخانیه و اصل دولت چنگیزی مذکورین‌فوق درفشارمانده وتوسعه و اهمیتی نیافته‌اند وخودش‌اصلاً حکومتی استقلالی نکرده و تابع برادرش اوکتاقاآن فوق بوده‌است ، اسامی و تاریخ‌جلوس افراد

این شعبه بشرح ذیل است :

۱ـ جغتای‌خان بن چنگیزخان ـ که تابع برادرش اوکتاقاآن بوده است

۲ـ قره‌هلاکو بن مواتکان بن جغتای‌خان ۶۴۰ هـ

۳ـ یسومنکو بن جغتای‌خان ۶۴۵ »

۴ـ ارغونه زوجهٔ قره هلاکو ۶۵۰ »

۵ـ الکو بن بیدار بن جغتای‌خان ۶۵۹ »

۶ـ مبارك شاه بن قره‌هلاکو ۶۶۵ »

۷ـ براق بن یسوتوبن مواتکان
۸ـ نیك‌پی بن‌ساریان بن‌جغتای
} مشترکا ۶۶۹ »

۹ـ توقا تیمور بن کدامی بن یوزای بن مواتکان ۶۷۱ »

۱۰ـ دوا بن براق کتجك بن دوا ۷۰۶ »

۱۱ـ تالیکوا بن کدامی ۷۰۸ »

۱۲ـ یسن یغا بن دوا ۷۰۹ »

۱۳ـ کبك دوا کذا

۱۴ـ الچکدای بن دوا ۷۲۱ »

۱۵ـ دوره تیمور بن دوا کذا
۱۶ـ ترماشیر بن دوا ۷۳۱ هـ
۱۷ـ بوزان بن جکان بن دوا

۱۸ـ جکشی بن جکان بن دوا

۱۹ـ یسون تیمور بن بکان بن دوا
۲۰ـ علی سلطان از سلالهٔ اوکتاقاآن
۲۱ـ فولاد بن اوروق تیمور بن دوا
} ۷۳۳ هـ کذا

۲۲ـ محمد بن فولاد
۲۳ـ غزان بن یسلور بن اوروق تیمور
} ۷۳۳ هـ کذا

۲۴ـ دانشمند جه از احفاد اوکتاقاآن	۷۴۷ ﻫ
۲۵ـ بیان‌قلی بن سورکتو بن دوا	
۲۶ـ تیمورشاه بن یسون تیمور	کذا
۲۷ـ تغلق تیمور بن‌امیل خواجه	
۲۸ـ الیاس خواجه بن‌تغلق تیمور	۷۶۴ »
۲۹ـ هابیل‌شاه	۷۶۵ »

شعبهٔ جوجی‌خانی نیز مدت صد و پنجاه سال از اولاد وخانوادهٔ او از سال ششصد و سی و پنجم تا هفتصد و هشتاد و پنجم هجرت در دشت قبچاق سلطنت و حکومت کرده‌اند، لکن ما بین لهستان و مجارستان و روسیه در مضیقه مانده و مثل شعبهٔ جغتائی توسعه نیافته‌اند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل‌است وخود جوجی‌خان درحال‌حیات پدرش چنگیزخان مرده بوده است :

۱ـ بایدوخان بن جوجی‌خان	۶۳۵ ﻫ
۲ـ سرطاق بن بایدو	۶۵۴ »
۳ـ اولاغچی بن بایدو	۶۵۴ »
۴ـ برکان بن بایدو	۶۵۵ »
۵ـ منکو تیمور بن‌کوتکان بن بایدو	۶۶۴ »
۶ـ تودا منکو بن کوتکان	۶۷۹ »
۷ـ تولابغا بن دارتو بن کوتکان	۶۸۶ »
۸ـ توقاتقا بن منکو تیمور	۶۹۰ »
۹ـ اوزبك بن طغرلجه بن منکو تیمور	۷۱۱ »
۱۰ـ جانی‌بك بن اوزبك	۷۴۳ »
۱۱ـ بردی بگ بن جانی بگ	۷۵۷ »
۱۲ـ نقایا بن اوروس از احفاد جوجی‌خان	۷۷۸ »
۱۳ـ تیمور ملك بن اوروس	کذا

۱۴ـ تقتمیش نیز از احفاد جوجی‌خان ۷۸۰تا۷۸۵ ه

شعبهٔ چوبانیان بعد ازقتل سلطان ابوسعید آخرین حکمران ایلخانی مذکور فوق ازطرف امیر شیخ حسن بن امیر تیمورتاش بن امیرچوبان درسال هفتصد و سی و نهم هجرت در دیار بکر و اران وآذربایجان تشکیل وبجهت انتساب بجدّشان امیرچوبان که ازامرای غازان‌خان و الجایتوخان از ملوك ایلخانی فوق‌الذکر است به چوبانیان معروف و بعد از امیر شیخ حسن برادرش ملك اشرف جانشین وی شده ودرهفتصد وپنجاه وهفتم‌هجرت منقرض گردید.

شعبهٔ سربداران نیز بعداز قتل سلطان ابوسعید ایلخانی فوق درسال هفتصد وسی و هفتم هجرت ازطرف خواجه عبدالرزاق بن خواجه فضل‌الله (که ازامرا و رجال‌دربار سلطان ابوسعید بوده) در سبزوار تشکیل یافت و بنام او خطبه خوانده‌شد ، دوازده تن از ایشان تا هفتصد و هشتاد و هشتم سلطنت کرده و بواسطهٔ غلبهٔ تیموریان منقرض گردیدند . ازآن‌روکه خواجه عبدالرّزاق مذکور وکسان او درموقع محاربه با خواجه علاءالدین محمد والی خراسان کلاهشان را بچوب داری‌آویخته وبا سر برهنه مشغول جنگ بوده‌اند **بهمین اسم سربداران** شهرت یافته‌اند .

(متفرقات قاموس‌الاعلام وغیره)

آل‌حر خانوادهٔ بزرگ و مشهوری است در عرب‌که اغلب در بلاد جبل عامل ونواحی‌آن ساکن بودند . در اواخر بایران وبلاد دیگر متفرق و جمعی وافر از محدّثین و فقهای شیعه از ایشان برخاسته‌اندکه با فضل وتقوی وکمالات نفسانیّه آراسته و مصدر خدمات دینیّهٔ بسیاری بوده‌اند . ماهم بعضی ازایشان را تحت عنوان حرّ از باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم . در اینجا نیزگوئیم یکی از مشاهیر این خانواده هم شیخ محمد بن محمد بن حسین حرّ عاملی مشغری عموی پدر شیخ‌حرّ عاملی‌صاحب وسائل‌میباشدکه‌عالمی‌است‌فاضل محقّق مدقّق شاعرقوی‌الحافظه، از تلامذهٔ صاحب معالم و صاحب مدارك و شیخ بهائی وپدر خود واز او است :

اعجب من قوم باهوائهم	**لمقتضى عقلهم ينقضون**
يوحدون الله لكنهم	**بالله مع توحيدهم مشركون**
ضلت مساعيهم رهم يحسبون	**انهم فى صنعهم يحسنون**
ان الزموا الحق اجابوا بما	**اجاب من غى به الكافرون**
آبائونا من قبل كانوا كذا	**انا على آثارهم مقتدون**

از تأليفات او است :

۱- الاصول ۲- العروض ۳- نظم تلخيص المفتاح . درسال نهصد وهشتادم هجرت وفات يافت، صاحب معالم قصيده‌اى درمرثيهٔ او گفته‌است . صاحب ترجمه پدرزن شهيد ثانى بوده و تمامى ذريّه شهيد از بطن آن مخدّره ميباشند .

مخفى نماندكه بعضى از افراد اين خانواده خودشان را از اولاد حرّ بن يزيد رياحى دانسته وشجره‌هاى نسبى هم موافق اين زعم خودشان ابرازمى نمايند ودراعيان الشيعه بعد از نقل اين جمله گويدكه حرّ لقب اين سلسله بوده وآن نام يكى ازاجدادشان است كه باسم حرّ شهيد موسوم بوده‌است والاّ دليلى براى بودن ايشان ازاولاد حرّشهيد نداريم .

(ملل و اعيان الشيعه)

آل حرفوش خانوادهٔ بزرگى است كه ضمن عنوان **حرفوشى** تذكّر داديم .

آل حمدان يا **بنى حمدان -** يكى ازقبائل و دول مشهورهٔ عرب ميباشدكه در باب اوّل (القاب) ضمن عنوان **ناصرالدوله حسن** تذكّر داده‌ايم.

آل حمود يكى ازدول وحكومتهاى عرب است كه بعنوان **بنى حمود** ذكرشد.

آل حمير (بروزن درهم) عنوان مشهورى يكى از دول قديمهٔ عظيمهٔ مشهورهٔ عرب ميباشدكه چند قرن هم پيش از ميلاد عيسى ع از طرف حمير بن عبدالشمس بن يعرب بن قحطان در يمن تأسيس يافته و نخست ، شهر سبا و اخيراً شهر صنعاى يمن را مركزحكومت قرارداده‌اند. سى وشش تن ازايشان سلطنت نموده و زمان ايشان على التّحقيق معلوم نشد لكن بلقيس نوزدهمين ايشان باحضرت سليمان بن داود نبى كه زياده برهزار سال پيش ازميلاد بوده معاصر بوده است وبجهت مجهول

بودن زمان ایشان فقط اسامیشان را ذیلاً تذکّر میدهد :

۱ـ حمیر	۲ـ کهلان	۳ـ وایل
۴ـ سکسك	۵ـ یعفر	۶ـ ذواریاش
۷ـ لقمان	۸ـ سمح	۹ـ شداد
۱۰ـ لقمان	۱۱ـ شدید	۱۲ـ حارث
۱۳ـ ذوالقرنین	۱۴ـ ذوالمنار	۱۵ـ افریقس
۱۶ـ ذوالاذعار	۱۷ـ سرحیل	۱۸ـ هدهاد
۱۹ـ بلقیس	۲۰ـ ناشر	۲۱ـ شمر
۲۲ـ ابر مالك	۲۳ـ عمران	۲۴ـ ذوحیشان
۲۵ـ تبع	۲۶ـ کیلرب	۲۷ـ حسان
۲۸ـ ذوالاعواد	۲۹ـ عبدکلال	۳۰ـ حارث
۳۱ـ عمرو	۳۲ـ بیعه	۳۳ـ صهبان
۳۴ـ ذوالجناح	۳۵ـ ذوشناتر	۳۶ـ ذونواس (زرعه)

مخفی نماندکه کیلرب بیست و ششمین ایشان راکه بعد از تبع بوده تبع ثانی وتبع‌اصغر گفته و او و ملوك بعد از اورا **آل‌تبع** و **تبابعه** گویندکه جمع تبع است وبنابراین آل‌تبع یك شعبه از آل‌حمیر میباشد ومشهورترین خانوادهٔ آل‌حمیر لقمان و شداد و بلقیس و ذوالقرنین استکه شرح حال ایشان را درکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

آل‌حیان تغلبی صیرفی خانوادهٔ بزرگی‌است از شیعیان کوفه وازآن‌روکه سرسلسلهٔ ایشان حیان از موالی بنی‌تغلب بوده و شغل صیرفی داشته اینك عموم افراد این خانواده به **تغلبی** و **صیرفی** معروف ویا بزعم بعضی هریك‌از ایشان شغل صیرفی داشته‌اند .

بهرحال از معروفین این خانواده اسحق بن عمار بن حیان و برادرانش اسمعیل و قیس و یوسف و یونس و اولاد ایشان محمد ویعقوب پسران اسحق وبشر وعلی‌پسران

اسمعیل و عبدالرحمن بن بشر ومحمد بن یعقوب بن اسحق وعلی بن محمد بن یعقوب وهمه‌شان ازمحدّثین شیعه وشرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه بوده وعمار بن حیان مذکور هم غیراز عمار ساباطی مشهور است که ضمن عنوان **آل‌موسی** خواهدآمد .

آل‌خاتون خانوادهٔ بزرگی است که بعنوان **بنی‌خاتون** تذکّر دادیم .

آل‌خرسان طایفه‌ایست از اجلّای سادات نجف‌اشرف که بعضی از ایشان از اهل علم وبعضی هم ازکلیدداران روضهٔ مقدسهٔ علویّه بوده و به‌سیّد درویش موسوی نجفیّ المولد والمسکن والمدفن معروف به **خرسان** منتسب وسید جعفر بن سید احمد بن سید درویش هم که از فضلای ادبا وشعرا بشمار میرفته از این خانواده بوده واز او است :

من جاوز السبعین من‌عمـره	**لاقـی امورا فیـه مستنكرة**
و ان تخطاها رأی بعـدها	**من حادثات الدهر مالم يره**

در رجب هزار و سیصد و سیّم هجرت درگذشت . (ص۳۴۴ ج۱۶عن)

آل‌خوارزم یا **خوارزمشاهیان** یا**دولت‌خوارزمشاهیه** یکی ازدول مشهوره میباشد که دراواخرقرن پنجم هجرت باهتمام قطب الدین محمد بن انوشتکین که بسیار مدبّر و جسور وعلم‌پرور وازطرف سلطان سنجر سلجوقی ملقّب به‌خوارزمشاه بوده تأسیس یافت و هفت تن از ایشان مدت صد و سی وهفت سال درخوارزم ونواحی که سمت‌شرقی بحرخزراست سلطنت کرده‌اند. اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است:

۱ـ قطب‌الدین محمد بن انوشتکین	۴۹۱ ه
۲ـ اتسز بن قطب‌الدین	۵۲۱ »
۳ـ ایل ارسلان بن اتسز	۵۵۱ »
۴ـ سلطانشاه بن ایل ارسلان	۵۵۸ »
۵ـ علاءالدین تکین (تکش خا) بن ایل ارسلان	۵۸۹ »
۶ـ قطب‌الدین محمد ثانی بن تکین	۵۹۶ »

۷ـ جلال‌الدین بن قطب‌الدین ۶۱۷تا۶۲۸ هـ

وبا موت جلال‌الدین منقرض گردیدند . (ص۲۰۶۵ ج۳س)

آل‌دجیلی طایفهٔ بزرگی میباشد ازعرب که درنجف مقیم بوده وفضلا وادبای بسیاری از ایشان برخاسته‌است . نسبت ایشان بقبیلهٔ خزرج که درقریهٔ دجیل(بروزن‌کمیل) مابین‌بغداد وسامرا سکونت داشته‌اند موصول ومشهورترین کسی‌که از این‌طایفهٔ خزرجیهٔ ساکن نجف از قرن سیزدهم باین طرف نشأت‌یافته شیخ **احمد بن عبدالله دجیلی** است‌که در عصر خود از شیوخ علم و ادب بوده و از اشعار او میباشدکه بیکی از دوستان خود درمقام گله‌مندی نوشته‌است :

یا معرضا عنی سلبت رقادی — و ترکتنی جسدا بغیر فؤاد
افهل بدا ذنب لدیك جنیته — حتی به قطعت حبل ودادی
اوما علمت بانه کتب الهوی — سطرا علی قلبی بغیر مداد
هذا اسیرهواك مذخلق‌الهوی — والشاهدان مدامعی و سهادی

زمان ولادت ووفات ومشخّص‌دیگری بدست‌نیامد. (ص ۲۲ ج۱۰ عن)

آل‌ذوالقدر یا **ذوالقدریة**ـ دولتی است کوچك‌که در سال هفتصد و هشتادم هجرت از طرف زین‌الدین قروجهٔ ملقّب به **ذوالقدر** تشکیل یافت ، نه تن از ایشان درمرعش شام ونواحی تا نهصد و بیست ویکم حکومت‌کردند، آخرین ایشان علاءالدوله با برادر و چند پسرش از طرف سلطان سلیم‌خان بن بایزید ثانی نهمین سلطان عثمانی (۹۱۸ـ۹۲۶هـ ق = **ظیح ـ ظکو**) مقتول و اراضی ایشان مسخّر آل‌عثمان شده و منقرض‌گردیدند . اسامی وتاریخ‌جلوس ایشان بشرح ذیل‌است:

۱ـ ذوالقدر زین‌الدین قرجه ۷۸۰ »

۲ـ خلیل بیگ بن زین‌الدین ۷۸۷ »

۳ـ سولی بیگ بن زین‌الدین ۷۸۸ »

۴ـ نصیرالدین محمد بیگ بن خلیل ۸۰۰ »

۵ـ سلیمان بیگ بن نصیرالدین ۸۴۶ »

۶ـ ارسلان بیگ بن سلیمان ۸۵۸ ﻫ

۷ـ شاه بوداق بیگ بن سلیمان ۸۷۰ »

۸ـ شهسوار بیگ بن سلیمان ۸۷۲ »

ثانیاً شاه بوداق ۸۷۵ »

۹ـ علاءالدولة بن‌سلیمان ۸۸۵ »

(ص۲۲۲۶ ج ۳ س)

آل‌زباره بعنوان **بنی‌زباره** تذکّر دادیم .

آل‌زرارة خانوادهٔ **زرارة بن‌اعین بن سنسن** (سنبس خ‌ل) میباشدکه عبارتند از برادرانش حمران ، بکیر ، عبدالرحمن ، عبدالملك و برادرزاده‌هایش حمزة بن‌حمران، محمد بن‌حمران، عبدالله بن بکیر، ضریس بن‌عبدالملك و دیگر برادران و اولاد واحفادخود زراره وبرادرانش که‌ضمن‌عنوان **آل‌اعین** اسامیشان را تذکّر دادیم .

آل‌زوین درقاموس‌گوید : **زوین** (بروزن زبیر) از اسامی اشخاص بوده و **هبةالله بن زوین** فقیهی است اسکندرانی . در اعیان‌الشیعه ذیل عنوان **سید احمد آل‌زوین** اعرجی نجفی ابن‌سیدحبیب گوید : معلوم نیست‌که زوین نام کیست و ظاهرآن است که مصغّر زین است وگویا زین‌الدین ، جدّ عالی پنجمین همین سید احمد است وسادات اعرجیه هم اولاد عبدالله اعرج ابن حسین اصغر ابن امام سجّاد ع بوده و خانوادهٔ بزرگی هستند در عراق‌که در هرعصری اکابر وعلمای بسیاری از ایشان ظهور یافته و بچندین شعبه بوده وبعضی در رماحیه از بلاد قدیمهٔ‌عراق ساکن و برخی درحیره متوطّن وگروهی نیز ازقرن سیزدهم باین طرف درنجف مقیم ودارای علم و ادب و حسب و نسب هستند .

از اکابر این‌گروه، **سیداحمد** فوق، ازاولاد عبدالله اعرج مذکور میباشدکه نسب شریفش با سی و سه واسطه بامام سجّاد ع موصول وعالمی است ادیب ظریف‌که درسنّ

جوانی ازمولد خود رماحیه بنجف رفته و بتحصیل علم پرداخت تا بمرتبهٔاجتهاد رسید و بطریقهٔ صوفیه مایل و بوحدت وجود معتقد ودر اواخر از این عقیده منصرف گشته و رساله‌ای در ردّ آن نوشت ودر هزار و دویست و سی و دویم هجرت بطهران رفته ودر مدرسهٔ صدر آنجا بتدریس و امامت پرداخت و درخلال این احوال بعضی ازعلوم‌غریبه را نیز اخذ و اخیراً بزیارت مشهد مقدس رضوی مشرّف، باز بنجف مراجعت وبزیارت بیت‌الله موفق ودرآن سفر مقدس‌ارجوزه‌ای بنام **رحلت حجازیه** نظم کردکه حاوی مناسک حج وتعیین مقامات شریفهٔ حجاز وتاریخ‌ابنیه وآب وهوا و دیگر مزایای‌حجاز است. درسال هزار و دویست و شصت و هفتم هجرت درگذشته و از تألیفات او است:

۱- **انیس‌الزوار** در زیارات و ادعیه ۲- **رائق‌المقال فی‌فائق‌الامثال** که امثال دایره و متداوله را بترتیب حروف هجا تألیف کرده است ۳- **الرحلة الحجازیة** که فوقاً مذکور شد ۴- **الرحلة‌الخراسانیة** که عجائب وغرائب وعادات و اخلاقی‌راکه درمسافرت مشهد رضوی دیده حاوی و نظم‌آن از نثرش بیشتر است ۵- **مستجاب‌الدعوات** که بطرز عدة‌الداعی ابن‌فهد است.

نیز در اعیان‌الشیعه گوید: درکوه لبنان طایفه‌ایست از اشراف نصاری که به **آل‌زوین** معروف هستند و از پدرانشان نقل می‌کنندکه یکی از اجداد ایشان از عراق به لبنان آمد و اقامت کرد و ذریّه و نسل او بکیش نصاری رفته‌اند و احتمال قوی میدهندکه ایشان نیز از سادات آل‌زوین عراقین باشند وهم گویندکه دلهایشان باسلام مایل و عاطفه‌ای نسبت به مسلمان دارند.

ناگفته نماند گروهی که از آل‌زوین درحیره ساکن بوده و فوقاً اشاره نمودیم در اواخر درحفظ املاك ومزارع خودشان عاجز شده ودیگر قادر براستغلال وبهره‌برداری ازآنها نبودند اینك تمامی آنها از طرف دولت ترکیه به **آل‌فتله** که قبیله‌ایست معروف و قحطانی الاصل تسلیم شد وتا امروز در دست ایشان‌است.

(ص ۴۶۶ ج ۸ عن و ۴۵۶ ج ۲ ذریعه)

آل‌زهره یکی ازخانواده‌های جلیلهٔ علمیّهٔ حلب میباشدکه تحت‌عنوان **ابن‌زهره** اشاره‌شد وبعضی ازاکابر ایشان را نیز بهمین‌عنوان تذکّردادیم.

آل‌زیاد
آل‌زیار
آل‌زیری
آل‌ساسان

بعنوان **بنی‌زیاد** و **بنی‌زیار** و **بنی‌زیری** و **بنی‌ساسان** نگارش یافته‌اند .

آل‌سامان

یا **سامانیان** یا دولت سامانیّه، یکی‌از دول‌صغیرهٔ مشهوره‌میباشد که در دویست وهشتاد و هفتم هجرت ازطرف‌اسماعیل بن‌احمد بن اسد بن سامان تأسیس‌یافته وبجهت‌انتساب بجدّ عالیش بهمین‌عناوین معروف‌است . نه تن از ایشان‌که اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ اسماعیل بن احمد	۲۸۷ ﻫ	۲ـ احمد بن اسماعیل	۲۹۵ ﻫ
۳ـ نصر بن احمد	۳۰۱ »	۴ـ نوح بن نصر	۳۳۰ »
۵ـ عبدالملك بن نوح	۳۴۳ »	۶ـ منصور بن نوح	۳۵۰ »
۷ـ نوح ثانی بن منصور	۳۶۵ »	۸ـ منصور ثانی‌بن‌نوح	۳۸۷ »
۹ـ عبدالملك‌ثانی بن نوح	۳۸۹ »		

صد ودو سال در ماوراءالنهر و جرجان وخراسان سلطنت‌کردند و اخیراً ترقیات‌آل‌بویه سابق‌الذّکر وآل‌سبکتکین‌آتی‌الذّکر موجب ضعف و انکسار و انقراض ایشان‌گردیده و آل‌سبکتکین جاگیر ایشان‌شده‌است . (س۲۵۰۷ ج۴س)

آل‌سبکتکین

عنوان مشهوری یکی از دول عظیمهٔ اسلامی میباشدکه درسیصد و هشتاد و هفتم هجرت از طرف سلطان محمود بن سبکتکین تأسیس یافت ، عراق عجم را از آل‌بویه و ماوراءالنهر را از خوانین ترکستان و بلاد خوارزم و خراسان را از آل‌سامان ضبط کرد ، قسمت شمالی هندوستان را نیزمسخّر و بنشر احکام دین مقدّس اسلامی شروع نمود ، احراق جنازهٔ زن و شوهر وبسیاری از عادات هندوان را برهم زده وبخدمات بزرگ دینی وکشوری موفق‌آمد . شهر غزنه را که غزنین نیزگویند پایتخت‌نمود و چهارده تن از ایشان‌که اسامی وتاریخ جلوس‌ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ سلطان‌محمودبن‌سبکتکین	۳۸۷ هـ	۲ـ محمد بن محمود	۴۲۱ هـ
۳ـ مسعود بن محمود	۴۲۵ »	ثانیاً محمد بن‌محمود	۴۳۳ »
۴ـ مودود بن مسعود	۴۳۵ »	۵ـ مسعود ثانی بن مودود	۴۴۱ »
۶ـ علی بن‌مسعود اوّل	۴۴۱ »	۷ـ عبدالرشید بن محمود	۴۴۳ »
۸ـ فرخزاد بن مسعود اوّل	۴۴۵ »	۹ـ ابراهیم بن‌مسعودثانی	۴۵۰ »
۱۰ـ مسعودثالث‌بن‌ابراهیم	۴۹۲ »	۱۱ـ شیرزاد بن مسعودثالث	۵۰۸ »
۱۲ـ ارسلان‌شاه‌بن‌مسعودثالث	۵۰۹ »	۱۳ـ بهرامشاه‌بن‌مسعودثالث	۵۲۲ »
۱۴ـ خسروشاه‌بن‌بهرامشاه	۵۴۴ هـ ق الی ۵۴۵ هـ ق		

سلطنت نموده و اخیراً بدست آل‌غور آتی‌الذکر منقرض گردیدند.

(ص ۲۵۳۳ ج ۴ س)

آل‌سراج رجوع بعنوان **بنی‌سراج** نمایند.

آل‌سعید رجوع بعنوان **بنی‌سعید** نمایند.

آل‌سلجوق یا **سلجوقیان** یا **سلاجقه**ـ یکی از دول مشهورهٔ ایران است‌که در زمان آل‌سبکتکین مذکور فوق در سال چهارصد و بیست و نهم هجرت از طرف طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق تأسیس یافت، در نیشابور جلوس نمود، تاآنکه سلطان مسعود غزنوی از آل‌سبکتکین راکه در صدد محاربهٔ او بوده در دامغان مغلوب، عراق‌عجم را نیز ضبط وشهر ری را پایتخت‌نمود وچهارده تن ازایشان مدت یکصد وشصت ویك‌سال سلطنت‌کرده‌اند و ایشان را سلاجقهٔ ایران وسلاجقهٔ عراق نیزگویند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است:

۱ـ طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق	۴۲۹ هـ
۲ـ الب‌ارسلان بن چغری بیگ بن‌میکائیل	۴۵۵ »
۳ـ ملکشاه بن الب‌ارسلان	۴۶۵ »
۴ـ برکیارق بن ملکشاه	۴۸۵ »

۵ـ محمد بن ملکشاه ۴۹۸ هـ

۶ـ سنجر بن ملکشاه ۵۱۱ »

۷ـ محمود بن محمد بن ملکشاه ۵۱۱ »

۸ـ طغرل ثانی بن محمد بن ملکشاه ۵۲۵ »

۹ـ مسعود بن محمد ۵۲۹ »

۱۰ـ ملکشاه ثانی بن محمود ۵۴۷ »

۱۱ـ محمد ثانی بن‌محمود ۵۴۷ »

۱۲ـ سلیمان شاه بن محمد اوّل ۵۵۵ »

۱۳ـ ارسلان بن طغرل ثانی ۵۵۶ »

۱۴ـ طغرل ثالث بن ارسلان بن طغرل فوق ۵۷۱تا۵۹۰ »

آخرین ایشان طغرل ثالث است که در پانصد و نودم هجرت مغلوب علاءالدین تکین پنجمین سلطان خوارزمشاهی گردید و سلطنت سلاجقهٔ ایران منقرض و عراق عجم نیز بتصرف خوارزمشاهیان درآمد. مخفی نماند که بعد از تشکیل دولت سلاجقه نخست یك شعبه بفاصلهٔ چهار سال در کرمان و شعبهٔ دیگری نیز از ایشان بفاصلهٔ چهل و هشت سال در روم تشکیل یافته که اسامی ایشان را نیز بطور اجمال تذکّر داده وگوئیم:

سلاجقهٔ کرمان درسال چهارصد و سی و سیّم هجرت از طرف قاورد بن چغری بن میکائیل سلجوق که برادرزادهٔ طغرل اوّل مؤسّس سلاجقهٔ ایرانی فوق است تأسیس یافته و یازده تن ایشان، اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است:

۱ـ قاورد بن چغری بن میکائیل بن‌سلجوق ۴۳۳ هـ

۲ـ سلطان شاه بن قاورد ۴۶۵ »

۳ـ توران شاه بن قاورد ۴۷۶ »

۴ـ ایرانشاه بن تورانشاه ۴۸۹ »

۵ـ ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد ۴۹۴ »

۶ـ محمد شاه بن ارسلانشاه ۵۳۶ هـ

۷ـ طغرل شاه بن محمدشاه ۵۵۰ »

۸ـ بهرامشاه بن طغرل شاه ۵۶۲ »

۹ـ ارسلانشاه ثانی بن طغرل شاه ۵۶۲ »

۱۰ـ تورانشاه ثانی بن طغرل شاه ۵۶۲ »

۱۱ـ محمد شاه ثانی بن بهرامشاه ۵۷۰ »

درسال پانصد و هشتاد و سیم هجرت کرمان از طرف ملك دینار ازطائفهٔ غزان ضبط و سلطنت سلاجقهٔ کرمان نیز منقرض گردید .

سلاجقهٔ روم درسال چهارصد وهفتاد و هفتم هجرت از طرف سلیمان بن‌قطلمش بن اسرائیل بن سلجوق که نوهٔ عموی طغرل اوّل مؤسّس سلاجقهٔ ایرانی مذکور فوق و از جانب ملکشاه بن الب‌ارسلان والی روم(آناطولی و نواحی) بوده تأسیس‌یافته‌است . پای‌تخت ایشان نخست ،آناطولی بوده حلب وسوریه و انطاکیه نیزمسخّر ایشان شد و دویمین ایشان داود قلمرو خودرا توسعه داده وقونیه را پای‌تخت نمود و پانزده تن از ایشان اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ سلیمان بن قطلمش بن اسرائیل بن‌سلجوق ۴۷۷ هـ

۲ـ داود بن سلیمان بن قطلمش ۴۷۹ »

۳ـ قلیج ارسلان بن‌سلیمان ۵۰۰ »

۴ـ مسعود شاه بن قلیج‌ارسلان ۵۳۹ »

۵ـ عزالدین قلیج‌ارسلان ثانی بن‌مسعود ۵۵۸ »

۶ـ غیاث‌الدین کیخسرو بن عزالدین ۵۷۸ »

۷ـ رکن‌الدین سلیمان ثانی بن‌عزالدین ۵۸۰ »

غیاث‌الدین کیخسرو ـ ثانیاً ۶۰۳ »

۸ـ عزالدین قلیج‌ارسلان ثالث ۶۰۳ »

۹ـ عزالدین کیکاوس بن کیخسرو	۶۰۹ هـ
۱۰ـ علاءالدین کیقباد بن کیخسرو	۶۱۰ »
۱۱ـ غیاث‌الدین کیخسرو ثانی بن کیقباد	۶۳۶ »
۱۲ـ رکن‌الدین سلیمان ثالث بن کیخسرو ثانی	۶۴۴ »
۱۳ـ غیاث‌الدین کیخسرو ثالث بن سلیمان ثالث	۶۶۴ »
۱۴ـ غیاث‌الدین مسعود ثانی بن کیکاوس بن کیخسرو ثانی	۶۸۲ »
۱۵ـ علاءالدین کیقباد ثانی بن فرامرز بن کیکاوس	۶۹۷ تا ۶۹۹ »

دراواخر قرن هفتم هجرت طایفهٔ مغول به روم نیز تسلّط یافتند وسلاجقهٔ روم هم ناگزیر از تمکین ایشان بودند بحدّی که عزل و نصب پنج تن آخری ایشان نیز با ایلخانیان بود . آخرین ایشان علاءالدین کیقباد بجهت عدم تمکین غازان‌خان ایلخانی سلطان وقت محبوس شد و امرای سلاجقه هریکی در سمتی خودسرانه گذرانیدند تا در سال ششصد و نود و نهم هجرت سلطان‌عثمان‌خان غازی دولت‌عثمانیّه را تشکیل داده وسلاجقه را بکلی منقرض گردانید . (ص۲۵۹۷ ج۴س وغیره)

آل‌سیدحیدر خانوادهٔ علمی بزرگی است در عراق عرب که درکاظمین و بغداد ساکن ، درعلم و فضل و تقوی و حسن اخلاق معروف ، بسید حیدر بن‌سید ابراهیم بن سید محمد بن‌سیدعلی بغدادی منسوب . پذر مذکور سیدحیدر عالمی بوده ادیب، ساکن بغداد ، اخیراً بنجف مهاجرت‌کرده وحاضر درس سیدمهدی بحرالعلوم (متوفی بسال ۱۲۱۲هـ ق = **غریب**) بوده و خانوادهٔ سید حیدر تا عصر ما در بغداد باقی است . (ص ۴۳۵ ج۵عن)

آل‌شراره
آل‌شرف‌الدین } هردو از شعبات خانوادهٔ **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر بوده و رجوع بدانجا نمایند .

آل‌الشهیدثانی خانوادهٔ بزرگی‌است درجبل‌عامل که بعضی‌ازافرادیشان بسوریه و بلاد عجم رفته وعلما و افاضل نامی تاریخی بسیاری ازایشان

برخاسته است که شرح حال ایشان زینت اوراق و صفحات تاریخی است . ماهم بعضی از ایشان را بعنوان **صاحب معالم** و **صاحب مدارك** و **سبط الشهید** تذکّر داده‌ایم . موافق آنچه تحت‌عنوان **آل‌حر** اشاره نمودیم خانوادۀ شهید ثانی نیز یك‌شعبه از ایشان است .

آل‌صفی خانوادۀ بزرگ ومشهوری‌است که بصفی‌الدین سیداسحق‌اردبیلی سابق‌الذکر جدّسلاطین‌صفویّه‌منسوب‌بوده و رجوع بدانجانمایند.

آل‌صلیح **آل‌صلیق** هردو از دول صغیره بوده و تحت عنوان **بنی‌صلیح** و **بنی‌صلیق** تذکّر دادیم .

آل‌طاوس موافق آنچه تحت عنوان **ابن‌طاوس** تذکّر دادیم یکی از خانواده‌های جلیلۀ علمیّۀ سادات حسنی نسب است و بعضی از مفاخر و مشاهیر ایشان را نیز بهمان عنوان نگارش دادیم .

آل‌طاهر عنوان دو بلکه سه‌سلسله‌ازدول‌صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌طاهر** تذکّر دادیم .

آل‌طباطبا عنوان مشهوری سلسلۀ بزرگی است از سادات علوی حسنی‌که بجهت انتساب بجدّ عالی‌شان سید ابراهیم ملقّب به طباطبا ابن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنّی ابن امام حسن مجتبی ع بهمین‌عنوان‌مشهور است . شعرا و ادبا و علمای بسیاری از ایشان بظهور آمده‌که بعضی از ایشان را تحت عنوان طباطبائی ویا درمطاوی عناوین دیگر نگارش داده و هم‌چنین دولت طباطبائیه یا بنی‌طباطبا یا آل‌طباطبا را تحت عنوان **طباطبا** بطور اجمال تذکّر داده‌ایم .

آل‌طریح خانوادۀ معروف وبزرگی است درنجف‌که بشیخ طریح جدّاعلی سیّم طریحی فخرالدین سابق‌الذکر منتسب میباشد .

آل‌عباس ازخانواده‌های‌جلیلۀ‌مشهوره‌است‌که بعنوان **بنی‌عباس** تذکّردادیم.

آل‌عبید عنوان دیگر یك‌سلسله ازخلفای مصری است وبعنوان **فاطمیون** مذکور شده است .

آل‌عثمان **یا عثمانلو یا عثمانیه** - از بزرگترین دول عظیمهٔ قدیمه میباشد که درسال ششصد و نود و نهم هجرت ازطرف سلطان‌عثمان‌خان غازی بن ارطغرل غازی بن‌امیرخوارزم سلیمان شاه تأسیس وبجهت انتساب بنام‌مؤسّس مذکور بهمین سه عنوان معروف‌است . بیش از سی و چهار تن از ایشان تا قرن‌حاضر چهاردهم هجری باکمال استقلال و عزّت دربلاد روم سلطنت کرده‌اند . پایتخت ایشان نخست **ینی‌شهر** بود ودر زمان دویمین‌ایشان اورخان **بروسه** ودرعهد ششمین‌ایشان‌سلطان مرادخان **ادرنه** سپس استانبول را مرکز و پای‌تخت نموده و درتمامی این‌مدت بخدمات دینی وتوسعهٔ بلاد اسلامی وخدمات دیگر بسیاری موفق آمده‌اند وچنانچه ضمن‌عنوان بنی‌عباس تذکّر دادیم درسال نهصد و بیست و چهارم هجرت خلافت نیز ازطرف‌آخرین خلیفهٔ عباسی مصری بسلطان سلیم‌خان نهمین سلطان عثمانی مفوض گردید .

دریکی از مجله‌های عربی مصری **الهلال** که چندین‌سال پیش بنظر این‌نگارنده رسیده (و بجهت طول مدت ، سال و شماره‌اش از یادم رفته) گویدکه ملوك‌آل‌عثمان در بدایت حال ملقّب به **امیر** بودند تا دراثر فعالیت و جدّیّتی‌که درآسایش رعایا داشتند از طرف ایشان ملقّب به **سلطان** شدند و متدرجاً درنتیجهٔ توسعهٔ ممالك‌اسلامی وحسن خدمات دینی وتوأم ساختن مقرّرات‌کشوری با موازین دین مقدّس‌اسلامی به **لقب خلیفه** مفتخرگردیدند و بهمین جهت توأم ساختن دوقوهٔ سلطنتی و مذهبی ، اساس حکومت ایشان مستحکم شده و قرنها امتداد یافت و سی و چند تن از یك خانواده تا زمان ما حکمران‌بوده‌اند والاّ حکمرانی این عده ازیك‌خانواده دراین مدت عادتاً وقوع‌ناپذیر بوده و**کل سادس یخلع** از امثال دایره میباشد .

نگارنده گوید انصافاً تحقیق خوبی کرده و موفقیت این رویه متقن ومستحسن تطبیق حکومت با قواعد مذهبی را دربارهٔ تمامی ممالك اسلامی از درگاه خداوندی خواهانیم والاّ محکوم‌بفنا و زوال خواهد شد . **اسامی و تاریخ جلوس ۳۴ تن** ازسلاطین آل‌عثمان موافق قاموس‌الاعلام بشرح ذیل است :

۱ـ سلطان **عثمان‌خان** غازی بن ارطغرل غازی بن سلیمانشاه	۶۹۹ ﻫ
۲ـ سلطان غازی **اورخان** بن عثمان‌خان غازی	۷۲۶ »
۳ـ خداوندگار غازی سلطان **مرادخان** بن اورخان	۷۶۱ »
۴ـ یلدیریم غازی سلطان **بایزیدخان** بن مرادخان	۷۹۱ »
فترت	۸۰۴ـ۸۱۶ »
۵ـ چلبی سلطان **محمدخان** بن بایزیدخان	۸۱۶ »
۶ـ سلطان غازی **مرادخان** ثانی بن محمدخان	۸۲۴ »
۷ـ ابوالفتح غازی سلطان **محمدخان** ثانی بن مرادخان ثانی	۸۵۵ »
۸ـ سلطان غازی **بایزیدخان** ثانی بن محمدخان ثانی	۸۸۶ »
۹ـ سلطان غازی **یاوز سلیم‌خان** بن بایزیدخان ثانی	۹۱۸ »
۱۰ـ قانونی سلطان **سلیمان‌خان** بن سلیم‌خان	۹۲۶ »
۱۱ـ سلطان غازی **سلیم‌خان** ثانی بن سلیمان‌خان	۹۷۴ »
۱۲ـ سلطان **مرادخان** ثالث بن سلیم‌خان ثانی	۹۸۲ »
۱۳ـ سلطان غازی **محمدخان** ثالث بن مرادخان ثانی	۱۰۰۳ »
۱۴ـ سلطان غازی **احمدخان** بن‌محمدخان ثالث	۱۰۱۲ »
۱۵ـ سلطان **مصطفی‌خان** بن محمدخان ثالث	۱۰۲۶ »
۱۶ـ سلطان **عثمان‌خان** ثانی بن‌احمدخان	۱۰۲۷ »
ثانیاً سلطان مصطفی‌خان	۱۰۳۱ »
۱۷ـ سلطان غازی **مرادخان** رابع بن احمد خان	۱۰۳۲ »
۱۸ـ سلطان **ابراهیم‌خان** بن احمدخان	۱۰۴۹ »
۱۹ـ سلطان غازی **محمدخان‌رابع** بن‌ابراهیم‌خان	۱۰۵۸ »
۲۰ـ سلطان **سلیمان‌خان‌ثانی** بن ابراهیم‌خان	۱۰۹۹ »
۲۱ـ سلطان **احمدخان‌ثانی** بن ابراهیم‌خان	۱۱۰۲ »

۲۲ـ سلطان **مصطفی‌خان‌ثانی** بن محمدخان رابع ۱۱۰۶ هـ

۲۳ـ سلطان غازی **احمدخان ثالث** بن محمدخان رابع ۱۱۱۵ »

۲۴ـ سلطان غازی **محمودخان** بن مصطفی خان ثانی ۱۱۴۳ »

۲۵ـ سلطان **عثمان‌خان‌ثالث** بن مصطفی‌خان‌ثانی ۱۱۶۸ »

۲۶ـ سلطان **مصطفی‌خان‌ثالث** بن احمدخان ثالث ۱۱۷۱ »

۲۷ـ سلطان غازی **عبدالحمیدخان** بن احمدخان ثالث ۱۱۸۷ »

۲۸ـ سلطان غازی **سلیم‌خان ثالث** بن مصطفی‌خان ثالث ۱۲۰۳ »

۲۹ـ سلطان **مصطفی‌خان‌رابع** بن سلطان‌عبدالحمیدخان ۱۲۲۲ »

۳۰ـ سلطان غازی **محمدخان‌ثانی** بن عبدالحمیدخان ۱۲۲۳ »

۳۱ـ سلطان غازی **عبدالمجیدخان** بن محمودخان ثانی ۱۲۵۵ »

۳۲ـ سلطان **عبدالعزیزخان** بن محمود خان ثانی ۱۲۷۷ »

۳۳ـ سلطان **مرادخان خامس** بن عبدالمجید خان ۱۲۹۳ »

۳۴ـ سلطان غازی **عبدالحمیدخان** ثانی بن عبدالمجیدخان ۱۲۹۳ »

(ص۳۱۳۰س وغیره)

آل‌عزالدین ازخانواده‌های علمی جبل عامل میباشدکه علما و ادبا و شعرای بسیاری از ایشان برآمده‌اند.

(ص ۱۵۱ ج ۵ عن)

آل‌عسیران از مشاهیر خانواده‌های جبل‌عامل میباشدکه دارای جلالت‌دینی و دنیوی بوده و علما و فضلا و ابرار و اغنیای بسیاری ازایشان برخاسته و دراصل از بعلبك بوده‌اند. ایشان و **آل‌سلیمان** مشهور دربعلبك (که در این زمان به **آل‌حیدر** معروف هستند) ازیك نژاد ویك طایفه هستند و شرح اجمالی ایشان موافق آنچه ازشیخ منیر بن حاج‌حسن عسیران (که از اکابر این طایفه است) نقل‌شده آنکه عسیران جدّ عالی ایشان ودو برادرش مصطفی و سلیمان فرزندان حاج داود بن

سلیمان بوده و عسیران تاجری بوده ثروتمندکه بجهت خوف ثروت خودکه از امرای بعلبك داشته ازآنجا رحلت کرده ودرصیدا اقامت نمود ، املاك بسیاری درنواحی صیدا خریدکه تا این زمان بنام وی معروف وبه بستان عسیران و مانند آن مشهور هستند .

(ص ۲۲۹ ج۱۴عن)

آل‌عصفور خانوادهٔ بزرگی است در بحرین و قطیف و نواحی آنهاکه علما و افاضل بزرگ نامی بسیاری از ایشان بظهور آمده و نسبت ایشان به **عصفور بن احمد بن‌عبدالحسین** بن عطیة بن شیبهٔ بحرانی موصول و هریك از ایشان درکلمات‌اجلّه به **ابن‌عصفور** ، یا **آل‌عصفور** ، یا **عصفوری** موصوف میباشند. مخفی نماندکه **ابن‌عصفور علی بن‌موسی** نحوی مشهورکه گاهی اقوال اورا درکتب نحویّه و ادبیّه نقل می‌نمایند دخلی بدین خانواده ندارد و شرح حال اورا بعنوان **ابن‌عصفور** نگارش داده‌ایم .

عصفور مذکورفوق که این خانواده بنام او معروف هستند جدّپنجم صاحب‌حدائق مشهور سابق‌الذکر میباشد و بعضی از افراد این خانوادهٔ جلیله را تذکّر میدهد :

اول - شیخ‌احمد بن‌ابراهیم بن احمد بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بحرانی پدر صاحب حدائق‌که بعنوان **بحرانی** درباب القاب نگارش یافته است .

دویم - شیخ احمد بن‌محمد بن‌شیخ‌احمد فوق‌که ازعلمای‌امامیّه ومشایخ روایت شیخ احمد احسائی سابق‌الذکر و برادرزادهٔ صاحب حدائق میباشد . پسرش شیخ محمد بن‌احمد بن محمد نیز عالمی بوده عامل متکلّم خطیب وازتألیفات او است: **الاستقلالیة** یاخود **الاستقلال‌الاب بالولایة علی‌الباکرة‌البالغة فی‌تزویجها.** مشخّص دیگری بدست‌نیامد.

سیم - شیخ حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم فوق برادرزادهٔ دیگر صاحب حدائق ، علاوه براینکه بطور خلاصه تحت عنوان **بحرانی** نگارش یافته بازهم گوئیم‌که وی از علمای ربّانی اوائل قرن سیزدهم هجرت و از اساطین دین و مذهب شیعه بود ، درعلم و عمل وتقوی وفضائل‌علمیّه و اخلاقیّه نادرهٔ زمان ، حوزهٔ درس‌او مرجع‌استفادهٔ

اکابر علمای بحرین و احسا و قطیف و نواحی آنها ، اقوال او در احکام دینیّه مشهور و و درکلمات بعضی از اجلّه به **مجدد سر قرن دوازدهم** موصوف است و از مشایخ روایت شیخ احمد احسائی سابق‌الذکر و جمعی دیگر بود .

قوهٔ حافظه‌اش نیز بی‌بدل و ضرب‌المثل و نوادری دربارهٔ آن منقول و ازعمّ خود صاحب حدائق اجازه داشته واز تألیفات او است :

۱- الانوار اللوامع یا خود **المصابیح اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع** که شرح مفاتیح ملامحسن فیض است **۲- باهرة العقول فی نسب الرسول ص وشرح احوال آبائه الی آدم ابی البشر ۳- البراهین النظریة فی اجوبة المسائل البصریة ۴- الجنة الواقیة فی احکام التقیة ۵- دیوان رثاء الحسین ع ۶- السوانح النظریة فی شرح البدایة الحریة** درفقه وشرح بدایهٔ شیخ حر عاملی است **۷- شارحة الصدور** که منظومه ایست دراصول **۸- العوامل السماعیة والقیاسیة ۹- المحاسن النفسانیة فی جواب المسائل الخراسانیة ۱۰- مفاتیح الغیب والتبیان فی تفسیر القرآن** وغیراینها که درفقه و توحید و وفات هریك از حضرات معصومین ع و موضوعات دیگر تألیفات بسیاری دارد ودر بیست و یکم شوال هزار ودویست وشانزدهم هجرت در بحرین وفات یافته و قبرش درقریهٔ شاخوره نام موجود ومزار مردم است . گویند وفاتش بسبب صدمه حربه‌ای بوده‌که یکی از اعدای دین بپشت پایش زده است .

چهارم - شیخ عبدالعلی پسر احمد بن ابراهیم وبرادر صاحب حدائق وعموی شیخ حسین مذکور فوق واز مشایخ اجازهٔ او بوده و درسال هزار و صد وهفتاد وهفتم هجرت وفات یافته است و بعنوان **بحرانی** نیز تذکّری دادیم .

پنجم - شیخ عبدالعلی بن شیخ خلف بن شیخ عبدالعلی بن شیخ حسین فوق عالمی است بارع محدّث و مؤلف کتاب لئالی افکار فی الاصولین است .

ششم - شیخ محمد بن احمد بن ابراهیم که پدر شیخ حسین فوق و برادر صاحب حدائق بوده و درعلم و عمل و ورع و تقوی متفرّد است واز تألیفات او است :

۱- اصول الدین ۲- مرآة الاخیار فی احکام الاسفار و مراثی بسیاری هم در حق حضرت سیدالشهداء ع گفته و درهزار و دویست و هشتاد وششم هجرت پیش از برادرش صاحب حدائق وفات یافته است .

هفتم - **شیخ یوسف بن احمد** بن ابراهیم که بصاحب حدائق مشهور و آبروی سلسلهٔ آل‌عصفور بلکه ازمفاخرشیعه بوده و تحت همین‌عنوان مشهوریش **صاحب‌الحدائق الناضرة** شرح حال اورا نگارش داده‌ایم و شرح‌حال دیگر افراد این خانواده را موکول بکتب لؤلؤةالبحرین همین شیخ یوسف و دیگر کتب مربوطه میدارد.

(متفرقات ذریعه و دیگر اطلاعات متفرقه)

آل‌عطار بغدادی، خانوادهٔ بزرگی‌است از سادات عالی‌درجات بغدادکه علما و ادبا وشعرای‌بسیاری از ایشان برخاسته‌اند وموافق‌آنچه از شرح حال افراد این خانواده بدست میآید نسبت ایشان بسید محمد نامی عطار ابن سیدعلی سیف‌الدین بغدادی موصول وبهمین‌جهت هریك از ایشان نیز به عطار موصوف وما هم بعضی از اشخاص معروف به عطار را بهمین عنوان نگارش داده‌ایم.

آل‌عطیه در اصطلاح رجالی محمد و علی و حسن و جعفر پسران عطیه بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

آل‌عقیل یکی از دول صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌عقیل** تذکر دادیم.

آل‌علی‌صغیر عنوان مشهوری امرای بلاد جنوبی جبل عامل میباشدکه ببلاد بشاره معروف بوده چنانچه بلاد شمالی جبل عامل ببلاد شقیف مشهور ونهر لیطه نامی درمیان این‌دوقسمت فاصله میباشد. امرای‌فوق ازامرای‌نیك‌نام ودوستدارعلما بوده وبا شهامت وشجاعت وکرم وغیرت و وفا بعهد وحفظ حقوق همسایه و دستگیری اهل فضل و اهتمام تمام در تعمیر مدارس وآبادانی آنها معروف میباشند. مردمان بسیاری رهین‌اخلاق فاضلهٔ ایشان هستند وقرنها درآن‌نواحی دارای مقام‌امارت بوده و هنوز در اعقاب ایشان باقی است. (ص۱۰۲ ج۱۶عن)

آل‌عمار دو سلسله بوده وبعنوان **بنی‌عمار** نگارش دادیم.

آل‌فتال ضمن عنوان **فتال حسن** از باب القاب اشاره شد.

آل‌فتله چنانچه ضمن عنوان آل‌زوین اشاره نمودیم قبیله‌ایست معروف و قحطانی‌الاصل وظاهر کلام بعضی‌ازاهل فنّ آنکه‌آل‌فتله همان **آل‌قفطان** مذکور ذیل است .

آل‌فحام (بروزن عطّار) خانوادهٔ علویهٔ قدیمی است در نجف وسیداحمد نجفی از ادبای همین خانواده میباشد و درهزار ودویست و سی تمام از هجرت درگذشته است . (ص۲۲۸ ج۱۰عن)

آل‌فخرالدین از شعبات **آل‌ابی‌جامع** بوده و رجوع بدانجا نمایند .

آل‌فرقد یا **بنی‌فرقد** - دراصطلاح‌رجالی‌داود وعبدالحمید وعبدالرحمن و عبدالملک‌ویزیدپسران‌ابویزیدفرقد وموکول‌بکتب‌رجالیّه‌هستند.

آل‌فضل‌الله از اجلّای سادات جبل عامل واز خانواده‌های علمی آن نواحی میباشد . دراصل از شرفای مکّه بوده و اخیراً در قریهٔ عیناثا نامی توطّن کرد ، علما و شعرا و فضلای بسیاری از ایشان برخاسته‌اند .

(ص ۵۲ ج ۱۴ عن)

آل‌قاجار ایل قاجار ازطوایف ترك بودندکه ضمن هجوم مغولها بآسیای غربی آمده ودر زمان شاه عباس‌کبیر بسه دسته تقسیم‌گردیدند: قاجارگرجستان و مرو و استرآباد .

قاجار استرآباد همواره داعیه سلطنت داشتند چنانکه فتحعلی‌خان رئیس یکی از تیره‌های این دسته‌که می‌خواست سلطنتی برای‌خود ترتیب دهد بدست نادرشاه‌کشته شد ، محمدحسن خان فرزند فتحعلی‌خان مدتی با جانشینان نادر در زد و خورد بود تا اینکه یکی از پسران وی بنام محمدخان درمازندران‌گرفتار عادل شاه شد وبحکم وی مقطوع‌النسل گردید واز این ببعد معروف شد بآغامحمدخان .

۱- آقامحمدخان - (۱۲۱۰-۱۲۱۱)مؤسّس‌سلسلهٔ‌قاجاریه وغالباًمشاور کریمخان زند در امور مهمّه بود ، پس‌از فوت کریمخان داعیه استقلال داشت تا اینکه پس از

کشتن لطفعلی‌خان آخرین شاهزادهٔ زند و منقرض ساختن سلسلهٔ زندیان و تصرف کردن گرجستان در تهران بسال ۱۲۱۰ هجری قمری تاج‌گذاری نمود و خود را شاه ایران نامید و درسال (۱۲۱۱) بدست چند تن از گماشتگان خود کشته شد.

۲- فتحعلی‌شاه - (۱۲۱۲-۱۲۵۰) چون آغامحمدخان مقطوع‌النّسل بود لذا پسر برادرخود حسینقلی‌خان موسوم به فتحعلی‌خان ومعروف به باباخان را برای‌ولیعهدی خویش تعیین کرد فتحعلی‌خان که موقع کشته شدن آغامحمدخان حکومت فارس را داشت بتهران آمد وپس‌از مدتی بعنوان فتحعلی شاه تاجگذاری کرد از وقایع مهم زمان سلطنت فتحعلی‌شاه جنگ ایران و روس است که در مرحلهٔ اوّل منجر بامضای عهدنامهٔ گلستان‌شد (بسال۱۲۲۸ درقریهٔ گلستان ازقراء قره‌باغ منعقدشد) وبموجب آن گرجستان و دربند و باکو وشیروان و شکی وگنجه وقره‌باغ و قسمتی ازطالش، بروس‌ها واگذار شد ودرمرحلهٔ دوم بعقدعهدنامهٔ ترکمانچای منجرّ گردید(بسال۱۲۴۳ درقریهٔ ترکمانچای منعقد شد)که بدرجات شومتر از عهدنامهٔ گلستان و بموجب آن ایروان و نخجوان نیز ازدست ایران خارج و مرز ایران و روس رودخانهٔ ارس تعیین شد بالاخره فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ درگذشت.

۳- محمدشاه - (۱۲۵۰-۱۲۶۴) محمد شاه بسال ۱۲۵۰ جلوس کرد و میرزا ابوالقاسم قائممقام را بصدارت برگزید ولی‌درنتیجهٔ سعایت اطرافیانش اورا خفه‌کرد و بجای وی یکنفرآخوند ایروانی راکه معلّم ایام‌کودکی وی‌بوده **بنام میرزا مسلم معروف بحاج میرزا آقاسی** بصدارت انتخاب‌کرد و بالاخره درسال (۱۲۶۴) درگذشت.

۴- ناصرالدین‌شاه - (۱۲۶۴-۱۳۱۳) یکماه و نیم بعداز فوت محمد شاه جلوس کرد، در زمان این پادشاه اصلاحاتی درغالب شئون‌کشور بوسیلهٔ **میرزاتقی‌خان امیرکبیر** بوجودآمد ولی متأسفانه درمحرم ۱۲۶۷ امیرکبیر از مشاغل ومناصب خود خلع شد و در۱۸ ربیع‌الاول همان سال بقتل رسید وپس‌از وی میرزاآقاخان نوری (اعتمادالدوله) و درسال ۱۲۸۸ میرزا حسن‌خان مشیرالدوله بصدارت رسیدند، این‌پادشاه سه‌بار باروپا مسافرت‌کرد درسالهای ۱۲۹۰-۱۲۹۵-۱۳۰۶ وبالاخره درسال۱۳۱۳ هجری‌قمری‌موقعی

که تهیهٔ جشن پنجاه ساله سلطنت خود را می‌دید بدست میرزا رضاکرمانی بقتل رسید.

۵- مظفرالدین‌شاه - (۱۳۱۳-۱۳۲۴) این پادشاه درچهل وچهار سالگی بتخت نشست ومیرزا علی‌خان امین‌الدوله را بصدارت گماشت اوکه می‌خواست اصلاحاتی کند معزول و امین‌السلطان درسال ۱۳۱۶ وسپس عین‌الدوله و بعدها میرزا نصرالله‌خان‌نائینی مشیرالدوله بصدارت رسیدند این پادشاه نیز سه بار باروپا مسافرت کرد و در هرسفر مبالغی از دولت روس استقراض نمود ، مشیرالدوله فرمان استقرار مشروطیت را در جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ از شاه‌گرفت و بصحهٔ محمدعلی میرزا ولیعهد نیز رسانید ولی‌کمی بعد این پادشاه درگذشت .

۶- محمدعلی‌شاه - (۱۳۲۴-۱۳۲۷) این پادشاه نیز در ذی‌القعدهٔ سال ۱۳۲۴ بتخت‌سلطنت جلوس‌کرد ازبدو کار با آزادی وقانون‌اساسی و مشروطیت مخالفت ورزید و خواست شخص مقتدری صدارت را عهده‌دار شود بدین جهت میرزا علی‌اصغر خان امین‌السطان (اتابك اعظم) را بصدارت برگزید ولی‌امین‌السلطان بزودی دربیرون‌عمارت مجلس بقتل‌رسید . محمدعلی‌شاه عمارت مجلس‌را بتوپ بست وبریشه‌کن ساختن‌آزادی وآزادی‌خواهان پرداخت ولی در برابر مردم تاب مقاومت نیاورد ناچار بسفارت روس پناه برد وبا این حرکت دوران سلطنت وی خاتمه یافت .

۷- احمدشاه - (۱۳۲۷هجری قمری ۱۳۰۴ هجری‌شمسی) پس‌ازخلع‌محمدعلی شاه فرزند صغیر وی احمد میرزا درسال ۱۳۲۷ هجری قمری بجای وی انتخاب‌گردید وعضدالملك وپس‌ازفوت وی ناصرالملك ابوالقاسم‌خان قراگوزلو عهده‌دار نیابت‌سلطنت شدند تا احمد شاه بسن بلوغ رسید و بالاخره درسال ۱۳۰۴ هجری شمسی‌خلع وسلسلهٔ قاجاریه دراین تاریخ منقرض شد . (اطلاعات متفرقه)

آل‌قاموسی خانوادهٔ مشهوری است در نجف‌که نوعاً دارای شغل‌تجارت‌بوده و **شیخ باقر نجفی قاموسی** که عالم عامل ثقه و عادل عابد زاهد و محل وثوق عموم بوده بهمین خانواده منسوب و درصحن مقدّس مرتضوی امام جماعت

بوده است . لکن علم را راه معاش نکرده و لباس معمولی اهل علم را نداشت ، همواره لباس تجارتی می‌پوشید وگاهی بعضی از اجناس مال‌التجاره برای او خریده میشد لکن خودش متصدی فروش آنها نشده وکسی دیگر را وکیل میکرد وبا منافع تجارتی آنها امرار معاش می‌نمود وبا این همه بیشتر ازمتلبّسین بلباس اهل‌علم محل وثوق بوده‌است و درسال هزار و سیصد و پنجاه و سیّم هجرت در نجف وفات یافت .

(ص ۲۵۳ ج۱۶عن)

آل‌قتاده یکی از دول صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌قتاده** تذکّر دادیم .

آل‌قره‌مان یکی‌ازدول‌صغیره میباشدکه درنفوذ وقدرت، تالی‌دولت‌آل‌عثمان سابق‌الذکر بود، درسال هفتصدتمام هجرت یك‌سال‌بعدازانقراض آل‌سلجوق روم‌سابق‌الذکر، درپایتخت‌ایشان قونیه ، ازطرف قره‌مان بن‌نورصوفی تشکیل یافته و هشت تن از ایشان اسامی وتاریخ جلوسشان بشرح ذیل‌است :

۱ـ قره‌مان بن نورصوفی ۷۰۰ ﻫ ق

۲ـ محمود بیگ بن قره‌مان
۳ـ یخشی بیگ بن محمود
۴ـ علاءالدین بن‌یخشی
} در ظرف قرن هشتم

۵ـ محمد بیگ بن علاءالدین ۸۰۴ ﻫ

۶ـ ابراهیم بیگ بن محمد » ۸۱۹

۷ـ اسحق بیگ بن‌ابراهیم » ۸۵۹

۸ـ احمد بیگ بن‌ابراهیم » ۸۶۰تا۸۷۱

درسال هشتصد و هفتاد و یکم هجرت آخرین ایشان احمد بیگ مقهور آل‌عثمان شد ، حکومت و سلطنت ایشان انقراض‌یافته وممالك ایشان ملحق به ممالك‌عثمانی گردید . مخفی نماندکه **نور صوفی** پدر قره‌مان ، نخست ارمنی بودکه اخیراً اسلام‌آورده واصول طریقت پیش گرفته است بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

(ص ۳۶۴۵ ج۵ س)

آل قزوینی خانوادهٔ بزرگ مشهوری است قزوینی الاصل که درعراق و نجف و طویریج و حلّه و نواحی آنها ساکن ، با علم وفضل و نبالت و جلالت وجود و سخاوت و عزّت و رفعت معروف ، در تهذیب اخلاق طاق و با نشر علوم ادبیّهٔ عربیّه در بلاد عراق ، اهل علم را رهین منّت خودشان نموده اند . خانهٔ ایشان همواره مجمع ادبا و فضلا و ارباب کمال بود ، با مدح و تجلیل و انعام و اکرام و دیگر تفقدات کریمانهٔ خودشان بازار علم و ادب را رواج میدادند .

نخستین کسی از این خانواده که از موطن اصلی خود قزوین ایران بنجف اشرف مهاجرت کرده **سید احمد بن سید محمد** است ، نسب شریفش با بیست و سه واسطه بجناب زید بن امام سجّاد ع موصول ، عالمی بوده فاضل جلیل القدر ، در نجف اقامت کرد ، دختر سید مرتضی طباطبائی را که خواهر سید مهدی بحرالعلوم بوده تزویج نمود ، پنج فرزند سید محمدعلی و سیدحسن و سیدحسین و سیدعلی و سید باقر نامی از وی بوجود آمدند که همه‌شان از علمای اعلام بوده اند .

پس از آنکه از تحصیلات علوم دینیّه فارغ و بمقام اجتهاد نایل گردید بزیارت حضرت رضا ع مشرّف شد و درمراجعت محض صلهٔ ارحام بقزوین رفت وهم بسال هزار و صد ونود و نهم درهمانجا وفات یافت و محض تبرّک با روح پرفتوحش درهمانجا دفن شد و جنازه را بمشاهد مقدسه نقل ندادند .

پسرش سید باقر که خواهرزادهٔ بحرالعلوم است از اکابر علمای شیعه، عابد و زاهد، از تلامذهٔ شیخ جعفر کاشف الغطا و خال مفضال خود وکرامات بسیاری بدو منسوب است . بجهت رؤیائی که حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دیده بوده طاعون عمومی عراق را دوسال پیش از وقت خبر داده وهم متذکّر شد خودش نیز آخرین کسی خواهد بود که مبتلای آن مرض خواهد شد . خانوادهٔ بحرالعلوم را دعای حفظ ازطاعون داد تاآنکه موقع حدوث طاعون با تمام قوت قلب درنجف نشسته ومشغول پرستاری بیماران ودفن وکفن ایشان باشند . همه روزه وقت صبح فیض باب حرم مطهّر مرتضوی ع میشد، سلام

مخفّفی داده پس در ایوان حجرهٔ متصل به درب شرقی صحن مقدس می‌نشست و برای کسب اطّلاع از مردگان و تغسیل و تشییع جنازه و دفن ایشان جماعتی را موظّف می‌نمود ، هردسته را پی کار موظفی خودگسیل می‌داشت وخودش بهمهٔ ایشان نمازمیّت می‌خواند، گاهی میشدکه برای بیست یا سی نفرمیّت یك نمازخوانده وآنهارا برمیداشتند و چندین جنازهٔ دیگر حاضر میکردند ودرآن اوان روزی درحدود هزارنفر میمردند، بدین روش بوده تاآنکه قریب بچهل هزار نفر مردند وخود سیدباقر نیز درمحرم سال هزار و دویست و چهل و شش یا هشت هجری عازم جنان‌گردید وچنانچه خودش خبر داده بود دیگرکسی بعد از او مبتلا بطاعون نشد و از تألیفات او است :

۱- **حواشی کشف‌اللثام** ۲- **الوجیزة فی‌الطهارة والصلوة** وغیرها .

(اطلاعات متفرقه)

آل‌قفطان ازخانواده‌های قدیمی نجف‌اشرف میباشدکه باعلم وفضل‌معروف بودند وعلما وشعرای بسیاری ازایشان برآمده‌اند. کلمهٔ **قفطان،** عجمی ونوعی‌ازلباس‌است‌که جدّاین‌خانواده آن‌را میپوشیده وبهمین‌جهت اورا **ابوقفطان** می‌گفتند وخانواده‌اش نیز به **آل‌قفطان** شهرت یافتند و رجوع به **ابن‌قفطان شیخ ابراهیم** هم نمایند .

(ص ۱۴۴ ج۵عن)

آل‌قندیل ازکلمات اعیان‌الشیعه برمی‌آیدکه خانواده‌ایست درجبل‌عامل .

(ص۲۶۰ ج۱۰ عن)

آل‌کاشف‌الغطاء تحت عنوان **کاشف‌الغطاء** ازباب اوّل (القاب) تذکّر دادیم .

آل‌کبه یکی ازخانواده‌های قدیمی بغداد بوده است لفظ **کُبّه** (بروزن غُصَّه) موافق آنچه ازکلمات ابن‌حجر عسقلانی (متوفّی بسال ۸۵۲ه ق = **ضنب**) و ابوالفرج‌اصفهانی (متوفی‌بسال۳۵۶ه ق = **شنو**) وجاحظ(متوفی بسال ۲۵۵ه ق = **رنه**) استظهار شده از القاب قدیمه میباشد .

(ص۳۷ج۵عن)

آل‌محیی‌الدین عنوان دیگرآخری **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر است .

آل‌مدرار
آل‌مرداس
هردو از دول صغیره بوده و بعنوان **بنی‌مدرار** و **بنی‌مرداس** تذکّر دادیم .

آل‌مرعش یا **مرعشیون** - سلسلهٔ جلیله و خانوادهٔ نبیله‌ایست منسوب به **سیدعلی‌مرعش** ازاحفاد حضرت‌امام سجّاد ع چنانچه تحت‌عنوان **مرعشی** تذکّر دادیم و رجوع بدانجا نمایند .

آل‌مروه یکی از شعب **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر است .

آل‌مرین یکی از دول مغرب زمین است‌که بعنوان **بنی‌مرین** تذکّردادیم.

آل‌مزید از دول حلّه میباشدکه بعنوان **بنی‌مزید** تذکّر دادیم .

آل‌مظفر خانوادهٔ علمی مشهوری است در نجف‌که ادبا و شعرا و فضلای بسیاری از ایشان بظهور آمده و به **مظفر بن احمد بن محمد** بن علی بن حسین بن محمد بن احمد بن مظفّر بن شیخ عطاءالله منتسب هستند ، مظفّر مذکور از علمای امامیّه ، در اصل حجازی ، نشو و نمایش درنجف و اقامتش دربصره بوده و بعضی از اراضی و انهار آن سامان بنام وی منتسب میباشند .

(ص ۴۳۱ ج ۱ عن)

آل‌مظفر یکی از دول صغیرهٔ ایرانی میباشدکه درسال هفتصد و هیجدهم هجرت ازطرف‌امیرمبارزالدین محمدکه‌ازامرای‌سلطان‌ابوسعید آخرین حکمران آل‌جلایر سابق‌الذکر بوده در فارس و خراسان تأسیس یافته است . پنج تن از ایشان بشرح ذیل حکومت و سلطنت کرده شیراز را پای‌تخت نموده عراق وکرمان وآذربایجان را هم بحیطهٔ تصرف آورده‌اند . اخیراً دراثر اختلاف‌کلمه مقهور آل‌تیمور سابق‌الذکر شدند ، ممالك ایشان نیز ضمیمهٔ ممالك تیموریان شد ودرهفتصد ونود وپنجم یا هشتصد ودوازدهم منقرض گردیده‌اند . حافظ‌شیرازی معروف هم درزمان ایشان بود، بعضی از مدایحی‌که دربارهٔ شاه شجاع فوق‌گفته دردیوانش موجود است .

(ص ۴۳۱۵ ج ۶ س و۱۲۹ ج ۳ فع)

۱ـ امیر مبارزالدین بن مظفر	۷۱۸ هـ
۲ـ شاه شجاع بن مبارزالدین	۷۶۰ »
۳ـ سلطان زین‌العابدین بن‌شجاع	۷۸۶ »
۴ـ شاه یحیی بن مظفر بن مبارزالدین	۷۹۰ »
۵ـ شاه منصور بن مظفر بن مبارزالدین	۷۹۰ »

آل‌موسی یا **بنی‌موسی** - دراصطلاح فقها و علمای رجال ، عمار بن‌موسی ساباطی ودو برادرش قیس وصباح وپسرش اسحق بن‌عمار میباشند که همه‌شان فطحی‌مذهب وازاصحاب حضرات ائمهٔ اطهار ع ویا بعضی‌از ایشان امامی‌است و شرح حال ایشان موکول بکتب مربوطه است .

آل‌موسی در اصطلاح تاریخی و ارباب سِیَر که اغلب بعبارت **بنی‌موسی** مذکور دارند، عبارت از **محمد** و **احمد** و **حسن** پسران **موسی بن شاکر** بوده و **حیل بنی‌موسی** هم بدیشان منسوب و بدان شهرت دارند . ایشان در تحصیل علوم پیشینیان وکتب قدیمه همّتی بسزا بکار برده ، رنجها کشیده ومردمانی برای پیدا کردن آنها ببلاد روم اعزام داشته‌اند ، از نواحی دور و دراز مترجم‌ها آورده وعجائب فنون حکمت راکه عمدهٔ آنها موسیقی و نجوم و هندسه و حرکات و حیل میباشد یاد گرفته‌اند ودر **فن حیل کتاب عجیبی** که بنوشتهٔ ابن‌خلّکان یك مجلّدبوده وازکتب نفیسه و ممتّعه میباشد تألیف داده‌اند .

ازجملهٔ خدمات علمی ایشان که ازخصائص آنان‌بوده وکسی در دورهٔ مقدسهٔ اسلامی بدان موفق نشده مبرهن ساختن هشت هزار فرسخ بودن محیط کرهٔ ارض است‌که هرفرسخی سه میل و مجموعاً بیست وچهار هزار میل میباشد . چنانکه بالفرض اگرسر طنابی را بریك نقطهٔ معینی از زمین نصب‌کرده وبدور زمینش بچرخانیم تا سر دیگرآن طناب از طرف دیگر زمین باز بهمان نقطهٔ معینه برسد طول آن طناب بهمان مقدار مذکور خواهد شد . اگرچه ریاضیّین سلف این عمل را پیش از اسلام معمول داشته

بوده‌اند لکن در دورهٔ اسلامی کسی پیرامون آن نگشته وفقط بتقلید سلف هشت هزار بودن محیط زمین را مسلّم داشته و ثبت دفاتر مینمودند و فقط این سه برادر بودندکه آنرا از قوه بفعل آورده واز حضیض تقلید بذروهٔ تحقیق نقل دادند .

مأمون‌عباسی‌که رغبتی وافر بعلوم‌سلف داشته بعدازاستحضار بهمین مسئله‌تصمیم دادکه صحت و حقیقت آن را از روی برهان و بیّنه دریابد ، بنی‌موسی راکه حکم قطعی بصحت مساحت مزبور میدادند موظف باثبات برهانی آن نمود ، بنی‌موسی نیز جویای صحرای وسیع مسطحی‌که برای این مرام ضرور بوده شدند ، بالاخره بمعرفی جمعی، ارض سنجار را منظور نظر داشتند ، بنی‌موسی نیز بهمراهی جمعی ازاهل‌خبره که طرف وثوق مأمون بودند بهمان ارض سنجار رفتند و نخست مقدار ارتفاع قطب شمالی را درآن صحرا بواسطهٔ اسطرلاب وآلات مربوطه محرز داشتند پس میخی در همان موضع در زمین نصب کرده وسر طنابی را بدان بسته و بطور استقامت‌که اصلاً منحرف بچپ و راست نباشند رو بشمال رفتند، طناب را نیز با خودشان برده ودرهرجا که آن‌طناب تمام‌میشد طناب دیگری برسر آن طناب‌اوّلی بسته ودرمیخی دیگراستوار داشتند وبهمین روش رو بشمال میرفتند تا بموضعی رسیدندکه ارتفاع قطب شمالی یك درجه (سیصد و شصتم دورهٔ فلکی) بیشتر از مقدار اوّلی بود ، درهمانجا توقف‌کردند و مجموع بهم پیوستهٔ آن طنابها را مساحت نمودند و مطابق شصت و شش میل ودو ثلث میل‌اش دریافته ومعلومشان‌گردیدکه مقدارمذکورنسبت به‌محیط زمین‌مثل‌نسبت‌یك‌درجهٔ فلکی میباشد به محیط فلك‌که سیصد و شصتم است پس اگر مقدار مذکور را بسیصد و شصت‌که عدد درجات محیط است ضرب‌کنیم بیست وچهار هزارمیل‌میباشدکه هشت‌هزار فرسخ است کما لایخفی علی‌المحاسب .

باز از همان جای‌توقّف رو بجنوب بطرف نقطهٔ اوّلی‌که سر طناب ومحل‌نصب میخ اوّلی بوده برگشتند ، ارتفاع قطب را یك درجه کمتر از ارتفاع در نقطهٔ توقّف دریافتند و هردو عمل ذهاب از جنوب بشمال و عکس آن را مطابق هم‌دیگر دیدند و

صحت مرامشان محرز و محقق گردید . نزد مأمون برگشتند و مطابقت نتیجهٔ عملیات ایشان با عملیات پیشینیان که ثبت دفاتر بوده روشن گردید . حسب الامر مأمونی یک مرتبه هم در ارض کوفه که مثل ارض سیجار وسیع وشایستهٔ این عمل بود همان رویه را تجدید کردند ونتیجه را مطابق عمل اوّلی دریافتند وصحت هشت‌هزارفرسخ (بیست‌وچهارهزار میل) بودن محیط زمین که مأمون درکتب سلف خوانده بود محقّق و مبرهن گردید .

(تنقیح المقال وص ۱۹۵ ج ۲ کا و۱۹۶ ج۱۵عن)

آل مهلب خانوادهٔ جلیلی است که بعنوان **بنی‌مهلب** تذکّر دادیم .

آل میمون یا **بنی‌میمون** - خانوادهٔ شخصی میمون نامی از تابعین است که پسرش عبدالرحمن بن میمون از اصحاب حضرت صادقع بوده و هفتصد مسئله ازآن‌حضرت روایت نموده است . همام بن عبدالرحمن، اسمعیل‌بن‌همام و بعضی دیگر از افراد این خانواده هستند و عموماً موکول بکتب رجالیّه‌است .

(تنقیح وص۱۹۷ ج۱۵ عن)

آل نعیم ازدی خانوادهٔ بزرگی‌است درکوفه‌ازاصحاب ائمّهٔ‌اطهار ع . ازایشان عبدالرحمن بن نعیم ازدی ، محمد وعبدالسلام و شدید یا سدیر پسران عبدالرحمن، غنیمة دختر عبدالرحمن . بکر پسرمحمد مذکور، موسی و مثنی پسران عبدالسلام ، جعفر پسر مثنی و شرح حالشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(تنقیح وص ۳۸ ج ۵ عن)

آل نعیم صحاف در اصطلاح رجالی اولاد نعیم صحاف است و عبارتند از حسین و عبدالرحمن و علی و محمد از محدّثین شیعه وموکول بکتب رجالیّه هستند .

(تنقیح وص ۱۹۸ ج ۱۵ عن)

آل نما یا **بنی‌نما** - طایفهٔ بزرگی است در حلّه‌که علما وفقها و محدّثین بسیاری از ایشان بظهور آمده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌نما** تذکّر دادیم .

آل نوبخت خانواده‌ایست معروف ، از موالیان حضرت علی وائمهٔ اطهار ع و بعضی ازاجلاّی متکلّمین شیعه از ایشان بظهورآمده وصاحب کتاب یاقوت (که علاّمهٔ حلّی شرحش کرده) ازآنجمله میباشد . جدّشان نوبخت نیز از عجم و زردشتی مذهب و منجّم ماهر بوده و اخیراً اسلام آورده‌است (بشرحی که تحت عنوان **نوبختی** مشروحاً نگاشته شده) وشرح حال اجمالی بعضی از افراد این خانواده را نیز بهمان عنوان تذکّر داده‌ایم . (ص ۱۹۹ ج ۱۵ عن)

آل وطاس دولتی است کوچك که بعنوان **بنی‌وطاس** اشاره شد .

آل هاشم خانوادهٔ جلیلهٔ هاشم بن‌عبدمناف وهم دوفقره دولتی است کوچك و هرسه فقره را بعنوان **بنی‌هاشم** اجمالاً تذکّر دادیم .

آل هر تحت عنوان **هر** اشارتی رفت .

آل هیثم خانواده‌ایست معروف در ری ، از اکابر شیعه و از ایشان است محمد بن هیثم ، احمد بن محمد بن هیثم ، حسن بن‌احمد بن محمد بن هیثم ، همین حسن دراواخر عمر درکوفه اقامت‌کرد، با نجاشی صاحب رجال (متوفی بسال ۴۵۰ه ق = **تن**) ملاقات نموده و**کتابهادارد** وشرح حالشان موکول بکتب رجالیّه است .

آل یاسین خانوادهٔ جلیلهٔ نبیلهٔ حضرت رسالت مآبی ص است .

آل یزداد خانوادهٔ قدیمی است‌که با علم و ادب و جاه و جلالت معروف میباشد . ازمشاهیرایشان ابوصالح عبدالله بن‌محمد یزداد است که در سال دویست و چهل و نهم هجرت وزیر مستعین بالله دوازدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۴۸_۲۵۲ه ق = **رمح- رنب**) بوده است . (اطلاعات متفرقه)

آل یسار دراصطلاح رجالی ، فضیل بن یسار نهدی بصری ودوپسرش علا و قاسم و نوه‌اش محمد بن‌قاسم است‌که همه‌شان از اصحاب ائمهٔ اطهار ع واز محدّثین شیعه بوده و هریکی کتابی داشته و شرح حالشان موکول بکتب

رجالیّه است . خود فضیل از اصحاب اجماع ، جلالت وفضیلت‌او مسلّم، اخبار بسیاری بلامعارض درمدح وی وارد واز اصحاب حضرت باقر ع و حضرت صادق ع بوده‌است .

آل یقطین خانوادهٔ قدیم معروفی است در بغداد که به **یقطین** (بفتح اوّل) **بن موسی** بغدادی (که در اواخر بنی‌امیّه از اکابر دعاة دولت هاشمیّه بوده) منتسب میباشد . یقطین بهمین جهت، مورد تعقیب مروان آخرین‌خلیفهٔ اموی شده و متواری گردید ، زنش نیز با دو پسرش عبید و علی بمدینه فرارکردند تا درموقع ظهور دولت هاشمیّه (بنی‌عباس) زن با دوپسر ببغداد مراجعت کردند و خود یقطین نیزظاهرشد وبا وجود تشیّع ومعتقدبودن‌بامامت آل‌ابی‌طالب مشغول‌خدمتگذاری ابوالعباس سفّاح و ابوجعفر منصورگردید ولی اموال و اخماس و زکوات را مخفیانه بحضرت امام جعفرصادق ع میفرستاده است ، اینك نزد منصور ومهدی سعایت شد ولی خداوند عالم کید و شرّ ایشان را از وی دفع نمود وسه سال بعد از پسرش علی درسال صد وهشتاد وپنجم دربغداد وفات یافت .

بنام **علی** و **عبید** و **یعقوب** و **خزیمة** چهارپسرداشت‌که سه‌آخری‌ازاصحاب‌حضرت امام موسی بن جعفر ع بلکه یعقوب ازاصحاب حضرت رضا ع نیز بوده‌است وشرح‌حال ایشان را موکول بکتب رجالیّه میداریم .

علی بن یقطین بسال یکصد و بیست و چهارم هجرت درکوفه متولد ودر بغداد ساکن وهم درآنجا درسال صد و هشتادم یا بنا براصح هشتاد و دویم برحمت ایزدی نایل آمد و محمد بن هارون (که ولیعهد بوده) بجنازه‌اش نماز خواند . او نیز مانند پدرش از اکابر شیعه ، بامامت آل‌ابوطالب معتقد ، بسیار جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة ، ازثقات اصحاب حضرت امام موسی بن‌جعفر ع بوده و اخبار بسیاری ازآن‌حضرت روایت‌نموده و بفیض حضور مبارك حضرت صادق ع نیز موفق و فقط یك حدیث ازآن بزرگوار روایت مینماید .

اخبار بسیاری مشعر برجلالت او و راضی بودن حضرت موسی بن جعفر ع از

وی وضامن بهشت بودن آن‌حضرت برای او وارد وبا وجود این ، رویّهٔ مذکور پدرش یقطین را معمول داشته و درظاهر مشغول خدمتگذاری هارون‌الرشید و بسیار معزّز و محترم بوده‌است .

در روضة‌الواعظین وکشف‌الغمّه و بعضی از دیگرکتب معتمده نقل کرده‌اندکه وقتی هارون ، محض اکرام و احترام علی بن یقطین ، چند فقره لباس فاخر با یك‌جبّهٔ خزی شاهانه بدو بخشید، او نیز همهٔ آنها را با بعضی ازاموال دیگرکه ازخمس وغیره بقرار سنوات سابقه تهیه کرده بوده انفاذ حضور مبارك حضرت امام موسی ع نمود ، آن‌حضرت نیز تمامی آنها را قبول وتنها جبّهٔ خزی‌را توسط حامل بخودعلی برگردانید و پیغامش دادکه آن را نگه داردکه بزودی محل حاجت و ضرورت خواهد شد . علی متردّد شد و سبب قضیه را ندانست ، لکن حسب‌الامر امام مفترض‌الطّاعهٔ خود آن‌جبّه را توی ظرف مخصوصی‌که برای عطریات تهیه‌اش میکنند عیناً حفظ نمود تا بعد از چند روزی بغلام خود متغیّر شده وازخدمات موظفیش منفصل‌گردانید ، آن‌غلام نیزکه قبلاً ازتشیّع مالك‌خود علی و ارسال‌استمراری‌اموال بحضرت موسی‌بن‌جعفر و بالخصوص از ارسال خز مذکور و دیگر اسرار علی اطّلاع‌کامل داشته نزد هارون سعایت کرده و اورا از تمامی مراتب مستحضرگردانید . غضب شدید هارون را مستولی شده و تصمیم گرفت‌که درصورت صدق قضیه علی را بقتل رساند ، اینك امر باحضار علی‌داد وبمجرّد حضور ، چگونگی خز را استفسار نمود گفت یا امیرالمؤمنین الان توی ظرف عطری سر بمهر میباشد ، اغلب هرصبح و شام آن را باز میکنم از راه تبرّك بدان جبّه نگاه کرده و بوسه‌اش میدهم و باز بمحل و حرز خود برمیگردانم اینك هارون امر باحضار فوریش داد ، علی نیز یکی ازخدّام خود را دستور دادکه بخانه‌اش برود ، کلید اوطاق معینی را ازکنیزك بگیرد ، در اوطاق و قفل صندوقی راکه درآنجا است بازکند وآن ظرف مخصوص راکه توی صندوقاست حاضر نماید . آن‌خادم نیز موافق دستور، همان ظرف راکه سر بمهر هم بوده فوراً پیش هارون آورد ، بامر او بازش کرد پس همین‌که

هارون ، جبّهٔ خزی را توی ظرف عطر تاشده و توأم با عطریاتش دید آن نایرهٔ غضب خاموش‌شد وعلی‌را با انعام مهمّ دیگری مفتخر وبعودت دادن خز امرکرد وگفت دیگر سعایت هیچ‌کس را دربارهٔ تو باور نخواهم داشت . آن‌غلام سعایت‌کننده را نیزمحکوم بهزار تازیانه‌نمود و او درحدود پانصد تازیانه‌اش‌که زدند مرده وبکیفر سعایت ونمیمهٔ خودرسید وصدق وسرّ کلام‌حقائق انتظام‌حجّة‌الاکبرحضرت‌موسی بن جعفرع بظهورپیوست.

(کتب رجالیه و اطلاعات متفرقه)

ختامه مسك

هزاران سپاس بی‌پایان‌که بتأییدات خداوندی این تألیف ناچیز نگارنده باسم سامی حضرت امام موسی بن جعفر علیه وعلی آبائه الطیبین و ابنائه الطاهرین افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات بپایان رسید .

لااسئلکم علیه اجرا الاالاصلاح ما استطعتم

غلطنامهٔ مربوط به

جلد اول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱	۱۷	بتدریس	بتدریس جمعی
۱۱۵	۱۹	سواء	سماء
۱۲۸	۵	همخود	همخو
۱۹۷	۱۱	درعهد	ازعهد
۱۹۸	۱۲	ربودند	ربوده‌اند
۲۰۳	۱۸	امیرالمؤمنین	المؤمنین
۲۲۲	۹	التلافی	التلاقی
۲۲۲	۱۰	وَإنْ لَمْ تغب	وَإنْ لَمْ أَغِبْ
۲۲۲	۱۰	غیرـت	غبـت
۲۲۳	۳	قَدْرِ	قِدْرْ
۲۲۳	۶	میباشت	میباشد
۲۲۹	۱۱	مروّج الذهب	مروج الذّهب
۲۲۹	۱۲	میکرد:ند	کردند
۲۳۰	۵	لایتجزیّ	لایتجزیّ
۲۳۰	۵	نمود	نموده
۲۳۴	۱۷	الکرامة،سیدجواد	الکرامةسیدجواد
۲۳۵	۶	(۷۵)	(۵۷)
۲۶۹	۴	جمیع	جمع
۲۷۳	۱۲	والقباق	والبقباق
۲۷۴	۱۴	الانوار، مفتاح	الانوار ومفتاح
	و	السرور، الافکار	السرور والافکار
	۱۵	می مولدالنبحی	فی مولدالنبی
۲۷۴	۲۲	مرسبه	مرسیه
۲۷۵	۱۶	نفخة	نفحة
۲۷۸	۴	حضرت	حضرات
۲۷۸	۱۰	محمدمیباشد بلاغی	محمد بلاغی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۹	۱۰	درسال‌دویست‌و هشتاد وچند	درسال هزار و دویست و هشتاد وچند
۲۷۹	۸	وهابیه	بهائیت
۲۸۳	۳	بندرازی	بندار رازی
۲۸۷	۶	اسماع	سماع
۲۹۸	۱۱	حمعه	جمعه
۲۹۸	۱۶	احمدعلاءالدولة	احمد بعنوان علاءالدولة
۳۰۳	۳	نقی	نفی
۳۱۳	۴	مولاّستی	مولاستی
۳۱۵	۱۵	دیوانی	ودیوانی که
۳۱۷	۱۵	درباب	درباب کنی
۳۲۰	۲۴	تاج الظرفا	تاریخ الظرفاء
۳۲۲	۱۳	موی	موم
۳۲۹	۱۵	نفخات الانس	نفحات الانس
۳۳۷	۱۰	است	است)
۳۳۸	۸	متون	ازمتون
۳۴۶	۹	نفخ	نفح
۳۵۲	۲۲	دربحرین	که دربحرین
۳۷۹	۲۱	قاف	کاف
۳۸۶	۲۰	بِهِ	وَبِهِ
۳۸۸	۲	نفخات الانس	نفحات الانس
۳۹۰	۱	نفخات الانس	نفحات الانس
۴۰۱	۲۰	الهائم	البهائم

غلط نامهٔ مربوط به

جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۵	قلب	قلت
۱۳	۱۶	الا ایها	الا یا ایها
۲۴	۷	وافر	جمعی وافر
۲۵	۲	وآلی	ولآلی
۲۵	۲۴	میداشت	میدانست
۲۶	۷	میرفت	میرفتند
۳۲	۱	تلمذّ	تتلمذ
۳۸	۱۷	مقیاس	مقِباس
۴۰	۱۴	بِکر	بَکر
۴۴	۱۲	خلافت	خلاف
۴۴	۱۷	آن	آب
۴۵	۷	منتخب	منتجب
۵۱	۷	بالرصد	فی الرصد
۵۹	۱۲	بود	بوده و
۶۵	۸	النفخة	النفحة
۶۷	۲۳	است محمد	است نه محمد
۷۴	۳	منتخب	منتجب
۷۸	۱۳	معجم الاباء	معجم الادباء
۷۹	۱۰	بسیار	بسیار و
۷۹	۲۰	۷۸۵	۴۷۸۵
۸۲	۱۸	معطعم	مطعم
۹۷	۲۳	بالذم	بالدم
۱۰۲	۱۶	تهلیله	تهلیلیه
۱۱۲	۹	که ازدیده	از دیده
۱۲۱	۲۶	میل	مثل
۱۳۱	۱۰	مفقر	مقفر
۱۳۵	۱۰	درر الاحکام	درر الحکام
۱۳۷	۱۱	توی ایران	سوی توران
۱۵۶	۱۵	بود	بوده
۱۵۹	۴	افاضل	افاضل علمای
۱۵۹	۴	هشتم	هشتم هجرت
۱۶۱	۱۸	نصبش	نسبش
۱۶۴	۲۲	معمول ببعضی	معمول به بعضی
۱۷۹	۲۱	ناصر الدین	ناصر الدین محتشم که
۱۷۹	۲۶	الاعتقادیة	الاعتقاد به
۱۸۵	۱۱	تحت خلافت	تحت تصرف
۱۸۶	۱-۲-۳	خواصّ	خوّاص
۱۹۳	۵	جوزخان	جوزجان
۱۹۳	۶	جوزجان	جوزخان
۱۹۹	۲۱	دینیه	و بینه
۲۰۱	۷	گر کوزه	کو کوزه
۲۰۶	۱	نصر	نضر
۲۰۶	۲	نجاری	بخاری
۲۰۶	۱۱	ساعات	صناعات
۲۰۸	۵	منتخب	منتجب
۲۱۱	۵	شمس	شمسی
۲۳۲	۱۳	داونقی	دوانقی
۲۳۵	۴	جدید	جدید نیز حاشیه برحاشیهٔ جدید
۲۳۶	۱۶	حرف	حروف
۲۳۹	۲۳	دوکاب	دولاب
۲۴۵	۳	نظیر	نظر
۲۴۵	۱۵	ضیاء الدین	ضیاء الدین موصلی

بقیهٔ غلطنامهٔ مربوط به

جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۵	۳	هشّام	هشام
۲۵۹	۴	عدود	عبدود
۲۶۶	۷	اکفاؤها	اکفاؤها
۲۶۷	۱۲	طریقه	طریفه
۲۶۷	۱۸	نوراز آفتاب	نورآفتاب
۲۷۵	۱۰	وزاری	وزارت
۲۷۸	۲۰	مفتاح و	مفتاح
۲۸۱	۱۹	هشّام	هشام
۲۸۱	۲۴	هشام	هشام
۲۸۲	۸	۱۳۹۲	۱۲۹۲
۳۸۳	۴	ماندام	مانده‌ام
۲۸۳	۴	کشیم	کیشم
۲۸۸	۲۰	حیاةالله	حسبی‌حیاةالله
۲۸۹	۳	شنبه	دوشنبه
۲۹۳	۷	کند	کنند
۲۹۵	۵	منتخب	منتجب
۲۹۸	۱۸	بمعنی	که‌بمعنی
۳۰۱	۱۳	تلمّذ	تتلمذ
۳۰۱	۲۴	فاضل	فاضل‌نحوی
۳۰۳	۹	حریر	حریز
۳۰۴	۴	منسوب	منصوب
۳۰۸	۲۶	المتحرین	المتحیرین
۳۰۹	۱۰	تلمّذ	تتلمذ
۳۲۳	۵	تشیع	تشییع
۳۲۶	۲۱	مادرشان	مادرشان‌رقاش
۳۳۰	۱۹	تلمّذ	تتلمذ
۳۳۳	۴	فقه وشافعی	فقه‌شافعی
۳۴۰	۱۸	اوست	دوست
۳۴۲	۱۸	درجمله	دوجمله
۳۴۲	۲۳	گردید	کردند
۳۴۵	۱	اصول	اصول‌از
۳۴۵	۱۶	موقع	موضع
۳۵۴	۲۳	صدبند	صدپند
۳۶۵	۴	منتعم	متنعم
۳۶۷	۱۰	ادبیه و	ادبیه
۳۷۲	۶	رازی	زراری
۲۷۳	۲	زرقانی	زرقان
۳۷۷	۲۴	کند	کنید
۳۸۰	۲۲	الادویة	الاودیة
۳۸۳	۲۴	لفج	لفظ
۳۹۵	۱	خط ونسخ	خط نسخ
۴۱۳	۹	نفخات	نفحات
۴۱۵	۱۳	نفخهٔ ناقهٔ	نفحهٔ نافهٔ
۴۱۵	۱۷	بلبکان	بلبلکان
۴۱۶	۱۶	منسوب	منصوب
۴۲۷	۲۲	طایفه	طایفه وقبیله
۴۲۷	۲۲	آخری	معنی آخری
۴۳۶	۵	فی‌الافادة	فی افادة
۴۵۰	۱۶	اختلاف	اختلافات
۴۵۲	۷	نصر	نضر
۴۵۳	۸	برطب	درطب

غلط نامه مربوط به

جلد سوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۲۰	یافته	یافته)
۱۹	۱۴	گرداند	گردانید
۲۱	۷	وصلی	موصلی
۲۳	۱۱	بسیاد	بسیار
۲۵	۱۰	نفی	نسفی
۲۶	۲۳	کامگار	کامکار
۳۵	۱	حقهٔ	حقه
۳۸	۹	سنگ	همسنگ
۵۲	۲۲	تشهه	تَشَبَّهَهُ
۶۷	۷	رصوی	رضوی
۷۱	۴	اساتید	اسانید
۷۱	۲۴	نهری‌است‌است	نهری است
۷۱	۲۵	نهری‌است‌است	نهری است
۷۲	۳	این‌حاشیه	این‌حاشیه در
۷۴	۲۳	آمْرٌ	آمْرٌ هُوَ
۷۹	۱۲	تلمذّ	تتلمذ
۸۰	۱۱	میش نمارا	میش نمارا که
۸۸	۳	واضح	واضع
۱۰۲	۲۳	تلمذّ	تتلمذ
۱۰۳	۲۱	مصرح بخوداو	مصرح به‌خوداو
۱۰۵	۱۳	گاهی	ماهی
۱۰۷	۱۳	قفاعت	قناعت
۱۰۹	۱۵	مصرح بارباب	مصرح به‌ارباب
۱۱۳	۱۸	خیر الاخبار	خیر الاخیار
۱۲۲	۱۲	العوال	العوالی
۱۲۲	۱۶	العوال	العوالی
۱۲۵	۱۵	مصرح بکلمات	مصرح به کلمات
۱۳۴	۴	فعلی ساکن قم	ساکن فعلی قم
۱۳۴	۵	جزاء الله	جزاه الله
۱۴۰	۹	تلمذّ	تتلمذ
۱۴۳	۲۳	تن	تن)
۱۵۶	۱	تلمذّ	تتلمذ
۱۶۷	۱۷	تلمذّ	تتلمذ
۱۷۰	۱۸	رودخانه	رودخانه)
۱۷۵	۴	شاه نشقبند	شاه نقشبند
۱۷۵	۴	بهاء الدین	بهاء الدین نقشبند
۱۷۶	۷	(الاصلیة خل)	(الاصلیة خل
۱۷۷	۴	المستجات	المستجاب
۱۷۷	۱۲	این کثرت - وتضنیفات	این کثرت - تصنیفات
۱۷۸	۶	العقول	القول
۱۷۹	۴	جامع	جامع علوم
۱۸۰	۹	نسبت	نسبت دارد
۱۸۰	۱۳	نمی نمود	نمی نمود بلکه
۱۸۴	۲۵	تلمذّ	تتلمذ
۲۰۴	۲۴	حارت	حار
۲۱۴	۹	افاضل ادبیه - وغیر علمی	افاضل طبقات - مختلفهٔ علمی
۲۱۴	۱۲	متکلمین	متکلمین و
۲۱۷	۱۵	اوزانکه	ارزانکه
۲۳۵	۱۰	بودند	بود

بقیهٔ غلطنامهٔ مربوط به

جلد سوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۷	۱	اشیلی	اشبیلی
۲۴۵	۵	خواست	خاست
۲۵۲	۵	غیّرنا	عیّرنا
۲۶۵	۹	سلاقة	سلافة
۲۷۲	۸	هموار و	همواره
۲۸۲	۲۷	ازاین	ازاین‌سه
۲۸۳	۱۲	مناسك	منسك
۲۹۲	۱۵	ابوالمفصّل	ابوالمفضّل
۳۱۲	۹	جنت	جنب
۳۱۲	۱۲	السار	الساری
۳۱۵	۲۰	بلاخاف	بلاخلاف
۳۳۲	۱	ینید	پند
۳۳۲	۱۵	ازسلطان	ازطرف سلطان
۳۳۵	۱	کاکوردی	کاکوری
۳۴۸	۲۴	قوت	فوت
۳۵۳	۱۶	متحمل	محتمل
۳۵۸	۱۸	اَرَخَّهُ	آرَخَّهُ
۳۶۶	۲۳	النشأتتین	النشأتین
۳۶۹	۹	صاحب‌الروضة	صاحب‌روضة
۳۷۲	۲۰	علم	مات‌علم
۳۷۲	۲۱	الاغا	الاقا
۳۷۸	۵	تاعصروی	تاعصروی‌احدی
۳۸۵	۴	بفهم	قریب‌بفهم
۳۹۳	۲	تلمّذ	تتلمذ
۳۹۷	۵	جود	جواد
۴۰۰	۷	درامل‌الآمل	درامل‌الآمل‌گوید
۴۰۰	۱۰	متداول، احتمال	متداول‌هفت‌احتمال
۴۰۸	۱۵	دوکتاب و	دوکتاب‌عباب و
۴۱۶	۱۰	سرعت و انشا	سرعت‌انشاء
۴۱۸	۲۰	واین	واین لقب
۴۳۵	۱۱	تلمّذ	تتلمذ
۴۳۶	۹	مصرح بعلمای	مصرح به‌علمای
۴۵۱	۱	مرویرا	مرورا
۴۶۲	۲۱	برّنده	برنده
۴۶۴	۴	تنفهم	تتفهم
۴۶۵	۷	تلمّذ	تتلمذ
۴۷۵	۱	عاوی	علوی
۴۷۸	۶	مصرح‌با بن	مصرح به‌ابن
۴۸۱	۶	منتخب‌الدین	منتجب‌الدین
۴۸۱	۱۱	دونام	درنام

غلط‌نامهٔ مربوط به

جلد چهارم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۲۳	منتخب الدین	منتجب الدین
۱۱	۴	منتخب الدین	منتجب الدین
۳۵	۱۲	منتخب الدین	منتجب الدین
۱۶	۷	معمول بفرقه	معمول به فرقه
۱۸	۱۱	داده	دارد
۳۳	۵	مصرح ببعضی	مصرح به بعضی
۳۳	۷	طبرسی نوری	طبرسی، نوری
۳۴	۱۹	مصرح بکلمات	مصرح به کلمات
۴۳	۱۷	مصرح بعلما	مصرح به‌علما
۴۴	۱	مصرح بعلما	مصرح به‌علما
۵۸	۱۰	مصابیح	مصابیح
۶۵	۱۶	قسمتی	قسمی
۶۶	۲	وجود	وجوه
۸۵	۱۸	کللك	کلك
۹۴	۱۴	التلخیض	التلخیص
۱۰۰	۱۶	مصر	مضر
۱۰۸	۲۴	عتبی	عُتَیبّی
۱۱۱	۲	پانصد	یکصد
۱۱۲	۱۴	شقی	وشقی
۱۱۶	۱۱	مرعشی است	مرعشی
۱۱۸	۱۸	که‌درباب	(که درباب
۱۲۱	۱۶	عمر	عمرو
۱۲۲	۱	منسوب	منصوب
۱۲۲	۱۰	قسائد	قصائد
۱۳۶	۱۰	اسکلت	اسکات
۱۳۷	۶	ملا	ملأ
۱۳۷	۹	استطبعه	استطیعه
۱۴۵	۵	هذا	هذه
۱۴۵	۵	الرواء	الرواة
۱۴۸	۵	حیدری نامه‌را	حیدری نامه‌را بنام
۱۶۴	۱۰	بود	بوده
۱۶۴	۱۳	کُتْنُم	کُنْتُمْ
۱۶۵	۲	وَالتَّنَزِهُ	وَالتَّنَزُّهِ
۱۶۵	۲	بِمُجَامِلَةْ	بِمُحَامَلَةِ
۱۸۰	۱۹	جمفر	جعفر
۱۸۸	۱۰	منسویات	منسوبات
۱۸۹	۴	صبیه	صبیة
۱۹۱	۵	تلمذّ	تلمذ
۱۹۲	۹	قریه	قریة
۲۲۲	۱	دیوان	دیون
۲۲۶	۴-۱۷	توفیقی	توقیفی
۲۳۴	۲	دوعقیده	دوعقیده‌حق
۲۴۰	۲۰	انثی	اثنی
۲۴۲	۱۴	جلّت	حلّت
۲۴۲	۱۴	صدعه	صدغه
۲۴۶	۳	الصلوة	السلوة
۲۶۴	۲۹	المدینة	المدینة الفاضلة
۲۷۴	۱۴	فاروقی[1]	زایداست
۲۹۴	۲۱	تقریر	تقدیر
۳۰۲	۲	نصره	نصرة
۳۱۴	۱۱	تمامی	تمامی مردم
۳۱۶	۲۰	میستاید	میشاید
۳۲۱	۶	سنیه	سنیّه

بقیهٔ غلطنامهٔ مربوط به

جلد چهارم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۳	۷	کند	کنند
۳۲۳	۲۳	فردسی	فردوسی
۳۲۴	۵	ابو الاخضل	ابو الاخطل
۳۲۵	۲۴	خبیر	خیبر
۳۲۶	۱۷	دوازده	دوازده‌هزار
۳۳۳	۱۸	نیابم	نیایم
۳۳۳	۲۲	بکند	نکند
۳۳۶	۱۸	باسطرلاب	بالاسطرلاب
۳۴۲	۱۲	از	از تلامذهٔ
۳۴۵	۲۱	هفت	هفت‌امامی
۳۴۵	۲۲	مقیاس	مقباس
۳۴۸	۶-۷	مصرح ببعضی	مصرح به بعضی
۳۴۸	۸	تلمّذ	تتلمذ
۳۵۵	۱۸	فوش	فوق
۳۷۲	۱۵	زکوة	زکوه
۳۷۹	۲۰	خود	خود وملامحمد
۳۸۰	۲	داد	داد وعاقبت
۳۸۰	۲۲	موسوم‌گردید	موسوم
۳۸۹	۲۲	جه	چه
۳۹۶	۱۳	المحتوم‌هجر	المحتوم‌صدق
۳۹۸	۲	هزار تن	چهارهزار تن
۴۲۳	۱۲	اساتید	اسانید
۴۲۴	۹	صمبری	صمیری
۴۴۰	۲۳	اشعار بعضی	اشعار و بعضی
۴۵۴	۱۰	مبرزا	میرزا
۴۶۸	۱۱	التعریب-	التغریب-
		فی‌التغریب	فی‌التعریب
۴۸۷	۲	وطن	وظن
۴۸۸	۲۶	خمزة	حمزة
۵۰۱	۱۳	غیر از کتاب	غیر از کتاب‌وقف

غلطنامهٔ مربوط به
جلد پنجم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۱۸	جلد اول	جداول
۲۱	۱۷	وهریك	ودرهریك
۲۴	۷	تراجم	تراجم مذکور
۲۹	۱۳	مقابل	مقاتل
۳۲	۱۱	تهران	هرات
۴۱	۱۶	العارفین	العابدین
۵۰	۴	شیه	شیه)
۵۶	۱۴	گرفتن	گرفتن اینکه
۶۰	۴	العرفاء	الظّرفاء
۶۵	۱۲	همانا	همانا مراد
۶۹	۲	الذرع	الدرع
۷۳	۱۵	ببغداد	ببغداد و
۹۰	۱۱	احمدبن رفعت	احمدرفعت
۹۰	۹	السّطانیة	السّلطانیّة
۹۰	۹	فی ایضاح	وایضاح
۹۳	۸	اضانت	اضائت
۹۷	۱۴	نیزدر	نیز کتابی در
۱۰۱	۲۴	توحیدالوکیل	توحیدالحق- الوکیل
۱۲۴	۲	یا	با
۱۵۷	۲۰	شروح	شروع
۱۶۰	۲۱	مقیاس	مقباس
۱۶۴	۱۲	نعذو	نغذو
۱۷۹	۳	تفقوا باك	تفقو اباك
۲۰۵	۴	با	یا
۲۰۸	۱۷	سرّی	سرّی
۲۱۹	۶	جنون	جنون و
۲۲۱	۴	بجنانه	بجبانه
۲۲۷	۲	متحر	متحیر
۲۳۱	۲۳	لغوی	معنی لغوی
۲۳۴	۱۸	عملت	علمت
۲۴۱	۱۶	الجرء	الجزء
۲۴۲	۳	بساك	بسال
۲۴۲	۸	ملائکه	ملایکه
۲۵۰	۱۴	میباشد	میباشد و نیز
۲۵۰	۲۰	فقط	که فقط
۲۵۸	۱۳	تضوه	نضوة
۲۵۹	۲	وجملة	جملة
۲۶۶	۱۰	الطالبن	الطالبین
۲۶۸	۳	الهجة	الحجة
۲۷۴	۱	دیگر	دیگر و
۲۷۴	۳	جزاء	جزاه
۲۸۹	۱	ظفدتولید	ظفد)تولیت
۲۸۹	۲۳	امراك	امرای
۲۹۷	۶	شافغیه	شافعیه
۲۹۹	۱۶	ایشان،	ایشان بوده و
۳۰۵	۱۲	دربیست	دربیست سالگی
۳۱۴	۳	کتابی	کبابی
۳۱۵	۲۱	بعوض	بعوض تعداد
۳۱۶	۲۱	۱۱۱۷	۱۱۷۱
۳۱۷	۴	اسکندر	سکندر
۳۱۷	۴	نرنجن	نرنحن
۳۳۶	۲	محبوس	محبس
۳۳۷	۱	۵	۱۵
۳۳۷	۳	بختری	بحتری
۳۴۴	۱۵	الحرمن	الحرمین
۳۴۴	۱۵	گزارشات	گزارشات مسافرت
۳۵۰	۴	مصیری	مصری
۳۶۳	۱۸	جمعة	جمعه
۳۶۵	۱	هشتد	هشتاد
۳۹۰	۲۱	مصتنصر	مستنصر

غلط نامه مربوط به

جلد ششم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۳	هروقتی که	هروقتی که‌خواستی
۶۸	۱۰	تقلید	تقلید جمعی
۸۷	۸	ابو اهامه	ابو امامه
۹۰	۱۰	العلم نقطة	(العلم نقطة)
۱۰۳	۱۵	کنندگان	کنندشان
۱۱۲	۱۰	سؤام	سؤال
۱۲۳	۱۹	ببیست	قریب به بیست
۱۳۲	۹	وافی	واهی
۱۳۴	۱۰	اینکه	اینکه بسبب
۱۴۳	۱۷	کبری	کبری‌را
۱۴۷	۳	لگن را	لگن را نیز که
۱۵۹	۲۲	الادویة	الاودیة
۱۸۲	۸	فیش	فیض
۱۸۲	۲۵	گلشن	گلش
۱۸۲	۲۶	لعلش	لعلیش
۱۹۰	۳	جنابت	جنایت
۱۹۳	۳	اثبات	اثبات ولایت
۲۰۰	۲۳	نفیسی	نفسی
۲۰۱	۲	مدح و	مدح
۲۰۳	۲۰	خسرواست	خسرونیست
۲۰۴	۱۲	یبان	بیان
۲۲۱	۲۴	فیمنعی	فیمنعنی
۲۲۵	۱۴	تربیت	ترتیب
۲۳۲	۱۱	فقه	فقد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۳	۵	سیدحسن	سیدحسین
۲۳۳	۱۶	هشتم	ششم
۲۳۹	۱۴	نوالی ۰ـ۲	نوائی‌ـ۲۰
۲۴۱	۱۲	شصتم	ششم
۲۴۲	۱۲	مخصوس	مخصوص
۲۴۳	۶	مشیت	که مشیت
۲۵۸	۱۰	شرعیه	شعریه
۲۷۷	۱۵	بودند	بودن
۲۷۸	۲۰	العبد	البعد
۲۸۳	۳	نمیباشد	میباشد
۲۸۶	۸	النحریف	التحریف
۲۸۹	۵	روضه	روضة
۲۹۲	۴	العلی	لعلی
۳۱۸	۸	المکد	الکمد
۳۳۷	۱۷	میهن	مهین
۳۴۶	۵	بم	یم
۳۶۰	۱۴	آمد	نائل آمد
۳۷۵	۲۴	عجبان،	عجبان و
۳۷۵	۲۵	فوق و	فوق
۳۷۵	۲۷	یا منتسب	با منتسب
۳۷۹	۸	تا غفور	یا غفور
۳۸۱	۱۳	علی بندار	علی بن بندار
۳۸۷	۱۶	بود	بوده
۳۹۲	۲۱	علمیه	عملیه

غلط نامهٔ مربوط به

جلد هفتم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲۲	کثیر الوقوع	کثیر الفروع
۱۳	۱	انا لوطبقا	انا لوطیقا
۲۲	۲	راکعاً	راکباً
۲۵	۱۳	صادی	صادی که
۳۷	۱۵	غراب	غراب
۳۷	۱۵	حدث یاصره	حدّث باصره
۳۷	۲۳	ابو نصیر	ابو بصیر
۳۹	۳	النجو	النحو
۶۲	۱۴	است	است که
۶۹	۱۴	دهلی	ذهلی
۸۰	۲۲	یکصدو پنجاه ویکم	یکصدو پنجاهم یا یکصد و پنجاه ویکم
۹۰	۱۳	هزلی	هذلی
۹۰	۲۰	اختلاط	اختلاف
۹۲	۲۰	الجاهلین	الجاهلین
۹۳	۵	مینمودند	منعقدمینمودند
۹۵	۵	نرم	نرم‌شد
۹۶	۲۳	بامتهمین	یامتهمین
۱۰۲	۹	درعلمای	علمای
۱۰۳	۱۰	میرسید	میرسد
۱۰۳	۱۶	ابوداود	دواد
۱۰۳	۲۱	سیل	سال
۱۰۷	۲۳	الطیالة	الطیالسة
۱۰۸	۸	وبسیارمشهور	ومشهور
۱۱۵	۲۱	عن الفروعات	عن القرون
۱۳۱	۱۰	معدرد	معدود
۱۳۵	۴	بود،	بوده
۱۳۵	۷	بخیب	یخیّب
۱۳۷	۱۸	که بشهادت	بشهادت
۱۵۴	۲۲	مرویرا	مرورا
۱۵۹	۲۲	آورید	آوری
۱۶۵	۲۱	است	قنبری است
۱۶۸	۱۱	میباشد	بود
۱۷۰	۹	درحدود	درحدودحروف
۲۰۸	۱۸	باشد	باشد و از کلمات ابو علی است:
۲۲۱	۱۰	فخرنا	فخرها
۲۲۱	۱۵	باحروف	باحرف
۲۳۴	۵	القوص	القوس
۲۳۵	۱۷	ابو القف	ابن القف
۲۳۶	۱۷	الممالك	المماليك
۲۳۶	۲۲	کتاب	کتاب که
۲۴۴	۱۰	نبود	نبوده
۲۴۶	۱	غبور	عبور
۲۴۷	۱۸	ابو لبانة	ابو لبابة
۲۵۶	۱۰	ووفات	وسال‌وفات
۲۶۸	۳	وسف	یوسف
۲۷۲	۷	محسنات و	محسنات
۲۷۳	۱۴	محکم	محکوم
۲۸۰	۱۶	حکیمهٔ	حکمیه
۲۹۱	۳	نمود	می‌نمود
۲۹۲	۱۰	۸۶۶	۷۶۶
۲۹۷	۵	معطّلش	مطّلعش
۳۰۳	۱۳	مصرح بیعضی	مصرح به بعضی
۳۰۳	۱۵	نمود	نموده
۳۰۳	۱۵	یکصدو پنجاهم	یکصد پنجاه وچندم

بقیهٔ غلطنامهٔ مربوط به

جلد هفتم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۴	۲۴	ذالذی	ذاللذی
۳۰۷	۱۱	مالك	خالد
۳۳۱	۱۸	ابراهیم	ابراهیم بن
۳۳۳	۲۳	ذی	زی
۳۳۴	۱۰	مجمع	درمجمع
۳۴۱	۱۵	ابی‌داود	ابی‌دواد
۳۶۸	۲۰	بشار	ازبشار
۳۷۴	۲۴	نورالدین‌سلطان	نورالدین‌بن‌سلطان
۳۷۶	۱	ابن‌مسروق	این‌مسروق
۳۸۷	۱۹	ابن‌ابی‌داود	ابن‌ابی‌دواد
۳۸۹	۸	عزیز	عزیر
۳۹۷	۱۳	لنب	لقب
۴۰۰	۷	جسیین	حسین
۴۰۶	۹	دخترش	دختر
۴۰۶	۱۴	یاذو	یاذا
۴۱۱	۲۳	روش	روی
۴۱۹	۱۷	دسترش	دسترس
۴۲۰	۲۰	ابو	ابن‌ابو
۴۳۳	۱۶	کثرت	کثرت‌تبحر
۴۳۸	۹	ازحضرت	حضرت
۴۵۶	۱۸	وکذابی	کذابی
۴۶۱	۱۸	التانیت	التانیث
۴۶۱	۲۴	یؤنت	یؤنث
۴۶۲	۳۰	خانی	خالی
۴۷۲	۷	ابوالهیثم	ابوالهیتم
۴۸۴	۱۱	پدرش	بدنش
۴۸۵	۱۳	اماد	امام
۴۸۸	۱	(نزد	)نزد
۴۸۸	۲۸	پرگشته‌اند	برگشته‌اند
۴۹۱	۱۷	یسقم	یستقم
۴۹۳	۸	قیس‌اشبیلی	قیسی‌اشبیلی
۴۹۷	۹	اذاهر	اذاما
۵۰۴	۴	مجاح	مجاج
۵۰۵	۱۰-۱۱	واسیر او	اسیراً و
۵۰۷	۶	مذهب	مذاهب
۵۰۹	۲۰	بتعددی	بتعدد
۵۱۴	۹	۴۲۲	۴۴۲
۵۳۳	۲۴	صوفیه	عرفیه
۵۳۴	۸	شوراند	شورانده
۵۳۴	۱۶	التهافت	التهافت‌یاتهافت‌الفلاسفة
۵۴۰	۱۲	زادالبخاری	زادهالبخاری
۵۴۱	۵	برد	میبرد
۵۴۵	۵	مهلوف	ملهوف
۵۵۰	۲۰	فرةالعین	قرةالعین
۵۵۱	۴	الروع	النزوع
۵۵۶	۳۳	لبالینا	لیالینا
۵۵۹	۲۲	وازاندلس	ازاندلس
۵۶۵	۱۴	النفح	النفحة
۵۶۶	۲۱	ارشارد	ارشاد
۵۶۷	۹	ریاض	ریاض‌چیزی
۵۷۰	۹	الادویة	الاودیة
۵۷۶	۱۴	تالی	قالی
۵۸۰	۱۹	سوی	سودی
۵۸۳	۱۰	شانروزی	شبانروزی
۵۸۸	۲۱	ایدء	ابدء

غلط نامهٔ مربوط به
جلد هشتم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵	۱۶	علی	علی
۵۳	۱۰	رطبیه	رطیبة
۷۰	۹-۱۰	الطالبن	الطالبین
۷۸	۱۶	القبص	القبس
۸۱	۲۰	حمرادین	حمراوین
۸۲	۱	للبسطین	للسبطین
۹۹	۲۱	اسماع	اسماء
۱۱۶	۱۸	عیوم	عیون
۱۲۷	۴	داوری	داودی
۱۳۱	۵	انحراف	انحراف او
۱۳۹	۱۱	والصحائف	الصحائف
۱۵۹	۲۲	الخلیفة	الخلیقة
۱۶۳	۱۵	المعلومة	المعلولة
۱۶۵	۱۳	العربی	ابن العربی
۱۷۵	۷	شیخ محمد	شیخ محمد سماوی
۱۸۸	۸	۵۵۶	۵۶۶
۱۸۸	۱۱	سعه	ثعه
۱۹۰	۸	سماع	سماح
۱۹۲	۵	تصرف	تصوف
۱۹۲	۱۲	بک	بل
۱۹۳	۲۰	یتاج	بتاج
۱۹۶	۱۵	ابومجاهد	ابن مجاهد
۱۹۶	۱۸	ابوعمرو	ابی عمرو
۱۹۸	۱۶	هی الصلوة	هی الصلات
۲۰۹	۷	راغب	راغب فی
۲۱۹	۴	نهائی	نهانی
۲۳۲	۳	اعادیه	اعادته
۲۳۳	۱۷	منجی ندیم	منجم ندیم
۲۳۵	۲	خودمؤلف	احاطهٔ مؤلف خود
۲۵۳	۵	ابونصر	ابن نصر
۲۶۶	۱۹	الوامع	الوامق
۲۸۶	۷	قتل	قتیل
۲۹۵	۱۳	بن خطاب	بنت خطاب
۲۹۹	۱۲	معایبه	معاویه
۳۰۱	۱۱	برآن	برای آن
۳۲۲	۲	تعجوا	تعجبوا
۳۲۳	۶	ابی معیط بن ابان	ابی معیط ابان
۳۲۳	۸	عفان	عفان که
۳۲۸	۸	ماعلوا	ماعملوا
۳۳۵	۹	مخاطی	مخاطب
۳۴۱	۱۰	یغفور	یعفور
۳۴۷	۸	هبه	بعنوان هبه
۳۵۶	۱۶	برخوده	برخورده
۳۷۹	۱۳	۲۳۸	۳۳۸
۳۹۴	۳	بنی زباری	بنی زباره
۴۰۱	۵	شیری	شیری که
۴۴۱	۳	بود،	بوده
۴۴۳	۲۱	بهاءالدین	بهاءالدوله
۴۴۴	۱۹	بن بویه	بویه
۴۴۷	۲۳	انقراض	کیفیت انقراض
۴۴۸	۱	صفوی میباشد	صفوی
۴۵۵	۳	رهم	وهم
۴۶۷	۱	یا عثمانیه	یا دولت عثمانیه
۴۷۰	۱۹	الاستقلال	استقلال
۴۸۲	۳	سیجار	سنجار

تجدید چاپ این کتاب مستطاب در مرداد ماه سال ۱۳۴۹
هجری شمسی پایان یافت .

مشخصات این کتاب بشمارهٔ ۱۰۷ / ۴۹/۵/۲۶ در دفاتر مخصوص
ادارهٔ کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی ثبت شده است .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Image 6308

119305

Text Blocks,
406047

T.B 313773